الإرشاد

للشیخ المفید ره المتوفی سنة ۴۱۳ ق

در شناسائی مقام چهارده معصوم علیهم السلام و زندگانی ایشان

ترجمه و شرح فارسی

بقلم دانشمند محترم آیة الله شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی

جلد (۲-۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه الارشاد : در شناسائی مقام چهارده معصوم علیهم‌السلام و زندگانی ایشان

نویسنده:

شیخ مفید

ناشر چاپی:

اسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه الارشاد : در شناسائی مقام چهارده معصوم علیهم‌السلام و زندگانی ایشان

مشخصات کتاب

سرشناسه : مفید، محمدبن محمد، ۳۳۶- ۴۱۳ق.

عنوان قراردادی : الارشاد فی معرفه حجج‌الله علی العباد. فارسی- عربی.

عنوان و نام پدیدآور : الارشاد : در شناسائی مقام چهارده معصوم علیهم‌السلام و زندگانی ایشان/ للشیخ المفید؛ ترجمه و شرح فارسی محمدباقر ساعدی خراسانی؛ بتصحیح محمدباقر بهبودی.

مشخصات نشر : تهران: اسلامیه، ۱۳۷۶.

مشخصات ظاهری : ۷۱۹ ص.

شابک : ۹۶۴-۴۸۱-۰۰۰-۰۰۰۷۱۶۰۰۰ریال: ؛ ۲۵۰۰۰ ریالچاپ پنجم

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۷۸

یادداشت : چاپ پنجم، ۱۳۸۰.

یادداشت : چاپ ششم: ۱۳۸۵ (فیپا).

عنوان دیگر : الارشاد فی معرفه حجج‌الله علی العباد. فارسی- عربی.

موضوع : ائمه اثناعشر.

موضوع : امامت.

شناسه افزوده : ساعدی خراسانی، محمدباقر، مترجم.

شناسه افزوده : بهبودی، محمدباقر، ۱۳۰۸ - ، مصحح.

رده بندی کنگره : BP۳۶/م۷الف ۴۰۴۱ ۱۳۷۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۷۴۶۶

جلد اول

مقدمه مترجم:

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِينَ اصْطَفی.

اما بعد پس از آنکه کتاب حقائق فیض کاشانی و کتاب مصباح الشریعه منسوب به حضرت صادق علیه السلام را ترجمه کرده و چند سال قبل در تهران طبع و منتشر گردید، برای آنکه هر چه بیشتر از عنایات ربانی حضرت پروردگار بهره‌مند شوم و هم خدمت بیشتری به عالم دین و دیانت کرده باشم، از خدای متعال توفیق و کمک خواسته و با نظر لطف و مرحمت اهل بیت عصمت و طهارت کتاب ارشاد مفید را که از مدارک معتبر شیعه و در تاریخ ائمه اطهار و معرفی شئون امامت است، ترجمه نمودم، امید است

مورد قبول پیشگاه مقدسشان قرار گیرد بمنه و کرمه.

کتاب ارشاد یکی از کتب مهم و معتبریست که همواره مورد توجه عوام و خواص بوده و در عین حال که مختصر و موجز تدوین شده بسیاری از مهمات و تواریخ زندگی ائمه طاهرین (ع) را در بر دارد.

این کتاب در دو مجلد گرد آمده:

معرفی کتاب

مجلد اول آن، شامل زندگی امیر المؤمنین ع و کلمات و حالات و اصحاب و خدمات و قدمهای مؤثر آن جناب بوده و از چندین باب و فصل تشکیل شده و پایان آن را بذکر فرزندان آن حضرت خاتمه داده.

و جلد دوم آن، مشتمل بر ذکر یازده نفر فرزندان آن حضرت است که پس از وی حائز مقام خلافت الهی بوده‌اند و این مجلد نیز مانند مجلد اول مشتمل بر فصول و ابواب بوده و زندگی یک یک از معصومین علیهم السلام را بتفصیل و اجمال توضیح داده.

غرض مؤلف بزرگوار از این اجمال نه از نظر بی‌اطلاعی یا سهو و اشتباه بوده بلکه آنچه را در این کتاب آورده موافق با مقصود و کافی برای معرفی شخصیت خاندان عصمت دیده است.

و چنانچه از مقدمه کتاب استفاده می‌شود، شخصی از او درخواست کرده چنین کتابی در باره حضرات معصومین و تاریخ زندگی و بخشی از اخبار آنان تدوین نماید شیخ مفید هم خواسته ویرا اجابت کرده و کتاب حاضر را که کافل مهمات زندگی آنهاست و در واقع حق را از باطل جدا میکند گردآورده

نام و نسب و شهرت:

کنیه‌اش ابو عبد اللّه و نامش محمد و نام پدرش محمد و جدش نعمانست و نسب او بطوری که نجاشی در رجالش آورده به یعرب بن قحطان که ریشه تازیان بدو میپیوندد میرسد وی از قبیله حارث و شهرتش مفید یا شیخ مفید و یا بمناسبت آنکه پدرش محمد، ملقب بمعلم بوده او را ابن المعلم میگفته‌اند و بلکه بعضی او را بهمین لقب می‌شناخته و در کتب خود بهمین لقب معرفی کرده‌اند و سبب

ترجمه الإرشاد ،ص:۳

شهرت او بمفید بمناسبت مناظره‌ای بوده که با یکی از رجال اهل سنت نمود. چنانچه پس از این اشاره خواهیم کرد.

عقیده دانشمندان:

علامه حلی در بخش اول از خلاصه می‌نویسد من اجل مشایخ الشیعهٔ و رئیسهم و استادهم و کل من تأخر عنه استفاد منه و فضله اشهر من ان یوصف فی الفقه و الکلام و الروایهٔ اوثق اهل زمانه و اعلمهم، انتهت رئاسهٔ الامامیهٔ فی وقته الیه و کان حسن الخاطر دقیق الفطنهٔ حاضر الجواب.

ابن الندیم بعنوان ابن المعلم او را چنین میستاید. فی عصرنا انتهت رئاسهٔ متکلمی الشیعهٔ الیه مقدم فی صناعهٔ الکلام علی مذهب اصحابه دقیق الفطنهٔ ماضی الخاطر شاهدته فرأیته بارعا.

بالجمله شیعه و سنی او را بعظمت و دانش و ریاست و بزرگواری ستوده‌اند.

اساتید و مشایخ:

مفید اصلا از مردم عکبری بر وزن مرتضی که از توابع بغداد و در فاصله ده فرسخی آن واقع شده بوده از آنجا باتفاق پدرش برای کسب کمال به بغداد آمده و بحوزه درس ابو عبد اللَّه جعل بضم جیم و فتح عین متوفی ۳۶۹ که از افاضل دانشمندان بوده حضور یافته و چندی از محضر نامبرده استفاده کرده و پس از او بمحضر ابو یاسر حضور می‌یافته و چون او گاهی از اوقات از عهده اعتراضات و پاسخ آنها برنمی‌آمده معظم له را بمجلس علی بن عیسی رمانی که از متکلمین بنام عصر بوده هدایت نموده و بالاخره نامبرده تمام محاضر و اساتید عصر را درک کرده تا مقامات علم و دانش را از هر لحاظ حائز شده و باخذ اجازه هدایت و روایت از دانشمندان شیعه و سنی نائل آمده.

و مشایخ وی علاوه بر ابو عبد اللَّه جعل عبارتند از شیخ جعفر بن قولویه که بیشتر اوقات روایات وی مستند بایشانست و شیخ صدوق و ابو غالب زراری و احمد بن محمد بن ولید و دیگران.

شاگردان:

و در آن وقت که خورشید تابان علم و کمال وی آسمان علم و دانش را منور ساخت از همه جا طالبان دانش بجانب وی کوچ کرده و بر آستان فضل و کمال او عاکف شده و رجال نامی که هر یک گوی سبقت را از اقران خود ربوده و آثار و مآثرشان برای همیشه مورد توجه خاص و عام بوده از محضر او برخاسته‌اند، معاریف ایشان عبارتند از:

ابو الفتح کراچکی و شیخ طوسی و نجاشی و سلار دیلمی و سید مرتضی و رضی که در خصوص این دو برادر بزرگوار رؤیائی دارد که ذیلا محض موقعیت این شیخ جلیل آورده می‌شود.

شبی نامبرده در خواب دید در مسجد کرخ بغداد نشسته صدیقه کبری ع در حالی که دست حسنین ع را گرفته بر او وارد شده فرمود ای شیخ باین دو فرزند من علم فقه بیاموز چون بیدار شد از این خواب بحیرت افتاد که مقصود چیست و نتیجه آن بکجا منتهی خواهد شد؟ صبح در وقت معین بمسجد مزبور رفت فاطمه مادر سید مرتضی و رضی دست دو فرزندش را بدست گرفته بر او وارد شد درخواست کرد که دو فرزندش را تحت تربیت خود قرار داده و علم فقه بآنها بیاموزد شیخ از تعبیر خوابش باخبر شد.

موقعیت علمی:

شیخ مفید در تمام فنون معموله عصر ید طولی و اطلاع وافی و کافی داشته و مخصوصا در علم کلام و مناظره مهارتی بسزا داشته چنانچه او را بزرگ متکلمان شیعه و رئیس آنان شمرده‌اند مناظرات او با عده از بزرگان اهل سنت مشهور است بویژه با قاضی عبد الجبار معتزلی که چون عاجز از جواب او شده ویرا بجای خود نشانیده و او را بعنوان مفید شناخته و به «انت المفید حقا» خطاب کرده و عضد الدوله دیلمی که از این معنی باخبر شده برای اظهار قدردانی از مقام علمی وی یک غلام و یک جبه و یک دستار و یک مرکب خاص بازین و لجام زرین و صد دینار زر بوی بخشید و قرار گذارد روزی ده من نان و پنج من گوشت بحضار مجلس او که محض استفاده حاضر میشوند داده شود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴

مقدمه مترجم و نیز هنگامی که با علی بن عیسی رمانی مناظره کرد و باو غالب شد و رمانی از مایه علمی و استادی وی با خبر گردید توصیه و تمجیدی که حاکی از مقام علمی و اهمیت معظم له بوده به استادش ابو عبد اللَّه جعل نوشته و ویرا در آن نامه به «مفید» ملقب ساخته. مجملا باندازه در خذلان و بیچارگی اهل سنت میکوشید که وقتی شیخ ابو القاسم خفاف معروف به ابن النقیب از رحلت او باخبر شد بی‌اندازه خوشحال گردیده دستور داد خانه‌اش را تزئین کرده و آن روز را عید گرفته و بعنوان تهنیت و مبارکباد جلوس کرد و گفت اینک مرگ بر من گواراست.

و کسی که پس از درگذشت شیخ مفید موفق شد که حائز مقام او شود و با متکلمان سنی مبارزه کند و آنان را منکوب سازد ابو یعلی محمد بن حسن جعفریست که بنوشته علامه، خلیفه شیخ مفید و جانشین او و متکلم فقیه و حائز مقام فقه و کلام بوده و در روز شنبه ۱۶ رمضان سال ۴۶۳ درگذشته و در خانه خودش مدفون شده.

آثار و مؤلفات:

مفید حدود دویست کتاب و رساله در فنون مختلفه ویژه در علم کلام و مناظره تألیف و تصنیف نموده و عده از آنها که از گزند روزگار محفوظ مانده در دست اعلام شیعه و ارکان شریعه بوده و از آنها استفاده میکردند چنانچه مرحوم مجلسی در هنگام تدوین مجلدات بحار الانوار هیجده کتاب از کتب او را دارا بوده و اسامی کتابها و رسائل نامبرده را نجاشی در رجال خود متجاوز از صد و هفتاد مجلد یاد کرده و از کتب او آنچه مطبوع و مشهور است یکی ارشاد (کتاب حاضر) دیگری اوائل المقالات دیگری الجمل دیگری مسار الشیعه و یکی هم مقنعه در فقه امامیه و امثال اینها.

توقیع حضرت ولی عصر ع:

و از جمله امتیازات و فضائل خاصه شیخ مفید چند فقره توقیع وقیع همایونی است که از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر ع بدین عنوان صادر شده:

«للاخ السدید و الولی الرشید الشیخ المفید ابی عبد اللّه محمد بن محمد بن نعمان ادام اللّه اعزازه» و دیگری «ایها الناصر للحق و الداعی الیه بکلمهٔ الصدق».

علت صدور توقیع را قصص العلماء چنین نوشته: یکی از روستائیان بحضور شیخ آمده سؤال کرد هر گاه زن آبستنی که بچه رحمش زنده باشد و خود آن زن بمیرد می‌توان پهلوی او را شکافت و آن بچه را بیرون آورد یا او را با همان بچه باید دفن کرد شیخ پاسخ داد او را با همان بچه دفن کنند آن مرد پذیرفته بیرون رفت در راه سواری با کمال عجله خود را بوی رسانید که شیخ می‌گوید شکم مادر را شکافته بچه را بیرون آورید آنگاه زن را بخاک سپارید نامبرده بمحل خود رفته و بدستور ثانوی عمل کرد پس از چندی شیخ را از این پیش‌آمد اطلاع دادند گفت من کسی را بچنین کاری مأمور نداشتم و او حضرت ولی عصر ع بوده الحال که در فتاوای شرعیه خطا می‌کنم دیگر فتوا نمی‌دهم بهمین مناسبت بخانه نشست و درب فتوا را بروی خود بست تا آنکه توقیعی باین مضمون شرف صدور یافت «بر شما لازم است فتوا بدهید و بر ماست که شما را از خطاکاری نگهداری کنیم» شیخ بار دیگر بمسند فتوا نشست.

سال میلاد و وفات:

نجاشی می‌نویسد معظم له در روز یازدهم ذی قعده سال سیصد و سی و شش یا سیصد و سی و هشت متولد شده و در شب جمعه سوم ماه مبارک رمضان سال چهار صد و سیزده در سن هفتاد و هفت سالگی یا هفتاد و پنج سالگی درگذشته و در میدان اشنان بغداد با آن بزرگی که داشته در عین حال بقدری سنی و شیعه اجتماع کرده که جا برای نمازگزاران نمانده و در آن روز سید مرتضی علم الهدی بر جنازه او نماز گزارده و هشتاد هزار نفر بر پیکر پاک او نماز گزاردند آنگاه جنازه او را بمقابر قریش نقل داده و

ترجمه الإرشاد ،ص:۵

شرح حال مؤلف در پائین پای حضرت موسی بن جعفر و نزدیک قبر استادش ابن قولویه مدفون ساختند.

مرحوم شیخ محمد سماوی در صدی الفؤاد ذیل مدفونین آستان امامین همامین کاظمیین علیهما- السلام می گوید.

و کالمفید شیخنا محمدشمس الهدی بحر الندی روض الندی

جاهد فی الاسلام و الایمان‌حیا و نال میتا الامانی

سرت به حور الجنان الغیدفارخوا (قد قدم المفید) علم الهدی و مهیار دیلمی قصائد غرائی در مرثیه او گفته‌اند.

و گوینـد پس از آنکه نامبرده را بخاک سپردنـد حضـرت ولی عصـر عجل اللّه تعالی فرجه این سه بیت را بخط مبارک خود بر روی قبر او مرقوم فرمود:

لا صوت الناعی بفقدک انه‌یوم علی آل الرسول عظیم

إن کنت قد غیبت فی جدث الثری‌فالعدل و التوحید فیک مقیم

و القائم المهدی یفرح کلماتلیت علیک من الدروس علوم

تا بدینجا مجملی از شرح حال مرحوم مفید آورده شد.

و انا الحقیر محمد باقر بن حسین ساعدی خراسانی.

مشهد مقدس رضوی شب شنبه هجدهم صفر المظفر هزار و سیصد و هشتاد و دو

ترجمه الإرشاد ،ص:۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ صورت اجازه حضـرت حجـهٔ الاسـلام و المسـلمین سـند الاعلام والدنا الاجل مولانا الشـیخ حسـین المقدس المشهدی.

بعد المقدمهٔ:

و اجزت لـک یـا ولـدی اصـلح اللّه امر دینک و دنیاک و جعلک ممن نظر الیه فی اولیه و اخراه ان تروی عنی عن العالم الربانی اجل مشایخ عصـرنا فی الحدیث ثقهٔ الاسـلام و المسـلمین فخر الشیعهٔ الامامیهٔ الحاج شـیخ عباس القمی قدس اللّه روحه عن شیخه الاجل المؤیـد ذی الفیض القدسـی المحـدث النوری الطبرسـی عن شـیخ- الفقهـاء العظـام العلامـهٔ الانصاری عن شـیخه المحقق النراقی عن صـاحب الکرامـات و المقـام المعلوم العلامـهٔ الطباطبائی بحر العلوم عن الاسـتاذ الاکبر المحقق البهبهانی عن ابیه العالم الجلیل المولی محمـد اکمل عن مروج المـذهب و الدین العلامهٔ المجلسـی عن ابیه العالم الفاضل الکامل المهذب التقی المجلسـی الاول عن شـیخه الاجل شـیخ الاسـلام و المسلمین مولانا بهاء الـدین عن ابیه و اسـتاده المحقق المؤیـد المسـدد الشـیخ حسـین بن عبد الصـمد العاملی الحارثی عن شـیخ الامهٔ و فتاها و مبدإ الفضائل و منتهاها العالم الربانی الشـیخ زین الدین الشـهید الثانی عن شیخه زین الحق و الملهٔ و الدین الشـیخ ابی القاسم نور الدین علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ العالم السید شمس الدین محمد بن المؤذن الجزینی ابن عم الشـهید عن الشـیخ العـالم الفاضل الورع الصـفی ضـیاء الـدین علی عن والـده الاجل رئیس المـذهب و الملـهٔ و رأس المحققین الجلهٔ الجامع فی معارج السـعادهٔ اقصـی مـدارج العلم و رتبـهٔ الشـهادهٔ الشـیخ السـعید شـمس الدین محمد بن مکی الشـهید الاول عن وحید عصـره و فریـد دهره اسـتاد الفقهاء الکملین فخر المحققین ابی طالب محمد عن والده الاجل الاعظم الطود الباذخ الاشم جمال الملهٔ و الـدین آیـهٔ اللّه فی العـالمین ابی منصور الحسن بن المطهر المشـتهر بالعلامـهٔ اعلی اللّه مقـامه عن افقه الفقهـاء الاعلاـم و رئیس علماء الاسـلام نجم الـدین ابی القاسم جعفر بن سـعید المشـتهر بالمحقق الحلی عن السـید العالم شـمس الـدین فخار بن معـد الموسوی عن الشـیخ الجلیل الفقیه سدیـد الـدین شاذان بن جبرئیل القمی عن شـیخ المحـدثین عماد الدین محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشـیخ الاجل العالم الفاضل المفید الثانی ابی علی الحسن عن والده الاجل محیی الرسوم و مدرس العلوم شـیخ الطائفه علی الا- طلاق الشیخ ابی جعفر محمـد بن الحسن الطوسـی عن حجهٔ الفرقهٔ الناجیهٔ شـیخنا الامام السـعید ابی عبد اللّه المفید (صاحب هذا الکتاب) عن نقاد الاخبـار و ناشـر آثار الائمـهٔ الاطهار رئیس المحـدثین شـیخنا الصـدوق محمـد بن علی بن بابویه القمی قال حـدثنا محمـد بن القاسـم

الجرجانی قال حدثنا یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سنان عن ابویهما عن مولانا و سیدنا ابی محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات اللَّه علیهم اجمعین عن ابیه عن ابیه عن ابیه عن ابیه عن ابیه عن ابیه عن ابیه عن ابیه عن ابیه علی بن ابی طالب سلام اللَّه علیه و علیهم قال قال رسول اللَّه (ص) لبعض اصحابه ذات یوم یا عبد اللَّه احبب فی اللَّه و ابغض فی اللَّه و وال فی اللَّه و عاد فی اللَّه فإنه لا تنال ولایة اللَّه الا بذلک و لا یجد رجل طعم الایمان و ان کثرت صلاته و صیامه حتی یکون کذلک و قد صارت مواخاة الناس یومکم هذا اکثرها علی الدنیا علیها یتوادون و علیها یتباغضون و ذلک لا یغنی عنهم من اللَّه شیئا فقال الرجل یا رسول اللَّه کیف لی ان اعلم انی قد والیت و عادیت فی اللَّه و من ولی اللَّه عز و جل حتی اوالیه و من عدوه حتی اعادیه فاشار له رسول اللَّه ص الی علی ع فقال ا لا تری هذا؟ قال بلی قال ولی هذا ولی اللَّه فواله و عدو هذا عدو اللَّه فعاده وال ولی هذا و لو انه قاتل ابیک و ولدک و عاد عدوه و لو انه ابوک و ولدک.

کتب بخط یده والدک الفقیر الی اللَّه الغنی الشیخ حسین بن یوسف الهروی المتولد فی المشهد الرضوی و المقیم فیها الی هذا التاریخ اعنی یوم السبت العشرین من شهر رجب صب اللَّه علینا رحمته بجاه محمد و آله الطاهرین سنهٔ ۱۳۷۳.

و الان که سال ۱۳۸۲ است بحمد اللَّه در قید حیاتند اللهم اجعله عنا راضیا و دعائه فینا مستجابا و انا ولده المسیء محمد باقر ساعدی.

ترجمه الإرشاد ،ص:۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مرحوم مؤلف در آغاز کتاب پیش گفتار مختصری حاکی از علت نگارش کتاب حاضر آورده که ما مجمل آن را سابقا نقل کردیم و پس از آن زندگانی حضرت مولی الموحدین امیر المؤمنین ع را بعنوان باب اول کتاب شروع کرده می‌نویسد:

باب اول علی (ع) کیست

اشاره

(۱) امیر المؤمنین علی ع نخستین پیشوای مؤمنان و والیان با ایمان مسلمانانست و او پس از امین وحی الهی محمد بن عبد اللَّه بمسند جانشینی آن جناب برقرار شده و دین خدا را یاری کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۸

(۱) علی ع برادر و پسر عم پیغمبر (ص) و نخستین کسی بود که امور مربوطه برسول خدا را اداره کرد و بهمسری دخترش فاطمه زهرا ع سرفراز شد.

امیر المؤمنین علی ع پسر ابو طالب و او فرزند عبد المطلب و او پسر هاشم و او زاده عبد مناف بود و خود آن جناب سید اوصیا بشمار می‌آمد کنیه «۱» آن حضرت ابو الحسن و در روز جمعه سیزدهم رجب (در نسخه بیست و سوم آن ماه ذکر کرده) سال سی‌ام عام الفیل در شهر مکه در خانه خدا متولد شد و هیچ مولودی پیش از او و بعد از او در خانه خدا متولد نشده و نمی‌شود و این پیش‌آمد از آن نظر بوده که خدای متعال آن جناب را گرامی داشته و احترام کرده.

مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف بوده و چون مادر مهربانی هم در نگهداری پیغمبر ص می‌کوشیده و آن جناب را تحت مراقبت خود حفاظت می‌نموده و پیغمبر همیشه از خدمات او قدردانی می‌کرده.

فاطمه از جمله مؤمنان و پیروان دسته اول بوده و باتفاق مهاجران بمدینه معظمه هجرت کرده و چون از دنیا رفته حضرت رسول اکرم او را با پیراهن خود کفن کرده تا بدین وسیله بدن او را از گزند گزندگان زمین نگه دارد و هم از آسیب قبر در امان باشد و اقرار بولایت فرزندش را باو تلقین فرمود تا هنگام پرسش نکیرین براحتی بدیشان پاسخ دهد.

رسول خدا ص او را بدین جهت احترام کرده و از این فضل عظیم برخوردار ساخته که موقعیت و منزلت او پیش خدا مسلم بوده و اینخبر مشهور است.

---

(۱) کنیه اسمی است که در آغاز آن اب یا ام باشد مانند ابو الحسن یا ام کلثوم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۹

(۱) امیر المؤمنین علی و برادرانش نخستین کسانی هستند که دو بار از پشت هاشم بجهان آمده‌اند یکی از طرف پدر و دیگری از جانب مادر و با این نسب و نشو نمائی که تحت نظر و تربیت رسول خدا (ص) نموده در واقع بدو شرافت و منزلت نائل آمده که هم فرزند هاشم است و هم تربیت شده دست رسول خدا (ص).

علی ع از نزدیکان پیغمبر و یاران او نخستین کسی است که بآن جناب گرویده و اولین جوانمردیست که او را پیمبر بشرف اسلام خوانده و او هم بدون تأمل پذیرفته.

علی ع همواره بیاری دین اسلام قیام می‌کرده و با مشرکان کارزار می‌نموده و از ایمان پشتیبانی می‌کرده و سرکشان را از دم شمشیر آبدارش می‌گذرانده و راههای سنت و آئین قرآن را بمردم می‌آموخته و بدادگری رفتار می‌کرده و مردم را بکارهای پسندیده وامیداشته.

علی ع پس از بعثت پیغمبر اکرم ص مدت بیست و سه سال با او می‌زیسته سیزده سال در مکه بوده و در تمام پیش‌آمدهای پیغمبر شریک بوده و امور گران آن جناب را با دوش مهر خود حمل می‌کرده و مشقات بسیاری را در راه آن حضرت بر خود هموار می‌ساخته و پس از هجرت بمدینه مدت ده سال با آن جناب بسر برده و مشرکان را از آن حضرت دور کرده و با کافران جنگیده و خود را فدائی آن حضرت ساخته و آزار دشمنان دین را بدین وسیله برطرف کرده و پیوسته از همین رویه پسندیده تعقیب کرده تا رسول خدا از دنیا رحلت کرده و بسرای جاوید انتقال یافته و در آن هنگام امیر المؤمنین سی و سه سال داشته.

(۲) چون پیغمبر ص از دنیا رخت بربست، امت در باره امامت او اختلاف کردند شیعه یعنی همه بنی هاشم

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۰

و سلمان و عمار و ابو ذر و مقداد و خزیمهٔ بن ثابت ذو الشهادتین و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبد اللّه انصاری و ابو سعید خدری و بزرگان مهاجر و انصار او را خلیفه پس از رسول خدا می‌دانند و سمت امامت او را بر همه مردم امضا نموده و می‌گویند او دارای خصال پسندیده فضل و کمال است و نخستین کسی است که ایمان آورده و از نظر علم باحکام از همه بالاتر و از راه جهاد از همه پیشقدمتر و آخرین پایه زهد و پرهیزکاری و صلاحیت را داراست و در نزدیکی به پیغمبر بپایه‌ایست که هیچ یک از نزدیکان رسول اکرم آن درجه را ندارند.

علاوه بر این خدا هم در قرآن کریم بولایت او تصریح کرده «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ» «۱» همانا سرپرست و اولی بتصرف شما خدا و رسول و آنهایند که به آئین حق گرویده یعنی آنان که نماز می‌خوانند و در هنگام رکوع، صدقه می‌دهند.

و می‌دانیم که غیر از علی ع دیگری در حال رکوع، صدقه نداد.

و هم در لغت ثابت شده که ولی بمعنی اولی بتصرف است و هنگامی که علی ع بحکم قرآن اولی بتصرف نسبت بمردمان باشد چنانچه ولایتش را قرآن تصریح کرده بلا- شک پیروی از او بر همه مردمان واجب است چنانچه اطاعت از خدا و رسول را بهمین برهان از قرآن استفاده می‌کنیم.

دلیل دیگر فرموده رسول خدا است در یوم الدار که مخصوصا فرزندان عبد المطلب را گردآورده بود و آنان را از خشم خدا بیم

میداد و می‌فرمود کسی که در گسترش و ترویج ایمان بمن کمک کند و خود زیر بار توحید و یکتاپرستی بیاید همان کس برادر و جانشین و وارث و خلیفه پس از من است علی ع که در آن روز از همه خوردسالتر

---

(۱) آیه ۵۵ سوره مائده

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۱

بود پیشقدم شده خود را بجناب نبوی معرفی کرده عرضکرد من یگانه کسی هستم که در امر نبوت و نشر احکام الهی با شما همکاری می‌کنم حضرت فرمود آرام گیر که تو برادر و وصی و وزیر و جانشین پس از منی.

(۱) و اینسخن صریح است که آن حضرت جانشین رسول خدا است. و نیز رسول خدا ص در روز غدیر خم که مردم را برای استماع بیانات خود گردآورده بود بمردمان خطاب کرد:

ا لست اولی بکم من انفسکم؟

آیا من بهمه شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟

قالوا اللهم بلی

همه گفتند آری خدا گواه است که تو دارای چنین منصبی هستی آن حضرت بلا فاصله فرمود

فمن کنت مولاه فعلی مولاه

هر که را باشم منش مولاـو دوست‌ابن عم من علی مولای اوست بالاخره نبی اکرم همان سمتی را که خود بر مردم داشت و ناگزیر مردم باید آن را بپذیرند برای علی ع در آن روز اثبات کرد و کسی هم در آن روز انکار مقام ولایتی آن جناب را ننمود.

و این حدیث چنانچه می‌بینید صریح بامامت و خلافت اوست.

و همچنین هنگامی که می‌خواست بکارزار تبوک حضور پیدا کند علی ع را مخاطب ساخته فرمود

«انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی»

تو نسبت بمن مانند هرون نسبت بموسی هستی با این تفاوت که پس از من پیمبری نیست.

رسول خدا ص با این بیان وزارت خود را برای علی ع واجب گردانیده و او را ویژه مودت و دوستی خود قرار داده و او را مخصوصا از میان همه مردم برگزیده و در زمان حیات و پس از درگذشتش او را خلیفه بر مردم ساخته چنانچه همه این مناصب را قرآن برای هرون ثابت کرده و چون پیمبر او را بمنزله هرون قرار داده باید همه آنها برای علی ع ثابت باشد خدای متعال از زبان موسی می‌فرماید «وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیراً وَ نَذْکُرَکَ کَثِیراً إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصِیراً» قال

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۲

اللَّه «قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی» «۱» پروردگارا هرون را که برادر و از اهل بیت منست وزیر من قرارده و پشتم را مستحکم ساز و او را در امور مربوط بمن انباز نما تا بسیار به تسبیح تو بپردازیم و همواره بیاد تو باشیم که تو از حال ما باخبری و خدا فرمود درخواست تو ای موسی باجابت رسید.

(۱) خدای متعال در این آیه هارون را در نبوت و وزارت انباز موسی ع قرار داده تا هم بتواند ادای رسالت کند و هم از او پشتیبانی نماید.

و خدا نیز در باره استخلاف او از زبان موسی ع چنین می‌فرماید: اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ «۲» موسی ببرادرش خطاب می‌کند اینک که من باید حسب الامر خدا بانجام مأموریت خود اقدام کنم تو باید در میان پیروان من بجای مانی و

کارهای آنها را اصلاح کنی و زنهار از فسادگران پیروی نکنی.
چنانچه استفاده می‌شود و قرآن حکومت می‌کند بایستی خلافت موسی و جانشینی او ثابت برای هرون باشد یعنی دیگری از آن بهره‌مند نمی‌گردد و نظر باینکه رسول خدا ص همه منازل هارون را به استثناء نبوت برای علی ع قرار داده باید او وزیر و یاور پیغمبر باشد و در حقیقت شایسته همین خصال بوده و خلافت آن حضرت بتصریح پیغمبر در زمان حیات او و پس از درگذشتش بطوری که از حدیث منزلت استفاده می‌شود بوده است.
و از این قبیل ادله برای اثبات خلافت او باندازه‌ایست که اگر بخواهیم همه آنها را ذکر کنیم کتاب ما از حد اختصار خارج می‌شود و ما در کتابهای دیگرمان ولایت و خلافت او را کاملا ثابت کرده‌ایم الحمد للّٰه.

---

(۱) آیات ۳۱ تا ۳۸ سوره طه

(۲) آیه ۱۳۸ سوره اعراف

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۳

فصل ۱ امامت پس از پیغمبر ص

(۱) امامت حضرت امیر المؤمنین ع پس از پیغمبر اکرم ص سی سال بوده بیست و چهار سال و شش ماه از آن را از تمام تصرفات ملکی ممنوع و باکمال تقیه و مدارا کردن با مردم و خلفاء بسر می‌برده و پنج سال و شش ماه دیگر را برزم منافقان و خوارج و پیروان معاویه و رفع سایر گرفتاریها بپایان رسانیده چنانچه پیغمبر هم در آغاز کار سیزده سال نمی‌توانست حقایق نبوت و احکام الهی را برای مردم بیان کند و باکمال خوف و ترس و حبس و زجر بسرمی‌برد و نمی‌توانست با کافران بجنگد و آنان را نابود ساخته و مسلمانان را از چنگال پرکین آنها رهائی بدهد و چون از مکه بمدینه هجرت کرد ظرف ده سال با مشرکان و منافقان می‌جنگید و حقایق اسلام را گوشزد افراد می‌کرد تا از دنیا رحلت فرمود و به نعمتهای جاوید بهشت نائل گردید.

فصل ۲ شهادت آن سرور

(۲) درگذشت علی ع پیش از طلوع شب جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجرت بوده.
آن حضرت بشمشیر ناپاک پسر ملجم مرادی در هنگامی که برای بپاداشتن فریضه صبح بمسجد کوفه وارد شده بود از پای درآمد.
علی ع شب نوزدهم ماه رمضان برای آنکه مردم را از خواب بیدار کند و آنان را برای انجام- وظیفه عبادی بخواند بمسجد آمد و ابن ملجم از اول شب در صدد فرصت بود تا بمجردی که علی ع را به‌بیند کار خود

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۴

را خاتمه دهد و برای انجام این اندیشه سوء با خوف و ترس خود را در میان خوابیدگان پنهان ساخت و هنگامی که علی ع وارد شد و بنماز ایستاد وی فرصت را مغتنم شمرده با شمشیر زهر آلود بسر آن حضرت زده و مسلمانان ویژه شیعیان را برای همیشه داغدار ساخت.
علی ع پس از این پیش‌آمد روز نوزدهم و شب و روز بیستم تا ثلث شب بیست و یکم حیات داشت و در همان ثلث آخر شب بیست و یکم بود که دار فانی را وداع گفت و در حالی که شهید شمشیر ستم و مظلوم بود بملاقات پروردگار خود نائل آمد.
علی ع از این واقعه کاملا باخبر بود و همواره مردم را از شهادت خود اعلام می‌کرد.
وقتی که امیر المؤمنین بدست این ناکس رحلت فرمود حسن و حسین طبق فرمان آن جناب او را غسل داده و کفن نمودند و جنازه

او را به غری که پشت کوفه واقع بوده دفن کردند و حسب الوصیه قبر او را پنهان داشتند.
زیرا علی ع از دشمنی بنی امیه کاملا باخبر بود و می‌دانست هر گاه آنان از محل قبر او باخبر شوند چه کارهای زشتی انجام خواهند داد و چگونه از قدرت خود سوء استفاده خواهند کرد.
و همواره مرقد همایونی آن حضرت پنهان بود و دوستان از عکوف بارگاه او محروم بودند تا در دولت بنی عباس حضرت صادق ع مخصوصان خود را از مرقد آن جناب باخبر کرد و خود در هنگامی که بر ابو- جعفر منصور که آن روز در حیره بود وارد شد بزیارت قبر آن حضرت تشرف یافت و شیعیان خود را مطلع نمود و از آن روز زیارت قبر مطهرش شروع و متداول گردید.
علی ع در روزی که بسرای باقی شتافت شصت و سه ساله بود.
ترجمه الإرشاد ،ص:۱۵

فصل ۳ اطلاع از وقع شهادت

در این فصل برخی از اخباری ذکر می‌شود که حاکی از اطلاع آن حضرت است بر شهادت خود و بالاخره می‌دانسته چنین حادثه اتفاق می‌افتد.
(۱) ۱- عامر بن واثله گفت چون نوبت خلافت ظاهری بامیر المؤمنین ع رسید مردم را برای بیعت با خود گردآورد و از جمله کسانی که عزیمت بیعت با آن جناب را داشت عبد الرحمن ابن ملجم مرادی بود چون بعنوان بیعت با آن حضرت حضور پیدا کرد حضرت دو مرتبه یا سه مرتبه او را اجازه بیعت نداد پس از آن با کمال ناراحتی به بیعت دست دراز کرد.
علی ع در آن هنگام فرمود چه موضوعی جلوگیری کرده و ممانعت نموده بدبخت‌ترین این امت را که بیاید و اراده شوم خود را عملی سازد سوگند بکسی که جان من در تصرف اوست بزودی محاسنم را از خون سرم رنگین خواهند کرد.
ابن ملجم چون از بیعت آسوده شده برگشت حضرت امیر ع باین شعر مترنم شده فرمود:
اشدد حیازیمک للموت‌فان الموت لاقیکا
و لا تجزع من الموت‌اذا حل بوادیکا
کما اضحککک الدهر کذاك الدهر یبکیکا خود را برای استقبال از مرگ آماده کن و بدان که بزودی او ترا درمی‌یابد از مرگ نترس و از ورود او اندوهناك مباش زیرا همان طور که روزگار ترا می‌خنداند همچنان می گریاند.
ترجمه الإرشاد ،ص:۱۶
(۱) ۲- اصبغ بن نباته گفته در آن روز که افراد برای بیعت با علی ع حضور می‌یافتند ابن ملجم هم برای بیعت حاضر شد چون بیعت کرد و مرخص شد حضرت امیر بار دیگر او را صدا زده پیمان مستحکمی از او گرفته و از او تعهد خواست که حیله نکند و بیعت را نشکند او هم پذیرفت چون مراجعت کرد حضرت باز او را طلبیده و همان تعهد را گرفته و بالاخره تا سه مرتبه این موضوع تکرار شد پسر ملجم آخر الامر بی‌تاب شده عرض کرد سوگند بخدا با هیچ یك از افراد این گونه معامله نکردی.
حضرت که غرق افکار خود بود، فرمود:
ارید حیاته و یرید قتلی‌عذیرك من خلیلك من مراد
من زندگانی او را می‌خواهم و او عازم کشتن من است، در این صورت کسی ترا به خاطر این مرادی سرزنش نخواهد کرد، و او را معذور نخواهد شمرد.
آنگاه امر فرمود برو ای پسر ملجم که سوگند بخدا بعهد خود وفا نخواهی کرد.
(۲) ۳- معلی بن زیاد گفته پسر ملجم حضور امیر المؤمنین رسیده عرض کرد به مرکب سواری محتاجم.

حضـرت نگاهی باو کرده فرمود تو عبـد الرحمن بن ملجم مرادی هستی؟ گفت آری باز هم همین پرسـش را کرده و همان پاسـخ را شنیـد آنگاه به غزوان فرمود اسب اشـقری در دست اختیـار نامبرده قرار بـده چون ابن ملجم سوار بر آن شـده و دهانه‌اش را بدسـت گرفت و رفت حضرت باین شعر مترنم شد .... یعنی من خواهانم بدو عطا و

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۷

بخشش کنم و او عازم کشتن من است، با این تفاوت در مرام و مسلک هیچ کس او را معذور و بی‌گناه نخواهد شناخت.

و او گفته چون قضیه هائله رخ داد و ضربت بر سر امیر المؤمنین ع وارد آمد ابن ملجم را دستگیر نموده حضور حضرت امیر آوردند حضرت بدو توجه کرده فرمود سوگند بخدا آن همه احسانهائی را که نسبت بتو انجام می‌دادم با توجه باین بوده که بالاخره کشنده منی و با تو این گونه معامله می‌کردم تا موقعیت خود و بیچارگی ترا در پیشگاه خدا ثابت نمایم.

فصل - ۴ اطلاع از شهادت

در خصوص اطلاع از شـهادت فصل دیگری منعقد شده که پیش از وقوع حادثه جانگداز و ضایعه اسفناک کسان و یاران خود را از آن باخبر می‌ساخته:

(۱) ۱- اجلـح از پیرمردان کنـده نقـل کرده متجاوز از بیسـت مرتبه از نامبردگـان شـنیدم علی ع پیوسـته بر روی منـبر می‌فرمـود چه موضوعی ایجاب کرده و جلوگیری نموده از بدبخترین امت که بیاید محاسن مرا از خون سرم رنگین سازد.

(۲) ۲- اصبغ بن نباته گوید در ماهی که حضرت مولی علی ع در آن شربت شهادت نوشید بر فراز منبر آمد و خطبه خواند و فرمود ماه رمضان دررسیده و شـما را در سایه مرحمت خود قرار داده و آن بزرگ ماهها و آغاز سال تازیست و آسیای سلطنت در این ماه بچرخ درمی‌آیـد و همه‌تان امسال را بالاتفاق بعزم حضور معبود و حج خانه خدا آماده خواهید شد و نشان آن آنست که من از میان شما می‌روم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۸

اصبغ گوید منظور علی ع از این بیان اطلاع از شهادتش بود و ما نمی‌دانستیم (۱) ۳- عثمان بن مغیره گفته ماه رمضان که فرارسیده بود امیر المؤمنین ع یک شب را در خانه حضـرت امام حسن و یک شب را در منزل حضـرت امام حسین و شبی در خانه عبد اللَّه بن عبـاس یـا عبـد اللَّه بـن جعفر بسـر میبرد و همـان جـا افطـار میکرد و افطـار او بیش از سه لقمه نبـود چـون از آن حضـرت سـببش را میپرسـیدند میفرمود بزودی بایـد بملاقـات رحمت خـدا برسم و میخواهم برای ادراک چنین سـعادتی گرسـنه باشم و یک شب یا دو شب بیش فاصله نشد که ثلث آخر آن بمطلوب خود رسید.

(۲) ۴- اسـماعیل بن زیـاد گویـد ام موسـی کنیز علی ع و سـرپرست دخترش فـاطمه بمن گفت از علی ع شـنیدم بـدخترش ام کلثوم میفرمود دختر من بزودی از مصـاحبت من محروم خواهی شـد و طولی نمیکشـد از میان شـما میروم. ام کلثوم پرسـید بچه دلیل چنین فال بـدی میزنیـد و ما را داغدار میسازید؟ فرمود رسول خدا را در خواب دیدم که گرد و غبار را از چهره من پاک میکرد و میفرمود گرفتاریهای دنیا از تو برداشته شد و تیر قضا بهدف مقصود رسید.

نامبرده گوید سه شبانه‌روز بیش فاصله نشد که حادثه ضربت خوردن امیر المؤمنین واقع گردید.

ام کلثوم از این پیش‌آمـد که سـخت ناراحت شده داد میزد و فریاد میکرد امیر المؤمنین ع او را ساکت کرده میفرمود دختر من گریه مکن آرام بـاش هم اکنون پیغمبر خـدا را می‌بینم بـا دست بجـانب من اشاره میکنـد و میفرمایـد یا علی بجانب ما بیا که آنچه در نزد ماست برای تو بهتر است از ماندن در دنیا.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۹

(۱) ۵- ابو صالح حنفی گوید از علی ع شنیدم میفرمود رسول خدا را در خواب دیده از پیش‌آمدها و ناراحتیهائی که از مردم دیده بحضرت او شکایت کردم فرمود یا علی گریه مکن آنگاه فرمود توجه کن چون توجه کردم دو مردی را دیدم که بزنجیر آویخته و سنگ‌پاره‌هائی بر سر آنها زده می‌شود ابو صالح گوید فردا بعادت همه روز برای دیدار امیر المؤمنین رفتم در بازار قصابها خبر شهادت علی ع را شنیدم.

(۲) ۶- حسن بصری گفته علی ع در شب شهادتش بیدار و آن شب را بر خلاف عادت بمسجد نرفت دخترش ام کلثوم پرسید چرا امشب را بیدار مانده‌ای فرمود برای آنکه اگر بامداد ظاهر شود کشته خواهم شد ابن نباح در آن هنگام آمده و حضرت را بنماز دعوت کرد علی ع اندکی رفت و برگشت ام کلثوم عرضکرد:

جعده را بفرما تا با مردم نماز بخواند حضرت فرمود آری بگوئید او با مردم نماز بخواند آنگاه دقتی کرده فرمود، نه. چاره از مرگ نیست و نمیتوان از چنگ آن فرار کرد.

علی ع در همانوقت بمسجد وارد شد و ابن ملجم که تمام شب را بیدار مانده و منتظر ورود علی ع بود از نسیم سحری خوابش برده علی ع با پای خود او را بیدار کرده فرمود برخیز موقع نماز رسیده او هم از جا برخاست و کار علی را تمام کرد.

(۳) ۷- در حدیث دیگر آمده علی ع در شب شهادتش بیدار بود و مکرر از اطاق خود بیرون می‌آمد و بطرف آسمان متوجه میشد و میفرمود سوگند بخدا تا بحال دروغ نگفته‌ام و دروغ هم بمن اطلاع نداده‌اند امشب همان شبی است که باید بوصال محبوب نائل گردم آنگاه بخوابگاه خود برگشت. چون بامداد دمید کمربند خود را بربست و میفرمود:

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۰ کمر بند از بهر مرگ ای امیر که مرگ آید اکنون بدیدار تو

مکن خوف از مرگ و آماده باش‌چو مرگ آید ای جان خریدار تو چون به صحن خانه رسید مرغابیان چندی سر راه بر او گرفتند و فریاد میزدند، خواستند آنها را آرام کنند و از جلو حضرت دور سازند فرمود آنها را واگذارید که نوحه جدائی میکنند سپس از خانه بیرون رفت و رسید باو آنچه زبان قلم از نگارشش لال است.

فصل - ۵ چگونگی شهادت

(۱) ۱- بطوری که مورّخین مینویسند گروهی از خوارج در مکه اجتماع کرده و در باره امراء و فرمانروایان عصر گفتگو میکردند و از آنها و کارهاشان عیبجوئی می‌نمودند و از مقتولان نهروان یاد می‌آوردند و بحالشان دلسوزی می‌کردند برخی گفتند چه بسیار مناسب است هر گاه ما جان خود را در راه خدا داده و این پیشوایان گمراه را نابود کرده و مردمان و شهرها را از دست آنها آسوده بسازیم و ضمنا خونخواهی از مقتولان نهروان هم کرده باشیم بالاخره قرار گذاردند چون از مناسک حج فارغ شوند اقدام اساسی برای اندیشه ناپاک خود بنمایند.

عبد الرحمن ملجم پیشنهاد کرد من کار علی ع را تمام میکنم برک بن عبد اللّه تمیمی گفت منهم معویه را میکشم عمرو بن بکر تمیمی گفت منهم مردم را از دست عمرو عاص راحت میسازم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۱

(۱) بالاخره بنیان این پیشنهاد را استوار ساخته و قرارداد را امضا کرده و مقرر داشتند برای انجام این امر در شب نوزدهم ماه رمضان آماده شوند سپس متفرق شده و هر یک بطرف مقصد خود رهسپار گردیدند.

ابن ملجم با همراهیان کندی خود بطرف کوفه حرکت کرد و آنجا با یاران خود ملاقات نمود لیکن برای آنکه مبادا این سخن در کوفه انتشار پیدا کند از آنان مخفی داشت روزی با یکی از یاران خود که از مردم تیم رباب بود ملاقات کرد و در نزد او با قطامه دختر اخضر تیمی که پدر و برادرش در کارزار نهروان بدست علی ع کشته شده بودند مواجه شد.

قطامه از زنهای زیبای عصر بود بمجردی که ابن ملجم او را دیـد خاطر خواه وی شده و زیبائی وی پسـر مرادی را از پای درآورد از او درخواست ازدواج کرد. قطامه پرسـید کابین مرا چه مقرر میداری؟ گفت هر چه بگوئی و بخواهی گفت مهریه من سه هزار درهم و یـک کنیز و یـک غلاـم و کشـتن علی بن ابی طـالب ع گفت همه آنچه را که گفتی ممکن است فراهم سازم لیکن کجا و چگونه میتوانم بعلی ع دست پیـدا کنم تا کار او را بسازم گفت او را غافل گیر کن که اگر او را بکشـی قلب مرا شـفا داده و با من در کمال عیش و عشـرت بسـر خواهی برد و اگر اتفاقا کشـته شـدی پاداشـی که خـدای متعال در برابر چنین عملی بتو خواهـد داد از دنیا بهتر است.

گفت سوگنـد بخدا سـبب آمدن باین شـهر کشـتن علی ع بوده و گر نه من از او گریزانم اینک که ترا با خود هم‌عقیده یافتم هر چه بخواهی برای تو انجـام میـدهم او هم گفت برای آنکه هر چه بهتـر و زودتر بتوانی بمقصود برسـی برخی از کسـانی را که میشناسـم بکمک و مساعدت تو میخوانم.

(۲) آنگاه وردان بن مجالد را که از مردم تیم رباب بود طلبیده و قضیه را با او گفتگو کرده و نامبرده

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۲

را بکمک پسـر مرادی خواند او هم پذیرفت پسـر ملجم بیرون رفته با دلاوری از مردم اشـجع بنام شبیب بن بجره ملاقات کرده گفت میخواهی به شـرافت دنیا و آخرت برسـی؟! پرسـید چه کنم و چه میگوئی تا انجام دهم و بدان سـعادت نائل آیم گفت مرا در کشتن علی ع یـاری نمـائی. شبیب که از خوارج و هم‌عقیـده با آنان بود وقتی که از نظریه او باخبر شـد گفت مادرت بعزایت نشـیند و زنان داغدیده بر تو بگریند امر مهمی را در نظر گرفته‌ای تو چگونه میتوانی بر علی ع دست پیدا کنی؟ گفت در مسـجد اعظم کمین کرده چون برای نمـاز بیایـد بیـدرنگ بر وی حمله میکنم اگر او را بکشـیم دل مجروح خود را شـفا داده‌ایم و از مقتولان خود خونخواهی نموده‌ایم و پیوسته از این قبیل سخنان میگفت تا ویرا با خود همداستان کرد و با یک دیگر وارد مسجد شدند.

قطامه در آن وقت در مسـجد اعتکاف کرده و خیمه ویژه او را نصب کرده بودنـد آن دو بر وی وارد شده و گفتند ما در باره کشـتن علی ع هم‌عقیـده و آمـاده برای انجـام وظیفه هستیم گفت هنگامی که خواستیـد آماده برای کار شویـد در همین محل با من ملاقات کنید.

نامبردگـان بیرون رفته و پس از چنـد روز باتفاق ثالثی در شب چهارشـنبه نوزدهم ماه رمضان سال چهلم هجرت پیش وی آمدنـد او حریری طلبیده و به سینه‌هاشان بست و آنان شمشیرهای خود را بر کمر استوار کرده از میان خیمه بیرون آمده و در برابر درگاهی که امیر المؤمنین ع برای نمـاز می‌آمـد نشسـته منتظر فرصت بودنـد پیش از آنکه نامبردگـان خود را آماده برای انجام انـدیشه شوم خود نمایند اشعث بن قیس

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۳

را از نظریه خود اطلاع داده او هم در آن شب برای کمک بنامبردگان حضور یافت.

(۱) حجر بن عدی که از یاران با وفای علی ع بود آن شب را بعنوان بیتوته در مسجد آمده شنید که اشعث به پسر مرادی میگوید هر چه زودتر خود را آماده کار کن که اینک صبح میدمد و رسوا میشویم.

حجر از اراده آنان باخبر شـده گفت ای اعور بی‌آبرو قصـد کشـتن علی ع را داری بلا درنگ از مسـجد بیرون رفته تا حضـرت را از اراده بیشـرمانه آنان باخبر سازد اتفاقا حضـرت امیر ع از در دیگر وارد مسـجد شد پسـر مرادی موقع را مغتنم شمرده شمشیر زهرآلود خود را بر فرق آن جناب فرود آورد هنگامی که حجر وارد مسجد شد خبر قتل علی ع را شنید.

(۲) ۲- عبد اللّٰه ازدی گوید من شب نوزدهم در مسـجد اعظم مشغول نماز بودم و عده هم از مصریها از آغاز ماه رمضان تا آن شب بانجام فرمانبرداری از اوامر خدا در مسـجد اعظم اشـتغال داشـتند در آن هنگام چند نفری را دید نزدیک درب مسجد بنماز مشغولند

فاصله نشد علی برای اداء فریضه صبح بمسجد درآمد و مردم را برای اقامه نماز میخواند بمجردی که علی ع مردم را بنماز و اطاعت از فرمان خدا دعوت کرد برقهای شمشیر چشم مرا خیره نمود و صدائی شنیدم میگفت فرمان از خداست نه از تو یا علی و نه از یاران تو و هم ناله علی ع بگوشم رسید میفرمود مواظب باشید قاتل از دستتان فرار نکند چون نزدیک آمدم دیدم علی ع ضربت خورده لیکن شمشیر شبیب کارگر نشده و بر طاق محراب فرود آمده

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدنداول صلا بسلسله انبیا زدند

نوبت باولیا چو رسید آسمان طپیدزان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۴

قاتلان راه فرار میجسته بطرف درهای مسجد توجه کردند و مردم هم برای دستگیری آنان هجوم آوردند.

(۱) شبیب را مردی دستگیر کرده او را بزمین انداخت بر سینه‌اش نشست شمشیر را از دست او گرفته خواست کارش را تمام کند دید مردم بطرف او روآورده‌اند ترسید بحرف او توجهی نکنند و ضمنا خود او آسیب به‌بیند بهمین ملاحظه از روی سینه او برخاست و ویرا رها کرد و شمشیر را از دست افکند و شبیب با ترس و خوف وارد منزل شده پسر عمویش او را دید که دارد حریر را از سینه خود باز میکند پرسید چه میکنی شاید تو علی را کشته خواست بگوید نه گفت آری پسر عمویش که از کار ناشایست او اطلاع یافت شمشیری برداشت و او را بقتل آورد و پسر مرادی هم که میخواست فرار کند مردی از مردم همدان باو رسیده قطیفه بر روی او انداخته و او را بزمین افکنده شمشیر را از دستش گرفته دستگیرش کرده حضور امیر المؤمنین آورد لیکن همکار سومی فرار کرده و خود را در میان مردم پنهان نمود.

چون ابن ملجم را حضور اقدس علی ع آوردند نگاهی باو کرده فرمود

النفس بالنفس

یعنی اگر من از دنیا رحلت کردم او را بکشید چنانچه مرا کشته و اگر زنده ماندم خودم در باره او فکری خواهم کرد.

پسر مرادی گفت چه خیال میکنی این شمشیر را بهزار درهم خریده و با هزار درهم زهر، آلوده کرده‌ام، اگر کارگر نیاید خدا او را دور گرداند و از بها بیندازد.

(۲) ام کلثوم که از قتل پدر بزرگوارش اطلاع یافت به پسر مرادی گفت ای دشمن خدا امیر المؤمنین را کشتی گفت نه بلکه پدر ترا کشتم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۵

فرمود ای دشمن خدا آرزومندم پدرم آسیبی نبیند.

آن بیحیا پاسخ داد پس چنان می‌بینم که گریه بحال من میکنی؟ بخدا سوگند چنان ضربتی بر او زده‌ام که اگر میان اهل زمین بخش کنند همه را هلاک میسازد.

او را از برابر امیر المؤمنین بیرون بردند مردم مانند درندگان گوشتهای بدن او را با دندانهای خود میکندند و میگفتند ای دشمن خدا چه کردی، امت محمد را بخاک هلاک نشاندی و بهترین مردم را از پای درآوردی و او همه این سخنان و ناراحتیها را میدید و می‌شنید و سخنی نمیگفت با این حال ویرا بزندان بردند.

مردم پس از دستگیری وی حضور علی ع رسیده عرضکردند هر چه اراده در باره او داری بما امر کن که او امت پیمبر را هلاک کرد و ملت اسلام را روسیاه ساخت.

علی ع فرمود اگر زنده ماندم خودم میدانم با او چگونه معامله کنم و اگر درگذشتم با قاتل من چنان کنید که با کشنده پیغمبران می‌نمودند یعنی او را بکشید سپس بدن او را بسوزانید.

چون علی ع رحلت فرمود و اسلام و اسلامیان را داغدار نمود و کسان او از دفنش بازگشتند حضرت امام حسن ع بجای پدر برقرار شد دستور داد پسر مرادی را بحضور آوردند چون برابر آن جناب رسید فرمود ای دشمن خدا، امیر المؤمنین را کشتی و فساد بزرگی در دین پدید آوردی سپس فرمان داد تا سر از بدنش جدا کردند و جسد کثیف او را به خواهش ام الهیثم دختر اسود نخعی بوی سپرد تا آن را بسوزاند.

سراینده در باره قطامه و قتل علی ع چنین میسراید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۶

(۱) من از هیچ دارا و نادار دانا و نادان کابینی مانند کابین قطامه سراغ ندارم که سه هزار درهم و یک بنده و کنیز و قتل علی ع را با شمشیر زهرآلود کابین قرار داده باشد و میدانم تمام کابینهای زنان هر چند زیاد باشد باندازه قتل علی ع نیست و هیچ خونریزی در عالم باندازه خونریزی پسر مرادی نمیباشد.

و اما پیش‌آمد برک بن عبید اللّٰه و عمرو بن بکر که در قرارداد قبلی با پسر مرادی همداستان بودند و مقرر شده بود که آنان معویه و عمرو عاص را از پای درآورند چنین بود که برک مطابق معاهده بر معویه وارد شد و او را در حال رکوع یافته شمشیر بر او فرود آورد لیکن شمشیرش خطا کرده بر ران او واقع شد وی نجات یافته لیکن قاتل را بلافاصله کشتند و عمرو عاص در شب معهود بیمار شده خارجه عامری را بجای خود برقرار ساخت تا با مردم نماز گزارد عمرو بن بکر بگمان اینکه عمرو عاص مشغول نماز است شمشیر باو زده لیکن بمقصود نرسید او را نزد عمرو عاص آورده عمرو دستور داد تا او را کشتند و خارجه در روز دوم جان بمالک سپرد

فصل ۶ مرقد علی ع

(۲) ۱- حیان عنزی گوید خادم امیر المؤمنین ع برای من حکایت کرد هنگامی که وفات علی ع دررسید بحسن و حسین ع فرمود چون من از دنیا رحلت کردم مرا بر سریرم گذارده طرف پاهای سریر را بدوش بگیرید جلو آن حرکت میکند آنگاه جنازه را بجانب غریین ببرید در آنجا سنگ سفید درخشانی بچشم

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۷

شما میخورد همان جا آرامگاهی برای من حفر نمائید قبر ساخته خواهید دید مرا در آنجا بخاک به‌سپارید.

چون امیر المؤمنین ع از دنیا رفت مطابق با وصیت او آخر سریر او را بدوش گرفتیم و جلو آن خود حرکت میکرد و ما همانوقت صدای زمزمه میشنیدیم همچنان بدنبال جنازه آمدیم تا وارد غریین شدیم سنگ سفید نورانی ما را بطرف خود توجه داده بدان جا رهسپار شده قبری حفر کرده مرقدی آماده دیدیم که بر آن نوشته بود این قبریست که آن را نوح ع برای جسد پاک علی ع فراهم کرده ما آن بدن پر از مهر و محبت و حقیقت را در آن قبر پنهان ساختیم گرچه از دیدارش محروم گردیدیم که جهانی مملو از حقیقت را در آن خاک نهادیم لیکن از اکرامی که خدا با علی ع کرده خوشحال بودیم و بالاخره با دلی داغدار از کنار قبر علی ع برگشتیم.

در راه با گروهی از دوستان علی ع که بر جنازه او نماز نگزارده بودند ملاقات کردیم جریان را بایشان گفتیم و عنایات خدای منان را که با او نموده بیان کردیم آنها گفتند ما همه میخواهیم آنچه را شما دیده‌اید مشاهده کنیم گفتیم چنانچه وصیت فرموده نشان قبر او ناپیدا شده آنها بسخن ما توجهی نکرده رفتند و برگشتند و اظهار داشتند چنانچه گفتید هر چه کاویدیم اثری ندیدیم.

(۱) ۲- جابر بن یزید گوید از امام باقر ع پرسیدم علی ع را در کجا دفن کردند فرمود پیش از طلوع فجر او را در غریین مدفون ساختند و حسنین و محمد حنفیه فرزندان او باتفاق عبد اللّٰه جعفر در قبر داخل شدند.

(۲) ۳- از ابن ابی عمیر روایت شده از حسین بن علی ع پرسیدند پدر بزرگوارت را در کجا دفن کردید فرمود شبانه جنازه او را بمسجد اشعث بردیم به پشت کوفه رسیده او را در غریین برده و مدفون ساختیم.

(۳) ۴- عبد اللَّه حازم گوید روزی همراه هرون الرشید بعنوان شکار از کوفه خارج شدیم بغریین و ثویه

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۸

رسیده آهوی چندی مشاهده کرده بازها و سگها را بطرف آنها فرستادیم باندازه یک ساعت آنها را دنبال کردند آخر الامر حیوانات بیچاره شده خود را به پناه پشته درآورده بازها بطرفی رفته و سگهای شکاری بجانب ما آمدند هرون از این پیش‌آمد بشگفت آمده فاصله نشد آهوان از آن بزیر آمدند دو مرتبه بازها و سگها بدانها حمله کردند باز آنها که خود را بیچاره دیدند بهمان پشته پناه بردند تا سه مرتبه همین عمل مکرر شد و آن روز از شکار باز ماندند.

هرون دستور داد بروید در این نزدیکی هر کسی را ملاقات کردید بحضور آورید تا ما را از این قضیه مطلع گرداند.

پیرمردی از مردم بنی اسد را حاضر کردند هرون پرسید این پشته و قضیه آن را کاملا بیان کن و ما را از پیش‌آمدی که دیده‌ایم اطلاع بده پاسخ داد اگر مرا امان دهی حقیقت آن را برای تو شرح خواهم داد هرون گفت با خدا پیمان بستم که اگر حقیقت آن را بگوئی بتو آسیبی نرسانم.

گفت پدرم از پدرانش نقل میکرده که در زیر این پشته مرقد مطهر امیر المؤمنین است و آن را خدای متعال حرم امن خود قرار داده هر کس بدان جا پناهنده شود از هر آسیب و گزندی در امانست.

هرون از شنیدن این حقیقت بخود آمده پیاده شد وضو گرفته در کنار آن پشته نماز گزارده صورت بخاك مالید و گریست و از آنجا باز گشتیم.

محمد بن عایشه گفته حکایت را بطوری که نقل کردم از عبد اللَّه حازم شنیدم لیکن قلب من آن را نمیپذیرفت و افسانه می‌پنداشت تا سالی که به حج بیت اللَّه مشرف شدم در آنجا با ساربان رشید ملاقات کرده پس از طواف در گوشه نشسته از همه جا سخن میگفتیم تا گفتگوی ما بدینجا رسید که شبی از شبها که از

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۹

مکه بر گشته و در کوفه نزول کردیم (۱) هرون بمن گفت ای یاسر به عیسی بن جعفر بگو سوار شود بالاخره همه سوار شدیم تا به غریین رسیدیم چون بدان جا وارد شدیم عیسی خوابید لیکن هرون بطرف پشته آمده شروع کرد بنماز خواندن هر دو رکعت نمازی را که سلام میداد دعا میکرد و میگریست و صورت بر آن پشته میمالید و میگفت.

ای پسر عم سوگند بخدا بزرگی و فضیلت ترا می‌شناسم و متوجهم که تو از همه مقدمتر بشرف اسلام مشرف شدی و من باین مقامی که نائل گردیده‌ام ببرکت تست لیکن فرزندان تو مرا آزار میکنند و بر من خروج می‌نمایند آنگاه حرکت کرده مشغول نماز شد و چون از نماز فارغ شد همین سخن را تکرار کرده و میگریست و با این حال تا وقت سحر بسر برد در آن هنگام دستور داد تا عیسی را بیدار کنم چون عیسی بیدار شد باو گفت برخیز کنار قبر پسر عمت نماز بخوان پرسید قبر کدام پسر عم منست؟ گفت قبر علی بن ابی طالب ع عیسی هم وضو گرفت و بنماز مشغول شد و پیوسته نماز میخواندند تا سپیده صبح دمید پیش آمده گفتم بامداد ظاهر شد آنگاه بطرف کوفه باز گشتیم.

باب دوم در این باب اخبار و فضائل و مناقب و کلمات حکمت آمیز و معجزات و آثار برجسته علی ع ذکر می‌شود

اشاره

از آن جمله اخباری در این باب آورده میشوند که حاکی از سابقه ایمان اوست:

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۰

(۱) ۱- یحیی بن عفیف از پدرش روایت کرده پیش از آنکه پیغمبر اکرم امر نبوت را اظهار کند من با عباس بن عبد المطلب نشسته بودیم اول ظهر جوانی آمد رو بکعبه ایستاده بنماز مشغول شد فاصله نشد جوان دیگری آمد بطرف راست او ایستاده و زنی هم آمد پشت سر آنها بنماز مشغول شد، جوان برکوع رفت آنها هم اقتدا کرده با وی برکوع آمدند چون سر از رکوع برداشتند بسجده آمده آنها هم سر بسجده گذاردند من بعباس گفتم امر عظیمی مشاهده میکنم گفت آری چنانست که میگوئی میدانی این جوان کیست؟ این جوان پسر برادر من و نام او محمد و پدرش عبد اللّه بن عبد المطلب است و این جوان دیگر نیز پسر برادر من علی- بن ابی طالب است و این زن خدیجه دختر خویلد است.

پسر برادر من میگوید پروردگار او که خدای آسمانها و زمین است او را باین دینی که هم اکنون بدان توجه دارد مأمور داشته و سوگند بخدا بجز این سه نفر متدین باین دین نمیباشند.

(۲) ۲- سهل بن صالح که بیش از صد سال از عمر او گذشته گفت از ابو معمر بن عباد از انس بن مالك شنیدم میگفت رسول خدا ص فرمود فرشتگان مدت هفت سال بر من و علی درود میفرستادند برای آنکه گواهی به یکتائی خدا و رسالت من جز از من و او از دیگری ظاهر نمیشد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۱

(۱) ۳- معاذه عدویه گفته از امیر المؤمنین ع هنگامی که بر فراز منبر بصره بود شنیدم میفرمود من صدیق اکبرم پیش از آنکه ابو بکر ایمان بیاورد ایمان آوردم و قبل از او تسلیم فرامین اسلام شدم.

(۲) ۴- ابو سخیله گفته من و عمار بعزم حج بیت اللّه رفتیم و بر ابو ذر غفاری وارد گردیدیم و سه روز از حضور آن مرد نورانی استفاده میکردیم چون هنگام مراجعتمان نزدیک شد باو گفتیم ما امروز از اسلام جز اختلاف و تفرقه میان مسلمانان اثر دیگری نمی‌بینیم عقیده شما چیست؟ پاسخ داد در چنین وقتی باید بکتاب خدا و علی توجه کرد زیرا گواهی میدهم رسول خدا ص فرمود علی ع نخستین کسی است که بمن ایمان آورد و اولین کسی است که فردای قیامت با من مصافحه میکند و او صدیق اکبر و فاروق میان حق و باطل و او رهبر مؤمنانست.

مؤلف گوید در خصوص علی و سابقه اسلام و ایمان او اخبار بسیار و شواهد بی‌شمار روایت شده و از آن جمله سروده خزیمهٔ بن ثابت انصاری ذو الشهادتین است.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۲

خیال نمیکردم خلافت الهی از خاندان هاشم و ابو الحسن بدیگران انتقال پیدا کند با آنکه او نخستین کسی است که در برابر قبله بانجام وظیفه پرداخت و از دیگران آثار و سنن الهی را بهتر میدانست و آخرین لحظه زندگی پیغمبر را دریافت و جبرئیل در غسل و کفن پیغمبر او را یاری کرد و کسی است که بدون شك و شبهه همه شایستگیهای دیگران را داراست و دیگران آنچه او دارد ندارند اینجاست که نمیدانم چه امری ایجاب کرده شما از دامن وی دست برداشتید و بدانید بیعتی که با او کردید چون بعهد خود وفا ننمودید همواره بزیان شما تمام شده.

فصل ۱ برتری علی ع

(۱) ۱- ابن عباس گفته رسول خدا ص فرمود علی ع داناترین پیروان من است و پس از من بخوبی میتواند از عهده حکومت میان آنان برآید.

(۲) ۲- ابو سعید خدری گفته پدرم گفت از رسول خدا ص شنیدم میفرمود من شهر علمم و علی ع در آنست کسی که خواهان علم و دانش است از دریای پهناور کمالات او استفاده نماید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۳

(۱) ۳- عبد اللَّه مسعود گفته روزی رسول خدا ص علی ع را در خلوت طلبیده و با او رازهای بسیاری گفته چون از حضور پیغمبر اکرم ص برگشت پرسیدیم: چه معاهده میان تو و پیغمبر شده فرمود رسول خدا هزار باب علم بروی من گشود که از هر باب آن هزار باب دیگر مفتوح می‌شود.

(۲) ۴- اصبغ بن نباته گفته روزی که مردم با علی ع بیعت کردند عمامه پیغمبر ص را بر سر گذارده و ردای آن جناب را پوشیده بمنبر رفته حمد و ثنای الهی را بجا آورد مردم را پند و اندرز فرموده سپس با کمال وقار و آرامش تکیه زده و انگشتان را در میان یک دیگر بر بالای شکم خود قرار داده فرمود ای مردم تا مرا نیابید هر چه میخواهید بپرسید که دانش گذشتگان و آیندگان نزد منست و سوگند بخدا اگر مرا بخود واگذارند و سرگرم به این و آن ننمایند با اهل تورية بتورية و با اهل انجیل بانجیل و با اهل زبور بزبور و با اهل قرآن بقرآنشان حکومت میکنم و حقایق هر یک از کتب را براستی آشکار میسازم چنانچه اعتراف کنند که علی ع بحق قضاوت نموده.

و سوگند بخدا از تمام مردمی که ادعای علم و دانش قرآن را میکنند من بحقایق و تأویلات آن داناتر و واقفترم و اگر آیه در قرآن نبود از تمام پیش‌آمدهائی که تا روز قیامت میشد اطلاع میدادم.

پس از این فرمود بپرسید از من و بخواهید پیش از آنکه مرا نیابید سوگند بکسی که دانه را

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۴

میشکافد و مردم را بهستی می‌آورد اگر از یک یک آیات قرآن بپرسید خواهم گفت در چه وقت و برای چه نازل شده و از ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه و مکی و مدنی آنها خبر خواهم داد. بخدا سوگند هر عده که تا فردای قیامت هدایت شوند و هر گروهی که بضلالت افتند میدانم که رهبر و پیشاهنگشان که بوده و از غرض اصلی او کاملا باخبرم.

و امثال این اخبار که هر گاه همه آنها را یاد کنیم کتاب ما بطول می‌انجامد.

فصل ۲ فضیلت علی ع

(۱) ۱- ابو هرون گوید بملاقات ابو سعید خدری رفته پرسیدم آیا در کارزار بدر حضور داشته‌ای گفت آری و بالاخره از شنیده‌های خود چنین نقلی کرد روزی فاطمه ع با چشم گریان حضور پیغمبر آمده و میگفت زنهای قریش مرا از ناداری علی ع سرزنش میکنند پیغمبر فرمود بسخن آنان اعتنا نکن زیرا ترا همسری بزرگوار داده‌ام که پیش از همه ایمان آورده و علمش از همه زیادتر است.

خدای متعال بهمه اهل زمین توجه کرد و پدرت را از میان آنها برگزید و او را بنبوت اختیار کرد و بار دیگر بدانها توجهی کرد و از آنها شوهرت را برگزید و او را جانشین من قرار داد و بمن وحی کرد تا ترا به ازدواج او درآوردم.

ای فاطمه مگر نمیدانی بر اثر اهمیتی که در پیشگاه خدا داری او ترا به همسری مردی درآورده که از همه بردبارتر و داناتر و پیشقدمتر باسلامست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۵

اینجا بود که فاطمه علیها سلام خندید و خوشحال شد.

پیمبر فرمود ای فاطمه علی ع هشت دندان تیز و برنده دارد که هیچ یک از گذشتگان و آیندگان دارای آنها نبوده‌اند.

او در دنیا و آخرت، برادر منست و هیچ یک از افراد بشر چنین برادری ندارند و تو ای فاطمه که سیده زنهای آخرتی، همسر او هستی و دو فرزندت که نشانه رحمت خدایند دو یادگار اویند و برادر او جعفر که دو بال باو اعطا شده و با فرشتگان در هر کجای بهشت بخواهد پرواز میکند، و علم اولین و آخرین در اوست و او نخستین کسی است که بمن ایمان آورده و آخرین کسی است که به پیمان من وفا نموده و او جانشین من و وارث وصیین است.

(۱) ۲- مؤلف گوید در کتاب ابو جعفر محمد بن عباس بسند او از ابن عباس چنین دیدم که گفته بود ما اهل بیت هفت خصلت بخصوص داریم که دیگران از آنها محرومند پیغمبر اکرم ص از ماست و وصی او که بهترین امت است از ماست حمزه شیر خدا و رسول و سید شهیدان از ماست جعفر بن ابی طالب که دو بال باو کرامت شده و در بهشت با فرشتگان پرواز میکند از ماست و دو سبط این امت که آقای جوانان بهشت‌اند از ماست و قائم آل محمد که خدای متعال پیمبرش را بحضرت او گرامی داشته از ماست و منصور هم از ماست چنانچه خدا فرموده إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ «۱» همانا ایشان یاری‌شدگان و لشکریان

(۱). ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره صافات

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۶

پیروز ما هستند.

(۱) ۳- رسول خدا ص بعلی ع فرمود تو با هفت خصلتی که داری با دیگران خصومت میکنی تو نخستین کسی هستی که بمن ایمان آورده و از همه بیشتر در راه خدا جهاد کرده و از همه داناتر به ایام خدائی و بهتر از همه به عهد خدا وفا میکنی و به رعیت مهربانتری و بهتر از دیگران تقسیم بالسویه می‌نمائی و مقام و مرتبه‌ات پیش خدا عظیم‌تر است.

و امثال این اخبار بسیارند و شیعه و سنی آنها را روایت کرده‌اند و بپایه مشهوراند که محتاج به تطویل نمیباشند.

(۲) ۴- و میتوان از میان همه اخبار که حاکی از مقام و موقعیت او هستند بخبر طائر و فرموده پیغمبر ص که پروردگارا بهترین و محبوبترین آفریده‌ات را مأمور دار تا بامن در استفاده از این پرنده شرکت کند اکتفا کرد زیرا او از همه محبوبتر پیش خدا و پاداشش بیشتر و تقربش زیادتر و عملش بهتر بوده.

(۳) ۵- و نیز گفته جابر هنگامی که از او پرسیدند عقیده تو در باره علی ع چیست؟ او گفت علی ع از بهترین مردم و بجز کافر دیگری در باره عظمت او شکی ندارد، دلیل روشن و برهان واضحی است برای اثبات موقعیت و شخصیت آن حضرت.

گفته جابر در حدیثی آمده که صحت آن نزد اهل خبر و حدیث بثبوت رسیده و دلیل بر افضلیت

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۷

او بعد از رسول خدا است و اگر ما بخواهیم در خصوص افضلیت او سخن بگوئیم کتابی علیحده خواهد شد لیکن به احادیث چندی که آوردیم اکتفا میکنیم و نظر اختصاری که در این کتاب داریم همه موافق با این رویه است.

فصل ۳ دوستی و دشمنی با علی

دوستی علی ع نشانه ایمان و خشم بر او علامت نفاق است.

(۱) ۱- زر بن حبیش گفته امیر المؤمنین ع بر فراز منبر میفرمود سوگند بخدائی که دانه را شکافته و ما سواء را ایجاد کرده پیمبر اکرم ص پیمان گرفته که جز مؤمن پرهیزگار دیگری ترا دوست نمیدارد و بغیر از منافق بدکار دیگری ترا دشمن نمیدارد.

(۲) ۲- حارث همدانی گفت روزی علی ع بمنبر رفت پس از حمد و ثنای خدا فرمود چنین بر زبان پیمبر اسلام جاری شده که جز مؤمن دیگری مرا دوست نمیدارد و بغیر از منافق دیگری دشمن نمیدارد و کسی که افترا بزند زیانکار است.

(۳) ۳- زر بن حبیش از علی ع روایت کرده فرمود رسول خدا ص پیمان گرفته که جز مؤمن ترا دوست

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۸

نمیدارد و بغیر از منافق دیگری با تو دشمنی نمیکند. این حدیث با حدیث پیش از نظر سلسله سند و بخش معدودی متفاوتست.

فصل ۴ پیروان علی رستگارانند

(۱) ۱- جابر بن یزید گفته امام باقر ع فرمود ام سلمه همسر رسول خدا ص گفت از رسول خدا ص شنیدم میفرمود پیروان علی و شیعه او رستگارانند.

(۲) ۲- اصبغ بن نباته گفت علی ع فرمود رسول خدا ص میفرموده همانا خدای متعال شاخساری از یاقوت سرخ دارد که جز ما و شیعیان ما از آن بهره‌مند نمیشوند و دیگران از آن محرومند.

(۳) ۳- انس بن مالک گفت پیمبر اکرم ص میفرمود فردای قیامت هفتاد هزار نفر از پیروان من بدون حساب به بهشت وارد میشوند سپس بطرف علی ع التفات کرده فرمود آنها شیعه تواند و تو امام آنهائی.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۹

(۱) ۴- علی ع روزی از حسادت مردم نسبت بحضرتش بحضور پیغمبر ص شکایت کرد رسول خدا ص برای دلداری او فرمود همانا چهار نفری که نخست وارد بهشت میشوند من و تو و حسن و حسین‌اند و فرزندان ما پشت سر ما و دوستان ما پشت سر ایشان و شیعیان ما از طرف راست و چپ ما قرار گرفته‌اند.

فصل ۵ دوستی علی ع

دوستی علی ع نشانه پاکی ولادت و دشمنی او علامت زشتی آنست.

(۲) ۱- جابر بن عبد اللّه انصاری گفت از رسول خدا ص شنیدم به علی ع میفرمود میخواهی خوشحالت کنم میخواهی عطیه بتو بدهم میخواهی مژده بتو بدهم.

عرضکرد آری مرا مژده بده.

فرمود من و تو از یک طینت آفریده شدیم و شیعیان ما را خدا از ما زاد طینت ما خلق کرد فردای قیامت همه مردم را بنامهای مادرشان میخوانند مگر شیعیان ما را که بنام پدرانشان دعوت میکنند زیرا خللی در نطفه آنان نمیباشد

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۰

(۱) ۲- ابن عباس گفته رسول خدا ص میفرمود روز قیامت، مردم را بنامهای مادرانشان میخوانند باستثنای شیعیان ما که چون پاک طینت‌اند بنام پدرانشان خوانده میشوند.

(۲) ۳- جابر انصاری گفته روزی عده از انصار حضور اقدس نبوی شرفیاب بودیم فرمود ای انصار من! فرزندانتان را بدوستی علی ع آزمایش کنید هر یک از فرزندانتان که او را دوست داشته باشد بدانید براه راست و صراط الهی هدایت یافته و هر کدامشان که او را دشمن بدارد بدانید گمراهست.

فصل ۶ علی را رسول خدا امیر المؤمنین خواند

پیغمبر اکرم ص او را در زمان حیات خود به امیر المؤمنین ملقب ساخت.

(۳) ۱- انس بن مالک گوید من خدمت رسول خدا را بعهده داشتم شبی که نوبت منزل ام حبیبه دختر ابو سفیان بود آب آوردم تا

رسول خدا وضو بگیرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۱

فرمود ای انس اکنون از این در امیر المؤمنین و بهترین وصیین که در تشرف به اسلام بر همه پیشقدم بوده و علمش از همه بیشتر و حلمش از همه زیادتر است وارد خواهد شد من از خدا خواستم چنین شخصی از نزدیکان من باشد. فاصله نشد علی ع از همان در وارد شد.

رسول خدا ص از آب وضو بصورت علی ع ریخت چنانچه دیدگان آن حضرت مملو گردید. عرضه داشت حالت تازه از خود احساس میکنم فرمود همواره خیر و خوشی نصیب تو باد تو از منی و من از تو، قرض مرا تو ادا میکنی و به پیمان من وفا مینمائی و مرا غسل میدهی و در قبر پنهان میسازی و پس از من احکام را بیان میکنی.

عرضکرد مگر شما بآنطوری که باید و شاید دستورات را بمردم ابلاغ نفرمودی فرمود آری لیکن اختلافاتی پس از من در میانشان برقرار خواهد شد.

رسول خدا ص به ام سلمه فرمود بشنو و گواه باش که علی ع امیر المؤمنین و سید وصیین است.

(۱) ۳- به ابو ذر غفاری گفتند وصیت کن گفت وصیت کردم پرسیدند وصی تو کیست؟ گفت امیر المؤمنین گفتند عثمان وصی تست؟ گفت بکسی که شایسته لقب امیر المؤمنینی است یعنی علی بن ابی طالب که حجت روی زمین و مربی این امت است وصیت نمودم چنانچه اگر او نبود زمین و اهل آن را فراموش کنید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۲

(۱) ۴- بریده اسلمی گوید من و ابو بکر و عمر و طلحه و زبیر و دو نفر دیگر حضور پیغمبر شرفیاب بودیم فرمود: بعلی ع بعنوان امیر المؤمنینی سلام کنید ما حسب الامر در محضر رسول خدا بوی بهمین عنوان سلام کردیم.

حدیث مزبور از جمله احادیثی است که در بین علما مشهور است و اگر ما بخواهیم سند آن را ذکر کنیم بطول می‌انجامد و نیز امثال این اخبار در باره لقب شریف او بسیار است که بجهت اختصار از آنها صرف نظر کردیم.

فصل ۷ مناقب علی ع

(۲) مناقب آن حضرت مشهور است و متواتر و همه علما متفقا قائل بمناقب او بوده و ما بهمان شهرت اکتفا کرده و اخبار منقبت او را که باختصار کتاب ما مناسب ندارد ذکر نمیکنیم لیکن باندازه‌ای که کتاب حاضر از ذکر برخی از اخبار مزبوره خالی نباشد به معدودی از آنها اشاره می‌شود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۳

(۱) ۱- در آغازی که پیغمبر اکرم ص مردم را بدین اسلام دعوت میکرد نزدیکان خود را گرد آورد و آنان را به یکتاپرستی و ایمان بخدا هدایت نمود و اضافه کرد که اگر بمن نگروید شما را یاری کنم و بر کفار و دشمنانتان پیروزی دهم و شرافت دنیا و آخرت و نعمت جاوید بهشت را برای شما ضمانت نمایم هیچ یک از آنان بغیر از امیر المؤمنین دعوت آن جناب را اجابت نکرد بهمین جهت رسول خدا ص ویرا برادر و وزیر و جانشین و خلیفه خود قرار داد و بهشت را برای او واجب گردانید.

این پیش‌آمد در ذیل حدیث الدار که همه ناقلین آثار به صحت آن اتفاق کرده‌اند چنین آورده شده.

رسول خدا ص فرزندان عبد المطلب را که چهل مرد یا بیشتر و یا کمتر بودند در خانه ابو طالب گرد آورد و دستور غذائی که عبارت بوده از یک ران گوسفند و یک پیمانه گندم و چهار پیمانه شیر برای آنان مهیا کرد با آنکه در میان آنها کسی بود که در یک نشست یک گوسفند میخورد و نوزده جام شراب می‌آشامید.

حضرت خواست با این غذای اندک و شراب مختصر معجزه کرده باشد و بآنها بفهماند که او میتواند با این غذای مختصر که خوراک یکنفر آنها نیست عده‌ای را سیر کند.

رسول خدا ص دستور داد نخست آنها را از همان غذا سیر کردند و همه از آن استفاده کردند و چیزی از آن کاسته نشد، این عمل آنان را مبهوت ساخته و بدین وسیله از معجزه او باخبر شده و براستی و صداقت او پی بردند.

میهمانها چون از خوردن غذا و شیر فارغ شدند فرمود فرزندان عبد المطلب خدای متعال مرا بسوی همه جمعیت عموما و بسوی شما خصوصا مبعوث داشته (۲) و فرموده: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ «۱» نخست نزدیکان

---

(۱) آیه ۲۱۴ سوره شعراء

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۴

خود را بترسان اینک حسب الامر شما را بگفتن دو کلمه که بر زبان آسانست و میزان روز رستاخیز شما را گرانبار میسازد و بدین وسیله بر تازی و پارسی چیره میشوید و همه مردم را منقاد خود قرار میدهید و وارد بهشت میگردید و از عذاب خدا رهائی میابید امر میکنم و آن دو کلمه شهادت بوحدانیت خدا و رسالت منست اینک کسی که مرا اجابت کند و بدین و آئین من بگرود و بخواسته من قیام نماید برادر و وصی و جانشین و وزیر منست و کارهای پس از من بدو متوجه است.

لیکن متأسفانه کسی پاسخ نداده و اجابت نکرد.

علی ع فرموده: من که در آن روز از همه کوچکتر و لاغراندام‌تر و چشمم پرآب‌تر بود از جای برخاستم عرضکردم من در این راه با شما هم‌گامم فرمود بنشین بار دیگر رسول خدا ص همان سخن را اعاده کرد کسی پاسخ نداد این بار هم من پیشقدم شدم باز پیغمبر ص نه پذیرفت بار سوم سخن را اعاده کرد. کسی اجابت نکرد من از جای برخاسته برای سومین بار فرموده آن جناب را پاسخ دادم فرمود بنشین که تو برادر و وصی و وزیر و جانشین پس از منی.

میهمانان از جای برخاسته به ابو طالب تبریک گفته و اضافه نمودند هر گاه بدین پسر برادرت درآئی بدان که او پسرت را امیر تو قرار داده.

فصل ۸ [نتیجه این منقبت]

(۱) باری این منقبت با ارزشی است که ویژه امیر المؤمنین است و هیچ یک از مهاجرین و انصار بلکه هیچ یک از مسلمانان انباز با او نیستند و کسی در فضل همتای او نبوده و در هیچ حالی پا بپای او نمیرسیده.

و از اینکه رسول اکرم ص او را بدین مقبت سرفراز داشته استفاده می‌شود که رسول خدا ص توانست به پشتیبانی از او تبلیغ رسالت کند و دعوت خود را علنی بسازد و مردم را به آئین اسلام بخواند و اگر او

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۵

نبود ملت اسلام ثابت قدم نمیماند و شریعت برقرار نمیشد و دعوت الهی پایدار نمیگردید.

علی ع یاور اسلام و خواننده به ایمان و ضامن پیروان قرآن است کمال نبوت به یاری او بوده.

و این چنین فضلی که خدا باو داده کوههای عالم با آن برابری نمیکند و هیچ فضیلتی در برابر آن موقعیت و ارزشی پیدا نمینماید.

فصل ۹ در خوابگاه رسول خدا

(۱) هنگامی که قریشیها برای کشتن پیغمبر اکرم ص اجتماع کرده و او مأمور بهجرت شده بود نمیخواست علنی از مکه بیرون برود

و مایل بود هر چه بیشتر در نهانی این کار صورت بگیرد تا بی گزند بطرف مقصود رهسپار شود بهمین مناسبت علی ع را از منظور خود باخبر کرده و باو فرمود نظر پیغمبر را پوشیده بدارد و بدون آنکه کسی اطلاع پیدا کند بجای پیغمبر بخوابد چنانچه قریشیها یقین پیدا کنند مطابق معمول همه شب رسول خدا ص در فراش خود بخواب رفته.

امیر المؤمنین ع مانند همیشه خواسته پیغمبر را اجابت کرد و خود را در دست اختیار خدا که رویه هر بنده نیکوکاریست درآورد و جان را در راه فرمانبرداری از جناب او فروخت و برای اینکه پیمبر بزرگوارش از مکر دشمنان و آسیب آنان محفوظ بماند و هر چه زودتر و بهتر بتواند غرض خود را عملی کرده مردم را به آئین اسلام و اقامه حقایق قرآن دعوت نماید و شریعت مقدسه خود را بر جهانیان اعلام دارد بجای پیغمبر خوابید و فراش آن حضرت را بر خود کشید.

قریشیها مطابق با قرارداد برای کشتن آن حضرت وارد منزل رسول خدا شده اطراف رختخواب

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۶

ویرا احاطه کرده و شمشیرها کشیده و در انتظار بامداد بودند چون سپیده صبح بدمد همه بناگهان بر وی حمله کنند و او را بکشند تا بنی هاشم نتوانند اظهار خونخواهی نمایند زیرا همه قبیله‌ها در کشتن او شرکت داشته و هر گاه بر فرضی که بخواهند با قبیله بجنگند دیگران بهمگامی با آنان همداستان شوند.

بالاخره همین عمل علی ع که بجای رسول خدا ص خوابید موجب شد پیغمبر ص از چنگال دشمنان نجات پیدا کند و خونش محفوظ بماند و برقرار باشد تا بتواند فرامین خدا را در عالم رواج دهد و هر گاه در آن هنگام علی ع نبود و چنین اقدام با ارزشی نمیکرد تبلیغ پیغمبر ص بانجام نمیرسید و نمیتوانست بوظیفه خود بپردازد و هم آن شب عمر او بآخر رسیده و کارش تمام میشد و حاسدان و دشمنان بر او چیره شده و به اغراض او خاتمه میدادند.

باری چون سپیده دمید مردمی که با شمشیرهای آماده در انتظار بودند خواستند دست بکار شوند که ناگهان علی ع از جا برخاسته قریشیها که چنین دیدند از اطراف او پراکنده شده و ندانستند بچه حیله‌ای پیغمبر اکرم از دست آنها فرار کرده و بالاخره تمام اندیشه‌هایی که در باره قتل او نموده بودند باطل و بی‌نتیجه ماند و به آرزوی چندین وقت خود نرسیدند و بدین وسیله رشته ایمان، انتظام یافته و دماغ شیطان بخاك مالیده شد و کافران و دشمنان خوار و ذلیل گردیدند.

و چنانچه ملاحظه میکنید در این منقبت هیچ یك از مسلمانان با علی ع شرکت ندارند و کسی نمیتواند بمثل چنین منقبتی دست پیدا کند یا در این فضیلت همگامی نماید.

خدای متعال در این آیه شریفه از بیتوته علی ع بجای پیغمبر چنین اطلاع داده: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ «۱» برخی از مردم برای بدست آوردن خوشنودی خدا خود را در راه او میفروشند و خدا هم به بندگان خود مهربانست

---

(۱) آیه ۲۰۷ سوره بقره.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۷ این نشان شیر مردان حق است‌که از ایشان کار دین با رونق است

افکند خصم ار خیو بر رویشان‌منقلب هرگز نگردد خویشان

جای احمد آن رسول مقتدی‌خفته‌اند از بهر حفظش بر فدی

این چنین مردی رؤف و عادل است‌حیدر شیر افکن دریا دل است

روز هیجا پشت او دشمن ندیدوز نهیبش زهره‌ها بر تن درید

فصل ۱۰ امانت‌داری

(۱) پیغمبر اکرم ص پیش از آنکه دعوت خود را علنی سازد امین قریش بود و مردم مالهای خود را بعنوان گروگان حضور او می‌سپردند و چون ناچار باید از مکه هجرت کند و از کید دشمنان برهد در میان کسان خودم شایسته‌ای که بتواند امانتهای مردم را باو بسپارد بجز از علی ع ندیده بهمین مناسبت ودیعه‌های افراد را باو سپرده که بصاحبانش برگرداند و قروضش را ادا کند و زنان و دختران او را نگهداری کرده و باتفاق آنان بمدینه و حضور پیغمبر اکرم هجرت نمایند.

بالاخره چنانچه میدانید از آن همه مردمی که در عصر رسول اکرم ص میزیستند هیچ یک را شایسته ندیده که به امانت داری او وثوق داشته و به دلاوری و بزرگواری او توجه کرده و او را مدافع کسان خود دانسته و از نیرو و توانائی او استفاده نموده که در حفاظت آنان با کمال اطمینان بکوشد و خلاصه در تقوی و

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۸

عصمت بسر حدی برسد که از همه جهت بوی اطمینان کرده او را امین خود بداند.

علی ع هم چنانچه پیغمبر ص میخواست به بهترین وجهی قیام کرد و تمام امانتها را بصاحبانش رد کرد و حق هر صاحب حقی را ادا نمود و دختران و حرم پیغمبر ص را محافظت کرده و با آنها بطرف مدینه هجرت نمود و آنان را از شر دشمنان و کید اعداء نگهداری نمود و در راه کمال مساعدت و مرافقت را با ایشان نموده تا آنان را وارد مدینه ساخته در هنگام ورود بمدینه پیغمبر اکرم ص او را بمنزل خود درآورده و از او پذیرائی نموده و میان او و فرزندان و حرم خود تفاوتی قائل نبوده و در باطن هم اظهار نگرانی نمیکرده.

باری علی ع در این منقبت شریکی نداشته و هیچ یک از اهل بیت پیغمبر ص و اصحاب و پیروانش با وی در این خصوص هم انبازی نمیکرده و بالاخره در مناقب و فضائل و بیرون آمدن از عهده آزمایش بی‌نظیر بوده و کمالات و مقامات آن جناب بحدی بوده که همه دلها بدو متوجه گردیده و او را به عظمت ستوده‌اند.

فصل ۱۱ انتظام کارها بدست علی ع بوده

(۱) خدای متعال برای اینکه اسباب صلاح مردم روی نظم معینی بوده و مردی که از هر لحاظ شایسته برای این کار است برقرار فرموده باشد علی ع را برای این منظور نامزد کرد و فرمان داد که مخالفان پیمبرش را سرکوبی دهد و اموری که بدست ناکسان فاسد شده اصلاح کند و بالاخره او هم حسب الامر به انتظام کارها پرداخته و جدیت تمام و حسن تدبیری بکار برده و بر اثر این اقدام، استوانه دین اسلام را مستحکم ساخت.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۹

علی ع در هیچ کاری مخالفت با فرمان خدا و رسول نمیکرد و میکوشید تا جایی که از قدرت او ساخته است سر از دستور رسول خدا ص برنتابد بخلاف دیگران که چندان باین معنی توجهی نداشته و بلکه مخالفت میکردند.

چنانچه رسول خدا ص خالد بن ولید را بسوی مردم بنی جذیمهٔ گسیل داشت تا آنان را بدین اسلام دعوت کند و مخصوصا دستور داده با آنان کارزار ننماید او بجای آنکه حسب الامر رفتار کند مخالفت کرده و پیمان پیغمبر را ناچیز انگاشته و با دین خدا دشمنی کرده مسلمانان را از دم تیغ گذراند و رشته ایمانشان را گسست و در این باره برویه جاهلیت توجه کرده و راه کافران و دشمنان را پیمود و چنان در این عمل ناپسند پافشاری کرد که اسلام از کار او نفرت کرده و آنهائی را که پیغمبر به آئین حق اسلام دعوت میکرد از آن حضرت رو گردان شدند و نزدیک بود زحمات پیغمبر از بین برود و بند تدبیر از همه طرف گسسته شود اینجا بود که پیغمبر هر چه زودتر در صدد اندیشه و تدبیر برآمد و برای آنکه مفاسد مخالفان را اصلاح کند و رخنه‌هائی که بدست دشمنان پیدا شده مسدود بسازد امیر المؤمنین ع را بفرمان خدا مأمور داشته تا از آنها دلجوئی کند و آتش خشمشان را فرونشاند و با آنان مدارا

نماید و ایشان را بار دیگر بر جاده ایمان پایدار بدارد و نیز فرمان داد تا خونبهای کشتگان ایشان را بپردازد و دل اولیاء دم را تسلیت دهد.

علی ع چنانچه دستور داشت مأموریت خود را کاملا اجرا کرد و خشنودی خدا و رسول و خلق را بدست آورد و ما زاد از پولی که بدستش مانده بود بآن ناتوانان که از بی‌کرداری خالد بستوه آمده بودند اعطا نمود و فرمود خونبهای کشتگان شما را دادم و اضافه بر آن، پولهائی در اختیار شما گذاردم تا وارثان و بازماندگانتان بی‌بهره نباشند تا خدا از رسولش راضی و شما هم از عنایتی که او تعالی نسبت بشما ارزانی داشته خشنود باشید.

از آن طرف پیغمبر ص هم در مدینه از عمل ناشایسته خالد برائت جسته و اظهار نفرت کرد و نتیجه اظهار برائت پیغمبر و دلجوئی علی ع کاری کرد که مردم ستم دیده بار دیگر از دل و جان باسلام و ایمان توجه کرده و بدین وسیله رشته دوستی برقرار و نهال ستم و فساد ریشه کن شد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۰

و چنانچه ملاحظه کردید دیگری بغیر از امیر المؤمنین ع نمیتوانست برای دلجوئی آن ستمدیدگان اقدام کند و جز او دیگری از آن همه جمعیت مسلمان شایسته این کار نبود و نیز رسول خدا ص دیگری را هم برای این منظور تکلیف نکرد.

و این منقبت و مقام چنانچه از ظاهرش استفاده می‌شود از همه مناقب و فضائلی که برای دیگران ادعا شود بالاتر و ارجمندتر است و مسلما در این منقبت دیگری با وی انباز نبوده و هیچ عملی همتای آن نمیباشد

فصل ۱۲ کشف نهانی

(۱) هنگامی که پیغمبر اکرم ص بعزم گشایش مکه افتاد که زادگاه خود و خانه خدا را از چنگال اجانب و بت‌پرستان بیرون آورد از خدا درخواست کرد قریشیها از اراده او باخبر نشوند تا او بدون اطلاع و ناگهان بر ایشان وارد شود و نظر او هم همواره بر این بود که پنهانی بر ایشان وارد شود و مقدمات کارش را هم بهمین طریق قرار داده بود.

از آن طرف حاطب بن ابی بلتعه که از گوشه و کنار از عزیمت آن جناب باخبر شده بود نامه بمکیها نوشته و آنان را از عزیمت پیغمبر و اینکه آن جناب در اندیشه فتح آنست اطلاع داد و نامه را بزن سیاه چهره بنام ساره که کنیز ابو لهب و خواننده بود و تازه وارد مدینه شده و منظورش آن بود شاید اهل مدینه کمکی بوضعیت زندگانی او بنمایند (زیرا پس از جنگ بدر، مردم قریش، مصیبت زده بوده و به آوازخوانی و خوشگذرانی اعتنا نمیکردند) تسلیم کرد و ده دینار پول هم باو داده و عده از اهل مکه را نام برد که نامه را بآنها برساند و باو گفت از بی‌راهه بطرف مقصد حرکت کند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۱

(۱) بمجردی که وی نامه را گرفته و بجانب مکه عزیمت کرد وحی نازل شده و پیغمبر را از پیش‌آمد حاطب و نامه او باخبر ساخت. پیغمبر ص علی ع را خواسته و باو فرمود یکی از یاران من نامه باهل مکه نوشته و آنان را از عزیمت من باخبر کرده و من از خدا خواسته بودم تا مردم مکه از اراده من اطلاع پیدا نکنند اینک معلوم شده نامه بوسیله زن سیاه چهره که از بیراهه حرکت میکند بمکه ارسال شده اکنون باید شمشیر برداری و باو برسی و نامه را از او بگیری و او را بحال خود گذارده نامه را بحضور بیاوری و زبیر بن عوام را هم طلبیده فرمود همراه علی ع بهمین منظور حرکت کن.

علی و زبیر از بیراهه رفته زن را دیده زبیر پیش رفته گفت چنین نامه با تو هست انکار کرده و سوگند خورد که نامه با این کیفیت پیش من نیست و برای اینکه امر را بر وی مشتبه کند گریست و بدین وسیله زبیر را منصرف ساخت تا حضور علی ع آمده عرضکرد من نامه با او سراغ ندارم خوبست برگردیم و برسول خدا ص عرض کنیم ساحت این زن آلوده نبوده و نامه با او نیافتیم.

علی ع که از بی‌ثباتی و گولی او اطلاع یافته فرمود پیغمبر ص بمن اطلاع میدهد که نامه با اوست و مرا دستور داده نامه را از او بگیرم و تو میگوئی نامه همراه ندارد.

همانوقت علی ع شمشیر از نیام کشیده پیش رفته فرمود سوگند بخدا اگر نامه را تسلیم نکنی عریانت کرده نامه را میگیرم و گردنت را میزنم.

گفت اینک که چاره از تسلیم آن نیست صورتت را از من برگردان تا نامه را تقدیم کنم علی ع صورت مبارکش را بجانب دیگر توجه داده وی چارقد برداشته و نامه را از میان موهای خود بیرون آورد علی ع نامه را گرفته حضور رسول خدا آورد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۲

(۱) پیغمبر ص دستور داد مردم را بمسجد خوانده همه مسلمانان در آنجا گرد آمدند بمنبر رفت نامه را بدست گرفته فرمود ای مردم از خدا درخواست کرده بودم مردم قریش را از عزیمت من باخبر نکند و همانا یکی از شما نامه باهل مکه نوشته و آنها را از اراده ما باخبر کرده اکنون نویسنده نامه از جای برخیزد و خود را معرفی کند و گر نه وحی او را رسوا خواهد کرد هیچ کس پاسخ نداد رسول خدا ص دوباره همین بیان را تکرار کرد این وقت حاطب بن ابی بلتعه در حالی که بدنش چون شاخه نخلی در هنگامی که باد تند میوزد میلرزید از جای برخاسته عرضکرد یا رسول اللَّه ص من نویسنده آن نامه‌ام و غرضم آن نبود که دوئیتی میان مسلمانان برقرار سازم یا عقیده دینی من سست شده باشد.

رسول خدا فرمود بنا بر این علت اینکه این نامه را نوشته‌ای چیست؟ پاسخ داد یا رسول اللَّه کسان من در مکه‌اند و من در آنجا قوم و خویشی که حامی آنان باشد ندارم محض دلسوزی آنها و اینکه شاید بر اهل مکه پیروز آیند امان نامه داشته و بدین وسیله از گزند محفوظ بمانند این نامه را نوشته‌ام و گر نه شک و شبهه در دین خود ندارم.

سخن حاطب که بدینجا رسید عمر خطاب از جای برخاسته عرضه داشت دستور بفرما تا این منافق را بکشم.

رسول خدا بگفته او اعتنائی نکرده و فرمود او از کسانی است که جنگ بدر را ادراک کرده ممکن است خدای متعال اهل بدر را مورد بخشش قرار دهد اکنون او را از مسجد بیرون کنید.

مردم از جای حرکت و با مشت او را میزدند تا از مسجد بیرون کنند وی توجهی برسول خدا ص کرد، شاید حضرت رحمة للعالمین ویرا مورد التفات قرار دهد جناب نبوی فرمود او را بازگردانید چون

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۳

بحضور اقدس همایونی شرفیاب شد فرمود از تو درگذشتم و خاندان تو در کنف حمایت خدا و رسول است هم اکنون استغفار کن و تعهد نما پس از این بچنین عمل زشتی اقدام نکنی.

فصل ۱۳ [نتیجه منقبت]

(۱) و این منقبت نیز ملحق بمناقبی است که پیش از این متعرض شدیم و از این قضیه استفاده می‌شود که رسول خدا ص بخوبی توانست راه دخول بمکه را بکمک علی ع بدست آورد و بسادگی بر اهل مکه که هر چه بیشتر میخواست آنان از ورودش اطلاع پیدا نکنند چیره گردد و مسلما دیگری جز علی ع مورد وثوق و اطمینان نبوده که بتواند کاغذ را از ساره بگیرد و آن را حفظ کرده تا بدست پیغمبر ص برسد و مهم رسول خدا ص کفایت شود و بمقصود برسد و تدبیر از روی نظم معینی عملی شود و مطابق صلاح دید امیر مسلمانان رفتار شود و دین اسلام در سرزمین مکه ظهور پیدا کند.

و از اینکه رسول خدا ص زبیر را همراه علی ع گسیل داشته برتری قابل توجهی نخواهد داشت زیرا او امر مهمی را انجام نداد و تنها امری که موجب انفاذ او شده همان بوده که نامبرده از طرف مادر با بنی هاشم نسبت داشته زیرا مادرش صفیه دختر عبد المطلب

بوده و رسول خدا ص میخواسته در امور سری و تدابیرش، خواص اهل بیتش شرکت داشته باشند و هنگامی که در چنین امر مهمی امثال نامبرده را مداخله بدهد در هر خیر و شری با وی همکاری خواهند کرد. گذشته از این، زبیر در خصوص اخذ نامه، پیرو علی ع بوده و چنانچه دانستیم نتوانست مأموریت خود را بنحو شایسته‌ای انجام دهد و اگر قدم مؤثر علی ع نبود غرض

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۴

پیغمبر ص عملی نمیشد و نامه بدست اهل مکه میرسید.

و چنانچه قصه نامه را نقل کردیم منقبت ویژه علی ع را استفاده کرده و میدانیم در این فضیلت دیگری با وی شریک نبوده و کسی نتوانسته با وی برابری نماید.

فصل ۱۴ پرچمدار با تدبیر

(۱) پیغمبر اکرم ص روزی که مکه مکرمه را فتح می‌کرد پرچم پیروزی را بدست سعد بن عباده داده و فرمود پیش از ورود آن حضرت وارد مکه شود سعد حسب الامر پرچم را بدست گرفته میگفت «الیوم یوم الملحمه الیوم تسبی الحرمه» امروز روز جنگ است امروز روزی که زنان و دختران به بند اسارت خواهند افتاد.

برخی از اصحاب عرضکردند یا رسول اللّه میشنوید سعد چه میگوید میترسیم این سخن، خوفی در دل قریش ایجاد کند.

رسول خدا ص بعلی ع فرمود بزودی خود را به سعد برسان و پرچم را از او بگیر و خود با پرچم وارد شهر مکه شو.

اینجا چنان که میدانید سعد نتوانست بآنطوری که باید و شاید رعایت سیاست کرده باشد رسول خدا با مأموریت دادن علی ع توانست تدبیر از دست رفته را دوباره بکف آورد و مردم انصار هم از این کار پیغمبر ص کمال رضایت را داشتند زیرا نمیخواستند سعد بن عباده که بزرگ آنهاست از این مقام معزول شود و در صورتی که

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۵

عزل او امضا شود و دیگری بجای او برقرار شود شخصی باشد که در بزرگواری و جلالت و فرمانداری مانند پیغمبر باشد و بالاخره شخصی برای این عمل نامزد شود که بمقام سعد و اهمیت او توهین نشود و از اینکه پیغمبر اکرم ص علی ع را برای پرچمداری نامزد کرده پیداست که دیگری جز او شایسته برای این منزلت نبوده و گر نه باید او را انتخاب کند.

و نظر باینکه وجوب احکام، بافعال واقعه مربوط به آنهاست و تعظیم و اجلال و عظمتی که رسول خدا ص نسبت بامیر المؤمنین ع انجام میداده و او را شایسته اصلاح امور میدانسته و کارهائی که دیگران بر خلاف قاعده انجام میداده‌اند بوسیله او تدبیر و تدارک میکرده باید این منقبت را ویژه او بدانیم و او را با توجه باین فضیلت برتر و بالاتر از همگان بشناسیم.

فصل ۱۵ علی ع فاتح یمن

(۱) مورّخین گویند پیغمبر اکرم ص خالد بن ولید را بجانب یمن مأمور داشته تا آنان را بدین اسلام دعوت کند و گروهی از مسلمانان را که براء بن عاذب با آنها بود بکمک نامبرده فرستاد:

خالد مدت شش ماه آنها را بدین اسلام دعوت کرد لیکن از زحمات خود نتیجه نگرفت رسول خدا ص که عمل او را بی‌نتیجه یافت متأثر شده علی ع را خوانده باو فرمود بزودی بجانب خالد رهسپار شده او و همراهیانش را برگردان و اگر کسی بمیل خود خواست با تو باشد او را اجازه بده امیر المؤمنین ع حسب- الامر کوچ کرده و مأموریتش را بیان کرده بالاخره از کسانی که خودش خواست با علی ع بوده باشد براء بن عازب بود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۶

او میگوید چون ما در رکاب آن حضرت به نزدیک یمن رسیدیم و یمنیها از آمدن آن حضرت باخبر شدند اجتماع کردند علی ع با ما نماز صبح را به جماعت ادا کرده آنگاه پیشاپیش ما ایستاده نیایش خدا بجا آورده و امریه رسول خدا را بر آنها خوانده، حقیقت علی ع در آنها کارگر شده در یک روز همه قبیله همدان، مسلمان شدند امیر المؤمنین از اسلام آنان به پیغمبر ص اطلاع داد چون پیغمبر از نامه علی ع با- خبر شد خوشحال گردیده سجده شکر بجای آورده آنگاه سر برداشته و نشست و فرمود السلام علی اهل همدان درود بر همدانیها.

چون همدانیها اسلام آوردند به پیروی از آنها سایر یمنیها نیز بشرف اسلام مفتخر گردیدند.

و این هم نیز یکی دیگر از مناقب علی ع است که هیچ یک از صحابه مثل و نظیر آن را دارا نبوده‌اند زیرا وقتی که خالد برای انجام فرمان آماده میگردد از جهت آنکه مبادا مرتکب فساد شود باید فرد شایسته دیگری را که چنین احتمالی در حق او نباشد انتخاب کرد و آن شخص بدون گفتگو علی ع است بدین مناسبت وقتی او را برای انجام وظیفه میخواند بخوبی به اتمام آن میپردازد و چنان رفتار میکند که پیغمبر میخواسته و بالاخره از برکت وجود او و حسن تدبیر و خلوص نیتی که در راه فرمانبرداری از خدا بخرج میداده توانست عده را بسوی حق و آئین اسلام بخواند و کشور دین را آباد بسازد و ببازوی ایمان نیروی تازه بدهد.

و چون قدمهای مؤثر علی ع و عملیات شایسته او بعرض نبوی رسید دیدگانش روشن شد و نشاط و فرح در او ایجاد گردید و او را بر همگان برتری بخشید و در جای خود ثابت شده که فرمانبرداری و اطاعت در صورتی عظمت و اهمیت پیدا میکند که نتیجه و ثمره آن نیز بزرگ و با ارزش باشد چنانچه عظمت گناه بر اثر بزرگی زیان آنست بهمین مناسبت پیامبران و راهنمایان خلق پاداششان بیشتر و مهمتر است زیرا نتیجه

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۷

که مردم از دعوت آنان میبرند عظیمتر از منافعی است که از نتیجه کارهای خود آنها بدست می‌آید.

فصل ۱۶ پرچمدار خیبر

(۱) در جنگ خیبر که از جنگهای بزرگ اسلامی بوده و پیغمبر اکرم ص با یهودیان بجنگ پرداخت هنگامی که مسلمانان با مرحب برابر شدند و او دلاور بیمانندی بود لرزه بر اندامشان افتاد و ترس و خوف سراسر وجودشان را فراگرفت ویژه که عامر بن اکوع که مردی دلاور و هم سراینده توانا بود بدست مرحب شهادت یافت و رسول خدا هم از کشته شدن او متأثر گردید مسلمانان بیشتر متوحش گردیده حضور پیغمبر اکرم ص آمده و از حشمت و دلاوری مرحب، سخنان مفصلی گفتند پیغمبر اکرم برای دلگرمی آنان پرچم را به ابو بکر داد و او را با عده از مسلمانان بجنگ مرحب فرستاد متأسفانه نامبرده تاب مقاومت نیاورده و مرحب را مانند شیر خشمگین دیده که از دو چشمش آتش شرارت شعله‌ور است بدین ملاحظه فرار کرده و شکست خورد پیغمبر خشمگین شده پرچم را به عمر داد و تأکید کرد که در جنگ با وی پایداری نماید او هم مانند رفیقش از کار مانده و بدون جنگ پا بفرار گذارد.

و چنان که ملاحظه میکنید فرار این دو نفر بزیان اسلام تمام شد و فساد عجیبی که مورد تصدیق همه خردمندانست ایجاد کرد و بالاخره این عمل بر رسول خدا ص گران آمد و جدا کار ناشایست آنها را مورد انکار و نفرت قرار داد و آشکارا در میان اصحاب اعلان کرد فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد که

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۸

خدا و رسول او را دوست میدارند و او هم خدا و رسول را دوست میدارد او همواره حمله میکند و هیچ گاه پشت بکارزار نمیدهد و از میدان برنمیگردد تا خدا او را بر دشمنان پیروزی میدهد.

فردا بطوری که اطلاع داده بود پرچم را بدست علی ع داد و او همچنانکه رسول خدا ص میخواست ثبات قدم نشان داد تا بر دشمنان چیره گردیده و این خار بزرگ را از سر راه مسلمانان برداشت.

بیانیه رسول خدا ص حاکی است آنها که از جنگ فرار کردند شایسته آن مقام نبوده‌اند که رسول خدا ص برای علی ع برقرار ساخته چنانچه بر اثر فرار از صفت کراری و حمله‌وری و پایداری در کارزار خارج گردیدند.

و از آنجا که در جنگ خیبر علی ع پایداری عجیبی بخرج داد و هیچ گونه کوتاهی و تقصیری نکرد استفاده می‌شود در این فضیلت هم مانند فضائل دیگر بی‌همتا بوده و کسی با وی شرکت نداشته.

حسان بن ثابت در این خصوص گوید.

علی ع که روز خیبر بدرد چشم سختی دچار شده و خود را از کارزار در راه خدا محروم میدید و در اندیشه بهبودی بود رسول خدا ص آب دهان مبارک خود را در میان دیدگان او ریخت و برای همیشه چشم سعادت دنیا و آخرتش که روشن بود بیناتر گردید خدای متعال بطبیب و بیمار هر دو برکت عنایت فرماید.

رسول خدا فرمود امروز پرچم را به شمشیر دار دلاوری خواهم داد که دوست خداست و خدای من هم او را دوست میدارد و بکمک او قلعه‌های محکم یهودیان را میگشاید پیغمبر ص علی ع را از میان همگان برگزید و او را وزیر و برادر خود خواند.

فصل ۱۷ سوره برائت را علی ع خواند

(۱) هنگامی که سوره برائت نازل شد پیغمبر اکرم ص آن را به ابو بکر داده تا بر مشرکان تلاوت کند هنوز مسافتی را نپیموده جبرئیل آمد و گفت خدای متعال سلام میرساند و میفرماید جز تو یا کسی که بمنزله تو باشد دیگری نمیتواند این وظیفه را انجام دهد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۹

رسول خدا ص علی ع را طلبیده فرمود اکنون بر ناقه عضباء من سوار شو و خود را به ابو بکر رسانیده سوره برائت را گرفته بمکه مکرمه مشرف شده بر مشرکین تلاوت کن و به ابو بکر بگو یا با تو همراهی کرده و در رکاب تو بمکه بیاید و یا پیش من برگردد.

علی ع بر ناقه پیغمبر ص سوار شده خود را به ابو بکر رسانیده نامبرده که علی ع را دیده ترسید و بجانب آن حضرت توجه کرده پرسید برای چه منظوری بدینجا آمدی میخواهی بهمراهی من بمکه بیائی یا غرض دیگری داری؟

فرمود پیغمبر ص بمن دستور داده هر چه زودتر بتو برسم و آیات برائت را از تو بگیرم و آنها را بر مشرکان تلاوت کنم و اضافه کرده ترا مخیر قرار بدهم یا در رکاب من بمکه بیائی و یا بمدینه برگردی وی که خود را از این وظیفه محروم دیده گفت بمدینه برمیگردم.

چون بحضور رسول خدا ص رسیده عرضکرد مرا برای انجام خدمتی مأمور داشتی که همه گردنها در برابر آن کشیده شده بود چون به انجام آن اقدام کردم مرا از خاتمه دادن آن محروم داشتی سبب چه بوده آیا آیه در باره بی‌قدری من نازل شده؟! پیغمبر ص فرمود خیر آیه نازل نشده لیکن جبرئیل از طرف خدا آمد و گفت خدا فرموده این مأموریت را بجز تو یا کسی که بمنزلت تست دیگری نباید بانجام رساند و علی ع از منست و او باید آیات برائت را بر مشرکان تلاوت کند.

از این حدیث که جزء احادیث مشهور است استفاده می‌شود که نقض عهد و پیمان ویژه کسی است که پیمان بسته و اطاعتش واجب است و جلالت قدر و علو رتبه و شرافت مقامش مسلم است و باید شخصی باشد که مردم از کارهای او عیبجوئی ننمایند و گفتار او را بدون شک و شبهه بپذیرند و مساوی با شخص عاقد بوده و امر او امر عاقد باشد و هر گاه حکمی نماید پذیرفته شود و پابرجا گردد و مورد اعتراض قرار نگیرد «۱».

(۱) این تقریری که مؤلف نموده در واقع پاسخ از پرسش و شبهه مردمیست که این عمل علی ع را دلیل بر فضیلت او نمیدانند و میگویند در عرب مرسوم بوده هر گاه پیمانی میان دو قبیله برقرار میشده و بعدا میخواستند نقض عهد کنند یا عاقد نقض میکرد و یا یکی از نزدیکان او و بنا بر این نقض عهدی که علی ع از مشرکان نمود حاکی از فضیلت او نبوده بلکه دلیل بر آنست که وی پسر عم اوست و خلاصه پاسخ آنست که مرسوم آن بوده هر گاه یکی از نزدیکان عاقد به نقض عهد میپرداخته از مخصوصان عاقد بوده و قرابت تنها کفایت نمیکرده بلکه عادت بر این بوده نقض عهد مختص به اخص افراد عاقد باشد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۰

بالاخره نقض عهد مشرکان نیروئی باسلام داد و کمال دین را ظاهر ساخت و امور مسلمانان را بصلاح نزدیک کرد و فتح مکه بدین وسیله باتمام رسید و همه گونه راه صلاح و نیکی گشوده شد و ثابت است خدای متعال اراده کرده چنین نتایجی بدست کسی برقرار شود که نامدار است و همه جا و همه کس او را ببزرگی میشناسند و فضل او را انکار نمیکنند و مقام و منزلتش مسلم نزد همه کس است و چنین شخصی پس از پیغمبر ص منحصر بعلی ع بوده و کسان دیگر در یکی از مقاماتی که برای او یاد کردیم انباز وی نمیباشند.

باری امثال این فضائلی که بیان کردیم بسیارند که اگر بخواهیم یک یک آنها را متذکر شویم کتاب ما از حد اختصار تجاوز میکند و آنقدر که متعرض شدیم کافی بمقصود بوده و خردمندان بهره‌مند میشوند.

فصل ۱۸ کارزار بدر

(۱) مقدمه کارزار بدر را که نخستین جنگ اسلامی بوده باین بیان آغاز میکنیم جهاد یا مهمترین

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۱

عملی که استوانه‌های اسلام بوسیله آن پابرجا میگردد و شرایع ملت و احکام الهی بکمک آن استقرار پیدا میکند از جمله اختصاصات علی ع است که همه مردم از عوام و خواصشان بدان اعتراف دارند و هیچ یک از دانشمندان و مردمان فهمیده در باره آن اختلافی نکرده و اگر بر فرض مخالفی هم باشد شخص نادانی بوده که در اخبار و سیر دستی نداشته یا بر اثر دشمنی خواسته حقیقتی را که مانند آفتاب درخشان است تاریک سازد.

از جمله کارزارهائی که علی ع حضور داشته و قد مردی و مردانگی در میدان مبارزه جولان داده و پرچم پیروزی باهتزاز آورده غزوه بدر است که در قرآن آورده شده و نخستین کارزاریست که محض آزمایش افراد برقرار شده و عده از دلاوران مسلمان را خائف ساخته و چنانچه قرآن خبر میدهد میخواستند این کارزار بتأخیر بیفتد و بلکه از وقوع آن احتراز میکردند.

«کَما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکارِهُونَ یُجادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَیَّنَ کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ تا آنجا که میفرماید وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ النَّاسِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ» این آیاتی که اشاره بجنگ بدر دارند از آیه پنجم سوره انفال آغاز می‌شود و همچنان آیات عدیده ذکر شده تا به آیه و لا تکونوا که آیه چهل و نهم است متصل میگردد و از آنجا تا به آخر سوره راجع بهمین کارزار است و بالاخره در این آیات با الفاظ مختلف اشاره به پیش‌آمد مذکور و احوال مردم شده خدا میفرماید همچنان که پروردگار تو ترا براستی از خانه‌ات خارج کرد با آنکه گروهی از مؤمنان از حضور بجنگ کراهت داشتند و با تو در خصوص حق پس از آنکه حقیقت آن بر ایشان آشکار شده گفتگو میکردند و چنان خائف بودند که گویا مرگ را می‌بینند و بجانب آن رانده میشوند و از آنها نباشید که با خوشحالی و محض دلگرمی دیگران از خانه خود خارج شدند و مردم را از راه خدا منحرف ساختند و خدا از کارهاشان باخبر است.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۲

(۱) خلاصه غزوه بدر اینست که مشرکان در بدر «۱» حضور یافته و کوشش میکردند هر چه بیشتر مسلمانان را بکارزار با خود بخوانند زیرا آنان هم ثروت زیادی در اختیار داشتند و هم جمعیتشان زیاد بود و مسلمانان سیصد و سیزده نفر بودند بعدد اصحاب طالوت و هفتاد شتر و دو اسب و هشت شمشیر و شش عدد زره داشتند با این وضع که خود را در برابر مشرکان که همه گونه اسباب جنگیشان آماده بود حاضر برای کارزار نمیشدند آخر الامر چاره از حضور در میدان جنگ نداشته و با این عده اندک در برابر آن همه دشمن صف‌آرائی کردند.

قریش آنان را بجنگ میخواند و همواره سعی داشت همتای با آنان بمبارزه‌شان بیاید انصار آن روز پیشدستی کردند لیکن پیغمبر ص برای آنکه از انصار شروع بجنگ نشده باشد از آنان جلوگیری کرده فرمود قریش میگوید همتای ما بجنگ ما بیاید بهمین مناسبت حضرت امیر و حمزه و عبیدهٔ بن حارث را برزم آنان خوانده این سه دلاور فرمان‌پذیر گشته با سرعت تمام خود را حاضر کرده و در برابر دشمن صف کشیدند چون آن روز این سه نفر روبند پوشیده بودند قریش آنها را نشناختند عتبه گفت خود را معرفی کنید تا به‌بینیم اگر همتای ما هستید با شما بجنگیم.

حسب و نسب خود را بیان کردند گفتند آری همتای کریم ما هستید آن وقت آتش جنگ شعله‌ور شده و آغاز کارزار نمودند.

(۲) ولید فرزند عتبه و دائی معاویه که دلاوری بلند قامت و انگشتری از طلا در انگشت داشت با علی ع که نیم متر از او کوتاه‌تر بود روبرو شده شمشیر بجانب آن حضرت کشیده علی ع چابکی کرده او را مهلت

---

(۱) نام محلی است میان مکه و مدینه و هم گفته‌اند نام چاهی بوده در آن سرزمین که مردی از جهینه بنام بدر آنجا را حفر کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۳

نداد و شمشیری بر شانه او فرود آورده دست راست او را که از بزرگی و ضخامت باندازه بود که چون بلند میکرد صورتش را میپوشانید جدا کرد ولید چنان صیحه کشید که هر دو لشکر صدای او را شنیدند وی که سخت ناراحت شده بود دست راستش را بدست چپش گرفت و بر سر علی ع فرود آورد که فرمود همانوقت گمان کردم آسمان بر سر من فرود آمد ولید خواست بطرف پدرش رهسپار شود علی ع خود را باو رسانیده و شمشیری بر رانش زده او را بخاک افکند و سرش را برید.

حمزه نیز با عتبه مقابل شده ولی این دو شجاع هیچ یک نمیتوانستند بر یک دیگر پیروز آیند تا بکمک علی ع او نیز از پای درآمد.

عتبه فرزندی داشت بنام ابو حذیفه که در روز بدر در ردیف مسلمانان بود و کنار پیمبر ایستاده وقتی که پدر و برادر دلاورش بدست علی و حمزه کشته شدند رنگ صورتش تغییر کرد و آه سردی کشید رسول خدا ص فرمود یا با حذیفه آرام بگیر و شکیبائی کن عبیدهٔ بن حارث که پیرمردی هفتاد ساله و از همه مسلمانان بزرگتر بود با شیبه روبرو شد دو ضربت سخت میانشان رد و بدل کردند که بدان وسیله پای عبیده قطع شد اینجا نیز علی و حمزه کمک کردند و شیبه را کشتند ابو عبیده را که مجروح و مغز استخوانش پریشان شده حضور رسول خدا ص آورده پیغمبر اکرم ص بحال او گریست عبیده پرسید آیا من هم شهیدم فرمود آری تو نخستین شهید راه خدائی.

کشته شدن این سه تن پیوند مشرکان را سست کرد و گرد خواری بروی آنها نشست و خوف و ترس عجیبی از مسلمانان در دل آنها افتاد و بدین ترتیب نشانه پیروزی مسلمانان آشکار گردید.

پس از این، علی ع بمبارزه عاص بن سعید پرداخت او را کشت و حنظلهٔ بن ابی سفیان را چنان ضربتی زد که دیدگانش از حدقه بیرون آمد و مرد و طعیمهٔ بن عدی را نیز به نیران فرستاد و نوفل بن خالد که از عفریتهای قریش بود و پیغمبر ص قتل او را از خدا درخواست میکرد بدست علی ع کشته شد.

علی ع پیوسته مشرکان را از دم تیغ تیز ولایتمآبی خود میگذراند تا هفتاد نفر از دلاوران و سوارگان تازی را بخاک هلاک افکند.

(۱) بالاخره آن روز نیمی از کافران بدست علی ع و نیم دیگر بدست سایر مسلمانان و سه هزار فرشته

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۴

(که عمامه‌های سفید و زرد بسر داشته و بصورت علی ع درآمده بودند لذا همه از علی ع ناله داشتند چنانچه میگفتند علی مرا مجروح کرد دیگری میگفت اسیر کرد ثالثی میگفت کشت و هر کسی سخنی گفت و همه هم راست گفتند) نابود گردیدند.

و آن روز فتح و پیروزی بیاری خدا بدست امیر المؤمنین ع واقع شد و پایان کار هم بکمک رسول خدا ص بود که مشتی از ریگ بدست مبارک گرفته بصورت کافران ریخته فرمود شاهت الوجوه و بدین وسیله ما بقی مشرکان رو بهزیمت گذارده و خدای منان به تیغ علی ع و شریکان او مهم مسلمانان را کفایت فرمود و دین اسلام را بدست خواص خاندان پیغمبر اکرم ص و فرشتگان خود یاری کرد که میفرماید وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ وَ کانَ اللَّهُ قَوِیًّا عَزِیزاً «۱» خدای متعال امر مهم قتال را بنفع بندگان مؤمن خود کفایت کرد و او نیرومند و ارجمند است.

فصل ۱۹ مقتولان علی ع

(۱) عده که در جنگ بدر بدست علی ع کشته شده و عامه و خاصه از آنها نام برده‌اند عبارت‌اند از:

۱- ولید بن عتبه که دلاوری پرجرأت و خونریزی وقیح بود چنانچه مردان دلاور تازی از او چشم میزدند ۲ عاص بن سعید و او دلاوری بیباک بود که دلاوران تازی از وی بیم داشتند و کسی بود که عمر خطاب در روز بدر از وی رو گردانیده و ترسید و حکایت او مشهور است و ما پس از این بخواست خدا قصه او را نقل

---

(۱) الاحزاب: ۲۵.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۵

میکنیم ۳ طعیمهٔ بن نوفل که از رؤساء مشرکان بوده ۴ نوفل بن خویلد که از همه مشرکان عداوتش با پیغمبر ص بیشتر و قریش او را تعظیم میکردند و از او اطاعت می‌نمودند و در همه کارها پیش قدم بود و او کسی است که پیش از هجرت وقتی که با ابو بکر و طلحه در مکه ملاقات کرد آنان را بریسمان بسته و یک شبانه روز آنها را معذب داشته و آخر الامر بخواهش دیگران رها کرده هنگامی که رسول خدا ص از حضور او در کارزار بدر اطلاع یافت از خدا خواست تا شر او را کفایت کند و بالاخره دعای حضرت مستجاب و بدست علی ع زهر مرگ چشید ۵ ربیعهٔ بن اسود ۶ حارث بن زمعهٔ ۷ نضر بن حارث بن عبد الدار ۸ عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم عموی طلحهٔ بن عبید اللَّه ۹ و ۱۰ عثمان و مالک دو پسر عبید اللَّه برادران طلحهٔ بن عبید اللَّه ۱۱ مسعود بن أمیهٔ ابن مغیرهٔ؟؟؟ ۱۲ مسعود بن أبی امیهٔ بن مغیره ۱۳ حنظلهٔ بن ابی سفیان ۱۴ عمرو بن مخزوم ۱۵ ابو المنذر بن ابی رفاعه ۱۶ منبه بن حجاج سهمی ۱۷ عاص بن منبه ۱۸ علقمهٔ بن کلده ۱۹ ابو العاص بن قیس بن عدی ۲۰ معاویهٔ بن مغیرهٔ ابن أبی العاص ۲۱ لوذان بن ربیعه ۲۲ عبد اللَّه بن منذر بن ابی رفاعه ۲۳ حاجب بن سائب بن عویمر ۲۴ قیس بن فاکه ابن مغیره ۲۵ حذیفهٔ بن ابی حذیفهٔ بن مغیره ۲۶ ابو قیس بن الولید بن المغیرهٔ ۲۷ اوس بن مغیرهٔ بن لوذان ۲۸ زید بن ملیص ۲۹ عاصم بن ابی عوف ۳۰ سعید بن وهب هم‌قسم با بنی عامر ۳۱ معاویهٔ بن عامر بن عبد القیس ۳۲ عبد اللَّه بن ابی عوف بن جمیل بن زهیر بن حارث بن اسد ۳۳ سائب بن مالک ۳۴ ابو الحکم بن اخنس ۳۵ هشام بن ابی امیه بن المغیره.

این عده که سی و پنج نفر از معاریف و شجاعان قریش بوده‌اند بدون اختلاف بدست علی ع کشته

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۶

شده‌اند و عده دیگر که علی در قتلشان شرکت داشته بیشتر از نیمی از مقتولان بدراند که سابقا ذکر کردیم.

فصل ۲۰ شرحی از کارزار بدر

(۱) ۱- حارث بن مضرب گفت علی ع میفرمود وقتی بکارزار بدر حضور یافتم سواره ما منحصر به مقداد بن اسود بود و ما آن شب را خوابیده لیکن رسول خدا ص در زیر درختی تا صبح به نماز و دعا مشغول بود.

(۲) ۲- ابو رافع مولای رسول خدا ص گفته بامداد روز بدر، قریشیها صف‌آرائی کرده پیشاپیش آنها عتبه و فرزندش ولید و برادرش شیبه ایستاده بودند عتبه رسول خدا ص را مخاطب ساخته گفت ای محمد ص هر یک از مردم قریش که همتای با ما هستند آنها را برای رزم با ما آماده کن همان دم سه تن از جوانان انصار بنام عود و معود و عوف که فرزندان عفراء بودند پیشقدم شده بمیدان آمدند عتبه گفت خود را معرفی کنید گفتند ما فرزندان عفرائیم عتبه گفت ما با شما نمی‌جنگیم بلکه باید با فرزندان عم خود کارزار کنیم.

رسول خدا ص بجوانان انصاری دستور داد بجای خود برگردند و علی و حمزه و عبیده را خوانده فرمود اکنون برای اثبات حقی که خدا پیغمبر شما را بجهت آن مبعوث ساخته با دشمنان دین بجنگید زیرا اینان باتکاء عقیده باطل خود در این میدان حضور یافته تا نور خدا را بخیال خود خاموش سازند.

این سه تن شیران بیشه دلاوری و ایمان در برابر آنان صف کشیده و چون هر سه لباس جنگ پوشیده شناخته نمیشدند عتبه گفت خود را معرفی کنید تا اگر همتای ما باشید با شما بجنگیم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۷

(۱) حمزه فرمود من حمزة بن عبد المطلب شیر خدا و رسولم.

عتبه گفت همتای کریمی هستی.

امیر المؤمنین ع فرمود من علی بن ابی طالب بن عبد المطلبم.

عبیده گفت من عبیدة بن حارث بن عبد المطلبم.

چون این نامداران از معرفی خود فارغ شدند عتبه بفرزندش ولید گفت اینک از جای برخیز و قدم بمیدان مبارزه گذار امیر المؤمنین ع نیز آماده کارزار گردید و این دو دلاور در آن روز از همه مخالف و مؤالف خوردسال‌تر بودند دو ضربت میانشان رد و بدل شد ضربت ولید خطا کرده لیکن علی ع با یک ضربت، دست چپ ولید را قطع کرد گویند هر وقت علی ع از کارزار بدر نقل میکرد از قتل ولید بخاطر می‌آورد و میگفت فراموش نمیکنم وقتی نامبرده بدست من از پای درآمد انگشتری درخشان او را دیدم که در دست چپ کرده و چون لباسهای او را بیرون می‌آوردم دیدم زیر پوشی بتن آراسته که از آن بوی خوش بمشام میرسید فهمیدم باید تازه داماد باشد.

چون ولید کشته شد عتبه و حمزه بجنگ پرداختند فاصله نشد که عتبه بدست وی از پای درآمد.

نوبت به عبیده رسید که در آن روز از همه مسن‌تر بود با شیبه بکارزار پرداخت دو ضربت میانشان رد و بدل شد تصادفا گوشه شمشیر شیبه بساق پای عبیده گرفت آن را قطع کرده علی و حمزه بکمک وی آمده او را از چنگال وی رهانیده و شیبه را کشتند و عبیده را بلشکرگاه برده بر اثر خون زیادی که از او رفته در

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۸

صفرا که نام محلی در بدر بود درگذشت.

هند دختر عتبه در باره کشته شدن عتبه و شیبه و ولید گوید.

ای چشم گریه کن بر بهترین مردم قبیله خنـدف که برای همیشه پایـدار است دلاوری که در بامداد فرزندان هاشم و عبد المطلب که از نزدیکان او بودنـد برای کارزار دعوتش کردند و او را از دم تیغها گذراندند و پس از هلاکت جامه‌اش را از بدنش بیرون نمودند

(۱) ۳- حضـرت باقر ع فرموده امیر المؤمنین ع میفرمود در کارزار بدر از جرأت مشرکان بشگفت آمدم با آنکه ولید را کشته و عتبه هم بـدست حمزه شربت ناگوار مرگ چشیده و شیبه هم بکمک من و حمزه از پای درآمـد در عین حال باز حنظلهٔ بن ابی سفیان بجنگ من آمد چون نزدیک رسید چنان با شمشیر بر فرق او فرود آوردم که دیدگانش از حدقه بیرون آمده بر زمین افتاد و مرد.

(۲) ۴- عثمان بن عفان، سعید بن عاص را دیده گفت بیا نزد عمر رفته با او سخن بگوئیم چون بر او وارد شد، عثمان در محل معین خود نشسته و سعید در گوشه از جمعیت قرار گرفته و آثـار ملال از او ظـاهر بود عمر او را دیـده گفت می‌بینم از ناحیه من حزن و اندوهی در خود احساس میکنی و خیال میکنی پدرت را من کشته‌ام با آنکه چنین عملی از من بظهور نرسیده و سوگند بخدا دوست میداشتم من کشنده او بودم و اگر او را میکشتم بهیچ وجه پوزش نمیخواستم زیرا کافری را کشته بودم لیکن روز بدر از کنار پدرت گذشته دیـدم چون گاو نر خشـمگینی خود را آماده قتال کرده و کف برآورده بود بوی توجهی نکرده از او درگذشـتم گفت پسر خطاب کجا میروی؟ هنوز سخنش را باتمام نرسانیده علی ع با او درآویخت هنوز از جای خود دور نشده بودم که او را کشت.

علی ع نیز در آن مجلس حضور داشت چون این سـخن شـنید فرمود پروردگـارا به‌بخش، شـرک و بت‌پرستی نـابود شـد و کارهـای گذشته را اسلام محو کرد امروز مناسب نیست مردم را علیه من تحریک نمائی.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۹

عمر از استماع این سخن، خاموش شده حرفی نزد.

چنانچه ملاحظه میکنیـد، نظر عمر این بوده که کینه‌های گذشـته را برآشوبـد و مردم را علیه او بشوراند و بگوید شـخص قتال شایان خلافـت نیست بی‌خبر از آنکه آنهـائی را که علی ع کشـته بامر خـدا و رسول او بوده لیکن فرار کردن عمر از صـفحه جنگ و خوار کردن اسلام نه بفرمان خدا بوده و نه بدستور رسول ص.

سعید در اینجا عمر را مخاطب ساخته گفت میخواهی با این سخن مرا از علی ع روگردان بسازی و بوی بدبین نمائی سوگند بخدا از اینکه علی ع کشنده پدر من است هیچ گاه نگرانی ندارم زیرا او بدست پسر عمش علی ع کشته شده.

در این وقت مردم سخن او را قطع کرده بحرفهای دیگر پرداختند.

(۱) ۵- عروهٔ بن زبیر گفته روز بـدر علی ع بطرف طعیمـهٔ بن عـدی روی آورده و با نیزه کار او را تمام کرد و فرمود سوگنـد بخـدا پس از این با ما در راه خدا مخاصمتی نخواهی کرد.

(۲) ۶- زهری گفته هنگامی که رسول خدا ص از حضور نوفل بن خویلد باخبر شد که او در میدان بدر حاضر شده از خدا خواست تا شر او را کفایت فرماید بمجردی که علی ع او را دیده شمشیری بفرقش زده و با همان شمشیر بپایش نواخته و بالاخره او را از پای درآورد، چون پیغمبر ص آمد شـنید آن حضـرت میفرماید از نوفل چه خبر دارید علی ع فرمود من او را کشتم رسول خدا ص تکبیر گفته و حمد خدا را بجای آورد که دعای او را مستجاب نمود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۰

فصل ۲۱ [چکامه از شاعر قریش در شرح دلاوری پسر ابو طالب]

(۱) اسـید بن ابی ایاس که از فعالیتها و کشـتارهای خدا پسندانه علی ع ناراحت شده بود در سرودهای ذیل قریش را علیه او تحریک میکرد:

ای گروه قریش در میان هر دسته‌ای که وارد شوید جوان صحرانورد دلاوریست که بر اسبان کامل پیشانی سفید سوار می‌شود و شما

را رسوا میکند.

خدا بشما خیر دهد آیا از چنین پیش‌آمدی انکاری ندارید با آنکه گاهی از اوقات آزادمرد صاحب کرم از آن دوری و حیا میکند.

این پسر فاطمه بنت اسد است که شما را نابود کرد و سر از بدن شما جدا نمود و شما را کشت.

اینک که بـدست او گرفتارید مالی باو دهید و بدین وسیله او را از خود دفع کنید و گر نه باید تحت بیعت او درآمده و بدون اینکه نتیجه ببرید ذیل و خوار او گردید.

کجا رفتنـد پیران باتـدبیر و کجا رفتنـد استوانه‌های محکم که همه مردم در هنگام دشواریها بدیشان پناهنده میشدند و کجاست زین الابطح مردیکه بعظمت و دلاوری در میان آنها معروف بوده همه آنها را این جوان دلاور نابود کرد و کشت و از دم تیغ گذراند

فصل ۲۲ کارزار احد

(۲) پس از کارزار بـدر، جنگ احـد اتفاق افتاد و در این جنگ نیز پرچمـدار پیغمبر ص علی ع بود و علاوه بر آن لواء هم که پرچم قبائل بود بدست آن حضرت تسلیم گردید بنا بر این علی ع صاحب پرچم و

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۱

لواء بوده و در این غزوه نیز فتح و پیروزی نصیب علی ع شد.

و در آن روز از تمام بلیات با آغوش باز استقبال کرد و شکیبائی ورزید و در صورتی که از دیگران لغزشـهائی بظهور رسید علی ع ثبات قدم عجیبی از خود نشان داد و آن اندازه که او خواسته‌های قلبی پیغمبر ص را برمی‌آورد هیچ یک از مسلمانان در فداکاری و جانفشانی در راه رسول خدا ص اقدامی ننمودند.

آن روز خـدای متعال سـرکرده‌ها و رؤسای مشـرکان و گمراهان را طعمه شمشیر خون آشام علی ع قرار داد و انـدوه پیغمبر را بدین وسیله برطرف کرد و جبرئیل ع برای فضیلت او در میان فرشتگان زمین و آسمان خطبه‌ای انشاد کرد و روحانیان را بعظمت او توجه داد و نیز پیغمبر هم موقعیت او را که مردمان بیخبر بودند اظهار نمود.

(۱) ۱- از جمله ابو البختری قریشـی گویـد از قـدیم پرچم و لواء قریش در دست قصـی بن کلاب بود و پس از او همواره در دسـت فرزنـدان عبـد المطلب میبود و آنها در پیش‌آمدهای جنگی برمیداشـتند چون پیغمبر ص مبعوث شد رایت و لواء در تحت اختیار آن حضـرت قرار گرفت و آن را در میـان بنی هـاشم برقرار سـاخت و در کـارزار و دان که نخسـتین غزوه‌ای بـود که لواء اسـلام در آن برافراشـته شـد پیغمبر اکرم ص بـدست علی ع داد و از آن به بعـد همواره علی ع پرچمـدار بوده مخصوصا در جنگ بـدر که قیامت کبری بوده باین سمت نامزد شد و همچنین در روز احد چنانچه نوشتیم مقام پرچمداری با علی ع بوده و آن روز لواء اسلام در مردم عبد الدار بود و رسول خدا ص آن را به مصعب بن عمیر سپرد چون نامبرده شهید شد قبائل دیگر متوجه گردیده تا لوا را رسول خدا ص بکدام یک از آنها بدهد لیکن تیر آرزوی آنها بهدف مقصود نرسیده و پیغمبر ص

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۲

لوا را هم بـدست علی ع سپرد و علی ع در روز احد هم پرچمدار بود و هم صاحب لوا و از آن روز تا بحال مردم بنی هاشم متصدی این دو مقامند.

(۱) ۲- عبد اللّه بن عباس گفته علی ع چهار خصـلت دارد که هیچ یک از مسـلمانان دارای آنها نمیباشند یکی آنکه علی ع نخستین مردیست از عرب و عجم که با رسول خدا ص نماز گزارد.

دوم در تمام کارزارها صاحب لواء او بوده.

سوم در روز مهراس یعنی روز احد پا بپای پیغمبر ص ایستادگی کرده در صورتی که دیگران فرار نمودند.

چهارم او کسی است که پیغمبر اکرم ص را دفن نمود.

(۲) ۳- زید بن وهب گوید روزی با عبد اللَّه بن مسعود ملاقات کرده او را خوشحال و با نشاط دیده گفتیم بسیار مناسب است هر گاه از کارزار احد و چگونگی آن با ما صحبت کنی وی پذیرفته و مقدمات آن را یکی بعد از دیگری نقل کرد تا سخن از میدان جنگ بمیان آمده گفت:

رسول خدا ص بما فرمود اینک بنام خدا آغاز کرده در میدان کارزار درآئید ما هم حسب الامر تعظیم کرده صف طویلی در برابر دشمنان تشکیل دادیم رسول خدا ص در کنار شعب (دره کوه) پنجاه نفر انصاری را بریاست عبد اللَّه حزم بازداشت و فرمود هر گاه اتفاقا دیدید همه ما مقتول شدیم باز هم از این مکان خارج نشوید زیرا اگر رنجی بما برسد از همین ناحیه خواهد بود و از آن طرف ابو سفیان صخر بن حرب، خالد بن

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۳

ولید را در برابر آنها برقرار کرد.

آن روز لواء قریش در قبیله عبد الدار و لواء مشرکین بدست طلحهٔ بن ابی طلحه بود که او را کبش الکتیبه (قوچ لشکر) میگفتند.

رسول خدا ص پرچم مهاجران را بعلی ع داد و او در زیر لواء انصار قرار گرفت ابو سفیان در برابر پرچمداران خود آمده گفت ای پرچمداران میدانید که مسلمانان برای شکست شما همواره متوجه‌اند تا صاحبان لوا را از بین ببرند چنانچه در جنگ بدر همین قضیه اتفاق افتاد اینک اگر میدانید از نگهداری لوا درمانده‌اید لوا را بما بدهید تا ما خود مهم شما را کفایت کرده و پرچمداری نمائیم.

طلحه از سخن ناگوار ابو سفیان خشمگین شده گفت ای ابو سفیان چنین سخنانی برای ما میگوئی سوگند بخدا امروز کاری کنیم که همه آنها را به حوضچهای مرگ نزدیک سازیم.

طلحه که او را کبش الکتیبه میگفتند پیش قدم جنگ شده علی ع بمبارزه او آمد پرسید تو کیستی؟

گفت من طلحهٔ بن ابی طلحه کبش الکتیبه‌ام شما کیستید فرمود من علی بن ابی طالب بن عبد المطلبم آنگاه بیکدیگر نزدیک شده دو ضربت میانشان رد و بدل شد علی ع چنان ضربتی به پیش سر او زد که دو چشمش از حدقه بیرون آمد و صیحه زد که تا آن روز کسی مثل آن را نشنیده بود پرچم از دست او افتاد بلافاصله مصعب برادر او پرچم را بدست گرفت عاصم بن ثابت او را با تیری از پای درآورد برادر دیگرش عثمان پرچم را بدست گرفت او را نیز عاصم بزخم تیر کشت پس از او غلامی داشتند بنام صؤاب که از همه بدتر و سخت‌جانتر بود پرچم را بدست گرفت علی ع شمشیری بدست راست او زد او پرچم را بدست چپ گرفت دست چپش را هم

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۴

جدا کرد پرچم را با دو دست بریده‌اش به سینه چسبانید علی ع در این وقت شمشیری بسر او زد و او را بموالی خودش ملحق ساخت در این وقت مشرکان پا بفرار گذارده مسلمانان بگردآوری غنائم پرداختند.

(۱) اصحاب عبد اللَّه که در کنار دره بکمین نشسته بودند و مسلمانان را سرگرم غنائم یافتند برئیسشان پیشنهاد کردند ما هم میخواهیم از غنائمی که دیگران استفاده میکنند بهره‌مند شویم.

عبد اللَّه گفت رسول خدا ص بمن دستور داده از این مکان حرکت نکنم.

یاران او پاسخ دادند راست است که چنین امری کرده لیکن او نمیدانسته که سرانجام کار مشرکان بدینجا میرسد.

در نتیجه عده زیادی از یاران او برای گردآوردن غنائم از محل خود خارج شده و جز معدودی با او باقی نماندند عبد اللَّه برای آنکه از فرمان رسول خدا ص تجاوز نکرده باشد بر جای خود برقرار ماند خالد بن ولید موقع را مغتنم شمرده بوی حمله آورد و او را کشت سپس از همان محل که برسول خدا و لشکریان او نزدیک بود فرود آمده و در پشت رسول خدا ص قرار گرفت، چون

حضرت را در میان عده کمی از اصحاب دیده بیاران خود خطاب کرد: آماده باشید این همان مردیست که در صدد او بر آمده‌اید مگذارید از دست برود اصحاب او همه یکدفعه با شمشیر و نیزه و تیر و سنگ بجانب آن حضرت حمله کردند اصحاب رسول خدا به پشتیبانی از آن جناب بجنگ پرداختند و پیوسته مقاتله میکردند تا هفتاد نفرشان شربت شهادت نوشیدند و فقط با پیغمبر علی ع و ابو دجانه و سهل بن حنیف باقی ماندند که دشمن را از آن حضرت دور میکردند و آن وقت مشرکان از همه طرف بآن مردان حق و حقیقت حمله می‌آوردند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۵

(۱) رسول خدا ص که آن هنگام بی‌اندازه ناراحت شده بود دیده گشوده به علی ع توجهی کرده فرمود لشکریان ما چه کردند؟! عرضکرد پیمان شکستند و پشت بجنگ داده فرار کردند رسول خدا ص فرمود اینک با این جمعیتی که آهنگ من دارند مبارزه کن و آنها را دورساز علی ع بر آنها تاخته و آنها را دور ساخت بطرف رسول خدا آمد دید گروهی از طرف دیگر هجوم آورده‌اند آنها را نیز منهزم نمود و آن وقت ابو دجانه و سهل ببالین پیغمبر ایستاده و با شمشیر دشمنان را دور میساختند در آن هنگام که کار به آخرین درجه سختی رسیده از مسلمانان شکست خورده چهارده نفر که از آنها طلحهٔ بن عبید اللّه و عاصم بن ثابت بودند بطرف آن حضرت مراجعت کرده و ما بقی بکوهها فرار نمودند.

و در مدینه هاتفی ندا در داد پیغمبر را کشتند مسلمانان که منهزم شده و حسرت زده بودند بطرف راست و چپ متوجه میشدند.

در احد، هند دختر عتبه با وحشی که از مردم حبشه و غلام جبیر بن مطعم بود قرار بسته بود که رسول خدا یا علی ع و یا حمزه را بکشد و مبلغ معینی باو دستمزد بدهد وی گفت محمد را که نمیتوانم بکشم زیرا اصحاب او مانند چنبر انگشتری اطراف خاتم او را احاطه کرده‌اند و علی ع که در روز جنگ بهیچ وجه احتیاط را از دست نمیدهد لیکن ممکن است بحمزه دست پیدا کنم زیرا او چون خشمگین شود پیش روی خود را نمی‌بیند.

حمزه آن روز پر شترمرغی به سینه زده و با آن نشانه نمودار بود وحشی در زیر درختی در کمین حمزه نشسته حمزه چشمش بوی افتاده بطرف وی حمله آورد و شمشیری بر او نواخته لیکن خطا کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۶

(۱) وحشی گوید همان دم حربه خود را بطرف او انداختم به تهیگاه وی رسید و از پا درآمد او را بحال خود گذاردم تا بدنش سرد شد و حربه‌ام را از تهیگاهش بیرون آوردم و بر اثر هزیمتی که میان مسلمانان رخ داد کسی متوجه او نشد هند آمد و دستور داد شکم او را پاره کرده و جگر او را بیرون آورد و او را مثله نموده و گوش و دماغ او را بریدند و در تمام این مدت رسول خدا ص از او بیخبر بود و نمیدانست سرانجام حضرت بکجا کشیده.

راوی که زید بن وهب است میگوید از ابن مسعود پرسیدم در روز احد که مردم فرار کردند با پیغمبر ص بجز از علی ع و ابو دجانه و سهل بن حنیف دیگری باقی نماند؟ جواب داد بلکه بجز از علی ع دیگری باقی نماند و پایان کار معدودی که نخستشان عاصم بن ثابت و ابو دجانه و سهل بودند بازگشتند و طلحهٔ بن عبید اللّه هم بدیشان ملحق گردید.

پرسیدم ابو بکر و عمر کجا بودند؟! گفت آنها از جمله کسانی بودند که برای نگهداری جان عزیز خود میکوشیدند و فرار را بر قرار انتخاب کرده بودند.

گفتم عثمان کجا بود؟ گفت او پس از سه روز پیدا شد.

رسول خدا بدو فرمود اکنون که کار از کار گذشت آمده.

از او پرسیدم خودت در آن روز کجا بودی؟ گفت منهم در اندیشه نجات خودم بودم گفتم پس از کجا و چه کسی این قضایا را نقل میکنی؟ گفت عاصم و سهل بمن خبر دادند گفتم پایداری علی ع در آن روز از جمله کارهای شگفت‌آور است گفت نه تنها

تو از کار وی تعجب میکنی بلکه فرشتگان آسمان بشگفت آمدند مگر نشنیده‌ای در روز احد وقتی که کار مسلمانان بدینجا رسید جبرئیل

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۷

همچنان که بطرف آسمان بالا میرفت میگفت

«لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی»

شمشیر منحصر به ذو الفقار و جوان منحصر بعلی ع است. پرسیدم از کجا دانستند که این عبارت را جبرئیل بیان کرده.

گفت صدائی باین عبارت در آسمان بلند شد که همه مردم شنیدند، از پیغمبر ص پرسیدند این صدا از کیست؟ فرمود از جبرئیل.

(۱) ۴- در حدیث عمران بن حصین آمده در روز احد که مردم از اطراف پیغمبر ص پراکنده شدند علی ع در حالی که آماده بخدمت بود و شمشیر حمایل داشت در برابر پیغمبر تعظیم کرده رسول خدا ص سر برآورد و فرمود چگونه تو با مردم فرار نکردی عرضکرد مناسب نیست پس از آنکه بشرف اسلام مشرف شدم دوباره بحالت کفر درآیم.

در آن وقت عده از مشرکان از کوه بطرف پیغمبر ص حمله آوردند رسول خدا ص علی ع را بدفع آنها امر کرد علی ع آنها را منهزم ساخت سپس بعده دیگر اشاره کرد آنها را نیز شکست داد باز بگروه دیگری اشاره کرد آنها را فراری داد جبرئیل همان هنگام نازل شده عرض کرد ما و همه فرشتگان از مواسات بی‌سابقه‌ای که علی ع در راه شما نشان داده و خود را فدای شما کرده به شگفت آمدیم رسول خدا ص فرمود چگونه ممکن است او در راه من فداکاری و جانبازی ننماید با آنکه او از من و من از اویم جبرئیل گفت منهم از هر دوی شما هستم.

(۲) ۵- ابن عباس گوید در روز احد طلحهٔ بن ابی طلحه در برابر صف مشرکان و مسلمانان ایستاده

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۸

گفت ای یاران محمد شما خیال میکنید که خدای متعال بر اثر زخم شمشیر شما ما را بدوزخ میبرد و شما را بزخم تیغ ما به بهشت، امروز چه کسی میتواند بمبارزه من بیاید علی ع بمبارزه او رفته فرمود سوگند بخدا امروز دست از تو برنمیدارم تا بضرب شمشیرم ترا بدوزخ فرستم و دو ضربت میانشان رد و بدل شد و بالاخره علی ع با ضربتی هر دو پای او را جدا کرد طلحه که خود را در چنگال شیر مثال علی ع مبتلا دید او را سوگند داد: ای پسر عم قرابت را مراعات کن علی ع از وی درگذشت مسلمانان گفتند چگونه از تجهیز او دست برداشتی فرمود مرا بیاد قرابت خویش آورد.

سوگند بخدا فاصله نشد همان جا درگذشت و پیغمبر ص خوشحال شده فرمود این کبش الکتیبه و قوچ لشکر مشرکان بود.

(۱) ۶- عکرمه گفته از علی ع شنیدم در روز احد که مسلمانان از اطراف پیغمبر ص پراکنده شدند چنان محزون شدم که تا آن روز آنقدر حزن و اندوه بمن دست نداده بود و من آن روز همچنان که از خود بیخبر بودم پیشاپیش آن حضرت ایستاده و دشمنان را از حضرتش دور میکردم اتفاقا بجانب آن حضرت توجه کرده حضرتش را ندیده با خود گفتم رسول خدا که فرار نکرده او را هم که در میان کشتگان ندیدم خیال میکنم بطرف آسمان بالا رفته غلاف شمشیر را شکسته و گفتم همواره با کافران میجنگم و از آن جناب مدافعه میکنم تا کشته شوم همان دم بر مشرکان حمله برده و آنها را شکست دادم ناگهان نظرم به رسول خدا ص افتاد که غش کرده و بروی زمین افتاده است بالین آن حضرت نشستم مرا دیده فرمود چه امری ایجاب کرد مسلمانان از گرد ما پراکنده شدند عرضکردم بخدا کافر شدند و از دشمنان ترسیدند و ترا تسلیم دست

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۹

آنان نمودند، در آن وقت رسول خدا ص لشکر مشرکان را دید که بطرف او توجه نموده‌اند فرمود یا علی ع این مردم را از من دور کن من از جای برخاسته و تیغ در میانشان انداخته و از راست و چپ بر آنها حمله میکردم تا آنها را شکست دادم رسول خدا ص

بمن فرمود یا علی نمیشنوی که در آسمان از جانبازی تو ستایش میکنند فرشته‌ایست بنام رضوان میگوید

لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی

. من از شدت خوشحالی گریستم و خدای متعال را بر این نعمتی که بمن ارزانی کرده سپاسگزاری نمودم (۱) ۷- حضرت باقر ع فرمود در روز احد فرشته در آسمان ندا میکرد

لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی- الا علی.

(۲) ۸- ابو رافع از جدش روایت کرده همواره از یاران رسول خدا ص میشنیدیم میگفتند روز جنگ احد منادی در آسمان ندا میداد

لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی

.«۱»

(۳) ۹- سعید بن مسیب به قتاده میگفت اگر در روز احد بودی، علی ع را میدیدی که در طرف راست

---

(۱) ناسخ مینویسد ذو الفقار جزء غنائم بدر و متعلق به عاص بن منبه بود که پیغمبر آن را به علی- بن ابی طالب اعطا فرمود و چون در پشت آن فقرات و برآمدگیهائی مانند استخوان بود آن را ذو الفقار میخواندند و هم گفته‌اند چون امیر المؤمنین، عاص را کشت شمشیر او را خود برداشت و آن شمشیر پس از شهادت علی ع همچنان بمیراث در میان سلسله علوی بود تا به محمد بن عبد اللّه بن حسن بن علی ع رسید و در جنگ منصور عباسی چون شهادت خویش را نزدیک دید مردی از بنی نجار را که چهار صد دینار بدو مدیون بود بخواند و ذو الفقار را بدو داده گفت این شمشیر را بگیر و نگهدار که هر یک از آل ابی طالب آن را به‌بینند از تو میگیرد و حقت را بتو میدهد و چون جعفر بن سلیمان عباسی بولایت مدینه و یمن نامزد شد آن مرد را طلب کرد و چهار صد دینار بدو داد و تیغ را از او گرفت.

ترجمه الإرشاد ،ص:۸۰

رسول خدا (ص) ایستاده با شمشیر خود دشمنان را از رسول خدا دفع میکرد با آنکه دیگران پا بفرار گذارده بودند.

(۱) ۱۰- حضرت باقر ع فرموده پرچمداران مشرکان در روز احد نه نفر بوده و همه آنها از طائفه بنی مخزوم بودند که بدست علی ع کشته شدند بنی مخزوم آن روز بیچاره و مفتضح گردیدند.

و فرموده علی ع بمبارزه حکم بن اخنس رفت شمشیری بپای او زد نیمی از ران او را جدا کرد و بهمین ضربت کشته شد.

وقتی که مسلمانان چنین جولانی کرده و ضرب شصتی نشان دادند امیهٔ بن ابی حذیفه که مرد زره- پوش و کامل السلاح بود بمیدان آمده میگفت امروز باید خونخواهی روز بدر را بنمایم مردی از مسلمانان بمبارزه او رفت امیه او را کشت امیر المؤمنین ع بطرف او عزیمت کرد شمشیری بسر او فرود آورد چنانچه کلاه خود او را بیکدیگر فروبرد او نیز شمشیری حواله علی ع کرد سپر را پیش‌آورده شمشیر به سپر کارگر شد علی ع شمشیر را از کلاه‌خود او برداشت او نیز تیغش را از سپر آن حضرت خلاص کرد، اندکی از هم جدا شدند علی ع گوید در آن هنگام چشمم بزیر بغل نامبرده افتاد شمشیر بدان جا فرود آورده و او را کشتم و مراجعت کردم.

در روز احد که همه مسلمانان فرار کردند و علی ع به تنهائی باقی ماند و از دین خدا و رسول او حمایت میکرد رسول خدا ص باو فرمود چرا تو با دیگران فرار نکردی.

علی ع با کمال تعجب عرضکرد چگونه ممکن است منهم فرار کنم و شما را تنها بگذارم سوگند بخدا از جای برنخیزم و دست از کارزار برندارم تا خدای متعال وعده نصرتی که بتو داده وفا فرماید رسول خدا ص فرمود یا علی مژده باد ترا که خدای منان بوعده خود وفا میفرماید و بعد از این مشرکان هیچ گاه بر ما پیروز نمیشوند.

(۲) همانوقت عده بجانب وی حمله کردند فرمود یا علی این عده را دور کن علی ع بر آنها تاخته و

ترجمه الإرشاد ،ص:۸۱

هشام بن امیه مخزومی را کشت لشکر متفرق شدند لشکر دیگری نیز هجوم کردند علی ع بر آنها حمله کرده و عمرو بن عبد اللَّه جمحی را کشت لشکر فرار کردند لشکر سومی بطرف رسول خدا روی آورده باز علی ع بدانها تاخته و بشر بن مالك عامری را از دم ذو الفقار گذراند اینها نیز فرار کرده و شکست خوردند از آن به بعد لشکری از مشرکان بعزیمت پیغمبر اکرم ص برنخاست.

جنگ احد با این پیش‌آمد ناگوار پایان یافت و مسلمانانی که منهزم شده بودند بازگشتند و مشرکان بطرف مکه کوچ کردند و پیغمبر اکرم ص بطرف مدینه مراجعت کرد.

فاطمه زهرا علیها و علی ابیها و زوجها آلاف التحیهٔ و الثناء به استقبال پدر بزرگوارش ارواح- العالمین فداه آمد و ظرف آبی بدست گرفته صورت مبارك رسول خدا ص را که جمال ربانی حضرت احدی بود بدست پر از مهر و محبتش شستشو داد.

فاصله نشد ذات بیهمال «علی ولی اللَّه علیه السّلام» دررسید در حالی که دست او تا شانه‌اش غرق خون مشرکان بود ذو الفقار را بسیده دو سرا فاطمه زکیه مرضیه داده فرمود بگیر این شمشیر را که امروز مرا یاری کرد و پشت دشمنان را شکست و این اشعار را سرود.

(۱) ای فاطمه بگیر این شمشیر هنرمند بی‌عیب را که مرا روسپید کرده و از آن نگران نبوده و خود

ترجمه الإرشاد ،ص:۸۲

را هم بهیچ وجه ملامت نمیکنم.

سوگند بجان خودم در راه یاری احمد و فرمانبرداری از خدا که بحال بندگان خود عالم است دقیقه فروگذاری نکردم.

خونهای کشتگان را از آن پاك کن این همان شمشیریست که جام حمیم دوزخ را به مردم عبد الدار چشانیده.

پیغمبر فرمود آری ای فاطمه بگیر شمشیرش را که شوهر تو بخوبی از انجام وظیفه خود برآمد و خدای متعال بزرگان قریش را به شمشیر او نابود کرد.

فصل ۲۳ کشتگان احد

(۱) مورّخان کشتگان مشرکان را نام برده و چنانچه نوشته‌اند بیشتر آنها همان عده‌ای بوده که بدست علی ع از پای درآمده‌اند.

محمد بن اسحق گفته پرچم قریش در روز احد بدست طلحهٔ بن ابی طلحه که از نواده‌گان عبد الدار است بوده و او را علی ع کشته و نیز پسر او ابو سعید و برادرش خالد را هم او بمالك دوزخ سپرده و عبد اللَّه بن حمید و ابو الحکم بن اخنس و ولید بن ابی حذیفه و برادرش امیه و ارطاهٔ بن شرحبیل و هشام بن امیه و عمرو بن عبد اللَّه الجحمی و بشر بن مالك و صواب و دیگران را آن جناب از دم تیغ گذرانده.

و چنانچه ثابت است پیروزی با علی ع بوده و تا وقتی جنگ پایان نیافته و شکست خوردگان بجای خود بازنگشته به تنها از پیغمبر ص مدافعه میکرده و کسانی که در آن روز فرار کردند بدون استثناء

ترجمه الإرشاد ،ص:۸۳

مورد عتاب و خشم خدا قرار گرفتند.

و از کسانی که اخیرا با علی ع در محافظت پیغمبر همکاری کردند هشت نفر یا چهار نفر یا پنج نفر از مردم انصار بودند.

حجاج بن علاط سلمی در باره علی ع و کشتگانی که بدست او از پای درآمده‌اند و حسن استقبالی که جناب او از بلا میکرده گوید.

خدای متعال برای نابود کردن دشمنان دین خود شخصی را مانند علی بن ابی طالب ع برمیگزیند که عموها و دائیهای او مردمان کریمی هستند.

دستان تو که برای همیشه توانا باشند بتو کمک کردند و مانند طلیحه را بشمشیر تیز بزمین افکنده و هلاک ساختند.

و چون دلاور توانائی بر دشمنان خود کار را سخت گرفتی و با شمشیر بران خود در هنگامی که از فراز به نشیب می‌آمدند آنها را شکست دادی.

شمشیر عطشان خود را از خونهای دشمنان سیراب کردی و تا سیر نگردید در غلاف ننمودی.

فصل ۲۴ غزوه بنی النضیر

(۱) هنگامی که رسول خدا ص برای سرکوبی مردم بنی النضیر عزیمت کرد بحصار آنان توجه کرده و خرگاه آن حضرت را در آخرین نقطه بنی حطمه بطحا سر پا کردند چون شب فرارسید از بنی النضیر تیری به خیمه رسول خدا ص افکندند حضرت دستور داد خرگاه او را در دامنه کوه قرار دادند و مهاجر و انصار اطراف

ترجمه الإرشاد ،ص:۸۴

خرگاه گردون دستگاه حضرتش را احاطه نمودند.

چون شب کاملا جهان را تاریک کرد مسلمانان علی ع را ندیده برسول خدا عرضه داشتند علی ع کجاست؟ ما او را نمی‌بینیم رسول خدا ص فرمود خیال میکنم برای انجام کاری بنفع شما اقدام کرده فاصله نشد علی ع آمد و سر یهودی که تیر بخرگاه رسول اکرم زده بوده و نامش عرورا بود در برابر آن حضرت گذارد رسول خدا ص پرسید چه کردی؟

عرضکرد دانستم که این بدکردار آدمی دلاور و بیباکست در کمین او نشستم و گفتم ممکن است شب هنگام بقصد شبیخون بر ما از حصار خود بیرون آید فاصله نشد دیدم با شمشیر کشیده باتفاق نه نفر از یهودیان بطرف ما می‌آید منهم فرصت را غنیمت شمرده باو درآویخته و کارش را تمام کردم لیکن اصحابش فرار کرده و بلا درنگ نزدیک حصار خود رفتند اکنون عده‌ای را با من همراه کن آرزومندم بدیشان پیروز آیم رسول خدا ص ده نفر از اصحاب را از قبیل ابو دجانه سماک بن خرشه و سهل بن حنیف را با او همراه کرد و آنان بجانب آن عده کوچ کرده و پیش از آنکه یهودیان به حصار خود وارد شوند بدانها دست یافته همه را کشتند و سرهاشان را حضور رسول خدا ص آوردند پیغمبر اکرم دستور داد آنها را در یکی از چاههای بنی حطمه ریختند.

و همین عمل علی ع ایجاب کرد مسلمانان بتوانند حصار بنی النضیر را فتح کنند و پیروز آیند.

و در آن شب کعب بن اشرف یهودی کشته شد.

رسول خدا ص حصارها و ثروتهای بنی النضیر را پس از آنکه بر ایشان تسلط یافته تصاحب کرد و

ترجمه الإرشاد ،ص:۸۵

آنها را در میان مهاجر و انصار بخش نمود و در واقع این اولین غنیمتی است که رسول خدا میان یاران خود تقسیم نمود و به علی ع دستور داد بخش مربوط بحضرتش را نگهداری کرده و آنها را بعنوان صدقه در میان بینوایان تقسیم نماید و این بخش که متعلق برسول خدا بود تا وقتی که حضرت رسول در قید حیات بود در تصرف خود او بود و پس از رحلتش در دست اختیار علی ع درآمد و بالاخره تا امروز در دست انتفاع فرزندان فاطمه است.

حسان بن ثابت در باره پیش‌آمد بنی النضیر و نه نفری که بدست علی ع کشته‌اند میسراید.

بیچارگی عجیبی دامن‌گیر مردم بنی نضیر شد و در برابر چشم دیگران به بدبختی افتادند بزرگ آنها کشته شد و نه نفر از یاران او کشته و جمعی فراری گردیدند.

فصل ۲۵ جنگ احزاب

(۱) پس از کارزار بنی نضیر واقعه جنگ احزاب اتفاق افتاد و سبب این جنگ این بود عده از یهودیان از قبیل سلام بن ابی الحقیق نضیری و حیی بن اخطب و کنانهٔ بن ربیع و هوذهٔ بن قیس والبی و ابو عماره والبی با عده از مردم والبه بمکه رفته و با ابو سفیان که میدانستند با رسول خدا سابقه دشمنی دارد ملاقات کردند و او را برزم با آن حضرت تحریک نمودند و از ناراحتیهائی که بخیال خود از آن جناب دیده بوی شکایت کردند و از او خواستند تا آنان را برای مبارزه با پیغمبر اکرم ص یاری نماید.

ابو سفیان گفت ما بهر طریقی که بخواهید در دست اختیار شما هستیم اینک پیش قریش رفته آنها را بجنگ وی بخوانید و متعهد شوید که دست از یاری آنها برندارید و تا آخرین لحظه با آنان همکاری

ترجمه الإرشاد ،ص:۸۶

نمائید تا پیروز شده و پیغمبر را بیچاره سازید.

(۱) یهودیها بملاقات سران قریش رفته و آنان را بجنگ با پیغمبر ص دعوت کردند و اضافه کردند ما همه جا با شما همکاری کرده و به پشتیبانی از شما میکوشیم تا او را مستأصل و بیچاره سازیم.

قریش گفتند ای گروه یهودی شما مردمی هستید که اولین کتاب بشما ارزانی شده و سابقه علمتان معلوم است و از دینی که محمد ادعا میکند و دینی که ما بدستورات آن رفتار میکنیم باخبرید اکنون بگوئید آیا دین ما بهتر است یا آئینی که او آورده بحقیقت نزدیکتر است یهودیان برای آنکه بمنظور خود رسیده باشند گفتند دین شما از دین او بهتر است و بحقیقت نزدیکتر.

قریش از شنیدن این سخن خوشحال شده و خود را برای رزم با رسول خدا ص آماده کردند.

چون آمادگی آنان مسلم شد ابو سفیان با قریش ملاقات کرده گفت خدای متعال شما را در باره دشمنتان یاری کرد و اینک یهود هم بهمراهی شما با وی میجنگند یا همه‌شان نابود شوند و یا او و پیروانش را بیچاره سازند آنها هم بتمام معنی و با عزمی راسخ برای رزم با پیغمبر اکرم ص آماده گردیدند.

یهود که قریش را با خود هم‌آهنگ کردند به قبیله غطفان و قیس عیلان رفته آنان را هم بجنگ با پیغمبر ص دعوت کردند و متعهد شدند به آنان کمک و مساعدت نمایند و از همکاری قریش و اتفاقی که با یهودان نموده بودند باین قبائل اطلاع دادند.

پس از انعقاد قرارداد یهود بـا قریش و سایر قبائل و آمادگی برای جنگ با رسول خدا ص. قریش به سرپرستی ابو سفیان و غطفان بریاست عیینهٔ بن حصن در میان بنی فزاره و حارث بن عوف در بنی مرّه و وبرهٔ بن

ترجمه الإرشاد ،ص:۸۷

طریف در اشجع حرکت کردند و قریش همچنانکه گفتیم بکمک این قبائل قیام نمود. ترجمه الإرشاد ۸۷ فصل ۲۵ جنگ احزاب ..... ص : ۸۵

۱) رسول خدا ص وقتی که از اجتماع احزاب و قبائل باخبر شد و دانست، با عزیمتی شکست ناپذیر برزم با او آماده شده‌اند با یاران خود در این خصوص مشورت کرد.

یاران رسول خدا ص هم متفقا رأی دادند که در مدینه بمانند و اگر دشمنان بر آنها تاختند از نقبهائی که آماده بوده استفاده کرده با آنان بجنگند.

سلمان ره این رأی را نپسندیده و خاطر نشان ساخت بهتر آنست خندقی حفر کنند رسول خدا ص خواسته سلمان را پذیرفته فرمان داد تا مسلمانان بحفر خندق بپردازند و خود آن جناب هم با یاران خود همکاری میکرد.

در همانوقت احزاب و متفقین رسیدند مسلمانان که آنها را دیدند از جمعیت و آمادگی آنها بیمناک شده در گوشه از خندق مدت

بیست و اند شب اقامت کردند و در این مدت بغیر از تیر و نیزه و سنگ جنگ دیگری اتفاق نیفتاد.

رسول خدا ص وقتی توجه کرد بیشتر مسلمانان با ضعف و سستی روبرو شده و آمادگی برای کارزار ندارند رسولی بجانب عیینه و حارث که دو نفر سپهدار غطفان بوده فرستاد و از آنها درخواست کرد تا کارزار را بصلح خاتمه دهند و بازگردند در برابر یک سوم از میوه مدینه بدانها تسلیم شود و ضمنا با سعد بن معاذ و سعد بن عباده در این خصوص مشورت فرمود.

عرضکردند هر گاه صلح ما با این جمعیت بحکم وحی و دستور الهی است چاره از پذیرش فرمان نیست و ما خواه ناخواه با آنان بمصالحه می‌پردازیم و اگر میخواهی برای آسایش ما دست بکار صلح بزنید ما در این باره رأی بخصوصی داریم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۸۸

رسول خدا ص فرمود وحیی نرسیده و فرمانی نیامده لیکن می‌بینیم تازیان شما را با یک کمان بیچاره کرده و از همه طرف بجانب شما روی آورده‌اند خواستم تا بدین وسیله اندکی از شوکت آنان بکاهم.

(۱) سعد بن معاذ عرضکرد ما با ایشان پیش از این در شرک بخدا و بت‌پرستی شریک بودیم و خدائی نمیشناختیم و او را نمی‌پرستیدیم و همان وقت هر گاه میخواستیم از دسترنج خود بدانها بدهیم یا بعنوان مهمانی بوده و یا بفروش و اکنون که خدای متعال نعمت اسلام را بما ارزانی داشته و ما را به آئین آن رهبری فرموده و بوجود اقدس تو بر دیگران برتری داده چگونه ممکن است بدون اندک نیازی دسترنج خود را در تحت اختیار آنها قرار دهیم سوگند بخدا جز دم شمشیر تیز چیز دیگری بآنها نخواهیم داد تا خدا میان ما و ایشان حکومت فرماید.

رسول خدا ص فرمود اکنون از عقیده قلبی شما کاملا باخبر شدم بهمان عزیمتی که دارید پایدار باشید زیرا خدای متعال هیچ گاه پیغمبرش را خوار نمیکند و تا بوعده خود وفا نکند او را آسوده نمیسازد.

سپس پیغمبر اکرم ص از جای برخاست و مسلمانان را بجهاد با دشمن دعوت کرد و آنان را تشجیع و تحریک میکرد و وعده یاری خدا میداد همانوقت عده از سوارگان قریش از قبیل عمرو بن عبد ودّ و عکرمهٔ بن ابو جهل و هبیرهٔ بن وهب و ضرار بن خطاب و مرداس فهری آماده کارزار شده و لباس جنگ را استوار کرده بر اسبان خود جهیده به آسایشگاههای بنی کنانه رفته آنان را برای حرب آماده کرده سپس اسب رانده کنار خندق آمدند خوب دقت کرده گفتند سوگند بخدا این حیله‌ایست که تا کنون میان تازیان سابقه نداشته آنگاه محل تنگی از خندق را در نظر گرفته اسبها را رانده تصادفا در میان شوره‌زاری که در خندق و سلع واقع شده بود درآمدند امیر المؤمنین ع با عده از مسلمانان سر راه بر آنها گرفتند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۸۹

(۱) عمرو بن عبد ودّ برای اینکه اهمیت خود را حفظ کرده و ضمنا دلاوری خود را هم نشان داده باشد برابر اصحابش ایستاده مبارز طلبید علی ع قدم پیش گذارده عمرو باو گفت ای پسر عم بازگرد که من دوست نمیدارم ترا بکشم.

علی ع فرمود ای عمرو شنیده‌ام با خدا عهد کرده هر گاه یکی از قریشیها یکی از دو کار را از تو بخواهند تو به‌پذیری و انجام دهی گفت آری چنین است اینک دو خواسته تو کدامست؟

فرمود یکی آنکه بخدا و رسول ایمان بیاوری و دین اسلام را برگزینی گفت من نیازی به اسلام و خدا و رسول ندارم فرمود خواسته دوم اینست که از مرکب بزیر آئی تا پیاده جنگ کنیم.

عمرو گفت ای علی برگرد که میان من و پدر تو سابقه رفاقت بوده و دوست نمیدارم تو بدست من کشته شوی.

علی ع فرمود سوگند بخدا من دوست میدارم ترا بکشم مگر آنکه بطرف حق توجه کنی و دست از بت‌پرستی برداری.

حمیت دلاوری عمرو را ناراحت کرده با کمال تعجب گفت تو مرا میکشی؟! همان جا از اسب پیاده شده دست و پای آن را پی کرده و با مشت بصورت آن حیوان کوبید شمشیر کشیده بجانب آن حضرت حمله آورد و چون پلنگ تیر خورده شمشیری بسپر

علی ع نواخت علی ع هم با ضربتی او را از پای درآورد و کشت.

ترجمه الإرشاد ،ص:۹۰

(۱) همراهیان که سردار نامی خود را بسادگی کشته یافتند بدون آنکه اثری از خود نشان دهند از خندق خارج شده بطرف مردان خود فرار کردند و علی ع هم بجای اول خود بازگشت و نزدیک بود آنان که با وی آمده بودند از ترس بمیرند.

امیر المؤمنین ع در باره قتل او فرماید:

عمرو عبد ودّ بر اثر نادانی و کوتاه فکری از سنگی که بت اوست یاری میکند و من که علی هستم از راه حق و حقیقت خدای محمد را یاری می‌نمایم.

او را از دم تیغ گذراندم و جسد بیجان او را مانند شاخه درخت خرمائی که میان سنگها و پشتها می‌افتد بحال خود گذاشتم.

من از آنجا که پاکدامن و از ما سوای خدا بی‌نیازم لباسهای او را بیرون نیاوردم و اگر او بجای من بود مرا عریان میساخت.

شما ای مردم احزاب خیال نکنید که خدا دین خود و رسولش را خوار و تنها گذارده و یار و یاوری ندارد.

۱- زهری گوید در روز جنگ احزاب عمرو عبد ودّ و عکرمه و هبیره و نوفل بن عبد اللّه و ضرار در کنار خندق میگشتند و محل باریکی میجستند که از آن بتوانند عبور کنند و خود را بمسلمانان برسانند تا بمحلی رسیدند که اسبهاشان حاضر برای رفتن و عبور کردن از آنجا نبودند تا بالاخره اسبهای خود را میان شورزار و شکافی بجولان درآوردند و مسلمانان هم ایستاده لیکن کسی جرأت نداشت که خود را در برابر این مبارزان درآورد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۹۱

(۱) عمرو بن عبد ودّ پیوسته مبارز میطلبید و بکنایه میگفت بسکه هل من مبارز گفتم و جنگجو طلبیدم صدایم گرفت و خسته شدم.

در تمام این مدت امیر المؤمنین ع عزیمت میدان او میکرد لیکن رسول خدا اجازه نمیداد و منتظر بود شاید دیگری پیشنهاد مبارزه با او را بدهد اتفاقا مسلمانان که از او و همراهیان و پشتیبانانشان کاملا- بوحشت افتاده بودند جرأت مبارزه با او را نداشتند و مانند آدمی که کرکس مرگ بر سر او نشسته در جای خود خشک شده بودند.

چون مبارز طلبیدن عمرو طولانی شد و از آن طرف علی ع هم سعی میکرد هر چه زودتر بمیدان او رفته شیشه عمرش را بر زمین زند رسول خدا ص باو فرمود نزدیک من بیا علی ع نزدیک رفته رسول خدا عمامه خود را بر سر او گذارده و شمشیرش را باو داده فرمود برو و دین خدا را یاری کن و ضمنا دعا کرده که خدایا او را یاری کن.

علی علیه السّلام بطرف عمرو رفته و جابر انصاری هم برای آنکه ناظر اعمال این دو نفر دلاور باشد بمیدان آمد.

علی ع که با وی روبرو شد، فرمود ای عمرو در زمان جاهلیت میگفتی سوگند به لات و عزی هر گاه کسی سه حاجت یا یکی از آنها را از من درخواست کند من نیاز او را بر می‌آورم گفت آری چنین است.

علی ع فرمود اینک حاجت من اینست گواهی دهی به یکتائی خدا و نبوت رسول او و تسلیم امر خدا شوی.

ترجمه الإرشاد ،ص:۹۲

(۱) عمرو گفت ای پسر عم دست از اینحرف بردار که مرا بدان نیازی نیست علی ع فرمود نه چنین است بلکه اگر بدان چه گفتم اقرار کنی بنفع تو تمام خواهد شد. سپس فرمود حاجت دیگر من اینست از همان راهی که آمده بازگردی گفت این هم نشدنیست زیرا زنهای قریش این کار مرا نقل محافل خود قرار میدهند.

فرمود حاجت دیگر من اینست که پیاده شوی و با من بمبارزه بپردازی، عمرو از اینسخن خندید و گفت این حاجتی بود که تا کنون هیچ یک از تازیان از من درخواست نکرده بودند در عین حال من حاضر نیستم مانند تو بزرگواری را بقتل برسانم زیرا پدرت دوست صمیمی من بود.

علی ع فرمود لیکن من دوست دارم ترا بکشم اینک اگر مایلی از اسب فرود آی عمرو متأثر شده از مرکب بزیر آمده با مشت بصورت اسبش زده و آن حیوان را بعقب راند.

جابر گوید این دو سوار یلیل بیکدیگر درآویختند و گرد و غباری بلند شد چنانچه آنها را ندیدم فاصله نشد که از میان غبار صدای علی ع به تکبیر بلند شد دانستم علی ع عمرو را کشت.

اصحاب او که از کشتنش اطلاع یافتند خود را در میان خندق انداختند و از آن طرف مسلمانان که صدای تکبیر علی را شنیده بطرف آن حضرت توجه کردند تا به‌بینند چه پیش‌آمدی کرده نوفل بن عبد اللّٰه را دیدند در میان خندق مانده و اسب او قادر بحرکت نیست او را هدف سنگ قرار دادند نوفل گفت این طریق کشتن سزاوار نیست یکی یکی بیائید با هم مبارزه کنیم.

امیر المؤمنین ع بر او وارد شده ویرا بضرب شمشیر کشت.

و پس از او هبیره را بچنگال درآورده و او را عاجز کرده و ضربتی به قربوس زین او زده چنانچه

ترجمه الإرشاد ،ص:۹۳

روپوش آن را دریده و کار وی را ساخته.

عکرمه و ضرار هم فرار کردند.

جابر گوید در وقتی که عمرو بدست علی ع کشته شد من پیش‌آمد او را تشبیه کردم بقصه داود و جالوت که خدا در قرآن خبر میدهد فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ «۱» آنها را بفرمان خدا شکست دادند و داود جالوت را کشت.

(۱) ۲- ربیعه سعدی گفت بملاقات حذیفه یمان رفتم گفتم ای بنده خدا ما همواره اوقات از علی و مناقب او در محافل و مجالس یاد میکنیم مردم بصره میگویند شما در باره او افراط میکنید و تجاوز می‌نمائید آیا شما حدیثی در حق او بخاطر دارید گفت ای ربیعه چه پرسشی در باره علی ع از من می‌نمائی سوگند بخدائی که جان من در دست اوست هر گاه همه اعمال یاران محمد را از روزی که مبعوث به نبوت شده تا بامروز در کفه ترازوئی بگذارند و کار علی ع را در کفه دیگر آن، عمل آن جناب بر تمام اعمال آنان برتری پیدا میکند ربیعه که این منقبت امام را از علی ع شنیده گفت این منقبت قابل قبول نیست و دلیلی بر صحت آن نمیباشد.

حذیفه گفت ای پست‌فطرت چگونه این منقبت شایان تحمل نمیباشد کجا بودند عمر و ابو بکر و ما بقی اصحاب محمد در روز احد که عمرو بن عبد ودّ مبارز میطلبید و همه بجز از علی ع چون مرده بیجانی روح از کالبدشان خارج شده بود او یکتنه بمبارزه وی رفت و بیاری خدا او را کشت.

بحق خدا که جان حذیفه در دست اوست کاری که آن روز علی نمود تا فردای قیامت پاداش او از عمل همه یاران محمد بالاتر است.

---

(۱) آیه ۲۵۱ سوره بقره.

ترجمه الإرشاد ،ص:۹۴

(۱) ۳- معروف بن خربوذ گفته علی ع در روز خندق میفرمود.

آیا قریش و سوارگان آن این چنین بر من حمله می‌آوردند شما پیش‌آمد میان من و آنها را بیاران من اطلاع دهید.

امروز غیرت مردی و شمشیر بران استخوان شکن من مرا از فرار کردن باز میدارد.

من همان کسم که چون با عمرو عبد ودّ روبرو شدم او را هلاک کردم با آنکه او با شمشیر هندی صاف آزموده برنده برزم من آمده بود.

من او را کشتم و چون شاخه خرمائی در میان سنگ و خاک افکندم و از پاکدامنی جامه‌های او را بیرون ننمودم.

(۲) ۴- محمد بن اسحق گفته هنگامی که علی ع عمرو را کشت با صورت درخشان و برافروخته بجانب رسول خدا ص توجه کرد عمر خطاب باو عرضکرد چرا پس از آنکه ویرا کشتی جامه‌های او را بیرون نکردی با آنکه در میان تازیان زرهی همتای زره او نمیباشد فرمود من حیا کردم بدن پسر عمم را عریان بگذارم.

(۳) ۵- حسن بصری گوید هنگامی که علی ع عمرو را کشت سرش را برید و آورد حضور رسول خدا ص بزمین انداخت ابو بکر و عمر بی‌اختیار از جای برخاسته سر مبارک علی را بوسیدند.

(۴) ۶- علی بن الحکم اودی گوید ابو بکر عیاش میگفت علی ع ضربتی زد که در اسلام سابقه نداشته

ترجمه الإرشاد ،ص:۹۵

و ارجمندتر از آن نبوده و منظورش ضربت عمرو بن عبد ودّ بود و نیز ضربتی بآن جناب وارد آوردند که بدتر و شومتر از آن نبود و منظورش ضربت ابن ملجم بود.

خدای متعال در سوره احزاب آیه یازده تا بیست و شش در خصوص این کارزار میفرماید إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالًا شَدِیداً وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً الی قوله وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ وَ کانَ اللَّهُ قَوِیًّا عَزِیزاً ای بندگان از نعمتهائی که خدا بشما داده خاطر نکنید و بیاد داشته باشید هنگامی که از بالا و پائین لشکرها بسوی شما حمله میکردند و کار را چنان بر شما سخت گرفته بودند که دیدگانتان را حیران و دلها بگودی گلوی شما رسیده و شما در این وقت بخدای متعال گمانهائی داشتید اینجا بود که بندگان مؤمن در بوته آزمایش درآمدند و شدیدا بلرزه افتادند و نیز متوجه باشید هنگامی که منافقان و دل سیاهان رنجور میگفتند خدا و رسول ما را فریفتند و جز این عمل کار دیگری نکردند تا آنجا که میفرماید خدای متعال مهم کارزار مؤمنان را کفایت کرد و او توانا و ارجمند است، در این آیه خدای متعال مسلمانان را مورد عتاب و سرزنش قرار داده و کسی که باتفاق دوست و دشمن، سرزنش و ملامت ندیده امیر المؤمنین علی ع است زیرا پیروزی با او بود و جنگ احزاب بکف باکفایت او فتح شد و کشتن عمرو و نوفل ایجاب کرد که مشرکان هزیمت نمایند و رسول خدا هم پس از قتل این عده فرمود اکنون هنگامیست که ما میتوانیم با آنها کارزار نمائیم و آنان نمیتوانند با ما بجنگند.

(۱) ۷- عده از عبد اللَّه مسعود روایت کرده‌اند که نامبرده آیه وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ را چنین قرائت میکرد وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ بعلی وَ کانَ اللَّهُ قَوِیًّا عَزِیزاً: خدای متعال امر مهم کارزار را بوجود علی ع

ترجمه الإرشاد ،ص:۹۶

کفایت فرمود.

حسان بن ثابت در باره کشته شدن عمرو چنین میسراید:

عمرو بن عبد ودّ در جنوب مدینه دست به یغماگری بدون انتظاری زد آن روز شمشیرهای کشیده ما و اسبان جنگی که در هیچ قدمی کوتاهی نکردند دیدی و همچنین در بامداد بدر جوانان دلاور و باتعصبی را مشاهده کردی که ضربه‌های کاری بتو وارد آوردند.

بالاخره کارت بجائی رسید که نمیدانی بدین روز باین بزرگی توجه کنی یا برای این پیش‌آمد ناگوار و مکروه اندیشه نمائی.

گویند هنگامی که مردم بنی عامر این اشعار را شنیدند جوانی، حسان را که بقبیله انصار میبالیده مخاطب قرار داده و در رد او می‌سراید.

سوگند بخدا دروغ میگوئید شما ما را نکشته‌اید لیکن باید به شمشیر هاشمیها ببالید.

یعنی به شمشیر بران محمد بن عبد اللَّه که در کارزار از نیام کشیده می‌شود و از برکت بازوی بیزوال علی ع است که بدین مقام

نائل شده‌اید دیگر کوتاه بیائید شما عمرو و پسرش را نکشته‌اید لیکن همتای او شیر بیشه شجاعت علی کشته است علی که همواره بنای فخر او آباد باد بنا بر این بیش از این ادعای بسیار و مباهات فراوان ننمائید.

شما همانهائی هستید که در روز جنگ بدر چون برای مبارزه آماده شدید دلاوران قریش علنا از جنگ با شما خودداری نمودند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۹۷

(۱) لیکن چون حمزه و عبیده و علی ع با شمشیر بران خود وارد معرکه شدند گفتند شما براستی همتای ما هستید همچنان با نخوت و سرکشی بجنگ آنها پرداختند علی ع هم جولان هاشمی نموده و متکبران را بخاک هلاک افکند.

بنا بر این شما نمیتوانید با پشتیبانی از دیگران بر ما فخر کنید و اصولا فخریه قابل اهمیت و حسابی ندارید.

ابو الحسن مدائنی گوید هنگامی که علی ع عمرو را کشت و خبر قتل او را بخواهرش دادند پرسید کدام دلاور بیباک توانست او را از پای درآورد؟ گفتند علی بن ابی طالب ع گفت مرگ او بدست همتای کریمی مقدر بود اشک چشمم خشک باد اگر بر قتل او بگریم زیرا برادرم دلاورانی را کشته و با یلانی روبرو شده و اکنون در این میدان باید به شمشیر همتای کریمی از مردم خود کشته شود ای مردم عامر هیچ فخریه بالاتر از این تاکنون نشنیده‌ام سپس این اشعار را سرود.

اگر کشنده عمرو غیر کشنده فعلی او بود باید تا آخر روزگار بگریم.

لیکن کشنده او دلاوریست که معیوب نیست و او را از قدیم بزرگ شهر میگفتند.

و نیز در قتل برادر و تذکری از علی ع میسروده.

علی و عمرو دو شیر زبردستی بودند که در معرکه بیکدیگر حمله می‌آوردند و هر دو همسر گرامی و دلاور بودند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۹۸

هر دو سوارگان و دلاوران بسیاری را نابود ساختند و هر دو در میدان جنگ در پی خدعه و قتل یک دیگر بودند.

و هر دو بر اثر غیرت دلاوری که داشتند از تیغ و شمشیر نهراسیدند و هیچ امری آنان را مانع و جلو- گیر از جنگ نبود.

پس برو ای علی که دیگر بمثل چنین دلاوری دست پیدا نمیکنی و این سخن که گفتم بسیار محکم و مبالغه در آن نیست.

من باید از او خونخواهی کنم ای کاش در وقتی که عقلم بجا بود حضور میداشتم پس از مرگ چنین سواره قریش خوار شد و ذلت مایه هلاکت و خواری اوست سپس گفت سوگند بخدا پس از قتل برادرم قریش هیچ گاه روی خوشی نخواهد دید.

فصل ۲۶ جنگ بنی قریظه

(۱) چون احزاب، منهزم شدند و از مسلمانان شکست یافتند رسول خدا ص بجانب بنی قریظه آهنگ نمود و علی ع را باتفاق سی تن از مردم خزرج بطرف آنها فرستاد فرمود به‌بین نامبردگان بحصارهای خود وارد شدند یا خیر علی ع چون نزدیک بدیوارهای حصارشان رسید شنید که به سخنان بیهوده پرداخته‌اند علی ع برگشته و آنچه شنیده بود بعرض رسانید فرمود آنها را بحال خود گذار که خدا بزودی ترا بر آنها چیره خواهد ساخت زیرا خدائی که ترا بر عمرو عبد ودّ پیروزی داد همان خدا هم ترا ذلیل نخواهد کرد

ترجمه الإرشاد ،ص:۹۹

اکنون باش تا مردم آماده شده گرد تو آیند و مژده باد که خدا تو را یاری خواهد کرد زیرا او بمن وعده کرده آنان را بمسافت یک میل راه بهراس افکند.

علی ع فرمود لشکر گرد من اجتماع کردند و من بسرپرستی آنان بطرف بنی قریظه توجه کرده تا به نزدیک دیوارهای آنها رسیده قلعه‌نشینان از بالای دیوار مرا دیده یکی از آنها صدا میزد کشنده عمرو آمد دیگری میگفت قاتل او بطرف شما روی آورد و بالاخره

یکی بیکی همین جمله را گوشزد میکرد و رعب و ترسی بدین وسیله خدا در دلهاشان انداخت و شنیدم کسی این رجز را میخواند.
علی ع عمرو را کشت و باز شکاری را صید کرد و پشت دلاوران را شکست و امر پیغمبر را استوار ساخت و پرده قریش را درید.
از استماع این سخنان خدا را ستایش نمودم که دین اسلام را ظاهر کرد و شرك را نابود ساخت.
و آن ساعت که بطرف بنی قریظه حرکت کردم رسول خدا ص فرمود بیاری خدا و برکت او حرکت کن که خدا وعده داده بزودی سرزمین آنها و مسکنهاشان بدست شما بیفتد من خوشحال شده و کاملا میدانستم خدای عز و جل ما را یاری خواهد کرد و بالاخره نزدیک رفته و پرچم پیروزی نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ را بر فراز قلعه‌شان باهتزاز درآورده آنان از قلعه‌ها و کوشکها باستقبال من آمده و رسول خدا را، سب و شتم میکردند چون سخنان ناهنجار را از ایشان شنیدم برای آنکه حرفهای زشت آنان بگوش آن جناب نرسد باز- گشتم فاصله نشد شمس درخشان آسمان نبوت طالع گردید و حرفهای درشت آنها را شنید آنها را بجمله:
ای برادران بوزینگان و خوکان ندا کرد و فرمود ما اگر در سرزمین مردم بدکار درآئیم روزگارشان را تاریك و تباه میسازیم.
آنها گفتند ای ابو القاسم تو که آدمی نادان و بدگو نبودی.
ترجمه الإرشاد ،ص:۱۰۰
(۱) رسول خدا ص خجالت کشیده اندکی به پشت برگشت سپس دستور داد خرگاه نبوت را در برابر حصارهاشان سر پا کردند و رسول خدا ص مدت بیست و پنج شب حصار آنان را محاصره کرده بود و چون بستوه آمدند از وی خواستند تا بحکومت سعد بن معاذ با آنان رفتار نماید او هم قضاوت کرد مردانشان را بکشند و فرزندان و زنان را اسیر کنند و ثروتشان را تقسیم نمایند رسول خدا فرمود ای سعد حکومتی کردی که خدا در فوق آسمانهای هفتگانه بدان قضاوت نمود.
رسول خدا ص دستور داد مردان آنان را که هفتصد تن بودند از میان کوشکها خارج کنند و آنها را بمدینه آوردند و ثروتشان را تقسیم کرد و زن و فرزندشان را به اسارت بردند.
چون اسیران وارد مدینه شدند آنها را در یکی از خانهای بنی نجار زندانی نمودند و رسول خدا ص وارد محلی از بازار شد و چند گودال حفر کرد و حضرت امیر باتفاق مسلمانان حضور یافتند و دستور داد اسرا را آورده و بعلی ع فرمود گردنهای آنان را زده در میان گودال بریزد.
اسیران باتفاق رئیسشان حیی بن اخطب و کعب بن اسد از زندان خارج شدند همراهیان از کعب پرسیدند سرانجام ما بکجا خواهد کشید گفت: مگر نمیدانید و خبر ندارید آن کسی که ما را میخواند دست برنمیدارد و کسانی که رفتند بازنگشتند بخدا سوگند سرانجام ما کشتن است حیی بن اخطب که دستهایش را بگردنش بسته بودند بحضور رسول خدا آوردند چون نظرش به پیغمبر اکرم ص افتاد گفت خود را در دشمنی تو ملامت نمیکنم و لیکن میدانم کسی که خدا او را خوار کرده باشد ذلیل می‌شود.
ترجمه الإرشاد ،ص:۱۰۱
(۱) آنگاه بمردم توجه کرده گفت فرمان خدا مدت و اندازه دارد و کارزاری بود که بر بنی اسرائیل نوشته و تقدیر شده سپس خود را در اختیار علی ع قرار داده و میگفت کشتار پسندیده در دست مرد بزرگواری واقع می‌شود علی ع فرمود بهترین مردم بدترین مردم را میکشد و بدترین آنها خوبترین مردم را میکشد وای بر کسی که بهترین بزرگواران او را بکشد کعب تصدیق کرده و گفت چون مرا کشتی بدن مرا عریان مکن فرمود مقام من بالاتر از اینست که چون ترا کشتم لباسهایت را بیرون آورم وی دعا کرده گفت همچنان که مرا پوشانیدی خدا ترا بپوشاند آنگاه گردن کشیده علی ع سرش را جدا کرد و همچنان که وعده داده از میان همه یهودیان فقط ویرا برهنه نکردند.
پس از قتل وی از کسی که ویرا می‌آورد پرسید هنگامی که نامبرده را به کشتارگاه می‌آوردی چه میگفت عرضکرد این اشعار را میخواند.

بجان تو سوگند پسر اخطب خود را سرزنش نمی‌نماید لیکن میداند کسی را که خدا خوار کرده باشد ذلیل خواهد شد.

او تا جایی که توانست کوشش کرد و در راه وصول بعزت کوشید و پایداری نمود.

علی ع در پاسخ فرمود.

آری او مردی جدی بود لیکن در راه کفر جدیت میکرد و بالاخره با خواری و زنجیر شده بجانب ما گسیل داده شد.

او را چون آدم خشمگینی بضرب شمشیر از پای درآوردم و به قعر دوزخ بزنجیر آویخته شد.

اینست سرانجام کافران و کسی که از خدا فرمانبرداری کند در بهشت برقرار شود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۰۲

رسول خدا ص از زنان یهودی، عمره دختر خناقه را بهمسری انتخاب کرد و از زنهای یهود فقط یک زن کشته شد آنهم زنی که هنگام گفتگوی آن حضرت با یهود از بالای قلعه بطرف وی سنگ انداخت و خدا او را نگهداری کرد.

پیروزی نخست با بنی قریظه بود لیکن خدای متعال بوجود علی ع فتح و پیروزی را نصیب اسلام کرد و آنهائی که او خواست بدست علی ع نابود شدند و چنانچه میدانیم این فضیلت هم مشابه فضائل گذشته او و مانند مناقب سابق الذکر است.

فصل ۲۷ غزوه ذات السلسله

(۱) غزوه مزبوره در هنگامی اتفاق افتاد که علی ع بوادی رمل حضور پیدا کرد و بطوری که علما و فقها تدوین کرده و اصحاب آثار و نقله اخبار ذکر نموده‌اند «۱» و به مناقب و فضائل رزمی آن حضرت می‌افزاید و او را از میان همه مردم به یگانگی معرفی می‌کند چنانست که روزی عربی حضور پیغمبر ص رسیده در برابر آن حضرت نشست و گفت آمده‌ام تا برایت مصلحت‌اندیشی کنم فرمود کدام مصلحت؟ عرضکرد عده از تازیان قرار گذارده‌اند تا ترا در مدینه تحت نظر بگیرند و شبیخون بزنند و آنان را معرفی کرد.

---

(۱) این غزوه بطریق دیگری در پایان غزوات نقل شده و در برخی از نسخ چنانچه در نسخه خطی حاضر این فصل نیامده و بهمان فصل اخیر اکتفا شده در عین حال چون خالی از فائده نبود هر دو فصل ترجمه شده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۰۳

(۱) رسول خدا ص بعلی فرمود مردم را در مسجد گردآور چون مسلمانان در مسجد اجتماع کردند رسول خدا ص بمنبر رفت حمد و ثنای وی را بجا آورده فرمود دشمنان خدا و رسول آمده و خیال میکنند که میتوانند شما را از مدینه پراکنده ساخته و شبیخون زنند.

اکنون کدامیک از شما میتواند به وادی رفته و پاسخ آنها را بدهد مردی از مهاجران از جای بر- خاسته پیشنهاد داد من بدین کار اقدام خواهم کرد رسول خدا هفتصد نفر از مسلمانان را همراه او کرد فرمود بنام خدا روانه شو مرد مهاجر با همراهیان خود رهسپار وادی شده اول ظهری در آنجا وارد شده از او پرسیدند تو کیستی؟ گفت من پیام‌آور رسول خدایم اینک یا بیکتائی و بی‌انبازی خدا و عبودیت و رسالت رسول او گواهی دهید و گر نه هم اکنون شما را از دم تیغ میگذرانم باو گفتند بازگرد عده ما باندازه‌ایست که تو نمیتوانی تاب مقاومت بیاوری آن مرد برگشت و قضیه را حضور پیغمبر عرضکرد.

رسول خدا ص باز دیگری را برزم آنان خواند این بار هم مردی از مهاجران پیشقدم شده رسول خدا پرچم را باو داده او نیز همراه لشکریان برای انجام مأموریت رفته لیکن فاصله نشد بازگشت و همان سخن رفیق اولی را بعرض رسانید.

رسول خدا ص که از این دو نفر مأیوس گردید پرسید علی ع کجاست؟ علی ع از جا برخاسته تعظیم کرد رسول خدا فرمود بوادی

برو و دست دشمنان را کوتاه کن.

علی ع پذیرفته و دستار مخصوصی داشت که هر گاه او را رسول خدا بانجام کار مهمی مأموریت میداد بسر می‌بست آن روز بخانه فاطمه ع رفته و عمامه مخصوص را گرفته فاطمه پرسید اراده کجا داری و پدرم چه مأموریتی بتو داده؟ فرمود باید به وادی رمل بروم.

فاطمه از شنیدن این خبر گریست رسول خدا ص همان دم بر او وارد شده فرمود چرا گریه میکنی

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۰۴

مگر میترسی شوهر تو کشته شود نه چنین است بخواست خدا هیچ گاه خبر دردناك قتل او را نخواهی شنید.

(۱) علی ع عرضکرد یا رسول اللَّه راضی نمیشوی زودتر به نعیم رضوان نائل شوم علی ع پس از انجام مقدمات کار خود پرچم پیغمبر اکرم ص را بدست گرفته بجانب وادی رهسپار شده هنگام سحر بدان جا رسیده و تا بامداد اظهاری نکرد چون نماز صبح را با یاران خود بجا آورد صفوف خود را آراست رو بدشمن کرده تکیه به شمشیر خود داده فرمود ای مردم من از طرف رسول خدا ص آمده‌ام تا شما را به یگانگی خدا و رسالت رسول او بخوانم و باید از من بپذیرید و گر نه با شمشیر شما را از پای درمی‌آورم.

گفتند مانند یاران دیگر خود برگرد که ما جمعیت انبوهی هستیم و تو در برابر ما نمیتوانی کاری از پیش ببری.

فرمود بخدا سوگند برنمیگردم تا اسلام آورید یا با شمشیر شما را نابود کنم من علی بن ابی طالب بن عبد المطلبم.

دشمن بمجردی که علی ع را شناخت بوحشت افتاد و تزلزلی در میانشان حکمفرما گردید و چاره ندیدند جز اینکه با وی بکارزار بپردازند علی ع با آنان بمبارزه پرداخت شش نفر یا هفت نفر از آنان را کشت مشرکان منهزم شده و مسلمانان پیروز گردیده و با غنیمت بطرف پیغمبر اکرم ص مراجعت کردند.

ام سلمه گوید رسول خدا ص در خانه من خوابیده بود ناگاه از خواب برخاست گفتم خدا ترا در پناه خود نگهداری فرماید فرمود آری راست میگوئی خدا حامی من است اینک جبرئیل بمن اطلاع میدهد که علی ع می‌آید سپس رسول خدا ص با مردم باستقبال او رفته و دو صف از مستقبلین همراه پیغمبر بودند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۰۵

(۱) علی ع بمجردی که پیغمبر اکرم ص را دید از مرکب بزیر آمده خود را بقدمهای آن حضرت انداخت و بوسید رسول خدا فرمود سوار شو که خدا و رسول از تو خشنودند.

امیر المؤمنین علیه السّلام از خوشحالی گریست و بطرف خانه خود رفت و مسلمانان به تقسیم غنائم پرداختند.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از بعضی لشکریان که در رکاب علی ع بودند پرسید در این سفر امیر خود را چگونه یافتید؟

گفتند کاری که مکروه طبع ما باشد از او بظهور نرسید آری او در هنگام نماز جماعت پس از حمد فقط سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ میخواند پیغمبر ص فرمود باید سبب این معنی را از خود او بپرسم.

چون علی ع بحضور رسول اکرم ص رسیده پرسید چرا در نماز جماعت فقط سوره توحید را میخواندی؟ عرضکرد برای اینکه آن سوره را دوست میدارم. رسول خدا ص فرمود خدا هم ترا دوست میدارد چنانچه تو آن را دوست میداری.

سپس فرمود یا علی اگر نبود که عده از مسلمانان گفتار نصرانیان را که در حق مسیح گفته شده در باره تو بگویند امروز ترا چنان معرفی میکردم که از هیچ محلی عبور نکنی جز اینکه خاك قدم ترا چون توتیا بگیرند.

فصل ۲۸ [نتیجه که از جنگ میتوان بدست آورد]

(۲) در این غزوه چنان که مشاهده کردید پیروزی با علی ع بود با آنکه دیگران پیش از او جز فساد قدمی دیگر برنداشتند و ستایشی

که او از شخص پیغمبر ص دید و فضائلی که ویژه او بود کسان دیگر موفق نشدند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۰۶

و نویسندگان گفته‌اند بمناسبت همین غزوه بود که سوره و العادیات نازل شد و از پیش‌آمد علی ع خبر داد.

فصل ۲۹ غزوه بنی مصطلق

(۱) و از جمله پیش‌آمدهائی که برای علی ع اتفاق افتاد غزوه بنی مصطلق بود که از غزوات مشهور است و مورّخان آن را ثبت کرده و پیروزی در این جنگ نیز با علی ع بوده و در این جنگ عده از مردم بنی عبد المطلب آسیب دیده و دو نفر از مردم بنی مصطلق بنام مالک و فرزندش صفوان بدست علی ع کشته شدند.

در این جنگ اسیران بسیاری بدست مسلمانان افتادند و آنها را پیغمبر در میان مسلمانها قسمت کرد و از کسانی که به بند اسارت افتاد جویریه دختر حارث بن ابی ضرار بود.

شعار مسلمانان در این جنگ (یا منصور امت) بود.

علی ع جویریه را که نام بردیم اسیر کرد و او را حضور رسول خدا آورد و در ردیف اسیران واداشت پدرش پس از اسلام دیگران حضور پیغمبر ص آمده عرضکرد دختر من که زن بزرگواریست شایان اسیری و کنیزی نمیباشد در باره او دستوری صادر فرمائید فرمود برو او را مخیر کن تا چه خواهد و کدام کس را انتخاب نماید حارث خوشحال شده پیش دخترش آمد گفت ای دختر بیا و خاندان خود را رسوا مکن یا شخص شرافتمندی را برگزین تا از بند اسارت خارج گردی گفت خدا و رسول را اختیار کردم.

پدرش گفت آری خدا و رسول آنچه مناسب با تو بوده در باره تو انجام دادند چون رسول خدا از

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۰۷

خواسته او باخبر شد ویرا آزاد کرده و از جمله همسران خود قرار داد.

فصل - ۳۰ غزوه حدیبیه

(۱) در تعقیب کارزار بنی مصطلق، جنگ حدیبیه اتفاق افتاد و در این جنگ هم مانند جنگهای پیش، پرچمدار علی ع بود و از جمله پیش‌آمدهائی که در این جنگ شده صلحنامه ایست که در برابر صف لشکر هنگام کارزار بدست علی ع نوشته شده و این قضیه مشهور است و وقوع آن پس از بیعتی بوده که پیغمبر از اصحاب خود گرفته و آنان را بصبر و شکیبائی دعوت کرده بود.

و آن روز علی ع از زنها بیعت میگرفت که جامه میان خود و آنها می‌انداخت زنها یکطرف جامه و علی ع طرف دیگر آن را مسح میکرد و رسول خدا هم جامه علی ع را مسح میفرمود.

هنگامی که سهیل بن عمرو متوجه شد بزودی کار بر آنها سخت خواهد شد با کمال ناتوانی متقاضی صلح و سازش گردیده و پیغمبر اکرم ص هم از جانب خدا مأمور شد تقاضای او را بپذیرد و علی ع را نویسنده صلح نامه و متولی عقد صلح قرار دهد.

پیغمبر ص باو فرمود بنویس

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

سهیل عرضکرد ای محمد این نامه‌ایست میان ما و تو در آغاز آن جمله بنویس که ما آن را بشناسیم و عبارت بسمك اللهم را در آغاز آن مکتوب فرما. پیغمبر فرمود بسمله را محو کن و

بسمك اللهم

را بجای آن بنویس علی (ع) عرضکرد اگر نه این بود اطاعت از فرمان تو واجبست هرگز بسمله را محو نمیکردم سپس آن را محو

کرده و جمله مزبور را نوشت.

مجملا پیغمبر ص فرمود بنویس «این قراردادیست که محمد رسول اللَّه با سهیل بن عمرو امضا کرده»

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۰۸

سهیل گفت اگر عنوان رسالت در این نامه ثابت باشد لا جرم برسالت تو اعتراف کرده و گواهی بمقام نبوت تو داده‌ام این عنوان را محو کن و بنویس هذا ما قاضی علیه محمد بن عبد اللَّه. علی ع فرمود سوگند بخدا که این شخص رسول خداست و شکی در آن نیست سهیل گفت یا علی عنوان مزبور را محو کن تا شرط برقرار شود علی ع فرمود وای بر تو ای سهیل دست از دشمنی بردار.

رسول خدا ص فرمود یا علی عنوان مزبور را محو کن عرضکرد یا رسول اللَّه دست من قدرت ندارد عنوان رسالت را محو کند رسول خدا ص فرمود دست مرا بر بالای آن بگذار علی ع چنان کرد و خود پیغمبر ص عنوان کتابتی آن را محو کرد سپس فرمود بزودی ترا در عین حالی که بشدت مصیبت گرفتاری بمثل چنین کاری دعوت میکنند و تو ناگزیر اجابت خواهی کرد بالاخره علی ع صلحنامه را بپایان رسانید.

چون صلح بانجام آمد رسول خدا در همان جا که بود شتر قربانی خود را نحر کرد و چنانچه معلوم است نظام تدبیر این جنگ، وابسته بعلی ع بود و تمام جریانات از بیعت با مردم و آراستن صفوف جنگ و صلح و صلحنامه همه بکف با کفایت او انجام شده و مسلم است که امر بصلح محض حفظ خون مسلمانان و صلاح امر اسلام بوده.

دیگران علاوه بر آنچه ما نقل کردیم دو فضیلت دیگر ویژه این رزم برای علی ع نقل می‌نمایند

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۰۹

که زیب فضائل و مناقب آن جنابست.

(۱) ۱- از فائد مولای عبد اللَّه سالم نقل میکنند هنگامی که رسول خدا بکارزار حدیبیه عزیمت فرمود به جحفه نزول اجلال کرد در آنجا آب نیافت سعد بن مالک را با شتران آب کش در پی آب فرستاد وی مسافتی نه پیموده مراجعت کرد و گفت قدمهایم از ترس دشمنان تاب حرکت نداشتند پیغمبر فرمود بنشین دیگری را بدین کار نامزد فرمود او هم بمحلی که رفیقش رفته رسیده و برگشت و سوگند یاد کرد که قدمهایم یارای رفتن نداشتند.

رسول خدا ص علی ع را طلبیده و او را برای بدست آوردن آب مأموریت داد وی حسب الامر قدم در راه گذارد لیکن مردم مسلم میداشتند که او هم مانند دیگران بیمناک شده دست خالی برمیگردد علی ع با توجه بخدا به بیابان سوزانی رسیده آب آورده صدای بانگ شتران آب کش که بگوش پیغمبر رسید تکبیر گفت و علی ع را دعا کرد.

(۲) ۲- در این جنگ سهیل بن عمرو حضور رسول خدا ص آمده عرضکرد ای محمد بندگان ما پیش تو آمده‌اند آنان را بما برگردان رسول خدا چنان خشمگین شد که آثار غضب در صورتش هویدا گردید فرمود ای گروه قریش به انجام کار خود مشغول میشوید یا مردی را بر شما بگمارم که خدا دل او را در بوته ایمان آزمایش کرده تا گردنهای شما را در راه دین خدا بزند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۱۰

برخی که حضور داشتند گفتند این مرد ابو بکر است فرمود نه، عرضکردند عمر است فرمود نه بلکه او همان کسی است که اکنون در حجره نشسته و پاره‌دوزی میکند مردم بطرف حجره رفته تا به‌بینند او کیست علی ع را در آنجا دیدار کردند.

عده همین خبر را از امیر المؤمنین ع نقل کرده و گفته‌اند علی ع همین قصه را برای ما روایت کرد و فرمود از رسول خدا ص شنیدم کسی که عمدا سخنی را بدروغ بمن نسبت دهد جایگاه او از آتش جهنم پر می‌شود و ثابت کرد که من دروغ نمیگویم.

علی ع در آن وقت بند کفش پیغمبر را که جدا شده بود اصلاح میکرد.

(۱) ۳- امام باقر ع فرمود: بند کفش پیغمبر ص کنده شده بود آن را بعلی ع داد تا اصلاح نماید و خود او بمسافت یک تیر پرتاب

کردن یا مثل آن با یک کفش حرکت میفرمود و همانوقت بیاران خود توجه کرده فرمود همانا در میان شما کسی است که با دشمنان خدا برای اثبات تأویل کتاب خدا میجنگد چنانچه اکنون برای تنزیل آن مبارزه میکند.

ابو بکر گفت من آن مردم فرمود نه عمر گفت من آن شخصم فرمود نه مردم ساکت شده و منتظر بودند رسول خدا ص او را معرفی نماید.

رسول خدا فرمود آن شخص همین پاره دوز است و اشاره بعلی مرتضی کرد که او چون سنت من از میان برود و کتاب خدا تحریف شود و احکام آن پشت سر افتد و مردم نالایق در باره دین و احکام آن سخن

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۱۱

بگویند قیام کند و برای اثبات تأویل آیات الهی بجنگد و دین خدا را احیا نماید.

فصل - ۳۱ جنگ خیبر

(۱) پس از پایان جنگ حدیبیه کارزار خیبر اتفاق افتاد و در این جنگ نیز فتح و پیروزی بدون شک و شبهه با علی ع بوده و موقعیتی که در این جنگ بدست آورده بپایه‌ایست که همه راویان نقل کرده و مناقبی را کسب کرده که دیگری در آنها شرکت نداشته.

عده از خبرنگاران گفته‌اند هنگامی که رسول خدا ص به خیبر نزدیک شد دستور داد تا همراهیان توقف کنند سپس دست بطرف آسمان برداشته عرضکرد پروردگارا ای آفریننده آسمانهای هفتگانه و آنچه را بر آنها سایه افکنده‌اند و زمینها و آنچه را بر فوقشان قرار داده و دیوان و آنها را که گمراه کرده‌اند خیر و خوشی این دهکده و آنچه در آنست از تو میطلبم و از بدیهای آن و آنچه در آنست بتو پناه میبرم آنگاه زیر درختی آمده آن روز و فردا را همان جا اقامه کردیم اول ظهری منادی رسول خدا ما را خوانده اطراف او گرد آمده دیدیم مردی حضور او نشسته فرمود این مرد در وقتی که من خوابیده بودم بر من وارد شد و شمشیر مرا از نیام کشیده بمن حمله کرد و گفت امروز چه کسی هست که از تو پشتیبانی کند و ترا از چنگال من نجات دهد گفتم خداست که از من نگهداری میفرماید او بهمین وضع که می‌بینید نشسته و شمشیر بروی من کشید لیکن بهدف مراد نرسید و از حرکت باز ماند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۱۲

(۱) عرضکردند شاید دیوانه باشد فرمود فعلا چنین است او را رها کنید و خود آن حضرت هم از گناهش درگذشت.

رسول خدا ص بیست و پنج شبانه روز قلعه خیبر را محاصره کرد و چنانچه نوشتیم پرچمدار خیبر علی ع بود و اتفاقا در آن هنگام بدرد چشم سختی مبتلا شده بود چنانچه نمیتوانست بمیدان جنگ حضور پیدا کند.

مسلمانان از پشت دیوار و برجهای قلعه با یهودیان میجنگیدند روزی درب خیبر گشوده شد و مرحب که یلی نامدار بود پیاده بمبارزه مسلمانان آمد.

رسول خدا ص به ابو بکر فرمود پرچم را بگیر با عده از مهاجران برزم این یهودی برو او بمیدان رفته لیکن کاری از پیش نبرده برگشته همراهیانش را سرزنش میکرد و همراهیان او را ملامت می‌نمودند.

فردا پیغمبر اکرم ص عمر را برزم مرحب نامزد کرد او هم مسافتی نپیموده ترس سراپای او و یارانش را گرفته عرق‌ریزان برگشتند.

پیغمبر اکرم فرمود این پرچم شایان این مردم نیست علی ع را حاضر کنید عرضکردند بدرد چشم مبتلا شده فرمود او را بمن نشان دهید تا مردی را مشاهده کنم که خدا و رسول را دوست میدارد و بیاید بدون اینکه فرار کند و پشت بدشمن بدهد حق خود را بگیرد.

اصحاب رفته دست او را گرفته حضور پیغمبر ص آورده فرمود از چه چیزی ناراحتی؟ عرضکرد بدرد چشم مبتلا شده‌ام چنانچه

جایی را نمی‌بینم و علاوه بر این سرم هم درد میکند.

(۲) رسول خدا ص فرمود بنشین و سرت را بر روی زانویم بگذار علی ع بدستور عمل کرده رسول خدا ص

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۱۳

شفای او را از خدا خواسته و آب دهان مبارکش را بر دست خود ریخته و بچشم و سر او مالید بلافاصله چشم ظاهری او چون چشم باطنش روشن شد و درد سرش بهبودی یافت و در دعای خود فرمود پروردگارا علی ع را از شدت گرمی و سردی نگهداری فرما و پرچم سپید رنگ را باو داده فرمود پرچم را بگیر بمیدان برو که جبرئیل با تو و نصرت خدا پیشاپیش تو و رعب و ترس در دل دشمنان تو افتاده.

بدان ای علی یهودیان در کتاب خود خوانده‌اند کسی که آنان را بهلاکت میرساند دلاوریست بنام ایلیا چون با آنان برابر شدی بگو نام من علی است که آنان از برکت این نام ذلیل خواهند شد.

علی گوید حسب الامر رسول خدا ص پرچم پیروزی را بدست گرفته تا نزدیک حصار یهودیان رسیدم مرحب بیرون آمده زره آهنین بر سر گذارده و سنگ گرانباری را سوراخ کرده مانند کلاه خود بر روی آن نهاده رجز میخواند.

من مرحبم و خیبر هم بدین معنی معترف است و همان کسم که تیغ برانم مردان را بحیرت انداخته و کار آزموده شده‌ام.

علی ع در پاسخ او فرمود.

منم آن کسی که مادرم مرا حیدر نامیده و مانند شیران درنده بیشه شجاعتم شما را مانند سندره (که نام کیالی بوده) به پیمانه شمشیر می‌سنجم و با نیزه دلاوری بزرگان کفار را نابود میسازم.

علی ع گوید دو ضربت میان ما رد و بدل شد و چنان ضربتی بسر او وارد آوردم که مغفر آهنین و کلاه خود سنگی او را شکافته و سر او را دو نیم نموده ضرب شمشیر بدندانهای او اصابت کرد همان جا بزمین افتاد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۱۴

(۱) در حدیث آمده هنگامی که امیر المؤمنین ع فرمود من علی بن ابی طالبم یکی از علماء یهود گفت سوگند به تورات موسی مغلوب شدیم و همان وقت چنان ترسی در دلهاشان افتاد که نتوانستند بجای خود آرام بگیرند.

و چون مرحب کشته شد همراهیان او بزودی وارد حصار شده و در را بروی او بستند علی ع خود را بدر رسانیده و با اندک کوششی در را گشود و چون بیشتر از مسلمانان نمیتوانستند از خندق عبور کنند علی ع در را مانند پلی بر روی خندق قرار داد و مسلمانان از روی آن گذشتند و وارد قلعه شده و غنیمتهای بسیاری نصیبشان شد چون از قلعه بازگشتند امیر المؤمنین در قلعه را که بیست نفر مرد می‌بستند بدست گرفته و چندین ذراع دورتر از خیبر بزمین افکند.

چون قلعه فتح شد و مرحب کشته گردید و خدای متعال مسلمانان را از غنیمتهای خیبر بهره‌مند ساخت حسان بن ثابت از رسول خدا ص اجازه خواست در این خصوص شعری بسراید حضرت رسول ص اجازه فرمود حسان، اشعاری سرود که ما پیش از این در (فصل پرچمدار خیبر) ترجمه کردیم.

ابو عبد اللّٰه جدلی گفته از علی ع شنیدم هنگامی که در خیبر را از جا درآوردم یهودیان بمبارزه من برخاسته در را سپر قرار داده با آنها جنگیدم چون خدا آنان را ذلیل کرد در را راه ورود برای خیبر قرار داده سپس آن را در میان خندق افکندم.

در آن وقت مردی گفت بار سنگینی حمل کردی فرمود این در با این وضعیت مانند سپری بود که اوقات دیگر بدست میگرفتم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۱۵

(۱) و گویند چون مسلمانان از کار خیبر فارغ شدند هفتاد نفر از مردان مسلمان گرد آمده و بالاخره با نیروی یک دیگر آن را از جا حرکت دادند.

شاعری در خصوص در خیبر که علی ع به نیروی خود حمل کرده میسرود.

همانا جوانمردی که در بزرگ خیبر را در مبارزه با یهود به نیروی الهی برداشت در بزرگ کوه قموص را در برابر مسلمانان و خیبریها حمل کرد و آن را دور افکند و دری بود که هفتاد مرد آزموده آن را بزحمت برمی‌داشتند و همواره یکی بدیگری میگفت بجای اول برگردانید.

محمد بن جمهور گفته اشعار ذیل را که یکی از سرایندگان شیعه در ستایش علی ع و نکوهش دشمنانش سروده در حضور ابو عثمان مازنی چنین قرائت کردم.

رسول خدا ص عمر بن حنتمه روسیاه و تاریک دل را با پرچم پیروزی فرستاد او هم پرچم را گرفته چون کنار کوه قموص رسید ترسید و برگشت.

و بالاخره با پرچم شکست خورده آمد و از نکوهش و ننگش نهراسید پیمبر گریست و ویرا سرزنش کرد و مرد پیش‌آهنگ را خواند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۱۶

فردا او را در میان لشکر خوانده پرچم را باو داد و دعا کرد که فتح نکرده باز نگردد او هم یهود را تا کوه قموص براند و مرحب را که تیغ تیز و شمشیر بران داشت بکشت.

و لشکریان او را نابود کرد و آنها را طعمه گرگان و کرکسان گرسنه نمود خدای متعال خون مرا بدوستی آل محمد و دوستان آنها آمیخته است.

فصل – ۳۲ فتح مکه

(۱) پس از کارزار خیبر، پیش‌آمدهای رزمی دیگر شده لیکن بپایه سوانح نامبرده پیش نبوده که ما ناچار از ذکر آنها باشیم و بسیاری از آنها سرایائی بوده «۱» که شخص پیغمبر در آنها حضور نداشته و مانند غزوه‌های مهم نبوده زیرا دشمنان اندك بوده و برخی از مسلمانان از بعض دیگرشان حمایت و کفایت میکردند بهمین مناسبت از ذکر آنها خودداری می‌نمائیم اگر چه در تمام آنها گفتار و کردار علی ع تأثیر بسزائی هم داشته.

---

(۱) سرایا عبارت از جنگهائی بوده که رسول خدا مسلمانان را برای ملاقات کفار میفرستاده و خود در آنها شرکت نمیکرده و غزوات کارزارهائی بوده که خود هم در آنها حضور مییافته غزوات پیغمبر بیست و شش غزوه و سرایای او سی و شش سریه بوده‌اند و برخی از غزوات هم بصلح برگزار میشده که برخی از آنها را در این کتاب نام برده‌ایم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۱۷

پس از این بایـد بفتح مکه توجه داشت زیرا فتح مکه غزوه‌ایست که امر اسلام را محکم و منتهائی که خدای متعال برسول گرامی خود نموده و دین حقیقی را بیاری او پایدار ساخته مجسم می‌نماید.

پیش از حادثه فتح مکه خدای متعال در سوره نصر چنین میفرماید «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْواجاً فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كانَ تَوَّاباً» چون یاری خدا دررسید و فتح و پیروزی نصیب شما شد و دیدی که مردم دسته دسته وارد دین اسلام میشوند به ستایش پروردگارت مشغول شو و از او مغفرت بخواه که او همواره توبه مردم را می‌پذیرد.

و نیز پیش از این سوره در مدتها قبل خدا وعده داده: لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ «۱»: بزودی وارد مسجد الحرام میشوید و اگر خدا بخواهد با کمال راحتی سر میتراشید و ناخن کوتاه میکنید و خوفی و

ترسی در خود راه نمیدهید.

مجملا پس از شنیدن این وعده مدتها مردم چشم براه و گردن کشیده و در اندیشه فرارسیدن فتح مکه بودند.

رسول خدا ص ورود بمکه و فتح آن را از اصحاب خود میپوشید و عزیمت بدان را مخفی میداشت و از خدا هم میخواست امر او همچنان مخفی بماند تا ناگهان بمکه وارد شود و تنها کسی که از این موضوع باخبر و از میان همه مسلمانان صاحب این سر گردیده علی ع بود که در این باره با رسول خدا ص همفکری میکرد.

پس از او بجهاتی رسول خدا ص امر نهانی خود را بدیگران ابراز داشت و بالاخره پیش‌آمدهائی شد که علی ع در تمام آنها متفرد بوده و شریکی نداشت.

از آن جمله هنگامی که حاطب بن ابی بلتعه که از مردم مکه بود و در کارزار بدر حضور پیغمبر ص بوده نامه بمردم مکه نوشته و آنان را از امر نهائی پیغمبر ص اطلاع داده و وحی آمده و پیغمبر را از عمل حاطب باخبر ساخته رسول خدا عمل نامناسب ویرا بکمک علی ع تلافی کرد که اگر از رنج علی ع استفاده

---

(۱) آیه ۲۸ سوره فتح

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۱۸

نمیکرد کلیه تدبیرهای پیغمبر بی‌نتیجه می‌ماند.

و ما حکایت او را پیش از این [ص ۵۰] نقل کردیم و در اینجا محتاج بتکرار نیست.

فصل - ۳۳ ملاقات ابو سفیان با پیغمبر

(۱) هنگامی که ابو سفیان بمدینه آمد تا معاهده میان پیغمبر ص و قریش را تجدید کند و اتفاقا موقعی برای انجام این کار وارد شد که بنی بکر و خزاعه با یک دیگر درافتاده و عده از خزاعه بر خلاف پیمان بدست بکریها کشته شده بودند ابو سفیان از پیش‌آمد روز فتح بیمناک شده در عین حال خدمت پیغمبر آمده و با حضرتش در خصوص تجدید عهد صحبت کرد لیکن پاسخ صحیحی نشنید.

ابو سفیان مأیوس گردیده از حضور پیغمبر ص خارج شده با ابو بکر ملاقات کرد از وی کمک خواست و خیال کرد او میتواند نامبرده را به آرزو برساند و به پیغمبر در باره وی توصیه نماید بهمین مناسبت غرض خود را باو گفته ابو بکر گفت من از عهده این کار برنمی‌آیم زیرا میدانست سؤال او به نتیجه نمیرسد.

ابو سفیان خیال کرد هر گاه با عمر ملاقات کند ممکن است به آرزوی خود نائل گردد تصادفا وقتی او را دید عمر ویرا با درشتی و سختی هر چه تمامتر از پیش خود رانده و چنان این عمل عمر بوی تأثیر کرد که نزدیک بود رأی فاسدی در باره پیغمبر پیدا کند لهذا از وی روگردان شده بعزم خانه علی ع حرکت کرد اذن گرفته داخل شد.

در آن وقت فاطمه و حسنین ع همه حضور داشتند عرضکرد قرابت تو از دیگران نسبت بمن زیادتر

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۱۹

است اینک حضور شما رسیده و آرزومندم شما مرا ناامید ننمائید و شفاعت کنید شاید پیغمبر خواسته مرا اجابت کند علی ع فرمود وای بر تو ای ابو سفیان رسول خدا آهنگی دارد که ما نمیتوانیم در خصوص آن با وی هم‌کلام شویم.

(۱) ابو سفیان بحضرت فاطمه متوجه شده عرضکرد ممکن است باین دو فرزندت امر کنی در میان مردم پناه بیچارگان شوند که تا آخر روزگار سید عرب باشند فرمود فرزندان من هنوز بآن حد نرسیده‌اند که بتوانند پناه‌گاه دیگران شوند و کسی هم نمیتواند علیه

رسول خدا دیگری را پناه دهد ابو سفیان متحیر شده و از رأی خود برگشته بامیر المؤمنین ع توجه کرده عرضه داشت می‌بینیم چرخ علیه من بگردش در آمده اینک دستوری ده که بکار من بیاید فرمود سخنی نمیدانم که مفید بحال تو باشد جز اینکه تو بزرگ بنی کنانه هستی برخیز مردم را در پناه خود بخوان و بمحل خود مراجعت کن عرضکرد عقیده شما اینست که این عمل امور مرا اصلاح کند فرمود بخدا سوگند چنین گمانی ندارم لیکن چاره هم جز این نمی‌بینم.

ابو سفیان بدستور علی ع بمسجد رفته گفت ای مردم اینک در میان شما بسمت پناه‌دهندگی آماده‌ام هر که خواهد میتواند خود را در پناه من درآورد پس از این اعلام عمومی شتر خود را سوار شده از مدینه خارج شد چون وارد مکه شد، قریش پرسیدند چه کردی و چه نتیجه گرفتی جواب داد حضور محمد رسیده با وی صحبت کردم سوگند بخدا پاسخ مرا نداد پهلوی پسر ابو قحافه رفتم از او هم خیری ندیدم با پسر خطاب ملاقات کردم او هم با درشتی و خشونت مرا رد کرد و خیری هم از او دستگیرم نشد حضور علی ع شرفیاب شده او را از همگان بخود مهربانتر یافتم دستوری داد امریه‌اش را انجام دادم لیکن خیال نمیکنم انجام دستور او هم خیلی بحال ما نتیجه داشته باشد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۲۰

(۱) پرسیدند دستور او چه بود؟ گفت فرمان داد تا در میان مردم اعلام پناهندگی نمایم و منهم چنان نمودم، پرسیدند آیا محمد هم عمل ترا امضا کرد؟ گفت خیر گفتند وای بر تو بخدا سوگند علی ع خواسته با تو بازی کند و نظر دیگری نداشته، گفت نه چنین است غیر از این دستور عمل دیگری از او ندیدم.

ذیلا باید بگوئیم دستوری که علی ع به ابو سفیان داده از بهترین اندیشهایی بوده که سایر مسلمانان میخواستند در باره او عملی کنند و از بهترین تدبیرهائی بوده که انجام خواسته پیغمبر ص بوسیله آن بوده است بدلیل آنکه علی ع در نخستین قدم ویرا پذیرفته و تا هنگامی که از مدینه خارج شده با وی بملایمت رفتار نمود و همین عمل ایجاب کرد که ابو سفیان قطع مواد کید و مکر خود نمود و علیه پیغمبر اقدامی نکرد.

زیرا اگر علی ع ابو سفیان را مانند ابو بکر و عمر، مأیوس میکرد رأی تازه در خصوص جنگ با پیغمبر ص برای آنها پیدا میشد و چنان از وی دوری میکردند که بهیچ فکری خطور نمی‌نمود.

برای اینکه ابو سفیان بعنوان تجدید معاهده آمده بود و در نظر داشت تا وقتی که منظورش را عملی ننماید از مدینه خارج نشود و بالاخره ماندن او در مدینه سبب میشد پیغمبر نتواند به آهنگ قریش عزیمت نماید و اشتغال بکار ابو سفیان پیغمبر را از انجام رأیش باز میداشت.

از اینجا معلوم می‌شود توفیق الهی همراه با رأی علی ع بوده و تدبیری که او در خصوص ابو سفیان نموده فتح مکه را که منظور اصلی پیغمبر ص بوده هر چه بهتر و بیشتر مستحکم نموده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۲۱

فصل- ۳۴ علی ع در فتح مکه

(۱) در هنگام ورود بمکه معظمه رسول خدا ص به سعد بن عباده فرمان داد پیش از همه پرچم فتح و پیروزی را بدان شهرستان محترم وارد نماید سعد با خشونت داخل شده و کینه قدیمی را با این شعار ابراز میداشت «الیوم یوم الملحمه الیوم تسبی الحرمهٔ» امروز روز قتل و اسیری است.

عباس عموی پیغمبر ص هنگامی که این شعار را شنیده برسول خدا ص عرضکرد میشنوید سعد چه میگوید من خیال میکنم این گونه شعار دادن موجب تلفاتی در قریش باشد.

رسول خدا ص بعلی ع فرمود بزودی خود را به سعد رسانیده و پرچم را از او بگیر و تو خود با پرچم وارد مکه شو. علی ع حسب الامر با سعد ملاقات کرده پرچم را از او مطالبه نمود او هم بدون هیچ گونه امتناعی پرچم را بوی تسلیم نمود.

چنانچه ملاحظه میکنید علی ع از تقصیر سعد تلافی کرد و پرده بر رویه نابجای او پوشانید و رسول خدا ص در میان مهاجر و انصار کسی را شایسته برای این کار ندانست بهمین مناسبت علی ع را برای این منظور نامزد کرد.

و دلیل دیگر هر گاه پیغمبر اکرم ص دیگری را مأمور این کار میداشت سعد حاضر نمیشد بسادگی از سمت فعلی خود دست بردارد و امتناع او ایجاد فساد و اختلاف کلمه میان مهاجر و انصار می‌نمود.

و نظر باینکه سعد از مردمی نبود که برای غیر رسول خدا ص تواضع و خفض جناح نماید و شایسته

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۲۲

هم نبود شخص رسول خدا متولی و پرچم دار فتح مکه باشد کسی را که از هر جهت جانشین خود او است و امتیازی میانشان نمیباشد و همه مسلمانان از او اطاعت میکنند و او را از نظر رتبه فروتر از او نمیدانند انتخاب کرد.

و این فضیلتی است که ویژه علی ع بود. و هیچ یک از مسلمانان با وی انباز نبوده و تساوی با او نداشته‌اند.

و خدا و رسول ص هم میدانستند که باید برای انجام این کار فقط علی ع اقدام نماید و از اینجا استفاده میکنیم که همواره علی ع برای امور مهم انتخاب میشده چنانچه خدای متعال، پیغمبر را که از میان همه مردم بعنوان پیمبری برگزید حاکی از کمال مصلحت و کاشف از آنست که نامبرده از همه مردم برتر و بالاتر بوده.

فصل- ۳۵ معاهده پیغمبر قبل از فتح مکه

(۱) در وقتی که رسول خدا بطرف مکه عزیمت کرد با مسلمانان معاهده نمود جز با کسانی که با آنها مبارزه میکنند با دیگران نجنگند و نیز آنها که بپردهای کعبه پناهنده میشوند در امان باشند و از آنها معدودی را استثنا کرد از قبیل مقیس بن صبابه و ابن خطل و ابن ابی سرح و دو نفر هم کنیز آوازه‌خوانی بودند که در تصنیفهای خود پیغمبر اکرم ص را هجو میکردند و برای کشته‌های بدر مرثیه میخواندند و یکی از آنها را علی ع کشت و دیگری فرار کرد و پس از چندی برای او امان گرفتند و در عهد عمر خطاب بلگد اسب از پای درآمد و از کسانی که بدست علی ع کشته شد حویرث بن نفیل بن کعب بود که پیغمبر

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۲۳

اکرم ص را آزرده بود.

در آن وقت بعلی ع اطلاع دادند خواهرش ام هانی عده از بنی مخزوم از قبیل حارث بن هشام و قیس بن سائب را پناه داده علی ع روپوش آهنین بصورت انداخته پشت درب خانه آمده فرمود آنهائی را که پناه داده‌اید خارج کنید! آنها از شنیدن اینسخن مانند حباری «۱» (نام مرغیست که آن را هوبره گویند) خود را خراب کردند ام هانی بیرون آمده چون برادر خود را با صورت بسته دیده نشناخت گفت ای بنده خدا من ام هانی دختر عموی رسول خدا و خواهر علی بن ابی طالبم از خانه من دور شو فرمود آنهائی را که پناه داده خارج کن پاسخ داد سوگند بخدا اگر از خانه من دور نشوی شکایت ترا برسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله خواهم کرد علی علیه السّلام روپوش برداشته ام هانی که برادر دلاور خود را شناخته بدست و پای او افتاده پوزش خواسته گفت ندانسته سوگند یاد کردم از تو حضور رسول خدا شکایت نمایم علی ع فرمود اینک خدمت پیغمبر ص که در اعلای وادی است برو و سوگندت را عملی کن.

ام هانی گوید حضور پیغمبر اکرم ص رسیده حضرت در میان خیمه مشغول غسل بود و فاطمه هم مواظب بود کسی ناگهانی بر آن حضرت وارد نشود چون رسول خدا ص صدای مرا شنید مرا خوش آمد گفت عرضکردم پدر و مادرم فدای شما باد آمده‌ام تا

امروز آنچه از علی ع دیده بحضور شما شکایت نمایم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود کسانی را که تو پناه داده‌ای منهم پناه دادم فاطمه فرمود ای ام هانی آمده تا بگوئی چگونه علی ع دشمنان خدا و رسول را بیمناک ساخت رسول خدا فرمود خدای متعال از مساعی جمیله علی ع

---

(۱) آنها را باین حیوان تشبیه کرده زیرا چون خواهند آن را صید کنند فضله اندازد و خود را با این اسلحه نجات دهد و اعراب گویند سلاحه سلاح الحباری اسلحه او مانند اسلحه حباری فضله اوست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۲۴

سپاسگزاری فرمود جای شکایت ندارد و منهم برای مکانتی که نسبت بعلی ع داری پناهندگان به ترا پناه دادم.

چون رسول خدا ص وارد مسجد الحرام شد سیصد و شصت بت که برخی را به بعض دیگر با قلع و سرب اندود کرده بودند مشاهده کرد بعلی ع فرمود مشتی ریگ بمن بده علی ع کفی ریگ بآن حضرت داده رسول خدا ص آنها را بروی بتان ریخته فرمود وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً «۱».

بگو حق ظاهر گردید و باطل نابود شد و باطل همه نابودشدنیست تمام بتان از جاهای خود کنده شده بروی خاک افتادند رسول خدا ص دستور داد آنها را بیرون برده و شکستند.

فصل - ۳۶ نتیجه

(۱) قدمهای بیدریغ امیر المؤمنین ع که در خصوص نابود کردن دشمنان خدا در مکه برداشته و آنهائی را که باید بیمناک سازد بیم داده و رسول خدا را در پاک ساختن مسجد الحرام از لوث بتان یاری نمود و در راه اسلام از خود گذشتگی بیسابقه‌ای بخرج داده و در راه فرمان خدا از خویشان فراموش نموده محکمترین دلیل است بر اینکه حضرت مشار الیه به فضیلت و منقبتی نائل گردیده و بپایه ارتقا یافته که هیچ کسی همتا و انباز او نمیباشد.

---

(۱) آیه ۸۴ سوره اسرا

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۲۵

فصل - ۳۷ مأموریت خالد بن ولید

(۱) پس از فتح مکه بلافاصله رسول خدا ص خالد بن ولید را بسوی مردم جذیمه که در غمیصاء میزیستند مأموریت داد تا آنها را براه خدا رهبری نماید و علت اینکه پیغمبر ص او را برای این کار مأمور داشت بر اثر پیش‌آمد ناگواری بود که میان او و مردم جذیمه اتفاق افتاده بود زیرا آنان در زمان جاهلیت زنانی را از مردم بنی مغیره اسیر کرده و فاکه بن مغیره عموی خالد و عوف پدر عبد الرحمن را کشتند بالاخره رسول خدا او و عوف را بمناسبت عمل ناهنجار نامبردگان بسوی ایشان انفاذ داشت تا متفقا مردم را براه حق دعوت نمایند.

و هر گاه پیش‌آمد مزبور واقع نشده بود رسول خدا ص هیچ گاه خالد را امارت مسلمانان نمیداد و دلیل نااهلی او مخالفت با معاهده خدا و رسول بوده که در این مأموریت آئین جاهلیت را عملی کرده و حکم اسلام را پشت سر انداخته چنانچه پیش از این هم اشاره کردیم و آخر الامر رسول خدا ص از کار او متنفر شده علی ع را مأموریت داده تا شکستگیهای او را اصلاح نماید و ما هم شرح خدمت و انجام مأموریت او را که بنحو شایسته بجا آورده متذکرشده‌ایم در اینجا محتاج به تکرار نمیباشد.

فصل- ۳۸ کارزار حنین

(۲) پس از فتح مکه: جنگ حنین اتفاق افتاد و در این جنگ رسول خدا ص همراه با ده هزار نفر مسلمان بکارزار رفت اکثر مسلمانان معتقد بودند با این جمعیت زیاد و اسلحه آماده‌ای که دارند هیچ گاه شکست

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۲۶

نخواهند خورد و ابو بکر در آن روز تعجب کرده گفت امروز مانند سابق جمعیت ما اندک نیست که مغلوب شویم بلکه همواره غلبه با ماست لیکن بر خلاف انتظار بجای آنکه غالب شوند مغلوب گردیدند و چشم شور ابو بکر بالاخره کار خود را کرد و چون با دشمن روبرو شدند فاصله‌ای نشده شکست عجیبی در مسلمانها افتاد و همه فرار کردند و بغیر از ده نفر که نه تن از بنی هاشم و دهمی هم ایمن فرزند ام ایمن بود که در آن جنگ کشته شد و بالاخره هاشمیهائی که در رکاب پیغمبر ص مانده بودند آنقدر پافشاری و جانبازی نمودند تا لشکرهای شکست خورده و فراری رسول خدا ص یکی پس از دیگری بر گشت.

خدای متعال در این آیه شریفه از اعجاب ابو بکر که کثرت جمعیت را بچشم زخم خود فراری ساخت اشاره میفرماید «وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً وَ ضاقَتْ عَلَیْکُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِینَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ» و در روز حنین که شما از بسیاری گروه خود بشگفت آمده مردم فراوان شما سودی بکارتان نداشت و زمین پهناور را بر شما تنگ کرد پس از این از جنگ پشت کردید و خدا دل پیمبر و پیروانش را آرامش داد.

منظور از مؤمنان علی ع و هشت نفر از بنی هاشم‌اند.

در آن هنگام عباس بن عبد المطلب طرف راست رسول خدا و فضل بن عباس طرف چپ و ابو سفیان بن حرث در وقت کوچ کردن استر آن جناب زینش را گرفته بود و علی ع با شمشیر پیشاپیش رسول خدا ص بمدافعه می‌پرداخت و نوفل بن حارث و ربیعهٔ بن حارث و عبد اللّه بن زبیر و عتبه و معتب دو فرزند ابو لهب اطراف آن حضرت را گرفته بودند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۲۷

و چنانچه نوشتیم بغیر از این هشت نفر ما بقی فرار کردند (۱) و مالک بن عباده غافقی در این خصوص گوید:

در روز حنین که شمشیرها از نیام کشیده شده بود بغیر از بنی هاشم دیگران با رسول خدا ص مواسات ننمودند.

همه لشکر بغیر از ده نفر فرار کردند و آنها مردم را میخواندند کجا میروید سپس آنها همراه پیغمبر خود را برای مرگ آماده ساختند و مایه فخر برای ما شدند و از آنها ایمن امانت دار شهادت یافت و چشمش نورانی گردید.

و عباس بن عبد المطلب بهمین مناسبت گفته:

ما نه نفر بودیم که در روز جنگ از پیغمبر یاری کردیم و دیگران فرار کرده متفرق شدند پسرم فضل هنگامی که شمشیر در میان قوم انداخته باو میگفتم ضربت دیگر بزن تا بازگردند دهمی ما که ایمن فرزند ام ایمن بود بر اثر آنچه در راه خدا دیده بود شربت شهادت نوشید و شیرین کام گردید.

رسول خدا ص هنگامی که دید لشکر همه فرار کردند به عباس که مردی درشت صدا بود فرمود مردم را با صدای بلند بخوان و آنها را بیاد معاهده خود بینداز عباس حسب الامر با صدای بلند مردم را خوانده و گفت ای کسانی که در زیر شجره بیعت کردید و ای کسانی که یاران سوره بقره هستید کجا فرار میکنید و از معاهده‌ای که با رسول خدا ص نموده فراموش کردید.

مسلمانان در آن وقت پشت بجنگ داده و سخت میگریختند در آن شب هوا بشدت تاریک بود و پیغمبر در میان بیابان و مشرکان از دره‌های کوه و مخفیگاههای آن با شمشیرهای کشیده و عمودها و نیزه‌ها بیرون

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۲۸

آمدند (۱) رسول خدا ص در میان همان تاریکی با نیم رخ خود که مانند ماه شب چهارده میدرخشید بطرف جمعیت متوجه شده بمسلمانان خطاب کرده کجا رفتید شما که با خدا معاهده نمودید این ندا بگوش همه رسیده و هر کس در هر کجا بود خود را آماده کرده و با دشمن ملاقات نموده و بمقاتله پرداخت.

در آن وقت مردی از مردم هوازن بر شتر سرخ موئی سوار شده و پرچم سیاه رنگی بر سر نیزه درازی نموده پیشاپیش دشمن حرکت میکرد و مقرر بود چون بر مسلمانان پیروز آید بدیشان حمله کند و اگر با شکست روبرو شود پرچم را برافراشته تا مشرکان به پیروی او گرد آمده آماده جنگ شوند او مطابق با قرار داد کار میکرد و رجز میخواند.

من ابو جرولم و آرام نمیگیرم تا بکشیم یا کشته شویم.

علی ع آهنگ او کرده و با شمشیری شتر او را از پای درآورد و خود او را با ضربتی نابود ساخت و فرمود:

بامداد مردم خواهند دانست که من کسی هستم که در روز جنگ مردم را متفرق خواهم ساخت مشرکان پس از کشته شدن ابو جرول فرار کردند سپس مسلمانان گرد آمده و در برابر دشمن صف‌آرایی نمودند رسول خدا فرمود پروردگارا آغاز کار، قریش را بیچاره کردی در آخر کار آنان را خوشحال فرما.

مسلمانان و مشرکان بیکدیگر افتادند و جنگ مغلوبه شد رسول خدا ص که این حال را مشاهده کرد بر روی دو رکاب خود ایستاده بدانها توجه کرده فرمود

الان حمی الوطیس «۱» (

انا النبی لا کذبانا بن عبد المطلب)

اینک کار جنگ بالا گرفت و من براستی پیغمبرم و فرزند عبد المطلبم.

فاصله نشد دشمن رو بهزیمت گذارد و اسیران را دست بسته حضور پیغمبر اکرم ص آوردند.

---

(۱) وطیس بمعنی تنور است و این جمله از بهترین استعارات است که پیغمبر در هنگام سختی در جنگ حنین بیان کرده و آن حضرت نخستین کسی است که به این جمله تکلم فرموده و برای شدت امر و اضطراب جنگ بکار میرود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۲۹

(۱) چون علی ع ابو جرول را کشت و دشمن بقتل او خوار شدند مسلمانان شمشیر بیدریغ را کشیده و در میان دشمنان بجولان درآوردند و علی ع مقدم لشکر حرکت میکرد و چهل نفر را بدست خود کشت و عده اسیر و گروهی فرار کردند. و از مسلمانانی که فرار نمودند یکی ابو سفیان صخر بن حرب بوده.

معاویهٔ بن ابی سفیان گوید دیدم پدرم با عده از بنی امیه که از مردم مکه بودند فرار میکرد ویرا خوانده گفتم ای پسر حرب سوگند بخدا با پسر عمت شکیبائی نورزیدی و از دین خودت هم که مقاتله ننمودی و اکنون هم که فرار می‌نمائی و این تازیان را از حریم خود دور نمیسازی فرمود تو کیستی؟ گفتم معویه گفت پسر هندی؟ گفتم آری گفت پدر و مادرم فدای تو باد سپس ایستاد و عده از مردم مکه باو پیوستند و منهم بدیشان ملحق شده و بر دشمن تاختیم و آنها را بیچاره کردیم.

مجملا مسلمانان همواره با مشرکان میجنگیدند و آنها را اسیر میکردند تا روز بلند شد رسول خدا ص دستور داد دست از جنگ بردارند و امر کرد کسی حق ندارد اسیرش را بکشد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۳۰

(۱) هذیل در ایام فتح مکه مفتشی را بنام ابن الاکوع فرستاد تا از کار پیغمبر اخبار تازه‌ای بدست آورد و به آنان اطلاع دهد اتفاقا نامبرده در جنگ حنین بدست یکی از انصار اسیر شد عمر خطاب بدو گذشته ویرا شناخته به مرد انصاری گفت اینک این همان

جاسوسی است که علیه ما جاسوسی میکرده او را بکش وی ابن الاکوع را از پای درآورد خبر قتل او به پیغمبر ص رسید متأثر شده فرمود مگر دستور ندادم اسیر را نکشید پس از او جمیل بن معمر را که اسیر بود کشتند رسول خدا ص خشمناک شده کسی را پیش انصار فرستاده فرمود بچه سبب نامبرده را کشتید با اینکه امر کرده بودم اسیری را نکشید گفتند ما او را بامر عمر خطاب کشتیم رسول خدا ص از وی رو گردانیده چون پیغمبر را بر عمر غضبناک یافتند عمیر بن وهب خدمت رسول خدا ص آمده از وی شفاعت و وساطت نمود.

رسول خدا ص پس از پایان جنگ به تقسیم غنائم حنین پرداخت و مخصوصا برای بدست آوردن دلها و تألیف قلوب قریش بخش آنها را از دیگران بیشتر داد و آن عده‌ای که از این لحاظ مورد توجه قرار گرفتند عبارت‌اند از ابو سفیان پدر معویه و عکرمهٔ بن ابی جهل و صفوان بن أمیه و حارث بن هشام و سهیل بن عمرو و زهیر بن ابی امیه و عبد اللّٰه بن ابی امیهٔ و معویه بن ابی سفیان و هشام بن مغیرهٔ و اقرع بن حابس و عیینهٔ بن حصن و امثال ایشان.

گویند رسول اکرم از قسمت غنائم. مختصری بیش در میان انصار تقسیم نه نمود و بخش عمده آن را بنامبردگان فوق و امثال ایشان داد- این کار در نظر انصار خوش‌آیند نیامده خشمناک شدند سخن تلخ ایشان بگوش پیغمبر ص رسید ناراحت شده انصار را گردآورده و فرمود بنشیند و غیر از شما دیگری نباید حضور

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۳۱

پیدا کند (۱) هنگامی که همه انصار حاضر شدند پیغمبر ص و علی ع آمده در میانشان آرام گرفتند پیغمبر ص فرمود از شما پرسشی میکنم پاسخ مرا بدهید.

عرضکردند بفرمائید! فرمود آیا شما گمراه نبودید که خدا شما را بوسیله من هدایت کرد؟

گفتند آری منت خدا و رسول او را.

فرمود آیا شما نزدیک نبود به آتش دوزخ بیفتید خدا شما را بسبب من نجات داد؟ عرضکردند آری منت خدا و رسول را.

فرمود آیا شما اندک نبودید و خدا جمعیت شما را بوسیله من زیاد کرد؟ عرضکردند آری منت خدا و رسول را.

فرمود آیا شما دشمن یک دیگر نبودید که خدا ببرکت من میان شما الفت و دوستی برقرار ساخت؟

گفتند آری منت خدا و رسول را.

سپس پیغمبر اکرم ص اندکی ساکت شده و فرمود چرا پاسخ مرا نمیدهید گفتند پدران و مادران ما فدای شما چه پاسخی عرض کنیم با اینکه گفتیم خدای متعال شخص شما را از هر جهت برتری داده و بر ما بوجود تو منت نهاده؟ پیغمبر ص فرمود هر گاه میخواستید بدرستی پاسخ دهید میگفتید یکه و تنها پیش ما آمدی ترا جا دادیم بیمناک بودی در امان خود نگهداری کردیم ترا بدروغ نسبت دادند و ما ترا تصدیق کردیم.

در این وقت همه شروع کردند بگریستن و بزرگان و پیرمردان انصار از جا برخاسته دست و پای رسول خدا ص را بوسیده عرضکردند ما بخواست خدا و رسول خوشنودیم و اینک اموال و ثروت ما در تحت اختیار شماست اگر بخواهی آنها را میتوانی در میان قوم خود قسمت نمائی و سخنی که از ناحیه ما بعرض همایونی رسید از مردمی بوده که غرضی نداشته و کینه باطنی ابراز ننموده لیکن خیال میکرده شخص شما

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۳۲

به آنها بدبین شده و آنان را تقصیر کار میدانی اکنون از کرده خود پشیمان و از خدا بخشش میطلبند شما هم برای آنها استغفار نمائید.

(۱) رسول خدا ص فرمود پروردگارا انصار و فرزندانشان و فرزندان فرزندانشان را بیامرز.

آنگاه فرمود نمیخواهید دیگران با زبان مدحگستری و دست پر از نزد شما مراجعه نمایند و شما با سهم رسولتان برابر باشید؟ گفتند آری بدان چه اراده دارید خشنودیم.

رسول خدا ص برای تشویق آنان فرمود اینک انصار، نانخور من و صاحب سرّ من‌اند بحدی که اگر مردم در بیابان صاف و همواری حرکت کنند و انصار در میان دره‌های کوه راه بروند من همراه انصار حرکت میکنم پروردگارا انصار را بیامرز.

در روز حنین، رسول خدا ص چهار شتر بعباس بن مرداس داد وی غضبناک شده این اشعار را سرود.

آیا غنیمت من و سهم عبید (اسب جنگی) مرا در میان عیینه و اقرع قرار میدهی با آنکه حصن پدر عیینه و حابس پدر اقرع هیچ جا بر پدر من مقدم نبودند و من خود را کمتر از هیچ یک از آنها نمیدانم و کسی را که امروز خوار بسازی عالیمقام نمیشود.

این اعتراض بگوش پیغمبر ص رسیده او را احضار کرد و فرمود تو گفته

ا تجعل نهبی و نهب العبید بین الاقرع و عیینه

؟ ابو بکر که حضور داشت عرضکرد پدر و مادرم فدای شما باد شما شاعر نیستید سؤال فرمود مگر او چه گفته وی همان طور که در بالا نوشتیم بعرض رسانید «۱»

---

(۱) از اینکه پیغمبر اکرم نخواسته سروده عباس را بطور صحیح بخواند بر اثر آن بوده که رسول خدا بی‌اندازه از خواندن شعر اجتناب میکرده و شعر را مناسب با مقام خود نمیدانسته و ابو بکر با آنکه بخیال خود بسیار با آن حضرت معاشر بوده نفهمیده که غرض او از تبدیل کلمات شعر چه بوده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۳۳

(۱) رسول خدا ص به امیر المؤمنین ع فرمود زبان عباس را جدا کن، عباس گوید سوگند بخدا این فرموده از روز خثعم که به دیار ما ریختند بر من سختر گذشت و زیادتر ناراحت کرد. علی دست مرا گرفت و مرا برد و آنجا اگر میدانستم کسی هست که مرا شفاعت کند بدو متوسل میشدم بعلی ع عرضکردم اکنون زبان مرا میبری؟ فرمود آری من مأموریت خود را انجام میدهم و بالاخره مرا در آبگاهها و راحتگاههای شتران که از حصیر و شاخهای درخت خرما ساخته بودند آورد و فرمود میان چهار تا صد شتر را برای خود انتخاب کن من دانستم که تمام اندیشه‌هایی که از محل حرکت تا اینجا نموده و نیز اعتراضم نابجا بوده خجالت کشیده گفتم پدر و مادرم فدای شما چقدر خانواده کریم و بردبار و دانا هستید. علی ع فرمود رسول خدا ص ترا در ردیف مهاجران قرار داد و چهار شتر بتو مرحمت کرد اگر میخواهی همان چهار شتر را بگیر و اگر میخواهی صد شتر را در دست اختیار درآور عرضکردم اینک خواسته خود را باراده شما وامیگذارم تا شما چه فرمائید فرمود من میگویم آنچه را پیغمبر بتو اعطا کرده بپذیر و خوشنود باش گفت پذیرفتم و بدستور عمل کردم.

فصل – ۳۹ [اعتراض ذو الثدیة به تقسیم غنائم و سخن پیامبر که علی او را می کشد]

(۲) هنگامی که رسول خدا ص غنائم حنین را تقسیم کرد مرد دراز اندام گندم‌گون پشت‌خمیده‌ای که اثر سجود در میان دو چشمش دیده میشد درآمده بدون آنکه به پیغمبر شخصا توجه کرده باشد سلام عمومی کرده بعرض رسانید از کیفیت بخش غنائم حنین که تحت نظر شما به افراد داده شد کاملا اطلاع پیدا کردم رسول خدا ص فرمود عقیده تو در این خصوص چیست و چگونه یافتی؟ عرضکرد عقیده من آنست که بعدالت رفتار نکردی.

رسول خدا ص خشمگین شده فرمود وای بر تو هنگامی که دادگری را نزد من نیابی چه شخصی

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۳۴

سزاوار دادگریست؟! مسلمانان گفتند اجازه میفرمائید او را بکشیم فرمود نه او را بحال خود واگذارید که بزودی پیروانی پیدا خواهد کرد و مانند تیری که از کمان خارج می‌شود از دین خدا دست برمیدارند و تعدی میکنند و خدای متعال آنها را بدست بهترین مردم پس از من نابود میسازد.

و چنانچه فرموده بود او و پیروانش در جنگ نهروان که علی ع با خوارج پیکار کرد بدست امیر المؤمنین کشته شدند.

فصل – ۴۰ نتیجه

(۱) اکنون بایـد بمناقبی که در این پیکار ویژه علی ع بوده توجه کرد و با دقت کامل اسـتفاده نمود که تمام فضائل را دارا گردیده و به اموری اختصاص یافته که هیچ یک از پیروان اسلام با وی در آنها شرکت نداشته.

زیرا در آن روز که همه مسـلمانان فرار کردند علی ع تنها در راه پیغمبر ص جان بازی کرد و به پیروی از او عده دیگر هم ثابت قدم ماندند.

و دیگر آنکه ما کاملا فهمیـده و ثابت کرده‌ایم که علی ع در دلاوری و جنگجوئی و نیرومندی، مقدم بر عباس و پسـرش فضل و ابو سفیان بن حرث و معـدود دیگری است که باقیمانده بودند زیرا پایه مقامات او بحدی ارتقا یافته که هیچ یک بدان رتبه نائل نشده و اشـتهار او بمقابله با جنگجویان و کشتن پهلوانان زبان‌زد بزرگ و کوچک بوده و هیچ یک از این افراد بمقامی از مقامات او نرسیده و کشـته و مقتول آنهـا هم از کسـانی نبوده که تاریـخ نام او را بعنوان دلاوری ثبت کرده باشـد از اینجا اسـتفاده میکنیم آنهائی که با پیغمبر ص باقیمانده و فرار نکرده باتکاء و پشت‌گرمی بوی بوده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۳۵

و ثابت است که اگر علی ع در آن جنگ حضور نمیـداشت جنایت بر اسـلام باندازه بود که قابل جبران و تلافی نمیشد و ایستادگی علی ع در برابر آن همه دشمن بالاخره کاری کرد که مسلمانان فراری دو مرتبه در صف پیکار درآیند و با خصم خود بجنگند.

(۱) و چنانچه نوشتیم کشته شدن ابو جرول که پیشاهنگ مشرکان بود آنها را هزیمت داد و مسلمانان را پیروز ساخت و نیز قتل چهل نفر مشرک بدست علی ع ارکان شرک را متزلزل ساخت و آنان را خوار ساخته و سخت بوحشت انداخت و مسلمانان را مظفر نمود.

و علت هزیمت مسـلمانان و بلیه‌ای که پیش از جنگ، بدان دچار گردیدند چشم زخمی بود که ابو بکر بلشـکر بسـیار مسلمانها زد و پس از او کشـتن اسیران بود که بفرمان عمر اتفاق افتاد با آنکه پیغمبر ص مسلمانان را از قتل آنها نهی کرده بود و بالاخره وی با این عمل مخالفت عجیبی با خـدا و رسول کرد چنانچه رسول خـدا ص را سـخت متأثر کرده و متنفر شد و چنانچه اشاره شد صـلاح کار انصار در این بود که علی ع به پیغمبر اکرم ص کمک کرد و آنها را گردآورد تا رسول خـدا ص بتواند طوری با آنان صـحبت کند که دوبـاره نیروی دینیشـان قوی شود و فسـادی که بر اثر قسـمت غنـائم حنین پیش آمـده بود برطرف گردد و بالاخره علی ع در این فضیلت با پیغمبر ص شرکت داشته و دیگران بهره نداشتند.

و نیز طوری با عباس مرداس رفتار کرد که رشـته ایمان در دل او برقرار ماند و شک و شبهه از دل او برطرف شد و منقاد رسول خدا گردیده و بحکم او تن در داد.

و پاسخی که در پرسش شخص خارجی که بیان شد داد حاکی از آن است که اعمال علی ع حق

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۳۶

و جنگهائی که میکرده مطابق با خواست خدا بوده و کسی حق مخالفت با او را ندارد و حق با او و متوجه باو و گواهی داده که علی ع بهترین آفریده‌های خدای متعال است.

و تمـام این فضائـل، مبـاین بـا رفتـار مردمیست که حق او را غصب کردنـد و مضـاد بـا رفتـار آنهـاست و آنـان را بفرومایگی معرفی

می‌نمایـد و کارهاشان را بسـرحد مخلصان که در آن پیکار قدمهای با اخلاص برداشـتند و با جهاد با دشـمنان تقرب بخدا میجسـتند نمیرساند و بالاخره تقصیر کارند.

فصل – ۴۱ پس از پیکار حنین

(۱) بعد از آنکه خدای متعال گروه مشـرکان را بدست مسـلمانها متفرق ساخت بدو دسـته شدند تازیان و پیروانشان به اوطاس که از دیـار هوازن است رفته و ثقیف و پیروانش به طـائف رهسپار گردیدنـد رسول خـدا ص ابو عامر اشـعری را با عـده‌ای که ابو موسـی اشعری هم با آنان بود به اوطاس مأموریت داد و ابو- سفیان صخر بن حرب را بطرف طائف فرستاد.

ابو عامر حسب الامر پرچم پیروزی را بدست گرفته بعزم سـرکوبی دشـمن رفته و با آنان جنگید تا کشـته شد مسـلمانان از ابو موسی که پسـر عم او بود درخواست کردند پرچم را بکف بگیرد و با دشـمن نبرد کند او پرچم اسـلام را بدست گرفته پیکار کرد تا پیروز باشد.

و ابو سـفیان که بسـرکوبی ثقیف حرکت کرده بود بـا آنان ملاقات کرد و در نتیجه ضـربه بصورت او وارد آمـد منهزم شـده حضور پیغمبر ص آمده عرضه داشت مرا بهمراه مردی بکارزار ثقیف مأموریت دادی

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۳۷

که از همه کار درمانـده و نمیتوان بکمک آنان آبی از چاه هذیل و عرب کشـید و همکاری با من ننمودند پیغمبر اکرم ص پاسـخی نفرمود.

(۱) بعـد از این خود پیغمبر ص بطرف طـائف حرکت کرد و چنـد روزی آنها را محاصـره نمود و آخر الامر علی ع را با عـده مأمور داشت و دستور داد هر چه را در لشکرگاه دشمن بر خلاف مشاهده کند پامال سازد و تمام بتها را بشکنند.

علی ع حسب الامر بیرون رفته بـا لشـکر خثعم که عـده بسیاری بودنـد ملاقـات کرد و هنگـامی که هوا تازه روشن شـده مردی بنام شهاب بمیـدان آمـده مبارز طلبیـد علی ع فرمود چه کسـی برزم این مرد اقدام میکند کسـی پاسخ نداد حضـرت امیر المؤمنین ع خود آماده پیکار شـد ابو العاص بن ربیع داماد پیغمبر ص بحضور آمده عرضه داشت اجازه بدهید کار او را کفایت کنم فرمود نه و لیکن اگر قضای الهی جاری شد تو بر مردم امارت خواهی کرد علی ع برزم وی رفته و این رجز میخواند.

همانا بر هر سپهداری لازمست نیزه را از خون دشـمنان سـیراب بسازد یا اینکه نیزه بشـکند سپس ضربتی بر سر او زد و او را به نیران فرسـتاد بعد وارد لشکرگاه دشـمن شده بتها را شـکست بعد حضور رسول خدا ص که سـرگرم محاصره طائفیها بود برگشت رسول خدا ص که علی ع را دیده از پیروزی علی ع خوشـحال شده تکبیر گفت و دست علی ع را گرفته در خلوتی رفت و با او براز گوئی پرداخت.

جـابر انصـاری گفته در روز طائف هنگامی که رسول خـدا ص با علی ع خلوت کرده بود عمر خطاب آمـده گفت آیا با نبودن ما با علی ع خلوت میکنی و برازگوئی میپردازی! فرمود تنها من با او راز نمیگویم خداست که همه اسرار خود را با وی بیان میفرماید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۳۸

عمر ناراحت شده و با تمسـخر گفت آری این سـخن تو هم مانند آنست که در حدیبیه گفتی اگر خدا بخواهد با ایمنی وارد مسـجد الحرام خواهید شد با آنکه وارد آنجا نشدیم رسول خدا ص او را خوانده گفت من که نگفتم امسال وارد مسجد الحرام میشوید.

در آن وقت از حصـار طـائف مردی بنـام نافع بن غیلان با لشـکری از ثقیف بیرون آمـد علی ع در بطن وج با وی مصاف داد و او را کشت، مشرکان منهزم شدند و ترسی در دل ایشان افتاد و گروهی حضور پیغمبر ص آمده اسلام آوردند.

مجملا رسول خدا ص مدت ده روز و اندی، حصار طائف را در محاصره قرار داده بود.

فصل – ۴۲ [نتیجه این ماموریت]

(۱) و این پیکار نیز از جمله اختصاصاتی بود که خدای متعال علی ع را از میان همه مردم بدان مخصوص فرموده و پیروزی بدست علی حاصل شده و او توانسته عده مشرکان خثعم را از پا درآورد و از اینکه رسول خدا ص او را برای راز نهانی خود انتخاب کرده و اضافه نموده که خدا هم او را برای همین مبنی برگزیده دلیل دیگری بر فضیلت و خصوصیت اوست که افراد دیگر حائز آن مقام نبوده و ضمنا دشمنی باطنی خصم او ظاهر شده و کشف ضمیر او گردیده تا عبرت برای افراد باشد.

فصل – ۴۳ جنگ تبوک

(۲) پس از پیش‌آمد طائف کارزار تبوک اتفاق افتاد و خدای متعال برسول خدا ص وحی کرد خود آن جناب

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۳۹

بشخصه در این پیکار حضور یافته و مردم را بهمراهی خود بخواند و باو اعلام فرمود در این غزوه محتاج بجنگ نخواهی شد و با دشمن کشتار نخواهی کرد و کارها بدون بکار بردن اسلحه تنظیم پیدا میکند و مردم را محض آزمایش امر بخروج و مصاف نمود تا بدین وسیله مطیع از سرکش امتیاز پیدا کند و باطن آنها هویدا گردد.

رسول خدا ص مردم را به بلاد روم و رزم با آنها دعوت کرد و در آن هنگام باغهای تازیان سبز و خرم شده و میوه‌ها رسیده و هوا هم بسیار گرم بود بسیاری از مسلمانان از پذیرش فرمان پیغمبر ص خودداری کردند میدانستند بزودی باید میوه‌ها را بچینند و هزینه زندگی را درست کنند و از آن طرف از حرارت زیاد هوا و راه دور و برابر شدن با دشمن بیمناک بودند در عین حال برخی از مسلمانان با ناراحتی عجیبی آماده پیکار شده و دیگران تخلف کردند هنگامی که پیغمبر ص به آهنگ مصاف حرکت کرد علی ع را به نیابت خود در میان خانواده و هجرتگاه خود برقرار ساخت و فرمود بغیر از من و تو دیگری نمیتواند امور مدینه را بعهده بگیرد زیرا رسول خدا ص از نیتهای فاسد تازیان و بسیاری از مردم مکه و اطراف آن که با آنها کارزار کرده و دمار از روزگارشان برآورده باخبر بود و بیم داشت چون از مدینه دور شود و بطرف روم یا جای دیگر آهنگ نماید و کسی نباشد که بتواند به شایستگی مقام او را حائز شود شهر مدینه را تصرف کنند و در سرزمین هجرت فساد نمایند و مردم را به زحمت بیفکنند و بغیر از علی ع دیگری نمیتوانست بطوری که باید و شاید دشمن را بترساند و از دار الهجرت و متصرفات آن نگهداری نماید بدین مناسبت حضرت مشار الیه را بخلافت ظاهری پس از خود معرفی کرد و آشکارا او را بمنصب امامت برقرار ساخت.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۴۰

(۱) در روایت وارد شده منافقان هنگامی که دانستند رسول خدا ص علی ع را جانشین خود قرار داده تا در مدینه سمت خلافت او را داشته باشد بر وی حسادت ورزیده و بر آنان گران آمد و متوجه شدند که او بخوبی از مدینه نگهداری میکند و دشمن نمیتواند دست طمع بطرف مدینه دراز کند بهمین مناسبت متأثر گردیده و میخواستند برای آنکه هر چه بهتر و بیشتر بتوانند تیر فسادشان را بهدف مقصود برسانند علی ع همراه آن جناب حرکت کند و آنان در غیبت رسول خدا ص بمدینه دست پیدا نمایند و آن را بدون هیچ گونه خوف و ترسی متصرف شوند.

و ضمنا از اینکه علی ع با کمال آسایش و راحتی در خانه پیغمبر ص باقی مانده و یارانشان به ناراحتی سفر گرفتار شده حسادت میبردند و خواستند او را بوسیله از اعتبار بیندازند لهذا گفتند رسول خدا ص از نظر اجلال و اکرام و دوستی علی را جانشین خود قرار نداده بلکه او را از جهت آنکه وامانده و کندی کرده بجا گذارده و چنانچه میدانید این گونه دروغها را فقط برای لکه‌دار کردن آن حضرت می- گفتند چنانچه قریش پیغمبر را گاهی دیوانه و هنگامی شاعر و زمانی ساحر و وقتی کاهن میخواندند با آنکه

یقینا میدانستند هیچ یک از این اوصاف را ندارد و منافقان هم باخبر بودند این گونه دروغها مناسب با شخصیت علی ع نبوده و نسبتهای آنها نابجا و نارواست.

پیغمبر ص از همه بعلی ع نزدیکتر و او هم محبوبترین افراد در نظر آن حضرت و بزرگواری و مقام و شخصیت او در نزد حضرتش محفوظ بود.

هنگامی که علی ع از سخنهای نابجای آنها باخبر شد و خواست آنها را تکذیب کرده و رسوا نماید حضور پیغمبر ص آمده عرضکرد یا رسول اللّه منافقان خیال میکنند تو مرا از آن نظر در مدینه باقی

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۴۱

گذارده‌ای تا ثابت کنی شانه از زیر بار فرمان تو خالی کرده‌ام و بالاخره مرا بسرزنش دونان مبتلا سازی.

(۱) رسول خدا ص فرمود برادر من بمحل خود مراجعت کن که جز من یا تو دیگری نمیتواند امور مدینه را عهده‌دار شود و تو در میان اهل بیت من و دار هجرت من و منسوبان من جانشین منی آیا نمی- خواهی نسبت بمن بمنزله هرون از موسی باشی با این تفاوت که پیمبری پس از من نیست.

این بیانیه حاکی از آنست که رسول خدا ص به امامت علی ع تصریح کرده و او را بعنوان خلافت از میان همه افراد برگزیده و دلالت بر فضیلتی میکند که دیگران با وی انبازی ندارند و بدین وسیله تمام مراتب هرون را برای او اثبات میکند و تنها برادری عرفی و صلبی و نبوت از او استثنا می‌شود یعنی آنچه باید به لفظ و عقل از او مستثنی شود استثنا نموده.

و آنها که معانی قرآن را با دقت متوجه‌اند و با روایات و اخبار سر و کار دارند میدانند که هرون برادر پدری و مادری موسی ع و شریک در کار و وزیر نبوتی و مبلغ رسالات پروردگار بوده و خدا او را پشتیبان موسی و جانشین وی قرار داده و پیشوائی او بر بنی اسرائیل و لزوم فرمانبرداری از او بدون کم و زیاد برابر با موسی بوده و هرون در نظر حضرت موسی از همه محبوبتر و افضل از تمام پیروان وی بوده است.

خدای متعال از زبان موسی حکایت میفرماید رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي هارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَيْ

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۴۲

نُسَبِّحَكَ كَثِيراً وَ نَذْكُرَكَ كَثِيراً «۱» پروردگارا قفل از صندوقچه سینه من بردار و کار مرا آسان کن و گره از زبانم بگشا تا گفته مرا بپذیرند و برادر من که از خود منست جانشین من قرارده و او را پشتیبان و انباز کار من بساز تا بسیار تسبیح تو کنیم و بیاد تو باشیم.

(۱) خدای متعال او را پاسخ داده و به آرزو رسانیده چنانچه میفرماید: قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يا مُوسى «۲» ای موسی به آرزوی خود رسیدی و نیز از موسی ع حکایت میفرماید: وَ قالَ مُوسى لِأَخِيهِ هارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ «۳» موسی ببرادرش هرون فرمود تو در میان مردم من بعنوان جانشینی برقراری آنان را سازش بده و از آئین فسادگران پیروی مکن.

بنا بر این هنگامی که رسول خدا ص علی ع را بمنزله هرون قرار میدهد لازم می‌شود که تمام خصوصیات هرون را منهای مستثنیات او دارا باشد و چنانچه میدانیم این موضوع، از جمله فضائلی است که دیگران با وی شرکت نداشته و کسی همرتبه یا نزدیک بمقام او نبوده.

و هر گاه خدای متعال میدانست (چنانچه میدانسته) که در این جنگ نیازی بمصاف می‌افتد امر نمیکرد علی ع را در مدینه باقی بگذارد بلکه میدانسته مصلحت در استخلاف وی بوده و همانا اقامت علی ع در دار هجرت از بهترین کارها بشمار آمده در نتیجه تدبیر کار خلق و دین را بدین وسیله نموده و امضا کرده.

(۱) از آیه ۲۷ تا ۳۶ سوره طه

(۲) آیه ۳۸ سوره طه

(۳) آیه ۱۳۹ سوره اعراف

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۴۳

فصل – ۴۴ اسلام عمرو معدیکرب

(۱) هنگامی که رسول خدا ص از پیکار تبوک بمدینه برگشت عمرو بن معدیکرب حضور رسول خدا ص آمده پیغمبر ص باو فرمود اسلام بیاور تا خدا ترا از گرفتاری و بیم فردای قیامت ایمنی دهد پرسید ترس روز قیامت چیست من از چیزی بیم ندارم فرمود ای عمرو چنان نیست که خیال میکنی.

روز رستاخیز که شود صیحه بگوش آید که هیچ مرده نباشد جز اینکه در آن صحرا درآید و هیچ زنده نباشد جز اینکه بمیرد مگر آنهائی را که خدا بخواهد زنده بمانند سپس صیحه دیگری بلند شود مردگان بصحرای قیامت درآیند و همه صف‌آرایی کنند آنگاه آسمان نیمه شود و زمین ویران گردد و کوهها از هم بپاشند و آتش مانند کوهی شعله‌ور بشود چنانچه هر ذی روحی دل از دست بدهد و بیاد خود و گناهانش بیفتد مگر آنها که مورد توجه‌اند از آسیب در امان باشند ای عمرو تو در آن روز چگونه آرام خواهی داشت.

عمرو بخود آمده گفت هم اکنون امر بزرگی میشنوم در همان حال ایمان آورد و عده‌ای هم از همراهیان او ایمان آوردند و بمحل خود بازگشتند فاصله نشد عمرو معدیکرب، ابی بن عثعث خثعمی را دیده گردنش را گرفت حضور پیغمبر آورد عرضه داشت این نابکار پدر مرا کشته اکنون خونبهای او را برای من بگیر.

رسول خدا ص فرمود دین اسلام پیش‌آمدهای جاهلیت را از میان برد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۴۴

(۱) عمرو ناراحت شده و مرتد گردید بطرف عده از مردم بنی حارث رفته دستبردی زده بجانب قوم خود رهسپار شد.

رسول خدا ص برای سرکوبی وی، علی ع را طلبیده و او را بر مهاجران امارت داده بهمراهی آنان بجانب بنی زبید گسیل داشت و خالد بن ولید را با عده از تازیان به آهنگ، جعفی گسیل داشت چون هر دو لشکر مقابل شدند علی ع خالد بن سعید را مقدم لشکر قرار داد و خالد بن ولید ابو موسی را مقدم لشکر خود قرار داد.

از آن طرف جعفی هنگامی که از آمدن لشکر مسلمانان اطلاع یافتند بدو دسته شدند عده بجانب یمن کوچ کردند و فرقه دیگر بمردم بنی زبید ملحق گردیدند.

علی ع که از این پیش‌آمد باخبر شد رسولی به خالد بن ولید فرستاد هر کجا رسول من با تو ملاقات کند همان جا توقف کن لیکن خالد بن ولید بفرموده علی ع توجهی نکرد و توقف ننمود علی ع بخالد بن سعید جریان را تذکر داده و امر کرد سر راه بر او بگیر و او را زندانی کن او حسب الامر از وی جلوگیری کرده و حبس نمود وقتی که علی ع خالد را دید از مخالفت کردن او نکوهش نمود و از آنجا حرکت کرده به وادی کسر (بکسر کاف نام محلی از یمن است) برای سرکوبی بنی زبید عزیمت نمود بنی زبید که او را دیده به عمرو گفتند ای ابو ثور هنگامی که با این جوان قرشی روبرو شوی و بخواهد از تو خراج بگیرد چه خواهی کرد؟ پاسخ داد بزودی خواهید فهمید با چه دلاوری روبرو شده و باو چه خواهد گذشت.

(۲) عمرو پس از این پاسخ و پرسش بمیدان آمده مبارز طلبید علی ع آماده پیکار او شده خالد-

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۴۵

بن سعید بحضور آمده عرضکرد بمن اجازه فرما تا بمبارزه او بپردازم علی ع فرمود اگر میدانی فرمان برداری تو از من واجب است و باید از من اطاعت کنی از جای خود حرکت نکن او تسلیم شده و توقف نمود.

علی ع بمبارزه او بیرون رفته بانگ بلندی بروی عمرو زد وی همان جا فرار کرده و منهزم شد و برادر و برادرزاده‌اش کشته شدند و زن او دختر سلامت که نامش رکانه بود با عده دیگری از زنها اسیر شدند علی ع برگشت و خالد بن سعید را بر بنی زبید خلافت داد تا صدقات آنها را جمع‌آوری نماید و دشمنانی که فرار کرده هر گاه مسلمان شوند در امان باشند.

از جمله فراریهائی که مراجعت کرد عمرو معدیکرب بود از خالد استیذان نمود وی باو اجازه داد عمرو دوباره اسلام اختیار کرد و در باره آزادی زن و فرزندش با خالد صحبت کرد وی آنها را بدو بخشید.

هنگامی که عمرو بدرگاه خالد بن سعید رسید دید شتری را نحر کرده‌اند عمرو پاهای آن حیوان را جمع کرد و با ضربتی دست و پای آن را برید شمشیر او را صمصامه میگفتند وقتی که سعید زن و فرزندش را باو هبه کرد شمشیر خود را در برابر این بزرگواری باو بخشید.

علی از همه کنیزانی که اسیر شده بودند کنیزکی را برای خود برگزید خالد بن ولید که دلخوشی از علی ع نداشت و از زندانی شدن و افتضاح تازگی خود فراموش نکرده بود بریده اسلمی را بحضور پیغمبر ص گسیل داشت و باو گفت پیش از آنکه لشکر بخدمت پیغمبر ص برسد خدمت رسول خدا ص شرفیاب شده جریان را بعرض رسانیده و بگو که علی ع کنیزی را از خمس غنائم برای خود اختیار کرده.

(۱) بریده دستور او را اجرا کرده قبل از ورود لشکر آمده چون بدرب خانه پیغمبر ص رسیده با

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۴۶

عمر خطاب ملاقات کرد عمر از چگونگی جنگ و از آمدن خود او پرسید گفت آمده‌ام تا به پیغمبر ص اطلاع دهم علی ع کنیزکی را از خمس برای خود اختیار کرده.

عمر هم ویرا تأیید کرده گفت برو و آن حضرت را از عمل علی ع اخبار کن زیرا او از کار علی ع که در واقع اقدام علیه دخترش میباشد خشمگین می‌شود.

بریده حضور پیغمبر اکرم ص شرفیاب شده نامه خالد بن ولید را که شکایت از علی ع نموده بعرض رسانید رسول خدا ص از استماع این نامه متغیر گردیده بریده افزود هر گاه دیگران را هم بچنین عملی رخصت دهی غنیمت مسلمانان نابود خواهد شد.

رسول خدا ص همچنان که غضبناک بود فرمود وای بر تو ای بریده که باین سخن نفاقی بپا کردی همانا متوجه باش همان غنیمتی که شایسته بحال منست متعلق بعلی ع نیز هست و علی ع بهترین مردم برای تو و قوم تست و برترین افرادیست برای همه امت من که پس از این باقی میماند. ای بریده زنهار کینه علی ع را در دل نگیری که مبغوض خدا خواهی شد.

بریده گوید از استماع این بیانات الهیه آرزو داشتم زمین شکافته میشد و مرا در خود جای میداد و بخدا از خشم او و رسولش پناهنده شدم برسول خدا ص عرضکردم برای من استغفار کن که از این پس هیچ گاه علی ع را دشمن نمیدارم و جز سخن خیر در باره او حرف دیگری نمیزنم.

پیغمبر ص برای او استغفار فرمود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۴۷

فصل – ۴۵ نتیجه

(۱) در این غزوه فضیلتی برای علی ع ثابت می‌شود که دیگران مانند آن را ندارند و چنانچه دیدیم در این پیکار پیروزی با علی ع

بوده و نیز فهمیدیم که آن حضرت در غنیمتهائی که جنبه اختصاصی داشته با پیغمبر ص انباز بوده و دیگران در این گونه غنائم حقی نداشته‌اند و ضمنا معلوم می‌شود رسول خدا ص آن حضرت را دوست میداشته و بر دیگران برتری میداده بطوری که این معنی بر احدی پوشیده نبوده و از اینکه بریده و امثال او را از کینه‌توزی و دشمنی با او ممانعت میکرده و مردم را بولایت و مودت او میخوانده و حیله‌گری دشمنانش را بخود آنها برمیگردانده معلوم می‌شود در پیش خدا و رسول از دیگران برتر بوده و شایسته‌تر بمقام آن حضرت میباشد و نزد آن جناب خصوصیت فوق العاده داشته و عالیمقامتر از دیگران بوده است.

فصل – ۴۶ جنگ ذات السلسله «۱»

(۲) پس از این، پیکار سلسله اتفاق افتاد و مقدمه آن این بود که مرد عربی حضور رسول خدا ص آمده در برابر او نشست و گفت آمده‌ام تا ترا پندی دهم و آن اینست که عده از تازیان در وادی الرمل گرد آمده و مقرر داشته تا بر تو شبیخون بزنند و آنان را معرفی کرد.

پیغمبر ص دستور داد مردم را در مسجد گردآورند در میان اجتماع مردم بمنبر رفته حمد و

(۱) این غزوه در فصل ۲۷ نیز با مختصر تفاوتی ذکر شده

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۴۸

ثنای الهی را بجای آورد فرمود دشمنان خدا و مسلمانان در نظر دارند بشما شبیخون زنند اینک کیست برای سرکوبی آنان اقدام نماید عده از اهل صفه (فقرائی که خانه معینی نداشته و مهاجر بودند) از جا برخاسته عرضه داشتند ما برای سرکوبی آنان حاضریم هر کدام از ما را که شایسته پیکار میدانی مأموریت بده رسول خدا ص قرعه زده قرعه بنام هشتاد نفر از ایشان و از غیر ایشان اصابت کرد.

پیغمبر اکرم ص به ابو بکر دستور داد پرچم را بگیر بجانب بنی سلیم که نزدیک حره آماده کارند کوچ کن وی با عده حرکت کرده نزدیک بسرزمین آنها رسید که درختان بسیار و سنگهای زیادی داشت، بنی- سلیم در بطن وادی جای گرفته و دسترسی بدانها در کمال دشواری بود ابو بکر چون خواست بطرف آنها توجه کند آنها از مخفیگاههای خود بیرون آمده مسلمانان را شکست داده و عده بسیاری از آنها را کشتند و ابو بکر با همراهیان فرار کرد.

چون حضور پیغمبر ص رسیدند رسول خدا ص عمر را برای سرکوبی نامبردگان نامزد نمود او هم بمجردی که بمحل آنان رسید آنها از زیر سنگها که کمین کرده بودند بیرون آمده او را نیز منهزم ساختند.

رسول خدا ص از این پیش‌آمد متأثر گردید عمرو عاص بعرض رسانید مرا برای سرکوبی آنان فرمان بده زیرا در جنگ باید حیله کرد ممکن است من بتوانم خدعه بکار برده و آنها را نابود سازم.

حضرت او را همراه با جماعتی بجانب آنان گسیل داشت و توصیه کرد که مبادا دست از پیکار بردارد عمرو عاص بمجردی که وارد وادی شد بنی سلیم از مخفیگاههای خود بیرون آمده او را شکست داده و عده از اصحاب او را از پای درآوردند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۴۹

(۱) رسول خدا ص پس از شکست نامبرده چند روزی صبر کرده و علیه آنان دعا میفرمود سپس علی ع را خوانده پرچم پیروزی را بنام او بسته و فرمود او را برای سرکوبی دشمن فرستادم تا بدون فرار بر آنان بتازد و سرکوبی دهد و دست به آسمان دراز کرد عرضکرد پروردگارا اگر میدانی رسول توام حقیقت مرا در باره او نگهداری فرما و او را از شر دشمنان نگهداری کن و باندازه‌ای که شایسته بود دعا کرد.

علی ع بعزیمت دشمن حرکت کرد و پیغمبر ص هم برای بدرقه وی بیرون آمد و تا مسجد احزاب از وی بدرقه کرد.
علی ع آن روز بر اسب قرمز رنگ دم کوتاهی سوار بود و دو برد یمانی بر گستوان وی قرار داده و نیزه خطیه در دست داشت و همان عده‌ای که با عمر و ابو بکر و عمرو عاص آمده بودند با وی نیز همراه شدند علی ع از بیراهه بطرف عراق رهسپار شد باندازه‌ای که همراهیان خیال کردند علی ع آنها را بمحل دیگری هدایت میکند سپس آن حضرت وارد جاده پستی شده و آمد تا بکنار وادی رسید علی ع شب حرکت میکرد و روزها در مخفیگاه آرام میگرفت و بهمین ترتیب هنگامی که نزدیک وادی رسید دستور داد دهان اسبها را به‌بندند و آنان را در مکانی متوقف ساخت و فرمود از جای خود حرکت نکنید آنگاه خود او در برابر لشکریان بگوشه رفت.
عمرو عاص وقتی که این عملیات را از علی ع مشاهده کرد یقین کرد که پیروزی نصیب او خواهد شد و همانوقت به ابو بکر گفت من از علی ع بهتر از اوضاع این وادی باخبرم و میدانم گرگان و درندگان بسیاری در این محل سکونت دارند که از مردم بنی سلیم زیانشان بحال ما بیشتر است اگر اتفاقا

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۵۰

بما حمله کنند (۱) طولی نمیکشد همه ما را نابود میسازند صلاح در آنست با وی صحبت کنی دستور بدهد بطرف بلندی وادی حرکت کنیم و قرار بگیریم تا از این ناراحتی زیانی نبینیم.
ابو بکر مطابق با صلاح‌دید نامبرده حضور علی ع آمد گفته ویرا بعرض رسانید و سخنان بسیاری معروض داشت و مدتی طول کشید لیکن در ظرف این مدت علی ع یک کلمه هم با او سخن نگفت ابو بکر دست خالی برگشته بعمرو عاص گفت سوگند بخدا یک کلمه هم بمن پاسخ نداد عمرو عاص همین مطلب را با عمر خطاب کرده و افزود که تو بهتر میتوانی بدو دست پیدا کنی و خواسته مرا لباس عمل بپوشانی اتفاقا او هم رفت و علی ع باو پاسخی نداد برگشت و همان بیان ابو بکر را مکرر کرد.
عمرو عاص که دید تیر مقصودش بهدف اجابت نرسید بمردم گفت سزاوار نیست ما در نابودی خود اقدام کنیم بیائید همه با هم به اعلای وادی رهسپار شویم مسلمانان پاسخ دادند بخدا سوگند بخواسته او عمل نمی‌کنیم زیرا رسول خدا امر کرده فرمان علی ع را بشنویم و از اطاعت او سر باز نزنیم اکنون نمی‌توانیم سخن ترا گوش کنیم و فرمان او را زیر پا بگذاریم و همواره در این بحث بودند.
هنگامی که علی ع احساس کرد طلوع صبح ظاهر شد و دشمنان آسوده و بخواب غنوده‌اند بلشکر دستور داد بر آنها شبیخون زدند و خدای متعال او را بر دشمنان پیروزی داد و سوره وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً را نازل فرمود پیغمبر اکرم ص یاران خود را از پیروزی علی ع مژده داد و دستور صادر کرد تا همه باستقبال علی ع بیرون روند اصحاب در دو صف و رسول خدا پیشاپیش آنها به استقبال آمدند علی ع که چشمش به رسول خدا ص افتاد از اسب پیاده شد رسول خدا ص فرمود یا علی سوار شو که خدا و رسول از تو راضی‌اند علی ع از خوشحالی گریست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۵۱

پیغمبر ص فرمود هر گاه خوف این معنی نبود که مردم در باره تو سخنانی که نصرانیان در باره مسیح گفتند بگویند امروز آنچنان در ستایش تو دهان می‌گشادم که هر گاه از کنار جمعیتی عبور کنی خاک قدم ترا بعنوان توتیا و تبرک بردارند.

فصل- ۴۷ نتیجه

(۱) بطوری که نوشتیم در این کارزار پیروزی با علی ع بوده و دیگران که پیش از او نامزد پیکار شدند جز فساد کار دیگری ننمودند و ستایشی که رسول اکرم از نامبرده نمود حاکی از فضائلی است که سایر افراد بهره از آنها ندارند و بالاخره مناقب او بپایه رسیده که انبازی در آنها نمیباشد.

فصل- ۴۸ مباهله با نصاری

(۲) پس از آنکه پیغمبر اکرم ص بفتح مکه و سایر غزوات موفق گردید و سلطنت الهی او زبانزد دوست و دشمن آشنا و بیگانه شد از اطراف و اکنان دستجات مختلف بعنوان دیدار وی می‌شتافتند برخی بشرف اسلام مشرف می‌شدند و برخی مجاز بودند با کمال امن و آسایش بمحل خود بازگردند و از جمله کسانی که بملاقات آن حضرت مشرف شد ابو حارثه کشیش نصرانیان بود که به اتفاق سی نفر از مسیحیان از قبیل عاقب و سید و عبد المسیح حضور یافت هنگام نماز عصر وارد مدینه شدند مسیحیان لباس دیبا پوشیده و صلیب انداخته بودند یهود که از آمدنشان اطلاع یافتند نزد آنها آمده و با یک دیگر به صحبت پرداختند نصاری آنها را ناچیز و یهودیان آنها را بی‌اعتبار میدانستند و در همین باره خدای متعال این آیه را فرستاد وَ

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۵۲

قالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصارى عَلى شَيْءٍ وَ قالَتِ النَّصارى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلى شَيْءٍ (۱) یهود گفت نصاری بر پایه حقی استوار نمی‌باشد و نصاری گفت یهود بر میزان صحیحی استقرار ندارد.

رسول خدا ص هنگامی که نماز عصر را بانجام آورد مسیحیان بطرف او متوجه شده کشیش آنان پیش آمده عرضه داشت عقیده شما در باره مسیح چیست؟ رسول خدا ص فرمود: مسیح بنده خدا بوده که خدا او را از میان خلق بعنوان رهبری گمشدگان برگزیده.

کشیش گفت پدری برای او سراغ داری که ویرا بدین عالم آورده باشد؟ رسول خدا ص فرمود مادر او شوهر نکرده بود تا پدری داشته باشد.

کشیش گفت بنا بر این چگونه می‌گوئی مسیح بنده و مخلوق است با آنکه تمام بندگانی که مخلوقند پدری دارند که مادرشان بعنوان نکاح با وی همخوابی کرده و فرزند از او بوجود آمده.

خدای متعال آیاتی از سوره آل عمران فروفرستاد تا آنجا که می‌فرماید إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ، همانا حکایت آفرینش عیسی مانند پیش‌آمد آفرینش آدم است که او را خدا از خاک آفریده و فرمود موجود باش او هم موجود می‌شود حق با کردگارتست مبادا شک آوری پس اگر کسی در باره آفرینش عیسی با تو گفتگو کند بعد از آنکه حقانیت برای تو بمرحله ثبوت رسیده بگو بیائید فرزندان خود و شما و زنهای خود و نفسهای خود را بخوانیم و بمباهله بپردازیم و نفرین خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

رسول خدا این آیات را بر مسیحیان تلاوت کرد و آنها را بمباهله دعوت نمود و فرمود خدای متعال خبر داده پس از انجام مراسم مباهله هر یک از طرفین که باطل باشند معذب شوند و بدین وسیله حق از باطل

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۵۳

آشکار گردد.

(۱) اسقف با عبد المسیح و عاقب در خصوص مباهله مشورت کرد و بالاخره تا فردا مهلت طلبیدند نام- بردگان هنگامی که بمحل خود برگشتند گفتند فردا که خواستیم با محمد مباهله کنیم متوجه باشید هر گاه او با زن و فرزندش برای مباهله آمد مباهله نکنید و اگر با یاران و اصحابش حضور یافت بمباهله بپردازید و بدانید که برحق نیست فردا پیغمبر ص دست علی ع را گرفته و پیشاپیش او حسنین و در عقب سر او فاطمه زهرا ع حرکت می‌کرد با این حال بمباهله آمد و نصاری هم با ابو حارثه که مقدم دیگران بود برای مباهله حضور یافتند اسقف که محمد را با خاندان وی دید پرسید این عده که با او هستند کیانند و با وی چه نسبتی دارند گفتند آن

مرد پسر عمش علی بن ابی طالب داماد و پدر دو فرزندش می‌باشد و از همه محبوبتر در نزد اوست و این دو طفل دو فرزند دخترش و پدرشان علی است و آن دو نیز محبوبترین افراد نزد ویند و این زن دخترش فاطمه ع که از همه عزیزتر و نزدیکتر بوی‌اند.

اسقف پس از معرفی یک یک آنها بطرف عاقب و سید و عبد المسیح متوجه شده و گفت به‌بینید محمد فرزند و نزدیکانش را که مخصوصان ویند همراه خود برای مباهله آورده و اطمینان بحقانیت خود دارد سوگند بخدا هر گاه میدانست حقیقتی ندارد این عده از نزدیکانش را بمباهله حاضر نمی‌کرد که نابود شوند اکنون از مباهله با او خودداری کنید سوگند بخدا اگر موقعیت قیصر و توجه او بمن نبود بدست او اسلام می‌آوردم صلاح در این است و بطوری که ممکن است با وی مصالحه کرده و اتفاق نمائید و بشهرهای خود برگردید و به آسودگی زیست کنید یاران وی گفتند ما از خود رأیی نداریم و از خواسته تو پیروی می‌کنیم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۵۴

(۱) اسقف پس از این بطرف رسول خدا ص متوجه شده عرضه داشت ای ابو القاسم ما با تو مباهله نمی- کنیم و بمصالحه می‌گذرانیم اکنون شما هم بطوری که از عهده ما برآید مصالحه کن.

رسول خدا ص برای مصالحه آماده شده و مقرر داشت بعنوان مصالحه دو هزار حله از حله‌های اواقی که بهاء هر یک چهل درهم بدون کم و زیاد باشد بپردازند و ضمنا مصالحه خط را باین طریق مرقوم داشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ این مصالحه خطی است که محمد رسول خدا ص در باره هر سفید و زرد (درهم و دینار) و بهره‌های زرعی و بندگان با نصرانیان نجران و اطراف آن نوشته و مقرر داشته که از آنان در برابر صلحی که برقرار شده بغیر از دو هزار حله از حلهای اواقی که بهاء هر حله چهل درهم باشد بیشتر نگیرند و زیاد و نقیصه آن را بحساب چهل درهم بیاورند باین طریق هزار حله آن را در ماه صفر و هزار حله دیگر را در ماه رجب بپردازند و نیز معلوم شده چهل دینار برای منزلگاه رسولش معین کنند و هر حادثه‌ای که در یمن اتفاق افتد سی زره و سی اسب و سی شتر عاریه مضمونه بدهند و بدین وسیله جوار خدا و ذمه محمد را در نظر بگیرند و اضافه کرد از این پس هر کدام از ذمیها رباخواری نمایند در ذمه من نخواهند بود.

این صلحنامه با قرارداد مزبور بپایان رسیده امضاء شد و نصرانیان آن را گرفتند و برگشتند.

فصل – ۴۹ نتیجه

(۲) در این قصه هر گاه دقیق شویم به فضیلت امیر المؤمنین ع خواهیم رسید و ضمنا بیکی از معجزات

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۵۵

پیغمبر اکرم ص هم پی خواهیم برد و نبوت آن جناب بمرحله ثبوت میرسد چنانچه نصرانیان هم بمقام نبوت او اعتراف کردند و خود رسول خدا ص هم میدانست که آنان برای مباهله حاضر نمیشوند و آنها نیز باخبر بودند هر گاه دست بمباهله زنند بعذاب مبتلا میشوند و رسول خدا ص اطمینان داشت بدانها پیروز خواهد شد و حجت بر آنان تمام می‌شود و منکوب می‌گردند.

خدای متعال در آیه مباهله علی ع را نفس رسول خدا ص معرفی کرده و معلوم می‌شود وی باید نهایت فضل و کمال را دارا بوده و در عصمت و برتری همتای پیغمبر باشد و دیگر آنکه ذات اقدس الهی همسر علی و دو فرزندش را با آنکه خورد سال بودند حجت پیغمبر و برهان دین قرار داده و تصریح کرده که حسن، و حسین دو فرزند او و فاطمه همان زنی بوده که قرآن بدان متوجه و در هنگام مباهله مخاطب آیه مزبوره است و چنانچه میدانیم این موضوع، فضیلتی است که هیچ یک از امت با وی شریک و نزدیک نبوده و مناسبتی نداشته و یکی از مناقبی است که پیش از این به بیشتر آنها اشاره نمودیم.

فصل – ۵۰ حجة الوداع

(۱) پس از پیش‌آمد نجران، قصه‌هائی اتفاق افتاده که همه آنها حاکی از فضیلت علی ع و مناقب خاصه‌ایست که همه مردم بدانها متوجه‌اند و از جمله آنها حجهٔ الوداع و پیش‌آمدهای مربوط بدانست و علی ع در تمام آنها سهم بسزائی داشته و مقامات عالیه‌ای را حائز شده.

می‌نویسند رسول خدا ص علی ع را بطرف یمن مأموریت داد تا خمس معادن را بگیرد و-

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۵۶

قراردادی که با اهل نجران بسته شده در خصوص حله‌ها و زر و سیمها اخذ نماید. علی ع حسب الامر بطرف مأموریت خود رهسپار شد و بفوری امر او را امتثال کرد و با سرعت هر چه تمامتر فرمان او را بمرحله اجرا گذارد.

از این مأموریت استفاده می‌شود رسول خدا ص دیگری را امین خود نمیدانسته و در میان افراد مسلمان کسی نبوده که شایستگی موقعیت او را داشته باشد بهمین مناسبت رسول خدا ص او را بجای خود برای اجرای مأموریت گماشت و با کمال اطمینان بار سنگین اطاعت خود را بدوش او افکند.

پس از این رسول خدا ص به حج خانه خدا و انجام فریضه الهی آهنگ نمود و مردم را بهمراهی خود دعوت به مناسك حج کرد و دعوت او بعنوان انجام وظیفه الهی به آخرین نقطه اسلامی رسید مردم همه برای همراهی با جناب او آماده گردیده و مردم مدینه و اطراف آن نیز برای انجام مناسک حج آماده شدند و بالاخره عده بسیاری گرد آمدند و همه مهیای برای حج بیت اللّٰه گردیدند رسول خدا ص پنج روز از ذی قعده مانده از مدینه بعزم مکه خارج شد و به علی ع که آن وقت در یمن بود نوشت تا او هم برای شرکت در حج، حضور پیدا کند لیکن نوع حجی که خود آهنگ وی داشت برای وی معلوم ننمود.

رسول خدا ص بعنوان حج قران حرکت کرد و قربانی با خود آورد و از ذو الحلیفه که شش میلی مدینه بود محرم شد و مردم نیز به پیروی از او محرم شدند و از پهلوی میلی که در بیداء یک میلی ذو الحلیفه بود تلبیه گفتند تا به کراع الغمیم رسیدند و بالاخره با گفتن

لبیك اللهم لبیك

راه مدینه و مکه را بیکدیگر اتصال دادند.

همراهیان رسول خدا ص عده سواره و جمعی پیاده بودند پیادگان بمشقت افتاده حضور پیغمبر اکرم ص شکایت کردند و از آن حضرت تقاضای مرکب نمودند رسول خدا ص فرمود من مرکب سواری ندارم که بتوانم شما را از زحمت پیاده روی برهانم و دستور داد کمرهای خود را محکم به‌بندند و گاهی قدم دو

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۵۷

و گاهی قدم رو حرکت کنند آنها طبق دستور عمل کرده و از دشواری راه آسوده گردیدند.

(۱) امیر المؤمنین ع با همراهیان خود که به یمن رفته بود با حله‌هائی که از مردم نجران گرفته از راه یمن بطرف مکه عزیمت کرد رسول خدا ص هم از راه مدینه بمکه نزدیک شد علی ع برای اینکه زودتر درك حضور پیغمبر ص را کرده باشد شخصی را بجای خود برگمارد و خود بطرف مکه رهسپار گردید هنگامی که رسول خدا ص وارد مکه شد حضرتش را زیارت کرده و زر و سیم و حلقه‌هایی که گرفته بعرض رسانید و اضافه کرد برای درك حضور شما زودتر از لشکر حرکت نمودم رسول خدا ص از دیدار او و مأموریتش را که بنحو پسندیده انجام داده خرسند شد و پرسید چگونه و بچه طرزی صدا به تلبیه بلند کردی و احرام بستی عرضکرد شما که طریقه احرام را بمن ننوشته بودید و من در نیت خود نیت شما را در نظر گرفته گفتم پروردگارا من همان جور که پیغمبرت احرام بسته محرم می‌شوم و سی و چهار شتر بعنوان قربانی همراه دارم رسول خدا ص تعجب کرده فرمود من شصت و شش شتر سوق دادم و تو در حج و مناسک و قربانی با من شریکی اکنون با لباس احرام بطرف لشکریان خود رفته آنها را با عجله تمامی

بجانب من حرکت بده تا در مکه با یک دیگر اجتماع نمائیم علی ع آن حضرت را وداع کرده بطرف لشکر خود رهسپار شده فاصله از مکه دور نشده آنان را ملاقات نمود و توجه کرد که حله‌ها را بخود پوشیده از این کارشان متأثر شده بگماشته خود خطاب کرد بچه دلیلی به آنها اجازه دادی از حله‌ها پیش از آنکه بدست رسول خدا ص برسد استفاده نمایند با آنکه در این باره دستوری از من نداشتی عرضکرد آری چنانست که می‌فرمائید لیکن از من تقاضا کردند تا خود را بدانها آراسته و احرام به‌بندند سپس بدون عیب و نقص بمن رد کنند امیر المؤمنین ع

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۵۸

بر خلاف انتظار لشکر حله‌ها را از آنها گرفته و چندین بار ترتیب داده آنها را بست.

(۱) این کار علی ع بر آنها گران آمده و کینه او را در دل گرفتند هنگامی که وارد مکه شدند تا توانستند از او حضور رسول خدا ص شکایت نمودند و بالاخره کار بجائی رسید که رسول خدا دستور داد در میان لشکر ندا کنند بیش از این از علی ع شکایت نکنید که او بی‌نهایت در راه خدا از خود گذشتگی ابراز میدارد و تظاهر بباطل در اعلاء حقانیت دین اسلام نمی‌نماید بدین مناسبت مردم دست از شکایت برداشته و دانستند موقعیت عجیبی در دستگاه پیغمبر دارد که اگر از عیبجوئی او کناره‌گیری ننماید ممکن است مغضوب پیشگاه رسول خدا ص شوند.

علی ع محض تأسی و پیروی از رسول خدا ص باحرام خود باقی ماند.

در آن روز عده بسیاری بدون قربانی در رکاب پیغمبر اکرم بحج بیت اللَّه آمده بودند خدای متعال آیه وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ «۱» (حج و عمره را برای خدا بپایان آورید) را نازل فرمود رسول خدا ص اعلام کرد که از این آیه استفاده می‌شود عمره تا روز قیامت داخل در مناسک حج است سپس انگشتان خود را در میان یک دیگر فروبرده فرمود اگر از سرانجام کار خود باخبر بودم که به حج تمتع مأمور میشوم سیاق هدی نمی‌کردم و منادی او ندا کرد کسی که سیاق هدی ننموده محل شود و از لباس احرام بیرون آید و عمره بجا آورد و کسی که قربانی نیاورده باحرام خود باقی باشد برخی از این دستور پیروی کرده و بعضی مخالفت نمودند و بالاخره پیش‌آمدها و نگرانیهائی در میانشان اتفاق افتاد (۲) چنانچه برخی گفتند هنوز که رسول خدا ص موهای خود را شانه نزده و از گرد راه نیاسوده ما لباسهای خود را بپوشیم و با زنان خود نزدیکی کنیم و

---

(۱) سوره بقره آیه ۱۹۶.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۵۹

روغن بسر خود بزنیم دیگران گفتند حیا نمی‌کنید چون از راحتگاههای خود فارغ شدید و غسل کردید آب غسل از سر و صورت شما بریزد با آنکه هنوز رسول خدا از لباس احرام خارج نشده رسول خدا از مخالفت این عده متأثر شده فرمود اگر سیاق هدی ننموده بودم منهم محل میشدم و عمره بجا می‌آوردم باز فرمود اگر کسی قربانی همراه نیاورده محل شود عده برگشتند و جمعی بمخالفت باقی ماندند از جمله مخالفان، عمر بن خطاب بود رسول خدا ص ویرا دیده فرمود مگر تو سیاق هدی کرده که از لباس احرام خارج نشدی عرضکرد خیر فرمود برای چه محل نشدی؟! با آنکه دستور دادم آنان که قربانی ننموده محل شوند عرض کرد سوگند بخدا تا وقتی که تو در لباس احرامی من از جامه احرام خارج نشوم رسول خدا فرمود تو برای همیشه تا بمیری بدین حکم ایمان نخواهی آورد.

بدین مناسبت بانکار خود باقی بود و زیر بار متعه نرفت تا عصر خلافت خود که بمنبر آمده و مردم را اکیدا از انجام آن نهی کرد و مخالفان را وعده عذاب و سیاست نمود.

پس از آنکه رسول خدا ص مناسک خود را بجا آورد با قربانی علی ع شرکت کرد و با مسلمانان بمدینه مراجعت نمود، در راه

بمحلی که بنام غدیر خم شهرت داشت رسید.

غدیر محلی بود سوزان و آب و گیاه در آنجا یافت نمیشد و کمتر اتفاق می‌افتاد مسافری در آنجا منزل کند در عین حال رسول خدا ص در آنجا منزل کرد و مسلمانان به پیروی از او فرود آمدند.

(۱) و علت منزل کردن آن جناب آن بود که در آن مکان قرآن نازل شد و پیغمبر ص را بخلافت علی ع مأمور داشت و پیش از این هم دستور رسیده بود که علی ع را بخلافت بر مردم برقرار سازد لیکن در تمام

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۶۰

این مدت وقتی برای این کار معلوم نشده در این موضع وقت رسیده و مردم آماده بودند و خدا هم میدانست هر گاه مردم از غدیر بگذرند بسیاری از آنها پراکنده شده به شهرها و دهها و خیمه‌های خود رهسپار میشوند ذات اقدس او میخواست تا همه مردم از هر کجا که هستند از ولایت علی ع باخبر شوند و نص خلافتی او را بشنوند و خدا هم برای تأکید حجت خود این آیه را نازل کرد: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ «۱» ای رسول ما فرمان خلافت علی ع و نص بولایت او را که از طرف ما بتو رسیده بمردم بگو و به آنان اعلام نما و اگر بدین دستور رفتار نکردی رسالت خدایت را تبلیغ ننموده و خدا ترا از آزار مردم نگهداری می‌فرماید خدای متعال در این آیه شریفه تبلیغ ولایتی علی ع را شدیدا واجب فرموده و پیغمبرش را از تأخیر آن تخویف نموده و دفع آزار مردم را خود ضمانت کرد.

رسول خدا بر اثر همین امریه در محلی که یاد کردیم فرود آمد و مسلمانان نیز گرداگرد او فرو آمدند و آن روز اتفاقا هوا بسیار گرم بود رسول خدا ص دستور داد جهاز شتران را در زیر درختهائی که در آنجا بود جمع‌آوری نمودند و منادی مردم را اطراف رسول خدا ص گردآورد جمعیت همه حاضر شده و از شدت گرما عباها را دور پاهای خود می‌بستند رسول خدا ص بر روی جهاز شتران رفته علی ع را بر فراز آنها آورد و بطرف راست رسول خدا ص ایستاد.

(۱) سپس رسول خدا ص مشغول خطابه شده حمد و ثنای الهی را بجا آورده و مردم را از مواعظ شافیه خود که با بلاغت و تأکید هر چه تمامتری ادا میفرمود بهره‌مند ساخت و ضمنا آنان را از ارتحال

---

(۱) سوره مائده آیه ۶۷.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۶۱

خویش باخبر فرمود و اضافه کرد مرا بعالم دیگر دعوت کرده و نزدیک است منادی حق را اجابت گویم و خورشید پیمبری من از آسمان دنیای ناپایدار شما غروب نماید در عین حال یادگاری از خود باقی میگذارم که اگر از آن پیروی نمائید هیچ گاه گمراه نشوید یکی قرآن کریم و دیگر خاندان من که هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد گردند.

سپس با صدای رسا فرمود ا لست أولی بکم منکم بانفسکم آیا من از شما شایسته‌تر بشما نمی- باشم؟ همه گفتند خدا داناست که چنین است رسول خدا بلافاصله بازوان علی ع را گرفت روی دست چنان بلند کرد که سپیدی زیر بغلش نمودار گردید و فرمود

فمن کنت مولاه فهذا علی مولاه.

هر که را باشم منش مولی و دوست‌ابن عم من علی مولای اوست سپس دعا کرد پروردگارا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن و یاور او را یاری کن و ذلیل‌کننده او را خوار ساز (شیخ الرئیس قاجار)

حق گفت به پیغمبر خوش‌دار وفا رادر عالم ذرات که خواندیم شما را

گفتیم الستی و شنیدیم بلی رایک عالم ذر دگر امروز بیارا

با خلق بیا تازه کن آن عهد خدا رااي سید کل فخر رسل احمد مختار

همچون زکریا ز تکلم چه کنی صوم‌بی‌رمز بما انزل تبلیغ کن این قوم

بیدار علی باش و برانگیز تو از نوم‌این قوم گران‌خواب و مپرهیز تو از لوم

اعلان وصایت کن و فرمای که الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ ای زمره انصار

اورنگ حجازی خواست سلطان حجازی‌چون صورت رحمان دید کرسی حجازی

از عرش فراشد سر منبر ز فرازی‌بر خواند یکی خطبه تازی بدرازی

کوته‌نظران را گفت تا چند مجازی‌حق خواست حقیقت شود امروز پدیدار

آنگاه علی را ز کرم گشت طلب خواه‌بگزید چو از مهر علی جا ببر شاه

این نکته عیان شد که نبی مهر و ولی ماه‌بگرفت چو پیغمبر بازوی ید الله

برداشت علی را بمقام و رفعناه‌انسان که برفعت بشد از حیطه پندار

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۶۲ فرمود نبی کاین حکم از عالم بالاست‌امروز چو در رتبه علی از همه اعلی است

در ملک ولایت ولی و والی و والاست‌هر گونه تصرف کند او از همه اعلی است

بایست بداند که علی سید و مولاست‌آن کس که مرا مولا میداند و سالار (۱) چون از خطابه و معرفی علی ع فارغ شد هنگام ظهر بود از منبر بزیر آمده دو رکعت نماز گزارده مؤذن برای نماز جماعت مردم را دعوت کرد رسول خدا ص نماز ظهر را بجماعت بجا آورد و در سراپرده خود آرام گرفت و دستور داد علی ع در خیمه خود که برابر با سراپرده او بود بنشیند و بمسلمانان فرمان داد تا دسته دسته بر علی ع وارد شوند و بوی مبارکباد گفته و بعنوان امیر المؤمنینی باو سلام کنند مسلمانان حسب الامر می‌آمدند و بوی تهنیت گفته بنام امارت بر وی سلام میکردند سپس بزنان خود و سایر از زنان فرمود آنها نیز بهمین عنوان بوی تبریک گفته و سلام کردند آنان هم مأموریت خود را انجام دادند.

در میان مردمی که عرض تبریک می‌نمودند عمر بن خطاب از همه بیشتر تبریکات مفصل خود را بعرض رسانیده و زیاده از اندازه اظهار خرسندی می‌نمود و با این جمله تبریک گفت «بخ بخ» لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه آفرین بر تو و گوارا باد ترا ای علی که آقای من و تمام زن و مرد مؤمن گردیدی.

حسان بن ثابت حضور رسول خدا ص آمده عرضه داشت آیا اجازه میدهی در این باره اشعاری به عرض برسانم که خدا از آنها راضی باشد فرمود بنام خدا بگو حسان در جای بلندی قرار گرفته مسلمانها همچنان که آماده گوش دادن بودند گفت و سرود.

در روز غدیر خم پیمبر مسلمانان را گردآورد و به آنها خطاب کرده گفت مولا و ولی شما کیست آنها بدون آنکه اظهار نفاق و دشمنی نمایند پاسخ دادند خدای ما مولای ما و توهم ولی ما هستی و امروز

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۶۳

بهیچ وجه از ما سرکشی نخواهی دید آنگاه فرمود یا علی از جای برخیز که من پس از خود به امامت و هدایت تو خرسندم و اضافه کرد کسی که من مولای او هستم علی ع ولی اوست و شما هم براستی یاور و دوست او باشید در اینجا شروع کرد بدعا نمودن که پروردگارا دوست او را دوست بدار و با دشمنش دشمنی کن.

(۱) رسول خدا ص از سروده‌های او بوجد آمده فرمود ای حسان تا وقتی که ما را بزبان خود یاری میکنی روح القدس یاور و مؤید تو باشد.

علت آنکه پیغمبر دعای خود را برای تأیید روح القدس مشروط کرد، آن بود که میدانست حسان بن ثابت آخر الامر با علی از در خلاف بیرون می‌آید، و اگر سلامت اعتقاد و فکر او را در آتیه قطعی میدانست بطور اطلاق و هیچ گونه قید و شرط برای او دعا میکرد.

نظیر همین موضوع، ستایش از همسران پیغمبر است که از آنان با قید پرهیزکاری ستایش کرده زیرا میدانست برخی از آنان در آخر کار از رویه تقوی که اصل مهم شایستگی ستایش است رو میگردانند فرموده: یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ «۱» شما ای همسران پیمبر در صورتی از زنهای دیگر امتیاز دارید که پرهیزکار باشید.

و خدا در این آیه شریفه زنهای پیغمبر را مانند اهل بیت رسول خدا مورد اکرام و مدح قرار نداده زیرا آنان غذای خود را که مورد نیازشان بوده به یتیم و اسیر و مسکین دادند و خدا این آیه را در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل فرمود و ثابت کرد با آنکه غذا از هر جهت لازم برای خودشان و مورد احتیاجشان بود از آن استفاده ننمودند و بمستحق تسلیم کردند: وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً

---

(۱) آیه ۳۲ سوره احزاب

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۶۴

فَوَقاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً «۱» غذای خود را با آنکه مورد احتیاجشان بوده به بینوا و بی‌پدر و درمانده داده و میگفتند برای خدا غذای خود را بشما میدهیم و از شما پاداش و شکرگزاری نمیخواهیم و ما از پروردگار خود میهراسیم که او را در روز سخت قیامت با صورتی گرفته ملاقات نمائیم و خدا هم آنان را از گرفتاری آن روز نگهداری کرد و تازگی و شادمانی بدیشان داد و پاداش شکیبائیشان را بهشت و حریر بهشتی مقرر فرمود.

در این آیه چنانچه ملاحظه میکنید پاداش عمل حضرات اهل بیت بدون هیچ قید و شرطی معلوم و معین گردیده زیرا اختلاف و تغییر حالی در آنها نمیدیده لیکن برای همسران پیغمبر ص که بعدها عوض میشوند اشتراطی معین شده.

فصل - ۵۱ نتیجه

(۱) در قضیه حجة الوداع فضائل اختصاصی علی ع بخوبی نمودار شد و معلوم شد علی ع دارای مناقبی است که شریکی ندارد و در حج و هدی و مناسک انباز رسول خدا ص بوده و در نیت حج و همگامی با پیغمبر ص موفق و خدا او را با پیغمبر مساوی قرار داده و مکانت و جلالت او را نزد خدا و رسول در آن روز بخوبی ظاهر و بمدح و ستایش او هر چه بیشتر افزود و اطاعت از او را واجب کرد و او را خلیفه خود قرار داد و مردم را به پیروی از او خواند و از مخالفت او نهی کرد و دوستان او را که به وی اقتدا میکنند و بیاری او برمی‌خیزند دعا کرد و دشمنان او را نفرین نمود و کسانی را که بعداوت او قیام می‌نمایند علنا لعنت فرمود و با

---

(۱) آیه ۸ تا ۱۳ سورة الدهر

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۶۵

این عمل برترین و بزرگوارترین خلق خدا را معرفی نمود و چنانچه میدانیم این منقبت هم از جمله مناقبی است که ویژه علی ع بوده و کسی که با بصیرت و بدون غرض و مرض باشد و بدان توجه نماید خواهد فهمید که هیچ فضیلتی همتای این فضیلت نبوده و تاب مقاومت با آن را ندارد.

فصل - ۵۲ آخرین روزهای پیغمبر

(۱) و از جمله اموری که هر چه بیشتر و استوارتر بفضائل او می‌افزاید و جلالت او را ابراز میدارد پیش‌آمدهائی است که پس از قضیه حجة الوداع برای رسول خدا اتفاق افتاده و همچنین امور بیسابقه‌ای که بخواست خدا واقع شده مؤید همین معنی بوده‌اند

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بمجردی که فهمید مرگش نزدیک شده پیوسته با مسلمانان مطالبی را بیان میکرد و آنان را از فساد و خلاف پس از خود بیم میداد و دستور میفرمود تا برای همیشه بسنت او توجه کنند و موافق با آن رفتار نمایند و متفقا بدان توجه داشته باشند و ایشان را به پیروی از بازماندگان خود و اطاعت از آنان میخواند و مردم را بیاری و پشتیبانی از آنها و اینکه در امور دینی از ایشان کمک بگیرند دعوت میکرد و آنان را از مخالفت ایشان نهی میفرمود.

و از جمله گفتاری که رسول خدا ص با مردم گفته و همه راویان به حقیت آن اعتراف و اجماع نموده‌اند اینست که فرمود.

ای مردم من پیش از شما بعالم دیگر پرواز میکنم و شما پس از من آمده و کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد بدانید آن هنگام از شما میپرسم در باره کتاب خدا و بازماندگان من چه کردید و چگونه رفتار نمودید اینک به‌بینید باید با آنها چگونه کار کنید که خوشنودی مرا بدست آورده باشید زیرا خدای مهربان و دانا بمن خبر داده که این دو یادگار هیچ گاه از یک دیگر جدا نمیشوند تا کنار حوض مرا دریابند و من هم از خدا همین معنی را درخواست کردم و او هم چنین موهبتی را بمن کرامت فرمود.

اکنون متوجه باشید دو یادگار من کتاب خدا و اهل بیت من‌اند در هیچ امری بر ایشان پیشدستی نکنید که از یک دیگر پاشیده و متفرق میشوید و از فرامینشان سرپیچی ننمائید که هلاک میگردید و سخن

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۶۶

به آنها نیاموزید که آنان از شما داناترند.

(۱) ای مردم کاری نکنید پس از من بکفر خود بازگردید و به قهقرا عقب روید در نتیجه گردن شما بدست برخی از شما زده شود و بالاخره مرا با سوارگان چون سیل بنیان‌کنی ملاقات نمائید.

بدانید که علی بن ابی طالب ع برادر و جانشین من است پس از من برای برقراری تأویل قرآن میجنگد چنانچه برای تنزیل آن با بیگانگان پیکار نمود.

و بالاخره در هر محفل و مجلسی که حضور میبافت از این قبیل سخنان بیان میفرمود و اتمام حجت میکرد.

سپس رایتی بنام اسامهٔ بن زید بن حارثه ترتیب داد و دستور صادر کرد او باتفاق گروه بسیاری از مسلمانان بطرف یکی از شهرهای روم که پدرش در آنجا از پای درآمده بود حرکت کند و نظر رسول خدا ص این بود بدین وسیله عده از سران مهاجر و انصار در لشکر وی شرکت نمایند و هنگام رحلت او آنها که آهنگ مخالفت و طمع ریاست دارند نباشند و امر خلافت بدون هیچ گونه نزاعی بخلیفه پس از او مسلم گردد.

و بالاخره بطوری که گفتیم رایت اسامه بسته شد و رسول خدا ص سعی بلیغی در بیرون کردن سران مهاجر و انصار نمود و به اسامه فرمود تا با لشکریان خود بیرون رفته و در جرف که نزدیک مدینه بود منزل نماید و مردم را وادار کرد تا همراه او حرکت کنند و آنان را از باقی ماندن و کندی کردن از انجام وظیفه بیم میداد.

(۲) در آن حال که مسلمانان را بهمراهی با اسامه دعوت میکرد بیماری مرگ بر وجود مبارکش عارض

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۶۷

شد چون از بیماری خود باخبر گردید و احساس کرد که این مرض ویرا از پای درمی‌آورد دست علی ع را بدست گرفته و همراه با عده به بقیع آمد بآنها توجه کرده فرمود من مأمورم برای مردگان بقیع استغفار نمایم آنها با وی آمدند تا رسول خدا ص در محلی توقف کرد و گفت سلام بر شما ای مردمی که در دل خاک بقیع خفته‌اید، از مقاماتی که بدان نائل گردیده‌اید تبریک میگویم اگر بروزگار ما بنگرید می‌بینید فسادها از همه طرف مانند شب تاریک روز ما را تار نموده سپس برای آنها استغفاری طولانی نموده بطرف علی ع متوجه شد فرمود همانا جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر من تلاوت میکرد امسال دو مرتبه آن کتاب عزیز را بر من قرائت کرد و یقین میدانم این عمل جبرئیل حاکی از آنست که مرگ من فرارسیده.

سپس فرمود یا علی من مخیرم خزائن دنیا و جاوید ماندن در آن را برای خود برگزینم یا از این دنیا رخت بربسته بسرای دیگر بشتابم من از این دو ملاقات پروردگار و نعمتهای پایدار بهشت را اختیار نمودم بنا بر این هنگامی که از دنیا رفتم مرا غسل بده و عورت مرا بپوشان زیرا هر کسی چشمش بعورت من بیفتد بلادرنگ نابینا شود.

آنگاه بمنزل خود برگشته و سه شبانه روز با کمال بیماری و نقاهت بسربرد پس از سه روز، سر مبارک را بسته علی ع طرف راست آن حضرت و فضل بن عباس طرف چپ آن حضرت را گرفته بودند و با

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۶۸

این حال وارد مسجد شده و بمنبر رفته نشست (۱) سپس فرمود ای گروه مردم غیبت من نزدیک شده و مرگ من فرا رسیده کسی که در دست من حقی دارد یا طلبکار است بیاید تا حقش را بپردازم و طلبش را ادا کنم ای مردم هیچ چیزی نزد خدا باندازه عمل موقعیت ندارد زیرا بواسطه آن خیر و شر نمودار میگردد ای مردم کسی ادعائی نکند و فردی آرزوئی ننماید سوگند بخدائی که مرا به نبوت حقیقی برگزیده بجز از عمل توأم با رحمت کار دیگری آدمی را نجات نمی‌بخشد و منهم اگر بنافرمانی او پرداخته بودم هلاک و نابود شده بودم.

سپس از منبر بزیر آمد و با مردم نماز گزارده و بواجبات فقط اکتفا نمود و بخانه ام سلمه که آن روزها در آنجا بسرمیبرد رفت یک روز یا دو روز از این قضیه بیش نگذشت عائشه حضور حضرت رسیده و اجازه خواست تا آن حضرت را بخانه خود ببرد و در آنجا به پرستاری حضرتش بپردازد و ضمنا از زنان دیگر رسول خدا نیز کسب اجازه کرده و بالاخره با استیذان از نامبردگان رسول خدا را بخانه خود برد و به پرستاری پرداخت چند روزی بیماری آن جناب شدت کرد یک روز صبح که پیغمبر اکرم بنقاهت شدید مبتلا بود بلال بخانه آن جناب آمد و نماز صبح را اعلام کرد رسول خدا ص فرمود من اکنون از آمدن بمسجد معذورم یکی از مسلمانان را بنماز وادار کنید و دیگران بوی اقتدا نمائید عایشه گفت پدرم ابو بکر را به اقامه جماعت برقرار سازید حفصه گفت والد بزرگوارم عمر را بگوئید نماز صبح را بپای آورد.

رسول خدا ص هنگامی که دید هر یک از اینها حریص‌اند بر اینکه پدرشان به امامت مردم برقرار

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۶۹

شوند و در حیات وی آشوب نمایند فرمود دست از آشوبگری خود بردارید و فتنه بپا نکنید شما مانند زن‌های فتنه‌گر زمان یوسفید که هر یک پنهانی به یوسف پیغام فرستادند.

(۱) رسول خدا ص نظر باینکه مبادا یکی از آن دو به اقامه جماعت بپردازند با آنکه دستور داده بود همراه جیش اسامه بخارج شهر بروند و خیال نمیکرد تخلف کرده باشند با همان حال ناتوانی که داشت خود را برای رفتن بمسجد مهیا کرد و از آن طرف وقتی متوجه شد عایشه و حفصه در صدد امامت پدر خودند دانست که ابو بکر و عمر از رفتن همراه اسامه تخلف نموده‌اند این معنی بیشتر رسول خدا را بمسجد متوجه ساخت تا مگر بدین وسیله بتواند آتش فتنه را خاموش بسازد و رفع شبهه نماید.

بالاخره رسول خدا با ضعف بی‌اندازه که داشت و نمیتوانست روی زمین آرام بگیرد علی ع و فضل بن عباس زیر بغل آن جناب را گرفتند و آن حضرت پاهای مبارک را بر روی زمین میکشید و با این حال بمسجد وارد گردیده دید ابو بکر داخل محراب شده و نزدیکست با گفتن تکبیرة الاحرام که رکن مقدم اسلام است ارکان حقیقی آن را از یک دیگر بپاشد و نابود سازد رسول خدا ص با دست اشاره کرد عقب بایست او ناچار عقب ایستاد لیکن در نظر داشت روزی برای آنکه بفهماند حق با من بود نه با پیغمبر در میان محراب بایستد و با گفتن اللَّه اکبر رک و پیوند رهبر بزرگ اسلام نی بلکه قائمه عرش الهی را بلرزه درآورد.

رسول خدا خود در محراب ایستاده و نماز را آغاز کرده و اعمال نمازی ابو بکر را بهیچ گرفته نماز را از سر شروع کرد چون نماز را سلام داد بخانه رفته ابو بکر و عمر و عده‌ای که در مسجد حضور داشتند طلبیده فرمود مگر دستور ندادم شما همراه جیش اسامه

بخارج شهر کوچ کنید عرضکردند آری فرمود بنا بر این برای چه مخالفت کردید؟! ابو بکر گفت من حسب الامر همراه جیش اسامه بخارج مدینه رفتم لیکن برای آنکه عهدی تازه

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۷۰

کرده باشم مراجعت نمودم عمر گفت یا رسول اللَّه من از مدینه خارج نشدم و با جیش اسامه شرکت نکردم زیرا میخواستم خودم از بیماری شما باخبر باشم و از دیگران خبر ناراحتی شما را نپرسم.

(۱) رسول خدا ص که دانست آنان مخالفت کرده‌اند بار سوم آنها را بهمراهی با جیش اسامه دعوت کرد و از رنج بسیاری که دیده و اندوه فراوانی که بحضرتش رسیده غشوه بر او عارض گردید و ساعتی بدین حال بسربرد مسلمانان گریستند و صدای گریه زنان و فرزندان و زنان مسلمان و همه حاضران بلند شد رسول خدا ص افاقه یافته نگاهی بمردم کرده فرمود: دوات و شانه گوسفندی حاضر کنید تا مطلبی را بنویسم که پس از آن برای همیشه گمراه نشوید و همان دم عارضه غشوه بر حضرتش مستولی شد.

یکی از حاضران برخاست تا امریه حضرت را به انجام آورد عمر دید هر گاه دستور رسول خدا ص عملی شود ممکن است تیر غرض او بهدف مقصود نرسد و کار از کار بگذرد بدین ملاحظه بآن مرد گفت بسخن رسول خدا ص توجه نکن زیرا او بیمار است و هذیان میگوید آن مرد از اراده خود منصرف شد و از اینکه در احضار امریه رسول خدا تقصیر و کوتاهی نمودند متأثر بوده و گفتگو در میانشان افتاد و کلمه استرجاع إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ را بزبان رانده و از مخالفت آن جناب بیمناک بودند.

هنگامی که رسول خدا ص افاقه حاصل کرد برخی گفتند آیا اجازه میدهید تا دوات و شانه حاضر نمائیم فرمود پس از این همه سخنان نابجا محتاج بدوات و شانه نیستم لیکن در باره بازماندگانم وصیت می- کنم از آنها دست برمدارید و از نیت خیر در باره آنان خودداری ننمائید و روی از مردم برگردانید مسلمانان تقصیر کار از جای برخاسته بخانهای خود رفتند و بجز از عباس و فضل و علی بن ابی طالب ع و خاندان مخصوصش

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۷۱

دیگری باقی نماند.

(۱) عباس عرضکرد یا رسول اللَّه ص هر گاه میدانید غلبه با ماست و ما پس از شما بمقام حق پیروز می‌آئیم و مستقر می‌شویم اطلاع فرمائید رسول خدا ص فرمود پس از من درمانده و بیچاره خواهید شد و سخن دیگری نفرمود.

این عده هم با کمال ناامیدی از حضور رسول خدا ص مرخص گردیدند رسول خدا فرمود برادر و عمویم را برگردانید چون حضور یافتند و مجلس منحصر بآنها گردید پیغمبر اکرم ص بطرف عمویش عباس توجه کرده فرمود ای عمو وصیت مرا می‌پذیری و وعده مرا قبول می‌کنی و قرض مرا ادا می‌نمائی عباس عرضکرد یا رسول اللَّه عموی تو پیرمرد و عیال‌وار است و سخاء و کرم تو مانند باد وزش داشته و عموی ناتوانت نمیتواند بوعده تو قیام کند.

آنگاه بعلی ع توجه کرده فرمود ای برادر آیا وصیت مرا می‌پذیری و بوعده من وفا می‌کنی و قرض مرا ادا می‌سازی و امور بازماندگانم را اداره می‌نمائی عرضکرد آری فرمان ترا از دل و جان می- پذیرم و آن را اجرا می‌کنم.

پیغمبر فرمود نزدیک بیا چون پیش رفت علی ع را بسینه چسبانید و انگشتری خود را از انگشت مبارکش بیرون آورده فرمود این انگشتری را در انگشت کن سپس شمشیر و زره و تمام سلاحهای جنگی خود و پارچه را که در هنگام پیکار بشکم می‌بسته و لباس جنگ می‌پوشیده و بکارزار میرفته حاضر کرده همه را بعلی ع تسلیم نمود فرمود بنام خدا بمنزل خود برو.

(۲) علی ع در تمام این مدت از پیغمبر ص کناره نمی‌گرفت و پیوسته منتظر اجرای دستورات آن جناب

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۷۲

بود فردای آن روز که درب خانه‌اش بروی مردم بسته بود و کسی از احوال آن جناب اطلاعی نداشت و بیماری آن حضرت شدت

یافته علی ع برای انجام پاره از امور ضروری خود رفته بود رسول خدا ص اندکی افاقه یافت علی ع را ندید زنهای رسول خدا ص اطراف او را گرفته بودند فرمود برادر و رفیق مرا بخوانید پس از این جمله دوباره ضعف بر آن حضرت مستولی گردید، خاموش شد عائشه گفت ابو بکر را بگوئید بیاید وی داخل شده بالین آن حضرت نشست چون رسول خدا ص دیده گشود چشمش بجمال تهی از کمال ابو بکر افتاد صورت برگردانید ابو بکر دانست اشتباه کرده از جای برخاست و گفت اگر او بمن نیازمند بود صورت بر- نمی‌گردانید و حاجتش را میفرمود چون بیرون رفت دوباره رسول خدا ص همان جمله را تکرار کرد حفصه گفت عمر را حاضر کنید چون حضور یافت و چشم رسول به آن نامقبول افتاد صورت برگردانید و او هم خارج شد بار سوم رسول خدا فرمود برادر و صاحب مرا بخوانید ام سلمه که حق از او خوشنود باد گفت علی را بگوئید حاضر شود که پیغمبر اکرم ص جز او بدیگری عنایتی ندارد علی ع را بحضور خواندند چون او وارد شد گوئید روح روانی برسول خدا دمیدند شاد و خندان گردیده او را نزدیک خواند مدتی با وی براز پرداخت سپس علی ع از جا برخاست و بگوشه آرام گرفت تا پیغمبر ص بخواب رود چون او خوابید از خانه بیرون رفت مردم پرسیدند رسول خدا ص با تو چه نجوائی داشت و چه فرمود؟ پاسخ داد هزار باب علم بمن آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شود و مرا بکارهائی مأموریت داد که بخواست خدا بدانها قیام خواهم کرد.

(۱) بیماری رسول خدا ص شدت کرد و آثار ارتحال ظاهر شد و علی ع در آن هنگام حضور داشت چون نزدیک شد روح مقدسش به آشیان جنان پرواز نماید بعلی ع فرمود یا علی سرم را در میان دامان خود

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۷۳

بگذار که امر خدا دررسیده چون جان من از کالبد بیرون خرامد آن را بدست خود بگیر و بصورت بکش سپس مرا رو بقبله قرار داده و بکار غسل من بپرداز و نخستین کس بر من نماز بگزار و تا مرا در میان قبر پنهان ننموده از من جدا مشو و در تمام امور خود از خدا کمک بخواه.

علی ع حسب الامر سر مبارک پیغمبر اکرم ص را در میان دامن خود گذارد رسول خدا در آن هنگام از هوش رفت زهرای مرضیه که حضور داشت بصورت پدر بزرگوارش خیره شده گریه و ندبه می‌کرد و این شعر را می‌خواند.

سپید چهره که از برکت چهره نورانی او مردم از ابر باران میطلبند و او فریادرس بی‌پدران و پناه بیوه زنانست.

رسول خدا ص صدای دختر ارجمند داغدارش را شنیده دیده گشود با صدای ضعیفی فرمود ای دختر اینشعر سروده عمویت ابو طالب است بجای آن این آیه را بخوان وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ «۱» محمد فقط رسول خدا بوده و پیمبران پیش از او درگذشته‌اند آیا هر گاه او بمیرد یا کشته شود شما بحال پیش از اسلام خود برمی‌گردید؟ زهرا ع مدتی گریست رسول خدا ص او را بسوی خود خوانده چون نزدیک رسید رازی با او گفت که روی مبارک فاطمه چون خورشیدی بر- افروخت آنگاه همچنان که دست راست حضرت علی ع زیر چانه مبارکش بود روح مقدسش بعالم جاوید پرواز کرد علی ع جان منور او را چنانچه فرموده بود بدست گرفت و بصورت کشید سپس رسول خدا ص را بجانب قبله برده دیدگان او را بدست ولایتی خود بست و جامه بر اندام آن جناب کشید و بانجام تغسیل و تکفین آن حضرت پرداخت.

---

(۱) آیه ۱۴۴ سوره آل عمران.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۷۴

(۱) گویند از فاطمه پرسیدند رسول خدا ص با تو چه رازی گفت که اندوه وفات او از دلت رفت و از اضطرابت کاسته شد و صورتت برافروخته گردید فرمود رسول خدا ص بمن اعلان کرد تو نخستین کسی هستی که بمن ملحق خواهی شد و ماندن تو پس از من بطول نمی‌انجامد این خبر مرا خوشحال کرد و اندوه من برطرف گردید.

هنگامی که علی ع خواست بدن پاك رسول خدا ص را غسل بدهد فضل بن عباس را بكمك خود خوانده نخست چشمهای فضل را بسته و دستور داد تا وی آب به بدن آن حضرت بریزد علی ع پیراهن رسول خدا ص را تا بناف درانده و به غسل و حنوط و تکفین او پرداخته و فضل با چشم بسته آب بر بدن پاك آن جناب می‌ریخت.

وقتی که علی ع از غسل و کفن او فارغ شد علی ع نخست تنهائی بر بدن آن حضرت نماز گزارد.

مردم که از ارتحال و درگذشت آن حضرت اطلاع یافته بودند در مسجد گرد آمده و در خصوص اینکه چه کسی بر بدن آن جناب نماز بگزارد و در کجا باید دفن شود گفتگو می‌کردند در این هنگام علی ع وارد شده فرمود رسول خدا در حیات و ممات امام ما بوده و هست مسلمانان دسته بدسته بدون آنکه بکسی اقتدا کنند بر بدن طیب او نماز بگزارند و بدانند خدای متعال هیچ پیمبری را در مکانی قبض روح نمیفرماید مگر اینکه آنجا را برای قبر او تعیین میفرماید و من او را در همان خانه‌اش که قبض روح شده دفن می‌کنم مسلمانان اینسخن را پذیرفته و بر بدن آن حضرت نماز گزاردند.

(۲) چون مسلمانان از نماز فارغ شدند بعادت اهل مکه عباس بن عبد المطلب کسی را فرستاد تا عبیدهٔ

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۷۵

بن جراح گورکن مکیها و ضریح‌ساز آنها را حاضر کند و نیز بدنبال ابو طلحه زید بن سهل، حفار مدینه فرستاده تا بیاید و لحدی برای رسول خدا ص ترتیب دهد ولی ابو طلحهٔ حضور یافته و لحدی برای پیغمبر ترتیب داد و علی و عباس و فضل و اسامه به دفن پیغمبر پرداختند.

انصار از پشت دیوار حجره صدا زدند یا علی ترا بخدا سوگند امروز راضی مشو حقی که ما به رسول خدا ص داریم نابود گردد یکی از ما را هم اجازه بده تا در دفن پیغمبر ص شرکت نماید علی فرمود اوس بن خولی بیاید و در تدفین آن حضرت شرکت کند. اوس مردی فاضل و از مردم بنی عوف خزرج بوده و پیکار بدر را هم دریافته چون وارد شد علی ع فرمود وارد قبر شو چون داخل شد علی ع بدن مبارك را بدست وی داد و دستور داد چگونه بدن آن حضرت را روی خاك بگذارد چون آن بدن پاك را در روی خاك قبر گذارد حضرت امیر فرمود خارج شو، آنگاه خود وارد قبر شده بند کفن پیغمبر را گشود و طرف راست صورت نازنینش را رو بقبله گذارده خشت بر روی بدنش چید و خاك بر روی آن ریخت باری پیش‌آمد ناگوار رحلت پیغمبر ص در روز دوشنبه دو شبانه‌روز از ماه صفر باقی مانده (۲۸ صفر) سال یازدهم هجرت در سن شصت و سه سالگی اتفاق افتاد در هنگام دفن پیغمبر بر اثر آنکه بین مهاجر و انصار اختلاف شدیدی در خصوص امر خلافت واقع شده بود بیشتر آنها در وقت دفن پیغمبر حضور نداشتند و حتی برای نماز بر بدن آن حضرت هم موفق نشدند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۷۶

(۱) زهراء مرضیه پس از دفن پیغمبر ص می‌گریست و از بدی روز و روزگار می‌نالید ابو بکر به تمسخر تصدیق کرده گفت آری امروز تو از بدترین روزهاست مردم که دیدند علی و بنی هاشم بمصیبت پیغمبر ص گرفتارند از فرصت استفاده کرده به تعیین خلیفه پس از پیغمبر ص پرداختند و بالاخره بخلافت ابو بکر اتفاق کردند زیرا انصار با خود مخالفت می‌کردند و طلقا (اسیران مکه که در فتح آنجا پیغمبر آنها را آزاد کرد) و مؤلفهٔ القلوب (آنها که محض بدست آوردن دلهاشان مورد توجه بودند) راضی به تأخیر کار خلافت نبودند زیرا می‌ترسیدند مبادا بنی هاشم فراغت یافته و خلافت در محل خود استقرار پیدا کند و بالاخره با ابو بکر که حاضر بود بیعت نمودند.

مجملا باید بدانیم خلافت ابو بکر امر ساده نبوده بلکه اسباب کار خلافت او از هر جهت مهیا و این کتاب نمی‌تواند آنها را مفصلا شرح بدهد در روایت آمده وقتی که کار خلافت ابو بکر بپایان رسید و مردم با او بیعت کردند مردی حضور علی ع که به پرداخت قبر رسول خدا مشغول بود رسیده عرضکرد مردم با ابو بکر بیعت کردند و انصار بر اثر اختلاف فیما بین بخواری مبتلا شدند و طلقا

برای آنکه مبادا شما از کار پیغمبر فارغ شوید و امر خلافت را بعهده بگیرید پیشدستی نموده و عقد بیعت را با او استوار کردند.
علی ع بیلی که در دست داشت بزمین گذارده و دست خود را بر آن استوار نموده فرمود: بسم اللَّه الرحمن الرحیم الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبِینَ أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ أَنْ یَسْبِقُونا ساءَ ما یَحْکُمُونَ «۱» آیا

---

(۱) سوره عنکبوت آیه ۱- ۴.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۷۷

مردم می‌پندارند بمجردی که گفتند ایمان آوردیم دیگر بفساد مبتلا نمی‌گردند! با آنکه مردم پیش از آنها را بفتنه و آزمایش مبتلا نمودیم خدا مردم راستگو و دروغگو را می‌شناسد و از احوالشان باخبر است آیا مردم بدکار خیال کردند بر ما پیشی گرفته‌اند با آنکه حکومت نابجائی نموده‌اند.

(۱) در هنگامی که علی و عباس بکارهای شخصی پیغمبر مشغول بودند ابو سفیان در خانه پیغمبر ص آمد و این اشعار را می‌خواند.
ای بنی هاشم دست طمع مردم و بخصوص قبیله تیم که ابو بکر از آنانست و عدی که عمر از آن قبیله است بروی خود مگشائید زیرا امر خلافت در میان شما و متوجه بشما و جز علی دیگری شایسته آن نیست ای ابو الحسن کف با احتیاط خود را بپایه سریر خلافت استوار ساز زیرا تو شایسته آن هستی.
سپس با صدای بلند، بنی هاشم و بنی عبد مناف را مخاطب ساخته گفت آیا خوشنودید بچه شتر رذل پسر رذل (یعنی ابو بکر) بر شما خلافت نماید و مقام شما را غصب کند سوگند بخدا اگر اراده کنید حق خود را بگیرید میتوانید در اندك وقتی لشکریان و مردانی گردآورید و غاصبان را نابود سازید امیر المؤمنین ع در پاسخ او فرمود برگرد ای ابو سفیان سوگند بخدا از آنچه می‌گوئی قصد خدا را نداری و برای خدا سخن نمی‌گوئی تو همواره با اسلام و اسلامیان بحیله‌گری رفتار میکنی ما اکنون بکارهای شخصی پیغمبر ص پرداخته و وقت توجه کردن باین گونه حرفها که تو می‌گوئی نداریم و هر فردی مأموریتی دارد و باید کار خود را انجام دهد.
ابو سفیان بمسجد وارد شده دید بنی امیه اجتماع کرده‌اند ابو سفیان آنان را برای موضوع خلافت تحریص کرد لیکن آنها بسخن او توجهی ننمودند.
آن روز آزمایشی عمومی و بلائی همگانی اتفاق افتاده و اسباب سوء از همه طرف آماده شده شیطان در این موقع فرصت را غنیمت شمرده و بمخالفان و دشمنان همراهی می‌نمود و بالاخره مؤمنان را فریفته و

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۷۸

خوار ساخت چنانچه تأویل آیه شریفه «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خاصَّةً» بترسید از آزمایشی که ویژه ستمگران نمی‌باشد بلکه دیگران را هم گرفتار میسازد حاکی از این معنی است.

فصل – ۵۳ نتیجه مناقب علی ع

ترجمه الإرشاد ۱۷۸ فصل – ۵۳ نتیجه مناقب علی ع ..... ص : ۱۷۸

۱) مناقبی را که در باره علی ع بشمار آوردیم و امور ویژه او را که در قضیه حجة الوداع متذکر شدیم بالاترین دلیلی است که همه آنها ویژه جناب او بوده و هیچ یك از افراد مسلمانان در آنها شرکت نداشتند زیرا هر یك از مناقب مذکوره بابی از فضل را تشکیل میدهند که بسته بوجود همایون آن حضرت‌اند و بدیگری نیازمند نمی‌باشند.

چنانچه می‌بینیم نزدیکی آن حضرت در هنگام وفات پیغمبر و حضور او تا وقتی که ذات ملکوتی او از این عالم ارتحال نمود حاکی از آنست که بایستی علی ع در فضیلت دینی و تقرب برسول خدا ص به آخرین پایه ارتقا یافته باشد و رفتار او طوری بوده که موجبات آرامش پیغمبر ص را فراهم می‌کرده و آن جناب میتوانسته با کمال اطمینان کارهای خود را بدو واگذار نماید و در تدبیر امور بشخص او اعتماد نموده و او را دوست بدارد چنانچه دیگران را باندازه او بلکه صد یک آن مورد التفات قرار نداده.

علاوه بر آنچه گفته شد رسول خدا ص ویرا وصی خود قرار داد با آنکه عباس را هم برای وصیت خود نامزد کرد و او بمناسبت پیری و عیال‌واری زیر بار نرفت لیکن علی ع بار سنگین وصیت آن جناب را بعهده گرفت و ضمانت کرد کمال مراقبت را در باره آن بکار ببرد و بار امانت را بسرمنزل مقصود برساند و بالاخره پیغمبر اکرم علی ع را بعنوان برادری برگزید و در آخرین لحظات از مصاحبت او خرسند بود و علوم دین

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۷۹

را از میان همه افراد باو آموخت.

(۱) و علی ع بدن آن حضرت را غسل داد و برای سفر الی اللَّه آماده ساخت و پیش از دیگران بر جنازه او نماز گزارد و معلوم است این عنوان حاکی از آنست که حضرت مشار الیه موقعیت بخصوصی نزد خدا و رسول داشته و نیز امت را بر کیفیت نماز بر آن حضرت که نمی‌دانستند بچه نحوی برگزار نمایند دلالت کرد و آرامگاه او را که مردم در تعیین آن متحیر بودند معلوم نمود و مردم هم حسب الامر او عمل کردند.

و بالاخره تمام این موضوعات حاکی از آنست که علی ع در آنها بی‌شریک بوده و از آغاز بعثت تا وفات رسول خدا ص شخصی بجامعیت او بهم نرسیده اساس فضائل و پایه استوار آن برای او برقرار گردیده و در هیچ یک از اعمال و رفتار او شائبه غیر اسلامی وجود نداشته و فضائل وی طوری نیست که بتوان با نظر عیب بدانها نگریست و از این راه بمناقب ایمانی او لطمه وارد آورد و معجز آشکار و خارق عاده‌ایست که جز برای پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب و یا کسی که همتای آنها باشد از دیگری ظهور پیدا نمی‌کند زیرا از این سه دسته که گذشت دیگران بطوری که خردمندان و مطلعان اتفاق کرده‌اند بر خلاف این رویه بوده و توفیق الهی کمتر بدیشان توجه داشته و سیر این درجات را کمتر نموده‌اند از خدا توفیق خواسته و از گمراهی بدو پناه

فصل- ۵۴ [اشاره به قضاوت‌ها و داوریهای آن سرور]

(۲) فضائل و مناقب علی ع بطوری که اشاره شد همانها بود که تا اندازه اطلاع یافتیم اکنون باید توجهی بقضاوتهای محیر العقول او هم نمود و اخباری که حاکی از قضاوتها و داوریهای آشکار اوست در خصوص امور میبریم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۸۰

دین و احکام که مؤمنان برای حل و عقد آنها بدان حضرت متوجه بوده علاوه بر اخباری که حاکی از موقعیت علمی و معرفت و فهم اوست که همه دانشمندان را در معضلات و مشکلات شاگرد ابجد خوان مکتب او قرار داده و بالاخره همه در دربار او زانو زده و تسلیم دست دانش او شده بیش از آنست که بتوان بشماره درآورد و بالاتر از آنست که ما بتوانیم آنها را در این مختصر ایراد نمائیم آری برای آنکه کتاب فعلی ما خالی از داوری‌های عالیه آن حضرت نباشد بعنوان «مشت نمونه خروار» برخی از آنها را در اینجا می‌آوریم و مقدمه برای بیان داوریهائی که آورده نشده قرار میدهیم.

فصل- ۵۵ داوری در عصر پیغمبر

(۱) برخی از داوریهای آن حضرت که عامه و خاصه نقل کرده‌اند در عصر خود پیغمبر ص اتفاق افتاده و حضرت رسول ص هم

آنها را امضا کرده و حکم حقانیت آن را مجری داشته و دعای خیر در باره او نموده و از عمل او قدردانی کرده و برتری او را بر دیگران بدین وسیله بمرحله ثبوت رسانیده و مسلم داشته که پس از او سزاوار مقام خلافت است و باید در این خصوص بر دیگران فضیلت داشته باشد چنانچه قرآن کریم هم بدین معنی توجه دارد و تأویل آن از این موضوع پرده برمیدارد خدا میفرماید: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ «۱» آیا کسی که براه حق رهبری شده شایسته برای پیروی است یا کسی که از این نعمت محروم است مگر آنکه بصراط حقیقت هدایت شود اکنون چگونه بر خلاف این معنی داوری می کنید.

و میفرماید: قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ «۲» بگو

---

(۱) آیه ۳۵ سوره یونس.

(۲) سوره زمر آیه ۹.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۸۱

آیا دانا و نادان برابرند همانا خردمندان متوجه‌اند که چنین نیست و نیز در قصه آدم که ملائکه گفتند أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَةِ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ قالُوا سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ قالَ یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ: آیا در روی زمین موجودی را برقرار می‌سازی که فساد و خونریزی نماید با آنکه ما تسبیح و حمد تو بجا می‌آوریم و ترا تقدیس می کنیم فرمود من چیزهائی را میدانم که شما خبر ندارید خدای متعال بحضرت آدم نامهای همه چیز را آموخت سپس آنها را به فرشتگان نمایاند و فرمود نامهای این موجودات را اگر میدانید بمن بگوئید گفتند پروردگارا از هر عیبی منزهی دانش ما منحصر بهمان علمی است که بما آموخته‌ای و تو دانا و حکیمی خدای متعال به آدم خطاب کرده فرمود نامهای اینها را بفرشتگان بیاموز چون نامهای موجودات را بفرشتگان آموخت فرمود نگفتم من امور نهانی آسمانها و زمین را میدانم و از آشکار و نهان شما باخبرم.

خدای متعال با ایراد این آیه مبارکه بفرشتگان فهمانده که آدم ع از فرشتگان سزاوارتر بخلافت است زیرا او از فرشتگان داناتر و در این خصوص باخبرتر بود و در قصه طالوت فرموده: وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً قالُوا أَنَّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ «۱» پیمبرشان به آنها گفت خدای متعال طالوت را بعنوان شهریاری بر شما مبعوث می کند گفتند بچه علت او باید بر ما پادشاهی کند با آنکه ما از او شایسته‌تر بجهانداری هستیم و او مردی است تهی‌دست و لایق سلطنت

---

(۱) سوره بقره آیه ۳۰.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۸۲

نمی‌باشد گفت خدا او را برای جهانداری بر شما برگزیده و باو دانش و نیروی بدنی داده و خدا بهر کسی اراده فرماید سلطنت میدهد و جناب او صاحب رحمت واسعه و دانای بحال بندگانست.

خدای متعال در این آیه علم و نیرومندی طالوت را علت برتری او بر دیگران قرار داده و او را باین مناسبت از میان مردم آن عصر برگزیده.

و این آیات موافق با ادله عقلیه است و ثابت می‌کنند اعلم بر غیر اعلم برتر و دلالت می‌کنند که باید علی ع در خصوص خلافت

پیغمبر بر همه مسلمانان مقدم و بهمین مناسبت شایسته امامت است زیرا علی ع در علم و حکمت بر همه مقدم و دیگری همتای او نبوده.

فصل – ۵۶ [چند قضاوت دیگر از آن حضرت در زمان پیامبر اکرم ص]

قضاوت در باره فرزند و دو پدر

(۱) از جمله داوریهای علی ع در حیوهٔ پیغمبر اکرم ص یکی اینست رسول خدا ص هنگامی که علی ع را به داوری یمن برقرار ساخت تا احکام الهی و حلال و حرام را بآنها بیاموزد و دستورات قرآن را در میانشان انتشار دهد امیر المؤمنین عرضکرد من جوانم و از امور قضائی اطلاعی ندارم چگونه میتوانم در میان آنها داوری کنم رسول خدا ص فرمود نزدیک بیا چون نزدیک رفته دست بسینه علی ع گذارد و فرمود اللهم اهد قلبه و ثبت لسانه پروردگارا دل او را بطریق حق هدایت کن و زبان او را برای گفتار راست پایدار بدار.
علی ع فرموده پس از این دعا هیچ گاه در داوری میان دو نفر بشک نمی‌افتادم هنگامی که علی ع در یمن، استقرار پیدا کرد و بحکم رسول خدا ص برای قضاوت و داوری مسلمانان آن سرزمین آماده گردید دو نفر مرد بحکم آن جناب حضور یافتند که کنیزی را بتساوی خریده و در یک طهر با وی جمع شده بودند و چون
ترجمه الإرشاد ،ص:۱۸۳
تازه مسلمان بوده و از احکام شریعت اطلاعی نداشته و نمیدانستند نباید با چنین زنی در یک طهر همخوابی نمایند و خیال می‌کردند ملکیت تنها این موضوع را تجویز می‌نماید، بالاخره از کنیز پسربچه متولد شد آن دو مرد در باره این بچه که متعلق بکدام یک از آنهاست اختلاف کردند و با این حال حضور امیر المؤمنین آمده و دادخواهی نمودند علی ع بچه را بنام آن دو مرد قرعه زده قرعه بنام یکی از آن دو اصابت کرد بچه را باو داده و نیمی از بهاء آن را که موجب سلب رقیت را فراهم آورده از او گرفته و بشریکش داد و فرمود اگر میدانستم پس از اطلاع از آئین الهی دست بچنین کاری زده و مرتکب چنین عملی شده‌اید شدیدا شما را مجازات می‌کردم.
این داوری بگوش رسول خدا ص رسیده حضرت امضا کرده و حکومت علی ع را در احکام اسلامی مجری داشت و از خدا سپاسگزاری نمود که در خانواده او کسی را قرار داده که مانند داود ع داوری کرده یعنی از الهام که بمنزله وحی و نزول نص است استفاده نموده.

شکار شیر

(۱) و از جمله داوریهای علی ع در یمن آن بود هنگامی گودال عمیقی در سر راه شیری کنده و روی آن را با خاشاک پوشیده تا آن حیوان را شکار کنند اتفاقا آن بینوا آمده و در میان چاه افتاد مردم یمن برای تماشا اطراف آن چاه را گرفته تصادفا پای یکی از تماشاچیان لغزید هنوز در اندرون چاه نیفتاده پای دیگری را گرفت او هم پای سومی و او نیز پای چهارمی را گرفته با این ترتیب چهار نفر تماشاچی بیکار در آن گودال افتاده و همه را آن درنده گرفتار هلاکت ساخت داوری این پیش‌آمد بیسابقه بمحکمه علی ع موکول شد حضرت فرمود مرد اولی که خود اقدام کرده صید شیر بوده و چون بدیگری آویخته و اسباب هلاکت او
ترجمه الإرشاد ،ص:۱۸۴
را فراهم کرده باید ثلث دیه او را بدهد و دومی باید دو ثلث دیه سومی و سومی باید دیه کامل چهارمی را بپردازد.

این داوری نیز بعرض رسول خدا ص رسید فرمود چنین داوری که ابو الحسن نمود همان قضاوتی است که ذات اقدس باری تعالی در عرش نموده.

شوخی بیموقع

(۱) و دیگری از داوریهای او یکی این بوده دخترbچه بدوش زنی سوار شده و با او بازی میکرد زن دیگری باو رسیده بعنوان شوخی آن زن را باصطلاح معروف وشکون گرفته زن حامله ناراحت شده پایش لغزید دختربچه از روی دوشش بزمین افتاده گردنش شکست و در نتیجه هلاک شد این پیش‌آمد نیز بمحکمه داوری علی ع عرضه شده حضرت امر کرد زن شوخیگر یک ثلث دیه و آن زنی که بزمین افتاده ثلث دیگر را بپردازد و ثلث سوم را بعهده آن دختر گذارده که بعبث بدوش وی سوار شده این داوری نیز بحضور رسول خدا ص عرضه شده پیغمبر تصدیق کرده امضا نمود.

قرعه بنام بنده و آزاد

(۲) و یکی دیگر از داوریهای او آن بود هنگامی دیواری بر روی عده خراب شد همه کشته شدند در میان آنها زن کنیز و زن آزادی بود و آن زمان که این واقعه پیش‌آمد کرد و مادرهاشان مرده بودند نمیتوانستند بچه حره را از مملوک امتیاز دهند علی ع امتیاز آنها را بوسیله قرعه معلوم کرد و مقرر داشت قرعه حریت بنام هر یک اصابت کرد او حر است و قرعه مملوکیت باسم هر یک آمد بنده و مملوک است سپس او را آزاد کرد و میراثشان را در میان آنها تقسیم نمود و این قضاوت را نیز پیغمبر اکرم امضا فرمود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۸۵

فصل – ۵۷ گاو الاغ‌کش

(۱) دو نفر مرد حضور رسول خدا ص آمده در باره گاوی که الاغی را کشته داوری خواستند یکی از آن دو عرضکردند یا رسول اللَّه گاو این مرد، الاغ مرا کشته رسول خدا فرمود پیش ابو بکر بروید و داوری خود را از او بخواهید آنها پیش نامبرده آمده قصه خود را بیان کردند ابو بکر گفت با بودن رسول خدا ص چگونه پیش من آمدید گفتند خود آن جناب ما را پیش تو فرستاده ابو بکر که چاره را منحصر دیده و پاسخی نداشت جواب داد چارپائی چارپای دیگر را نابود کرده بصاحب آن حقی تعلق نمیگیرد.

آن دو خدمت پیغمبر ص مراجعت کرده قضیه را بعرض رسانیده رسول خدا فرمود پیش عمر بروید و از او داوری بخواهید و حکایت خود را برای او بگوئید آنها پیش عمر آمده و پیش‌آمد خود را نقل کردند عمر گفت با بودن رسول خدا ص چگونه پیش من آمدید گفتند خود پیغمبر ما را امر کرد پیش تو بیائیم پرسید چگونه نزد ابو بکر نرفتید گفتند قبل از آمدن پیش تو حضور وی رفتیم پرسید در این باره چه حکومتی کرد گفتند چنین و چنان گفت پاسخ داد منهم بغیر از قضاوت او داوری دیگری ندارم چه آنکه هر دوی ما از یک جا آب میخوریم آن دو حضور پیغمبر اکرم شرفیاب شده قضیه را بعرض رسانیدند رسول خدا ص فرمود حضور علی شرفیاب شده حکایت بعرض او رسانید تا میان شما داوری فرماید.

آن دو مرد حضور باهر النور حضرت سلطان الأولیاء شرفیاب شده حکایت خود را بخاکپای همایون او عرضه داشتند فرمود اگر گاو بطویله الاغ وارد شده و او را کشته باید بهاء الاغ بصاحبش داده شود و اگر

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۸۶

الاغ به محل گاو وارد گردیده و از پای درآمده حقی بصاحب گاو تعلق نمیگیرد آن دو پس از شنیدن حکومت علی که دیگران

بسهل انگاری و مسخرگی گذراندند حضور پیغمبر اکرم ص برگشته و قضیه را باطلاع ذات اقدس او رسانیدند رسول خدا ص فرمود علی بن ابی طالب قضاوت الهی نمود آنگاه خدا را ستایش کرد که در خاندان او داوری را مانند داود نبی قرار داده.

هر گاه بدقت بدین داوری توجه کنیم خواهیم فهمید که رسول اکرم، نخست آن دو را بدیدار آن دو نفر مأمور داشته تا اندازه فهم و بی‌توجهی آنها را بامور دینی عملا- ثابت کند و بگوید بیدار علی باشید که خوابتان نبرد مبادا از بحر متلاطم و مواج و عمیق و پرگوهر علی دست بردارید و بسراب و آب نمای دیگران دنیا و آخرت را از دست بدهید ولی برخی از عامه روایت کرده که این داوری در یمن اتفاق افتاد.

(لا بد غرضشان آن بوده که از نخست آن دو نفر پیش علی آمدند و دامن آن دو را صاف و پاك قلمداد میکنند لیکن کجا و کی؟ شواهد برای بی‌ادراکی آنها بسیار است).

و برخی دیگر از سنیان مطابق با آنچه ما روایت کردیم روایت نموده و بالاخره هر یك بنحوی روایت نموده و منظور ما آن بوده که مختصری از آن را در این کتاب ایراد نمائیم.

فصل - ۵۸ [چند قضاوت از آن حضرت در زمان ابو بکر]

مرد شرابخوار

(۱) داوری‌هائی که علی ع در هنگام امیری ابو بکر نموده از آن جمله علماء شیعه و سنی نقل کرده‌اند مرد شرابخواری را پیش ابو بکر آوردند وی خواست حد اسلامی را بر او جاری کند او گفت راست است که من شراب خوردم لیکن از تحریم آن بی‌اطلاع بودم

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۸۷

زیرا نشو و نمای من در میان مردمی بوده که آنان شراب را حلال میدانستند و من تا به امروز از تحریم آن خبردار نبودم.

ابو بکر بدست و پا افتاده نمیدانست در باره او چگونه داوری نماید یکی از حاضران گفت در این خصوص از امیر المؤمنین علی ع استمداد باید جست کسی را حضور اقدس علی ع روانه کرده و داوری از آن حضرت خواست علی فرمود دستور بده دو نفر مرد مسلمان مورد اطمینان، نامبرده را در میان گروه مهاجر و انصار ببرد و آنها را سوگند دهد آیا در میانشان کسی هست که آیه تحریم شراب را بر او تلاوت کرده و یا باو اطلاع داده باشد که رسول خدا ص شراب را تحریم نموده اگر دو نفر از مهاجران و یا انصار گواهی دادند که آیه تحریم یا حکم رسول خدا ص باو رسیده حد الهی را بر او جاری کن و اگر گواهی نبود او را توبه بده و دست از او بردار. ابو بکر حسب الامر دو نفر از مسلمانان مورد اطمینان را همراه وی در گروه انصار و مهاجر فرستاده و چون شاهدی بهم نرسید که آیه تحریم یا حکم رسول خدا را باو اطلاع داده باشد او را توبه داد و دست از او برداشت و تسلیم داوری علی ع گردید.

معنی أب

(۱) روایت کرده‌اند از ابو بکر معنی آیه شریفه وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا «۱» را پرسیدند او نتوانست پاسخ دهد و از معنی کلمه أبّ بی‌خبر بود گفت کدام آسمان بر سر من سایه می‌افکند یا کدام زمین مرا بر روی خود قرار میدهد یا چه خواهم کرد که اگر کتاب خدا را از روی بی‌اطلاعی معنی کنم زیرا معنی فاکهه را می- دانم لیکن معنی أبّ را خدا میداند.

---

(۱) سوره عبس آیه ۳۲

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۸۸

بی‌اطلاعی او بعرض علی ع رسید حضرت تعجب کرده فرمود معنی أبّ گیاه و چراگاه است و منظور ذات اقدس الهی از این آیه آنست که منن الهیه خود را بمردم معرفی کند که چه خوراکهائی برای آنان و حیواناتشان آفریده و موجبات زندگی و نیروی بدنشان را فراهم ساخته.

کلاله چیست؟

(۱) گویند از ابو بکر معنی کلاله را پرسیدند پاسخ داد اگر مطابق با رأی خود بگویم و جواب بصواب گفته باشم خدا مرا تأیید کرده و اگر خطا بگویم از ناحیه خودم و شیطان بوده.

این سخن نابجا بسمع علی ع رسیده فرمود عجیب است چه نیازی برأی باطل خود دارد مگر نمیدانند برادران و خواهران پدر و مادری یا برادران پدری فقط و یا مادری را کلاله مینامند چنانچه خدا میفرماید یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ «۱» از تو در خصوص کلاله استفتا میکنند بگو خدا در باره وی چنین فرموده که اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته و خواهری دارد نیمی از ما ترک متعلق باوست و فرموده وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ «۲» و اگر مردی یا زنی بمیرند و وارثشان برادر یا خواهر باشد شش یک از ما ترک حق هر یک از آنهاست و اگر بیشتر از اینها بودند همه‌شان در ثلث مالیه شریکند.

خدا در کجاست

(۲) در روایتی وارد شده یکی از ملاهای یهود پیش ابو بکر آمده پرسید تو خلیفه پیمبر این امتی؟

---

(۱) آیه ۱۷۶ سوره نساء

(۲) آیه ۱۶ سوره نساء

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۸۹

گفت آری جواب داد ما در توریة خوانده‌ایم که خلیفه‌های انبیا از امتانشان داناترند اینک بگو خدا در آسمانست یا در زمین؟ ابو بکر پاسخ داد خدا در آسمان و بر روی عرش آرمیده یهودی گفت بنا بر این خدا در زمین نیست و در مکانی دون مکان دیگر است.

ابو بکر که خود را بیچاره دید گفت این سخن تو سخن مردم زندیق و کافر است از اینجا دور شو و گر نه ترا میکشم.

ملای یهودی در حالی که بدین اسلام به نظر تمسخر مینگریست از پیش ابو بکر خارج شد در راه علی ع باو رسیده فرمود ای یهودی از سؤال و جواب تو باخبر شدم اینک ما میگوئیم خدای متعال خود مکان آفرینست و مکانی ویژه او نمیباشد و بزرگوارتر از آنست که در محلی آرام بگیرد او در همه جا هست و آرامش و مجاورتی ندارد علم او بهمه جا احاطه دارد و مکانی خالی از تدبیر او نمیباشد اکنون از یکی از کتابهای شما دلیلی می‌آورم که گفتار مرا تصدیق نماید و هر گاه چنانچه گفتم دلیلی اقامه نمودم ایمان خواهی آورد؟

یهودی عرضکرد آری فرمود شما در یکی از کتابهای خود ندیده‌اید که روزی حضرت موسی نشسته بود فرشته‌ای از جانب مشرق

آمد موسی پرسید از کجا آمدی؟ گفت از پیش خدا، همان دم فرشته از مغرب آمد سؤال کرد از کجا آمدی؟ گفت از پیش خدا، در آن وقت فرشته دیگری ظاهر شده گفت از آسمان هفتم از پیش خدا آمدم فرشته دیگری پیدا شد گفت از زمین هفتم از پیش خدا می‌آیم موسی علیه السّلام بشگفت آمده گفت هیچ مکانی از خدا خالی نمیباشد و بهمه جا یکسان و بهیچ مکانی نزدیکتر

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۹۰

از مکان دیگر نیست.

یهودی که این بیان را شنیده گفت گواهی میدهم سخن حق همان بود که فرمودی و شما شایسته‌تر بمقام پیغمبرت هستی از آنها که بدان دست یافته‌اند از این قبیل اخبار بسیاراند.

فصل – ۵۹ [چند قضاوت از آن حضرت در زمان عمر]

عمر حد شراب اجرا نکرد

(۱) پاره از داوریهای او در زمان امارت عمر خطاب.

عامه و خاصه نقل کرده‌اند هنگامی که قدامهٔ بن مظعون شراب خورده بود عمر خواست او را حد بزند وی گفت حد الهی در باره من جاری نمیشود زیرا خدا میفرماید لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ «۱» مردمان مؤمن و نیکوکار در صورتی که متقی و مؤمن و نیکوکار باشند آنچه را که میخورند و می‌آشامند حرج و گناهی بر آنها نمیباشد.

عمر از اجرای حد بر او دست برداشت این خبر بعلی ع رسید پیش عمر آمده فرمود چرا حد الهی را بر او جاری نکردی گفت وی این آیه را بر من تلاوت کرد و همان آیه فوق را بعرض رسانید علی ع فرمود قدامه مصداق این آیه نبوده و چون مرتکب حرام شده در سلک مصادیق آن قرار نمیگیرد زیرا مؤمنان و نیکوکاران حرام خدا را حلال نمیدانند اینک قدامه را برگردان و از گفته‌اش توبه بده اگر توبه کرد حد شرعی را بر او اقامه نما و هر گاه برای توبه حاضر نشد ویرا بکش زیرا از ملت اسلامی بیرون رفته.

---

(۱) آیه ۹۵ سوره مائده

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۹۱

عمر متنبه شده و بقدامه اطلاع داد که باید توبه کند تا از کشتن نجات یابد پس از آنکه وی توبه نمود عمر ندانست چگونه باید حد الهی را بر وی اجرا نماید در این خصوص از علی ع استمداد جست علی ع فرمود او را هشتاد تازیانه بزن زیرا شرابخوار چون شراب می‌آشامد هذیان میگوید و در آن هنگام افترا میزند.

عمر طبق دستور آن حضرت ویرا هشتاد تازیانه زد.

همبستری با دیوانه

(۱) گویند در زمان عمر مردی با زن دیوانه همخوابی کرد شاهد، در محضر عمر به عمل قبیح او گواهی داد عمر دستور داد تا آن زن را تازیانه بزنند در راه با علی ع تصادف کرد علی ع دید نامبرده را بخواری میکشند و میبرند پرسید دیوانه‌ای که از خاندان فلان کس است چرا او را بدین خواری میکشید گفتند مردی با او زنا کرده و فرار نموده و بینه بر عمل فجور این زن گواهی داده عمر دستور داده تا ویرا تازیانه زنند علی ع فرمود او را برگردانید و باو بگوئید ای ... مگر نمیدانی این زن دیوانه فلان خاندانست و رسول

خدا ص فرموده قلم تکلیف از دیوانه تا وقتی که بحالت جنونست برداشته شده، عقل و نفس او در گرو دیگریست.
زن را بحکم حضرت امیر ع پیش آن غلیظ القلب آورده و امریه حضرت ولایتمآب را باو گفته وی پسندیده دعا کرد و گفت خدا درب گشایش را بروی علی ع بگشاید که نزدیک بود با این دستورم هلاک شوم و از حد او درگذشت.
زن آبستن زناکاری را بحضور عمر آوردند وی دستور داد تا او را سنگسار نمایند امیر المؤمنین باو فرمود بر فرض که بتوانی مادر او را رجم کنی و بوی تسلط پیدا کنی چه حقی بفرزند شکم او داری که
ترجمه الإرشاد ،ص:۱۹۲
ویرا بدین ملاحظه هلاک سازی با آنکه خدا میفرماید وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى «۱» بار هیچ گناهکاری را به عهده گناهکار دیگری نمیگذارند عمر گفت با هیچ امر دشواری روبرو نشدم جز اینکه دست ابو الحسن مرا یاری کرد.
سپس پرسید اینک باید با او چه معامله کرد دستور داد باید آن زن را تحت نظر قرار داد تا هنگامی که فرزند خود را بزاید چون فرزندش متولد شد و کسی بود که بتواند آن فرزند را کفایت نماید حد الهی را بر او جاری مینمایند و بالاخره حکم اجرای حد مطابق دستور علی ع معلوم گردید.

بچه سقط شد

(۱) گویند بخلیفه دوم اطلاع دادند زنی با کیفیت خاصی زندگی میکند و مردها نزد او می‌آیند و حدیث میگویند عمر برای آنکه ویرا از این کار منصرف کند دستور داد فرستادگان او رفته و آن زن را بحضور آورند آن زن آبستن بود بمجردی که رسولان وی وارد شدند شدیدا بیچاره شده بواهمه افتاد فاصله همراه فرستادگان او نرفته که بچه او سقط شده از رحم بزمین افتاد صدائی کرد و مرد.
این پیش‌آمد بعرض عمر رسید وی اصحاب رسول خدا را گرد آورده و حکم این واقعه را استفسار نمود همه متفقا گفتند تو در این قضیه نظر تأدیب و خیر داشته و دیه بتو تعلق نمیگیرد در آن جلسه علی ع هم حضور داشت و سخنی نمیگفت عمر گفت شما هم در این خصوص نظریه بفرمائید فرمود شنیدی آنچه دیگران گفتند گفت سوگند میدهم شما را که نظریه خود را بگوئید فرمود این مردم در عین حالی که از مقربان درگاه توانند به آزار تو و غش در کار تو میپردازند و اگر در باره تو چنین رأی میدهند کوتاه آمده‌اند

---

(۱) آیه ۹ سوره زمر
ترجمه الإرشاد ،ص:۱۹۳
دیه بر عاقله تست زیرا بچه‌ای که به اشتباه درگذشته از ناحیه تست و تو باید دیه آن را بپردازی عمر تصدیق نموده و سوگند یاد کرد که تو از میان همه این مردم خیر و صلاح مرا در نظر داشتی و بخدا قسم از محل خود حرکت نکنی تا دیه آن را حسب الامر در بین بنی عدی (عاقله من) تقسیم نموده و بدست خود پرداخت نمائی.

یک بچه و دو مادر

(۱) گویند در زمان عمر دو نفر زن در باره بچه‌ای ادعای مادری میکردند و هر یک او را بدون آنکه بینه داشته باشند فرزند خود قلمداد مینمودند و چون دیگری نبود که علیه آن دو ادعائی کند لهذا طریق داوری این قضیه بر عمر پوشیده ماند و در این باره از

وجود اقدس علی ع استمداد کرد علی ع زنها را خواسته نخست آنها را پند داده و تخویف کرد آنها سخنان آن حضرت را نشنیده گرفته و همچنان بجدال مشغول بودند علی ع دستور داد اره حاضر کردند زنها پرسیدند اره برای چه کاری میطلبی فرمود میخواهم بچه را دو نیم کنم و بهر یک از شما نیمی از آن را بدهم یکی ساکت شد دیگری بخدا پناهنده شده عرضه داشت هر گاه کار بدینجا کشیده من از این بچه گذشتم و او را بدین زن بخشیدم علی ع تصدیق کرده و خدا را به بزرگی یاد نموده فرمود این بچه متعلق به تست و اگر فرزند او بودی مهر مادری او را ساکت نمیگذارد آن زن تصدیق کرده که حق با او و فرزند متعلق باوست.

عمر که خود را از ناراحتی در امان یافت برای علی ع دعا کرده و گشایش خواست.

بچه شش ماهه

(۲) گویند زنی در شش ماهگی بچه او متولد شد او را برای اجرای حد پیش عمر آوردند وی دستور سنگسار او را صادر نمود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۹۴

علی ع که حضور داشت فرمود اگر این زن با کتاب خدا با تو دشمنی نماید برای احقاق حق خود ترا محکوم خواهد کرد خدا میفرماید وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً «۱» مدت بودن طفل در رحم و از شیر بازگرفتن او سی ماه است و هم میفرماید وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ «۲» مادران، فرزندان خود را در صورتی که بخواهند شیر کامل دهند مدت دو سال حضانت میکنند.

علی ع فرمود از ضمیمه کردن این دو آیه چنین استفاده می‌شود هنگامی که مادر شیر دادن فرزندش را در ظرف دو سال تکمیل نماید و ماندن فرزند در رحم و از شیر بازگرفتنش بحکم آیه اول سی ماه باشد بایستی مدت حملش شش ماه باشد.

عمر باشتباه خود پی برد و او را از بلای رجم رهانید و بداوری علی ع حکومت کرد و یاران و تابعان پیغمبر ص از آن روز تا بحال بهمین دستور رفتار نموده‌اند.

زنی که مجبور بزنا شد

(۱) گویند چند نفر گواه، زنی را پیش عمر آورده و شهادت دادند ما او را در کنار یکی از اقامتگاهها دیدیم با مردی که شوهر او نبوده همخوابی نمود، عمر دستور داد زن زناکار شوهردار را سنگسار نمایند وی سر بآسمان برآورده عرضه داشت پروردگارا میدانی که من تقصیرکار نمیباشم عمر خشمگین شده گفت با اینکه مرتکب چنین عمل ناشایست شده در عین حال گواهان را هم جرح کرده دروغگو قلمداد مینمائی.

علی ع فرمود زن را از محکمه قضاوت خارج کرده سؤالاتی از او بنمائی شاید بتواند برای کار خود عذری بیاورد حسب الامر ویرا بیرون برده و سؤالات از او کرده پاسخ داد شوهر من شتری داشت من کوزه آبی برداشته و بر آن سوار شدم و همین مرد هم که مرتکب عمل فجیع شد همراه من آمد آب آشامیدنی

---

(۱) آیه ۱۵ سوره احقاف

(۲) آیه ۲۳۳ سوره بقره

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۹۵

من در راه تمام شد و شتر منهم شیرده نبود لیکن شتر او شیرده بود من از او آب طلبیدم امتناع کرد گفت در صورتی بتو آب خواهم

داد که مرا بوصال خود برسانی من زیر بار خواسته او نرفته و بالاخره چون خود را در دست هلاک یافتم با کراهت، آب به آب دادم امیر المؤمنین ع از استماع این سخن بشگفت آمده فرمود فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ «۱» کسی که بدون جور و تجاوز مرتکب عمل ناچاری شود گناهی بر او نیست.

عمر از شنیدن بیان علی ع از رجم آن زن درگذشت.

فصل- ۶۰ نامه ایرانیان علیه عمر

(۱) امیر المؤمنین همواره میکوشید حقیقت داوری و رأی صواب را در میان مردم ابراز بدارد و آنها را براهی که مصالحشان در آنست هدایت فرماید و مفاسد ایشان را تدارک نماید زیرا اگر آن جناب دست باین کار نمیزد همواره به بیچارگی گرفتار و پابند آراء نابجا میگردیدند و میتوان برای اثبات این موضوع، پیش‌آمد ذیل را شاهد آورد.

ابو بکر هذلی گوید یکی از علماء ما میگفت همدانیها و اصفهانیها و رازیها و دامغانیها و نهاوندیها بیکدیگر نوشتند پادشاه عرب که دین و کتاب برای تازیان آورده درگذشت و منظورشان رسول اکرم ص بود و پس از او دیگری بسلطنت رسید او هم نپائید و هلاک شد و مقصودشان ابو بکر بود و پس از او دیگری بخلافت رسید که عمرش طولانی شد بطوری که شهرهای شما را تحت تسخیر خود درآورد و با شما پیکار نمود و مرادشان عمر بود و بالاخره او از شما دست برنمیدارد تا لشکریان و کارمندان او را که در شهرهای شما

---

(۱) آیه ۱۶۸ سوره بقره

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۹۶

سکونت گرفته و حل و عقد امور را بدست دارند بیرون کنید و بر او خروج کرده و در شهرهای او با وی بجنگید.

(۱) ایرانیان بر این معنی اتفاق کرده و متعهد شدند مقدمات پیکار با عمر را فراهم سازند این خبر به مسلمانان کوفه رسید و آنان به پسر خطاب اطلاع دادند چون خبر باو رسید سخت ناراحت گردید بمسجد آمده بمنبر رفت حمد و ثنای الهی را بجای آورده گفت ای گروه مهاجر و انصار بدانید شیطان لشکریانی علیه شما گردآورده و میخواهد بدین وسیله نور خدا را خاموش سازد متوجه باشید ایرانیان مقیم همدان و اصفهان و ری و دامغان و نهاوند که همه یک زبان و یک رنگ و یک دینند متعهد شده و پیمان بسته‌اند تا برادران مسلمان شما را از شهرهای خود خارج سازند و بر شما بشورند و در شهرهای شما با خودتان پیکار نمایند اینک میخواهم با شما مشورت کنم شما عقیده خود را در این خصوص در کمال اختصار برای من بیان کنید زیرا امروز روزی است که هر چه زودتر باید در صدد جلوگیری برآمد که پس از این روزهای دیگر برای صحبت باقی خواهد بود.

طلحهٔ بن عبید اللّٰه که از خطیبان قریش بود از جای برخاست حمد و ثنای الهی را بجای آورده گفت ای امیر مؤمنها کارها موافق خرسندی تو ترتیب یافته و روزگاران بکام تو شیرین گردیده و از سرانجام کارها بخوبی باخبری و تجربهای بیشماری نموده و خجسته و پیروزی، با فکر و تدبیر بر سریر خلافت نشستی و همه گونه آزمایش نمودی و اطلاع صحیح بدست آوردی و میدانی که عاقبت قضاء الهی جز باختیار

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۹۷

پرده از آن گشوده نگردد اکنون با رای خود برای سرکوبی آنها اقدام کن و دست از عقیده خود برمدار.

(۱) عمر گفت باز رای خود را بگوئید.

عثمان از جا برخاست حمد و ثنا بجا آورده گفت عقیده من آنست که اهل شام از شام و اهل یمن از یمن و تو هم با مسلمانان مکه

و مدینه و مصر و کوفه و بصره حرکت کرده و با تمام مسلمانان به پیکار همه کافران رهسپار شوی زیرا هر گاه عرب نابود شود تو تنها مانده و کسی از تو بهره‌مند نمیشود و پناهی نداری اکنون رای با تو است و از عقیده خود دست برمدار.

عثمان نشست عمر گفت دیگری اظهار عقیده کند.

امیر المؤمنین علی ع از جا برخاست حمد و ثنای کاملی بجای آورد و درود بر رسول خدا ص فرستاد سپس علیه گفته عثمان اظهار عقیده کرد که هر گاه تو شامیها را بسرکوبی دشمنان روانه کنی رومیها که نزدیک آنها هستند زن و بچه‌شان را اسیر میکنند و اگر یمنیها را بجنگ دشمن گسیل بداری حبیشها بدیشان چیره شوند و خاندانشان را گرفتار سازند و اگر مسلمانان مکه و مدینه را همراه خود ببری اعراب از اطراف و اکناف باین شهر محترم میریزند که در نتیجه نگهداری زن و فرزند اهم از پیکار با دشمن است و اما اینکه از لشکر بیحساب پارسیان بیمناک‌شده‌ای ما در عهد رسول خدا ص با لشکر زیاد نمیجنگیدیم بلکه بیاری خدا کارزار میکردیم و اما اینکه شنیده‌ای پارسیان به آهنگ تازیان برخاسته خدای متعال از عزیمت آنان بیزارتر از بیزاری تست و او بهتر میتواند قصد و اراده آنها را دگرگون سازد گذشته از اینها

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۹۸

(۱) پارسیان هر گاه ترا به‌بینند میگویند این مرد پای عرب است اگر او را از پای درآوردید عرب را شکست داده و حضور تو در جنگ حرص آنها را زیاد میکند و آنها را بر تو چیره می‌سازد و امداد میکند ایشان را کسی که مددکار ایشان نبوده.

در عین حال عقیده من آنست که مردم شام و یمن و کوفه و مکه و مدینه را بحال خود گذارده و به بصریها امر کنی به سه دسته شوند دسته حافظ زن و بچه خود بوده و عده متوجه معاهدان بوده تا از پیمان خود سرپیچی ننمایند و دسته سوم هم برای کمک به افراد مسلمانان قیام نمایند. عمر، رای علی ع را پسندید و گفت میخواهم مطابق با همین عقیده رفتار کنم و پیوسته گفته علی ع را تکرار میکرد و از فکر آن جناب و عقیده آن حضرت بشگفت آمده بود.

شیخ مفید بمطالعین کتاب خود خطاب کرده میگوید به‌بینید چگونه در چنین محلی که عقلاء قوم و دانایان گرد آمده بودند فکر علی ع مورد قبول واقع شد و توفیق الهی همه جا شامل حال او بود، و در تمام مشکلات مردم بدو توجه داشته و اندیشه فعلی او بسایر داوریهای او که سران جمعیت را درمانده و همه را بدو نیازمند ساخته اضافه می‌شود در حقیقت این فکر عالی نمونه از معجزات حضرت اوست که پیش از این بدان اشاره کرده و خدا ولی توفیق است.

تا بدینجا بخشی از اخبار مختصری آورده شده که حاکی از داوریهای علی ع در عصر امارت عمر خطاب است و نظیر همین داوریها در عهد عثمان اتفاق افتاده که ذیلا اشاره می‌شود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۱۹۹

فصل – ۶۱ [چند قضاوت از آن حضرت در زمان عثمان]

پیرمرد از کار افتاده

(۱) عامه و خاصه روایت کرده‌اند پیرمردی زنی را به ازدواج خود درآورد زن حامله شد پیرمرد خیال کرد ممکن است باو دست پیدا نکرده باشد و حمل از او نمیباشد این پیش‌آمد بعثمان عرضه شده وی حکومتی نتوانست بکند از زن پرسید آیا بکارت ترا او از بین برده که مقدمات حمل فراهم شود جواب داد خیر عثمان یقین کرد حمل آن زن از طریق دیگر باشد دستور داد حد الهی را بر وی جاری نمایند.

امیر المؤمنین ع فرمود زن در محل معهودش دو سوراخ دارد سوراخی برای حیض و سوراخی برای بول ممکن است در هنگامی که

پیرمرد با وی همخوابی کرده منی از مجرای حیض داخل شده و اسباب حمل فراهم گردیده اینک جریان را از پیرمرد بازخواست کنید وی گفت من با این زن همخوابی کرده و منی را در محل معهود ریخته‌ام لیکن نتوانستم منصوریه او را به تصرف درآورم علی ع فرمود حمل و فرزند متعلق باوست و در صورتی که انکار کند باید او را عقوبت کرد.

عثمان با کمال تعجب داوری او را پسندیده و مطابق آن عمل کرد.

شوهری که بنده زنش گردید

(۲) گویند مردی کنیزی داشته ویرا آبستن کرد سپس از او اعتزال جسته بهمسری بنده‌اش درآورد پس از مرگ او کنیز بملک فرزندش درآمده و آزاد شد و فرزند او شوهرش را در ملک خود درآورد سپس فرزند مرد و آن زن شوهرش را که ملک فرزندش شده بود وارث گردید در این گیرودار پیش عثمان رفته زن میگفت این مرد بنده منست و او ادعا میکرد که این زن زوجه منست و دست از او برنمیدارم.

عثمان بیچاره شده گفت این مسأله مشکلی است.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۰۰

علی ع که حضور داشت فرمود از آن زن بپرسید پس از آنکه آن مرد را به ارث خود درآورده آیا آن مرد با وی همخوابی نموده یا خیر؟ گفت خیر از این نمد کلاهی نیافته.

فرمود اگر میدانستم چنین عملی از او سرزده ویرا سیاست میکردم آنگاه بآن زن خطاب کرد:

برو که او بنده تست و او راهی بتو ندارد اگر بخواهی میتوانی او را در قید رقیت نگهداری کنی و اگر بخواهی میتوانی او را آزاد کنی و اگر بخواهی میتوانی او را بفروشی همه گونه حق با تست.

مکاتب زناده

(۱) گویند در عهد عثمان زن مکاتبی که سه چهارم او آزاد شده بود زنا داد عثمان حکم این مسأله را از علی ع پرسید حضرت پاسخ داد بحساب حریت و رقیت باید او را تازیانه زد.

همین سؤال را از زید بن ثابت نمود گفت بحساب رقیت باید تازیانه بخورد.

حضرت پرسید چگونه باید بحساب رقیت تازیانه بخورد با آنکه سه چهارم او آزاد شده و چرا او را بحساب حریت تازیانه نمیزنی با آنکه حریت او بر رقیت او غلبه دارد.

زید پاسخ داد اگر چنانست که شما میگوئید باید بحساب حریت هم ارث ببرد علی ع فرمود آری چنانست باید بحساب حریت ارث ببرد زید مغلوب شد.

عثمان در عین حالی که فهمید حق با علی ع است اظهار عداوت کرده و بگفته زید رفتار نمود.

و امثال این داوریها بسیار است که اگر ما بخواهیم همه آنها را در اینجا متعرض شویم کتاب ما بطول می‌انجامد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۰۱

فصل- ۶۲ [چند قضاوت از آن حضرت در زمان خلافت ظاهری خودش]

مولود دو سر و دو بدن

(۱) در این فصل داوریهای خود علی ع را که پس از قتل عثمان و بیعت با آن حضرت اتفاق افتاده بقدری که کتاب حاضر اجازه میدهد متعرض میشویم.

خبرنگاران میگویند زنی در خانه شوهرش بچه آورد که از کمر ببالاـ دارای دو سر و دو بدن بود این خلقت کار را بر کسان او دشوار کرده و نمیدانستند یک آدم است یا دو تا حضور علی ع رفته تا حکم او را از حضرتش بپرسند فرمود هنگامی که میخوابد یکی از آن دو را بیدار کنید اگر هر دو با هم حرکت کردند یک انسانست و اگر یکی بیدار شد و دیگری بخواب ماند دو نفرند و دو ارث می‌برند.

اصبغ بن نباته گوید هنگامی که شریح در محکمه داوری حضور داشت شخصی آمده گفت ابو امیه مجلس را خلوت کن حاجتی بتو دارم دستور داد مجلس را خلوت کردند تنها مخصوصان او باقی ماندند شریح گفت حاجتت را بیان کن گفت ای ابو امیه من هم آلت مردی دارم و هم آلت زنی داوری تو در باره من چگونه است آیا من مردم یا زن.

شریح گفت در این باره حقیقتی از علی ع شنیده‌ام بگو بدانم از کدام یک از آنها بول میکنی پاسخ داد از هر دو پرسید کدام‌یک زودتر منقطع می‌شود گفت هر دو باهم. شریح بشگفت آمده ساکت شد.

آن مرد گفت عجیب‌تر از این برای تو بگویم گفت چیست؟

گفت پدرم مرا بخیال آنکه دخترم بهمسری مردی درآورد از او آبستن شدم، بعد کنیزی خریداری

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۰۲

کردم و با وی درآویختم از من آبستن شد.

(۱) شریح که سخت بشگفت درآمده بود دو دست بر هم زده گفت این موضوع از مسائلی است که باید حل آن را بعهده علی ع گذارد من از حل آن عاجزم شریح و مخصوصان و آن مرد حضور علی ع رفته قصه را بعرض رسانید علی ع خود او را طلبیده قضیه را پرسیده وی اعتراف کرد علی ع پرسید شوهر تو کیست؟

گفت فلان کس و هم اکنون در شهر است او را حاضر کرده قضیه را سؤال کرد عرض کرد راست میگوید علی ع فرمود تو از شکارچی شیر که باین عمل اقدام کرده پرجرأت‌تری.

آنگاه به قنبر دستور داد این موجود را بخانه ببر و بگو چهار زن عادل او را برهنه کنند و نخست آلتهای او را بپوشانند (دلیل بر آنست که همه جا باید اصول عفت و پاکدامنی مراعات شود) آنگاه دنده‌های او را بشمارند.

شوهرش عرضکرد یا علی ع این موجود باندازه حشریست که زن و مرد را راحت نمیگذارد (ممکن است بهر چهار نفر عدول بتازد و بعدالتشان صدمه وارد آورد) دستور داد شروال محکم و سختی باو پوشانیده در خانه بردند و زنها بر او وارد شده دنده‌های او را شماره کردند طرف چپش هفت دنده و طرف راستش هشت ضلع داشت.

فرمود این آفریده مرد است آنگاه دستور داد گیسوان او را چیدند و کلاه و نعلین و عبا بر او پوشانیدند و شوهرش را از او جدا کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۰۳

(۱) و هم نقل کرده‌اند هنگامی که این شخص چنین ادعائی کرد علی ع دستور داد دو نفر از عدول مسلمانها حاضر شده در خانه رفتند و او را هم همراه خود برده و فرمود دوتا آئینه برابر یک دیگر نصب کردند و باو دستور داد بطوری که آن دو نفر متوجه نشوند در میان این دو آئینه بایستد و بدنش را لخت نماید و بآن دو نفر دستور داد به آئینه برابر با آلت او نگاه کنند و به‌بینند راست میگوید یا ادعای دروغی میکند پس از اثبات ادعای او فرمود تا اضلاع او را بشمارند.

پس از آنکه مردی او محرز شد (مردیت بیازما وانگه زن کن) ادعاء حاملگی او را لغو گذارده و دختر را ملحق باو ساخت.

جوان پدر کشته

(۲) گویند روزی علی ع وارد مسجد شد تازه جوانی را دید میگریست و مردم اطراف او را گرفته علی ع از گریه و علت آن پرسید پاسخ داد شریح قاضی بطوری که باید و شاید در باره من حکومت نکرد پرسید پیش‌آمد تو چگونه بوده؟

عرضکرد پدرم همراه این عده‌ای که حاضرند بمسافرت رفت پس از چندی این جماعت برگشتند لیکن پدر من که همراهشان رفته بود مراجعت ننمود احوال پدر مرا از ایشان جویا شدم گفتند مرد پرسیدم مالیه او را چه کردید؟ گفتند مالیه از او باقی نماند.

این کشمکش بمحضر شریح عرضه شد شریح آنان را سوگند داد و علیه من قضاوت کرد و دستور داد متعرض آنها نشوم.

علی ع بقنبر فرمود آنهائی را که این جوان معرفی میکند گردآور و سران سپاه را حاضر ساز

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۰۴

(۱) آنگاه جلوس فرمود و آن عده را باتفاق جوان پدر مرده بحضور طلبید، پیش‌آمد را از آن جوان سؤال کرد او بنحوی که عرض کرده دوباره تکرار نمود و میگریست و میگفت یا امیر المؤمنین من این عده را متهم بقتل پدرم میدانم زیرا ایشان با حیله پدرم را بمسافرت بردند و چشم طمع بمالیه او داشتند.

حضرت امیر از آن عده قضیه مزبور را بازخواست کرد آنها بطوری که به شریح گفته بودند باطلاع رسانیدند پدر این مرد مرد و مالیه‌ای پس از خود باقی نگذارد.

علی ع بصورت آنان نظری کرده فرمود چه گمان میکنید بخیالتان من از رفتاری که با پدر این جوان نموده‌اید بی‌خبرم اگر چنانست که شما گمان کرده‌اید بایستی بسیار بی‌بضاعت باشم آنگاه دستور داد آنان را از یک دیگر جدا سازند حسب الامر هر یک از آنها را در کنار یکی از ستونهای مسجد برقرار داشتند.

علی ع به عبید اللَّه ابو رافع که آن روز کاتب آن جناب بود فرمود اینجا بنشین سپس یکی از آنها را خوانده فرمود آهسته بگو کدام روز بهمراه پدر این جوان از خانه بیرون رفته و عزم سفر کردید گفت در فلان روز حضرت به عبید اللَّه فرمود بنویس سپس پرسید کدام ماه بود گفت فلان ماه آن را هم نوشت سؤال کرد کدام سال بود گفت فلان سال همه اینها را عبید اللَّه مینوشت پرسید بچه بیماری درگذشت گفت بفلان بیماری پرسید در کدام منزل مرگ او اتفاق افتاد گفت در فلان منزل پرسید چه کسی او را غسل داده و کفن کرد گفت فلانی پرسید کفن او را از چه قرار دادید گفت با فلان پارچه پرسید چه کسی بر او نماز گزارد گفت فلانی پرسید چه کسی او را وارد قبر ساخت گفت فلان کس (۲) و عبید اللَّه تمام اعترافات ویرا مینوشت چون

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۰۵

آن مرد بدفن پدر او اقرار کرد حضرت تکبیری بلند فرمود که همه مسجدیها شنیدند آنگاه دستور داد آن مرد حرکت کرده دیگری را برای استنطاق آوردند تمام آنچه را از اولی پرسیده بود از این شخص هم سؤال کرد او تمام جوابها را مخالف با اولی نقل کرد و عبید اللَّه همه را مینوشت چون سؤالات به انجام آمد حضرت تکبیری گفت که همه اهل مسجد شنیدند آنگاه دستور داد هر دو را از مسجد خارج کرده بطرف زندان ببرند و دم درب زندان نگهدارند. آنگاه مرد سومی را خواسته همان سؤالات را فرمود و جواب بر خلاف شنید تکبیری گفته او را هم دستور داد برفقایش ملحق کنند.

چهارمی که آمد زبانش بلکنت افتاده حضرت او را موعظه و ضمنا تخویف نمود او ناچار اقرار کرد که او و اصحابش پدر جوان را کشته و مالیه‌اش را چپاول کرده و در فلان محل نزدیک کوفه دفن نمودند.

حضرت تکبیر فرمود و دستور داد او را بزندان ببرند.

بعد یکی از آن سه نفر را خواسته فرمود خیال میکنی پدر این جوان به اجل خود از دنیا رفته با آنکه او را کشته‌اید پیش‌آمد پدر این

جوانرا براستی بگو و الا ترا نابود خواهم کرد زیرا حقیقت برای من هویـدا گردیده او هم مانند رفیقش بقتل آن مرد اقرار کرد آنگاه ما بقی را هم خوانده و همه بکشتن او اقرار نمودند و بدست خود بدام بلا افتادند و متفقا بر قتل و چپاول مالیه او اعتراف نمودند.

سپس فرمان داد آنهائی را که بزنـدان فرسـتاده با این عده بمحلی که پولها را پنهان نموده بردند و مالیه مقتول را بیرون آورده بجوان پدر کشته که از دست رفیقان بی‌وفای پدر خود بچنین مصیبتی فراموش

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۰۶

نشدنی مبتلا گردیده تسلیم نمودند.

(۱) پس از این بجوان خطـاب کرد: اکنون که فهمیـدی یـاران بی‌وفـا بـا پـدر تو چه معامله کردنـد در باره آنان چه اراده داری یعنی می‌بخشـی یا قصاص میکنی عرضـکرد من قضاوت آنها را بدست خدای متعال قرار دادم و در دنیا از گناهشان درگذشـتم علی ع نیز از قتل آنها درگذشت ولی شدیدا آنان را شکنجه نمود.

شریح که از این داوری عجیب باخبر شد با آنکه خود بسهل‌انگاری تمام کرده عرضکرد این گونه داوری را از کجا نمودید.

فرمود هنگـامی داود نبی از کنـار عـده از بچه‌هـا که بازی میکردنـد عبور کرد آنها در هنگام بازی یکی از بچه‌ها را بنام مات الـدین صدا زدند او هم بهمین نام پاسخ داد.

داود که اسم بی‌سابقه شـنید در صدد تحقیق برآمده پیش آمد فرمود ای بچه نام تو چیست؟ عرضـکرد نام من مات الدین است داود پرسید چه کسی ترا بدین نام نامیده؟ گفت مادرم داود پرسید مادرت کجاست؟

گفت در منزلش. داود گفت مـا را بخـانه مادرت هـدایت کن داود او را از منزل بیرون آورده پرسـید ای زن نام این بچه تو چیست؟ گفت مـات الـدین. داود پرسـید چه کسـی او را بـدین نام نامیـده؟ گفت پـدرش. داود پرسـید علت این نامگـذاری چه بوده؟ گفت هنگامی که من باین بچه حامله بودم پـدرش همراه عـده از رفقایش بسـفر رفت پس از چنـدی آنان برگشـتند و او مراجعت نکرد از آنها علت عدم مراجعتش را پرسیدم گفتند

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۰۷

در راه درگذشت (۱) پرسـیدم با این کیفیت آیا وصـیتی کرد؟! گفتنـد آری او می‌گفت ممکن است زن من حامله باشـد، و هر گاه فرزنـد پسـر یا دختر بزایـد بگوئیـد نامش را مات الـدین بگـذارد منهم بنا بوصـیت او نام فرزنـدم را مات الـدین گذاردم و نخواسـتم مخالفت با وصیت شوهر کرده باشم.

داود پرسـید آیا آن عده را می‌شناسـی؟ عرضـکرد آری. آنگاه داود و آن زن باتفاق عده درب خانه یک یک آنها رفته و آنان را از منازلشان بیرون آورد چون بمحکمه داود حضور یافتند داود همین حکومت را نموده و قتل را ثابت کرد و مالیه مسروقه را بصاحبش تسلیم کرده فرمود ای زن از امروز به بعد فرزندت را بنام عاش الدین صدا بزن.

عاشق حیله‌گر

(۲) گوینـد زنی عاشق جوانی شـد از او طلب وصال کرد جوان حاضـر نشد حاجت او را برآورد آن زن که دید تیر آرزویش بهدف مراد نرسید دست از آستین حیله بیرون آورده سپیده تخم‌مرغ را بجامه خود ریخته و باو آویخته با کمال رسوائی و بی‌عفتی (که خدا هیـچ بیچاره را بحیله زن دریـده و بی‌عفت گرفتار نکند) او را حضور امیر المؤمنین ع آورده فریاد زد این جوان بمن درآویخته و مرا رسوا کرده آنگـاه برای اثبات مـدعای خود جامه خود را که سپیـده تخم‌مرغ بر آن ریخته نشان داد و گفت این منی اوست که روی جامه من اثر ننگش را باقی گذارده جوان که آبروی خود را در خطر دید بدست و پا افتاده می‌گریست و در تبرئه خود می‌کوشید و سوگند یاد می‌کرد دامن من از این لوث پاک است.

علی ع به قنبر دستور داد بگو آبی گرم کنند که کاملا بجوشد سپس آن را بلافاصله حاضر کن چون آب گرم جوشان را آورده دستور داد جامه آن زن را در آن افکندند سپیده‌های تخم‌مرغ که بحرارت آب رسیدند از جامه کنده شده و در آب بسته شدند فرمود آنها را بدو نفر از کسانی که حضور داشته دادند فرمود

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۰۸

بچشید و بیرون بریزید چون چشیدند احساس کردند که سپیده تخم مرغ است.

علی ع دستور داد جوان را رها کردند و آن زن را بر اثر ادعای نابجائی که کرده تازیانه زدند.

قضاوت بیسابقه

(۱) ابن ابو لیلی می‌گوید هنگامی امیر المؤمنین علی ع قضاوتی کرد که تا پیش از او چنان تقسیم و قضاوتی سابقه نداشت و از کسی ظهور نکرده بود پیش‌آمد آن بود دو نفر رفیق بمصاحبت یک دیگر بسفر رفتند در یکی از منازل هنگام ظهر سفره خود را پهن کرده یکی از این دو پنج گرده نان و دیگری سه گرده نان داشت هنوز مشغول غذا خوردن نشده مردی حاضر شد او را بخوردن غذا تعارف کرده وی هم رد احسان ننمود نشست و با آنها بغذا خوردن مشغول گردید چون از غذا خوردن فارغ شد و خواست برود هشت درهم بآنها داده گفت این مقدار در برابر غذائیست که از شما استفاده نمودم نامبردگان پس از اخذ دراهم معدوده به نزاع پرداختند آنکه سه گرده نان داشت گفت باید این هشت درهم میان ما بدو قسمت متساوی تقسیم شود دیگری گفت نه چنین است بلکه باید (بعدد نانهایمان) پنج سهم آن متعلق بمن و سه سهمش از تو باشد در نتیجه، مرافعه خود را بعرض امیر المؤمنین علیه السّلام رسانیده و قصه خود را گفته تقاضای داوری نمودند.

علی ع فرمود این موضوع ناچیزیست و نزاع در باره چنین کاری شایسته نیست بهتر آنست بصلح برگزار کنید.

آنکه سه گرده نان داشت طمع کرده عرض نمود تا کاملا در این خصوص داوری نفرمائید من راضی نمی‌شوم.

علی ع فرمود اینک که می‌خواهی کاملا- باین موضوع رسیدگی نمایم متوجه باش یک هشتم از آن دراهم مال تو و هفت درهم دیگر از رفیق تست نامبرده که دید قضاوت بنفع او تمام نشد تعجب کرده گفت

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۰۹

چگونه ممکن است یک قسمت نصیب من شود و هفت قسمت متعلق باو باشد؟ فرمود مگر تو سه گرده نان نداشتی و رفیق تو پنج گرده گفت آری فرمود سه با پنج که جمع شود حاصل جمعش هشت است و هر گاه حاصل جمع را در سه ضرب نمائیم حاصل ضرب بیست و چهار می‌شود و این حاصل میان سه نفر که تقسیم شود بهر یک هشت بخش میرسد بنا بر این یکی از آن سه هشت متعلق به تست و چون او هشت درهم در عوض طعام بشما داده یکی از آن هشت درهم مال تست و ما بقی متعلق برفیق تو.

وی که از این حساب دقیق باخبر شد سهم خود را گرفته و هر دو خوشحال از محضر مبارك علی ع بیرون رفتند.

چاقوکشی

(۱) گویند در عصر علی ع چهار نفر شرابخوردند و در نتیجه مستی بروی یک دیگر چاقو کشیده و همه زخمی شدند پیش‌آمد ایشان بدادگاه علی ع رسید دستور داد همه را حبس کردند تا پس از افاقه از مستی بحالشان رسیدگی شود تصادفا دو نفرشان در زندان مردند کسان آنها حضور امیر المؤمنین ع آمده عرضه داشتند باید خونبهای کشتگان ما را از این دو نفر بگیرید زیرا این دو نفر اسباب قتل ایشان را فراهم آورده‌اند.

علی ع پرسید از کجا ثابت کردید دو نفر زنده قاتل آن دو نفر مرده‌اند ممکن است آن دو نفر که مرده قاتل یک دیگر باشند.
پاسخ دادند ما از این قبیل سخنان بهره نداریم باید بدستور خدا در باره ایشان داوری نمائی فرمود نخست باید به دیه زخم این دو نفر توجه کرد پس از آن دیه مقتولان بعهده هر چهار قبیله است که کسانشان باید بپردازند.
این گونه داوری، قضاوت حقی است که جز آن در این مورد شایسته نمی‌باشد زیرا تنها نمی‌توان
ترجمه الإرشاد ،ص:۲۱۰
بینه علیه قاتل اقامه کرد و نیز بینه هم بر قتل عمدی ممکن نیست بنا بر این حکم قتل خطائی را اثبات نمود.

غریق فرات

(۱) گویند شش نفر برای شناوری وارد فرات شدند یکی از آنها غرق شد دو نفر از پنج نفر شهادت دادند که آن سه نفر او را غرق کردند و آن سه نفر باقی‌مانده علیه دو نفر گواهی داد که آنان اسباب غرق او را فراهم کردند.
علی ع دستور داد دیه او را بعنوان اخماسی بپردازند سه خمس آن متعلق بدو نفریست که شهادت بغرق داده و دو خمس دیگر متوجه بسه نفر باقی است آنهم بعنوان شهادت.
و چنانچه میدانیم در این داوری، حکومتی از این بهتر و بصواب نزدیکتر نمی‌باشد.

وصیت بجزء از مال

(۲) گویند مردی در هنگام وفات جزء از مالش را بدون آنکه معین نماید وصیت کرد پس از مرگ او وارثانش اختلاف کردند زیرا نمیدانستند منظور او چه بوده برای رفع نزاع حضور امیر المؤمنین ع آمده فرمود یک هفتم از مالش را بموجب وصیت او صرف نمائید و این آیه را تلاوت فرمود لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ «۱» دوزخ دارای هفت در است و برای هر دسته از دوزخیها یکی از آن بابها معلوم شده یعنی هر دسته باید از در معینی وارد دوزخ شوند.

وصیت به سهم

(۳) مردی در هنگام مرگ سهمی از مالیه‌اش را وصیت نمود و اندازه آن را معلوم نکرد پس از او ورثه اختلاف کردند.

---

(۱) سوره حجر آیه ۴۴.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۱۱
علی ع دستور داد یک هشتم از مالش را بموجب وصیتش بمورد خود صرف نمایند و این آیه را تلاوت کرد: إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ که آنان هشت صنف‌اند و هر صنفی، سهمی از صدقات دارند.

وصیت به آزادی بنده قدیمی

(۱) مردی وصیت کرد پس از درگذشت من تمام بنده‌های قدیمی مرا آزاد کنید چون مرد، وصی او ندانست چگونه بوصیت او رفتار کند.
حضور علی ع آمده از وی کمک خواست فرمود هر بنده‌ای را که شش ماه در تحت اختیار داشته آزاد کنید و این آیه را خواند: وَ

الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ «۱» برای سیر ماه، منازلی برقرار کردیم که چون آنها را طی نمود در پایان بصورت شاخه کهن هلالی شکل درمی‌آید.

و در محل خود ثابت شده شاخه درخت پس از شش ماه بصورت هلال درمی‌آید

نذر روزه

(۲) مردی نذر کرده بود حینی را روزه بگیرد و زمان آن را معین نکرده علی ع باو فرمود باید شش ماه روزه بگیرد و این آیه را خواند تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها «۲» میوه درخت در هر شش ماه باذن پروردگارش داده می‌شود.

زن خرما ربا

(۳) مردی حضور علی ع آمده عرضه داشت مقدار خرما در پیش خود گذاردم همسرم یکی از آنها را برداشت در میان دهان گذارد، بطلاق او سوگند خوردم که آن خرما را نخورد و بیرون نیفکند اکنون چه باید کرد؟

---

(۱) آیه سوره ۳۹ یس.

(۲) آیه ۳۱ سوره ابراهیم

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۱۲

علی ع فرمود اگر بخواهد از گرفتاری سوگند تو راحت شود نیمی از آن را بخورد و نیمی را بیرون بیفکند.

شوهری که زنش را زد

(۱) بعرض حضرت علی ع رسانیدند مردی زن آبستنی را زد در نتیجه، علقه (خون بسته در رحم که مقدمه پیدایش فرزند است) که در رحمش بود سقط کرد فرمود باید چهل دینار دیه بدهد و این آیات را خواند وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِینٍ ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِی قَرارٍ مَکِینٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ «۱» ما آدمی را از گل صاف و پاکیزه آفریدیم و مبدء آفرینش او از گل بود سپس او را بصورت نطفه در رحم در آوردیم و نطفه را بصورت خون بسته و خون بسته را بشکل گوشت جویده و آن را تبدیل به استخوان و بر روی استخوان، پوست پوشیدیم و پس از این بصورت آفریده تازه ایجاد کردیم پس خدا از ما سوای خود برتر و او بهترین آفریدگارانست.

آنگاه فرمود برای نطفه هر گاه سقط شود بیست دینار علقه چهل دینار مضغه شصت دینار، استخوان قبل از استحکام هشتاد دینار و صورت بیروح صد دینار و با روح هزار دینار دیه باید داده شود تا بدینجا بخشی از داوریهای بیسابقه و احکام غریبه او را که دیگران موفق نشده و عامه و خاصه بدانها پی نبرده و اگر کسی هم در اسلام بدانها حکومت نموده از حضرت او اخذ کرده، آوردیم.

و به همه این داوریها خاندان او نیز عمل کرده و اگر کسی در حقیقت و درستی آنها سخنی نابجا

---

(۱) آیات ۱۲ تا ۱۵ سوره مؤمنون

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۱۳

بگوید از راه حق و حقیقت منحرف گردیده.

و همین اندازه داوریهای علی که بصورت اختصار آورده شده کافی برای مقصود ماست.

باب سوم پاره از سخنان او

اشاره

(۱) از جمله سخنان او در باره معرفت و یکتائی خدا و اینکه او شبیه بخلق خود نمی‌باشد و عادل بودن جناب کبریائی او و انواع حکمتهای الهی و دلائل بر ذات باری او اینست که صالح بن کیسان گفت علی ع در باره واداشتن مردم بمعرفت خدا و یکتائی او فرموده نخستین پایه بندگی خداشناسائی و ریشه شناسائی او یکتائی او و روش یکتائی او بی‌مانندی اوست.

او برتر از آنست که صفتها در او جاگیرند زیرا خردها گواهند هر کسی که صفتها در او جاگیرند ساخته شده است و نیز آنها گواهند که او سازنده است و ساخته شده دست دیگری نمی‌باشد ساخته‌های او رهبر بسوی اویند و با خرد پی به شناسائی او برده می‌شود و با دیدن نشانهای او، حجت او ثابت می‌گردد آفریده‌اش را دلیل برای بودن خود قرار داد و بدین وسیله ربوبیت خود را هویدا ساخت و نمودار کرد که او یکتای بی‌همتاست قدیم است و انباز ندارد و کسی در پروردگاری او شریك نمی‌باشد و چون او میان چیزهای ناسازگار ناسازگاری داده نمودار می‌شود برای خود ضدی ندارد و چون میان چیزهای نزدیك بهم نزدیکی برقرار ساخته هویداست که خود قرینی ندارد.

و بالاخره در این خصوص فرمایشی طولانی فرموده که اگر بخواهیم همه آن را بیان کنیم با اختصار

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۱۴

کتاب ما سازگار نیست.

(۱) و از سخنان علی ع در باره بی‌مانندی خدا یکی اینست که شعبی می‌گوید مردی در حضور علی ع به این طریق سوگند یاد کرد و الذی احتجب بسبع طباق سوگند بکسی که در هفت طبقه آسمان در حجاب است حضرت امیر ع با تازیانه باو زده فرمود وای بر تو خدای متعال برتر از اینست که در چیزی پنهان یا امری از او پنهان بماند منزه است خدائی که مکان ویژه ندارد و چیزی در زمین و آسمان بر او پوشیده نمی‌باشد آن مرد عرضکرد اکنون میفرمائی کفاره قسم بدهم فرمود نه زیرا تو بخدا سوگند یاد نکردی تا کفاره بدهی بلکه بغیر خدا سوگند خوردی.

ناقلان اخبار روایت کرده‌اند مردی حضور علی ع آمد پرسید در هنگامی که به عبادت خدا پرداخته او را دیده فرمود خدائی را که ندیده‌ام بندگی ننموده‌ام پرسید هنگامی که او را دیدی بچه کیفیتی مشاهده کردی فرمود وای بر تو چشمهای سر نمی‌توانند او را مشاهده کنند بلکه دیدگان دلها با ایمانهای حقیقی خود او را می‌بینند.

خدا را از نشانهای بی‌اندازه او میتوان شناخت و او بدانها موصوف است او را نمیتوان با ما سوای خود برابر کرد و حواس ظاهری و باطن از درك او درمانده‌اند.

آن مرد بازگشت و می‌گفت خدا میداند رسالت خود را در چه خانواده بوجود آورد این حدیث دلیل است بر آنکه خدا را با چشم ظاهری نمیتوان دید.

(۲) پس از آنکه علی ع از پیکار صفین برگشت مردی حضور او رسیده پرسید آیا این جنگی که میان

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۱۵

ما و دشمنان ما اتفاق افتاد بقضا و قدر خداست یا خیر؟ فرمود بهیچ فراز و نشیبی نمیگذرید جز اینکه دست قضا و قدر الهی در آن

تصرف و تسلط دارد.
او گفت بنا بر این مشقتی را که متحمل شده‌ام در نزد خدا احتساب می‌نمایم.
فرمود برای چه؟
عرضکرد هنگامی که قضا و قدر ما را بکاری هدایت نماید فرمانبرداری ما ثوابی و نافرمانیمان نیز عقابی ندارد.
فرمود خیال کرده این قضا و قدر حتمی است نه چنین است زیرا اعتقاد باینکه قضا و قدر لازمی است عقیده بت‌پرستان و پیروان شیطان و دشمنان خدای رحمان و قدریهای این امت و مجوسیانست خدای منان مردم را در کارها مخیر گردانیده و از عقاب خود که نتیجه نهی اوست ترسانیده و تکلیف اندک به ایشان نموده و آنها را مجبور نکرده تا از او با کراهت اطاعت نمایند و بر او غالب نگردیده‌اند تا مغلوب شده و معصیت او نمایند و آسمان و زمین و آنچه در آنهاست بی‌ثمر نیافریده، خلاف این حقایق عقیده مردم کافر است و وای بر ایشان از عذاب جهنم.
آن مرد پرسید قضا و قدر چیست؟ فرمود امر بفرمانبرداری و نهی از نافرمانی و آمادگی برای کار نیک و دست برداشتن از کار بد و یاری بقربت او و خواری معصیت‌کاران او و وعد و وعید و ترغیب به کارهای پسندیده و دوری دادن از کارهای ناپسند و بالاخره تمام اینها قضا و قدر خداست که در افعال و اعمال ما جریان دارد و بجز از اینها نباید پابند شد و خیال کرد که اعمال را نابود میسازد.
آن مرد خوشحال شده فرمود خدا درب گشایش را بروی تو بگشاید چنانچه مرا از بیچارگی
ترجمه الإرشاد ،ص:۲۱۶
نجات بخشیدی و این دو شعر را قرائت کرد.
تو پیشوائی هستی که ما فردای قیامت بر اثر فرمانبرداری از تو از خدای بخشنده آرزوی مغفرت داریم.
آنچه از امور دینی بر ما پوشیده مانده آشکار ساختی خدای در برابر این احسانی که بما فرمودی بتو احسان فرماید.
این حدیث معنی عدل و نفی جبر را توضیح میدهد و معلوم میکند افعال خدا بی‌حکمت نبوده و عبث نمیباشد.

فصل- ۱ ستایش از دانشمندان

(۱) گفتار علی ع در ستایش دانشمندان و اصناف مردم و برتری و یادگیری علم و حکمت.
کمیل بن زیاد گفت روزی در مسجد، علی ع دست مرا گرفته از مسجد بیرون رفته وارد صحرا شدیم آهی کشیده فرمود.
ای کمیل این دلها مانند ظرفهائیست بهترین آنها دلی است که آنچه بدو افاضه می‌شود بهتر نگهداری کند، اینک آنچه میگویم بخاطر سپار مردم بسه دسته‌اند عالم ربانی (که بدست پروردگار تربیت شده) و شاگردی که در صراط رهائی خود و دیگران درآمده و همج رعاع (مگسهای خوردی که همراه گله گوسفندان از این طرف بآن طرف حرکت میکنند و بالاخره مردم نادان) که در پی هر آوازی می‌افتند و
ترجمه الإرشاد ،ص:۲۱۷
هر بادی که بوزد بدنبال آن میجهند از نور خورشید علم بهره نبرده و به پایه استواری پناهنده نگردیده‌اند.
(۱) ای کمیل، دانش از مال بهتر است برای اینکه علم نگهدار تو و تو حافظ ثروتی، مالیه با بخشش بدیگران میکاهد و دانش از آموختن بدیگران رو بفزونی میگذارد.
ای کمیل، محبت بعلم و دانش، دینی است که مردم باید متدین به آن شوند و تا وقتی که در حیاتند بدین وسیله طاعت آنها بحد کمال رسد و پس از درگذشتش بهترین آثار جاویدان او برقرار ماند دانش حاکم است و مال محکوم.

ای کمیل مالداران با آنکه زنده‌اند در حقیقت مردگانند لیکن دانشمندان تا روزگار باقی است پابرجایند کالبدشان مفقود است لیکن حقیقتشان در دلهای دیگران موجود است بار دیگر آه دردناکی کشید و اشاره بسینه مملو از حکمت و معرفت خود نموده گفت اینجا مخزن علم و کمال و دریای مالامال از معارف و حکم است اگر کسی را بیابم کلید این گنج گرانبها و پر ارزش را بدو میسپارم هیهات بچنین شخصی دست پیدا نمی‌نمایم.

آری بشخصی دسترسی پیدا میکنم که آدمی فهمیده است لیکن مورد اطمینان نمیباشد زیرا اصول دینی و قواعد الهی را برای بکار بردن امور دنیوی فرامی‌گیرد و ادله الهی را می‌آموزد تا بر اولیاء او دست یابد و نعمتهای الهی را علیه کتاب او بکار میبرد.

و بدیگری میرسم در برابر حکمت و مصلحت مطیع و منقاد است ولی در این راه بینائی ندارد و نخستین شبهه‌ای که در دل او بیفتد بزودی غبار شک سراسر قلب او را فرامی‌گیرد.

بدانید بهیچ یک از این دو دسته نمیتوان اطمینان کرد.

زیرا کسانی که با حرص تمام به لذتهای دنیوی پرداخته و با کمال انقیاد در برابر شهوت از خود بیخود شده و آدمهائی که به گرد آوردن سرمایه دنیوی و ذخیره کردن مالیه سرگرم شده شایسته نمیباشند سمت رهبری مردم را داشته باشند و اینان بحیوانات پرواری شبیهند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۱۸

(۱) هنگامی که کار بدینجا رسید و حاملی برای علم نبود عالم که مرد علم هم میمیرد آری در عین حال زمین خالی از حجت نمیباشد یا حجت ظاهری است که همه او را می‌بینند و یا بیمناک و مخفی از مردمانست تا ادله محکم الهی و بینات او از بین نرود.

لیکن کجایند این عده که فخر عالمند ایشان معدودند و عظیم القدر و خدای متعال ببرکت ایشان حجتهای خود را حفظ میکند تا امثال ایشان بوجود آیند و اصول حقایق و معارف الهی را در سرزمین دلهای مانند خودشان بودیعه گذارند.

اینان علاوه بر آنکه حقایق ایمان سراپای وجودشان را فراگرفته علم و دانش هم از همه طرف بآنها روی آورده و یقین واقعی پیدا کرده و در برابر سختی‌ها که دیگران زیر بار نمیروند آنان با آغوش باز استقبال نموده و از آنچه مردم جاهل میهراسند آنان بدو الفت گرفته با کالبدهای خود با دنیا مصاحبت میکنند و ارواحشان بعالم بالا آویخته است اینان خلیفه‌های خدا در زمینند که مردم را بدین او دعوت میکنند و حجتهای خدا بر بندگان او هستند.

این بار نیز آه سردی کشید و اظهار داشت چقدر مایلم آنان را به‌بینم و شوق دیدارشان را دارم. آنگاه دست از دست من برداشت و فرمود هر کجا میخواهی برو.

فصل – ۲ توصیف دانشمندان

(۲) از سخنان آن حضرت که مردم را بمعرفت خود میخواند و فضل خویش را ابراز میکرد و ضمنا به صفت دانشمندان و طرزی که باید متعلم بدان رفتار کند اشاره می‌نماید این موضوعات را علماء اخبار در

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۱۹

خطبه که از آن جناب بیادگار مانده روایت کرده‌اند و ما آغاز آن را تا بدینجا ترک گفته و از آن به بعد را ذکر مینمائیم ستایش خدا را که ما را از راه گمراهی بصراط هدایت رهبری فرمود و از کوری نجات داد و نعمت اسلام را بر ما منت نهاد و پیمبری را در میان ما مقرر فرمود و ما را از نجیبان آفریدگان خود قرار داد و پیشینیان ما را بسمت پیمبری مفتخر داشت و ما را بهترین امتی آفرید و از میان مردم برگزید تا امر بمعروف و نهی از منکر نمائیم و به بندگی او بپردازیم و چیزی را انباز او نگیریم و جز او را دوست خود ندانیم ما گواهان خدا و رسول خدا گواه بر ماست شفاعت مردم بدست ماست و هر کسی را شفاعت کنیم پذیرفته می‌شود دعا

ميكنيم تير دعاء ما بهدف اجابت ميرسد و هر كسى مشمول دعاء ما باشد گناهان او بخشيده مى‌شود خدا ما را از پليدى پاك و پاكيزه ساخته و ما دوستى جز او براى خود انتخاب نميكنيم.

اى مردم از نيكوكارى و پرهيزكارى تعقيب نمائيد و به گناه و دشمنى نپردازيد و از خدا بيمناك باشيد كه او تعالى گناهكاران را سخت عقاب ميفرمايد.

اى مردم من پسر عموى پيمبر شما هستم و از همه شما بخدا و رسول شايسته‌ترم اينك تا وقت باقى است از فرصت استفاده كنيد و هر چه ميخواهيد از من بپرسيد و چنان بدانيد بدين زودى درب علم بروى شما مسدود ميگردد و هيچ عالمى از اين جهان رخت برنمى‌بندد مگر اينكه برخى از دانشش كه كسى نتوانسته از او فرابگيرد با وى بقبر پنهان ميگردد و همانا دانشمندان در ميان مردمان مانند ماه شب چهارده‌اند كه ساير ستارگان هم از نور او بهره‌مند ميگردند.

هر چقدر ميتوانيد از نور علم و دانش استضائه كنيد و در صدد تحصيل آن بكوشيد و متوجه باشيد و از دانش بجهت بدست آوردن چهار خصلت تعقيب ننمائيد يكى آنكه دانش فرامگيريد كه در برابر دانشمندان

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۲۰

خودفروشى؟؟؟ نمائيد دوم با مردم نادان مجادله كنيد سوم در مجالس خودنمائى كرده متكلم وحده باشيد چهارم مردم را بخود متوجه سازيد و از اين راه كسب شهرت نمائيد.

فرداى قيامت عالم و جاهل از نظر عقوبت برابر نميباشند عذاب عالم سختر از جاهل است.

خداى متعال ما و شما را از آنچه فراداده بهره‌مند سازد و دانش ما را خالص براى خود قرار دهد و دعاء ما را اجابت كند كه او شنوا و اجابت‌كننده است.

فصل - ۳ رويه استاد و شاگرد

(۱) حارث اعور گفت على ع ميفرمود: حق عالم آنست كه از وى زياد پرسش نكنند و در پاسخ به تندى جواب نگويد و هنگامى كه كسالت دارد اصرار بر جواب نداشته باشد و چون از جا برخاست جامه او را نكشند و با دست بطرف او اشاره نكنند سرّى را در پيش او افشا نكنند و در حضور او از كسى غيبت ننمايند و از او بلحاظ اينكه حافظ ناموس الهى است احترام گذارند.

شاگرد بايد در برابر استاد بنشيند و از مصاحبت طولانى او خسته نشود و چون او را در ميان عده مشاهده كند نخست سلام و احترام عمومى بجا آورده و از او بخصوص احترام نموده سلام كند و در غيبت و حضور از وى نگهدارى نمايد و حق او را مراعات كند.

زيرا شخص دانشمند از روزه دار پارسا كه مجاهد در راه خدا باشد اجر و مزدش بالاتر است.

چون عالمى بميرد رخنه در اسلام بيفتد كه چيزى بجز از جانشين صالح او نميتواند آن رخنه را مسدود بسازد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۲۱

براى طالب علم فرشتگان استغفار مى‌نمايند و تمام موجودات آسمان و زمين براى او دعا ميكنند.

فصل - ۴ سخنى با بدعت‌گذاران

(۱) از سخنان او كه با مبتدعان و آنان كه در باره امور دينى بفكر خود سخن گفته و از راه اهل حق منحرف گرديده‌اند فرموده. سنى و شيعه گفتار او را در باره نامبردگان چنين روايت كرده‌اند:

سپاس براى خدا و درود او بر پيمبر بزرگوارش اما بعد آنچه ميگويم ذمه خود را در گرو آن قرار داده و خود كفيل صحت آنم كه كشته هيچ قومى بر اثر داشتن تقوى نخشكيده و ريشه هيچ گياهى بى‌آب نمانده. هر كس بقدر و منزلت خود پى ببرد از همه

خیرات بهره‌مند گردیده و جهل و نادانی برای بیچارگی هر فردی که قدر خود را نداند کافی است و مبغوض‌ترین همه افراد کسی است که خدا او را به خود واگذاشته باشد و از راه حق و حقیقت بکوره راه ضلالت توجه کرده و بگفتار بدعت آمیز خرسند است روزه میگیرد و نماز میخواند و او در واقع راه آزمایش و عبرت برای دیگرانست از طریق پیشینیان خود گمراه گردیده و گمراه میکند کسی که باو اقتدا نماید بزه‌کاریهای دیگران را بدوش خود میکشد و خود در گرو خطاکاریهای خویش است نادانی را برای خود پیشه نموده و در میان جاهلان بسر میبرد و از تاریکی سرانجام خود غافل است و از راه هدایت کور و نابینا، آنها که شبیه بانسانند ویرا دانشمند میپندارند و هیچ روزی با کمال راحتی سر از بالش خواب برنمیدارد، بامداد در صدد جمع‌آوری چیزهای

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۲۲

بسیاری برمی‌آید که اندک آن از بسیارش بهتر است و پیوسته در این اندیشه است تا خود را از این آب گندیده سیراب سازد و چیزهای نالایق و نامناسب بدست آورد.

(۱) بر مسند حکومت می‌نشیند و ضمانت میکند که خرابکاریهای دیگران را اصلاح کند و فکر نمیکند دیگری هم خواهد آمد که احکام ناشایست او را نقض نماید و اگر یکی از امور مبهمه برای او پیش‌آمد کرد برای رفع آن از آراء باطل خود استمداد میجوید و رأی قطعی صادر میکند.

و این بینوا لباسهای شبهه‌ناك نازکتر از تار عنکبوت را پوشیده و نمیداند خطا کرده یا صواب و خیال نمیکند علاوه بر رویه او رویه دیگری هم وجود داشته باشد و اگر هنگامی چیزی را با چیزی مقایسه کند رأی خود را صحیح دانسته و آن را تکذیب نمی‌نماید و اگر موضوعی بر او پوشیده بماند کتمان میکند و در آن باره سخنی نمیگوید زیرا میداند که جاهل است و به نقص و بیچارگی خود پی برده در عین حال باز اظهار نکرده تا دیگران از نادانی او باخبر نشوند.

آنگاه برای پیش بردن غرض خود در کاری که اطلاعی ندارد اقدام میکند و او در حقیقت در تاریکیهای جهل و نادانی وارد می‌شود و همه گونه شبهات را بدوش خویش میکشد و برگها و خارهای جهل و نفاق را از درخت بی‌ایمانی خود سر راه بیچارگان میریزد و از آنچه نمیداند پوزش نمیخواهد و به سادگی تسلیم دست علم و دانش نمیشود و در اثبات مسائل دلیلهای دندان‌شکنی ندارد که بتواند از این راه حظی ببرد و بدیگران هم بهره بدهد روایات را مانند بادیکه برگهای خشك را باطراف پراکنده میسازد در محل و نامحل بکار میبرد و چنان در این رویه میکوشد که ارثها از او بگریه درمی‌آیند و خونها ناله میزنند و فرج حرام را حلال و حلال را حرام میسازد و بالاخره از آنچه میگوید حیا نمیکند و از کوتاهی و تقصیر خود پشیمان نمیشود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۲۳

(۱) ای مردم تا میتوانید از فرمان حق پیروی نمائید و معرفت در باره کسی پیدا کنید که جهل او مایه پوزش و عذرخواهی شما نیست زیرا علمی که به حضرت آدم ع افاضه شد و همه پیمبران بدان برتری یافتند همه آنها به پیمبر شما و از او بخاندانش رسید اینك چگونه شده شما را به بیانهای سرگردانی هدایت میکنند ای زاده کسانی که با سفینه نوح نجات یافته‌اید چنین سفینه هم در میان شما موجود است در آن درآئید و همچنان که سوارگان آن کشتی از غرقاب دریا و گرداب بلا- نجات یافتند سوارگان و متوسلان باین کشتی هم از بدبختی و گمراهی دنیا و عذاب آخرت رهائی پیدا می‌کنند و من خود بتمام معنی در گرو او هستم که ویرا از بیچارگی برهانم و در عین حال مردم را برای نجاتشان مجبور نمی‌کنم لیکن می‌گویم بدا بحال کسی که تخلف کند و تفو بر آن شخصی که قدم مخالفت بردارد.

آیا فراموش کرده‌اید از گفتار رسول خدا ص که در حجهٔ الوداع در باره خاندان خود فرمود من از میان شما کوچ می‌کنم و دو یادگار گرانبها پس از خود بجا می‌گذارم که تا وقتی دست بدامنشان افکنده باشید هیچ گاه گمراه نشوید یکی کتاب خدا قرآن و دیگر خاندان منست و این دو از یك دیگر جدا نشوند و همواره پشت به پشت یك دیگر باشند تا کنار حوض کوثر مرا دریابند

اکنون متوجه باشید پس از من چگونه با ایشان معامله خواهید کرد بدانید دوستی ایشان آب خوشگوار آشامیدنی است و مخالفتشان آب شور و تلخ غیر قابل استفاده و دور افکندنی است.

فصل – ۵ معرفی از دنیا

(۲) گفتار علی ع در باره دنیا و دوری دادن از آن.

اما بعد همانا حکایت دنیا حکایت مار خوش‌خط و خالیست که هر گاه بدن آن را دست کشند نرم و لطیف

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۲۴

است لیکن زهر درونی آن کشنده و کثیف اینک از شگفتیهای دنیا در حذر باش و از امور مربوط بآن کمتر استفاده نما، و بهر اندازه که مایل بدنیا هستی بیشتر از آن از وی دوری کن زیرا دنیا دار چنان که به سرور و نشاط آن خرسند است هدف تیرهای گرفتاری آن نیز هست.

فصل – ۶ توشه آخرت

(۱) گفتار علی ع در باره بدست آوردن توشه آخرت و آمادگی برای ملاقات حضرت باری تعالی و وادارکردن مردم را بکارهای شایسته.

نقله اخبار روایت کرده‌اند علی ع در همه شب که مردم رختخواب راحتی می‌افکندند با صدای بلند که همه مسجدیها و اطراف آن میشنیدند میفرمود:

ای مردم زاد و توشه آخرت را پیش از آنکه منادی مرگ ندا دهد گردآورید و از اقامه در دنیا بکاهید و زاد و توشه شایسته‌ای برای خود تحصیل نمائید زیرا عقبه دشوار و منزلهای هولناکی در پیش دارید که ناگزیر باید از آنها عبور کنید و توقف نمائید اینک یا اینست که رحمت خدا شامل حال شما شده و از در- ماندگی آنجا رهائی پیدا میکنید و یا بهلاکت جبران ناپذیری گرفتار میشوید ای وای چقدر مایه افسوس و تا چه حد باید متأثر بود برای کسی که عمرش را بغفلت میگذراند و علیه او تمام میگردد و روزگار او را به بیچارگی می‌افکند.

خدا ما و شما را از آنها قرار دهد که از نعمتهای ناپایدار دنیا خرسند نمیگردند و پس از مرگ به گرفتاری مبتلا نمیشوند زیرا ما برحمت و لطف او بوجود آمدیم و برای دیدار رحمت او بحضرت او میگرائیم و خیر و خوشی در دست اوست و جناب الهی او بر همه چیز تواناست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۲۵

فصل – ۷ کناره‌گیری از دنیا

(۱) گفتار علی ع در انزوای از دنیا و توجه دادن به امور مربوط به آخرت.

ای پسر آدم تمام هم و غم خود را بروزی که در آن بکار میپردازی مصروف مساز که اگر از دست تو برود از جهت تو نبوده زیرا همه روز خدای متعال روزی ترا عنایت میفرماید و هر گاه مالیه‌ای اضافه بر خوراك روزانه خود گرد کنی نصیب تو نشده بلکه باید برای دیگری نگهداری نمائی و بالاخره زحمت دنیوی آن از تو و حظش از دیگران و حساب طولانی روز قیامت هم بعهده تو باشد اکنون تا میتوانی، ثروت دنیوی خود را در محل مربوط بخودش بکار بند و برای روزی که در پیش داری زاد و توشه آماده کن زیرا سفر آخرت، دور و وعده گاه روز قیامت، و منزلگاه بهشت یا دوزخ است.

فصل – ۸ اعلام بمردم

(۲) از گفتار او و آنچه در میان دانشمندان و روشن ضمیران اشتهار دارد: اما بعد ای مردم همانا دنیا بشما پشت کرد و اعلام وداع نمود و آخرت روی آورد و شما را از نعمتهای پایدار خود خبر داد بدانید امروز شما روز میدان و تمرین و فردا روز مسابقه دویدن شماست هر که در این مسابقه پیش افتاد اگر نیکوکار بوده به بهشت درآید و اگر بدکار بوده بدوزخ افتد بدانید شما در روزگارهائی واقع شده‌اید که همه گونه اسباب مهلت برای شما مهیاست و پس از آن مرگی است که هر چه بیشتر شما را بسوی خود میخواند اینک کسی که کارهای خود را برای خدا انجام داده باشد آرزوی دنیوی او بوی زیانی نمیرساند و کسی که

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۲۶

در هنگام مهلت تنبلی کرده و پیش از مرگ عمل مفید بحال خود انجام نداده باشد زیانکار شده و آرزوی او مضر بحال او خواهد بود بدانید ناچار باید با رغبت بسوی حق کار کنید و از سرانجام سخت خود بهراسید اگر درب شادی بروی شما گشوده شود از خدا سپاسگزاری نمائید و ترس خود را جبران کنید و اگر بیمناک شوید بیاد خدا بیفتید و رغبت بثواب او پیدا کنید.

زیرا خدا به نیکوکاران وعده نیکو داده و به سپاسگزاران وعده افزایش نعمت و هیچ کسبی بهتر از آن کسب نیست که برای روز قیامت خود اندوخته‌هائی داشته باشید همان روزی که گناهان بزرگ یکی پس از دیگری نمودار و راحتیهای خیالی دنیا از همه طرف از آنان سلب شده و من آسایشی بهتر از جنت سراغ ندارم با آنکه می‌بینیم خواهان آن خوابست و گرفتاری دشوارتری از دوزخ خبر ندارم با آنکه فراری از آن در خوابست.

بدانید کسی که یقین بحال او نفعی نداشته باشد، شک و شبهه بحال او زیان خواهد داشت و کسی که خرد حاضر او نتیجه برای او بدست ندهد آن عقلی که در آرزوی آنست درمانده‌تر از آنست که بحال او فایده داشته باشد بدانید شما را بکوچ کردن از این دنیا خوانده و برای تحصیل زاد و توشه دستور داده و دو موضوع است که از امور دیگر زیانش بحال شما بیشتر و خوف من از آنها بحال شما زیادتر است یکی پیروی از هوای نفسانی و دیگر آرزوی طولانی زیرا پیروی هوای نفس آدمی را از راه حق باز میدارد و آرزوی طولانی آخرت را از یاد میبرد بدانید که دنیا بار می‌بندد و بشما پشت میکند و آخرت بشما روی می‌آورد و هر دو خواستارانی دارند بنا بر این کاری کنید تا از خواستاران آخرت باشید و از خواهندگان دنیا بشمار نیائید زیرا امروز روز عمل است و حسابی در کار نمیباشد و فردا هنگام حساب است و عملی وجود ندارد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۲۷

فصل – ۹ یاران نیکوکار

(۱) گفتار علی در باره یاران نیکوکار و زاهد.

صعصعهٔ بن صوحان عبدی گفت روزی علی ع نماز صبح را بجماعت بجا آورد چون سلام نماز داد رو بقبله بدون اینکه بطرف راست و چپ التفاتی کرده باشد تا آفتاب بدیوارهای مسجد کوفه تابید بذکر خدا پرداخته پس از آنکه از راز و نیاز فارغ شد بما توجه کرده فرمود در زمان دوست باوفای خود رسول خدا ص عده‌ای را دیده‌ام که شب را تا صبح بعبادت بسر میبردند.

بامداد با رنگ زرد و گردآلود که بر پیشانیشان از زیادی سجده مانند اثر زانوی بز ظاهر بود نمودار میگردیدند و چون ذکر مرگ بمیان می‌آمد مانند درختی که در وزش باد میلرزد بلرزه می‌آمدند و آنقدر میگریستند که جامه‌هایشان تر میشد.

آنگاه از جا برمیخاست و بمردم توجهی کرده میفرمود گوئیا این مردم غافل‌اند.

فصل – ۱۰ شیعه با اخلاص

(۲) گفتار علی ع در باره شیعه بااخلاص.

شب ماهتابی علی ع از مسجد بیرون آمد بطرف جبانه آهنگ نمود عده که در عقب آن حضرت می‌آمدند بوی نزدیک شدند علی ع ایستاد پرسید شما کیستید؟ عرضکردند ما شیعیان شمائیم علی ع با فراست منحصر بخودش بآنها نگریسته فرمود اگر راستی شما شیعه من هستید چگونه نشانه شیعه در

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۲۸

شما نمینگرم و سیمای شیعه ندارید پرسیدند سیمای شیعه چه نشانه‌ای دارد؟ فرمود شیعیان ما کسانی هستند که صورتهاشان از بیدارخوابی شب زرد شده و دیدگانشان از گریه ناتوان گردیده و پشتهاشان از قیام بعبادت خمیده و شکمشان از گرسنگی روزه به پشت چسبیده و از کثرت دعا و تضرع پوست و استخوانشان مانده و گرد و غبار خشوع‌کنندگان بر صورتهاشان نشسته.

فصل – ۱۱ بیاد مرگ

(۱) گفتار علی ع در باره مرگ و یاد آن.

مرگ، طلبکار سریعی است و از کسی درنمی‌ماند و کسی نمیتواند از چنگال آن فرار کند اینک خود را برای مرگ آماده سازید و از ملاقات با آن خودداری نکنید زیرا با هیچ وسیله ممکن نیست از دست آن فرار کرد شما اگر کشته نشوید میمیرید سوگند بخدائی که جان علی ع در دست اوست اگر هزار ضربت شمشیر بسر انسانی وارد بیاید آسانتر از آنست که در رختخواب خود جان تسلیم کند.

ای مردم شما هدفهائی هستید که کمانهای مرگ بسوی شما کشیده می‌شود و مالهای شما بتاراج مصیبتها داده می‌شود هر غذائی که میخورید همراه با اندوههاست و هر گونه آبی که می‌آشامید آلوده با گرفتاریها خدا گواه است هر نعمتی که بدست شما بیاید و موجبات نشاط شما را فراهم سازد بلافاصله بفراق دیگری مبتلا میگردید.

ای مردم ما و شما برای بقا آفریده‌شده‌ایم نه برای فنا و نابودی لیکن باید بدانید از خانه

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۲۹

بخانه دیگر کوچ می‌نمائید بنا بر این زاد و توشه خانه‌ای که باید بجانب آن حرکت کنید و جاوید باشید فراهم سازید.

فصل – ۱۲ گفتار در باره معرفت خود

(۱) گفتار علی ع که مردم را بجانب خود میخواند و فضیلت و حقانیت خود را آشکار میسازد و ضمنا اشاره هم به ستمگران خود میکند.

این گفتار را علی ع پس از قتل عثمان که مردم با وی بیعت کردند عنوان نموده و شیعه و سنی و ابو عبیده معمر بن مثنی که سنیها نیز روایت او را میپذیرند نقل نموده‌اند.

هیچ کسی باقی نمیماند مگر اینکه یا متوجه به بهشت است و یا بدوزخ پیشاپیش او، یا ساعی کوشاست و یا طلبکار امیدوار و یا مقصری که سرانجامش دوزخ است اینها که شمرده شد سه دسته‌اند و دوی دیگر فرشته‌ای که همراه ویند و پیمبری که خدا او را در دست قدرت خود دارد و برای اینها فرد ششمی وجود ندارد کسی که ادعائی کند هلاک شده و کسی که براست و چپ توجه نماید گمراه گردیده حد وسط میان آن دو جاده مستقیمی است که قرآن و سنت و آثار نبوت بطرف آن متوجه‌اند.

این امت بدو قسم دارو، تازیانه و شمشیر بهبودی مییابند و در این خصوص از امام خود مرافقت و ملاطفتی آرزومند نباشید و خود

را اصلاح کنید و توجه نمائید از حق رو گردان نشوید که بهلاکت می- افتید کارهائی مربوط بشماست که نزد من نمیتوانید بهیچ وجه پوزشی بیاورید که اگر بخواهم یک یک آن را برای شما نقل میکنم لیکن میگویم خدای متعال از کرده‌های گذشته عفو فرموده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۳۰

(۱) دو نفر پیشین دنیا را ترک کردند و بپاداش خود نائل گردیدند و سومی آنها که مانند کلاغی بود بجای آنها مستقر گردید تمام همّ او پرکردن شکمش بود وای بر او اگر بالهای خود را جمع کرده و سرش را بریده بود برای او بهتر بود اینک خود توجه کنید اگر درست نگفتم انکار نمائید و اگر راست گفتم بطرف حق بیائید.

حق و باطلی در روزگار هست و هر یک خواهانی دارند اگر می‌بینید باطل در روزگار حکمفرما است از زمان قدیم چنین بوده و اگر می‌بینید حق ضعیف و پامالست آنهم شاید بهمین آئین بوده و کمتر اتفاق می‌افتد آنچه ادبار کرده اقبال نماید و اگر نفوس شما بجانب شما برگردند شما مردمی نیکبختید لیکن میترسم به فترت و ناچاری گرفتار گردید و تنها مأموریت من در اینست که در راه هدایت شما بکوشم و همانا خاندان نیکوکار و پاک دامن و اصیل من در خوردی از همه بردبارتر و در بزرگی از همه داناترند ما خانواده از علم خدا استفاده میکنیم و بداوری خدا حکومت می‌نمائیم و از گفتار راستگو بهره‌مند گردیده‌ایم اکنون اگر از ما پیروی کنید از بینائی ما نتیجه خوبی خواهید برد و گر نه خدا شما را بدست ما بهلاکت میرساند.

پرچم حق باماست و کسی که در ظل آن درآید بحقیقت میرسد و کسی که خودداری نماید گرفتار غرقاب بیچارگی می‌شود بدانید بکمک ما خونبهای هر مؤمنی اخذ می‌شود و بدست ما گردن شما از زیر بار ذلت خلاص میگردد گشایش و پایان همه کارها بماست و بشما ارتباطی ندارد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۳۱

فصل- ۱۳ معرفی از خود

(۱) گفتار مختصر علی ع در باره معرفی خود و خاندانش.

خدای متعال محمد را به پیمبری خود برگزید و او را برسالت خویش نامزد کرد و نعمت وحی را باو ارزانی داشت و او هم فروگذاری ننمود و حقایق الهی را در میان افراد رواج داد و ما خانواده مردمی هستیم که پابند مرکب رهوار دانش در دست ماست و درهای حکمت از ناحیه ما بسوی افراد گشوده می‌شود و روشنی خورشید امر الهی از ماست کسی که ما را دوست میدارد ایمان او بحال وی نتیجه خوبی خواهد داد و عملش پذیرفته می‌شود و کسی که محبت ما در دل او نباشد ایمان وی مفید بحال او نخواهد بود و عملش مقبول نیست هر چند شب و روز را بعبادت و روزه بانجام بیاورد.

فصل- ۱۴ پس از بیعت مردم با عثمان

(۲) جندب بن عبد اللَّه گفت پس از آنکه مردم بی‌وفا با عثمان بیعت کردند حضور علی ع رسیده دیدم آن حضرت با حال حزن و اندوه سر بزیر انداخته سؤال کردم با این عملی که مردم علیه شما انجام دادند چه خواهید کرد فرمود صبر میکنم گفتم سبحان اللَّه بخدا قسم مرد صابری هستی فرمود بغیر از صبر چه باید انجام دهم؟! عرضکردم از جا حرکت کن و مردم را بولایت خود دعوت فرما و اعلام کن پس از پیغمبر ص از دیگران شایسته‌تر بآن حضرتم و فضل و سابقه اسلامی من هم بر احدی پوشیده نیست و از آنان درخواست کن تا ترا علیه این عده‌ای که بزیانت اقدام نموده‌اند یاری نمایند اگر ده نفر از صد نفر دعوت ترا اجابت نمایند بر صد نفر پیروز خواهی گردید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۳۲

(۱) بنا بر این اگر بتو نزدیک گردیدند بمقصود رسیده و اگر خودداری نمودند با آنان پیکار میکنی اگر پیروز شدی خدا ترا مانند پیمبرش بر مخالفان چیره ساخته و شایستگی تو بظهور رسیده و اگر در راه حق کشته شدی شهید از دنیا رفته‌ای و پوزش تو نزد خدا پذیرفته است تو بمیراث رسول او سزاوارتری.

علی ع در پایان سخنان وی با کمال تعجب فرمود ای جندب عقیده تو آنست که ده نفر از صد نفر با من بیعت می‌نمایند.

جندب گفت آرزومندم چنان باشد.

علی ع فرمود من چنین گمانی ندارم بلکه میگویم دو نفر از صد نفر هم با من بیعت نخواهند کرد و اینک دلیل این معنی را برای تو بیان میکنم.

توجه مردم از نخست بقریش بود و قریش میگفتند آل محمد خود را برترین افراد مردم میدانند و آنان خود را اولیاء امور خیال میکنند و اگر اتفاقا امر خلافت بدست آنها بیفتد دیگر کسی نمیتواند با هیچ نیروئی آن را از چنگال ایشان بدرآورد و اگر دیگران مصدر کار شوند ممکن است دست بدست دور زند و در میان شما باشد بنا بر این بخدا قسم چنان نیست که گمان کرده که قریش امر خلافت را به آسانی از دست بدهند و در اختیار ما بگذارند.

جندب پس از استماع این بیان عرضه داشت اجازه میدهی همین سخن را باطلاع مردم برسانم و آنان را به یاری شما بخوانم.

علی ع فرمود (این زمان بگذار تا وقت دیگر) جندب از این پس بعراق مراجعت کرد میگوید هر گاه یکی از فضائل و مناقب علی ع را برای مردم نقل میکردم مرا آزار میرسانیدند و از پیش خود میراندند تا بالاخره قضیه مرا به ولید بن عقبه خبر دادند او شبی مرا خواسته و محبوس داشت و سرانجام سخنانی در خلوت با من گفت و مرا از زندان نجات داد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۳۳

فصل- ۱۵ علی ع و مخالفان

(۱) گفتار علی ع در هنگامی که عبد اللّه بن عمر خطاب و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه و حسان بن ثابت و اسامهٔ بن زید از بیعت او خودداری کردند.

شعبی روایت کرده هنگامی که سعد و نامبردگان دیگر از بیعت علی ع خودداری نمودند آن جناب حمد و ثنای الهی را بجا آورده فرمود ای مردم همانا شما بطوری که با قبلیهای از من بیعت کردید به بیعت من درآمدید و بدانید تا وقتی اختیار با شماست که با خلیفه رسول خدا بیعت نکرده‌اید و پس از آنکه بیعت نمودید دیگر حق اختیاری ندارید و بر امامست که بوظائف امامت خود بپردازد و استقامت بخرج دهد و بر مردمست که تسلیم اوامر او باشند و این بیعت بیعت عامست کسی که از آن اعراض نماید از دین خدا برگشته و براه غیر مسلمانان رفته و بیعتی که با من کرده‌اید اتفاقی نبوده و کار من و شما متفاوت است زیرا من شما را برای خدا دوست میدارم و شما مرا برای خود میخواهید سوگند بخدا من بهتر می‌توانم خصم را نصیحت کنم و براه راست هدایت نمایم و داد مظلوم را از ظالم بگیرم و از عبد اللّه و دیگران که نام بردیم امور غیر قابل انتظاری مشاهده کردم که حق میان من و ایشان حکومت خواهد کرد.

فصل- ۱۶ مخالفت طلحه و زبیر

(۲) گفتار علی ع در هنگامی که طلحه و زبیر نقض بیعت نموده و بطرف مکه توجه کرده تا بهمراهی

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۳۴

عایشه علیه او قیام نمایند.

(۱) علی ع پس از حمد و ثنای الهی فرمود خدای متعال محمد را برای هدایت همه مردم مبعوث فرمود و او را مایه رحمت مردم عالم قرار داد او هم مأموریت خویش را به بهترین طرزی انجام داد و رسالات او را تبلیغ نمود و خدا هم ببرکت وجود اقدس او تمام کارها را منظم ساخت و شکافها را ترمیم کرد و راه‌ها را امن ساخت و خونهای مردم را حفظ نمود و میان دشمنان و حسودان الفت برقرار کرد و کینه و حسادت و دشمنی را از دلها که سالیان درازی پابرجا بودند بیرون نمود آنگاه او را بسوی خویش دعوت کرد و از او کمال رضایت را داشت زیرا در هیچ امری از امور رسالتش فروگذاری ننمود و آهنگ تقصیر در تبلیغ رسالت نداشت و پس از او پیش‌آمدهای گوناگون واقع شد چنانچه ابو بکر متولی امور خلافت گردید و پس از او عمر و بعد از او عثمان.

و از آنجا که خود بکارهای ناشایسته عثمان پی برده بودید پیش من آمدید و پیشنهاد بیعت با من نمودید من نخست برای این کار حاضر نشدم شما نپذیرفتید دستهای خود را پس کشیدم و بستم شما آنها را بزور باز نمودید و با من برای بیعت نزاع کردید و مانند شتران تشنه که اطراف حوضهای آب گرد می- آیند اطراف من اجتماع نمودید بطوری که پنداشتم هر گاه غرض شما را اعمال نکنم مرا خواهید کشت و یا برخی از شما بجهت این معنی در حضور من کشته شوید بهمین مناسبت دست گشودم و شما با کمال اختیار با من بیعت نمودید.

نخستین افرادی که با من بیعت نمودند و اظهار اطاعت کردند طلحه و زبیر بودند و اندکی از بیعتشان نگذشت از من اذن عمره حج گرفتند و سوگند بخدا آنان آهنگ مکر و خدعه داشتند باز من برای اتمام حجت، با آنها عهد تازه بمیان آوردم تا امت را بهلاکت نیندازند آنها نیز بهمین ترتیب با

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۳۵

من تجدید عهد کردند لیکن بعهد خود وفا نکرده نقض بیعت نمودند اینک تعجب میکنم از این بی‌وفایان بد عاقبت که چگونه با ابو بکر و عمر انقیاد نموده و با من مخالفت کردند با آنکه من کمتر از آن دو نفر نمی‌باشم و اگر بخواهم میگویم ... پروردگارا داد مرا از آنان بگیر که حق مرا ضایع کردند و امر مرا کوچک انگاشتند، مرا بر آنها پیروزی بده.

فصل- ۱۷ باز هم در این خصوص

(۱) جای دیگر هم در این خصوص گفتاری دارد.

پس از حمد و ثنای خدا فرموده بعد از آنکه خدای متعال پیمبرش را بجهان دیگر برد گفتیم ما خاندان و پیوند و وارثان و جانشینان و شایسته‌ترین افراد به آن جنابیم و کسی در باره حقانیت و سلطنت او با ما نزاعی ندارد در این هنگام عده از منافقان سر برآورده و سلطنت پیمبر ما را از ما گرفتند و بدیگران واگذار نمودند و سوگند بخدا برای این حقی که بناروا از ما سلب شد چشمها و دلهای ما گریست و نفس در سینه‌ها بشماره افتاد و جزع و بیتابی ما بنهایت رسید.

سوگند بخدا اگر بیم آن نبود تفرقه میان مسلمانان برقرار شود و مردم کافر گردند و دین اسلام غریب بماند ما هم بقدر طاقت خود می‌کوشیدیم و تغییراتی از هر لحاظ میدادیم. و شما خود با من بیعت کردید و طلحه و زبیر نیز با خواست خود بیعت نمودند و اظهار جانفشانی کردند پس از این به آهنگ بصره حرکت نمودند تا جماعت شما را متفرق سازند و خوف و بیم در شما احداث نمایند.

پروردگارا آنان را بکیفر خود مبتلا کن که دست مخالفت در میان این امت دراز کردند و عقیده

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۳۶

عموم مردم را فاسد ساختند.

آنگاه فرمود خدا شما را بیامرزد در طلب این دو پیمان شکن ستمگر برآئید و نگذارید غرض شوم خود را عملی سازند.

فصل – ۱۸ اخبار از آمدن عائشه

(۱) هنگـامی که از آمـدن عـایشه و طلحه و زبیر بـاخبر شـد که از مکه بطرف بصـره کوچ می‌کننـد حمـد و ثنای الهی را بجا آورده فرمود اینـک عـایشه همراه طلحه و زبیر بطرف بصـره کوچ می‌کننـد و هر یک از این دو مـدعی خلافتنـد و علیه یک دیگر در باطن اقـدام مینماینـد طلحه که ادعای خلافت می‌کند برای آنست که پسـر عموی عایشه است و زبیر که مدعی خلافت است برای آنسـت که داماد پـدر عایشه است و سوگنـد بخـدا هر گاه این دو بمقصود خود نائل گردند زبیر گردن طلحه یا طلحه گردن زبیر را میزند و هر یک علیه سـلطنت دیگری قیام می‌کنـد و سوگنـد بخـدا میدانم که آن زن بر جمل (شتر نر) سوار می‌شود گرهی نگشاید و راهی نپیمایـد و در منزلی فرود نیایـد جز اینکـه در تمـام اینهـا مرتکب معصـیت شـود تـا خـود و همراهـانش را جـایی فرود آورد که یک سومشان بقتل رسند و یک سومشان فرار کنند و یک سومشان بر گردند.

سو گنـد بحق طلحه و زبیر میداننـد که خطا کارنـد و از راه جهالت هم قدم در این راه نگذارده‌اند و بسـیاری از عالمانند که بشمشـیر جهل خود کشته شده و علمشان نافع بحال آنها نبوده و سوگند بخدا سگان حوئب بر او بانگ خواهند زد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۳۷

آیا مردم از رویه این نابکاران پند می‌گیرند و آیا در رفتار این افراد بی‌وفا دقت و اندیشه می- کنند، اینک گروه سـتمگران علیه حق و آئین آن قیام کرده و می‌کوشند تا نور حقیقت را خاموش سازند کجایند نیکوکاران که در راه اعلای حقیقت جانفشانی نمودند.

فصل – ۱۹ توجه علی ع بجانب بصره

(۱) هنگـامی که امیر المؤمنین ع بطرف بصـره آهنـگ نمود به ربـذه نزول اجلال کرد، دنباله حاجیها گرد آمدنـد تا بیانات الهی آن ذات با برکات را استماع نمایند علی ع آن هنگام در میان خیمه خود بود.

ابن عباس گوید وارد خیمه آن جناب شده دیدم مشغول وصله زدن کفش خود است عرض کردم ما باصلاح کار خود نیازمندتریم از آنچه هم اکنون بـدان پرداخته علی ع پاسـخ مرا نداده و همچنان بکار خود مشـغول بود پس از آنکه از وصـله زدن آسوده شد هر دو جفت کفشـش را در برابر من افکنـده فرمود بهـای این جفت کفش چقـدر است؟ عرضـکردم ارزشـی نـدارد فرمود در عین حال چقدر می‌ارزد عرضـکردم نیم درهم فرمود بخدا قسم این زوج کفش ارزشـش نزد من بیشتر از خلافت بر شـماست مگر در صورتی که بتوانم حقی را بپا بدارم یا باطلی را از بین ببرم.

گفتم حاجی‌ها گرد آمده تا از فرمایشات شـما اسـتفاده نمایند آیا اجازه میدهی من با آنها صـحبت کنم اگر کاملا توانسـتم از عهده گفتـار خود برآیم از نـاحیه تو بوده و آفرینش بر توست و اگر نتوانسـتم کـاری از پیش ببرم زیـانش متعلق بخود منست فرمود نه من خود با آنها سخن می‌گویم آنگاه با دستهای درشت خود بسینه من زد که متألم گردیدم.

علی ع که معلوم شد از سـخن نابجای من سـخت ناراحت شده از جا برخاست من برای ترمیم حال آن حضـرت و پوزش خواستن از بی‌ادبی خود بدامن آن حضرت چنگ زده و او را سوگند دادم که

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۳۸

خویشاوندی را مراعات کند و ضـمنا اجازه سـخنرانی بمن مرحمت کند فرمود سوگند مده سپس از خیمه خارج شده حاجیها اطراف او را گرفتند.

(۱) حضرت امیر ع حمد و ثنای الهی بجا آورده فرمود خدای متعال محمد را برسالت مبعوث ساخت و در آن روزگار در میان عرب کسـی پیدا نمیشد که کتاب بخواند و یا شایسـتگی ادعای نبوت داشته باشد و آن جناب به نیروی الهی مردم را بصراط نجات دعوت

می‌کرد و سوگند بخدا منهم در نجات آنها فروگذاری نکردم و تغییر و تبدیل روا نداشته و خیانتی از من سر نزد و بهمین مرام باقی بودم تا خلافت بکلی از من روگردان و بدیگران متوجه شد.

مرا با قریش چه کار؟ بخدا سوگند در آن هنگام که کافر بودند با آنان پیکار کردم و هم اکنون که مفتون دست بی‌وفایان واقع شده‌اند با آنان می‌جنگم و همانا مسیر فعلی من بر اثر تعهدیست که دارم.

سوگند بخدا شکم باطل را می‌شکافم تا حق را از پهلوی آن خارج سازم.

و میدانم قریش در صدد انتقام ما برنیامده مگر از آن جهت که خدا ما را بر آنها برتری داده و از میانشان به بزرگی و آقائی برگزیده و این دو شعر خواند.

بجان خودم سوگند گناه است که دوغ خالص بیاشامی و خرمای بی‌پوست را با شیر و کره بخوری ما در آن وقت که اهمیتی نداشتی و اطراف تو را درختهای خشک و خالی فراگرفته بود مقام و منزلت بتو دادیم.

فصل – ۲۰ ورود به ذی قار

(۲) چون به ذی قار ورود کرد از حاضران بیعت گرفته و سخنان زیاد گفته و حمد و ثنای الهی را

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۳۹

بسیار بجا آورد و فرمود پیش‌آمدهای زیادی برای ما اتفاق افتاد و ما در برابر همه آنها صبر کردیم و خوار بدیدگان ما فرورفت برای امر خدا تسلیم شدیم و از بوته آزمایش او بخوبی بدرآمدیم و به آرزوی ثواب او بخانه نشستیم و یقین کردیم صبر ما بهتر از آنست که موجبات تفرقه میان مسلمانان و خون ریزی آنان را فراهم سازیم.

ما خانواده نبوت و یادگارهای رسول خدائیم و از دیگران بسلطنت رسالت او شایسته‌تر و معدن کرامتیم همان کرامتی که خدای متعال آغاز این امت را بدان مقرر داشت.

لیکن طلحه و زبیر که از خاندان نبوت و پیوند رسول خدا نمی‌باشند چون دیدند خدای متعال پس از مدتی ما را بحق خودمان نائل گردانید نگذاردند یک سال بلکه یک ماه کامل بسر بیاید چون گرگان درنده و سگان دونده برویه گذشتگان بیباک خود از جا پریده و خواستند حق الهی ما را پامال سازند و گروه مسلمانان را از اطراف ما پراکنده نمایند آنگاه بر آنها نفرین کرد.

فصل – ۲۱ سخنی با کوفیان

(۱) چون کوفیها در ذی قار با امیر المؤمنین ملاقات کرده مقدمش را گرامی داشته و گفتند خدا را سپاسگزاریم که مجاورت ترا نصیب ما فرمود و این نعمت را ویژه ما قرار داد و ما را بیاری تو گرامی داشت.

امیر المؤمنین ع در پاسخ آنها از جا برخاست خطبه شروع کرده پس از حمد و ثنای الهی فرمود ای مردم کوفه شما از گرامیترین مسلمانان و با استقامت‌ترین آنهائید سنت پیمبر را از دیگران بهتر بکار

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۴۰

میبرید و از همه بیشتر از سهم اسلامی برخوردار می‌گردید و از سایر مردم بهتر در سوارکاری و تیراندازی مهارت دارید و بهتر از دیگران پیغمبر و خاندان او را دوست میدارید و همانا پس از اطمینان بخدا و توجه بحضرت او بر اثر وثوقی که بشما داشتم بطرف شما کوچ کردم زیرا شما همان مردمی هستید که پس از پیمان‌شکنی طلحه و زبیر که سر از اطاعت من بیرون بردند و بعایشه متوجه شدند در راه حق و حقیقت جانفشانی کردید.

آری آن دو بجانب عایشه رهسپار شدند و او را برای روشن کردن آتش فساد از خانه‌اش بیرون کردند و به بصره وارد ساختند و

بدکاران و فتنه‌گران را دور خود گردآوردند با اینکه خبردار شده‌ام مردمان فهمیده و نیکوکاران و متدینان از آنها کناره‌گیری کرده و از عمل ناپسند طلحه و زبیر ناراحت گردیده‌اند.

آنگاه سکوت اختیار کرد، کوفیها پس از این بخاطر همایونی عرضه داشتند ما از تو یاری می- کنیم و دشمنان ترا خوار می‌سازیم و اگر ما را به زیادتر از این جماعت بخوانی خیر خود را در نابودی آنان میدانیم و آرزومندیم پاداش خوبی نصیب ما شود.

علی ع برای آنان دعا کرد و سپاسگزاری نمود سپس فرمود ای مسلمانان میدانید که طلحه و زبیر با کمال اطاعت و بدون هیچ گونه اکراه بلکه با شوق و رغبت با من بیعت نمودند و از من اجازه خواستند تا برای عمره حج آهنگ نمایند منهم بآنان اجازه دادم لیکن آنان به این قصد حرکت نکردند بلکه به بصره رفته و مسلمانان را کشتند و کارهای نامناسب انجام دادند.

آنگاه بجانب حضرت پروردگار توجه کرده عرضه داشت پروردگارا این دو از من بریدند و بر من ستم کردند و پیمان مرا شکستند و مردم را علیه من شورانیدند اکنون گرهی که بدست ظلم خود بسته‌اند بگشای و امرشان را استوار مساز و سرانجام بدکاری آنها را بآنان نمودار کن.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۴۱

فصل - ۲۲ توجه بجانب بصره

(۱) گفتار علی ع در هنگامی که از ذی قار به بصره توجه کرد پس از حمد خدا و درود بر محمد مصطفی فرمود خدای متعال جهاد را بر مسلمانان واجب کرد و آن را از کارهای بزرگ آنان قرار داد و موجبات یاری دین خود را فراهم ساخت سوگند بخدا دین و دنیا بغیر از جهاد منظم نمی‌شود.

و همانا در این روزها شیطان لشکریان خود را گرد آورده و اصحابش را دعوت کرده و امر را بر مردم مشتبه نموده و حیله‌گری به نهایت رسانیده، کارهائی پدیدار شد و اموری برقرار گردید سوگند بخدا اینان که بر من قیام کرده‌اند نه از آن جهت است که کار ناشایستی از من دیده‌اند و نه آن طوری که باید و شاید بانصاف رفتار نمودند و اینان در صدد حقی برآمده که دست برداشته و در تعقیب خونی برآمده که بدست دژخیمانه خود ریخته‌اند و اگر منهم با ایشان در این خونریزی شرکت می‌کردم باز هم خود آنها نصیب خود را از آن میبردند و اگر آنان بدون شرکت کردن من بانجام آن پرداختند شر آن کار بخود آنها برگشته و بزرگترین حجتها علیه خود آنها بوده و من با آن بینائی و بصیرتی که در کار داشتم بدین عمل اقدام ننمودم.

و همانا اینان همان عده سرکشانند که در میانشان قوم و خویشها دست بدست هم داده‌اند (عبد اللّٰه بن زبیر و خاله‌اش عائشه و زبیر شوهر خواهر عائشه) کودک فتنه که موهایش بلند شده و خون برگهایش دویده از مادرش که سالها بچه را از شیر بازگرفته شیر میخواهند و بیعتی که متروک مانده احیا می‌کنند و می‌خواهند بدین وسیله ضلالت را بدست گمراهان دهند از آنچه بجا می‌آورند پوزش نمی‌خواهند و از آنچه

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۴۲

انجام داده بیزاری نمی‌جویند حرمان نصیب کسی است که دیگران را با نداشتن هیچ گونه حقی بجانب خود دعوت می‌کند و کسی که دم از دعوت میزند اگر از او بپرسند بسوی چه کسی مردم را دعوت می‌کنی و بچه کسی می‌خوانی و پیشوای تو کیست و سنت او چیست؟

در این هنگام باطل از مقام خود می‌افتد و زبان آن لال می‌گردد، سوگند بخدا حوضی برای آنان بجا می‌گذارم که خود کننده آنم لیکن آنها از وی سیراب نمی‌گردند و در نتیجه برای همیشه تشنه می‌مانند و من بحجتی که خدای متعال علیه آنان دارد اکتفا می‌کنم و معذورم زیرا آنها را براه حق دعوت کردم و عذر من پذیرفته است.

و اگر آنان توبه کردند و از کار ننگین خود بازگشتند توبه‌شان مقبولست و خدا رسواشان نمی- فرماید و اگر از توبه امتناع ورزیدند با دم شمشیر پاسخ آنها را خواهم داد و شمشیر برای ابراز حق و باطل کافی و یاور مؤمن است.

فصل - ۲۳ هنگام ورود به بصره

(۱) هنگامی که علی ع وارد بصره شد یاران خود را گردآورد و آنان را بجهاد تحریص کرد و از جمله فرمایشات او این بود: بندگان خدا برای قیام در راه حق و چیرگی بر دشمنان او قیام کنید و سینه‌های خود را برای کشتار آنان باز نمائید زیرا آنها پیمان مرا شکستند و پسر حنیف، کارگزار مرا پس از آزردن بسیار و عقوبت دردناك خارج ساختند و سیابجه (عده از نیکوکار سند بودند که علی ع بیت المال بصره را بآنها تسلیم نموده بود) را کشتند و حکیم بن جبله عبدی را مثله نمودند و مردان نیکوکاری را از دم تیغ درگذراندند و بهمین عده اکتفا ننموده بلکه فراریان از این جماعت را در هر پست و بلندی که یافتند اسیر

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۴۳

نموده و گردنهاشان را بریدند چه شده است ایشان را خدا آنها را نابود سازد تا کی اسباب ناراحتی خلق خدا را ایجاد می‌نمایند.
اینك بنابودی ایشان قیام کنید و کار را بر آنها سخت بگیرید و با آنها طوری ملاقات کنید که در راه حق و حقیقت بسختی ساخته و همه خدماتتان مقبول پیشگاه خدا واقع شود.
میدانید بر آنها وارد خواهید شد و با آنان پیکار خواهید کرد و خود را برای سرنیزه‌های سخت و محکم آماده سازید و با همتایان خود مبارزه نمائید و هر کدام از شما که در هنگام ملاقات با دشمن، قوی‌تر است و برادر خود را زبون دید باو کمك نماید و از وی مدافعه نماید و برای راحتی او چنانچه برای آسایش خود می‌کوشد جدیت نماید که اگر خدا بخواهد ممکن است او را هم زبون دست دیگری قرار دهد.

فصل - ۲۴ هنگام قتل طلحه

(۱) وقتی که طلحه کشته شد و بصریها فرار کردند علی ع فرمود بواسطه ما بر پشت مرکبهای شرافت نشستید و از تاریکی بدبختی بروشنائی سعادت رسیدید و از ظلمتهای جهل و بیدینی براه راست هدایت شدید کر باد گوشی که صدای بلند را نمی‌شنود و شگفت است از گوشی که آواز بلند آن را از کار افکنده چگونه صدای کوتاه را استماع می‌کند بسته باد و کور باد دلی که از اضطراب خالی نیست.
پیوسته از سرانجام مکاری بر شما بیمناك بودم و سیمای مردم فریبکار را در شما مشاهده می‌کردم لیکن مرا پوشاك دینی از شما مستور داشت و نیت راست و درست مرا بحال شما بینا نمود و چنانچه متوجهید حق و حقیقت را در میان شما برپا داشتم و شما را بشاهراه هدایت رهبری نمودم با آنکه دلیلی حقیقت بین در میان شما وجود نداشت چاه میکنید و خود از آب آن بهره‌مند نمی‌گردید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۴۴

امروز کاری می‌کنم که حیوان لال را که سابقه نداشته سخن بگوید گفتگو کند چنانچه آن مردیکه از امر من تخلف نموده متوجه شود.
از زمانی که حقیقت برای من ثابت شده تا بحال شکی در وجود آن برای من دست نداده.
فرزندان یعقوب بطریقه غیر قابل وصفی حرکت می‌کردند تا آخر الامر کاری کردند که پدر را از خود ناراحت نمودند و برادرشان را به بردگی فروختند و پس از آنکه بعمل ناشایست خود اقرار نمودند توبه کردند و بر اثر استغفار پدر و برادرشان خدای متعال از

گناهشان در گذشت.

فصل – ۲۵ گذاری به کشتگان

(۱) پس از آنکه در روز جمل بر دشمنان خود پیروز گردید آهسته از کنارشان می گذشت و می‌فرمود.
اینست قریش که چون موی دماغ بودند آنها را کندم و خود را راحت کردم و بآنها خطاب کرده فرمود پیش از این بشما اطلاع دادم و شـما را از شمشیر بران خـود بیمنـاک نمودم و شـما که تازه‌کـار بودیـد از سـرانجام کـار خود بـاخبر نگردیدیـد و بهمین مناسـبت بهلاکت رسیدید و ببلا افتادید و در بد خوابگاهی دچار شدید ما از آن بخدا پناهنده می‌شویم.
پس از این به معبد بن مقداد گذشت فرمود خدا پدر این شخص را بیامرزاد اگر زنده بود عقیده‌اش بهتر از عقیده فرزندش بود.
عمار بن یاسر عرضه داشت خـدا را شـکر که او را بعمل ناپاکش گرفتار کرده و صورتش را بخاک مالید ما سوگند بخدا از کشـتن هیچ فرد منحرفی باک نداریم پدر باشد یا پسر هم در نظر ما یکسانست امیر المؤمنین فرمود خدا ترا بیامرزد و از آئین حق بتو پاداش نیک بدهد.
ترجمه الإرشاد ،ص:۲۴۵
(۱) از آن گذشت به عبد اللَّه بن ربیعه که در میان کشـتگان افتاده بود رسید فرمود این آدمی است که از دنیا و آخرت مأیوس است زیرا معلوم نیست دین و علاقـه بـآن ویرا بـاین روز انـداخته یـا یـاری عثمـان و جانفشـانی در راه او ویرا بـاین فلاکت مبتلا کرده اگر بخاطر خونخواهی عثمان بدین کار اقدام کرده باید بداند اشتباه کرده زیرا عثمان از او و پدرش دلخوشی نداشت.
از او گـذشت به معبـد بن زهیر رسـید فرمود اگر فتنه و فساد سـر به ثریا زنـد این جوان فتنه‌جو در تعقیب آن برمی‌آیـد با آنکه بخدا قسم لیاقت پیکار هم بهیـچ وجهی نـدارد کسـی که با او ملاقات کرده بمن خبر داد این جوان بانـدازه ترسو بود که از شمشیر و برق آن بی‌تاب گردیده بود.
از او درگذشـته به مسلم بن قرظه رسید فرمود نیکی این مرد را بهلاکت رسانید بخدا سوگند هنگامی در خصوص موضوعی که در مکه از عثمان درخواست کرده بود و بمطلوب نرسـیده با من صـحبت کرد و مرا واسـطه قرار داد تا حاجتش را برآورد منهم با عثمان ملاقات کرده و در همان موضوع با وی صحبت نمودم عثمان حاجت ویرا برآورده و گفت هر گاه وساطت تو نبود مطلوب او را روا نمیساختم و من نمی- دانسـتم که این مرد تا این انـدازه بی‌وفا و حق ناشـناس باشـد و بالاخره بـدبختی سـر بگریبانش درآورده بدین روز افتاد سپس به عبد اللَّه بن حمید درگذشت و فرمود این مرد از کسانی است که بدست خود بقتل رسید و خیال کرد هر گاه با ما پیکار کند رضایت خدا را تحصـیل کرده پیش از این نامه برای ما نوشت و از عثمان گله کرد ما برای او وساطت کردیم عثمان عطیه باو داد راضی شد.
پس از این به عبـد اللَّه بن حکیم عبور کرد فرمود این مرد بـا پـدرش مخـالفت نمود و خروج کرد زیرا پـدر او هر چنـد از یاری سر باززد لیکن بیعت ما را از نظر نبرده بود و چون شک برای او پیدا شد بخانه نشست و دست باقدام دیگری نزد و ما امروز کسی که از یاری ما دست برداشته سرزنش نمیکنیم بلکه کسی را مورد سرزنش قرار میدهیم که با ما به پیکار برخاسته.
ترجمه الإرشاد ،ص:۲۴۶
(۱) آنگاه به عبد اللَّه بن مغیره عبور کرد فرمود این بیچاره کسـی است که پدر او در روز قتل عثمان کشته شده و امروز این جوان بر اثر خشـمی که از کشـتن پدرش داشـته با آنکه تازه‌کار و ترسو بوده به پیکار آمده و بدین روز رسـیده آنگاه عبورش به عبد اللَّه بن ابی عثمـان افتاده فرمود یادم نمیرود این همان کسـی است که چون هنگام جنگ رسـید و شمشـیرها از نیام بیرون آمـد فرار میکرد و خود را از صف خارج می‌نمود من قاتل او را مانع شدم و چون بی‌خبر بود کشته شد.

آری جوانان بی‌تجربه کار نیازموده بمکر و حیله دچار شده و در میدان جنگ درمی‌آیند و چون آتش جنگ شعله‌ور می‌شود کشته میشوند سپس اندکی رفته به کعب بن سور رسید فرمود این همان کسی است که چون بر ما خروج کرد قرآن حمایل داشت و خیال میکرد یاور عائشه ام المؤمنین است و مردم را به احکام و دستورات قرآن دعوت می‌نمود با آنکه از دستورات آن بکلی بی‌خبر بود چون فتح و پیروزی نصیب ما شد هر کسی که ستمی کرده و عناد ورزیده بزیان خود رسید او از خدا میخواست تا مرا بکشد با آنکه خدا او را کشت.

فرمود او را بنشانیـد آنگاه علی ع باو خطاب کرده فرمود ای کعب حقیقت آنچه را خدای من بمن وعده فرمود براستی دریافتم تو نیز بآنچه که بتو وعده کرده بود رسیدی؟ سپس دستور داد او را بحال اولی خود افکندند.

بعد از این به طلحه عبور کرد فرمود این همان کسی است که پیمان مرا شکست و آتش فتنه را در میان امت روشن نمود و مردم را علیه من شورانیـد و بکشتن من و خاندان من دعوت کرد او را بنشانید چون او را نشانیدند فرمود ای طلحه دیدی وعده که خدا بمن فرموده حق و راست بود و وعده هم که بتو نموده صحیح و درست درآمد سپس فرمود او را بخوابانید و گذشت.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۴۷

یکی از همراهیـان عرضه داشت یـا امیر المؤمنین با کعب و طلحه پس از قتلشان که سـخن گفتیـد گفتار شـما را شـنیدند فرمود آری بخدا سوگند گفتار مرا شنیدند همچنان که مردم قلیب سخن رسول خدا ص را در روز بدر شنیدند.

فصل - ۲۶ پس از پیروزی

(۱) چون بر دشـمنان پیروز آمـد حمـد خـدا را بجـا آورده فرمود خـدای متعـال دارای رحمت واسـعه است و همواره گناهکـاران را می‌آمرزد و بسیار از سرکشان عفو میکنـد و هم جناب او معصیت‌کاران را عـذاب کند و از حکومت خود بیم دهد و از بلای خود بچشانـد و بایـد بدانیـد پس از آنکـه درب هـدایت بروی مردم گشـوده شـد و پرده از چهره حقیقت برداشـته شـد دیگر ضـلالت و گمراهی معنائی ندارد.

اینک ای بصریها چه گمان میکنید شما پیمان شکستید و دشمن مرا بسوی من کشانیدید و علیه من قیام کردید.

مردی همان جا برخاست عرضه داشت ما جز اراده خیر قصـد دیگری نداشتیم و اکنون می‌بینیم تو بر ما چیره شدی و پیروزی نصیب تو گردید اگر ما را عقوبت کنی بر اثر تقصیر خود ماست و اگر درگذری خدا عفو را دوستر میدارد.

فرمود از تقصیر شـما درگذشـتم از این به بعد کاری کنید موجبات آشوبگری را فراهم نسازید زیرا شما نخستین مردمی بودید که پیمان شکستید و شق عصای مسلمانان نمودید.

آنگاه جلوس فرمود و مردم یکی بعد از دیگری می‌آمدند و بیعت میکردند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۴۸

فصل - ۲۷ رسیدن خبر فتح بکوفه

(۱) چون علی ع بفتـح بصـره توفیق یافت نامه ذیل را بکوفه نوشت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ نامه‌ایست از بنده خدا علی بن ابی طالب امیر المؤمنین بمردم کوفه. سـلام بر شـما سـتایش میکنم خـدائی را که جز او خـدای دیگری نیست امـا بعـد خـدای متعال بـدادگری داوری نمـوده و نعمتهـائی کـه بمردم ارزانی داشـته از ایشـان نمیگیرد و تغییر نمیدهـد مگر خـود آنهـا موجبـات تغییر نعمت را برای خودشان فراهم سازنـد و هر- گاه در باره عـده آهنگ بـدی داشـته باشـد کسـی نمیتواند او را از اراده‌اش بازگرداند و داوری جز او برای آنـان نمیباشـد اینـک در این نـامه از حال خود و گروه بصـریان و قریش و دیگران که به طلحه و زبیر پیوسـته و پیمان شکسـته

اطلاع میدهیم.

ما از مدینه عازم بصره شدیم زیرا خبردار شدیم که گروه مخالفان به بصره درآمده و نسبت به عثمان ابن حنیف کارگزار من کاری که نباید انجام دهند بجا آورده‌اند هنگامی که به ذی قار رسیدم حسن بن علی و عمار بن یاسر و قیس بن سعد را پیش فرستاده و از شما مدد خواستم تا از حق خدا و رسول و حق من دفاع نمائید بلافاصله و با سرعت هر چه تمامتر برادران مسلمان خود را بکمک من فرستادید من از دیدار آنان خرسند شدم و همراه یاران خود به پشت بصره نزول کردم آنان را دعوت کرده و پوزششان را پذیرفته و اقامه حجت نمودم لیکن قریش و دیگران که مرتد شده بودند همچنان بلغزش خود باقیمانده و حاضر نشدند توبه کنند و از پیمان من و معاهده که با خدا بسته و مخالفت کرده بازگردند و بالاخره امتناع کرده و آماده پیکار با من و همراهیان من شدند و به گمراهی خود استقامت ورزیدند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۴۹

(۱) منهم برای جهاد با آنان آماده گردیده و خدا هم آنهائی را که باید بقتل آورد به شمشیر ما از پا در- آورد و آنها که باید زنده بمانند بشهرهای خود فرار نمودند و طلحه و زبیر که پیشقدم پیمان‌شکنی بودند کشته شدند و وجود عایشه در این کارزار برای آنان شومتر از ناقه صالح برای مردم ثمود بود.

باری اینان نیز ذلیل شده و شکست خورده و همه گونه اسباب راحتی از ایشان سلب گردید و چون خود را گرفتار دیده از من درخواست عفو نمودند خواسته‌شان را پذیرفتم و شمشیر در نیام گذاردم و حق الهی و سنت نبوی را در میانشان اجرا ساختم و عبد اللّٰه بن عباس را بعنوان کارگزاری در بصره برقرار نمودم و ان شاء اللّٰه بکوفه خواهم آمد و مقدمهٔ زحر بن قیس جعفی را بسوی شما فرستادم تا از واقعه میان ما و ایشان و اینکه آنان حق را بر ما رد کردند و خدا هم آنها را با آنکه راضی نبودند براه حق برگرداند اطلاع بدهد سلام و رحمهٔ و برکات خدا بر شما باد.

فصل- ۲۸ ورود در کوفه

(۲) چون بکوفه وارد شد فرمود سپاس خدا را که دوست خود را یاری کرد و دشمنش را ذلیل ساخت و راستگوی باحقیقت را آبرو داد و دروغگوی ژاژخواه را زبون نمود بر شما باد ای مردمی که در شهر کوفه زندگی می‌کنید از تقوای خدا خاطر ننمائید و از خاندان پیمبرتان که مطیعان اویند پیروی نمائید آنها که از سایر مدعیان باطل گو به اطاعت و فرمانبرداری شایسته‌تراند آن مدعیانی که همواره مردم را بسوی خود میخوانند و بر اثر فضیلتی که از ما بدست آورده بدیگران خود فروشی می‌کنند و امر ما را انکار می‌نمایند و حق ما را از بین می‌برند و ما را از استفاده حق خود ممانعت می‌کنند آری آنان آب تلخ بد رفتاری خود را چشیدند و بزودی هم بسرانجام بدبختی خود میرسند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۵۰

عده هم از مردان شما از یاری ما دست برداشتند و مرا از خود ناراحت نمودند اینک شما هم از آنان دوری کنید و با سخنان ناروا با آنها گفتگو نمائید تا از فعل خود شرمنده شده بما توجه کنند و ما آنچه را از آنها انتظار داشتیم از ایشان مشاهده کنیم.

فصل- ۲۹ عزیمت بشام

(۱) هنگامی که بطرف شام عزیمت داشت تا با معویه کارزار کند پس از حمد خدا و درود بر پیمبر مصطفی ص فرمود بندگان خدا از خدا بپرهیزید و از او اطاعت کنید و از رهبر عالیقدر خود پیروی نمائید زیرا رعیت شایسته بوجود رهبر دادگر از بیچارگی رهائی پیدا می‌کند و رعیت بدکار به پیروی از پیشوای فاجر، بهلاکت میرسد.

معویه حق مرا غصب کرد و پیمان مرا شکست و دین خدا را مسخره نمود و شما دیدید دیروز گذشته مردم مسلمان چه شورشی بپا کردند و شما با خواست خود بجانب من آمدید و مرا از منزلم خارج کردید تا با من بیعت نمائید.

منهم با اطلاع از سابقه‌ای که از حال شما داشتم از پذیرفتن مقصود شما خودداری نمودم شما زیر بار نرفته مکرر در مکرر در این خصوص با من ملاقات کردید و مانند شتر تشنه که ببرکه آب میرسد همچنان اطراف مرا فراگرفتید و به بیعت با من حریص بودید تا کار بجائی رسید بیم داشتم برخی از شما بدست دیگران کشته شوید چون این گونه شما را حریص دیدم در باره کار خود و شما تجدید نظر کرده گفتم هر- گاه من برای انجام دادن کار ایشان قیام ننمایم بدیگری دست پیدا نمی‌کنند که بتواند بجای من برقرار شود و مانند من بعدالت کار کند و گفتم سوگند بخدا هر گاه من بر ایشان تسلط پیدا کنم با آنکه از حق

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۵۱

و فضل من باخبرند بهتر از آنست که کسی که مرا نمی‌شناسد و از فضیلت من اطلاع ندارد بر من دست یابد.

(۱) بدین مناسبت دست گشودم و با من بیعت کردید و شما گروه مسلمان که مهاجر و انصار و تابعان هم در میانتان هستند با کمال میل برای بیعت با من حاضر شدید و من هم از شما پیمان گرفتم و عهد پیمبران با شما بمیان آوردم تا بمن توجه کرده و سخن مرا بشنوید و از من پیروی کنید و در کارها با من همگامی نمائید و با سرکشان بجنگید و با متجاوزان و آنها که از دین اسلام خارج می‌شوند پیکار کنید شما هم بیعت مرا بهمین عنوان پذیرفتید و من هم با شما عهد و میثاق خدا را تازه کرده و شما را مشغول ذمه خدا و رسول قرار دادم شما هم دعوت مرا اجابت کردید و خدا را بر شما و هم برخی از شما را بر خودتان گواه گرفتم و من هم احکام کتاب الهی و سنت نبوی را در میان شما رواج دادم.

و شگفت از پسر ابو سفیانست که با من در باره خلافت منازعه می‌کند و پیشوائی و امامت مرا انکار می‌نماید و خیال میکند او از من شایسته‌تر است و با این اندیشه باطل بر خدا و رسول جری شده و با آنکه هیچ گونه حقی ندارد خود را ذی حق میداند و بالاخره برهانی ندارد که مهاجران با وی بیعت کنند و انصار و سایر مسلمانان تسلیم دست او شوند ای گروه مهاجران و انصار و کسانی که سخن مرا می‌شنوید مگر نه اینست که پیروی از مرا بر خود واجب نموده و با من با کمال میل و رغبت بیعت نمودید و منهم از شما پیمان گرفتم که سخن مرا بشنوید.

در آن روز که با من بیعت نمودید بیعت من دشوارتر از بیعت با ابو بکر و عمر نبود بنا بر این چگونه آنها نقض بیعت آنان را ننمودند ولی پیمان مرا شکستند و به عهد من وفا نکردند. آیا بر من لازم نیست شما را نصیحت کنم و امر خود را بر شما لازم سازم؟! مگر نمیدانید بیعت من بر شاهد و غائب شما واجب است و چگونه معویه و یاران او پیمان مرا شکستند و بدان وفا نکردند با آنکه بخاطر خویشاوندی

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۵۲

(۱) و نزدیکی و سابقه ایمانی که با پیمبر ص دارم شایسته‌تر بامر خلافتم آیا از فرموده رسول خدا ص در روز غدیر فراموش کرده و سخنان او را در باره ولایت و دوستی من از خاطر برده‌اید از خدا بترسید و بجهاد با معاویه که پیمان مرا شکسته و یارانش را از اطاعت من خارج نموده آماده گردید.

اکنون آیاتی از کتاب خدا که بر پیمبرش نازل فرموده برای شما تلاوت می‌کنم بشنوید و پند گیرید که بهترین راه پند شماست و از پندهای خدا بهره‌مند گردید و از نافرمانیهای او دست بردارید زیرا خدا شما را به سرانجام کار دیگران موعظه کرده و فرمود: أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِكاً نُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ أَلَّا تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلَّا نُقاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً

مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ «۱» آیا متوجه عده از بنی اسرائیل که پس از موسی باقی مانده نمیشوی که به پیمبر خود گفتند پادشاهی در میان ما برقرار ساز تا در راه خدا پیکار نمائیم فرمود مگر خیال میکنید هر گاه مأمور بکارزار با دشمنان خدا شوید از قتال در راه او کوتاهی نمائید پاسخ دادند چگونه از پیکار در راه خدا خودداری کنیم با آنکه دشمنان، ما را از شهر خودمان بیرون کردند فرزندان ما را از ما جدا نمودند چون امر کارزار برایشان محقق شد جز عده کمی دیگران پشت بجنگ دادند و خدا هم از حال ستمکاران باخبر است

---

(۱) آیه ۲۶۴ سوره بقره

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۵۳

(۱) پیمبرشان به آنان فرمود خدای متعال طالوت را بعنوان پادشاهی در میان شما برقرار ساخته آنان گفتند از کجا او بر ما سلطنت کند و ما شایسته‌تر بمقام سلطنتیم زیرا او آدمی تهی‌دست و فقیر است پاسخ داد خدا او را بر شما اختیار کرده و باو علم و نیرومندی داده و خدا هر کسی را بخواهد پادشاهی میدهد و او نعمت را بر مردم تمام میکند و شنوا است.

آنگاه فرمود شما باید از این آیات عبرت بگیرید و بدانید خدا خلافت و امیری را پس از انبیا منحصر ببازماندگان آنها نموده و او طالوت را برتری داده و بر گروه ثروتمندان مقدم داشته و باو علم و نیرو داده آیا تا بحال فهمیده‌اید که خدا بنی امیه را بر بنی هاشم برتری داده باشد و یا معویه از لحاظ دانش و نیروی بدنی بر من برتری داشته باشد اینک که پرده را برای شما برداشتم از خدا بترسید و در راه او جهاد کنید و هنوز که به خشم او مبتلا نگردیده در صدد اندیشه برآئید.

و خدا میفرماید لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ «۱» يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى تِجارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. «۲»

(۲) عده از کافران بنی اسرائیل ملعون داود و عیسی شدند و مرتکب نافرمانی و تجاوز گردیدند و از

---

(۱) آیه ۷۹ سوره مائده

(۲) آیه ۱۰ سوره صف.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۵۴

منکرات خودداری ننمودند و بد میکردند، مؤمنان کسانی هستند که بخدا و رسول او ایمان آورده و شک و شبهه در دلهاشان نیفتاده و با مال و جان خود در راه خدا جهاد نموده و آنان مردم راستگو هستند ای مؤمنان میخواهید شما را بتجارتی هدایت کنم که از عذاب دردناك نجات دهد و آن تجارت آنست که بخدا و رسول او ایمان آورید و بجان و مال خود در راه او جهاد نمائید آری این پیشنهاد اگر بدانید نفعش بحال شما بیشتر است گناهان شما را می‌آمرزد و شما را وارد بهشتهائی میکند که نهرهای آب از زیر آنها روانست و خانهای پسندیده دارد و این بهشتها دائمی‌اند و از رستگاری عظیمی برخوردار خواهید گردید.

ای بندگان خدا از جناب الهی او بترسید و با امام خود با مخالفان بجنگید اگر من به اندازه اصحاب بدر که (بنا بر مشهور سیصد و سیزده نفر بوده‌اند) یار و یاور میداشتم که مطیع من باشند و همراه من قیام کنند از بسیاری از شما مستغنی بودم و هر چه زودتر به پیکار با معویه و یاران او قیام می‌کردم چه آنکه کارزار با او از واجباتست.

فصل– ۳۰ در برابر سخن درشت معویه

(۱) وقتی بآن حضرت اطلاع دادند معویه و شامیها سخنان درشتی نسبت به آن حضرت گفته‌اند در پاسخ آنها پس از حمد خدا فرمود هیچ گاه فاسقان با ما دشمنی نمیکنند جز اینکه خدا با آنان خصومت مینماید مگر از چنین کار بزرگی بشگفت نیامدید همانا فاسقانی که خدا از رویه‌شان ناراضی است و از اسلام و مسلمانان منحرفند دست مکر و حیله بروی عده از امت دراز کرده و علاقه به فتنه و فساد را در دلهاشان

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۵۵

افزوده و بر اثر دروغ و بهتانی که ابراز داشته آنان را متمایل بخود نموده و آتش جنگ را علیه ما شعله‌ور ساخته و در خاموش کردن نور خدا میکوشند و خدا همه دم نور خود را زیاد می‌کند و به اکراه کافران اعتنائی نمی‌کند.

پروردگارا اگر از حق روگردانند آنها را خوار ساز و جمعیتشان را متفرق گردان و آنها را بنافرمانی خود گرفتار فرما زیرا کسی که در ظل ولایت تو قرار بگیرد خوار نمی‌شود و کسی که با تو دشمنی کند ارجمند نمی‌گردد.

فصل– ۳۱ تحریص به جنگ

(۱) در روز صفین علی ع مردم را با این بیان تحریص به پیکار می‌کرد.

پس از حمد خدا میفرمود بندگان خدا از جناب کبریائی بترسید و دیدگان خود را از ناپسندیها بپوشید و صداهای خود را کوتاه کنید و کمتر سخن بگوئید و خود را برای فرود آمدن در برابر دشمن و پیکار کردن با او و زد و خورد و دست بگریبان و نابود کردن او آماده سازید و پابرجا باشید و پیوسته خدا را یاد کنید و رستگاری خود را از او بخواهید و از خدا و رسول پیروی کنید و با یک دیگر به نزاع نپردازید که ناتوان شوید و بزرگواری شما سلب گردد و شکیبا باشید که خدا با شکیبایانست پروردگارا نعمت صبر را بدیشان ارزانی فرما و فرشته نصر و پیروزی را بر ایشان فروفرست و پاداششان را بزرگ فرما.

فصل– ۳۲ باز در این باره

(۲) مسلمانان، خدای متعال شما را به تجارتی دعوت می‌کند که اگر آن را پیشه خود سازید از عذاب

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۵۶

دردناک رهائی پیدا می‌کنید و بخیری عظیم نائل میگردید و آن تجارت آنست که بخدا ایمان آورید و به رسول او بگروید و در راه او با دشمنانش پیکار کنید و پاداش این عمل را بخشش گناهان شما قرار داده و در نتیجه خانه پاکیزه در بهشت جاویدان بشما ارزانی میدارد. آنگاه بشما اطلاع داده جناب الهی او جنگجویان در راه خودش را دوست میدارد یعنی همانا که در صف قتال مانند عمارتی سراپا شده محکم و استوارند مورد محبت خدایند.

آنگاه دستور کارزار بمردم خود داده میفرماید هنگام مصاف زره‌داران را مقدم بدارید و آنها که سلاح جنگی ندارند مؤخر باشند و دندانها را بیکدیگر فشار دهید زیرا بهتر میتوانید شمشیرها را بر سر دشمنان فرود آورید و اطراف نیزه‌ها را کاملا داشته باشید که بهتر نیزه‌ها را بحرکت می‌آورد و دیدگان خود را به‌بندید تا بهتر و بیشتر دلهای شما را استوار بدارد و صداهای خود را کوتاه سازید تا ترس و خوفتان را دور سازد و آرامش را در شما ایجاد کند و پرچم خود را مایل نسازید و مگشائید و مدهید مگر به دست دلاوران خود زیرا آنهایند که از بی‌غیرتی ممانعت می‌کنند و در برابر سختیها شکیبائی میورزند و بحفظ و حراست دیگران می‌کوشند و در نگهداری پرچم خویش کوشایند و آن را علیه دشمنان به اهتزاز در می‌آورند.

خـدا بیامرزد کسـی را که در راه یاری برادر مسـلمانش از خود گذشـتگی نشان دهـد و برادرش را فدائی خود قرار ندهد یعنی او را بـدست حریف خود گرفتار نسازد و خود بگریزد تا آن دو همرزم متفقا بآن برادر مسـلمان حمله کنند و در اندک وقتی او را از پای درآورند و در نتیجه او بملامت دائمی و بیچارگی مبتلا شود و خود را بسـرزنش خدا گرفتار نسازید و از مرگ فرار نکنید چه آنکه خـدا میفرمایـد قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِیلًا «۱» و از مرگ یا قتل مگریزیـد زیرا فرار از مرگ نتیجه بحال شما ندارد

---

(۱) آیه ۱۶ سوره احزاب

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۵۷

برای آنکه در اندک وقتی نابود میشوید و کمی بیش زیست نمیکنید.

سوگند بخدا اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از تیغ تیز آخرت جان بسـلامت در نمی‌برید بهمین مناسـبت صبر و شـکیبائی پیشه کنید و نماز بخوانید و در نیت خود راستگو باشید زیرا خدای متعال پس از صبر، پیروزی میدهد.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمندبر اثر صبر نوبت ظفر آید

فصل- ۳۳ گذاری به پرچم معویه

(۱) هنگـامی که علی ع به پرچم معویه گـذر کرد و یـاران او را دیـد که کمـال اسـتقامت را در راه یاری او بخرج میدهنـد و با تمام ناملایمات میسازنـد بیاران خود خطاب کرده فرمود این مردم بدون نیزه‌ای که روح را از کالبد خارج می‌کند و ضـرب شمشـیری که سرها را میشـکافد و اسـتخوانها را از هم جـدا می‌نمایـد و بنـد دسـتها را از یک دیگر قطع میسازد از جاهای خود حرکت نمی‌کنند و اسـتقامت دارنـد و مـا بایـد برای پراکنـدگی ایشـان نیزه‌های نیرومنـد خود را در پهلوهای ایشان فروبریم و ابروهاشان را بر سـینه‌ها و زنخدانهاشان بریزیم اینک از شـما می‌پرسم کجایند مردان دلاور غیور که دین حق را یاری کنند و کجایند آنان که در راه مزد الهی جان فشانی می‌نماینـد؟ این بیان بانـدازه در مسـلمانان تأثیر کرد که بلافاصـله عـده از ایشان چون شـیران بیشه مردی بر روبه سـیرتان معویه تاخته و همه را پراکنده ساختند.

فصل- ۳۴ بازهم در این خصوص

(۲) این مردم بحق و حقیقت توجه نمی‌کنند و از کلمه دادگری استقبال نمی‌نمایند و بدین رویه‌اند

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۵۸

تا پیش‌آهنگان جنگ آنان را هـدف تیر خود قرار دهند و لشـکریان آنها را از پا درآورند و سـنگسار کنند و لشکریان یکی پس از دیگری بشـهرهای ایشان هجوم نمایند و آنان را در اطراف شـهرها دستگیر سازند و در چراگاهها و گذرها بر آنها دست پیدا کنند و از هر طرف مال و ثروتشان غارت شود و پرچمها علیه آنها باهتزاز درآیـد و مردمی راسـتگو و شـکیبا با ایشان ملاقات نمایند و اینان مردمی هستند که هر کس از ایشان کشته شود یا بمیرد بر رشته صبرشان خللی وارد نمی‌آید بلکه بیشتر در طاعت خدا میکوشند و به ملاقات خدا حریصتر می‌گردند.

سوگنـد بخـدا مـا آنگاه که در حضور رسول خـدا ص بودیم و در رکاب آن جناب پـدران و فرزنـدان و برادران و عموهامان شـهید میشدنـد در عین حـال ایمـان مـا زیـادتر و بیشتر تسـلیم دست آن حضـرت قرار می- گرفتیم و رنجوری و شـدت مصـیبت مـا را از پا درنمی‌آورد بلکه بر جهاد با دشمن جری‌تر شده و با اقران خود پیکار میکردیم.

و چه بسا مردی از ما با مردی از دشمن مانند دو درنده خونخوار به یک دیگر درمی‌آویختند و میربودند و کمین می‌کردند تا کدام یک پیروز آید و جام مرگ را به رقیب خود بنوشاند بهمین ترتیب گاهی دشمن بر ما و هنگامی ما بر دشمن چیره میشدیم.

و وقتی که خدا ما را مردمی شکیبا و راستگو یافت دشمن ما را نگونسار و ما را یاری کرد.

و بجان خودم سوگند اگر با این طریق که شما در پیش گرفته‌اید ما رفتار میکردیم اساس دین استوار نمیشد و اسلام عزیز نمی‌گردید و سوگند بخدا شما از این جنگ نتیجه نمی‌گیرید مگر آنکه خون تازه بدوشید.

ذیلا میگویم برای سعادت خود گفتار مرا بپذیرید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۵۹

فصل- ۳۵ هنگام مراجعه از صفین

(۱) هنگامی که معویه یاران علی ع را بقرآنهائی که روی نیزه کرده بود فریب داد و آنان از پیکار بی‌کار شدند فرمود شما با این عملتان نیروی اسلام را درهم شکستید و سنت آن را از درجه اعتبار ساقط کردید و ارکان آن را سست کرده و خوار نمودید.

هنگامی که دشمنان شما را چیره یافتند و از شما بیمناک شدند که مبادا بدست شما بهلاکت رسند و از پا درآیند قرآنها را روی نیزه کردند و شما را به آیات آن دعوت نمودند تا شما را از هلاک خود منصرف سازند و آتش جنگ را خاموش سازند و در حیله و مکر را از هر طرف بروی شما گشودند بنا- بر این شما اگر با آنها همگام شوید و آنچه میخواهند بدیشان بدهید جز مردمی فریب خورده نخواهید بود.

سوگند بخدا از این به بعد هدایت و احتیاطی برای شما گمان نمیدارم.

فصل- ۳۶ پس از قرارداد

(۲) پس از آنکه قرارداد صلح میان علی و معویه نوشته شد و اهل عراق در این خصوص با آن حضرت ملاقاتهائی کردند فرمود سوگند بخدا من از این پیش‌آمد خرسند نمیباشم و دوست نمیدارم شما هم رضایت داشته باشید و هر گاه شما حاضر نیستید برضایت من رفتار کنید و میخواهید خواسته نابجای خود را بکرسی بنشانید منهم ناچار رضایت میدهم و چون رضایت دادم صحیح نیست از رضایت خود برگردم و اقرار خود را تبدیل نمایم مگر اینکه با پیمان‌شکنی و حل عقد، از خدا نافرمانی نمایم و بر کتاب او تعدی کنم از این به

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۶۰

بعد با هر کسی که فرمان خدا را ترک نماید پیکار نمائید.

و اما آنچه را نسبت بمالک اشتر میدهید که وی دست از امر من برداشته و در نامه من تصرف کرد و مخالفت نمود من هیچ گونه خطائی برای او نمیدانم و او را از مخالفان نمیشناسم و ای کاش دو نفر مانند او در میان شما وجود میداشت بلکه ای کاش یکی مانند او در میان شما بود که چشم بینا داشته و آنچه را لازمست در دشمنان به‌بیند مشاهده نماید در این هنگام مئونه کار شما برای من آسان بود و آرزومند بودم برخی از ناهمواریهای شما اصلاح شود.

من شما را از کاری که نباید انجام دهید نهی کردم و شما بر خلاف انتظار مخالفت کردید و پیش‌آمد من و شما چنانست که آن مرد هوازنی گفته:

من از مردم غزیّه‌ام که اگر گمراه شوند گمراهم و اگر هدایت شوند براه هدایتم.

فصل – ۳۷ گفتاری با خوارج

(۱) هنگامی که بکوفه مراجعت کرد در پشت کوفه این گفتار را با خوارج بمیان آورد بعد از حمد خدا و درود بر پیغمبر ص فرمود پروردگارا این مکانی که در آن جای گرفته‌ایم محلی است که اگر کسی در آن به حق و حقیقت برسد فردای قیامت پیروزی با اوست و شایسته‌تر بدانست و کسی که شک داشته و یا بناحق دعوی باطل نماید فردای قیامت کور و گمراه خواهد بود.
سوگند بخدا آیا بیاد دارید آن روز که پیروان معاویه قرآنها را روی نیزه کرده و شما از ظاهر عملشان فریب خورده گفتید ما باید آنان را با کتاب خدا پاسخ دهیم و بدان دعوت کنیم من در پاسخ شما
ترجمه الإرشاد ،ص:۲۶۱
گفتم آنها را از شما بهتر میشناسم آنان مردمی دیندار و اهل قرآن نمیباشند زیرا من با آنان همنشینی کرده و بزرگ و کوچک آنها را کاملا میشناسم و میدانم موقع خردسالی بدترین خردسالان و در بزرگسالی بد- ترین بزرگسالانند شما از کار فعلی آنان فریب نخورید و در صدد احقاق حق خود برآئید و بدان راه که براستی قدم برداشته‌اید ادامه دهید و میدانم که این مردم قرآنها را محض حیله و مکر بر روی نیزه نموده‌اند لیکن شما که از همه جا بی‌خبر بودید سخن مرا نه پذیرفتید گفتید چنین نیست بلکه باید عمل آنها را بپذیری گفتم اینک که پند مرا قبول نکردید روزی که به بیچارگی افتادید از سخن من و نافرمانی خود یاد خواهید کرد.
آنگاه که دیدم جز کتاب، موضوع دیگری مورد توجه شما نمیباشد من با آن دو نفر داور قرار گذاردم که باید آنچه قرآن دستور داده و احیا کرده احیا نمایند و آنچه را قرآن نهی نموده و میرانده نابود سازند در نتیجه اگر آنان بحکومت قرآن قضاوت کردند ما نمیتوانیم با گفته کسی که مطابق با دستور قرآن حکومت میکند مخالفت نمائیم و اگر بر خلاف قرآن فرمان دادند ما از حکمشان بیزاریم.
یکی از خوارج، اعتراض کرده و گفت آیا از عدالت است که این گونه مردم لا ابالی را بر خون‌های مردم، حکومت دهی.
فرمود ما چنین مردمی را حکومت ندادیم که هر کار بخواهند انجام دهند بلکه قرآن را داور قرار داده‌ایم و میدانیم که قرآن خطی است که بدست افراد مسلمان نگارش یافته و میان دو جلد قرار گرفته خود سخن نمیگوید بلکه مردان مطلع از دستورات آن باید بفرامین آن توجه کرده و سخن بگویند سؤال کردند چرا میان خود و ایشان مدتی قرار دادی؟ فرمود برای آنکه جاهل بداند حق با ماست و عالم ثبات قدم نشان دهد و آرزومندیم خدای متعال بدین وسیله صلحی که برقرار شده بنفع این امت، خاتمه
ترجمه الإرشاد ،ص:۲۶۲
دهد اینک که پرده از روی حقیقت برداشته شد و فهمیدید آنچه را باید بفهمید بشهر وارد شوید و بخانهای خود درآئید خدا شما را مورد رحمت خود قرار دهد مردم حسب الامر یکی بعد از دیگری وارد شهر شدند.

فصل – ۳۸ پیمان‌شکنی معویه

(۱) معویه به پیمان خود عمل نکرد و نقض عهد نمود و ضحاك بن قیس را فرستاد تا مالهای عراقیها را به یغما ببرد عمرو بن عمیس با وی تلاقی کرد وی عمرو را با عده از یارانش از پای درآورد علی ع پس از این پیش‌آمد، کوفیها را مخاطب ساخته میفرماید مردم کوفه اینک که چنین دستبردی زده شد برای خونخواهی عمرو بن عمیس که بنده نیکوکاری بود آماده گردید و از لشکریان خود که عده کشته شده‌اند دفاع نمائید. آماده باشید با دشمن خود پیکار کنید و از ناموس خود اگر کاری میتوانید بکنید حفاظت نمائید.
راوی گوید، سخن را با ضعف و سستی تلقی کرده ورد نمودند و چون حضرت امیر ع این گونه ضعف و سستی را از ایشان مشاهده کرد فرمود سوگند بخدا دوست میدارم در برابر هر هشت نفری از شما یکی از آنها را میداشتم وای بر شما آماده شوید و در رکاب من برای سرکوبی دشمن قیام کنید سپس اگر زیانی برای خود مشاهده کردید فرار کرده بخانهای خود برگردید سوگند بخدا من از

ملاقات کردگار خود ناراحتی ندارم و در این راه با عزمی ثابت و با چشمی بینا قدم گذارده و آسایش خود را در آن می‌بینم و بالاخره از رازگوئی با شما و رنج کشیدن از سلوک با شما و مدارا کردن با شما خلاص میشوم آنهم چه مدارائی زیرا مدارا کردن با شما مانند مدارا کردن شتر جوانی است که باطن کوهان آن از تحمل

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۶۳

بار گران عیبناک شده و ظاهر آن صحیح است و یا مانند مدارا کردن جامه کهنه است که از هر طرف که دوخته شود از طرف دیگر پاره می‌گردد و رنجی بر صاحب آن باقی می‌ماند.

فصل - ۳۹ تحریص به پیکار

(۱) علي ع هنگامی که شنید بسر بن ارطاۀ به طرف یمن توجه کرده مردم را بسرکوبی او دعوت میکرد و آنان کندی میورزیدند فرمود ای مردم نخستین بیچارگی و ابتدای پیمان‌شکنی شما از هنگامی بود که دانایان و صاحب رایان از میان شما رفتند همانها که چون با کسی ملاقات میکردند سخن براستی میگفتند و گفتگو بعدالت میکردند و دعوت را اجابت می‌نمودند. سوگند بخدا من شما را در آغاز و انجام آشکار و نهان شب و روز، صبح و عصر برای پیکار با دشمن دعوت کردم و سخن من در شما تأثیر نکرد و از کارزار فرار کردید و پشت بجنگ دادید آیا این موعظه‌های من بحال شما نتیجه نداد و این همه که شما را براه هدایت و فهم دقایق خواندم فائده نکرد؟ من از مصلحت شما باخبرم و میدانم چه عملی میتواند کجی شما را بصورت صحیحی درآورد و سوگند بخدا خود را برای اصلاح شما بفساد و بیچارگی نمیاندازم زیرا شما اصلاح‌پذیر نمیباشید.

لیکن اندکی بمن مهلت دهید زیرا بخدا سوگند می‌بینم بزودی مردی (مراد حجاج بن یوسف است) بر شما مسلط شود که شما را هلاک سازد و عذاب نماید و او را هم خدا چنانچه شما را معذب داشته عذاب کند همانا در خواری مسلمانان و دین اسلام همین بس که پسر ابو سفیان مردم رذل و بدکار را علیه ما بخواند و آنها اطاعت نمایند لیکن من شما را که دانا و نیکید علیه او دعوت کنم نه پذیرید و زیر بار نروید آری این عمل، رویه پرهیزکاران نمیباشد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۶۴

فصل - ۴۰ تحریص بقتال

(۱) هنگامی که مردم از یاری او خودداری کردند فرمود ای مردمیکه بدنهاتان یک جا و رأیهاتان مختلف است گفتار شما باندازه‌ایست که سنگ سخت را سست میکند و عملتان جوریست که دشمن را به طمع می‌اندازد در مجالس خود چنین و چنان میگوئید لیکن چون پیکار با دشمن دررسد میگوئید ای جنگ از ما دور شو و ما را بحال خود گذار. کسی که شما را با این حال بکارزار دشمن بخواهد خوار گردد و آسایش ندارد کسی که رنج شما را متحمل شود بیچاره است شما مردمی رنجور و بیمارید.

از من درخواست می‌کنید دفاع از دشمن را بتأخیر بیندازم و چنان در این باره پافشاری می- کنید مانند قرضداری که مدتی قرض او بطول انجامیده حالیا در افزایش مدتش پافشاری می‌نماید با آنکه ذلیل و خوار از ستم ممانعت نمیکند و حقیقت همیشه با کوشش بدست می‌آید پس از این خانه بکدام خانه خواهید رفت که اینک از ظلم و رواج آن ممانعت نمی‌نمائید آیا پس از من در رکاب چه امامی با دشمنان می‌جنگید بخدا سوگند مغرور کسی است که شما او را فریب دادید و کسی که بشما امیدوار باشد بیچاره و بدبخت‌ترین تیرهای قمار است.

اکنون که از بوته آزمایش درآمدید دیگر سخن شما را تصدیق نمی‌کنم و بیاری شما چشم طمع ندارم. خدا میان من و شما جدائی بیندازد و عوض شما کسی که بهتر است از شما بمن مرحمت فرماید.

سوگند بخدا دوست دارم ده نفر از شما را با یکنفر از مردم بنی فراس بن غنم عوض نمایم چنانچه دینار را با درهم معاوضه میکنند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۶۵

فصل - ۴۱ بازهم در این خصوص

(۱) پس از حمد خدا بار دیگر مردم را علیه دشمنان تحریص کرده میفرماید کار منحصر شامیها همانست که بزیان شما تظاهر کرده و غلبه می‌کنند.

سؤال کردند مقصود شما از این فرمایش چیست؟ فرمود می‌بینم کارهای آنان رو بفزونی و افزایش گذارده و آتش کوشش شما خاموش گردیده آنها در امور خود با جدیت پیش روی می‌نمایند و شما با ضعف و سستی از کار خود دنبال می‌کنید آنان متحدند و شما متفرق آنان از سرپرست خود اطاعت می- نمایند و شما از رئیس و پیشوای خود پیروی نمی‌کنید سوگند بخدا اگر آنان بر شما پیروز شوند خواهید دید پس از من چه بلائی بر سر شما خواهند آورد گوئیا می‌بینم دست شرکت ایشان در شهرهای شما دراز است و خراج و مالیات شما را به دیار خود میبرند و می‌بینم که در هنگام ازدحام صدای شما مانند صدای پوست سوسمارانست که چون از پهلوی یک دیگر بگذرند صدائی بگوش رسد و کارتان بجائی رسیده که نمیتوانید احقاق حقی نمائید یا برای رضای خدا از حرامی جلوگیری کنید و می‌بینم آنان مردم نیکوکار شما را می‌کشند و قاریان شما را پراکنده میسازند و شما را از حقتان محروم می‌نمایند و ممنوع میدارند و دیگران را بر شما ترجیح داده مصادر امور قرار میدهند.

بنا بر این اگر خود را محروم می‌دیدید و بحال ناتوان خود توجه میکردید و شمشیرهای از نیام درآمده علیه خود را مشاهده می‌نمودید و بیمی که از اطراف سراپای شما را فراگرفته بنظر می‌آوردید پشیمان شده و از کوتاهی که در پیکار با آنان نموده اندوهناک می‌گردیدید و امروز را که در کمال راحتی و امن بسر می‌برید بیاد می‌آوردید با آنکه تذکر از چنین روزی با آن گرفتاری بحال شما نتیجه ندارد. ترجمه الإرشاد ۲۶۶ فصل - ۴۲ نقض عهد معویه ..... ص : ۲۶۶

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۶۶

فصل - ۴۲ نقض عهد معویه

(۱) هنگامی که معویه، عهد فیما بین را نقض کرد و قرارداد را مورد بی‌توجهی قرار داد و به غارت‌گری مردم عراق پرداخت علی ع پس از حمد و ثنای خدا فرمود چه امری معویه را «که خدا او را بکشد» بر آن داشته که نسبت بمن اراده کار بزرگی داشته باشد؟ میخواهد منهم مانند او مرتکب چنین عمل نابجائی شوم تا در نتیجه پرده پیمانم را دریده و نقض عهد کرده باشم و آن را حجت بر من تمام کند و تا روز قیامت دامن مرا آلوده سازد و هر کجا که نام من برده شود بعنوان یغماگر و عهد شکن معروف شوم.

اگر باو گفته شود تو نخست دست بدین عمل دراز کردی می‌گوید من از این کار اطلاعی ندارم و کسی را هم بانجام آن مأموریت ندادم یکی در آنجا می‌گوید راست می‌گوید و دیگری می‌گوید دروغ می- گوید.

سوگند بخدا ذات مقدس او مدارا میفرماید و بردباری عظیم است او بود که از خطاکاریهای بسیاری از فرعونها درگذشت و تنها فرعون زمان موسی را بجزای خود رسانید. اکنون اگر خدای متعال معویه را مهلت بدهد که چند صباحی اسباب عیش و عشرت او فراهم شود از نظر قدرت الهی او که بیرون نمیرود و خدا در گذرگاه و کمین اوست در نتیجه هر کار که میخواهد انجام دهد زیرا ما پیمان خود را نقض نمی‌کنیم و عهد خویش را نمی‌شکنیم و دل هیچ مسلمان و معاهده‌کننده‌ای را آزرده نمیسازیم و بدین رویه پابرجائیم تا پیمان فیما بین پایان پیدا کند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۶۷

فصل – ۴۳ یادی از سخن پیغمبر)

(۱) حمد برای خدا و سلام بر رسول او اما بعد همانا رسول خدا ص مرا برادر خود قرار داد و از میان همه مردم بعنوان وزارت برگماشت ای مردم من مغز هدایت و مخزن فکر آن و دو دیده بینای آنم بنا بر این از راه هدایت نظر باینکه سلاک و روندگان آن اندک‌اند بوحشت نیفتید کسی که کشنده مرا مؤمن بداند چنانست که خود او کشته است، بدانید هر خونی، خونخواهی دارد که روزی بخونخواهی از او قیام می- کند و همانا خونخواه ما و داور در باره ما و نزدیکان به پیغمبر و بی‌پدران و سر راه‌نشینان کسی است که در طلب هر چیزی برآید از تحصیل آن درمانده نمیشود و کسی از دست توانای او فرار نمی‌کند و ستمگران بزودی خواهند دانست که سرانجام آنها بکجا منتهی خواهد شد.

سوگند بخدائی که دانه را شکافته و انسان را آفریده عصای خلافتی را که شما گروه بنی امیه بدست گرفته‌اید با نزاع از چنگ شما بدرآورند و بزودی آن را در دست دیگران و در خانه دشمنانتان مشاهده خواهید کرد و بزودی از حقیقت فرموده قرآن باخبر خواهید شد.

فصل – ۴۴ خطاب با مردم کوفه

(۲) ای مردم کوفه تا وقت باقیست خود را برای پیکار با معویه که دشمن شماست آماده سازید عرض کردند یا علی ع اندکی مهلت بده تا سرمای زمستان برطرف شود.

فرمود سوگند بخدائی که دانه را شکافته و انسان را ایجاد کرده این مردم بزودی بر شما چیره

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۶۸

شده و استیلا پیدا می‌کنند و غلبه آنها از نقطه نظر حقیقت آنها نیست که آنان شایسته بمقام خلافت‌اند بلکه سبب استیلای ایشان آنست که آنها از معویه پیروی کرده و بهدف خود رسیده و شما از فرمان من سرپیچی نموده گرفتار دست آنها شدید.

سوگند بخدا همه مردم از دست رئیسان و سران خود و ستمگری آنان می‌ترسند و من که امام عادل و پیشوای دادگری هستم از ستم رعیتهای خود میهراسم من از شما مردم عده‌ای را بکار اجتماعی اداره امور مردم برگماشتم، خیانت کردید و بحیله‌گری گذراندید و برخی از کسانی را که امین ملت شمرده بودم بر خلاف انتظار سرمایه مردم را گردآورده و پیش معویه فرستاد و دیگری هر چه از مردم گرفته بود بخانه خود برد و با این عمل نسبت به احکام قرآن سهل انگاری نمود و بر خدا جری شد و کار به خیانت می‌کرد و بالاخره شما مرا درمانده ساختید.

سپس دست مبارک به طرف آسمان بلند کرد و گفت پروردگارا از زندگانی سیر شده و نمیخواهم در میان این مردم بمانم و از تعقیب آرزوی خود ملول شدم.

پروردگارا بزودی ملاقات یار باوفای خود رسول خدا ص را روزی من فرما و مرا از این روزگار و مردمش را از من آسوده ساز که پس از من روی رستگاری نخواهند دید.

فصل – ۴۵ نکوهش از کوفیها

(۱) ای کوفیها شما را برای جهاد با این مردم دعوت کردم نپذیرفتید و سرانجام شما و ایشان را بیان کردم و علیه آنان خواندم اجابت ننمودید و پند و اندرز دادم بگوش نگرفتید و بالاخره منظور آنست که بود و نبودتان یکسان بوده من کلمات حکمت آمیز را برای شما می‌گفتم از آنها احتراز می‌کردید و موعظه‌های نافعه برای شما بیان میکردم از آنها روگردان بودید و مانند الاغی چند که از

شیر ژیان می‌-

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۶۹

گریزند همچنان از بیانات الهی من گریزان بودید شما را به پیکار با ستمگران میخواندم هنوز سخن خود را بپایان نرسانیده همه‌تان مانند ایادی سبا «۱» بچه‌گان سبا متفرق میشدید و بمجلسهای خود بر- می‌گشتید و چهار زانو حلقه‌وار مینشستید و مثالها می‌آوردید و اشعار میخواندید و از اخبار روز گفتگو می‌کردید و چون می‌خواستید متفرق شوید از اشعاری که اطلاعی از حقیقت آنها ندارید و غافل از نظریه سرایندگان آنهائید میپرسیدید و از سرانجام خود بیمی نداشتید از جنگ و آمادگی برای آن خاطر کرده و دلها بطور کلی از آن تهی گردیده و خود را به غفلتها و امور بی‌ثمر سرگرم نموده براستی باید از پیش‌آمد شما بشگفت آمد چگونه تعجب ننمایم از گروه باطل و ناحقی که به انجام رویه باطل گرد آمده و شما را از حقتان محروم نمودند.

ای مردم کوفه شما مانند زن آبستنی هستید که فرزندش را سقط کرده و شوهر او مرده باشد و مدتی او بدون سرپرست بسر برد و ارث شوهر او بدست دورترین وارثهای او بیفتد و سوگند بخدائی که دانه را شکافته و انسان را بوجود آورده همانا جهنم دنیا که نابینا و بی‌دولت است و کسی از دست آن آسایشی ندارد بر شما مسلط خواهد شد و مراد از آن حجاج بن یوسف است و پس از او گزنده درنده‌ایست که مال بسیار گرد می‌آورد و کسی از او بهره‌مند نمیشود و منظور از آن هشام بن عبد الملك است که مردی بخیل و پست فطرت بود پس از این عده از بنی امیه بر شما مسلط خواهند شد که هیچ یك از آنها بشما مهربانی

---

(۱) ایادی سبا کنایه از فرزندان سبا بوده که در سیل عرم فرزندان او یکی بعد از دیگری ناپیدا شدند و این پیش‌آمد ضرب المثلی شد در میان تازیان که هر گاه میخواستند از تفرقه عده خبر دهند میگفتند تفرقوا ایادی سبا یعنی مانند فرزندان او پراکنده شدند و شرحی در ذیل ذهبوا ایادی سبا در مجمع الامثال ذکر شده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۷۰

نمی‌نمایند مگر یکی از آنها که منظور عمر بن عبد العزیز است.

(۱) باری تسلط بنی امیه بر شما مردم امتحانیست که آن را خدای متعال مقدر فرموده و بلا شك اتفاق می‌افتد در این آزمایش نیکان شما را می‌کشند و بدان شما را به بردگی می‌گیرند و گنجها و اندوخته‌های شما را از خلوت خانهاتان بیرون میبرند و چنانچه اشاره شد این پیش‌آمدها انتقامی است که در برابر از دست دادن کارها از شما گرفته می‌شود که هم کارهاتان را ضایع کردید و هم خود و دینتان را نابود ساختید.

ای مردم کوفه اکنون خبر میدهم از کارهائی که پس از این اتفاق می‌افتد تا کاملا مواظب بوده و احتیاط را از دست ندهید و آنان که پند نیوشند بترسانید و مایه عبرتتان باشد.

می‌بینم شما همان مردمی هستید که می‌گوئید علی ع دروغ میگوید چنان که مردم قریش همین نسبت را به پیمبر خود محمد بن عبد اللّٰه که پیغمبر رحمت و دوست خدا بود دادند. پس وای بر شما بر چه کسی دروغ بستم آیا بر خدا افترا زدم با آنکه نخستین شخص از مسلمانان من بودم که او را عبادت کرده و به یگانگی شناختم یا برسول او دروغ نسبت دادم با آنکه من نخستین کسی بودم که باو ایمان آوردم و نبوتش را تصدیق کرده و او را یاری نمودم. حاشا که دروغی از من سر زده باشد و با این لهجه که شما چنین نسبتی بمن خواهید داد زبان فریبی است که اصولا بدان نیازمند نمیباشند.

سوگند بخدائی که دانه را شکافته و انسانی را بوجود آورده چون بمیرید وانگهی دانید یعنی همان زمان که بپاداش گفتار جاهلانه خود برسید و آن وقت علم شما سودی بحال شما نخواهد داشت پس زشت باد روی شما ای مردان شبیهان که عقلهاتان مانند عقول بچه‌های خردسال و اندیشه‌هاتان مانند فکرهای زنان پشت پرده (یعنی ربات حجال است).

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۷۱

(۱) سوگند بخدا بدانید ای مردمیکه بدنهاتان حاضر است و عقلهاتان غائب و افکارتان مختلف چقدر خدای متعال دوست میدارد کسی که شما را به پیکار با دشمن میخواند یاری نمائید و از آن طرف دل آنها که کینه شما را هدف خود قرار داده از شما ناراحت است و چشم آنها که شما را جای دهند روشنی ندارد گفتار شما سنگهای سخت را سست می‌کند و عمل شما دشمنانتان را بطمع می‌افکند ای وای بر شما پس از این خانه کدام خانه را منع خواهید کرد و در رکاب چه امامی پس از من جنگ خواهید نمود فریب داده شده آن کسی است که او را مغرور ساخته‌اید و کسی که رستگاریش را از ناحیه شما بداند مانند قمار بازیست که از قمار بردی نکرده باشد.

من بیاری شما چشم طمع ندارم و گفتارتان را تصدیق نمی‌کنم خدا میان من و شما تفرقه برقرار سازد و بهتر از شما را روزی من فرماید و بدتر از مرا بر شما مسلط نماید. امام شما کسی است که از خدا اطاعت می‌کند و شما بر خلاف انتظار از او پیروی نمی‌نمائید و پیشوای شامیها موجودیست که از خدا سر- پیچی می‌نماید و مردمش از او تبعیت می‌کنند سوگند بخدا دوست داشتم معویه مردم خودش را با پیروان من تبدیل می‌کرد همان طور که دینار را با درهم عوض می‌کنند یعنی ده نفر شما را از من می‌گرفت و یکی از آنها را بمن میداد سوگند بخدا می‌خواستم من شما را نشناسم و شما مرا نشناسید زیرا این گونه شناسائی موجب پشیمانی است، شما سینه مرا پر کینه کردید و کار مرا به خواری و معصیت منجر نمودید تا بجائی رسید که مردم قریش گفتند علی ع مرد دلاوریست لیکن از کار پیکار سررشته ندارد.

سوگند بخدا آیا این گونه ادعا صحیح است و آیا در میان ایشان یکی مانند من پیدا می‌شود که تا این اندازه در جنگ ممارست داشته و رنج کشیده باشد با آنکه من هنوز بسن بیست سالگی نرسیده بودم قدم در میدان کارزار نهادم و اینک که از سن شصت سالگی تجاوز کرده‌ام همچنان به تدبیرهای رزمی کاملا آشنایم لیکن چه دستوری بدهد کسی که حرفش خریداری ندارد.

(۲) سوگند بخدا دوست میدارم خدا مرا از میان شما ببرد و بریاض رضوانش مشرف سازد و همانا

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۷۲

مرگ قدم بقدم همراه منست بنا بر این چه پیش‌آمدی جلوگیری می‌کند از شقی‌ترین امت که بیاید و محاسن مرا بخون سرم رنگین سازد و این بیان، فرموده و وعده پیغمبر اکرم ص بود که مرا از سرانجام خبر داد و افترا نمیزنم زیرا کسی که بشخص عالیمقام او افترا زند زیانکار است و نجات با پرهیزکاران و راستگویانست.

ای کوفیها شب و روز آشکار و نهان شما را بجهاد با این مردم دعوت کردم و گفتم پیش از آنکه آنها به پیکار با شما قیام کنند با آنان بجنگید زیرا هیچ گروهی در کوشک خانه نجنگیده جز اینکه بیچاره شده شما بر خلاف انتظار کار جنگ را بعهده یک دیگر انداختید و بخواری راضی شدید و گفتار من به گوشتان سنگین آمد و کار مرا دشوار انگاشتید و آن را پشت سر انداختید تا مال و ثروت شما به یغما رفت و زشتیها و ناپسندیها شب و روز در میان شما افزایش یافت و سرانجام کار گذشتگان برای شما ظاهر شد چنانچه خدای متعال از کار ستمگران و سرکشان و ناتوانان از گمراهان چنین خبر داده: یُذَبِّحُونَ أَبْناءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِساءَکُمْ وَ فِی ذلِکُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ، فرزندان شما را می‌کشند و زنانتان را زنده میگذارند و در این پیش‌آمد آزمایش بزرگی است از خدای متعال برای شما.

سوگند بکسی که دانه را شکافته و آدمی را جان داده آنچه بشما وعده داده شده دررسید و بکار خود مشغول شد من شما را با موعظه قرآنی نصیحت کردم لیکن شما از پندهای من استفاده نکردید و شما را با چوب‌دستی زدم فائده نکرد و با تازیانه که اقامه حدود می‌شود عقاب کردم تغییر رویه ندادید بالاخره دانستم چیزی که ممکن است شما را تأدیب کند شمشیر است و بس و من حاضر نشدم برای اصلاح کار شما خود را بفساد بیندازم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۷۳

(۱) لیکن پس از من سلطانی بیباك بر شما مسلط شود که از پیران شما احترام نگذارد و به خردسالانتان رحم نمیکند و دانشمندانتان را بزرگ نشمارد و حق شما را بالسویه در میانتان قسمت ننماید و شما را بسختی بزنند و خوار سازد و پیش‌آهنگ پیکارها قرار دهد و از همه طرف راحتی را از شما سلب نماید و شما را پیشخدمتها و دربانهای خود قرار دهد تا بالاخره توانای شما ناتوانتان را نابود سازد و بغیر از ستمگران دیگران از تحت شکنجه امان نخواهند یافت و آنها هم که اندکند و آنچه ادبار کرد اقبال نمی کند و من شما را مردمی سست پیمان میدانم و جز پند و اندرز کار دیگری ندارم.

ای کوفیها من از شما مردم با سه نفر و دو نفر دچارم: کر شنوا و گنگ گویا و کور بینا و یارانی که چون با من ملاقات کنند راست نگویند و در هنگام بلیات نتوان بآنها اطمینان کرد.

پروردگارا من مردم کوفه را ملول کردم و آنان مرا ملول ساختند من به آنان بدی کردم و آنان به من بدی نمودند پروردگارا امیری را از ایشان و ایشان را از امیری خرسند مفرما و دلهای آنان را چون نمکی که در آب باز می‌شود متفرق ساز.

سوگند بخدا اگر میتوانستم چاره کلام و مراسله شما را بنمایم بخلافت بر شما حاضر نمیشدم آنقدر در باره هدایت شما رنج دیدم که از زندگی خود سیر شدم و بالاخره تمام گفتار مرا بسخریه گرفتید و بدین وسیله از حق فرار کردید و بباطلی گرویدید که خدا دینداران خود را بدان عزیز نفرموده و من می- دانم که در نتیجه بی‌توجهی بگفتار من بغیر زیان چیز دیگری بدست شما نیاید زیرا هر وقت شما را به پیکار با دشمن دعوت کردم قیام نکردید و آن را بتأخیر افکندید مانند کسی که وام طولانی از کسی گرفته و اکنون که موقع پرداختش رسیده بازهم مدت دیگری میخواهد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۷۴

(۱) هر گاه می‌گفتم زمستان برای جنگ آماده شوید می‌گفتید اکنون هوا سرد است و اگر در تابستان می‌گفتم آماده کارزار شوید می‌گفتید اکنون هوا گرم است بتأخیر بینداز تا هوا سرد شود و همه این کنارگیریها در حقیقت برای فرار از بهشت بوده و هر گاه شما از گرمی و سردی هوا عاجز باشید سوگند بخدا از گرمی شمشیر عاجزتر و درمانده‌ترید و کلمه استرجاع فرمود إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ای کوفیها خبر رسیده که مردم غامد با چهار هزار نفر شبانه به انبار که یکی از شهرهای عراقست ریخته و اموال آنان را به تاراج برده و با آنها معامله کفار روم و خزر نموده و حسان که کارگزار من بوده کشته شده و عده از نیکوکاران که همه مردمی دانا و پارسا و بزرگزاده بوده نیز شربت شهادت نوشیده‌اند خدا همه آنها را در بهشتهای پرنعمت خود جای دهد.

و اطلاع یافته‌ام عده از شامیها بر زن مسلمان و جمعی بر زن اهل ذمه وارد شده پرده عفتش را دریده و چارقد از سرش گرفته و گوشواره از گوشش ربوده و دست بند و خلخال از دست و پا و بازوانش در- آورده و او چاره نداشته جز اینکه کلمه استرجاع بگوید و مسلمانان را بیاری خود بخواند و کسی او را یاری ننماید و بداد او نرسد پس اگر مؤمنی بدون این واقعه بمیرد جای تأسف نیست و نباید او را ملامت کرد بلکه او نیکوکار و عاقبت بخیر است.

تعجب من از اینجاست که چگونه این مردم در ترقی باطل خود می‌کوشند و شما از تقویت حق خودتان سستی میورزید و خود را هدف تیر بلا قرار میدهید و تیری بهدف قلب آنها نمیزنید و پیکار می‌بینید و با دشمن کارزار نمی‌کنید و بنافرمانی آنها خوشحالید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۷۵

الهی هیچ گاه از خیر و خوشی بهره‌مند نگردید شما همان شترصفتانی هستید که ساربانشان را از دست داده هر گاه بخواهند آنها را از گوشه گردآورند از جای دیگر متفرق میشوند.

فصل – ۴۶ دادخواهی

(۱) از نخستین هنگامی که پیغمبر اکرم ص بمنصب نبوت نامزد شد و این افسر سلطنت الهی بر سر مبارک گذارد تا به امروز بحمد خدا روی خوشی ندیدم زیرا در کودکی که بآن جناب گرویدم از ترس دشمنان بیمناک بودم و چون بزرگ شدم با مشرکان پیکار می‌کردم و با منافقان مخالفت می‌نمودم تا اینکه خدای متعال پیغمبرش را قبض روح کرد آن هنگام قیامتی عجیب و مصیبتی بزرگ رخ داد و من همواره در خوف و رجا بسر می‌بردم و بیش از حد به بیچارگی مبتلا بودم تا بیاری خدا بخیر گذشت سوگند بخدا از کودکی تا پیری شمشیر زدم و او مرا امر به شکیبائی می‌نمود و همه این قدمها در راه خدا و یاری رسول او بود و امیدوارم بزودی اسباب آسایش چنانچه بچشم می‌بینیم برای من فراهم شود.

گویند پس از این بیان مدتی زیست نکرد که دل دوستان را داغدار ساخت.

هنگامی که علی ع در رحبه بود فرمود ای مردم سرانجام کار شما باینجا رسیده سوگند بپروردگار- آسمان و زمین دوست من رسول خدا ص با من چنین تعهد کرد که امت پس از درگذشت من با تو حیله خواهند کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۷۶

پسر أبی ادریس ازدی گفته از علی ع شنیدم می‌فرمود از جمله اسراری که پیغمبر ص بمن فرمود این بود که امت بزودی با تو حیله خواهند کرد.

فصل- ۴۷ در دار الشوری

(۱) ابو صادق گفته هنگامی که عمر امر خلافت را بعنوان شوری در میان شش نفر (علی ع، عثمان، زبیر، طلحه، سعد وقاص، عبد الرحمن عوف) مقرر داشت به ابو طلحه انصاری و دیگران گفت اگر دو نفر با دیگری بیعت کردند شما با سه نفری باشید که عبد الرحمن عوف با آنهاست و آن سه نفر دیگر را بکشید در آن وقت علی باتفاق عبد اللّٰه بن عباس از دار الشوری بیرون رفت و فرمود ای پسر عباس این مردم همچنان که در زمان حیات پیغمبر ص با آن جناب دشمنی کردند پس از درگذشت او نیز با شما عداوت نمودند سوگند بخدا بجز از شمشیر چیز دیگری کار ایشان را انتظام نخواهد داد.

ابن عباس پرسید عداوت اینان چگونه است؟

فرمود مگر توصیه عمر را نشنیدی می‌گفت هر گاه دو نفر با یکی و دو نفر با دیگری بیعت کرد با آن سه نفری باشید که پسر عوف با آنهاست و آن سه نفر دیگر را بکشید.

ابن عباس عرضکرد آری چنین شنیدم.

فرمود مگر نمیدانی که عبد الرحمن، پسر عموی سعد وقاص است و عثمان داماد عبد الرحمن گفت آری فرمود بنا بر این عمر میداند که سعد و عبد الرحمن و عثمان با یک دیگر اختلافی نخواهند داشت و

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۷۷

بالاخره هر یک از این سه نفر که نامزد خلافت شوند آن دو نفر اظهار مخالفت نخواهند کرد و از قتل طلحه پس از قتل من و زبیر باکی ندارد و سوگند بخدا اگر عمر زنده بماند از رأی ناپسند او و چنانچه بارها اعلام کرده اطلاع خواهم داد و اگر مرد فردای قیامت حق متعال میان من و او داوری خواهد کرد.

فصل- ۴۸ دامادی کار خود را کرد

(۱) حبیش کنانی گفت هنگامی که عبد الرحمن عوف در دار الشوری با عثمان بیعت کرد امیر المؤمنین علی ع باو فرمود بالاخره دامادی کار خود را کرد و ترا به بیعت با عثمان وادار نمود سوگند بخدا تو بهمان آرزو با عثمان بیعت کردی که رفیق تو عمر از

بیعت با رفیقش ابو بکر انتظار داشت و بآن رسید ولی تو نخواهی رسید و خدا میان شما تفرقه و جدائی افکند.

فصل - ۴۹ خطبه شقشقیه

(۲) ابن عباس گوید در رحبه حضور امیر المؤمنین ع بودم سخن از خلافت و غاصبان آن بمیان آمد علی ع آه سردی کشید و فرمود.

سوگند بخدا پسر ابو قحافه خلافت را مانند پیراهنی پوشید با آنکه او میدانست مدار آسیای خلافت بسته بوجود منست و من آن کسی هستم که سیل علم و حکمت از سرچشمه الهی من سرازیر می‌شود و دست هیچ بلندپروازی بدامن من نمیرسد در عین حال جامه شکیبائی پوشیدم و دست از آن برداشتم و بدان

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۷۸

التفاتی ننمودم و در بروی خود بسته و در این اندیشه بودم با اینکه یاوری ندارم حمله کنم و احقاق حق نمایم یا بهمین تاریکی و گمراهی که مردم برای خود پیش‌آورده‌اند بسازم.

بنشینم و صبر پیش گیرم‌دنباله کار خویش گیرم به عجیب ظلمتی مردم گرفتار شده که خردسال را پیر فرتوت و کهنسال را به آخرین پایه پیری و ناتوانی میرساند و مؤمن را برنج و تعب مبتلا می‌کند تا هنگامی که بملاقات کردگار خود نائل آید و بالاخره اندیشه من بدینجا رسید که تحمل رنج کرده و با این تاریکی بسازم و با آنکه خاشاک بچشم رفته و غصه گلوگیرم شده شکیبائی بورزم و علت اصلی و اولی اندوهناکی من آن بود خلافت که میراث خالص الهی من بود بدست غاصبان افتاد و به یغما رفت و چندی وی بمسند غاصبانه نشسته تا مرگ گریبان‌گیرش شده بسرانجام خود رسید و خلافت را بعمر سپرد و او را بمقام خود برگماشت.

تعجب اینجاست او با اینکه در زمان حیات خود می‌گفت مرا از خلافت معاف دارید و علی را که از هر نظر سزاوار آنست بمقام اصلی خود برگمارید در عین حال چون خواست از دنیا برود مانند آنکه از حرف خود خاطر کرد باز عمر را نامزد برای خلافت نمود و چنان معلوم شد که هر دو نفر پستان ناقه خلافت را بدست گرفته و بشدت میدوشند آنگاه پیش‌آمد دیروز و امروز خود را با این شعر اعشی، مجسم فرمود:

بسیار متفاوت است روزی که با تحمل رنج بر روی شتر بودم و روزی که از حضور حیان برادر جابر و التفاتهای او بهره‌مند می‌گردیدم. علی ع با اینشعر مجسم می‌کند امروز من که با این بلیه بسر می‌برم و دیروز من که از عنایات نبی اکرم استفاده می‌کردم بسیار متفاوتند ابو بکر پس از خود خلافت را بدست مردی درشت‌گو و سخت‌دل سپرد که مانند ناقه سرکشی است که اگر مهار آن را بکشند تمکین ننماید تا بینیش مجروح شود و اگر بحال خود رها کنند آزار بینند و مسلم است چنین مردیکه دارای این اوصاف ناپسند است لغزشش بسیار و از خطاکاریهای خود کمتر پوزش می‌خواهد سوگند بخدا مردم به اشتباهی بس عجیب افتاده و از طریق هدایت منحرف گردیدند و بحالاتی مختلف و پیش‌آمدهائی بر خلاف انتظار مبتلا شده‌اند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۷۹

(۱) عمر تا چندی که باید بر سریر خلافت نشست و امر خلافت را بعنوان شوری میان عده قرار داد و مرا یکی از آنها بشمار آورد پس وای بر این شوری: کی من همتای پیشتازان خلافت بودم و از چه زمانی چنین شکی در باره من اتفاق افتاد که امروز مرا همپایه با این ناکسان قرار دادند در عین حال من طریق مماشات را پیش گرفته و تا آنان آسوده بودند منهم اظهاری نکردم و همراه آنها بجهاتی پرواز نمودم و صبر کردم تا زمان طولانی رنج و محنت بپایان آمد.

و چون امر خلافت بپایه شوری رسید سعد وقاص که همواره کینه مرا در دل داشت از بیعت من تخلف ورزید و پسر عوف از راه

دامادی که با عثمان داشت نیز از من رو گردان شد و بالاخره سومی ایشان که عثمان بود برای خلافت نامزد گردید و باد در بغل خود انداخت و مانند شتری که در علف‌زاری درآید از پرخوری دو پهلوهایش ورم کند همچنان از علفزار خلافت پهلوانش ورم کرد در این وقت خویشاوندان او اطراف او را گرفتند و مانند شتری که در علفزار بهاری درمی‌آید مال خدا را دو فکی می‌بلعیدند تا اینکه تجاوز و بزهکاری وی او را بهلاکت افکند و بکشتن داد.

چون او بسرانجام خود رسید مردم اطراف من اجتماع نمودند و بیمی از آنها نداشتم جز اینکه مانند یال درشت کفتار بر سر من پهن شده بودند و می‌خواستند با من بیعت نمایند و پی در پی بر من هجوم می‌کردند و دست مرا برای بیعت می‌کشیدند تا بجائی که نزدیک بود دو ابهام من از بند درآید و ردای من در این گیرودار پاره شد.

و چون با درخواست بسیار مردم بامر خلافت قیام کردم عایشه و طلحه و زبیر و پیروانشان که ناکثانند بیعت مرا شکستند و خوارج نهروان که مارقانند بر من خروج نمودند و معاویه و یاران او که قاسطانند در صفین با من قتال کردند گویا این مردم فرموده خدا را فراموش کرده‌اند که می‌فرماید تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ «۱» خانه آخرت را

---

(۱) آیه ۸۳ سوره قصص

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۸۰

ویژه مردمی قرار میدهیم که در روی زمین بفکر سرفرازی و فساد نبوده‌اند و سرانجام با پرهیزکارانست آری (۱) سوگند بخدا فرمایش حضرت او را شنیدند لیکن دنیا بچشم ایشان شیرین آمد و زیور آن آنان را فریب داد.

سوگند بخدائی که دانه را شکافته و انسان را آفریده اگر حضور این جماعت که برای بیعت با من آماده شده‌اند و حجت بر من تمام نگشته و عهدی که خدای متعال بر اولیاء امر استوار کرده که نگذارند ستمگران به آخرین هدف ستمگری خود برسند و داد مظلومان را زودتر بگیرند وجود نمیداشت دست از خلافت می‌کشیدم و مهار ناقه خلافت را بر کوهان خودش می‌گذاردم و مردم را بوادی ضلالت می‌افکندم و با جام اولینشان آنان را سیراب می‌کردم و میدیدند دنیای آنان که آن همه در راه رسیدن به آخرین سنگر آن می‌کوشند در نظر من از پهن بز یا عطسه آن بی‌ارزش‌تر است.

چون گفتار الهی آن جناب بدینجا رسید مردی از مردم عراق برخاست و نامه بدست مبارك او داد و آن حضرت را بقرائت نامه خود مشغول ساخت چون جناب امیر المؤمنین علیه صلوات اللّه و الملائکة و الناس اجمعین از قرائت نامه فارغ شد ابن عباس که بسیار متأسف شده بود که چنین نعمت بیانی بزودی از وی گرفته شده درخواست کرد از همان جا که بیانات الهی خود را خاتمه داده دوباره شروع کند علی (ع) فرمود هیهات ای پسر عباس بیانات مزبوره مانند شقشقه‌ای بود که شتر در هنگام مستی از دهن خود که مثال شش است بیرون می‌آورد سپس بجای خود قرار میگیرد یعنی آن شور دیگر در ما ایجاد نخواهد شد

فصل - ۵۰ اعلام از ظهور امام عصر ع

(۲) حضرت صادق ع فرموده علی ع در کوفه خطبه باین شرح بیان فرمود من سید پیران کهن سالم

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۸۱

و طریقه از ایوب نبی که صبر و شکیبائی باشد در من موجود است و چنانچه خدای متعال در عوض صبری که ایوب داشت کسان او را بوی بازگردانید و او را بدیدار آنان خرسند ساخت مرا هم بدیدار کسانم موفق بدارد و این معنی در هنگامی است که فلك دور بزند و آخر الزمان برسد و شما از زیادی انتظار بگوئید آن کس که باید بیاید یا مرده است و یا بهلاکت رسیده.

بدانیـد تا آن هنگام و آن مردم نیامـده شـما لباس شـکیبائی را شـعار خود سازیـد و بگناهان خود در پیشگاه خـدا اعتراف کنید زیرا طهارت و تقوای خود را پشت سـر انداختیـد و چراغ راه خود را خاموش نمودیـد و کسـی که نمیتوانـد خود را محافظت نماید راهبر خویش قرار دادید و گوش شـنوا نداشتید که سـخنان حق را بشـنوید و چشم بینا نداشتید که حق را از باطل تشخیص دهید و بالاخره طالب و مطلوب هر دو ناتوان بودید و هر گاه از رویه فعلی خود دست برداشتید و از یاری حق فروگذاری نکردید و باطل را خوار و ذلیل ساختید کسی که پست‌تر از شماست بر شما چیره گی و دلیری نکند و پیروز نگردد.

و نظر باینکه از اطاعت حق بیرون رفتید و سـخن مطیعان را نشـنیدید مانند بنی اسـرائیل معاصر با حضرت موسی ع متحیر و سرگردان شدید.

براستی می گویم البته سـرگردانی شـما از آنان بیشتر خواهد بود زیرا شما همان مردمی هستید که بر فرزندان جور و ستم روا خواهید داشت و آنـان را دربـدر و بیچاره خواهیـد کرد و گر بـا شـرابهای پی- در پی از جام بدبخت‌کننـده سـرپرست شـجره ملعونه آل ابو سفیان مست شویـد مسلما گرداگرد شبان گمراهی درآمده و از باطل با سـرعت تمامی اسـتقبال نموده و با داعی حق و مبلغ حقیقی حیله گری کرده و با آنها که اهل بدراند و قرابت با پیغمبر اکرم ص دارند قطع رابطه نموده و با دورترین افراد که شایسته

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۸۲

کارزارند پیوند کرده‌اید.

(۱) بدانیـد اگر دولت عـاریتی از ایشـان گرفته شود درهای آزمایش و ابتلا از همه طرف بروی شـما گشوده شـده و بپاداش عملیات خود خواهید رسـید و آن هنگام پرده از روی خطاکاریها برداشـته شده و مدت آقائی بسـر آمده و وعده حق نزدیک رسـیده و ستاره مشرق دمیده و ماه شما طلوع کرده و چون شب بدر جهانی را روشن ساخته و چون کار بدین پایه رسید توبه کنید و از خطاکاریهای خود دست بردارید.

بدانیـد اگر از خورشـید درخشان مشـرقی اطاعت کنیـد شـما را براه راست رسول خدا ص هدایت میکند و از کری و لالی میرهاند و رنج طلب آئین شریعت و بار گران وزر و گناه را از دوش شما می‌افکند.

و خـدا از رحمت خود دور نمی‌کنـد مگر کسـی که خواهان رحمت و عصـمت او نباشد و بزودی سـتمکاران خواهند دانست غلبه با کیست.

فصل- ۵۱ خطبه علی ع در مدینه

(۲) حضرت صادق ع فرمود علی ع در مدینه بیانیه‌ای ایراد کرد و در آن پس از حمد و ثنای الهی فرمود خدای متعال هیچ گاه پشت گردن‌کشان را نشکسـته مگر پس از آنکه بـدیشان مهلت داده و اسـباب آسایش را برای آنها فراهم آورده و شکسـتگی هیچ یک از افراد را جبران ننموده مگر پس از آنکه کار آنها را دشوار و روزگار را برایشان تنگ گرفته «تا پریشان نشود کار بسامان نرسد».

ای مردم پیش‌آمدهای گذشته و آینده آئینه عبرتی است از برای شما و هر صاحب‌دلی خردمند

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۸۳

و هر گوش‌داری شـنوا و هر چشـمداری بینا نمی‌باشـد و بایـد شـما که بنـدگان خدائید کاملا مراعات کرده و در کارهای خود دقیق باشـید و به پیروان فرعون و ثروتمندان آن زمان که بوسـتانها و چشمه‌ها و کشت و زرعها و مقامات عالیه داشته توجه کرده و به‌بینید چگونه نابود شدند و سـرانجام آنها عبرت برای مردم حقیقت بین و راه روشـنی برای افراد با فراست است و آنها واردین در کارهای دنیـا را از هلاـکت میترسانـد و تاریکی و روشـنی و نعمت و امنیت عالم را برای آنان شـرح میدهنـد و سـرانجام با صابرانست و همه کارها بدست خداست وای بر خردمندان که سر راه سیل خانه برای خود بنیان نموده‌اند و پیوسته بمالهای فانیه خود می‌افزایند.

در شگفتم از این مردمی که از راه عدل و انصاف بر کنار شده و خود را به بیابان گمراهی انداخته و از پیمبر خود پیروی نمی‌کنند و برویه وصی او رفتار نمی‌نمایند و بغیب ایمان نمی‌آورند و از عیب و نقص خودداری نمی‌کنند و در گرفتاریها از فکر خود استفاده می‌نمایند و هر کسی پیشوای خود است و برای اثبات افکار پوچ خود دلائلی میتراشد بهمین مناسبت بدانشمندان توجهی ندارد و بغیر دوری از حق و حقیقت بهره دیگری نمی‌برند زیرا الفت ظاهری که با هم پیدا کرده آنان را از توجه بمردم عالم رو- گردان ساخته و از میراثی که پیمبر اکرم ص بجا گذارده دست برداشته و از آنچه خدای دانا و توانا که آفریدگار آسمانها و زمینهاست بدو ارزانی داشته نفرت کرده‌اند.

(۱) ایشان مردمی تاریک‌دل و غارهای شبهات و پیشوای راه تحیر و سرگردانی‌اند و مسلم است

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۸۴

کسی که بخود واگذارده شود در دریای گمراهی فروخواهد رفت با آنکه خدا با ارسال رسولان متعهد شده مردم را براه راست رهبری نماید و بینه و برهان برای آنها ظاهر ساخته تا آنکه نپذیرد هلاك شود و آنکه قبول نماید حیات جاویدان پیدا کند و خدا دانا و شنواست و چقدر این امت شباهت دارند به مردمی که پیشوایان حقیقی خود را از کار انداختند و از آنان رو گردان شدند و تا چه اندازه باید از این مردم متأثر و اندوهناك بود آنهم چگونه تأثری که دل را مجروح می‌کند و غم و افسوس را می‌افزاید که شیعیان ما با آن انس و الفتی که با یك دیگر داشتند پس از درگذشت من از هم می‌پاشند و پیرو دشمنان میشوند و یك دیگر را از پای درمی‌آورند و الفت و برادری را به کینه بدل می‌کنند.

پس با خداست سرانجام گروهی که از اصل دورند و دست بدامن فرع درآورده و از راه غیر عادی آرزومند فتح و گشایش‌اند و هر دسته از ایشان بشاخه دست گرفته و بهر طرف که آن حرکت میکند آنان نیز حرکت میکنند و خدا آنان را بزودی مانند ابر پائیزی گرد خواهد آورد و میانشان الفت خواهد داد، آنگاه آنان را مانند ابرها متراکم میسازد و درهای پیروزی را بسویشان باز میکند.

مانند سیل عرم همه جا را فرامی‌گیرند و هیچ پشته خالی نمی‌گذارند و هیچ زمین مرتفعی از آن جلوگیری نمی‌نماید و هیچ کوهی راه آن را برنگرداند و در دل وادیها جریان پیدا کند و چشمهای زمین با آن همراهی می‌کنند و احترامات مردم بوسیله ایشان پابرجا می‌گردد و آنان را در شهرها تمکن می- دهد تا حق خود را بازگیرند و رکن کفر را بکمك ایشان ویران می‌سازد و لشکریان زیاد ارم (که دمشق یا اسکندریه است) را که مانند سنگهایند ریشه کن می‌سازند و مسجد دمشق یا کوههای شام را از ایشان پر می‌کند.

(۱) سوگند بخدائی که دانه را شکافت و آدمی را بوجود آورد چون اینان بر شهرها تسلط پیدا کنند و بر مردم استیلا یابند آنچه در دست ایشانست مانند قیر و سرب که در آتش ذوب می‌گردند آب می‌شود و

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۸۵

همه کار می‌توانند انجام دهند و آرزومندم روزی بیاید که خدا شیعیان مرا در آن روز که برای دشمنان از همه بدتر است گردآورد و الفت دهد و اختیار همه چیز در دست خداست و جز او دیگری اختیاری از خود ندارد.

فصل – ۵۲ چگونه حق علی ع غصب شد

(۱) مردی از قبیله بنی اسد حضور علی ع آمده عرضه داشت تعجب از شما بنی هاشم است با آنکه مردمی باحقیقتید و حسب و نسب شما از همه صحیحتر و با رسول خدا ص پیوند دارید و کتاب الهی را از همه بهتر می‌فهمید در عین حال حق شما را غصب کردند؟! فرمود ای پسر دودان تو آدمی مضطرب و ناآزموده و تنگ‌حوصله‌ای و گفتار تو بجائی پابند نیست و بجهت خویشاوندی با تو باید پاسخ ترا داد بدان که خلافت حق اصلی و ارثی من است لیکن دیگران غاصبانه آن را از من گرفتند و مردمی سخی آن را بجهاتی که خود میدانستند بدیگران واگذار کردند و عده بخیلی آن را از واگذاشتن بصاحبانش منع کردند آنگاه این مصراع امرء

القیس را خواند که «فدع عنك نهبا صبح فی حجراته» دست بردار از غارتی که در نواحی آن بانگ و فریادها زده‌اند.
یعنی از اینکه سه نفر اول حق مرا غصب کردنـد دست بردار و در بـاب تجـاوزات پسـر ابـو سـفیان گفتگو کن. روزگـار مرا پس از گریانیـدن خندانید و جای تعجب نیست زیرا مردم بخدا قسم از رفق و مدارای با من مأیوسـند و می‌خواهند در کار خدا مداهنه کنند و آنهم که از من ساخته نیست و اگر محنتها از ما دور شود ایشان را بصـراط حقیقت می‌خوانم و اگر بمیرم یا کشته شوم باید بر آنها حسرت نخوری و بر فاسقان متأسف نشوی.
ترجمه الإرشاد ،ص:۲۸۶

فصل – ۵۳ کلمات حکمت‌آمیز

(۱) ۱- خدا بیامرزد شما را تا وقتی در دنیا هستید برای آخرت خود کاری کنید و پرده خود را پیش کسی که از نهانیهای شما باخبر است پاره نکنید دلهای خود را پیش از بدنهاتان از دنیا خارج سازید زیرا برای آخرت آفریده شده و در این دنیا محبوسید.
آدمی هنگامی که بمیرد فرشـتگان می‌گوینـد چه عملی پیش از خود فرسـتاده و مردم می‌گویند چه چیزی بجا گذارده اکنون محض احترام پـدرانتان که مردمی کریمند از آنچه در اختیار دارید مقداری پیش از خود بفرستید و چنان نباشد که از همه چیز بکلی غفلت کنید که بزیان شما تمام خواهد شد همانا مثل دنیا مثل زهریست که شخص بی‌خبر آن را می‌خورد.
(۲) ۲- و از گفتـار اوست: زنـدگی بسـته بـدین است. و مرگ انکـار کردن یقین است از آب خوشـگوار دین بیاشامیـد تا از خواب غفلت بیدارتان نماید و از زهرهای مهلك بهراسید.
(۳) ۳- از گفتار اوست: دنیا خانه راستی است برای کسـی که آن را بشناسد و میدان راحتی است برای توشه گیران، دنیا محل وحی الهی و تجارتخانه اولیاء اوست شما هم تجارت کنید تا سودمند شوید.
(۴) ۴- از گفتار اوست: مردی دنیا را از روی بی‌اطلاعی نکوهش می‌کرد، فرمود دنیا خانه راستی
ترجمه الإرشاد ،ص:۲۸۷
است برای کسـی که آن را براستی بشـناسد و خانه عافیت است برای کسـی که معرفت بحال آن داشـته باشـد و خانه بی‌نیازی اسـت برای کسـی که می‌خواهد از آن توشه برگیرد دنیا مسجد پیمبران و محل وحی الهی است و عبادتگاه فرشتگان و تجارتخانه دوستان خداست تا در دنیائید در صدد تحصـیل رحمت خدا باشـید و بار بهشت را به‌بندید بنا بر این چه کسی میتواند از دنیا نکوهش کند با آنکه دنیا او را بجـدائی از خود خوانـده و از فناء خود اخبار کرده و مردم را بسـرور خود تشویق بسـرور اخروی نموده و از امتحانات خود مردم را از پیش آمدهای اخروی بیم داده و آنان را از عذاب قیامت ترسانیده و به رحمت خدا ترغیب نموده.
پس ای کسـی که از دنیا نکوهش می‌کنی و بـدان مغروری از چه زمان دنیا ترا بخود مغرور ساخته آیا از هلاك پـدرانت مغرورشده یا از وقتی که مادرانت در دل خاك جای گرفته‌اند؟ چقدر به پرسـتاری و بیمار داری آنان پرداختی و آرزومند شـفای آنان بودی و طبیبان ماهر را برای آنان توصـیف مینمودی و دارو برایشان آماده می‌ساختی با آنکه بحالشان نافع نبود و حاجتشان را برنیاوردی دنیا پیش‌آمد آنان را برای تو مجسم نمود و نمودار ساخت که گریه تو نافع بحال تو نبوده و دوستان بکار تو نمی‌آیند.
(۱) ۵- از گفتار اوست: ای مردم پنج سخن از من بیاموزید سوگند بخدا هر گاه شترهای خود را برای تحصیل آنها در بیابانها ناتوان سازید نمی‌توانید آنها را از غیر من اسـتفاده نمائید ۱- هیچ یك از شـما بغیر خدا آرزومند نباشد ۲- و بغیر از گنـاهش از چیز دیگر نهراسد ۳- شـخص عالم خجالت نکشد هر گاه از او سـخنی بپرسـند و نداند بگوید، نمیدانم [و آنکه نمیداند از آموختن شرم نکند] ۴- شکیبائی برای کالبد ایمان بمنزله سر است برای
ترجمه الإرشاد ،ص:۲۸۸

جسد ۵- کسی که صابر نباشد ایمان ندارد.

(۱) ۶- از گفتار اوست: هر گفتاری که یاد خدا در آن نباشد لغو است و هر سکوت بدون فکر، اشتباه است و هر نظر بدون اعتبار زشت است و بیمعنی.

(۲) ۷- از گفتار اوست: کسی که از نفس خود پیروی کند و آن را آزاد بسازد مانند کسی نیست که خود را فروخته و در بند نموده.

(۳) ۸- از گفتار اوست: کسی که از سایه پیش افتد به گرمی روز دچار شود و کسی که از آب کناره گیرد تشنه بماند.

(۴) ۹- از گفتار اوست: ادب خوب، حاکی از خاندان بزرگوار است.

(۵) ۱۰- از گفتار اوست: دنیا هر چه بیشتر در نظر زاهد جلوه‌گری نماید او زیادتر از دنیا اعراض می‌کند.

(۶) ۱۱- از گفتار اوست: دوستی پیوسته‌ترین قرابتها و دانش بزرگوارترین حسبهاست.

(۷) ۱۲- از گفتار اوست: اگر انجام کاری موجب رنج و زحمت شود آسوده نشستن از آن مایه فساد است.

(۸) ۱۳- از گفتار اوست: کسی که در دشمنی با دیگری کوشش نماید گناهکار است و کسی که در انجام آن کوتاهی کند مغلوب شود.

(۹) ۱۴- از گفتار اوست: درگذشت از عمل نابجای آدم پست فطرت موجب افساد اوست بهمان اندازه که مایه اصلاح انسان کریمست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۸۹

(۱) ۱۵- از گفتار اوست: کسی که کارهای پسندیده و نتایج صالحه دوست میدارد از کارهای ناپسند دوری می‌کند.

(۲) ۱۶- از گفتار اوست: کسی که دیگران باو خوش گمان باشند بچشم عداوت باو نمینگرند.

(۳) ۱۷- از گفتار اوست: نهایت جود و بخشش در آنست که آدمی از همه گونه آسایش خود دست بردارد.

(۴) ۱۸- از گفتار اوست: آنچه باید پیدا شود دور نیست و آنچه باید بظهور رسد نزدیک می‌باشد.

(۵) ۱۹- از گفتار اوست: جاهل بودن آدمی از کار خود از بزرگترین گناهان اوست.

(۶) ۲۰- از گفتار اوست: پاکدامنی کامل در خرسندی باندازه کفایت است.

(۷) ۲۱- از گفتار اوست: جود کامل در آنست که شخص جواد دارای مکارم اخلاق بوده و غرامت‌های دیگران را عهده‌دار شود.

(۸) ۲۲- از گفتار اوست: مهمترین کرامت در آنست که در تنگی و راحتی دوستی را از خاطر نبرند.

(۹) ۲۳- از گفتار اوست: آدم بدکار اگر خشمگین شود از دیگران عیبجوئی می‌کند و اگر خرسند باشد دروغ میگوید و اگر طمع کند میرباید.

(۱۰) ۲۴- از گفتار اوست: کسی که در بسیاری از کارهای خود از روی خرد قدم برندارد در بسیاری از کارها بقتل خود اقدام کرده باشد.

(۱۱) ۲۵- از گفتار اوست: لغزش دوستت را تحمل کن تا در وقت پرش بر دشمنت بکارت بیاید.

(۱۲) ۲۶- از گفتار اوست: اعتراف صحیح بنای گناهان را منهدم میسازد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۹۰

(۱) ۲۷- از گفتار اوست: مالی که خرج شده و ترا بحال خودت بینا کرده ضایع نشده.

(۲) ۲۸- از گفتار اوست: میانه روی در هزینه زندگی از ظلم و تعدی آسانتر و خودداری از ناملایمات از رنج و مشقت بهتر است.

(۳) ۲۹- از گفتار اوست: بدترین توشه آخرت آزار بندگانست.

(۴) ۳۰- از گفتار اوست: شکر نعمت نعمتت افزون کند، کفر نعمت از کفت بیرون کند.

(۵) ۳۱- از گفتار اوست: روزگار دو روز است روزی بسود تو و روزی بزیان تو آن روز که بسود تو است مغرور مشو، روزی که بزیان تست شکیبائی کن.

(۶) ۳۲- از گفتار اوست: بسا ارجمندی که اخلاق ناپسند او اسباب خواریش را ایجاد کرد و بسا بی‌اعتباری که اخلاق حمیده‌اش او را عالیمقام ساخت.

(۷) ۳۳- از گفتار اوست: کسی که کارها را نیازموده باشد فریب می‌خورد و کسی که با حق در- افتد ورافتد.

(۸) ۳۴- از گفتار اوست: اگر مرگ شناخته شود از آرزو کاسته گردد.

(۹) ۳۵- از گفتار اوست: ارزش هر کس باندازه دانائی اوست.

بهنر کوش زانکه در عالم‌قیمت آن راست کو هنر دارد (۱۰) ۳۷- از گفتار اوست: مردم بندگان دانائی خوداند.

(۱۱) ۳۸- از گفتار اوست: مرد پنهان بود بزیر زبان.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۹۱

(۱) ۳۹- از گفتار اوست: کسی که با خردمندان مشورت کند براه خیر هدایت شود.

(۲) ۴۰- از گفتار اوست: کسی که بکم بسازد از بسیار بی‌نیاز شود و کسی که از بسیار بی‌نیاز نباشد بچیز پستی نیازمند گردد.

(۳) ۴۱- از گفتار اوست: هر که اصلش پاک است فرعش تابناکست.

(۴) ۴۲- از گفتار اوست: کسی که بدیگری امیدوار باشد از وی بیمناکست و کسی که از شناخت چیزی کوتاهی کند آن را معیوب و ناپسند می‌بیند.

(۵) ۴۳- از گفتار اوست: عجیب‌تر از تمام اعضاء انسان، دل اوست که ماده‌هائی از اخلاق حمیده و مادهائی از خویهای نکوهیده در آن وجود دارد در نتیجه اگر چشم امیدش بدیگران باشد طمع او را ذلیل کند و اگر طمع بر او چیره گردد حرص او را هلاک سازد و اگر ناامیدی بر او غالب آید اندوه او را از پای درآورد و اگر خشم بر او استیلا یابد کینه او زیاد شود و اگر حاجت روا شود از سپاسگزاری خاطر می‌کند و اگر بیمناک شود در صدد پرهیز برمی‌آید و اگر پیوسته در ایمنی بسر برد غرور سراپای او را فرابگیرد و اگر نعمت تازه باو روآورد آقائی و سربلندی دچار او میگردد و اگر مصیبتی بدو برسد بیتابی او را رسوا می‌کند و اگر ثروتمند شود سرکشی کند و اگر درمانده شود بلا و محنت او را بخود مشغول سازد و اگر گرسنگی باو روی‌آورد ناتوان شود و اگر سیری را از حد بگذراند جای نفس برای او باقی نماند و بالاخره هر گونه تقصیری مضر بحال او و هر گونه افراط و تجاوز از حد، مفسد روزگار اوست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۹۲

(۱) ۴۴- هنگامی که شاه زنان دختر کسری اسیر شده بود علي ع از وی پرسید از پدر خود پس از پیش‌آمد فیل چه شنیده و چه فرموده بیاد داری عرضکرد او میگفت هر گاه خدا بر کاری چیره شود دستهای طمع از همه طرف کوتاه شود و چون مدت زندگی کسی سپری شود مرگ در کمین اوست.

فرمود پدرت چه سخن مناسب و بجائی گفته، آری کارها در گرو تقدیر است چون امری مقدر شد تدبیر اثری نخواهد داشت.

(۲) ۴۵- از گفتار اوست: کسی که از نعمت یقین برخوردار شده و شک دچار او شود باید از یقین خود تعقیب نماید زیرا یقین با آمدن شک از بین نمیرود.

(۳) ۴۶- از گفتار اوست: مؤمن خود در رنج است و دیگران از او در آسایش.

(۴) ۴۷- از گفتار اوست: شخصی که کسالت بورزد نمیتواند حق خدا را ادا کند.

(۵) ۴۸- از گفتار اوست: بهترین عبادت، شکیبائی و خاموشی و انتظار فرج است.

(۶) ۴۹- از گفتار اوست: شکیبائی سه قسم است، صبر بر مصیبت و صبر از معصیت و صبر بر طاعت.

(۷) ۵۰- از گفتار اوست: بردباری وزیر مؤمن است و علم دوست او و مدارا برادر او و نیکو- کاری پدر او و شکیبائی سرلشکر او.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۹۳

(۱) ۵۱- از گفتار اوست: سه چیز از گنجهای بهشت است پنهانی دادن صدقه و مخفی کردن مصیبت و کتمان کردن بیماری.

(۲) ۵۲- از گفتار اوست: احتیاج پیدا کن. بهر کسی که میخواهی اسیر او باشی، و بی‌نیاز شو از هر کسی که می‌خواهی همتای او شوی و بخشش کن بهر کسی که می‌خواهی فرمانروای او باشی.

(۳) ۵۳- از گفتار اوست: آدم بدکار بی‌نیاز از دیگران نمی‌باشد، و انسان حسود راحتی ندارد و پادشاهان دوست نمیشوند.

(۴) ۵۴- از گفتار اوست: به احنف بن قیس فرمود سکوت موجب رضاست و کسی که با ما نباشد بر ما خواهد بود.

(۵) ۵۵- از گفتار اوست: جود امر طبیعی است و منت‌گذاری پایه احسان را سست میکند.

(۶) ۵۶- از گفتار اوست: کسی که بعهد خود وفا نکند در صدد قطع دوستی است.

(۷) ۵۷- از گفتار اوست: آنچه بزبان آید آخر بجهان آید.

(۸) ۵۸- از گفتار اوست: در طلب روزی برآئید که در گرو طالب آنست.

(۹) ۵۹- از گفتار اوست: دعاء چهار نفر مردود نمی‌شود پیشوای دادگری که برای زیردستان خود دعا کند و فرزند نیکوکاری که برای پدرش دعا کند و پدر مهربانی که برای فرزندش دعا کند و ستمدیده که بر ستمگر دعا نماید خدا بمظلوم میفرماید سوگند بعزت و بزرگواری خودم دعاء ترا هر چند پس از مدتی هم باشد مستجاب خواهم کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۹۴

(۱) ۶۰- از گفتار اوست: بهترین ثروتها آنست که انسان تهی دست از کسی سؤال نکند و بدترین گدائیها همانست که در برابر مردم سر بزیر افکند.

(۲) ۶۱- از گفتار اوست: احسان از هلاکت جلوگیری میکند و ملاطفت با خلق آدمی را از لغزش نگه میدارد.

(۳) ۶۲- از گفتار اوست: انسان خندانی که بگناه خود اعتراف کند بهتر است از گریانی که به پروردگار خود بنازد.

(۴) ۶۳- از گفتار اوست: اگر آزمایشها در کار نبود رأی‌ها قابل اثر نبود.

(۵) ۶۴- از گفتار اوست: هیچ بهره بهتر از خرد و هیچ دشمنی بدتر از نادانی نیست.

(۶) ۶۵- از گفتار اوست: کسی که آرزویش طولانی باشد کارش اندکست.

(۷) ۶۶- از گفتار اوست: سپاسگزارترین مردم کسی است که قانع‌تر باشد و حریصترین آنها کسی است که بیشتر کفران نعمت نماید.

علی ع از این گونه سخنان بسیار دارد و همه آنها دقیق و مشتمل بر نصایح حکمت‌آمیز و طلائی است و ما اگر میخواستیم همه سخنان حکیمانه آن جناب را در این کتاب بیاوریم طولانی میشد و از رویه کتاب فعلی خارج بود در عین حال همین مختصری که ایراد کردیم مشت نمونه خروار است و خردمندان بخوبی میتوانند پی بحقایق الهی او ببرند.

فصل - ۵۴ معجزات

(۸) معجزات و کراماتی خدای متعال بدست علی ع اظهار فرموده و براهین حقانیت خود و کلامش.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۹۵

را بتوسط او ظاهر ساخته که همه حاکی از موقعیت و مکانت او در پیشگاه مقدس الهی است و این گونه کرامات که ویژه علی ع بوده و دیگران از آنها محروم بوده‌اند برای اینست که مردم از اطاعت او سرپیچی ننمایند و بولایت او ایمان بیاورند و بحق او بینا شوند و به امامت او یقین نمایند و او را معصوم از خطا بدانند و مردی کامل و حجت خدا بشناسند.

از جمله معجزات آنکه خدای متعال علی ع را همپایه دو پیمبر از پیمبران خود عیسی و یحیی قرار داده و بدرجه رسانیده که کسی شبهه در حقانیت آن ننموده خدا در باره عیسی که روح و کلمهٔ اللّه و پیمبر و رسول او بمردم است و راجع بمادرش مریم و حامله بودن بوی و کار شگفتی که از او سرزده میفرماید «قالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا قالَ كَذلِكِ قالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كانَ أَمْراً مَقْضِيًّا (۱)» وقتی بمریم اطلاع داد بزودی فرزندی از تو بوجود می‌آید گفت چگونه ممکن است از من طفلی بدنیا بیاید با آنکه دست مردی بدامن من نرسیده و من هم که زناکار نبوده‌ام جواب داد آری چنانست که میگوئی خدا بتو فرموده این کار بر ما آسانست ما او را بی‌پدر بدنیا می- آوریم تا ویرا نشانی برای مردم قرار دهیم و مایه رحمت ما باشد و قضاء ما بر آن جاری شده» و از جمله معجزات عیسی ع یکی این بود که در گهواره سخن میگفت و کار شگفت‌آوری میکرد و اعجازی می‌نمود که عقلهای خردمندان در باره آن حیران بود.

(۱) و از جمله آیات خدا در باره علی ع کمال عقل و آرامش و خدا و رسول‌شناسی آن جناب بوده و با آنکه سن زیادی نداشته و ظاهرا در ردیف کودکان بوده رسول خدا ص او را به نبوت خود و پذیرش دستوراتش دعوت کرده و او را بحقانیت خود تکلیف نموده و بخداشناسی و یکتاپرستی فرمانداده و تعهد

---

(۱) آیه ۲۰ و ۲۱ سوره مریم

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۹۶

نموده که ودایع الهی و دین خود را حفظ نماید و امانت را بمنزل رساند و علی ع در این هنگام بنا بر گفته بعضی هفت ساله و بعقیده دیگری نه ساله و حسب اطلاع بیشتری از تاریخ نویسان ده ساله بوده و بالاخره در این حد از سن کودکی که عقل کاملی داشته باشد و خدا را بعظمت بشناسد و رسول او را تصدیق نماید بلا شک از آیات خداست که عادت نظیر او را کمتر نشان داده و دلیل بر آنست که معظم له باید موقعیت و منزلت بخصوصی در پیشگاه رسول اکرم داشته باشد و شایسته برای پیشوائی خلق و حجت بر مردم بوده و در خرق عادت مساوی با عیسی و یحیی باشد و اگر علی ع در این حد از سن مردی کامل و عارف نبود رسول خدا ص هیچ گاه او را به نبوت خود نمیخواند و به ایمان بخدا و اعتراف بحقیقت خویش دعوت نمیکرد و پیش از همه به استثنای همسرش خدیجه او را باین دین مقدس تکلیف نمی‌نمود و امین اسرار نبوت قرار نمی- داد و او را از میان همسالانش باین مقام نمی‌گزید و از دیگران ممتاز نمیگردانید و همه این سخنان دلیل بر آنست که حضرت مشار الیه با خوردسالی خدا را می‌شناخته و به پیغمبرش ایمان داشته چنانچه خدا هم در باره یحیی فرموده وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱)» ما در کودکی باو حکم الهی خود را آموختیم و معلومست آشکارترین حکم آن است که خدا را بشناسد و اقرار به نبوت داشته و بهتر بتواند در اثبات یگانگی خدا و نبوت خود دلیل آورد و دیده عبرت بینش بازتر و از وجوه استنباط و وصول بحقایق امور باخبر باشد

---

(۱) آیه ۱۳ سوره مریم

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۹۷

و چون پایه حکم بدین میزان منتهی شد خدای متعال هم تمام این حقایق را برای علی ع ابراز داشته و او را با دو پیمبر خود که قرآن بعظمتشان گواهی داده برابر ساخته.

فصل – ۵۵ علی ع زخم ندیده

(۱) از جمله معجزات علی ع آنکه تا بحال هیچ یک از دلاوران باندازه او نبرد نکرده و مانند او در رزم با یلان عرب، استقامت نورزیده و نیز هر یک از آنها در میدان جنگ به بدترین وضعی دچار شده و جراحات بسیاری دیده و تنها علی ع در این مدتی که بکارزار پرداخته جراحتی که او را از پای درآورد ندیده و در صفحه پیکار بیچاره نشده و کسی نتوانسته باو آزاری وارد آورد تا آن هنگام که باید بخدعه پسر مرادی دار دنیا را وداع گفته بریاض رضوان ورود نماید و بالاخره این موقعیت خاصه آن حضرت و او آیتی از آیات باهره خدا بوده و دلیل بر آنست که حضرت مشار الیه از مخصوصان و برگزیدگان ذات اقدس حضرت پروردگار است.

فصل – ۵۶

(۲) چنانچه تاریخ نشان میدهد هر یک از دلاوران که با دشمن روبرو میشده گاهی او بر دشمن و هنگامی دشمن بر او چیره میگردید، و نیز هر کسی که جراحتی میدیده هنگامی چنان سخت بوده که می‌مرده و گاهی بهبودی می‌یافته و بالاخره تاریخی ننوشته دلاوری باین‌گونه زحمت و رنج پیکار مبتلا

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۹۸

گردد و نجات پیدا کند آری تنها علی ع دارای این خصیصه بوده که بلا شک به اقران خود دست پیدا میکرده و در مبارزات بر یلان روزگار غالب می‌آمده و چنانچه مسلم است این مقام هم از اختصاصات آن حضرت است که از میان همه مردم انتخاب شده و خدای متعال هم با انتخاب آن جناب خرق عادتی در عالم دنیا نموده.

فصل – ۵۷ کسی بر او چیره نشد

(۱) علی ع با آن همه پیکارهائی که میکرد و با یلان از عرب و بزرگان ایشان روبرو میشد و آنان برای نابودی وی همه گونه حیله بکار میبردند و میکوشیدند شاید بتوانند بر وی دست یابند در عین حال جناب او از دشمن نگریخت و پشت بجنگ نداد و از جای درنرفت و بیمی از کسی در دل قرار نداد با آنکه دیگران هر گاه با دشمن روبرو میشدند گاهی بر دشمن غالب و هنگامی مغلوب و زمانی حمله می کردند و وقتی فرار مینمودند.

و چون وضع علی ع چنان بود که اشاره کردیم باید بگوئیم عمل حضرت او در این خصوص از جمله معجزات باهره و خرق عادتی بوده که ویژه آن جنابست و دلیل بر امامت و پیشوائی او میباشد و باید از وی پیروی کرد و او برگزیده از میان افراد است.

ترجمه الإرشاد ،ص:۲۹۹

فصل – ۵۸ علی ع یا ستوده همگان

(۱) از جمله معجزات ویژه آن جناب آنست که مناقب و فضائل علی ع در میان خاصه و عامه شهرتی بسزا دارد و حد اکثر مردم مسلمان فضائل و خصائص او را نقل محافل خود قرار میدهند و اخلاق کریمه او را همه جا و همه وقت یاد میکنند و بالاخره تسلیم دست فضائل و اخلاق آن حضرت‌اند و همین عمل که دیگران با میل خود بدان متوجه‌اند حاکی از برجستگی و پیشوائی اوست.

با آنکه منحرفین از آن جناب بسیار و دشمنانش فراوان و همه گونه اسباب کتمان فضیلت او فراهم و حق ثابت او مورد انکار قرار می‌گرفته و دنیا در دست دشمنانش چون انگشتری در انگشتان بوده و از دوستان علی روگردان و پیش‌آمدهائی که برای خود او

میشد، و همه کس میخواسته چراغ ولایت او را خاموش نماید و زحمات او را باطل سازد در عین حال بازهم فضائل او چون خورشیدی درخشان و خدای متعال هم روز بروز فضائل او را رواج میداده و مناقب او را ظاهر میساخته و مردم را به اعتراف بر درجات سامیه او وامیداشته و به صحت آن گواه میساخته و حیله دشمنانش را که میخواسته مناقب او را کتمان نمایند و حقوقش را پامال کنند از بین میبرده و حجت خود را بوسیله حضرت ولایتمآب او تمام میکرده و حقانیت او را آشکار میساخته.

و از آنجا که بر خلاف عادت است شخصی مانند علی ع دارای این همه دشمن و همه گونه اسباب گمنامی او فراهم آید و در عین حال چون خورشیدی همه جا را منور سازد جز خرق عادت و معجزه‌ای که بشر عادی از آوردن مثل آن عاجز است چیز دیگری نیست و او باید از میان همه مردم برگزیده شده باشد خبری از شعبی شهرت همگانی یافته میگفت از خطیبان بنی امیه میشنیدم علی ع را بر فراز منبرها سب

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۰۰

میکرده و بد میگفتند و همان وقت احساس میکردم که گویا بازوی آن حضرت را گرفته و از رفعت بجانب آسمانها بالا میبرند و نیز از آنان می‌شنیدم که پیشینیان خود را در منابر میستایند و چنان می‌پنداشتم که گویا از مرداری توصیف می‌کنند.

(۱) ولید بن عبد الملك بفرزندان خود میگفت یادگارهای من! تا میتوانید دست از دین برندارید زیرا بنائی را که دین پایه‌گذاری نماید دنیا نمیتواند آن را منهدم و ویران بسازد و برعکس بنائی که به دست دنیا بنیان شود دین آن را ویران میسازد.

بسیاری از اوقات از یاران و کسان خود می‌شنیدم که از علی ع نکوهش می‌نمودند و فضائل او را زیر پا گذارده و مردم را به کینه او وامیداشتند در عین حال تمام زحمات آنان بی‌نتیجه می‌ماند و روزبروز مکانت او در دلها زیادتر میشد و از آن طرف خود آنها می‌خواستند با این عمل در دلها جا بگیرند بر خلاف انتظار از دلها می‌افتادند و از موقعیتشان میکاست.

آری «خوش بود مدح از زبان دشمنان».

و در اینکه فضائل امیر المؤمنین ع را پنهان میداشته و دانشمندان را از نشر آنها جلوگیری میکرده‌اند حرفی نیست و هیچ خردمندی شك و شبهه ندارد و بقدری در این باره پافشاری کرده و جدیت به خرج میدادند که اگر کسی می‌خواست روایتی از علی ع نقل کند نمیتوانست آن روایت را بنام و نسب از آن جناب یاد نماید و ناچار می‌گفت مردی از اصحاب پیغمبر ص یا مردی از قریش چنین خبری نقل کرده و برخی می‌گفتند ابو زینب چنین مطلبی فرموده.

(۲) عکرمه حدیث وفات پیغمبر ص را از گفته عایشه چنین روایت کرده که نامبرده در ضمن حکایت

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۰۱

باو گفت رسول خدا ص هنگامی که با حال بیماری خواست از خانه بمسجد برود بر دو نفر از خاندان خود که یکی فضل بن عباس بود تکیه کرده بود.

او که خدا نفرین پیمبر ص را بر او روا سازد از شخصی دیگر نام نبرد.

عکرمه گوید هنگامی که این قصه را از قول عایشه خانم برای عبد اللّٰه عباس نقل کردم گفت آیا آن مرد دیگر را می‌شناسی؟ گفتم نه! عائشه از او نام نبرد گفت آن مرد علی بن ابی طالب بود و عائشه با آنکه میتوانست از وی به نیکی یاد کند لیکن کینه دیرین او را بر این داشت که از وی نام نبرد.

و حاکمان ستمگر هر گاه می‌فهمیدند کسی از علی ع به نیکی یاد می‌کند او را با تازیانه می- زدند و بلکه برای عبرت دیگران سر او را جدا می‌کردند و مردم را به بیزاری از او وادار می‌نمودند و بالاخره عادت بر اینست که شخصی بدین پایه دشمن داشته باشد نبایستی از او نیکی باقی بماند تا چه رسد که فضائل و مناقب او زبانزد خاص و عام بوده و دلیل بر حجیت او اقامه شود و چنانچه نوشتیم مناقب او همه جا منتشر شده و خاصه و عامه و دوست و دشمن از آنها نام می‌برند و از اینجا معلوم می‌شود که رویه علی ع

بطور عادی نبوده و معجزه باهره‌ایست.

فصل- ۵۹ خاندان علی ع چه دیدند

(۱) و از جمله معجزات آنست که خانـدان هیچ یک از افراد باندازه خاندان او سـتم ندیده و فرزندان هیچ یک از پیمبران و امامان و پادشاهان و بـد و نیک عالم بانـدازه فرزنـدان او گرفتار خوف و ترس نگردیدنـد و افراد هیـچ یک از نامبردگان مانند یادگارهای او بدست قتل و دوری از شهر و دیار و ترس

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۰۲

و خوف مبتلا نگردیدنـد و آن همه پیش‌آمـدهای ناروائی که برای ایشان شـد برای هیـچ یک از دیگران اتفاق نیفتاد چنانچه آنان را کشـتند و همه گونه حیله‌گری را برای نابودی آنها بکار بردند و آنها را زنده در میان دیوارها گذاردند و با تشنگی و گرسنگی آنان را معذب ساختند و بهلاکت رسانیدند و بالاخره ناراحتی‌هائی که از ناحیه دشمنان برای آنان ایجاد شد خاندان علی را وادار کرد که از دیار خود فرار کرده و در شـهرهای غربت با گمنامی بسر برنـد و بقدری در بیچارگی آنان پافشاری شد که آنها از دوسـتان خود هم کناره می‌گرفتند و از دشـمنان هم که بطور مسلم فراری بودند و بشرق و غرب عالم پناهنده میشدند و در مکانهائی میزیستند که آب و آبادانی نـداشت و سـعی می‌کردنـد مردم کمتر آنها را بشناسـند و به دوری از ایشان مایلتر بودنـد و آمیزش کمتر می‌نمودند و میترسیدند مبادا از نتیجه خلط و آمیزش با افراد بدست ستمگران روزگار گرفتار شوند و خود و افرادشان به بیچارگی بیفتند.

و بالاخره تمام آنچه گفته شد عللی بود که رشـته نظام زندگی آنان را از هم گسیخت و ریشه‌کن ساخت و از عددشان کاست و در عین حال یادگارهای علی از همه پیمبران و نیکوکاران و دوسـتان خـدا بیشتر بلکه از فرزندان سایر افراد هم زیادتر است چنانچه همه جـا را نور خورشـید ولایتشـان فراگرفته بـا آنکه رسم سادات علوی بر اینست که جز با خویشاونـدان نزدیک خود با دیگران ازدواج نمی- کنند «۱».

---

(۱) هنوز هم برخی از سـلاسل سادات بـدان عقیـده باقی و با غیر سادات وصـلت نمی‌کنند گرچه این موضوع به اهمیت سابقی خود برقرار نمانده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۰۳

و این موضوع خرق عادت و دلیل بر موقعیت و اهمیت امیر المؤمنین علی ع است الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.

فصل- ۶۰ اخبار از مغیبات

(۱) و از جمله آیـات باهره که دلالت بر امامت علی ع و وجوب فرمانبرداری از او می‌نمایـد و حجیت او را ثابت می‌کنـد اموریست که ما آنها را بنام معجزه نام برده و می‌گوئیم باید از شخص پیغمبر ظهور پیدا کند تا صدق و راستی آنها بمرحله ثبوت برسد.

از آن جمله علی ع از مغیبـات و پیش‌آمـدهای آینـده اخبـار میکرد و هر چه می‌گفت در موقع خـودش بـدون کم و کـاست بوقـوع می‌پیوست و معلوم میشـد حضـرت مشـار الیه آنچه را فرمـوده راست و درست بـوده و چنـانچه میـدانیم اخبـار از این گـونه امور از بزرگترین معجزات پیمبرانست.

چنانچه خـدای متعال از معجزه عیسـی ع که اخبار از غیب کرد و نبوت او بدین وسـیله ثابت شد می‌فرماید «وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَـدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ» «۱» من بشـما از آنچه می‌خوریـد و در خانهـای خود ذخیره می‌کنیـد اطلاـع میـدهم و نیز این گونه اخبار را از بزرگترین معجزات رسول خدا شمرده که در پیش‌آمد کارزار روم و چیرگی آن اطلاع داده

(۱) آیه ۴۹ سوره آل عمران

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۰۴

الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ فِی بِضْعِ سِنِینَ «۱» در نزدیکترین زمین لشکریان روم مغلوب شدند و آنان پس از چند سال دیگر چیره خواهند شد و هم از پیش‌آمد اهل بدر چنین اطلاع داده سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ «۲» بزودی این گروه منهزم شده پشت بجنگ خواهند داد و بلا خلاف چنان اتفاق افتاد که فرموده بود.

و فرمود «لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخافُونَ» «۳» هر گاه خدا بخواهد با کمال راحتی وارد مسجد الحرام می‌شوید سر میتراشید و ناخن کوتاه می‌کنید و از کسی بیمی ندارید و فرموده: إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ وَ رَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْواجاً «۴» هنگامی که یاری خدا و پیروزی دررسید و دیدی که مردم دسته دسته وارد دین خدا میشوند. خدا از عقیده قلبی عده از منافقان خبر داده که: وَ یَقُولُونَ فِی أَنْفُسِهِمْ لَوْ لا یُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِما نَقُولُ «۵» با خود می گویند چگونه خدا ما را در آنچه می گوئیم شکنجه ننماید و در قصه یهود گفته قُلْ یا أَیُّهَا- الَّذِینَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ وَ لا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ «۶» بگو ای یهودان اگر شما فقط خود را دوست خدا میدانید و دیگران را شایسته این مقام نمیدانید و راستی دوست خدائید آرزوی مرگ نمائید و با آنکه هیچ گاه بر اثر کارهای

(۱) آیه ۳ سوره روم

(۲) آیه ۴۵ سوره قمر

(۳) آیه ۲۷ سوره فتح

(۴) آیه ۳ سوره نصر

(۵) آیه ۸ سوره مجادله

(۶) آیه سوره جمعه

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۰۵

زشت خود چنین آرزو نخواهند کرد و خدا دانای بحال ستمگرانست.

آری پیش‌آمد چنان بود که فرمود و از این قبیل اطلاعات بسیار است که هر گاه همه آنها را بیان کنیم کتاب ما طولانی خواهد شد.

فصل- ۶۱ اخبار از مغیبات

(۱) آنها که بیان شد نمونه از اطلاعات غیبی پیغمبر اکرم ص بود و اطلاع از مغیبات علی ع به اندازه‌ایست که قابل انکار نبوده مگر کسی که کورباطن و جاهل و دشمن باشد که او چاره ندارد جز اینکه این گونه حقایق را زیر پا گذارد، بالاجمال ما نمونه از مغیبات آن جناب را که اخبار و احادیث حکایت کرده و همه ناقلان روایت نموده‌اند یاد می کنیم.

از آن جمله پیش از آنکه با طلحه و زبیر و معویه و خوارج پیکار نماید از مقاتله با آنان اطلاع داد و چنان شد که فرموده بود.

و به طلحه و زبیر که از وی استیذان برای عمره نمودند فرمود بخدا سوگند شما اراده عمره ندارید بلکه می‌خواهید آهنگ بصره نمائید و چنان بود که فرمود از آن جمله به ابن عباس اطلاع داد طلحه و زبیر از من استیذان عمره نمودند و من با آنکه میدانستم آنان آهنگ مکر دارند در عین حال به ایشان اجازه دادم و بخدا پناهنده شدم و میدانم خدا مکر آنها را بخودشان برمیگرداند و مرا بر آنها پیروز خواهد کرد و چنان شد که فرموده بود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۰۶

(۱) و هنگامی که در ذی قار برای بیعت، جلوس کرده فرمود بزودی از جانب کوفه هزار نفر مرد بی کم و کاست بطرف شما خواهند آمد و با من بیعت می‌کنند و خود را آماده برای مرگ میسازند.

ابن عباس گوید من از شنیدن این سخن، بیمناك شده و گفتم ممکن است کمتر یا بیشتر از هزار نفر باشند و سرانجام ما به بیچارگی منتهی شود و پیوسته این اندیشه مرا اندوهناك ساخت تا آن هنگام که مردان کوفه وارد شدند من بر اثر استماع آن خبر، کوفیها را می‌شمردم تا نهصد و نود و نه نفر تکمیل شده و هزارمی آنها را ندیده گفتم إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ چرا علی ع چنین اطلاعی داد و چه امری ایجاب کرد وی چنین سخن نابجائی بگوید و ما را در برابر دشمنان سرشکسته بسازد و همواره در اندیشه بودم در این وقت چشمم بمردی افتاد که از دور بجانب ما می‌آید چون نزدیک شد پیاده پشمینه پوشی را دیدم که شمشیر حمایل کرده و سپر و لوازم جنگی را همراه برداشته حضور علی ع آمده عرض کرد دست دراز کن تا با تو بیعت کنم علی ع پرسید بچه کیفیت می‌خواهی با من بیعت نمائی؟ جواب داد آنچه می‌گوئی بشنوم و فرمانبرداری کنم و در برابر تو پیکار نمایم تا کشته شوم یا آنکه خدا پیروزی را نصیب تو فرماید علی ع پرسید نام تو چیست؟ عرضکرد نام من اویس است فرمود اویس قرنی تو هستی؟ عرضکرد آری فرمود اللَّه اکبر دوست من رسول خدا ص اطلاع داد که من صحبت یکی از امتان او را بنام اویس قرنی که از حزب خدا و رسولند درك می‌کنم و او در رکاب من شهید می‌شود و گناهکاران به اندازه مردم ربیعه و مضر از شفاعت او بهره‌مند می‌شوند.

ابن عباس گوید چون از صدق فرمایش علی ع اطلاع یافتم مسرور شدم خدا از اندیشه خطای من درگذرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۰۷

(۱) هنگامی که شامیها قرآنها را روی نیزه کردند و یاران علی ع را بشك انداختند و آنان از علی ع درخواست کردند تا با شامیها بمسالمت رفتار کند و سازش نماید فرمود وای بر شما این کار، مکر شامیانست و منظور آنها نگهداری قرآن نیست و آنها اهل قرآن نمی‌باشند از خدا بترسید و دست از پیکار برندارید هر گاه سخن مرا نپذیرید راهها بر شما سخت شود و چنان پشیمان شوید که سودی نبرید و قضیه چنان شد که فرمود، زیرا آنها پس از آنکه کار خلافت را بحکومت حکمین واگذار نمودند پی به تقصیر خود برده و دانستند عدم اجابت خواسته علی ع بزیان آنها تمام شده و راه وصول بمقصود را برای آنان دشوار ساخته و جز هلاکت راه دیگری برای آنان نمی‌باشد.

و هنگامی که علی ع عازم پیکار با خوارج شد فرمود هر گاه خوف این معنی نبود که شما ممکن است از راه حق منحرف شوید و دست از کار بکشید از قضای الهیکه بر زبان پیغمبر حق جاری شده در باره کسی که با آنان می‌جنگد و کاملا از احوال ایشان باخبر است بشما اطلاع میدادم و ثابت می‌کردم که آنان بدترین افرادند و کسی که با آنها پیکار کند هر چه بیشتر و بهتر بخدا نزدیک است.

هنگامی که علی ع از کارزار با خوارج آسوده شد در صدد یافتن مرد کوتاه دست که نامش حرقوص ابن زهیر بود برآمد و در میان کشتگان می‌گشت و می‌فرمود سوگند بخدا دروغ نگفته‌ام و کسی هم که مرا از وجود چنین آدمی اطلاع داده دروغ نگفته و بالاخره نامبرده را در میان کشتگان یافته پیراهنش را دریده و بر شانه‌اش گوشت زیادی بشکل پستان زنان بود که چون آن را می‌کشیدند دست و شانه به تبع آن کشیده میشد و چون رها می‌کردند بجای اول بازمی‌گشت و چون حال او را بدان کیفیت ملاحظه کرد تکبیر گفته و فرمود پیش‌آمد این موجود، عبرت برای بینایانست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۰۸

فصل - ۶۲ پیش‌آمد مرد ازدی

(۱) جندب بن عبد اللّه ازدی گفت من در رکاب علی ع بکارزار صفین و جمل حضور یافته و در اینکه اصحاب جمل و صفین شایسته کارزارند و باید با آنها جنگید شک و شبهه در دلم راه نیافت لیکن هنگامی که بجنگ نهروان حضور یافتم حاضر برای پیکار با آنان نبودم و آنها را مردم منحرف قابل کارزار نمیدانستم می‌گفتم اینان قاریان و نیکوکاران ما هستند و شایسته نیست با این عده که چنین مقامی را حائزاند جنگید و بالاخره هر گاه با این جماعت بجنگیم مرتکب امر بزرگی شده‌ایم فردا از صف کناره گرفته و اسلحه جنگی همراه داشته بگوشه رفتم نیزه‌ام را بزمین فروبرده و سپر را بر آن آویخته و سایه‌بانی ساخته زیر آن نشستم و در این باره اندیشه می‌کردم علی ع وارد شده فرمود ای برادر ازدی آیا آبی برای طهارت حاضر داری عرضکردم آری، آفتابه آب را حضورش تقدیم کردم حضرت آن را از من گرفته و چندان دور شد که او را نمیدیدم و چون برگشت در زیر سایه‌بان قرار گرفت در آن هنگام سواره پیدا شد و در جستجوی آن حضرت بود عرضکردم یا علی این سواره با شما کار دارد فرمود او را بطرف من بخوان چون بحضورش شرفیاب شد عرضکرد دشمنان از نهر گذشتند فرمود چنین نیست آنها از آب عبور ننمودند.

عرضکرد آری بخدا قسم از نهر عبور کردند فرمود خدا ترا تکذیب می‌فرماید در این وقت دیگری رسید و همان سخن را تکرار کرد و عرضکرد سوگند بخدا همان هنگام که بعزیمت شما آهنگ نمودم پرچم‌های آنان را آن طرف نهر دیدم فرمود چنان نیست که خیال می‌کنی زیرا قبل از اینکه از نهر بگذرند اسباب هلاکت و خونریزی آنها فراهم است.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۰۹

(۱) سپس علی ع از جا برخاست منهم همراه او برخاستم و با خود گفتم سپاس خدا را که مرا بحال علی ع بینا کرد و سرانجام کارش را بمن فهمانید: بالاخره علی ع یکی از آن دو مرد است که یا آدمی پرجرأت و دروغگوست و یا برهانی از خدا و پیمانی در این خصوص از پیمبر او دارد پروردگارا با تو معاهده می‌کنم و فردای قیامت خود را مسئول میدانم و چنین پیمان می‌بندم که اگر دشمنان از نهر عبور کرده باشند من نخستین کسی باشم که با علی پیکار نمایم و نیزه بدیدگان او فروبرم و اگر دشمنان از نهر عبور نکرده باشند من خود را برای پیکار در رکاب او آماده می‌سازم چون به صفهای لشکر نزدیک شدیم دیدم پرچمها و اثقال جنگیشان همچنان این طرف نهر است نامبرده گوید در آن وقت علی ع از پشت سر من آمد و گریبان مرا گرفته بلند کرد و فرمود ای برادر ازدی آیا حقیقت امر برای تو آشکار شد.

عرضکردم آری فرمود اینک خود را آماده پیکار کن.

من حسب الامر بکارزار پرداختم مردی را کشتم سپس دیگری را از پای درآوردم آنگاه با سومی درآویختم او بر من و من بر او ضربتی وارد آوردم تا هر دو افتادیم اصحاب من مرا از میدان در ربوده پس از آنکه بهوش آمدم دیدم کار دشمنان به آخر رسیده و جنگ خاتمه یافته.

این حدیث مشهور است و همه ناقلان اخبار آن را روایت کرده‌اند و قضیه مزبور را شخصی ازدی خود در عهد علی و پس از او نقل کرده و کسی او را مردود ندانسته و دروغگو نشمرده و بالاخره این پیش- آمد از جمله اطلاعات غیبی آن حضرتست و حاکی از آنست که حضرت عالم به ضمایر بوده و از نفوس افراد باخبر است و در نتیجه معجزه باهره‌ایست که چیزی جز معجزه مساوی با آن نبوده و خود از معجزات بزرگ و برهان آشکار برای امامت اوست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۱۰

فصل - ۶۳ خبر شهادت

(۱) از آن جمله علی ع پیش از شهادتش از قضیه ناگوار شهادت خود اطلاع داد و معلوم کرد با ضربتی که بر سر او وارد می‌آید و محاسنش را خونین می‌کند از دنیا رحلت می‌فرماید و حضرتش از این معنی با الفاظ مختلفی که ذیلا اشاره می‌شود اطلاع داده.

سوگند بخدا محاسنم از خون سرم رنگین خواهد شد.

سوگند بخدا محاسنم بخون سرم رنگین می‌شود و چه امری شقی و بدبخت‌ترین امت را از انجام کار زشتش باز میدارد که نمی‌آید محاسن مرا خون آلود بسازد.

چه امری باعث شده که اشقای امت نیاید و محاسنم را بخون سرم رنگین سازد.

ماه رمضان که سید ماهها و آغاز سالست فرامی‌رسد و آسیای سلطنت در آن ماه بچرخ درمی‌آید و همه شما با یک طریقه و مرام به حج بیت اللَّه خواهید رفت و نشانه آن آنست که من در میان شما نمی‌باشم.

اصحاب آن جناب می گفتند حضرت امیر ع از رحلت خود اخبار می کند و چنانچه فرموده بود شب نوزدهم ماه مبارک رمضان ضربت خورد و شب بیست و یکم همان ماه رحلت فرمود.

راویان گفته‌اند ماه رمضان، علی ع شبی را در منزل امام حسن و شبی را در خانه امام حسین و شبی را در پیش عبد اللَّه بن جعفر افطار می کرد و در هنگام افطار بیش از سه لقمه تناول نمی‌فرمود یکی

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۱۱

از دو نوگل بوستان ولایت علت این کم غذائی را سؤال کرد فرمود برای آنکه در این ماه قضای الهی جاری می‌شود می‌خواهم خدا را با شکم گرسنه ملاقات نمایم و یک شب یا دو شب بیش فاصله نشد که ضربت خورد.

جعد بن بعجه که یکی از خوارج بود بعلی ع عرضکرد از خدا بترس برای آنکه خواهی مرد فرمود نه چنین است بلکه بضربتی دنیا را وداع خواهم گفت که محاسنم از خون سرم خضاب خواهد شد و پیمان هم‌چنان بر این پیمانه شده و کسی که افترا زند زیانکار است.

در آخر شب نوزدهم که خواست از خانه بمسجد برود مرغابیها اطراف او را گرفته بروی او صیحه میزدند خواستند آنها را دور کنند فرمود دست از آنها بردارید که بنوحه گری پرداخته‌اند.

فصل – ۶۴ دیوانگی بسر بن ارطاهٔ

(۱) از آن جمله ولید بن حارث و دیگران از رجال خود روایت کرده‌اند هنگامی که علی ع از کار ناروای بسر بن ارطاهٔ اطلاع یافت گفت پروردگارا بسر، دینش را بدنیای خود فروخت تو هم در برابر نعمت عقل را از او بگیر و از امور دینی چیزی را برای او باقی مگذار که در نتیجه مورد ترحم تو واقع شود فاصله نشد بسر، دیوانه گردید و شمشیر طلب می کرد شمشیری از چوب ساخته باو میدادند و او آنقدر با آن شمشیر میزد تا بیهوش میشد و چون به هوش می‌آمد باز شمشیر می‌خواست و همان شمشیر را باو میدادند و او هم باز میزد و میزد تا غشوه بر او عارض می گردید و بالاخره چندی با حال جنون بسر برد

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۱۲

تا از دنیا رفت.

(۱) از آن جمله به اصحاب خود می‌فرمود شما پس از من به سب بر من وادار خواهید شد و چون به این بلیه مبتلا شدید برای راحتی خود مرا سب کنید لیکن اگر خواستند از من بیزاری بجوئید حاضر برای این کار نشوید زیرا من در دین اسلام بدنیا آمدم و کسی را که به برائت از من بخوانند باید از من اظهار بیزاری ننماید بلکه باید خود را برای کشته شدن آماده سازد زیرا کسی که از من بیزار شود نه دنیا دارد و نه آخرت.

باری همان طور که فرموده بود چنین اتفاقی افتاد.

(۲) از آن جمله فرمود ای مردم شما را به آئین حق خواندم امتناع کردید با تازیانه شما را تأدیب کردم پند نگرفتید تا مرا عاجز

نمودید اینک بدانید پس از من امیرانی بر شما مسلط خواهند شد که با تازیانها و آهن شما را عذاب می‌کنند و ثابت است کسی که در دنیا دیگری را بیازارد خدا در آخرت او را عذاب خواهد کرد.

و نشان این پیش‌آمد آنست که یوسف بن عمر، حاکم یمن بر شما تسلط پیدا کند و در میان شما درآید و عمال و عمال عمال را بگیرد و چنان شد که فرمود.

(۳) از آن جمله گفته‌اند جویریهٔ بن مسهر کنار خانه علی ع آمده پرسید امیر المؤمنین کجاست، گفتند خوابیده است صدایش را بلند کرده گفت ای خوابیده از جای برخیز سوگند بکسی که جان من در دست توانای اوست چنانچه خود پیش از این بما اطلاع داده ضربتی بر سرت زنند که محاسنت را از خون

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۱۳

سرت خضاب سازد علی ع صدای او را شناخته فرمود جویریه پیش بیا تا سخنی با تو بگویم چون نزدیک آمد فرمود بحق کسی که جان من در تصرف اوست ترا نیز حضور بدکردار پرخور پست‌فطرتی خواهند برد و او دستور میدهد دست و پای ترا ببرند و در زیر درخت بسیار بلندی بدار بیاویزند روزگاری از این قضیه گذشت تا در زمان معاویهٔ بن ابی سفیان که زیاد به ولایت رسید دست و پای او را برید و او را در زیر درخت بسیار دراز پسر مکعبر بدار آویخت.

(۱) از آن جمله گویند میثم بنده زنی از مردم بنی اسد بود علی ع او را از آن زن خرید و آزاد کرد پرسید نام تو چیست؟ عرضکرد نام من سالم است فرمود چنانچه پیمبر بمن اطلاع داده نام پدری تو که در عجم ترا بدان نامیده میثم است عرضکرد آری خدا و رسول راست گفته‌اند و تو نیز راست می‌گوئی و نام من بخدا قسم میثم است حضرت فرمود اینک بهمان نام اصلی خود بازگرد و آن را نام خود شهرت بده زیرا حضرت رسول هم ترا بدان نام خوانده بدین مناسبت نامبرده نام خود را میثم و کنیه‌اش را ابو سالم قرار داد.

روزی علی ع باو فرمود تو پس از من دستگیر می‌شوی و بدار آویخته می‌گردی و با حربه مضروب واقع خواهی شد روز سوم خون از دهان و بینی تو جاری خواهد گردید چنانچه محاسنت را رنگین خواهد کرد اینک منتظر همان خضاب باش و ترا بر در خانه عمرو بن حریث بدار می‌آویزند و تو دهمین نفری هستی که مصلوب می‌شوی و چوب دار تو از دیگران کوتاهتر و نزدیکتر به بیت تطهیر است اینک بیا تا درخت خرمائی را که بر آن صلب می‌شوی بتو نشان دهم علی ع درخت را باو نشان داد و او روزها می‌آمد و در زیر آن نماز می‌گزارد و میگفت خدا بتو برکت دهد ای درخت خرما که برای تو

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۱۴

آفریده شده‌ام و تو برای خاطر من آبیاری گردیده و پیوسته متفقد آن نخله بود تا هنگامی که قطع شد و وی از محل صلب خود با اطلاع گردید (۱) میثم هر گاه عمرو بن حریث را میدید می‌گفت من همسایه تو خواهم بود همسایگی را خوب مراعات کن عمرو که از قضیه بی‌خبر بود می‌گفت چنان می‌کنم می‌خواهی خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم- که هر دو مجاور وی بودند- خریداری نمائی.

میثم در سالی که بفیض شهادت نائل شد به حج بیت اللّٰه مشرف گردید بر ام سلمه وارد شد پرسید تو کیستی گفت من میثمم گفت سوگند بخدا نیمه شبی از رسول خدا ص شنیدم از تو یاد میکرد و سفارش ترا به علی ع می‌نمود.

میثم پرسید حسین ع کجاست گفت در بستان خودش می‌باشد گفت آن جناب را از آمدن من اطلاع بده که می‌خواهم عرض سلام نمایم و ملاقات ما حضور حضرت پروردگار خواهد بود. ام سلمه عطری حاضر کرده و محاسن او را خوشبو ساخت و گفت بزودی همین محاسن خون آلود خواهد شد میثم از آنجا بکوفه آمد عبید اللّٰه فرمان داد او را دستگیر کنند چون وارد دار الکفر پسر زیاد شد گفتند این مرد از همه کس موقعیتش نزد علی ع زیادتر بوده پسر زیاد تعجب کرده گفت وای بر شما همین مرد عجمی اهمیت

بسزائی نزد علی داشته؟ گفتند آری پسر زیاد از او پرسید پروردگار تو در کجاست؟ پاسخ داد در کمین ستمکارانست و تو یکی از آنهائی پسر زیاد برآشفت و گفت تو با آنکه مردی عجمی هستی کارت بجائی رسیده که با من این گونه درشتی می‌نمائی بگو بدانم آقای تو در خصوص عملی که من با تو انجام میدهم چه فرموده گفت آقای من فرموده من دهمین کسانی هستم که بدست تو بدار آویخته می‌شوم و دار من

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۱۵

از همه کوتاهتر و جایگاه دار من نزدیک به بیت الطهاره است (۱) ابن زیاد گفت اکنون من خلاف فرموده او را انجام خواهم داد میثم گفت چگونه ممکن است بر خلاف فرموده او رفتار کنی با آنکه آن حضرت آنچه فرموده از گفته رسول خدا ص بوده و او هم از جبرئیل از خدای متعال استفاده می‌کرده بنا بر این چگونه میتوانی با این عده مخالفت نمائی و من میدانم در چه محلی از کوفه بدار آویخته می‌شوم و من نخستین آفریده هستم که در سرزمین اسلامی لجام زده می‌شوم.

ابن زیاد پس از استماع این سخن دستور داد او را حبس کرده و همراه او مختار بن ابی عبیده ثقفی را نیز محبوس داشت میثم در حبس باو خبر داد تو از حبس نجات پیدا خواهی کرد و خونخواهی حسین ع می‌کنی و این بدبخت را خواهی کشت.

هنگامی که پسر زیاد، مختار را طلبید تا بکشد بلافاصله نامه از یزید رسید که مختار را آزاد کن و آسیبی باو مرسان.

عبید اللّٰه طبق دستور، مختار را آزاد کرد و فرمان داد تا میثم را بدار بیاویزند در راه مردی با میثم ملاقات کرده گفت بی‌جهت بقتل تو حکم کرده زیرا از کشتن تو فایده حاصل نمی‌شود.

میثم لبخندی زده گفت من برای این درخت خرما آفریده شده و او را برای من پروریده‌اند.

چون او را بچوب دار آویختند و مردم در کنار خانه عمرو بن حریث اطراف او گرد آمدند عمرو گفت سوگند بخدا او همواره می‌گفت مجاور تو خواهم شد آنگاه بکنیزش دستور داد زیر آن درخت را جاروب کرده آب بپاشد و مجمره عودی حاضر نماید.

میثم در همان حال، فضائل بنی هاشم را نشر میداد به ابن زیاد اطلاع دادند که این جوان شما را رسوا کرد وی برآشفته فرمانداد تا دهنه بدهان او بزنند و او نخستین آفریده مسلمان بود که بر دهان او لجام زدند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۱۶

کشتن میثم ده روز پیش از ورود حضرت امام حسین ع بعراق بود.

روز سوم که از دار کشیدن وی گذشت او را با نیزه زدند میثم تکبیر گفت و در آخر روز دهان و دماغ او خون آلود شد.

پیش‌آمد میثم از جمله اخبار غیبی علی ع بوده که شایع است و همه نقل کرده‌اند.

فصل – ۶۵ شهادت رشید هجری

(۱) نضر حارثی گوید در حضور زیاد بودم رشید هجری را آوردند از او پرسید مولای تو علی چگونه بتو اطلاع داده که ما ترا خواهیم کشت تا مساوی با فرموده او ترا بقتل آوریم.

پاسخ داد مولایم فرموده نخست دست و پای مرا می‌برند آنگاه بدار می‌آویزند زیاد گفت سوگند بخدا هم اکنون خبر او را تکذیب می‌کنم و دستور داد او را رها کنید چون خواست از پیش زیاد بد نهاد بیرون رود زیاد گفت بخدا سوگند هیچ سیاستی را بدتر و شایسته‌تر از آنچه مولای او گفته در حق او نمی‌– دانم اکنون دست و پای او را ببرید و او را بدار بیاویزید.

رشید آهی کشیده گفت هنوز کار دیگری باقیمانده که مولای من مرا از آن اطلاع داده زیاد دستور داد تا زبان ویرا قطع کنند.

رشید گفت الان بخدا قسم راستی خبر علی ع برای من آشکار شد.

و این خبر را نیز دوست و دشمن از ثقات خود نقل کرده و همه علما متعرض شده و از جمله

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۱۷

معجزات و اخبار غیبی علی علیه السّلام است.

فصل - ۶۶ شهادت مزرع

(۱) ابو العالیه گوید مزرع بن عبد اللَّه گفت از علی ع شنیدم می‌فرمود سوگند بخدا لشکری بجانب شما می‌آیند و چون در بیداء وارد شوند زمین آنها را فروبرد راوی گوید گفتم سخن از غیب می گوئی.

جواب داد جای تعجب نیست سخن مرا از خاطر مبر تا صدق آن برای تو آشکار شود و بدانی که علی ع راست فرموده.

و نیز هم گفت مردی را دستگیر می کنند و او را می کشند و در میان دو غرفه از غرفه‌های مسجد بدار می‌آویزند.

باز گفتم اخبار از غیب می کنی؟ جواب داد ثقه امین امیر المؤمنین از پیش‌آمد چنین مردی اطلاع داده.

ابو العالیه گوید هفته از این قضیه نگذشت که مزرع را دستگیر کرده کشتند و همان جا بدار آویختند.

او گوید نامبرده خبر دیگری هم بمن داد که فراموش کردم.

فصل - ۶۷ شهادت کمیل

(۲) هنگامی که حجاج به امارت رسید عزیمت قتل کمیل بن زیاد نمود وی گریخت حجاج دستور داد مقرری طائفه نخع را که از بیت المال داشتند قطع نمودند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۱۸

کمیل که از این قضیه اطلاع پیدا کرد با خود گفت من پیر سالخورده هستم و عمر من به پایان رسیده مناسب نیست برای دست پیدا نکردن بر من شهریه و مقرری خویشاوندان من قطع بشود بهمین مناسبت خود را به بارگاه حجاج و بشخص او معرفی کرد چون حجاج او را دید گفت می‌خواستم مأموری گسیل کنم و ترا دستگیر نمایم اینک که خود بقربانگاه آمدی.

کمیل گفت: ای حجاج دندانهای خود را برای ریختن خون من تیز می کنی، بنای خانه خود را بدین جهت منهدم مساز سوگند بخدا از عمر من اندک مدتی که مانند آخرین غباری است که از اندکی تاب رسیدن به اوائل خود را ندارند بیش نمانده هر کار دلت می‌خواهد انجام بده زیرا وعده‌گاه خدا نزدیک و پس از قتل من حسابست و مولای من علی ع اطلاع داده که تو کشنده منی.

حجاج گفت اکنون حجت بر تو تمام است کمیل گفت در صورتی حجت بر من تمام خواهد شد که قاضی تو باشی با آنکه امر قضا بدست دیگری است حجاج گفت آری حجت بر او تمامست زیرا تو همقدم با آنها بودی که گردن عثمان را زدند.

این پیش‌آمد نیز از اخباریست که سنیها از ثقات خود روایت کرده و خاصه نیز با آنها همکاری نموده و مضمون آن از جمله معجزات و بیناتست.

فصل - ۶۸ شهادت قنبر

(۱) گویند روزی حجاج گفت دوست دارم مردی از یاران علی را بدست آورده خونش را بریزم و بدین وسیله تقرب بخدا پیدا کنم.

گفتند در میان اصحاب علی ع هیچ یک باندازه قنبر بنده خاص او و بمصاحبت وی مفتخر نیامده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۱۹

حجاج دستور داد تا او را حاضر ساختند چون حضور یافت پرسید، تو قنبری؟ گفت آری پرسید از قبیله همدانی؟ گفت آری پرسید

مولا- و بنده علی بن ابی طالبی گفت خدا مولای من است و امیر المؤمنین علی ع ولی نعمت من است گفت از دین علی ع بیزاری بجو گفت هر گاه از دین او بیزاری جستم تو مرا به دینی بهتر از آن هدایت خواهی کرد.

حجاج گفت من اکنون عزیمت کشتن ترا دارم هر گونه قتلی که دوست میداری بگو تا ترا به همان طریق بکشم. قنبر گفت من این کار را بعهده خودت واگذاشتم پرسید برای چه گفت برای آنکه بهر طریقی که مرا بکشی بهمان طریق ترا خواهم کشت و آقای من امیر المؤمنین بمن اطلاع داده که (مثل گوسفند) ترا به ستم و ناحق می‌کشند حجاج دستور داد سر از بدنش جدا کردند.

و این پیش‌آمد نیز از اخبار غیبی علی ع است و از معجزات آن جناب و از جمله علوم پیمبران و رسولان بشمار میرود و در ردیف آثار گذشته است.

فصل - ۶۹ پیش‌آهنگی خالد بن عرفطه

(۱) سوید بن غفله گفت مردی حضور امیر المؤمنین ع شرفیاب شده عرضکرد از وادی القری گذشتم و دیدم خالد بن عرفطه درگذشته اینک برای آمرزش گناهان او برای وی استغفار کن.

علی ع فرمود از اینسخن دست بردار زیرا او نمرده و نخواهد مرد مگر هنگامی که پیش‌آهنگ لشکر گمراهی شود که پرچمدار آن، حبیب بن جماز باشد، مردی از پائین منبر عرضه داشت سوگند بخدا

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۲۰

من شیعه و دوست توام علی ع پرسید تو کیستی؟ گفت من حبیب بن جمازم.

علی ع فرمود ای پسر جماز از چنان پرچمی خودداری کن با اینکه میدانم آن را بدوش خواهی کشید و از باب الفیل وارد خواهی شد.

پس از آنکه علی و حسن علیهما السّلام شربت شهادت نوشیدند و نوبت امامت به امام حسین ع رسید و پیش‌آمد کربلای او اتفاق افتاد ابن زیاد، عمر بن سعد را ریاست لشکر داد و خالد نامبرده را پیش آهنگ و حبیب را پرچمدار آن قرار داد او با همان پرچم از باب الفیل وارد مسجد کوفه شد و این قضیه از جمله اخباریست که دانشمندان و ناقلین آثار بصحت پذیرفته‌اند و در میان کوفیها مشهور و مخالفی ندارد و از معجزاتست.

فصل - ۷۰ سؤال از موی سر و صورت

(۱) ابو الحکم گوید از پیرمردان و دانشمندان خود شنیدم می‌گفتند علی ع در ذیل خطبه فرمود هنوز که دستتان از دامن من کوتاه نشده هر چه می‌خواهید از من بپرسید سوگند بخدا از عده مردمی که صد نفر آنها گمراه‌کننده دیگران و صد نفرشان هدایت‌کننده آنان باشند سؤال نکنید جز اینکه از خواننده و رهنمای آنها که تا فردای قیامت پایدارند اطلاع خواهم داد مردی همانوقت از جای برخاست پرسید بر سر و روی من چند تار موی روئیده؟ علی ع فرمود سوگند بخدا دوست من رسول خدا ص از پرسش تو بمن اطلاع

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۲۱

داد و اضافه کرد همانا بر هر تار موی سر تو فرشته موکل است که ترا لعنت می‌کند و بر هر تار موی ریش تو شیطانی موکل است که اسباب سرگردانی و بیچارگی ترا فراهم می‌سازند و همانا در منزل تو بزغاله‌ایست که فرزند رسول خدا ص را می‌کشد و نشانه این پیش‌آمد صحت و درستی سخن من است و هر گاه پاسخ پرسش تو دشوار نبود از حقیقت آن ترا باخبر می‌ساختم باز هم نشانه همانست که گفتم فرشته و شیطان ترا لعنت می‌کنند.

پسر او در آن روزگار خوردسال و تازه می‌توانست بنشیند و در هنگام پیش‌آمد کربلا او کشنده حسین و قضیه چنان بود که علی ع خبر داد.

فصل - ۷۱ افسوس براء بن عازب

(۱) اسماعیل بن زیاد گفته روزی علی ع به براء بن عازب فرمود ای براء، فرزند من بشهادت مفتخر می‌شود و تو زنده هستی و از او یاری نمی‌کنی.

چون پیش‌آمد کربلا اتفاق افتاد براء می‌گفت راستی گفته علی ع محقق شد، زیرا فرزندش شهید شد و من از او یاری ننمودم آنگاه از کار خود دریغ خورد.

این پیش‌آمد نیز از جمله خبرهای علی ع و نشانهای ولایت اوست.

فصل - ۷۲ اشاره بقتلگاه حسین

(۲) جویریه گفت هنگامی که در رکاب علی ع بعزیمت صفین حرکت می‌نمودیم بکربلا که رسیدیم علی

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۲۲

در طرفی از لشکرگاه خود رفته بطرف راست و چپ توجه کرده آهی کشید و فرمود سوگند بخدا اینجا جای خوابانیدن مرکبهاشان و محل ریختن خون و هلاکت آنهاست.

کسی پرسید اینجا کجاست؟ فرمود اینجا کربلاست یعنی همان محلی است که عده در اینجا کشته می‌شوند و بدون حساب وارد بهشت می گردند.

از آنجا گذشتند لیکن همراهیان غرض آن حضرت را متوجه نشدند تا هنگامی که پیش‌آمد ناگوار و شهادت حضرت ابا عبد اللّٰه ع اتفاق افتاد آنها که در آن روز حضور داشتند بر اثر وقوع این قضیه، منظور علی ع را فهمیده و پی بسخن او بردند.

این قضیه نیز از اخبار غیبی و معجزه ظاهره آن حضرت است و اخبار در این خصوص بسیار است چنانچه اگر بخواهیم همه آن را ذکر کنیم کتاب ما طولانی می‌شود.

فصل - ۷۳ در خیبر

(۱) و از جمله نیروی فوق العاده علی ع که همه نقل کرده و دوست و دشمن در برابر حقیقت آن تسلیم‌اند پیش‌آمد کارزار خیبر است که علی ع درب خیبر را کند و روی زمین افکند با آنکه پنجاه نفر مرد می بایست آن را حمل کنند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۲۳

(۱) جابر گوید روز جنگ خیبر، پیغمبر رایت فتح را بدست علی ع داد و همان روز علی ع را برای کمک باسلام حضور خود دعوت کرد علی ع برای انجام فرموده با سرعت بطرف خیبر حرکت کرد و اصحاب او می گفتند با تأنی حرکت کن لیکن او توجهی نکرده کنار در آمد از جا کند و بر روی زمین انداخت پس از این هفتاد نفر از ما کنار آن آمده شاید بتوانیم آن را بمحل خودش برگردانیم بزور توانستیم.

این عمل، ویژه علی ع و معجزه آن جناب بوده.

فصل - ۷۴ ظهور چشمه خوشگوار

(۲) از آن جمله قضیه ذیل است که خبرش مشهور و عامه و خاصه روایت کرده و سرایندگان به نظم درآورده و بلیغان، شاهد خطبه‌های خود قرار داده و مردمان روشن فکر و دانشمند، نقل محافل خود ساخته و آن قضیه راهب و زمین کربلا و سنگی است که علی ع بدست خود کنده و شهرت این پیش‌آمد باندازه‌ایست که نیازمند بذکر اسانید آن نمی‌باشیم.

عده روایت کرده‌اند هنگامی که علی ع عازم صفین بود در راه یاران آن حضرت بشدت تشنه شدند و اتفاقا آبی در دسترس استفاده‌شان نبود بطرف راست و چپ برای بدست آوردن آب متوجه شدند لیکن بر خلاف انتظار اثری از آب نیافتند.

علی ع آنها را به بیراهه هدایت کرده اندك فاصله نشد دیر راهبی در میان بیابان نمودار گردید

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۲۴

لشکر بطرف آن رهسپار شدند چون نزدیك دیر رسیدند دستور داد راهب را صدا بزنند راهب سر از دیر بیرون آورد علی ع از او پرسید آیا در این نزدیکی آبی سراغ داری که لشکریان خود را سیراب سازند پاسخ داد فاصله میان من و آب بیشتر از دو فرسخ راه است و در این نزدیکی آب پیدا نمی‌شود و هر گاه باندازه آب یکماه برای من آب نیاورند از تشنگی هلاك می‌شوم.

علی ع فرمود گفتار راهب را شنیدید عرضکردند آری اینك اجازه میفرمائی بهمان طرفی که راهب نشانی داده رفته و آب حاضر کنیم و رفع تشنگی نمائیم علی ع فرمود احتیاجی باین عمل ندارید آنگاه مرکبش را بطرف قبله برگردانیده لشکر را به نزدیکی دیر هدایت کرد دستور داد آنجا را بکاوند عده به کندن آنجا پرداختند سنگ بزرگ رخشنده ظاهر شد عرضکردند یا علی در اینجا سنگ بزرگی ظاهر شد که کلنگ بآن کارگر نمی‌شود.

فرمود این سنگ بر روی آب قرار گرفته اگر ممکن شود آن را برطرف نمایند دسترسی به آب پیدا خواهید کرد اینك در کندن آن بکوشید لشکر هجوم آورده شاید بکندن آن موفق شوند لیکن به هیچ وسیله نتوانستند آن سنگ را از جای حرکت بدهند هنگامی که علی ع توجه کرد لشکر از کندن آن سنگ بیچاره شده و به زحمت افتاده پا از رکاب خالی کرد و آستین مبارك بالا-زد انگشتان را زیر سنگ برد حرکتی داده بدست خود آن را از جا کند و چند ذرع دور انداخت آب خوشگوار و صافی از آن ظاهر گردید لشکر از آن آب که تا آن وقت آبی بدان صافی و گوارائی ندیده آشامیدند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۲۵

(۱) علی ع بلشکریان خود فرمود اکنون از تشنگی نجات یافتید بار سفر به‌بندید و آماده پیکار شوید آنگاه خود حضرت امیر ع نزدیك آن سنگ آمده بدست خود آن را در محل اولش گذارده دستور داد اثر آن را با خاك محو سازند.

راهب در تمام این مدت متوجه بکارهای علی ع و لشکریان او بود و چون ماجرای سیرابی و نابودی اثر چشمه بپایان رسید صدا زد ای مردم مرا از این دیر فرود آورید لشکر بهر حیله‌ای که بود نامبرده را پائین آوردند در برابر امیر المؤمنین علی ع ایستاده عرضکرد شما پیغمبر مرسل هستی؟ فرمود نه پرسید (پس تو که هستی) فرمود من وصی رسول خدا، محمد بن عبد اللّٰه خاتم پیمبران. راهب عرضکرد دست مبارکت را عنایت فرما تا عرض اسلام نمایم. علی ع دست گشود فرمود شهادت به وحدانیت خدا و نبوت رسول او بده او گفت گواهی میدهم خدائی جز خدای یکتای بی‌همتا نیست و شهادت میدهم محمد بنده و رسول اوست و گواهم که تو وصی رسول خدا و شایسته‌ترین مردم بامور مربوط بآن جنابی.

علی ع شرائط اسلام را باو گفت و از او پرسید چرا مسلمان شدی؟ با آنکه سالیان درازی در این دیر سکونت گرفته و بر خلاف آئین الهی رفتار کردی؟ راهب عرضکرد سبب اسلام من آن بود که این دیر را از آن جهت بنا کرده‌اند تا بزیارت کسی که این سنگ را از جا بکند و چشمه را از زیر آن نمایان سازد مشرف شوند پارسایان پیش از من بهمین آرزو در این سکونت یافته لیکن هیچ یك ادراك چنین سعادتی را ننمودند و من از پس همه آنها باین سعادت و نیکبختی رسیدم و خدا این نعمت را بمن ارزانی داشت.

(۲) ما در یکی از کتب خود دیده و از علماء خود شنیده‌ایم که در این ناحیه چشمه‌ایست و بر فراز آن

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۲۶

سنگ گرانی قرار گرفته و کسی جز پیغمبر یا وصی او از محل آن باخبر نمیباشد و بنا بر این بایستی یکی از اولیاء خدا که از محل آن با اطلاع است بیاید و آن چشمه را بکاود و سنگ گران را از روی آن بر- دارد و از آب آن استفاده کند و چون دیدم ظهور این چشمه بکف باکفایت شما بانجام آمد دانستم آنچه را در انتظار بودم بحقیقت پیوسته و به آرزوی دیرین خود نائل آمدم و من از امروز بدست شما بشرف اسلام مشرف گردیدم و بحق تو و شایستگی ولایت تو ایمان آوردم.

امیر المؤمنین ع پس از شنیدن خاطرات نامبرده گریست چنانچه محاسن شریفش تر شد و خدا را سپاسگزاری کرد که از او خاطر نکرده و نام او را در کتب خود به بزرگی یاد کرده.

آنگاه امیر المؤمنین ع بیاران خود فرمود بیائید و سخنان این تازه مسلمان را بشنوید مردم پس از شنیدن سخنان او حمد و ثنای زیادی بجا آورده و از خدا سپاسگزاری نمودند که نعمت معرفت علی ع را بآنها ارزانی داشته آنگاه لشکر و راهب از آنجا کوچ کردند و با شامیها مقابله نمودند و در آن پیکار راهب شهادت یافت علی ع بر او نماز خواند و او را دفن کرده و بسیار از برای او طلب مغفرت کرد و هر- گاه سخن او پیش‌آمد میکرد از او بعنوان مولای من یاد میفرمود.

از این خبر، معجزات چندی استفاده می‌شود یکی علم غیب دیگری نیرومندی فوق العاده‌ای که از دیگران امتیاز پیدا میکند علاوه بشارتی که در کتب آسمانی بوجود او داده شده چنانچه خدا هم اشاره کرده مثل ایشان در توریهٔ و انجیل ذکر شده.

(۱) سید اسماعیل حمیری در قصیده بائیه خود باین خبر چنین اشاره کرده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۲۷

شبانه با لشکریان خود بسرزمین کربلا وارد شد و در آنجا که از ما سوای خدا قطع علاقه کرده بود سرزمین بی‌آب و گیاهی را به نظر آورد که ساکنان آن بغیر از وحشیان و مردی راهب دیگری نبود علی ع نزدیک دیر راهب رفته او را صدا زد راهب از بالای دیر مانند کرکسی که بر فراز کوه مراقب شکار است ظاهر شد. علی ع از او پرسید آیا در نزدیکی دیر تو آبی بدست می‌آید که رفع عطش نمائیم پاسخ داد دو فرسخ دورتر از این دیر، آب پیدا می‌شود و من خود با کمال فقر و احتیاج به آب زیست می- کنم. علی ع پس از این عنان اسب را بطرف ریگزاری توجه داده و زمین را کنده سنگ سفیدی نقره فام ظاهر شد.

علی ع فرمود آن سنگ را از جای برگیرید تا از آب زیر آن سنگ سیراب شوید و گر نه بدان آب دسترسی پیدا نخواهید کرد. لشکریان برای کندن آن گرد آمده لیکن هر چه بیشتر جدیت کردند کمتر به نتیجه رسیدند علی ع دست باکفایت خود را که هیچ گاه مغلوب نشده دراز کرد و آن سنگ را مانند گوئی که جوان دلاور در هنگام بازی این طرف و آن طرف می‌افکند پرتاب کرد و آب خوشگواری که تا آن وقت مانند آن را نیاشامیده بودند بلشکریان خویش داد و چون همه سیراب شدند بار دیگر خود آمد و آن سنگ را در محل خود نصب کرد و از آنجا گذشت و اثری از آن باقی نماند.

(۱) ابن میمون نیز افزوده «۱»

---

(۱) اشعار ابن میمون در نسخه خطی و برخی دیگر نیامده آری در نسخه خطی بیت اعنی ابن فاطمه را در ذیل اشعار حمیری نقل کرده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۲۸

ایمان راهب بعلی ع از بزرگترین معجزات و حاکی از موقعیت آن جنابست او در راه یاری علی ع شربت شهادت نوشید و در دنیا و آخرت سربلند شد علی ع یعنی فرزند فاطمه بنت اسد و وصی پیغمبر که هر کس هر چه در باره ستایش او بگوید دروغ نمیگوید.

علی ع مردیست که از طرف پدر و مادر بسام فرزند نوح میرسد و نسبتی با حام فرزند دیگر او ندارد علی ع کسی بود که در پیکارها فرار نمیکرد و کسی او را در روز جنگ نمیدید مگر آنکه شمشیرش بخون یلان آلوده بود.

فصل – ۷۵ پیکار با جنیان

(۱) از جمله معجزات او پیکار کردن با جنیان است که جبرئیل رسول خدا را از مکر آنان اطلاع داد خدای متعال ببرکت وجود علی ع پیغمبر و مسلمانان را از آسیب آنان محفوظ داشت.

ابن عباس گفته هنگامی که رسول خدا ص برای سرکوبی مردم بنی مصطلق عزیمت کرد و به بیراهه وارد شد و شبانه نزدیک به بیابان پرنشیب و فرازی منزل فرمود آخر شب جبرئیل آمد خبر داد عده از جنی‌های کافر در این بیابان گرد آمده و در صدد آسیب آن جنابند و میخواهند مسلمانان را نابود بسازند.

رسول خدا ص علی ع را خوانده فرمود وارد این بیابان شو عده از جنیان که دشمنان خدایند سر راه بر تو خواهند گرفت و تو با نیروی الهی با آنان نبرد کن و با اسم اعظمی که آموخته شر آنها را از

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۲۹

خود دور بساز و صد نفر از افراد را با او همراه کرد و دستور داد همه جا با او باشید و از فرمانش تخلف ننمائید.

(۱) علی ع در آن بیابان رفته چون به بالای آن وادی رسید بهمراهیان خود دستور داد همان جا با کمال آرامی توقف نمایند و تا دستور ثانوی به انجام کاری نپردازند خود پیش رفت در لب وادی که رسید بخدا پناهنده شده و نام خدا را بر زبان جاری کرد آنگاه همراهیان خود را نزدیک خوانده بقدر یک تیر پرتاب کردن بآن جناب نزدیک شدند هنوز وارد وادی نشده چنان بادی وزید که نزدیک بود برو در افتند و قدمهاشان تاب ایستادگی نداشت و از ترس دشمن بجان آمده بودند علی ع در آن هنگام خود را معرفی کرد که من پسر ابو طالب پسر عبد المطلب و وصی و پسر عم پیغمبر اکرمم اکنون اگر می‌خواهید بجای خود برقرار باشید مسلمانان موجوداتی بشکل مردم سودان آفریقا دیده که با مشعلهای آتشین در گوشه و کنار وادی ظاهر گردیدند امیر المؤمنین ع وارد وادی شده با فاصله دوری از لشکریان خود بقرآن خواندن مشغول بود و شمشیر را بطرف راست و چپ فرود می‌آورد و بهر کسی که شمشیر علی ع اصابت میکرد مانند دود سیاهی بآسمان بالا میرفت چون از پیکار با آنان آسوده خاطر شد تکبیر گفته از همان محلی که وارد وادی شده بیرون آمد و در کنار همراهیان آنقدر ماند تا بیابان از دود و بخار خالی گردید.

(۲) اصحاب پرسیدند چه دیدی ما که نزدیک بود از ترس زیاد، هلاک شویم و بر تو از خود بیشتر

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۳۰

خائف بودیم.

علی ع فرمود هنگامی که با آنان روبرو شدم اسماء الهی را با صدای بلند علیه آنان تلاوت کردم آنها از شنیدن آن اسمها بیچاره شدند و دانستم که خوف سراپای آنان را فراگرفته منهم از فرصت استفاده کرده بدون خوف بطرف آنها رهسپار شدم و اگر چنانچه بصورت خود باقی میماندند همه را اسیر کرده می‌آوردم و خدا شر آنها را از سر مسلمانان کوتاه کرد و از آنها عده‌ای که باقی مانده بزودی حضور رسول خدا ص خواهند آمد و عرض ایمان خواهند کرد.

علی ع با همراهیان حضور پیغمبر اکرم ص مراجعه کرده و پیش‌آمد را گزارش داد پیغمبر ص خوشحال شد و دعاء خیر برای او نمود و اضافه فرمود آنان که خدا آنها را بوسیله تو بیمناک ساخت پیش از ورود تو بحضور آمده و اسلام اختیار کردند و اسلامشان پذیرفته شد.

آنگاه پیغمبر با کمال راحتی و امن از آن وادی درگذشت.

این حدیث را عامه و خاصه روایت کرده و انکار ننموده لیکن معتزله نظر باینکه به آئین براهمه تمایلی دارند آن را صحیح نمیدانند و چون معرفتی به اخبار ندارند آن را انکار میکنند و مانند مردم زندیق بگفتار قرآن و خبرهای جنیان و ایمانشان بخدا و رسول و نقل گفته آنها را که:

إِنَّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ «۱» ما قرآن عجیبی شنیدیم که شنوندگانش را بطریق هدایت می‌خواند و ما هم بهمین مناسبت بدان ایمان آوردیم و ما بقی آنچه در این سوره آمده طعنه میزنند و حمل بر گفتار ناپسند می‌نمایند.

(۱) و هنگامی که ما اعتراض زنادقه را باطل کردیم و ثابت نمودیم که عقل وجود جن را تجویز می-

---

(۱) آیه ۱ و ۲ سوره جن

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۳۱

کنـد و مکلف بودن آنهـا را ممکن میشـمرد علاـوه بر آن قرآن هم که معجزه جاویـد پیغمبر است به ثبوت آن گواهی داده اعتراض معتزله که خبر مزبور را مورد انکار قرار داده‌انـد بلا شک باطل است زیرا مضـمون چنین خبری از نظر عقل، محال نمیباشد و از آنجا که خبر مذکور بدو طریق مختلف نقل شده و سنی و شیعه که دو فرقه متباین‌اند آن را نقل کرده‌اند دلیل بر صحت آنست و اعتراض معتزله و مجبره که با نظر انصاف باین گونه اخبار توجهی نمی‌نمایند مضـر بگفته ما نبوده که عمل را طبق آن واجب میدانیم چنانچه انکار ملاحده و زنادقه و یهود و نصاری و مجوس و صابئیها که معجزات پیغمبر را از قبیل شق القمر و ناله درخت و تسبیح سـنگریزه در کف دست آن حضـرت و شـکایت شتر و سـخن گفتن پاچه گوسفند و آمدن درخت و خارج شدن آب از انگشتان آن حضرت در وضوخانه و سیر کردن عده‌ای را با غذای اندک مضر بصحت مذکورات و صدق راویان و ثبوت دلیل برای حقیت آنها نمیدانند بلکه شـبهه‌ای که نامبردگـان در ثبـوت معجزات مزبـوره نموده هر چنـد ضـعیف است اقوای از شـبهه منکران معجزه امیر المؤمنین ع نیست و براهین اینسخن نظر باینکه برای بینایان روشن است ما از شرح وجوه آن بی‌نیازیم.

و هنگامی که ثابت کردیم امیر المؤمنین از میان همه افراد برگزیده شده و از جهت صفت و علم برجسته است باید یقین کنیم که در خصوص امـامت و سـابقه و شایسـتگی ریـاست مقـدم بر دیگرانست و ما این معنی را از آیه که در باره طالوت در قرآن اشاره کرده ثـابت می‌کنیم: وَ قـالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَـدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۳۲

عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ «۱» پیمبرشان به آنان گفت خدای متعال طالوت را به پادشاهی در میان شـما برقرار داشته گفتند از کجا که او باید بر ما پادشاهی کند با آنکه ما سزاوارتر به سلطنتیم زیرا او مردی تهی دست است پاسـخ داد خـدا او را باین معنی انتخاب کرده و نیروی بدنی و دانش باو داده و او پادشاهی بهر کسـی که بخواهد عنایت میفرماید و گشایش رحمت او زیاد و بهمه چیز داناست.

(۱) خـدای متعال در این آیه شـریفه دلیل تقدم طالوت را بر سائر افراد آن عصـر مساوی با دلیل تقدم علی ع بر مردم زمان خود قرار داده یعنی او را برگزیـده و نیروی بـدنی و علم بـاو کرامت کرده و این معنی را بمعجزه آشـکار که برای حضـرت امیر معین فرمـوده برای او نیز مقرر داشته و تأکید کرده چنانچه می- فرماید: وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسى وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ «۲» پیمبر آنـان گفت نشانه سـلطنت او آنست که تـابوتی که سـکینه پروردگار در آنست و بقیه‌ای که از کسان موسـی و هرون مانـده در آن یافت می‌شود و آن را ملائکه حمل می‌کنند برای شما خواهد آورد و همانا در این کار نشانه برای شماست اگر ایمان به خدا آورده‌اید.

و بالاخره همان خرق عادتی را که برای علی ع اثبات کردیم و گفتیم آن حضرت عالم به غیب بود با تابوت طالوت مساوی و امر محققی است.

(۲) باری پیوسته ناصبیهای جاهل و دشمنان را میدیدم که از وجود چنین خبری تعجب کرده و می-

---

(۱) آیه ۲۴۸ سوره بقره

(۲) آیه ۲۴۹ سوره بقره

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۳۳

گفتند چگونه علی با جنیها برابر شده و شر آنها را از پیغمبر و یارانش دور کرده و باین خبر می‌خندند و آن را از خرافات دانسته و اخبار معجزات دیگر آن جناب را از موضوعات شیعه میدانند و می‌گویند این اخبار را برای آن جعل کرده که هزینه زندگی خود را اداره نمایند و یا تعصب شدید آنها را برای این کار واداشته.

و معلوم است این گونه نظریات همان عقائد زنادقه و دشمنانست که آیات قرآن را در باره جن و اسلامشان انکار می‌کنند و قصه مزبور را که جنیان بشکل سودانیها درآمده قبول ندارند و معجزات پیغمبر را صحیح نمیدانند و از تمام آنها تعجب کرده و هنگامی که مخبری آنها را نقل نماید بگفته او می‌خندند و صحت آنها را تصدیق نمی‌کنند و تا جایی که می‌توانند از اسلام نکوهش می‌نمایند و بمسلمانان بد می‌گویند و آنان را احمق میدانند و یاوران اسلام را بی‌خرد و مردمی درمانده و نادان و یاوه‌سرا می‌شمارند.

اکنون باید دشمنان علی ع بدانند بر اثر عداوت با آن حضرت چه جنایاتی بدین مبین اسلام وارد آوردند و برای خاموشی خورشید معجزات و فضائل علی ع از مردم زندیق پیروی کردند و راه ضلالت را پیمودند.

فصل – ۷۶ رد شمس

(۱) از معجزاتی که ذات اقدس حضرت باری تعالی بدست علی ع ظاهر کرد رد شمس است که همه علما

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۳۴

و مورّخان و سرایندگان به نظم و نثر انتشار داده و این پیش‌آمد دو مرتبه برای علی ع اتفاق افتاد یکی در زمان پیغمبر و دیگری پس از او رد شمس در وهله اول بطوری که اسماء و ام سلمه و جابر انصاری و ابو سعید خدری و عده دیگر روایت کرده‌اند چنین است که پیغمبر اکرم ص در منزل خود بود و علی ع هم حضور داشت همان دم جبرئیل آمده وحی الهی آورد رسول خدا سر مبارک خود را روی پای علی ع گذارد و سر برنداشت تا هنگامی که آفتاب غروب نمود علی ع که نماز عصر را بجا نیاورده بود بی‌اندازه پریشان شد، زیرا نمیتوانست سر پیغمبر را از روی زانوی خود بردارد و نمی‌توانست نماز را بطور معمول بجا آورد چاره نداشت جز اینکه همچنان که نشسته است با اشاره رکوع و سجود را بعمل آورد.

پیغمبر پس از آنکه از آن حالت بخود آمد به علی ع فرمود نماز عصرت قضا شد.

عرضکرد چاره جز این نداشتم زیرا حالت وحیی که برای شما پیش‌آمد کرده بود مرا از انجام وظیفه بازداشت.

رسول خدا ص فرمود اینک از خدا بخواه تا خورشید را بجای اول برگرداند تا نمازت را بوقت خودش بجا آوری زیرا خدا دعای ترا مستجاب می‌کند برای اینکه از خدا و رسول او اطاعت کردی.

علی ع حسب الامر از خدا چنان درخواستی کرد دعای او مستجاب شد و خورشید بمحلی آمد که میتوان نماز عصر را خواند علی ع نماز عصر را در وقت خود بجا آورد آنگاه خورشید غروب نمود.

اسما گوید سوگند بخدا هنگامی که خواست غروب کند صدائی اره مانند که بر چوب کشیده

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۳۵

می‌شود از آن بگوش ما رسید.

(۱) مرتبه دوم که پس از رحلت پیغمبر برای آن حضرت رد شمس اتفاق افتاد این بود وقتی که در بابل تشریف داشت و می‌خواست از فرات عبور کند عده بسیاری از یارانش به عبور دادن مرکبها و توشه‌ها از آب فرات اشتغال داشتند آن حضرت با گروهی از اصحاب نماز عصر را خواند و مردم هنوز از کار عبور از فرات فارغ نشده بودند که خورشید غروب کرد در نتیجه نماز عصر عده بسیاری قضا شد و از نماز جماعت با آن حضرت محروم ماندند و در این خصوص با آن جناب بگفتگو پرداختند. علی ع که اصحاب خود را این گونه نگران دید از خدای متعال درخواست کرد تا خورشید را بمحل اول خود برگرداند تا همه اصحاب بتوانند نمازشان را در وقت خود بخوانند خدای متعال دعای او را اجابت کرد و در افق وقت عصر ظاهر شد و چون مردم از سلام نماز فارغ شدند خورشید غروب کرد و صدای عجیب هولناکی بگوش رسید که مردم ترسیدند و به تسبیح و تهلیل و استغفار پرداختند و از خدا سپاسگزاری نمودند که چنین نعمتی به آنها ارزانی داشت.

اینخبر در عالم منتشر شد و همه جا نقل مجالس بود.

سید حمیری در این باره چنین سروده.

چون نماز عصر او قضا شد و آفتاب غروب کرد دوباره بحال اول برگشت و نور او هنگام عصر را نمودار ساخت و سپس چون ستاره که سقوط کند غروب نمود و بار دیگر در بابل نیز همین قضیه اتفاق افتاد با اینکه چنین پیش‌آمدی برای هیچ گوینده فصیحی پیش نیامده مگر برای یوشع بن نون و

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۳۶

پس از آن برای علی ع و آری رد شمس از امر عجیبی حکایت می‌کند.

فصل - ۷۷ گفتگوی ماهیان

(۱) از جمله خوارق عادات آن حضرت گفتگوی ماهیان فراتست که کوفیها و دیگران نقل کرده و شهرتی بسزا دارد.

و حکایت آنست که هنگامی آب فرات طغیان کرد و باندازه زیاد شد که نزدیک بود خانهای کوفه بر اثر طغیان آب، منهدم شود از این بلا به علی ع پناهنده شدند علی ع بر استر رسول خدا ص سوار شده و مردم در رکاب او آمدند چون بکنار نهر فرات رسید از مرکب بزیر آمده وضو گرفته در گوشه که مردم او را میدیدند مشغول نماز شد و دعاهائی که بیشتر مردم می‌شنیدند قرائت فرمود سپس بطرف فرات متوجه شده چوبی که در دست داشت بر آب زده فرمود بخواست خدا کم شو، آب چنان فرورفت که ماهیان کف دریا دیده شدند بسیاری از آنها بحضرت علی ع بعنوان امیر المؤمنینی سلام کردند و عده از آنها از قبیل جری، مارماهی، زمار سخنی نگفتند مردم متعجب شدند که چرا بعضی سخن گفتند و برخی ساکت ماندند فرمود خدای متعال ماهیان حلال‌گوشت را بسلام بر من امر کرد و ماهیان حرام گوشت را از گفتگوی با من ممانعت فرمود و این خبر مشهوریست و در شهرت بپایه گفتگوی گرگ با پیغمبر و تسبیح سنگ‌ریزه در کف دست آن حضرت و ناله درخت بآن جناب و سیر کردن عده بسیاری را با غذای اندک می‌باشد و کسی که

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۳۷

بخواهد بچنین معجزه اعتراض کرده و طعنه بزند مساوی با آنست که معجزات پیغمبر را قبول ننموده و اعتراض نماید.

فصل - ۷۸ گفتگوی اژدها

(۱) این معجزه نیز ماننـد سـخن گفتن ماهیان و کم‌شدن آب فرات در درجه اهمیت است و اصل حکایت اینست که امیر المؤمنین ع روزی بر فراز منبر کوفه مشغول نشـر احکـام و اخلاـق بود ناگهـان اژدهـائی (مـار بزرگی) از پله‌های منبر بالا رفت تا خود را به آن حضرت نزدیک کرد مردم بوحشت افتاده و خواستند او را از مولی علی ع دور کنند حضرت آنها را امر به آرامش فرمود اژدها خود را به پله رسانید که علی ع آنجا ایستاده و به پند و اندرز مردم مشغول بود حضرت خود را منحنی کرد تا بجائی که دهان آن حیوان نزدیک گوش علی ع رسید از این پیش‌آمد سکوتی در مسجد حکمفرما شده و همه متحیر که سرانجام کار بکجا خواهد کشید در آن وقت آن حیوان صدائی برآورد که بسیاری از حاضران شنیدند و از محل خود دور شد علی ع لبهای خود را حرکت میداد و مار بسخنان آن جناب که دیگران نمی‌شنیدند گوش میداد چون بیانات علی ع بپایان رسید مار بسرعت از جای حرکت کرد و زمین او را بخود فروبرد.

علی ع پس از رفتن آن حیوان باز شروع بخطبه خواندن کرد و خطبه را بپایان آورد چون از خطبه خواندن آسوده خاطر شد و از منبر بزیر آمد گرد او جمع شدند از اژدها و پیش‌آمد عجیب او سؤال کردند حضـرت فرمود این مار چنان نبود که شـما پنداشتید بلکه او یکی از قاضیان جن بود مسأله

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۳۸

مشکلی برای او پیش‌آمـد کرد و از حل آن عاجز ماند نزد من آمد و آن مسأله را بعرض رسانیده تا پاسخ آن را بشنود منهم جواب صحیحش را بیان کردم دعاء خیر کرد و رفت.

فصل - ۷۹ کسانی که منکر جن‌اند

(۱) گاهی مردم نادان قبول نمی‌کننـد که ممکن است جن بصورت حیوان غیر گویا درآید با آنکه قبل از بعثت و بعد از بعثت چنین اتفـاقی بوقوع پیوسـته و اخبار مسـلمانان هم از وجود آن اطلاع داده و درآمـدن جن بصورت مار ابعـد از آن نیست که همه اهل قبله متفقـا اطلاـع داده‌انـد که شـیطان در دار النـدوه (محلی بـود که قریش علیه رسول اللَّه اجتمـاع می‌کردنـد) بصورت پیرمردی نجـدی درآمـد و بـا آنها علیه رسول اللَّه همفکری کرد و نیز در روز بـدر بصورت سـراقهٔ بن جعشم مـدلجی درآمـد و با مشـرکان همکاری می‌نمود چنـانچه خـدا می‌فرمایـد او گفت: لاـ غـالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّی جارٌ لَکُمْ «۱» امروز از آن مردم کسـی بر شـما پیروز نمی‌شود و من پناه دهنده شمایم.

و می‌فرمایـد فَلَمَّا تَراءَتِ الْفِئَتـانِ نَکَصَ عَلی عَقِبَیْهِ وَ قـالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْکُمْ إِنِّی أَری ما لا تَرَوْنَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ وَ اللَّهُ شَدِیـدُ الْعِقابِ «۲» پس بمجردی که آن دو فوج نمودار شدنـد از همکاری با آنان منصرف شـد و گفت من از شـما بیزارم زیرا چیزهائی را می‌بینم که شما از آنها بی‌خبریـد و من از خـدا می‌ترسم و او سـخت عـذاب می‌کنـد و بالاخره کسـی که به آیات مزبور که شـیطان را بصورت شخص معینی مجسم یاد می‌کنـد طعنه بزنـد و نه پـذیرد از ملحـدان و کافرانی که با ملت اسـلام مخالف‌انـد پیروی کرده و معجزات پیغمبر را

---

(۱) آیه ۵۰ سوره انفال

(۲) آیه ۵۰ سوره انفال

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۳۹

نیز قبول ندارنـد و ماننـد براهمه و مردم زنـدیق معجزات پیغمبران را انکار کرده با آنکه بلا شک نبوت پیغمبر باید بکمک معجزه به

ثبوت برسد.

فصل – ۸۰ کورشدن عیزار

(۱) علی ع مردی را بنام عیزار، متهم کرد که خبرهای سری او را بمعاویه اطلاع میدهد نامبرده شدیدا انکار کرد علی ع فرمود سوگند یاد می‌کنی که چنین عملی از تو سر نزده؟! گفت آری و همان جا سوگند یاد کرد که از شما بمعاویه خبری نداده‌ام علی ع فرمود اگر دروغ بگوئی خدای متعال چشمهای ترا کور خواهد کرد وی پذیرفت و خیال نمی‌کرد بزودی بسزای عمل خود خواهد رسید و از حضور علی ع خارج شد هفته نگذشت بسرنوشت خود مبتلا شد و دستهای او را در حالتی که از نعمت چشم محروم شده بود گرفته از خانه خود بیرون می‌آمد.

با علی هر که دشمنی ورزدکور دنیا و آخرت گردد

فصل – ۸۱ پیس شدن انس

(۲) روزی علی ع برای احقاق حق خود فرموده پیغمبر ص را

«من کنت مولاه فعلی مولاه»

هر آنکس که باشم منش یار و دوست‌پسر عم من یار و مولای اوست شاهد مقال آورد و دوازده نفر از انصار فرموده او را تصدیق کردند که پیغمبر ص چنین سخنی در

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۴۰

باره شما فرمود انس بن مالك هم که در روز غدیر حضور داشته و اتفاقا آن روز هم در میان این عده انصار بود صحت فرموده علی را گواهی ننمود علی ع باو متوجه شده فرمود ای انس تو چرا شهادت ندادی و گفته مرا تصدیق نکردی با اینکه تو هم مانند دیگران فرموده پیغمبر را استماع کرده بودی عرضکرد یا علی من اکنون پیر شده‌ام و از چنین سخنی که می‌گوئی و از من گواهی می‌طلبی خاطر کرده‌ام.

علی ع از سخن آن پیر شریر متأثر شده او را نفرین کرد پروردگارا اگر این بیچاره دروغ می‌گوید ویرا به پیسی مبتلا کن که هیچ گاه عمامه آن را مستور نکند (پروردگارا ما را به نفرین علی و اولاد علی علیهم السّلام گرفتار مفرما) طلحه گفته خدا گواهست پس از این، میان دو چشم او را دیدم که لکه پیسی فراگرفته بود.

فصل – ۸۲ کورشدن زید بن ارقم

(۱) زید بن ارقم گوید روزی علی ع در مسجد مردم را بگواهی می‌خواست که آیا مردی از شما در هنگامی که پیغمبر فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

حضور داشته بیاید بر صحت آن گواهی دهد دوازده نفر از کسانی که پیکار بدر را دریافته بودند بگواهی برخاستند شش نفر از طرف راست و شش نفر از طرف چپ و منهم که از جمله شنوندگان بودم کتمان شهادت کردم همان جا کور شده و از نعمت چشم محروم گردیدم.

راوی گوید نامبرده از این پیش‌آمد پشیمان بود و پیوسته از خدا طلب مغفرت می‌کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۴۱

فصل – ۸۳ دیوانه شدن مرد عبسی

(۱) عده روایت کرده‌اند روزی علی ع بر فراز منبر می‌فرمود من بنده خدا و برادر رسول او و وارث آن جناب و همسر سیده زنهای بهشت و سید اوصیا و آخرین وصی پیمبرانم هیچ کسی بجز از من نمی‌تواند چنین ادعائی بنماید و اگر کسی دم از این ادعا زند خدا او را به بیچارگی گرفتار می کند.

مردی از مردم عبس که در آنجا حضور داشت گفت چگونه کسی نمی‌تواند سخنانی که تو گفتی به زبان بیاورد و سخنان علی ع را بطور تمسخر تکرار کرد هنوز از جای خود حرکت نکرده دیوانه شده به بیماری صرع مبتلا گردید چنانچه مردم پاهای او را گرفته از مسجد خارج کردند.

راویان گویند ما از کسان او پرسیدیم آیا پیش از این سابقه جنون و صرع داشته گفتند نه! شیخ مفید قدس سره گفته اخبار در خصوص معجزات و خوارق عادات علی ع بسیارند و ما هر گاه بخواهیم همه آنها را ذکر کنیم کلام ما طولانی شده و از حوصله این کتاب خارج است و بهمین مقدار که ذکر کردیم اکتفا می‌نمائیم و از خدا توفیق خواسته و آرزومندیم ما را براه راست هدایت فرماید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۴۲

باب چهارم فرزندان علی و عددشان

(۱) یادگارهای علی ع از دختر و پسر بیست و هفت نفرند که ذیلا نامبرده می‌شوند ۱ حسن ۲ حسین ۳ زینب کبری ۴ زینب صغری که کنیه‌اش ام کلثوم است این چهار بزرگوار مادرشان فاطمه زهرا دختر گرامی حضرت رسول اکرم ص است ۵ محمد که کنیه‌اش ابو القاسم و مادرش خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه است ۶ و ۷ عمر و رقیه که توامان متولد شده و مادرشان ام حبیب دختر ربیعه بوده ۸ عباس (شاه جانبازان و یاور لب تشنگان) ۹ جعفر ۱۰ عثمان ۱۱ عبد اللَّه که همه‌شان در واقعه کربلا حضور داشته و شربت شهادت نوشیده و مادرشان ام البنین دختر حزام بن خالد بوده ۱۲ محمد اصغر که کنیه‌اش ابو بکر بوده ۱۳ عبید اللَّه هر دو در کربلا شهید شده و مادرشان لیلی دختر مسعود دارمی است ۱۴ یحیی مادرش اسما دختر عمیس خثعمیه است ۱۵ ام الحسن ۱۶ رمله مادرشان ام سعید دختر عروهٔ بن مسعود ثقفی ۱۷ نفیسه ۱۸ زینب صغری ۱۹ رقیه صغری ۲۰ ام هانی ۲۱ ام الکرام ۲۲ جمانه کنیه‌اش ام جعفر ۲۳ امامه ۲۴ ام سلمه ۲۵ میمونه ۲۶ خدیجه ۲۷ فاطمه و این عده از مادرهای دیگرند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۴۳

(۱) شیعه می گوید فاطمه زهرا پس از رحلت پدر بزرگوارش فرزند پسری داشت که او را در هنگام حاملگی، رسول خدا ص محسن نامیده بود بنا بر این فرزندان امیر المؤمنین علی ع بیست و هشت نفراند سلام اللَّه علیهم اجمعین.

تا بدینجا ترجمه مجلد اول ترجمه ارشاد مفید در روز سه شنبه بیست و سوم جمادی الاولی سال هزار و سیصد و هشتاد و دو در جوار روضه رضیه رضویه علی صاحبها آلاف الثناء و التحیه پایان یافت و انا الحقیر محمد باقر ساعدی خراسانی.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۴۶

جلد دوم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

باب اول امام دوم شیعیان

اشاره

این باب که آغاز مجلد دوم کتاب ارشاد است در ذکر احوال پیشوای پس از امیر المؤمنین علی ع و تاریخ تولد و دلائل امامت و مدت خلافت و تاریخ درگذشت و محل قبر و عدد فرزندان و بخشی از اخبار اوست.

(۱) پیشوای پس از حضرت امیر علی ع فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی است که فرزند سیده زنان عالم فاطمه دختر پیغمبر اکرم ص می‌باشد.

کنیه آن جناب ابو محمد است که در شب نیمه رمضان سال سوم هجرت در مدینه منوره متولد شده.

روز هفتم ولادتش فاطمه زهرا علیها سلام فرزند بزرگوارش را در خرقه از حریر بهشتی که جبرئیل حضور اقدس حضرت پیغمبر ص تقدیم داشته پیچیده حضور جد بزرگوارش آورد پیغمبر یادگار همایونی خود را بدست مبارک گرفته او را حسن نامیده و گوسفندی برای او عقیقه کرد.

اینخبر را عده‌ای از قبیل احمد بن صالح تمیمی از عبد اللّٰه بن عیسی از امام صادق ع روایت کرده‌اند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۴۷

(۱) حسن ع از جهت اخلاق و رویه و رهبری افراد از همه بیشتر برسول خدا شباهت داشت.

انس بن مالك گفته هیچ کسی باندازه امام حسن ع شباهت برسول خدا ص نداشت زینب دختر ابو رافع روایت کرده در بیماری آخرین رسول خدا ص فاطمه ع فرزندان خود حسنین را حضور رسول خدا ص آورده عرضکرد اینان دو فرزند تواند و اکنون که هنگام رحیل است از خصال پسندیده خود چیزی به ارث و یادگاری بآنان عنایت فرما فرمود بزرگی و آئین داری خود را بحسن دادم و بخشش و دلاوری خود را بحسین مرحمت کردم.

حسن علیه الصلاهٔ و السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش امور فرزندان و خاندان و یارانش را بعهده گرفت و از طرف آن جناب مأمور بود نظارت موقوفات و صدقات آن حضرت را داشته باشد.

علی ع برای آنکه سمت نامبرده در این باره مسلم باشد، عهدنامه که همه از آن باخبرند نوشته و در این عهدنامه چنانچه آئین همیشگی علی ع بوده راههای دین و چشمهای حکمت و آداب را بیان فرموده.

این وصیت‌نامه را عده بسیاری از علماء نقل کرده‌اند و آنان که چشم باطنی و فکر روشن داشته با توجه بآن، بینائی دین و دنیا یافته‌اند.

هنگامی که علی بشمشیر کین دار فانی را وداع گفت حضرت امام حسن ع بمنبر رفته خطبه خواند و احقاق حق نمود در نتیجه یاران پدرش با او بیعت کردند که با هر که بجنگد پیکار کنند و با هر که سازش نماید صلح نمایند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۴۸

(۱) ابو مخنف از عده روایت کرده فردای آن شبی که حضرت امیر ع بدرود زندگی گفت حضرت امام حسن خطبه خواند پس از حمد و ثنا و صلوات بر پیغمبر ص فرمود در شب گذشته مردی رخت از جهان بربست که هیچ یك از پیشینیان در انجام وظیفه بر او پیشدستی نگرفتند و آیندگان هم نتوانند پا بپای او بکارهای خود بپردازند او در رکاب پیمبر پیکار می‌کرد و در راه نگهداری او از خودگذشتگی نشان میداد و رسول خدا ص ویرا پرچمدار خود قرار میداد و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از جانب چپ از وی نگهداری می‌کردند و او از میدان باز نمی‌گشت تا خدای متعال بکمك او لشکر اسلام را پیروز می‌ساخت.

علی ع در شبی از دنیا رفت که در آن شب عیسی ع به آسمان صعود کرد و یوشع بن نون وصی موسی درگذشت.

وی جهان را وداع گفت در حالی که سیم و زری از خود باقی نگذارده بود آری هفتصد درهم از عطایایش مانده که می‌خواست خدمتگزاری برای کسان خود بخرد.

این هنگام گریه گلوگیر آن جناب شده گریست و مردم هم با او هم‌صدا شدند.

سپس به بیانات خود ادامه داده فرمود من پسر بشیرم من پسر نذیرم من زاده کسی هستم که مردم را باذن خدا بجانب او دعوت می‌کرده من پسر چراغ تابانم من از خاندانی هستم که خدا پلیدی را از آنان دور ساخته و بخوبی آنان را پاکیزه نموده من از خانواده هستم که خدا دوستی آنان را در کتاب خود واجب فرموده قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً «۱»

---

(۱) آیه ۲۳ سوره شوری.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۴۹

بگو ای پیغمبر در برابر رنجهائی که برای هدایت شما تحمل کردم پاداشی نمی‌خواهم و مزد من منحصر است باینکه نزدیکان مرا دوست بدارید و کسی که کار پسندیده انجام دهد ما به پاداش او می‌افزائیم.

(۱) بنا بر این دوستی ما همان حسنه‌ایست که خدا اشاره فرموده.

حسن ع پس از آنکه خود را باین کیفیت معرفی کرد در جای خود نشست.

عبد اللّه عباس در برابر آن حضرت ایستاد گفت ای مردم این بزرگوار فرزند پیمبر شما و وصی امام شماست با او بیعت کنید مردم خواسته او را پذیرفته گفتند چقدر او را دوست میداریم و حق او بر ما واجب است پس از این بعنوان خلافت با او بیعت کردند و در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجرت این موضوع عملی شد.

حضرت امام حسن بعد از آنکه بمقام خلافت ظاهری نائل گردید کارگزاران خود را تعیین فرمود و امراء را معلوم کرد از آن جمله عبد اللّه بن عباس را بطرف بصره فرستاد تا نظارت در امور داشته باشد.

هنگامی که معویه از رحلت حضرت امیر المؤمنین ع باخبر شد و فهمید که مردم با فرزند بزرگوارش حضرت امام حسن ع بیعت کرده‌اند مردی را از قبیله حمیر بکوفه و دیگری را از بنی القین به بصره به عنوان جاسوسی فرستاد تا قضایای این دو شهر را برای او بنویسند و مردم را علیه آن حضرت تحریک نمایند حضرت امام حسن از مأموریت این دو مرد اطلاع یافته دستور داد حمیری را از خانه مرد حجام که بر او وارد شده بیرون آورند و سر ببرند و آن دیگر که به بصره و بر مردم بنی سلیم وارد شده نیز بکشند سپس امام حسن ع بمعاویه نوشت.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۵۰

(۱) اما بعد همانا مردمی را پنهانی برای روشن کردن آتش مکر و حیله و شیطنت می‌فرستی و جاسوسانی را مأمور میداری و چنانچه معلوم است آرزوی مرگ داری آری چقدر دست مرگ بسوی تو دراز است منتظر باش که بزودی گریبان ترا خواهد گرفت و اطلاع پیدا کرده‌ام از رحلت علی ع خرسند گردیده با آنکه «مرگ چنین خواجه نه کاریست خورد» و هیچ خردمندی از رحلت او خوشحال نمی‌شود و همانا سرانجام کار تو چنانست که این مرد سراینده گفته.

به آدمی که در صدد بدست آوردن مخالف کار گذشته خود است بگو خود را آماده برای مانند آن بنماید که وارد شده یا واقع خواهد شد زیرا ما و کسی که از ما درگذشته مانند شخص مسافری هستیم که شب را تا صبح در منزلی بسر بریم.

معویه در پاسخ آن جناب نامه نگاشته که ما بحمد اللّه نیازی بذکر آن نداریم پس از این نامه‌هائی میان امام حسن و معویه رد و بدل میشد و احتجاجاتی آن جناب می‌فرمود و در تمام آنها استحقاق خود را ثابت می‌کرد و متقدمان بر پدرش را غاصب خلافت الهی

قلمداد می‌فرمود (چنانچه شکی در این نبود) و واضح می‌کرد که آنان به ستم حق پسر عم رسول خدا را از بین بردند و او را از مقام حق خود جلوگیری کردند و بالاخره هر گاه ما بخواهیم کلیه احتجاجات حضرت او را بیان کنیم با وضع فعلی کتاب ما سازگار- نمی‌باشد.

معویه برای پیش بردن مقاصد شوم خود از شام عزیمت عراق کرد و به آهنگ پیروزی بآن سرزمین با لشکری حرکت نمود هنگامی که به جسر منبج حلب رسید حضرت امام حسن ع از آهنگ او باخبر شد حجر بن عدی را مأمور کرد تا کارگزاران و سایر مردم را بجهاد با معاویه دعوت نماید (۲) مردم

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۵۱

نخست از پیکار با معویه خودداری کردند و آخر الامر ناچار برای رزم با او آماده شدند و آنان که در رکاب آن حضرت آماده کارزار گردیده برخی شیعه او و پدرش بوده و بعضی خوارج بودند که برای کینه با معویه آماده جنگ شده نه آنکه نظرشان کمک بفرزند پیغمبر بوده باشد و عده هم مردمی فتنه‌جو و غنیمت‌طلب بودند و بعضی در امامت آن حضرت شک داشتند و جمعی مردمی متعصب و پیرو رؤسای قبیله‌های خود بودند و تابع آئین دیگران نمی‌شدند.

بالاجمال حضرت امام مجتبی ع با این عده مردم مختلف العقیده برای پیکار با معویه حرکت کرده تا بحمام عمر رسید از آنجا بجانب دیر کعب متوجه شده و در ساباط نزدیک پل نزول اجلال فرمود و شب را آنجا برگزار کرد فردای بامداد خواست لشکریان خود را آزمایش نماید و به‌بینند آیا راستی حاضرند در راه خدا و ولی او از خودگذشتگی نشان دهند یا خیر و ضمنا دوست از دشمن تمیز داده شده و با کمال بینائی برای روبرو شدن با معویه و شامیها آماده شود بدین مناسبت دستور داد مردم گرد آیند چون همه اجتماع کردند بمنبر رفت حمد و ستایش خدا و درود بر پیغمبر را با بهترین طرزی ادا کرده فرمود.

از خدا آرزومندم هنگامی که سر از بالش راحت برمیدارم و با مردم روبرو می‌شوم از همه بهتر بتوانم مردم را پند و اندرز دهم و هیچ گاه در نظر نداشته‌ام کینه مسلمانی را در دل بگیرم و عمل زشتی و عقیده سوئی و حیله در باره او بکار برم بدانید چه بسا آنچه را از دسته جمعی مکروه میدارید بهتر است برای شما از آنچه در تنهائی خیال می‌کنید بدانید که من از شما بهتر نظر شایسته بحال شما دارم بنا- بر این با من مخالفت نکنید و از رأی من بازنگردید تا خدا من و شما را بیامرزد و براهی که دوست

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۵۲

دارد و خشنود است هدایت فرماید.

(۱) چون سخن بدینجا رسید برخی از مردم بدیگران توجه کرده گفتند از فرمایش او چه استفاده می‌کنید گفتند از بیان او استفاده می‌شود که می‌خواهد با معویه سازش کند و امر خلافت را بعهده او واگذار نماید بلافاصله حکم تکفیر حضرت امام مجتبی را صادر کرده اطراف خیمه او را گرفته و اموالش را به یغما برده تا جانماز را از زیر پای آن حضرت کشیدند پس از ایشان عبد الرحمن جعال ازدی بر وی هجوم کرده و عبای مبارکش را از شانه حضرت کشید و امام مجتبی همچنان که شمشیر حمایل داشت بدون عبا بجای خود نشسته بود بعد از آن اسب خود را طلبیده بر آن سوار شده و عده از شیعیان و مخصوصان اطراف او را گرفته و کسانی را که قصد سوء باو داشتند ممانعت می‌کردند.

امام مجتبی فرمود مردم ربیعه و همدان را بیاری من بخوانید نامبردگان حضور یافته و یاران بی‌وفا و بی‌آزرم را از اطراف او دور می‌ساختند حضرت با این عده و جمعی از مردم دیگر حرکت کرد تا بساباط تاریکی رسید مردی از بنی اسد بنام جراح بن سنان پیش آمده عنان استر حضرت را بدست گرفته گفت اللّه اکبر تو هم مانند پدرت مشرک شدی آنگاه با عصای تیغ‌دار که در دستش بود بر ران مبارک حضرت زد و شکافت چنان که باستخوان رسید، حضرت باو درآویخت و هر دو بروی زمین افتادند مردی از شیعیان بنام عبد اللّه خطل طائی خود را باو رسانیده و عصا را از او گرفته بشکمش فروکرد و دیگری بنام ظبیان بن عماره بر او

تاخت آورده دماغش را برید و همان جا همدست ویرا نیز بقتل آوردند پس از این حضرت مجتبی را روی سریری گذارده بمدائن برده و در منزل سعد بن مسعود ثقفی که از طرف علي ع

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۵۳

عامل مدائن بود و امام مجتبی نیز او را بدین سمت برقرار داشته وارد ساختند حضرت در منزل نامبرده به معالجه زخم خود پرداخت.

(۱) در آن هنگام که این پیش‌آمد ناگوار اتفاق افتاد سران قبائل که از دین و دیانت دست برداشته و حاضر نبودند تحت حکومت الهي درآیند بمعاویه پنهانی نوشتند که ما حاضریم از تو اطاعت کنیم و گوش بفرمان باشیم و او را وادار کردند هر چه زودتر بجانب آنان کوچ نماید و ضمانت نمودند بمجردی که با لشکر معویه ملاقات نمایند فرزند زهرا را تسلیم دست او کنند و یا در اولین فرصت او را بقتل رسانند.

حضرت مجتبی از عمل ناروا و بی‌وفائی این عده باخبر و همانوقت نیز نامه از قیس بن سعد بحضرت امام مجتبی رسید.

امام مجتبی ع هنگامی که می‌خواست از کوفه رو به پیکار معویه کند عبید اللَّه بن عباس را امیر لشکری قرار داده و مأموریت داشت تا معویه را از عراق دور سازد و قیس نامبرده را با او همراه کرد و فرمود اگر تو در این رزم به پیش‌آمد ناگواری دچار شدی (که ای کاش به بلای آسمانی نابود می‌گردید) قیس را پس از خود برقرار دار و مردم را تحت نظر او فرمان بده.

باری با آن همه گرفتاری که از اطراف و اکناف گرد فرزند زهرا را احاطه کرده بود نامه قیس رسید که معویه در حبوبیه برابر مسکن نزول کرد و نامه برای ابن عباس ارسال داشت و او را بجانب خود دعوت نمود و ضمانت کرد که هزار درهم باو بدهد و اضافه کرده بود نیم آن را بزودی می‌فرستم و نیم دیگرش را هنگام ورود بکوفه خواهم پرداخت.

عبید اللَّه ابن عباس آشنای امام مجتبی و خویشاوند او

من از بیگانگان هرگز ننالم‌که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۵۴

(۱) آری پسر عباس قوم امام مجتبی بود (بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد) باری آن بی‌وفای بی‌حیا شبانه با عده از نزدیکان خود بلشکرگاه معویه رفت فردا صبح لشکریان امام مجتبی امیر خود را از دست داده بودند قیس با آنها نماز گزارد و امور آنها را تحت نظر گرفت.

حسن ع کاملا از بیچارگی لشکریان خود و نیتهای فاسده خوارج باخبر شد و فهمید منظورشان از اینکه باو بد می‌گویند و تکفیر می‌کنند و خونش را حلال می‌شمرند و اموالش را به یغما می‌برند چیست. و در آن هنگام جز عده از مخصوصان و شیعیان او و پدرش کس دیگری باقی نماند و آنها هم معدودی بیش نبودند و تاب مقاومت با لشکر معویه را نداشتند.

معویه از نظر اینکه بسادگی بتواند بمقصد خود برسد و هدف خویش را با کمال راحتی تعقیب نماید نامه بحضرت امام حسن ع نوشته و تقاضای صلح و سازش کرد و از آن طرف نامه‌های سری اصحابش را که تضمین کرده بودند امام را بکشند یا تسلیم دست معویه بنمایند حضور اقدسش تقدیم نمود و برای انعقاد صلح، شروطی را خود معویه بعهده گرفت که بآنها وفا نماید و مصلحت عمومی را در نظر بگیرد.

لیکن امام حسن ع به تعهدات او اطمینانی نداشت زیرا میدانست آنچه گفته بغیر از حیله و مکر غرض دیگری ندارد و از آن طرف چاره هم منحصر بسازش بود که باید دست از جنگ بردارد و با او صلح نماید وضعیت اصحابش بطوری که نقل کردیم چنین معنائی را ایجاب می‌کرد برای اینکه آنان بطور کلی بینائی بحق او نداشتند و همه گونه اسباب فساد را برای او ایجاد می‌کردند و بوعده‌شان وفا نمی- نمودند و بسیاری از آنان خون ویرا حلال می‌شمردند و عقیده داشتند او را تسلیم دست دشمن نمایند بالاتر از همه قوم بدکار و پسر عم بی‌وفایش ابن عباس که بجانب معویه رفت و با دشمنش سازگار شد و بالاخره حد اکثر یاران او در فکر

آش و پلو بودند و از عالم آخرت بکلی خاطر کرده بودند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۵۵

(۱) امـام حسن ع ناچـار تن زیر بـار صـلح با معویه داد و حجتی اکیـد بر معویه تمام کرد و هیـچ گونه عـذری میان خود و معویه در پیشگاه خدا و مردم باقی نگذارد و ضمنا شرط کرد در قنوت نمازها امیر- المؤمنین ع را سب ننماید و متعرض شیعیان علی ع نشود و حق هر ذی حقی را ادا کند.

معویه هم صلح‌نامه امام مجتبی ع را امضا کرد و شرائط آن را بعهده گرفت و سوگند یاد کرد به آنها وفا نماید.

معویه پس از امضـاء قرارداد صـلح از حبوبیه حرکت کرد و روز جمعه وارد نخیله نزدیـک کوفه شـد نمـاز ظهر را بـا مردم خوانـد و خطبه انشا کرد و در ضمن خطبه برای اینکه بدبختی مخالفان امام حسن ع را ثابت کند.

گفت سوگنـد بخدا من با شـما نمی‌جنگم که نماز بخوانیـد و روزه بگیرید و حج بیت اللّه بروید و زکات مال خود را بپردازید زیرا همه این کارها را خود انجام میدهیـد بلکه من با شـما پیکار کردم تا بر شـما امارت کنم و خـدا هم آن را با آنکه شـما نمی‌خواستید بمن ارزانی داشت. بدانید در شـرط ضـمن عقد صـلح وعده‌هائی به حسن بن علی ع دادم و شرائطی بعهده گرفتم که هم اکنون همه را زیر پا انداخته و بهیچ یک وفا نخواهم کرد.

آنگاه از نخیله حرکت کرد تا وارد کوفه شـد چنـدی در آنجا مانـد و از مردم کوفه بیعت گرفت پس از اتمام بیعت بمنبر رفت خطبه خواند و سـخنان ناسـزا نسبت بعلی ع و حسنین که حضور داشتند گفت امام حسین ع طاقت نیاورده از جا برخاست تا پاسخ آن ولد الزنا را بگوید امام حسن دست حضرتش را گرفت و نشانید خود از جا برخاست و فرمود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۵۶

(۱) ای زبان بریـده‌ای که نام علی را بناسـزا می‌بری اینک من حسـنم و پـدرم علی ع است و تو معویه و پـدرت صـخر است مادر من فاطمه است و مادر تو هنـد. جـد من رسول خـدا است و جد تو حرب جده من خدیجه و جده تو فتیله نفرین خدا بر هر یک از ما که گمنـام‌تریم و حسـب و نسب‌مـان پست‌تر و از قـدیم به شـرارت معروف و کفر و نفاق‌مـان زیـادتر است. عـده از آنهـا که در مسـجد حضور داشتند آمین گفتند و از خدای متعال استجابت خواستند.

هنگامی که عقـد سازش چنانچه گفتیم میان امام حسن ع و معویه برقرار شـد حضـرت مجتبی ع بطرف مدینه رهسپار شد و در آنجا اقامت گزیـد و بـدون هیـچ گونه اظهار نگرانی و یا شورانیدن مردم را علیه معویه گوشه انزوا اختیار کرد و منتظر فرمان خدای متعال بود.

ده سـال از مـدت خلافت و امارت معویه گـذشت در این وقت عزیمت کرد تا برای فرزنـد خود یزیـد از مردم بیعت بگیرد کسـی را پیش جعده دختر اشـعث همسـر امام حسن ع فرسـتاد تا ویرا تطمیع کرده و در نتیجه زاده زهرا را مسموم کند و باو وعده داد که اگر چنین عملی انجام دادی ترا بهمسری فرزندم یزید درآورم و نیز صد هزار درهم هم مقدمهٔ برای او فرستاد.

جعده که فریب همسری یزید را خورده و این مقدار ثروت بادآورده را مشاهده کرد امام مجتبی ع را مسموم ساخت.

امام مجتبی از این پس چهل شبانه روز بیمار گردید و در ماه صفر سال پنجاهم هجرت در سن چهل و هشت سالگی رحلت فرمود و از آزار خویش و بیگانه آسوده شد لعنهٔ اللّه علی مخالفیه.

امـام حسن ع ده سـال خلافت کرد و برادر و وصـیش حضـرت امام حسـین ع ویرا غسل داد و در کنار جـده‌اش فاطمه بنت اسـد در قبرستان بقیع مدفون ساخت.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۵۷

فصل- ۱ سبب وفات

(۱) در این فصل اخباری در خصوص وفات امام حسن و سمی که معویه برای قتل آن حضرت فرستاده و پیش آمدهای هنگام دفنش را بیان می کنیم.

مغیره گفت: معویه کسی را پنهانی پیش جعده فرستاده که من می‌خواهم ترا بهمسری فرزندم یزید درآورم مشروط باینکه امام مجتبی را مسموم بسازی و صد هزار درهم هم پیش از انجام کار برای وی فرستاد او هم فرزند زهرا را مسموم ساخت لیکن معویه چنان که عادت دیرینه اوست بعهد خود وفا نکرد یعنی او را بهمسری یزید در نیاورد.

پس از رحلت امام مجتبی ع مردی از آل طلحه ویرا بهمسری خود انتخاب کرد و جعده از او چند بچه آورد هر گاه میان فرزندان جعده و عده از قریش، مخالفتی پیش می‌آمد آنان را سرزنش کرده و می گفتند ای فرزندان زنی که شوهر خود را مسموم کرد.

عمر بن اسحق گفت من در منزل حضرت امام مجتبی حضور آن حضرت و برادر بزرگوارش بودم امام مجتبی ع بمتوضا رفته چون برگشت فرمود چندین مرتبه مرا زهر خورانیدند و هیچ مرتبه مانند ایندفعه نبود زیرا این بار پاره از جگرم بیرون افتاد و من آن را با چوب حرکت دادم.

امام حسین ع پرسید این بار چه بی‌وفائی بشما زهر خورانید؟! فرمود نظر شما از دانستن نام او چیست آیا می‌خواهی او را بقتل بیاوری اگر آن کسی را که من باید معرفی کنم همان باشد که مرا باین روز نشانیده خدا از تو بهتر از او انتقام می گیرد و اگر او نباشد من نمی‌خواهم کسی که مرتکب کاری نشده

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۵۸

بدون جرم به بیچارگی بیفتد.

(۱) زیاد مخارقی گفته هنگامی که وفات امام حسن ع نزدیک شد حضرت امام حسین ع را طلبیده فرمود ای برادر بهمین زودی از تو جدا می‌شوم و بدیدار خدای خود نائل می گردم، من مسموم شدم و امروز پاره جگر خود را در میان طشت دیدم و میدانم چه کسی این جفا را بر من کرده و از کجا سرچشمه گرفته و من در پیشگاه خدا با وی دشمنی خواهم کرد اینک سوگند بحقی که بر تو دارم از این پیش‌آمد و مرتکب آن، تعقیب مکن و منتظر باش تا خدا در باره من چه خواهد کرد.

اینک هر گاه من از دنیا رحلت کردم چشم مرا بپوشان و غسل بده و کفن کن و بر سریر گذارده کنار مرقد همایون جدم ص ببر تا عهدی تازه کنم سپس مرا پهلوی قبر جده‌ام فاطمه بنت اسد ببر و در آنجا بخاك بسپار و بزودی خواهی دانست که جمعی می‌پندارند می‌خواهی مرا در کنار قبر جدم مدفون بداری و برای جلوگیری گرد می‌آیند اکنون بتو سفارش می کنم برای خاطر خدا سعی کن در پای جنازه من، خون باندازه شیشه حجامتی ریخته نشود.

آنگاه بوی وصیت کرد کسان و فرزندان و بازماندههای او را تحت نظر خود قرار داده و به وصیت علی ع که بحضرت مشار الیه نموده عمل کند و بالاخره مانند امام مجتبی در هنگامی که بخلافت رسید و پدرش او را سرپرست خاندان خود قرار داد و مردم را بانجام فرامین امام مجتبی هدایت نمود و پس از خود او را بعنوان جانشینی معرفی کرد حضرت امام حسین همان رویه را پیشه بگیرد.

چون امام حسن ع رحلت فرمود حضرت امام حسین ع برادر را غسل داد و کفن کرد و بر روی سریر گذارده حسب الوصیه برای آخرین وداع با قبر مقدس پیغمبر ص آماده مرقد مطهر او شد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۵۹

(۱) مروان و سایرین از بنی امیه که با وی همقدم بودند گمان داشتند که حضرت مشار الیه بدن پاك برادر بزرگوارش را در کنار پیغمبر دفن خواهد کرد آنها دست پیش زده گرد آمده و لباس جنگ پوشیدند چون امام حسین ع جنازه برادر را برای آخرین وداع خواست وارد حرم مطهر رسول خدا ص یعنی جد امجد حضرت امام حسن ع نماید بیگانگان از ورود جنازه امام مجتبی جلوگیری

کرده و ضمنا عایشه خانم که با مروان قرار داد قبلی داشت بر قاطری سوار شد و باد در دماغ انداخته گفت مگر چه ناراحتی از من دیده که می‌خواهید دشمن مرا وارد خانه من کنید «شکسته باد دهانی که این چنین گوید».

و مروان برای تشجیع اطرافیان خود می‌گفت ای مردم آماده شوید و از حق خود دفاع کنید زیرا بسیاری از اوقات، پیکار با رقیبان برتر از آسایش با خاندانست.

آیا سزاوار است که عثمان بیگانه در دورترین محل مدینه دفن شود و حسن زاده خود پیغمبر ص در کنار وی مدفون گردد؟! من هرگز نخواهم گذاشت چنین پیش‌آمدی صورت واقعی بخود بگیرد من هم اکنون شمشیر خواهم کشید. گفتار نابجای آن بدبخت آتش آشوب را دامن زد و نزدیک بود میان بنی هاشم و بنی امیه، فتنه برپا شود.

عبد اللَّه بن عباس مروان را مخاطب ساخته گفت ای مروان از هر کجا آمده بهمانجا برگرد که ما نمی‌خواهیم بدن پاک دوست و آقای خود را در کنار رسول خدا ص دفن کنیم بلکه می‌خواهیم عهدی با رسول خدا ص تازه کند آنگاه او را مطابق با وصیت خودش در کنار جده‌اش فاطمه بنت اسد مدفون خواهیم ساخت و اگر حضرت او وصیت کرده بود جنازه او را کنار قبر جدش مدفون بسازیم میدیدی که تو عاجزتر و درمانده‌تری از اینکه بتوانی از ما جلوگیری نمائی آری امام مجتبی بخوبی میدانست که باید از قبر جدش احترام کرد و حاضر نشد برای دفنش در حرم مطهر رسول خدا خونریزی شود چنانچه دیگران

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۶۰

از مرقد مطهر رسول خدا احترام نگذارده و بدون اجازه وارد خانه او شدند.

(۱) سپس بعایشه خانم توجه کرده گفت وای بر تو ... روزی بر قاطر می‌نشینی و هنگامی بر شتر میجهی می‌خواهی بدین وسیله نور خدا را خاموش کنی و با دوستان او بجنگی برگرد از آنچه می- ترسیدی کفایت شدی و بهدف خود رسیدی و خدا هر گاه باشد انتقام اهل بیت عصمت را از دشمنانشان خواهد گرفت.

حضرت امام حسین ع فرمود سوگند بخدا اگر برادرم با من پیمان نه بسته بود که در پای جنازه او باندازه شیشه حجامت خون ریخته نشود میدیدید چگونه شمشیرهای الهی از نیامها بیرون می- آمدند و دمار از روزگار شما برمی‌آوردند. شما همان بیچارگان روسیاهان بودید که عهد میان ما و خودتان- را شکستید و شرائط فیما بین را باطل ساختید آنگاه جنازه مظلوم امام مجتبی ع را بطرف بقیع برده و در کنار قبر جده‌اش فاطمه بنت اسد دفن کردند الهی داد مظلوم را از ظالم بگیر اللهم انشدك بدم المظلوم و حقه توجه الینا بما تحب و ترضی.

باب دوم فرزندان امام حسن

اشاره

(۲) امام مجتبی علیه السّلام پانزده فرزند پسر و دختر داشته ۱ و ۲ و ۳ زید بن الحسن و دو خواهرش ام الحسن و ام الحسین مادرشان ام بشیر دختر ابو مسعود عقبهٔ بن عمرو بن ثعلبهٔ الخزرجی است ۴ حسن ابن حسن مادرش خوله دختر منظور فزاریه است ۵ و ۶ و ۷ عمرو بن حسن و قاسم و عبد اللَّه مادرشان

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۶۱

ام ولد بود ۸ عبد الرحمن مادرش ام ولد بود ۹ و ۱۰ و ۱۱ حسن اثرم (بکسی می گویند که از اصل دندانش شکسته باشد) و برادرش طلحه و خواهرشان فاطمه مادر آنها ام اسحق بنت طلحهٔ بن عبید اللَّه تیمی بوده ۱۲ ام عبد اللَّه ۱۳ فاطمه ۱۴ ام سلمه ۱۵ رقیه از مادران دیگر بوده‌اند.

فصل – ۱ زید بن الحسن

(۱) مشـار الیه از همه فرزنـدان امـام مجتبی ع بزرگتر و شاهزاده بزرگوار و کریم الطبع و پاک- طینت و متولی صـدقات رسول خـدا ص بود سرایندگان عصر جناب او را بسیار میستائیده و مردم از اطراف بدو متوجه می‌شدند.
تاریخ نویسان مینویسـند نامبرده چنانچه گفتیم متولی صدقات رسول خدا ص بود و چون سـلیمان ابن عبد الملک بخلافت رسـید به عامل مدینه‌اش نوشت بمجردی که نامه من بتو برسد زید را از تولیت صدقات رسول خدا عزل کن و فلان کس را که از نزدیکان او بود بتولیت صدقات مأمور کن و احتیاجات از هر چه بخواهد برآور. و السلام.
و چون عمر بن عبـد العزیز بخلافـت رسـید به کارگزار مـدینه نوشت زیـد بزرگوار و آقای بنی- هاشم است چون نامه من بتو برسـد تولیت صدقات را باو واگذار و در انجام کارهایش تسریع کن و السلام.
ترجمه الإرشاد ،ص:۳۶۲
(۱) محمد بن بشیر خارجی در ستایش زید گفته:
هر گاه فرزند رسول خدا بسـرزمین بلند خشـکی برسد چوبهای خشک آن سـرسبز می‌شوند زید در هر تابسـتانی که ستاره‌های باران دار و رعد تخلف کنند بهار مردمانست.
او کسـی است که دیه همه جراحتها را بعهـده می‌گیرد و چراغ تابان شـبهای تار است. ترجمه الإرشاد ۳۶۲ فصل – ۱ زید بن الحسن ..... ص : ۳۶۱
د بن حسن در سن نود سـالگی درگـذشت و بسیاری از سـرایندگان در مرثیه او اشـعاری سـروده و از فضائـل او یاد میکردنـد از آن جمله قدامهٔ بن موسی جمحی در سوک او گفته.
اگر چه زمین، بدن زید را ناگهانی در خود فروبرد و از دیدگان ما مخفی داشت معلوم شد که معروفی در آنجا وجود یافت.
او اگر چه در دل خاک غنوده لیکن مردی نیک رفتار بوده.
بسـخن بیچارگـان گوش میـداد و میـدانست او برای نیازمنـدی می‌آیـد و برمیگردد هر گاه نیازمنـدی- بار سـفر در خانه او می‌افکند همواره از او نمیپرسـید هدف تو کجاست و هر گاه شخص بدکار و پستی در احترام او کوتاهی کند او با بزرگی خاندان خود با وی رفتار و از کرده‌اش درمیگذرد.
آنان که به بندگان می‌بخشایند و از میهمانان پذیرائی می‌کنند و در پیکارها شیران بیشه شجاعت‌اند.
هر گـاه آبروی تـازه از آنهـا سـلب شود عزت قـدیمی و ارث همیشـگیشان بـاقی است هر گـاه بزرگی از آنـان بمیرد بزرگ دیگری جانشین آنان میگردد و کریم دیگری خواهد آمد که بناهای او را استوار بدارد.
ترجمه الإرشاد ،ص:۳۶۳
(۱) و بالاخره از این قبیل مرثیه‌ها بسیار برای او گفته شده و اگر ما بخواهیم همه آنها را یاد کنیم کتاب ما طولانی خواهد شد.
زید از دنیا رفت در حالی که بهیچ وجه ادعای امامت نکرد و همچنین هیچ یک از شیعیان هم همه در باره او ادعای امامتی نداشتند.
این جمله از آن جهت آورده شـد که شـیعه بدو دسـته تقسیم شده امامی و زیدی: امامی معتقد است که امامت منصوص است و بلا شک امامت در فرزندان امام حسن نبوده و هیچ یک از فرزندان آن جناب چنین ادعائی برای خود ننموده تا شیعیان را بشک و شبهه بیندازنـد لیکن زیـدی: پس از علی و حسـنین معتقد است باید قیام کرد و با مخالفان جنگید در صورتی که زید با بنی امیه نیاویخت بلکه از نـاحیه ایشان امور مربوطه را انجام میـداد و عقیـده داشت بایـد کارها را به تقیه برگزار کرد و با دشـمنان مـدارا نمود با آنکه زیـدیه بر خلاف این مرام رفتار میکردنـد و آنان می‌گفتنـد باید قیام کرد و بر دشـمنان چیره شد و چنان که گفتیم مرام زید با عقیده زیدیه سازگار نیست پس امام نمیباشد.

حشویه: بنی امیه را امام میدانند و اصولا فرزندان رسول خدا را شایسته مقام امامت نمیدانند.

معتزله: کسی را امام میدانند که با آنان در عقیده اعتزال همکاری کند و بالاخره امام کسی است که شورای معتزله او را اختیار کرده و برسمیت شناخته باشد و چنانچه در احوال زید اشاره شد او با این گونه رویه‌ها سر و کاری نداشته.

خوارج: امامت کسی که امیر المؤمنین ع را دوست میدارد نمی‌پذیرند با آنکه زید بلا خلاف دوستار پدر و جدش بوده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۶۴

فصل – ۲ حسن بن حسن

(۱) حضرت مشار الیه مردی بزرگوار و رئیس و فاضل و پارسا و متولی صدقات جد بزرگوارش امیر المؤمنین علی ع بود.

اتفاقی میان او و حجاج بن یوسف افتاد که آن را زبیر بن بکار چنین روایت کرده: نامبرده گفته حسن بن حسن متولی صدقات امیر المؤمنین علی ع بود هنگامی که حجاج امیر مدینه بود روزی با موکب خود گذارش بر حسن افتاده بوی پیش نهاد داد تا عمر بن علی را که عمو و از خاندانش بوده در تولیت خود شرکت بدهد وی به سخن حجاج اعتنائی نکرده گفت من نمیتوانم شرطی را که علی ع نموده تغییر داده و او را با خود شرکت بدهم حجاج گفت اینک من او را شریک تولیت تو قرار خواهم داد.

حسن سخن دیگری نگفت و بی‌خبر از حجاج بجانب عبد الملک روانه شد چون ببارگاه او رسید و اذن خواست یحیی بن ام الحکم با وی ملاقات کرده سلام نمود از آمدن او پرسید حسن علت آمدنش را گفت نامبرده پاسخ داد من بزودی کارت را درست کرده و حضور عبد الملک سفارشت را خواهم کرد.

حسن پس از استیذان بر عبد الملک وارد شد عبد الملک مقدمش را گرامی داشته و با کمال مهربانی با وی سخن گفت آن روزگار، حسن شکسته شده و آثار پیری در وی نمایان بود در همان مجلس که یحیی هم حضور داشت عبد الملک به حسن گفت ای ابو محمد زود پیر شدی.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۶۵

(۱) یحیی پیشدستی کرده گفت مانع پیری او چیست؟ آری آرزوها و وعده‌های عراقیها که هر روز فوج فوج بر او وارد میشوند و او را وعده خلافت میدهند و وفا نمی‌کنند موی سر و صورت او را سپید کرده حسن بوی خطاب کرده فرمود سخنی بس نابجا گفتی و عطائی بسیار ناقابل نمودی چنین نیست که می‌پنداری ما خانواده هستیم که بزودی پیر میشویم.

عبد الملک که تا بدینجا بسخنانشان گوش میداد سخن را عوض کرده پرسید اینک برای چه از مدینه بجانب ما آمدی، حسن قضیه حجاج و اینکه نامبرده میخواهد عمر را با وی شریک بسازد باطلاع رسانید عبد الملک گفت او هیچ گاه چنین حقی نخواهد داشت من باو مینویسم تا بحق تو تجاوز ننماید و نامه در این باره به حجاج نوشت و از حسن بخوبی احترام کرد.

هنگامی که حسن از پیش عبد الملک خارج شد یحیی با وی ملاقات کرد حسن که از سخنان نابجای وی سخت ناراحت شده بود بوی عتاب کرده گفت همین بود و عده کمکی که بمن داده بودی بجای آنکه از من حمایت نمائی سعایت کردی.

یحیی گفت آرام باش و بیش از این ناراحت مشو زیرا عبد الملک همواره از تو بیم دارد و اگر خوفی از تو نمیداشت حاجتت را برنمی‌آورد و من در احسان و کمک بتو کوتاهی ننمودم.

گویند حسن در قضیه کربلا- حضور داشت و چون عموی بزرگوارش شهید شد و خاندان وی به اسارت افتادند او نیز در ردیف اسیران درآمد لیکن روزگار بوی مهلت داد اسماء پسر خارجه آمد و او را از میان اسیران خارج کرد و گفت سوگند بخدا هیچ گاه نباید پسر خوله به بند اسارت درآید و دست کسی باو نمیرسد عمر سعد هم گفت او را به ابو حسان پسر خواهرش به‌بخشید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۶۶

(۱) و هم گویند وی جریحه‌دار شده و با همان حال اسیر گردید و پس از آن بهبودی یافت و چندی زیست کرد.

گویند حسن از عموی بزرگوارش یکی از دخترانش را خواستگاری کرد حضرت فرمود ای یادگار برادر هر یک از دختران مرا که میخواهی بهمسری خود انتخاب نما. حسن خجالت کشیده پاسخی عرض نکرد حضرت امام حسین ع فرمود من اینک دخترم فاطمه را که از دیگران بیشتر بمادر بزرگوارم فاطمه زهرا ع شباهت دارد بهمسری تو درمی‌آورم.

حسن بن حسن در سن سی و پنجسالگی رحلت کرد.

حسن با آنکه برادرش زید در قید حیات بود در عین حال ابراهیم بن محمد برادر مادریش را وصی خود قرار داد.

چون حسن رحلت کرد، همسرش فاطمه بنت الحسین بر سر قبر او خیمه زد و شب و روز را در آنجا بنماز و روزه بسر میبرد فاطمه از نظر زیبائی مشابه حوریه بهشتی بود چون یک سال از این قضیه گذشت بکنیزان خود گفت چون شب شد این خرگاه را جمع کنید شبانگاه فاطمه شنید کسی می‌گوید «آیا آنچه را از دست داده یافتند» دیگری پاسخ داد «بلکه ناامید شده دست برداشتند».

حسن بن حسن از دنیا رفت و بهیچ وجه ادعای امامت نکرد و نیز کسی هم این سمت را برای او مدعی نبود چنانچه همین موضوع را برای زید تذکر دادیم.

عمر و قاسم و عبد اللَّه هر سه در کربلا شهید شدند خدای متعال از آنان خشنود باد و از طرف اسلام

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۶۷

و مسلمانان به آنان پاداش نیک دهاد.

عبد الرحمن همراه عمویش به حج بیت اللَّه مشرف شد و در ابواء همچنان که در لباس احرام بود درگذشت.

حسین بن حسن معروف به اثرم مردی فاضل بود لیکن کسی متعرض احوال او نشده.

طلحة بن حسن، مردی جوانمرد و جواد بود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۶۸

باب سوم امام حسین علیه السّلام

اشاره

(۱) این باب مشتمل بر احوال حضرت سید الشهداء امام پس از امام حسن و تاریخ ولادت و دلائل امامت و مدت عمر و خلافت و زمان درگذشت و علت وفات و محل دفن و عدد اولاد و مختصری از اخبار او.

امام پس از حضرت مجتبی برادرش حسین بن علی ع و پسر فاطمه دختر رسول خدا ص است که به تصریح پدر و جد و وصیت برادر بزرگوارش بمقام خلافت نائل گردیده.

کنیه آن حضرت ابو عبد اللَّه و در پنجم شعبان سال چهارم هجرت در مدینه متولد شد مادرش فاطمه او را حضور پدر بزرگوارش پیغمبر اکرم ص آورده از میلاد وی مژده داد رسول خدا ص او را حسین نامید و گوسفندی برای او عقیقه کرد امام حسین ع و برادر بزرگوارش بگواهی رسول خدا ص دو آقای جوانان بهشت‌اند و باتفاق علماء و بدون شک دو نواده پیغمبر رحمت‌اند.

حسن ع از سر تا به سینه و حسین از سینه تا بپا برسول خدا شباهت داشتند و هر دو از میان همه فرزندان و خاندانش محبوب‌تر در نزد رسول خدا ص بودند.

سلمان گفت از رسول خدا ص شنیدم در باره حسین میفرمود پروردگارا من این دو فرزند را دوست میدارم تو هم آنها را دوست بدار و دوست بدار دوستان ایشان را.

(۲) و نیز فرموده کسی که حسنین را دوست بدارد من او را دوست میدارم و کسی که من او را دوست

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۶۹

بدارم خدا او را دوست میدارد و کسی که خدا او را محبوب بدارد به بهشت میبرد و کسی که آنها را دشمن بدارد من او را دشمن میدارم و کسی که مبغوض من باشد خدا او را مبغوض میدارد و بجهنم میبرد.

و میفرمود حسنین دو شاخه ریحان دنیای منند.

ابن مسعود گفت رسول خدا ص مشغول نماز بود حسنین آمدند و بر پشت آن جناب قرار گرفتند چون رسول خدا ص می‌خواست سر بردارد آنها را به آرامی می‌گرفت و بر زمین می‌گذارد و چون بسجده میرفت باز آنها بر پشت حضرت قرار می‌گرفتند و بالاخره چون از نماز فارغ میشد یکی را بر زانوی راست و دیگری را بر زانوی چپ مینشانید و می‌فرمود کسی که مرا دوست میدارد باید این دو یادگار مرا نیز دوست بدارد.

و این دو فرزند در قضیه مباهله دو نفر حجت و دلیل استوار پیمبر بودند و نیز پس از علی ع دو حجت الهی بر مردم بوده که دین و ملت اسلام را یاری نمایند.

حضرت صادق ع فرمود امام حسن ع به اصحابش می‌فرمود خدا دو شهر در مشرق و مغرب آفریده و در آنها مردمی بسر میبرند که هیچ گاه اهتمام بنافرمانی خدا ننموده و سوگند بخدا در میان آنها و در خود آنها حجت خدائی جز من و برادرم حسین ع نمیباشد.

و مانند همین روایت از حضرت ابا عبد اللّٰه ع نقل شده که در واقعه کربلا به اصحاب پسر زیاد

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۷۰

فرمود چه شده علیه من قیام کرده و دشمنان مرا یاری می‌نمائید؟ (۱) سوگند بخدا اگر مرا بکشید حجت خدا را کشته‌اید و بدانید در میان جابلقا و جابرسا پسر پیغمبری که حجت خدا بر خلقش باشد جز من نیست منظور از جابلقا و جابرسا همان دو شهریست که امام مجتبی فرموده.

و بالاترین دلیل کمال حسنین و اینکه این دو بزرگوار حجت و برگزیده خدایند علاوه بر قضیه مباهله همانست که پیغمبر ص با آنکه آنها دو فرزند خورد سالی بودند با آنان بیعت اسلامی را بجا آورد با آنکه ظاهرا با هیچ بچه خوردسالی بیعت نفرموده بود و دیگر آنکه قرآن عمل آنها را با آنکه خوردسال بودند پذیرفته و بهشت را پاداش عملشان قرار داده با آنکه در برابر کار کودک دیگری چنین آیتی نرسیده خدای متعال در سوره هل اتی می‌فرماید وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً فَوَقاهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً در عین حالی که خود نیازمندند غذاشان را به درمانده و بی‌پدر و گرفتار میدهند (و چنان گمان کنید که به آنان می‌گویند) ما بشما برای خدا کمک کردیم و پاداش و تقدیری از شما نمی‌طلبیم و ما از خدای خود از روز گرفتاری و بیچارگی میهراسیم و خدا هم آنان را از آن روز نگهداری کرد و با شادمانی با آنان ملاقات نمود و بهشت و نعمتش را در برابر آنان پاداش داد.

و چنانچه این آیه مبارکه عمل حسنین را در ردیف اعطاء پدر و مادرشان قرار داده حاکی از آنست که نیت این دو بزرگوار هم مساوی با نیت آنهاست و از اینجا می‌فهمیم که هر دو بزرگوار آیت آشکار خدا و حجت عظمای حضرت پروردگارند چنانچه سخن گفتن عیسی در گهواره دلیل بر نبوت و برگزیدگی

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۷۱

او از جانب خدا و حاکی از موقعیت او بود.

(۱) باری رسول خدا ص هم پیش از این تصریح بر امامت ایشان نموده که حسنین دو امامند بنشینند یا برخیزند یعنی حکومت

ظاهری داشته باشند که کسی حق آنها را ضایع نکند یا در خانه باشند و مخالفان بجایشان برقرار شوند.

و نیز امام مجتبی هم او را وصی خود قرار داد چنانچه علی مرتضی هم فرزند خود امام حسن را وصی پس از خود تعیین کرد و رسول خدا ص علی ع را بعد از خود بوصایت امامت مفتخر فرمود.

فصل – ۱ دلیل بر امامت

(۲) بطوری که پیش از این نوشتیم سمت پیشوائی حضرت ابا عبد اللّٰه ع پس از رحلت برادر بزرگوارش بوصیت خود آن جناب و تصریح جد و پدرش ثابت و بر همه افراد لازم بوده که از آن حضرت پیروی کنند هر چند خود آن جناب بر اثر تقیه و صلحی که با معاویه داشت و باید بدان وفا کند از ابراز امامت و دعوت به پیشوائی خود جلوگیری می‌فرمود چنانچه پیشوائی پدر والاگهرش پس از درگذشت پیغمبر اکرم و ثبوت امامتش با آنکه هیچ گونه اظهاری نمی‌کرد مسلم خاص و عام بود و مانند پیشوائی برادر ارجمندش که در زمان سازش با معویه بسکوت برگزار کرد و از تصرف در امور خودداری نمود و در حقیقت این پدر بزرگوار و دو فرزند نامدارش برویه پیغمبر ص رفتار می‌کردند در آن هنگام که در شعب ابو طالب، محصور بود و بالاخره مخفیانه بجانب مدینه مهاجرت کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۷۲

(۱) پس از آنکه معویه مرد و زمان سازشی که اجازه نمیداد امام حسین ع اظهار امامت نماید و پرده از روی کار ولایتی خود بردارد بسر آمد حسین ع باندازه که ممکن بود اظهار دعوت کرد و هر وقتی که موقعیت بدست می‌آورد حق الهی خود را برای آنها که بی‌خبر بودند آشکار می‌ساخت تا اینکه ظاهرا یارانی پیدا کرد بعد از این مردم را به جهاد در راه خدا دعوت نمود و خود را برای قتال با دشمنان حق آماده ساخت و با خانواده خود از حرم خدا و رسول بطرف عراق رهسپار گردید تا شیعیان خود را که حضرتش را برای نابود کردن دشمنان دعوت کرده بودند یاری فرماید.

امام حسین ع پیش از خود، پسر عمویش مسلم بن عقیل رضی اللّٰه عنه را برای دعوت بسوی خدا و جهاد با اعدا مأمور داشت، مسلم حسب الامر بکوفه وارد شد و مردم کوفه با او بهمین عنوان بیعت کرده و با او پیمان بسته و ضمانت نمودند که ویرا یاری کنند و از آنچه بصلاح اوست دست برندارند و بالاخره ویرا مطمئن ساخته و عقد بیعت محکم نمودند.

لیکن طولی نکشید که پیمان شکستند و حضرت مشار الیه را خوار ساخته و او را بدست دشمنان تسلیم کردند مسلم در میان همانها که با وی بیعت کرده بودند شربت شهادت نوشید و کسی از وی یاری ننمود.

پس از شهادت مسلم بی‌وفایان کوفه که سابقه بی‌وفائیشان روی تاریخ را سیاه نموده برای پیکار با فرزند زهرا حرکت کردند و اطراف او را محاصره نمودند و او را از توجه بشهرهای دیگر ممانعت نمودند و بالاخره چنان اسباب درماندگی او را فراهم ساختند که نه یاری داشت و نه میتوانستند بطرفی فرار کند و میان او و آب فرات، حائل شدند و تشنگی را بر او روا داشتند تا بر وی دست یافته و او را شهید کردند.

آری حسین ع با لب تشنه شهید شد، حسین ع مجاهد راه خدا بود حسین ع در برابر تمام سختیها پابرجا بود حسین ع ستم دید و مظلوم شهید گردید بیعت او را شکستند و پرده احترامش را

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۷۳

دریدند و به پیمان او وفا نکردند و هدف و عهدی که او با دیگران داشت مراعات ننمودند او از همان راهی شربت شهادت نوشید که پیش از او پدر و برادرش کام شیرین گردیده بودند.

فصل – ۲ پس از رحلت امام حسن

(۱) خلاصه از اخباری که حاکی از دعوت و بیعت و خروج و شهادت امام حسین ع است- چون امام حسن رحلت کرد شیعیان عراق بجنب و جوش آمده و موقع را مغتنم شمرده به امام حسین ع نوشتند که ما پس از فاجعه کبری و مصیبت حضرت مجتبی حاضریم معویه را از خلافت خلع کنیم و با شما بیعت نمائیم.

امام حسین ع بایشان نوشت من برای این کار حاضر نیستم زیرا با معویه پیش از این پیمانی بسته‌ام که تا مدت آن سر نیاید نمیتوانم دست بکاری بزنم و نقض عهد کنم. آری چون معویه خود و دیگران را راحت کند ممکن است در این باره دقتی بعمل آورم.

در نیمه رجب سال شصت هجرت که معویه مرد، یزید به ولید بن عتبه که از طرف معاویه کارگزار مدینه بود نوشت بزودی از حسین ع بیعت بگیر و باو هیچ گونه مهلتی مده.

ولید شبانگاه امام حسین ع را به پیش خود خواند و حضرت هم دریافت که سبب دعوت او در این هنگام از شب برای چیست بهمین مناسبت عده از دوستان خود را گردآورد و فرمان داد تا همه اسلحه جنگی همراه داشته باشند و بآنان اطلاع داد در این هنگام که ولید مرا بحضور خوانده بی‌گمان مرا به انجام کاری می‌خواند که من او را اجابت نخواهم کرد و با این وصف خیال نمی‌کنم بی‌زیان از خانه او بدر

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۷۴

آیم بهتر آنست شما همراه من بیائید چون بر او وارد شوم شما دم در منتظر باشید هر گاه صدای مرا شنیدید بر او وارد شوید و مرا از چنگال او برهانید.

(۱) حسین ع بخانه ولید رفت چون وارد شد مروان حکم هم حضور داشت ولید، مرگ معویه را بحضور حضرت عرضه داشت امام حسین ع کلمه استرجاع فرمود سپس نامه یزید را در خصوص اینکه باید از آن حضرت برای یزید بیعت بگیرد بعرض امام ع رسانید. امام حسین ع فرمود خیال نمی‌کنم به بیعت نهانی من برای یزید قناعت کنی بلکه من باید علنا با او بیعت کنم تا همه مردم از بیعت من باخبر شوند ولید گفت آری چنانست که می‌فرمائید.

امام حسین فرمود بنا بر این موضوع بیعت را تا فردا صبح بتأخیر بینداز و فردا در این باره اندیشه کن و تصمیم بگیر.

ولید گفت اینک بنام خدا بخانه خود برو تا فردا با جماعتی حضور پیدا کرده و با زاده معویه یزید پلید بیعت نمائی.

مروان از دستور ولید ناراحت شده گفت سوگند بخدا اگر حسین ع هم اکنون از این خانه بیرون رود و با تو بیعت نکند هیچ گاه بچنین فرصتی دست پیدا نخواهی کرد که از وی بیعت بگیری مگر آنکه عده از طرفین کشته شوند بنا بر این بهتر آنست که مشار الیه را اجازه خروج ندهی مگر آنکه بیعت کند یا آنکه گردن او را بزنی.

حسین ع سخت ناراحت شده فرمود ای پسر زرقاء تو یا این شخص مرا می‌کشید سوگند بخدا دروغ میگوئی آنگاه از پیش ولید بیرون رفته با دوستان خود بمنزل خویش برگشت.

(۲) مروان بعد از این بولید گفت بسخن من اعتنائی نکردی و پس از این برای همیشه چنین

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۷۵

فرصتی بدست نخواهی آورد که بتوانی از او بیعت بگیری، ولید گفت اف بر غیرت تو، راهی را برای من اختیار کردی که هلاک دین من در آن مسلم است سوگند بخدا هیچ گاه حاضر نیستم تمام ثروت دنیا را که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند در برابر خون حسین بمن ارزانی بدارند، عجیب است من حسین را برای آنکه گفته با یزید بیعت نمی‌کنم بکشم سوگند بخدا یقین میدانم کسی که قاتل حسین باشد فردای قیامت تمام حسنات او بر باد خواهد رفت و میزان اعمال شایسته او سبکبار است.

مروان گفت اگر عقیده تو چنین است عمل شایسته‌ای انجام داده آری اینسخن را مروان از روی نارضایتی گفت زیرا خود عقیده

نداشت که قتل حسین ع مستلزم گناهی باشد.

آن شب را امام حسین ع که شب شنبه بیست و هشتم رجب سال شصت هجرت بود بسر آورد.

ولید پس از این نامه به پسر زبیر نوشت و او را به بیعت یزید دعوت کرد پور زبیر از بیعت با وی خودداری کرده و شبانه از مدینه بمکه حرکت کرد فردا صبح که ولید از فرار پسر زبیر باخبر شد هشتاد نفر از یاران بنی امیه را به تعقیب نام‌برده فرستاد لیکن آنان بوی دست پیدا نکرده بازگشتند.

آخر روز شنبه ولید عده‌ای را مأمور داشت تا حسین ع را حاضر کرده برای یزید بیعت بگیرد حسین ع فرمود امشب را هم مهلت بدهید تا فردا ما و شما در این باره فکری بکنیم آن شب را به امام حسین ع مهلت داده و اصراری نکردند.

حسین ع شب یک شنبه بیست و نهم رجب همراه با فرزندان و فرزندان برادر و خواهران و بیشتر از اهل بیت خود به استثنای محمد حنفیه بطرف مکه رهسپار شد.

(۱) محمد حنفیه که نمیدانست برادرش بکجا عازم است و از حرکت وی باخبر شد حضور اقدسش

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۷۶

آمده عرضه داشت ای برادر تو از همه در نزد من محبوبتر و عزیزتری و من هر گاه از نصیحت دیگران خودداری کنم هیچ گاه از نصیحت کردن تو دست برنمیدارم و ترا از هر جهت شایسته بدان میدانم و آن اینست که بشما پیشنهاد می‌کنم که یزید بر سریر دوران‌داری می‌خواهد بنشیند بهتر آنست که با وی بیعت نکنی و از اینجا بهیچ کجا نروی بلکه رسولان خود را باطراف بفرستی و مردم را به بیعت خود بخوانی اگر مردم با تو بیعت کردند و آنانهم برای تو از دیگران بیعت گرفتند از خدا سپاسگزاری کن و حمد و ستایش او را بجای‌آور و اگر مردم بغیر تو متوجه شدند دین و خرد ترا که خدا از تو نمی‌گیرد و جوانمردی و برتری تو هم از بین نمیرود زیرا بیم من از آنست که در یکی از این شهرهائی که در نظر گرفته وارد شوی مردم در میان خود و توجه بجناب تو با یک دیگر اختلاف نمایند چنانچه برخی له تو و عده علیه تو باشند و به پیکار بپردازند و تو در اولین فرصت هدف تیر اختلاف آنان باشی در نتیجه بهترین همه مردم از حیث شخصیت و پدر و مادر خونش هدر شود و کسانش نابود گردند.

حسین ع پرسید اینک می‌گوئی در کجا نزول کنم. عرضکرد در مکه مکرمه نزول اجلال فرمائید اگر اطمینان خاطر پیدا کردید و مردم از شما استقبال نمودند بمقصود خود نائل‌شده و اگر وضع آنجا با شما سازگار نبود بریگستانها و قله‌های کوه پناهنده شده و بالاخره از شهری بشهر دیگر کوچ می‌کنی تا به‌بینی کار مردم بکجا می‌کشد زیرا هنگامی که آهنگ کاری داشته باشی رأی تو از همه کس بصواب نزدیکتر است.

امام حسین ع فرمود ای برادر، خوش نصیحت کردی و مهربانی نمودی و آرزومندم رأی تو محکم و استوار باشد و همواره موفق باشی.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۷۷

(۱) حسین ع بطرف مکه رهسپار شد و این آیه را تلاوت کرد: فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ «۱» موسی بیمناک از مصر خارج و همواره در اندیشه بود و از خدا خواست تا او را از آزار ستمگران نگه بدارد حضرت امام حسین از جاده معمولی حرکت کرد همراهیان بعرض رسانیدند شما هم مانند پسر زبیر از بی‌راهه حرکت کنید که هر گاه در صدد تعقیب شما برآیند بجناب شما دست پیدا نکنند.

امام ع که اهل حیله و مکر نیست پاسخ داد بخدا سوگند هیچ گاه از راه عمومی به بیراهه نخواهم رفت و همچنان از همین راه بطرف هدف خود پیش خواهم رفت تا به‌بینم قضای خدا در باره من چگونه حکومت خواهد کرد.

حسین ع در شب جمعه سوم شعبان وارد مکه مکرمه شد و هنگام ورود این آیه را تلاوت کرد وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْیَنَ قالَ عَسى رَبِّی

أَنْ يَهْدِيَنِي سَواءَ السَّبِيلِ «۲» هنگامی که موسی ع بطرف مدین توجه کرد و بدان جا رسید گفت آرزومندم خدای متعال مرا براه راست هدایت فرماید مردم مکه که از ورود حضرتش باخبر شدند دسته دسته از ساکنین و آنها که بقصد عمره آمده بودند بزیارت آن حضرت می‌آمدند.

ابن زبیر هم آن اوقات در مکه بود و در یکطرف از خانه کعبه به بست نشسته و بنماز مشغول بود وقتی از ورود امام حسین ع باخبر شد او هم مانند دیگران بزیارت آن جناب می‌آمد گاهی دو روز پشت سر هم و گاهی روز در میان بحضور می‌شتافت.

ورود امام حسین ع از همه بیشتر بر پسر زبیر گران تمام شد زیرا میدانست با بودن حسین ع مردم با وی بیعت نخواهند کرد و مسلما حلقه اطاعت و ارادت او را جلوتر از وی بگوش خواهند کرد.

---

(۱) آیه ۲۰ سوره قصص

(۲) آیه ۲۰ سوره قصص

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۷۸

(۱) مردم کوفه از هلاکت معویه باخبر گردیدند و از آن طرف وقتی شنیدند یزید بجای آن حیله‌گر روباه سیرت برقرار شده مضطرب گردیده در اندیشه فرورفتند و کم کم بیاد گفتار علی ع و روز سیاه خود افتاده و نیز اطلاع پیدا کردند حسین ع از بیعت با یزید خودداری کرده و ضمنا از خروج و سرپیچی پسر زبیر هم باخبر گردیدند و دانستند که هر دو بمکه رفته‌اند.

باری نتیجه این اطلاعات آن شد که در منزل سلیمان بن صرد گرد آمدند و از هلاکت معویه اظهار خوشوقتی کردند و حمد و ثنای خدا بجا آوردند که این خار را از سر راه مسلمانان برداشت.

سلیمان پس از این بحاضران خطاب کرده گفت معویه هلاک شد و حسین هم حاضر نشده با یزید بیعت کند و پافشاری نموده و بهمین منظور بطرف مکه رهسپار شده و شما هم شیعه او و پدرش هستید اینک اگر میدانید و قول میدهید که ویرا یاری کنید و با دشمن او پیکار نمائید و در راه او جانفشانی نمائید نامه بآن حضرت بنویسید و او را از تصمیم خود اطلاع دهید و اگر می‌ترسید در راه یاری او ضعف و سستی بخرج دهید و چنانچه باید او را یاری نکنید ویرا مغرور نساخته و از حرم خدا خارج نگردانید و او را بحال خود بگذارید.

حاضران گفتند چنان نیست بلکه حاضریم در راه او جانفشانی کنیم و از خون خود بگذریم و پرچم شاهانه او را باهتزاز درآوریم سلیمان که آنان را راسخ قدم خیال کرد گفت اینک نامه بآن حضرت مرقوم بدارید آنان نامه باین مضمون نگاشتند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ نامه‌ایست بسوی حسین بن علی ع از جانب سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعهٔ بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و شیعیان مؤمن و مسلمان اهل کوفه.

سلام بر تو خدای یکتای بی‌انباز را ستایش می‌کنیم (۲) اما بعد ستایش خدائی را که پشت دشمن

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۷۹

سرکش ستم‌گر ترا شکست همان دشمنی که با زور و بر خلاف رضا کار این امت را در دست اختیار خود قرار داد و مالیه و حقوق الهیه را غصب کرد و بدون اندک رضایتی بر آنان امیر شد سپس بهترین آنها را کشت و بدترینشان را برجا گذارد و حقوق الهی را در میان ستمگران و ثروتمندان تقسیم کرد و ناتوانان را محروم داشت خدا او را مانند قوم ثمود از رحمت خود ناامید سازد اینک ای حسین بدان که ما امیری نداریم و شما بجانب ما بیائید آرزومندیم خدا میان ما و شما را بحقیقت جمع فرماید و این نکته را هم برای تأیید گفتار خود بعرض میرسانند با آنکه نعمان بن بشیر در قصر دار الاماره حضور دارد در عین حال باو توجهی نداریم و با او در هیچ یک از مراسم دینی شرکت نمی‌کنیم و اگر اطلاع پیدا کنیم که شما بطرف ما توجه می‌کنید او را از کوفه بیرون کرده بشام

میفرستیم.

چون نامه باتمام رسید و امضا شد آن را به عبد اللّه بن مسمع همدانی و عبد اللّه بن وال داده و سفارش کردند با سرعت هر چه تمامتر آن را بعز حضور امام حسین ع تقدیم بدارند آنها هم حسب الامر با سرعت تمام از کوفه خارج شده و دهم ماه رمضان نامه را بعز عرض رسانیدند.

پس از آنکه دو روز از ارسال نامه گذشت نامبردگان قیس بن مسهر صیداوی را باتفاق عبد اللّه و عبد الرحمن فرزندان شداد ارحبی و عماره سلولی بجانب حسین ع گسیل داشته و صد و پنجاه نامه دیگر از یکنفر و دو نفر و چهار نفر که بتأیید نامبردگان نوشته بودند همراه بردند و بعد از دو روز هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبد اللّه حنفی را با نامه باین مضمون فرستادند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ نامه‌ایست به حسین بن علی از جانب مسلمانان و شیعیان او.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۸۰

(۱) با سرعت و بزودی بسوی ما حرکت کن که «همه چشم انتظار تواند» و بغیر از دیدار تو آرزوی دیگری ندارند و نامه را باینجمله خاتمه دادند فالعجل العجل ثم العجل العجل هر چه میتوانی تعجیل کن و السلام.

پس از این، شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن الحارث بن رویم و عروهٔ بن قیس و عمرو بن حجاج زبیدی و محمد بن عمرو تمیمی نامه باین مضمون بعز عرض رسانیدند.

اما بعد باغهای کوفه سبز و خرم گردیده و میوه‌ها رسیده هر گاه اراده همایونی تو تعلق گرفته باشد ممکن است با لشکر پیروز خود بسوی ما حرکت فرمائی و السلام.

همه نامه بران حضور حضرت شرفیاب شده و در آنجا با یک دیگر ملاقات کردند حضرت همه نامه‌ها را قرائت فرمود و احوال مردم کوفه را جویا شد سپس نامه زیر را در پاسخ نامه‌های وارده نوشته و بوسیله هانی بن هانی و سعید بن عبد اللّه که آخرین چاپار کوفه بودند عنایت فرمود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ نامه‌ایست از حسین بن علی علیهما السّلام بگروه مؤمنان و مسلمانان کوفه.

اما بعد هانی و سعید، حضور رسیده و نامه شما را تقدیم کردند و نامبردگان آخرین رسولانی بودند که شرف زیارت ما را دریافتند و من نامه شما را دقیقا خوانده و هدف و مقصود شما را در باره آنچه نوشته بودید کاملا متوجه گردیدم و خلاصه بسیاری از نامه‌های وارده آن بود که ما پیشوائی نداریم شایسته است بجانب ما بیائی و بر ما نزول اجلال کنی تا خدا ما را بوسیله تو بحق و هدایت رهبری فرماید.

اینک من برادر و پسر عمو و مطمئن‌ترین افراد خانواده‌ام مسلم بن عقیل را بسوی شما میفرستم هر گاه او بمن نامه نوشت که همه شما یک رأی و یک جهتید و خردمندان و دانایان شما همان عقیده را دارند که نامه‌هاشان حاکی از آنند و من یک یک آنها را از پیش نظر دقیق خود گذراندم، بزودی و با خواست خدا بسوی شما خواهم آمد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۸۱

(۱) و در آخر نامه مردم را با این جمله توجه داد بجان خودم سوگند پیشوا کسی است که مطابق با دستور کتاب خدا رفتار کند و بر مردم حکومت نماید و عدل و داد را در میان افراد رواج دهد و خود هم بدین حق، متدین و پابند باشد و خود را مطیع و فرمان‌بردار خدا بداند و السلام.

پس از این، مسلم بن عقیل را احضار کرده ویرا با قیس بن مسهر صیداوی و عمارهٔ بن عبد اللّه سلولی و عبد اللّه و عبد الرحمن فرزندان شداد ارحبی همراه کرده و باو فرمان داد در همه کار از خدا فراموش مکن و تقوی پیشه ساز و کار خودت را پوشیده بدار و لطف و مهربانی را از دست مده و در نتیجه اگر دیدی مردم براستی بر سر گفتار خود هستند و اطمینان کاملی بآنها هست بلافاصله

نامه نوشته و مرا از اقبال و توجه آنان باخبر گردان.

مسلم، حسب الامر از مکه حرکت کرد بمدینه وارد شد در مسجد رسول خدا ص نماز گزارده و با آنها که لازم بود تودیع نمود و با دو نفر دلیلی که از مردم قیس برای راهنمائی خود گرفته بود از بیراهه بجانب مقصود خود حرکت کرد نامبردگان راه را گم کرده و تشنگی بی‌انـدازه بآنها روی آورد بطوری که از راه رفتن باز ماندند و چون آثار بیچارگی را در خود احساس کردند او را راهنمائی کرده و گفتند از چه راهی بمقصد حرکت کند، مسلم جاده مقصود را بطوری که آنان اشاره کرده بودند پیمود لیکن آنها از شدت عطش از پای درآمدند.

مسلم از آنجا حرکت کرده بمحلی موسوم به (مضیق) رسید و این پیش‌آمد را در ضمن نامه به این مضمون بعرض مبارك رسانیده و به قیس بن مسهر داده تا حضور حضرت تقدیم بدارد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۸۲

(۱) اما بعـد حسب الامر باتفاق دو نفر راهنما از مـدینه خارج شده بجهتی از بیراهه رفته راهنمایان راه را گم کرده و تشـنگی بر آنان غلبه کرده نتوانستند خودداری نمایند و در راه جان سپردند ما پس از درگذشت آنها بطرف مقصود حرکت کرده تا با نیمه جانی که باقی مانـده بود خود را بکنار آبی که بنام مضیق خوانـده میشـد و از بطن الخبت بود رسـیدیم من این پیش‌آمد را بفال نیک نگرفتم اکنون اگر صلاح بدانید مرا از این مأموریت معاف فرمائید و دیگری را بجای من برای انجام اراده خود منصوب دارید و السلام.

حضرت ابا عبد اللّه در پاسخ وی نوشت:

بیم من از آنست که از آن نظر استعفا خواسته و مأموریتت را بـدیگری محول کرده باشـی که از مرگ و مقابل شـدن بـا دشـمن میهراسی، باید دل قوی کنی و مأموریتت را چنانچه دستور داده‌ام بانجام آوری.

مسلم هنگامی که نامه آن حضـرت را خوانده گفت استعفاء من از ترس دشمن و فرار از مرگ نبوده آنگاه با عزمی ثابت بر مرکب مقصود سوار شد از مضیق حرکت کرد تا به آبی که متعلق بمردم طی بود رسـید آنجا نزول اجلال کرده پس از اندك استراحتی از آن محل کوچ کرد چشـمش به شکارچی افتاد که تیری بشکاری پرتاب کرد چون نزدیك رسـید معلوم شـد آهو بزخم تیر از پای درآمده مسلم این پیش‌آمد را بفال نیك گرفته گفت امید است بخواست خدا بر دشمن چیره شویم.

مسلم راه را بهر قسمی که بود پیمود تا وارد کوفه شده و بخانه مختار بن ابی عبید که امروز آنجا به نام خانه مسلم بن مسیب شهرت دارد نزول کرد شیعه که از آمدن حضـرت مشار الیه باخبر شدند دسته دسته بدیدار آن جناب شتافتند چون عده حضور یافتند مسلم نامه امام حسین ع را برای مردم قرائت کرد آنان از شنیدن کلمات نامه می‌گریستند و با وی بیعت کردند تا هیجده هزار نفر کوفی با وی بیعت نمودند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۸۳

(۱) مسلم نامه بحسین ع نوشته و حضرت او را از بیعت این عده که دست بیعت باو داده باخبر ساخت و اضافه کرد که بزودی بکوفه بیاید شیعیان از همه طرف بسوی مسلم می‌شتافتند تا اقامتگاه او مشهود همگان گردید.

نعمان بن بشیر از ورود مسلم و بیعت مردم با او خبردار شد نامبرده در آن اوقات از جانب معویه حکومت کوفه داشت و یزید هم او را بسمت سابقی برقرار داشت.

نعمان برای آنکه هر چه زودتر مردم را از آشوب‌گری جلوگیری کنـد بمنبر رفته پس از حمـد خـدا گفت ای بندگان خدا بترسـید و آشوب نکنید و تفرقه در میان مردم ایجاد ننمائید و اسباب هلاکت مردم را فراهم نسازید و بخونریزی و غصب و چپاول مال و ثروت خود حاضـر نشوید و این نکته را هم بدانید من با کسـی که سـر قتال با من نداشته باشد با او مقاتله نمی‌کنم و کسی که علیه من قیام ننمایـد علیه او اقـدامی نمی‌کنم و خوابیده و آسوده شـما را بیدار نمی‌کنم و بدون جهت متعرض شـما نمی‌شوم و کسی را به تهمت

گرفتار نمی‌سازم و متهم نمی‌گردانم و لیکن شما اگر از من اعراض کنید و بیعت مرا بشکنید و با امام خود مخالفت نمائید سوگند بخدای یکتا تا وقتی که شمشیر من در قائمه خود باقی است گردن شما را میزنم و اگر کسی هم بیاری من قیام ننماید بازهم دست از کار خود برنمیدارم در عین حال آرزومندم مردم حق‌شناس شما بیشتر از نمک نشناس شما باشند عبد اللَّه حضرمی که هم‌قسم با بنی امیه بود از جای برخاست گفت ای امیر با این گونه سخنی که تو گفتی مخالفان دست از مخالفت خود برنمیدارند چاره آنها منحصر بجنگ است زیرا این گونه بیانات تهدید آمیز رویه مردم ناتوانست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۸۴

(۱) نعمان پاسخ داد هر گاه من در اطاعت از فرمان خدا در ردیف مستضعفین و ناتوانان باشم دوستر میدارم که از خدا نافرمانی کنم و پیش مردم دنیا آبرومند باشم آنگاه از منبر بزیر آمده بدار الاماره رفت.

عبد اللَّه که دید تیر سخنش بهدف مقصود نرسید نامه باین مضمون به یزید نوشت.

مسلم بن عقیل بکوفه وارد شد و شیعیان حسین ع با وی بیعت کردند و هر گاه تو بکوفه احتیاجی داری مردی دلاور را باین صوب بفرست تا بتواند امر ترا در این شهرستان نفوذ دهد و مانند تو که بر دشمن چیره می‌شوی بر او دست یابد زیرا نعمان مردی ناتوان یا تظاهر به ضعف و ناتوانی می‌کند.

پس از او عمارة بن عقبه و عمر بن سعد نیز نامه بهمان مضمون ارسال داشتند.

این نامه‌ها که بدست یزید رسید، سرجون، غلام معویه را احضار داشته گفت بطوری که شنیده‌ام حسین بن علی ع مسلم را بکوفه فرستاده تا از آنها برای او بیعت بگیرد و نعمان هم ضعف و سستی نشان داده اینک رأی تو در این باره چیست؟ و چه کسی را سزاوار آستانداری کوفه میدانی.

یزید آن اوقات عبید اللَّه زیاد را مورد عتاب قرار داده و مبغوض خود ساخته بود.

سرجون گفت اگر معاویه زنده شود و بتو فرمانی بدهد طبق فرمان او عمل می‌کنی؟ گفت آری. سرجون همان دم ابلاغ آستانداری پسر زیاد را که معویه برای عبید اللَّه نوشته بود بیرون آورد و اضافه کرد اینک این ابلاغیه رأی معویه است که پیش از مرگ نامبرده را به آستانداری کوفه نامزد کرده است و ضمنا آستانداری بصره را هم باو تفویض داشته.

یزید که سرانجام کار خود را چنان دید که معویه برقرار نموده بسرجون گفت اینک ابلاغیه

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۸۵

عبید اللَّه را برای او بفرست سپس مسلم بن عمرو باهلی را احضار کرده و نامه بضمیمه ابلاغیه برای عبید اللَّه نوشت.

(۱) رعایای من از کوفه نوشته‌اند پسر عقیل در کوفه آمده و مردم را گرد خود جمع کرده و می- خواهد بدین وسیله آشوب و فتنه‌جوئی نماید و تفرقه در میان مسلمانان برقرار بسازد بمجردی که از مضمون نامه من اطلاع یافتی بطرف کوفه حرکت کن او را گرفته یا محکم به‌بند و یا بکش و یا تبعید نما و السلام.

چنانچه اشاره شد نامه ایالتی کوفه را هم باین نامه ضمیمه کرد.

مسلم بن عمرو به بصره آمده و ابلاغیه و نامه را به عبید اللَّه تسلیم کرد عبید اللَّه هم بلا فاصله اسباب سفر کوفه را فراهم ساخته فردا بعزم کوفه حرکت کرد و برادر خود عثمان را جای‌نشین خود قرار داد.

عبید اللَّه بهمراهی مسلم بن عمرو باهلی و شریک بن اعور و خاندان و لشکریانش از بصره حرکت کرده وارد کوفه شد.

پسر زیاد هنگام ورود بکوفه عمامه سیاهی بسر گذارده و پوزبندی بصورت افکنده مردم که از آمدن حسین ع باخبر بودند خیال کردند حسین ع وارد شده بهر دسته از مردم که میرسید باو سلام می- کرده و می‌گفتند خوش آمدی و صفا آوردی ای پسر رسول خدا ص عبید اللَّه از اشتباه مردم بسیار ناراحت شد مسلم بن عمرو هنگامی که دید مردم بیگدار بآب زده و از راه نادانی بوی اظهار

محبت می‌کنند گفت دور شوید این شخص پسر زیاد است و حسین نیست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۸۶

(۱) پسر زیاد شبانه با همراهیان خود بکنار قصر دار الاماره رسید و لجاره‌ای که اطراف او گرد آمده یقین داشتند شخص تازه وارد حسین ع است.

نعمان که از ورود شخص تازه واردی باخبر شد و از آن طرف سابقه آمدن امام حسین را داشت برای آنکه اسباب مسئولیت برای خود درست نکرده باشد دستور داد در دار الاماره را بروی پسر زیاد و نزدیکان او بستند کسی فریاد زد در دار الاماره را باز کنید نعمان از بام دار الاماره ابن زیاد را بگمان آنکه حسین ع است مخاطب قرار داده گفت سوگند بخدا از کنار دار الاماره دور شو به حق خدا امانتی که بدست من سپرده شده بتو نخواهم داد و حاجتی به پیکار با تو هم ندارم عبید اللّٰه سخن نعمان را میشنید لیکن برای آنکه آسیبی نبیند پاسخی باو نمیداد تا پشت قصر آمد به نعمان گفت در را بگشا با فتح و گشایش که شب امارتت طولانی شد و عمرت سرآمد- شخصی که پشت سر پسر مرجانه بود صدای او را شنید بطرف جمعیتی که بگمان حسین همراه وی آمده بودند متوجه شده گفت بحق خدائی که شریک ندارد این موجود تازه وارد پسر مرجانه است و امام حسین ع نمیباشد- نعمان که صدای پسر مرجانه را شنید بزودی در را بروی او باز کرد او و همراهیانش وارد شده و در را محکم بروی مردم بستند و مردم که از زیارت آقای خود محروم گردیده و امر بر خلاف انتظار را مشاهده کردند پراکنده شده بخانهای خود رفتند.

فردا صبح مردم را در میان مسجد کوفه گردآورد بمنبر رفت پس از حمد و ثنا گفت یزید مرا آستاندار شهر شما قرار داده و همه چیز این ولایت را در تحت اختیار من گذارده و دستور داده با ستمدیدگان مراعات کنم و به محرومان و بی‌بضاعتان کمک نمایم و هر کسی سخن مرا بشنود و اطاعت کند باو احسان کنم و مانند پدر مهربانی برای او باشم و هر کسی مخالفت و سرپیچی نماید او را با شمشیر و

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۸۷

تازیانه براه بیاورم بنا بر این کسی که خود را دوست میدارد باید از مخالفت احتراز کند و راستی پیشه نماید تا از هلاکت در امان باشد.

(۱) پس از این از منبر پائین آمد و از آغاز کار با درشتی و سختی رفتار کرد و دستور داد سرشناسان کوفه و آنها که مردم را می‌شناسند حاضر کرده تا معروفان و هواخواهان یزید و مخالفان و آشوبگران را معرفی نمایند و خاطرنشان ساخت کسانی که نامبردگان را معرفی کنند و بحضور آورند آسیبی از ما نخواهند دید و کسی که برای این کار حاضر نمی‌شود باید ضمانت کند آنها که معروف در نزد او هستند در صدد مخالفت و ستمگری علیه ما نباشند و کسی که باین امر هم راضی نشود یا آنکه سرشناسان قوم را معرفی ننماید باید بداند که در امان ما نبوده و خون او را خواهیم ریخت و مال او بر ما حلالست و هر سرشناسی که از یکی از دشمنان یزید باخبر بوده و او را بمقام ما معرفی نکرده باشد برای عبرت دیگران او را در کنار خانه‌اش بدار می‌آویزیم و از عطیه ملوکانه محروم خواهیم داشت.

هنگامی که حضرت مسلم بن عقیل ع از آمدن عبید اللّٰه باخبر شد و از سخنان بیخردانه او اطلاع حاصل نمود و متوجه شد سرشناسان را برای معرفی شیعیان علی و مخالفان یزید بحضور طلبیده از خانه مختار خارج شده و بمنزل هانی بن عروه رفت شیعیان مخفیانه حضور حضرتش میرسیدند و ضمنا بیکدیگر توصیه می‌کردند مبادا کسان عبید اللّٰه از جایگاه مسلم باخبر شود.

عبید اللّٰه برای آنکه هر چه زودتر بمقصود خود برسد غلامی داشت بنام معقل باو سه هزار درهم داده گفت در طلب یاران مسلم برآی و هر گاه با یکی یا عده از آنان ملاقات کردی این وجه را بایشان بده و بگو این مقدار وجه را بگیرید و صرف نابودی دشمن خود بنمائید و برای از بیخ و بن درآوردن او اسلحه

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۸۸

بخرید (۱) و به آنان چنان وانمود کن که تو هم از آنهائی زیرا ثابت است هر گاه وجه مزبور را بآنها پرداختی ایشان بتو اطمینان پیدا کرده و ترا مورد وثوق خود قرار داده و هیچ خبری را از تو پوشیده نمی- دارند پس از این پیوسته با آنها رفت و آمد کن تا سرانجام از محل مسلم باخبر شوی و با او ملاقات کنی.

او طبق دستور رفتار کرده و به جستجو پرداخته تا وارد مسجد اعظم کوفه شده در آنجا مسلم بن عوسجه مشغول نماز بود شنید عده می‌گفتند این مرد برای حسین ع بیعت می‌گیرد معقل از استماع این سخن موقع را مغتنم شمرده پهلوی مسلم نشست چون نامبرده از نماز فارغ شد با صورت حق بجانبی گفت ای بنده خدا، من یکی از مردم شامم خدای متعال نعمت دوستی اهل بیت پیغمبر و دوستان ایشان را به من ارزانی داشته و بلافاصله برای آنکه هر چه بیشتر خود را راستگو قلمداد کند شروع کرد بگریستن و اضافه کرد اکنون سه هزار درهم در اختیار دارم می‌خواهم آنها را بمردی که شنیده‌ام چندی وارد کوفه شده و می‌خواهد برای فرزند دختر پیغمبر ص بیعت بگیرد تسلیم نمایم و من از ساعتی که وارد کوفه شده در تعقیب کسی هستم تا مرا بحضور او دلالت نماید متأسفانه هنوز کسی را ندیده‌ام که مرا بزیارت او نائل گرداند و از محل او اطلاع دهد و اینک که در مسجد نشسته بودم از یکی از مؤمنان شنیدم می‌گفت این مرد یعنی شما از کسانی است که از محل شخص معهود باخبر است من که تمام آرزویم همین بود از فرصت استفاده کرده حضور شما آمدم تا این وجه را گرفته و مرا به حضور آقای خود رهبری نمائید زیرا منهم یکی از برادران و محل وثوق شمایم و اگر هم بخواهی بیشتر بمن اطمینان پیدا کنی ممکن است قبل از رسیدن بحضور او از من برای او بیعت بگیری.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۸۹

(۱) پسر عوسجه که خیال می‌کرد این مکار بدکار آنچه گفته از روی صدق و صفا بوده سپاس خدا را بجا آورده گفت خدا را سپاسگزارم که مرا از دیدار تو خرسند فرموده و آرزومندم بزودی بمطلوب خود نائل شوی و کسی را که دوست میداری بزیارتش برسی و خدای متعال بکمک تو اهل بیت پیغمبرش را یاری فرماید لیکن من نمی‌خواستم پیش از آنکه از ترس این بدکار در امان باشم مردم مرا بسمت محبت اهل بیت پیغمبر بشناسند.

معقل گفت اکنون نباید اندوهناك باشی و آنچه خیر است بزودی هویدا خواهد شد بلکه مرا به بیعت با او مفتخر ساز و آتش درونی مرا که مدتی است شعله‌ور گردیده خاموش کن.

پسر عوسجه از وی بیعت گرفته و پیمانهای محکم در میان آورده و شرط کرد مبادا این قضیه را با کسی بیان کنی و دشمنان را باخبر گردانی معقل هم بتمام معنی خود را در تحت اختیار فرزند عوسجه درآورده و هر گونه شرطی که او می‌کرد کاملا می‌پذیرفت.

مسلم که او را از خود میدانست گفت چند روزی بخانه من بیا تا من از آقای تو اجازه حضور ترا بگیرم.

او هم حسب الامر روزها همراه مردم بخانه مسلم میرفت تا هنگامی که پسر عوسجه توانست برای او اجازه حضور اخذ نماید.

مسلم بن عقیل بنامبرده اجازه ورود داد او بحضور شرفیاب شده با حضرتش بیعت نمود و وجه مزبور را تقدیم داشته حضرت مسلم به ثمامه صائدی که رئیس بیت المال و کارها تحت نظر او اداره میشد و اسلحه جنگی می‌خرید و در این خصوص بینائی کاملی داشت و علاوه بر این یکی از سوارگان زبردست عرب و از بزرگان شیعه بود دستور داد تا وجه مزبور را اخذ نماید.

معقل از این پس که در ردیف خودمانیها درآمد پیوسته بمنزل مسلم رفت و آمد می‌کرد و نخستین کسی بود که وارد میشد و آخرین کسی بود که از حضور مرخص می‌گردید و بالاخره با این رفت و آمد توانست آنچه مورد نظر پسر زیاد بود تحصیل نماید و هر وقت با پسر زیاد ملاقات می‌کرد او را از اسرار مسلم و مردم او باخبر می‌ساخت.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۹۰

(۱) هانی از وقتی که پسر زیاد وارد کوفه شده نظر به آنکه از وی بیمناک بود خود را به بیماری زده و به مجلس او حضور پیدا نکرد.

ابن زیاد از اطرافیان خود جویای احوال نامبرده شد گفتند او بیمار است پسر زیاد از بیماری او اظهار بی‌اطلاعی کرد و گفت هر گاه میدانستم او بیمار است بعیادت او میرفتم پس از این از محمد بن اشعث و اسماء خارجه و عمرو بن حجاج که هانی دخترش رویحه مادر یحیی بن هانی را بهمسری اختیار کرده بود بحضور طلبیده پرسید: چرا در این مدت هانی بدیدار ما نیامد گفتند ما از نیامدن او اطلاعی نداریم و همان جا یکی از آنها گفت بطوری که شنیده‌ایم بیمار است.

پسر زیاد گفت شنیده‌ام بهبودی یافته و بر در سرای خود می‌نشیند با وی ملاقات کنید و بگوئید بدیدار ما بیاید و حق ما را پامال نکند زیرا من دوست نمیدارم مانند هانی شخصی که از بزرگان عرب است در نظر من لکه دار شود.

نامبردگان حسب دستور اول شبی با هانی که دم درب خانه‌اش نشسته بود ملاقات کردند و گفتند علت عدم ملاقات تو با پسر زیاد چیست زیرا او امروز جویای احوال تو شده و گفته بود اگر میدانستم او بیمار است از وی عیادت می‌کردم.

هانی گفت همچنان که بعرض رسیده بیمار بودم و مریضی مرا از حضور ممانعت کرد.

گفتند راست است لیکن پسر زیاد اطلاع یافته که بهبودی یافته‌ای و شبها دم منزلت می‌نشینی و از حضور نزد پسر زیاد خودداری می‌کنی و باید بدانی که بی‌اعتنائی کردن بسلطان بر خلاف عادت اشخاص سرشناس بوده و شخص شاه باین گونه جفاها حاضر نمی‌شود اینک برای رفع کدورت ترا بخدا سوگند میدهیم با ما سوار شده بحضور پسر زیاد بیائی.

(۲) هانی گفته آنان را پذیرفته دستور داد لباس و مرکبش را حاضر کردند سوار شد نزدیک قصر

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۹۱

دار الاماره که رسید احساس خطر کرده به حسان بن اسما توجه کرده گفت ای برادرزاده بخدا سوگند من از پسر زیاد بیمناکم عقیده تو در این باره چیست؟ او گفت ای عمو بخدا قسم من هیچ گونه خوفی از او نسبت بتو احساس نمی‌کنم و هیچ بیمی بر خود راه مده. آری حسان که این گونه اظهار عقیده کرد برای آن بود که نمیدانست پسر زیاد برای چه امری نامبرده را احضار کرده. هانی که تا اندازه قوت قلب پیدا کرده بود بر عبید اللَّه وارد شد و همانوقت هم عده از نزدیکان حضور داشتند بمجردی که چشم عبید اللَّه باو افتاد گفت «احمقی بپای خود بخانه هلاکت وارد شد» هنگامی که هانی نزدیک پسر زیاد که شریح قاضی هم حاضر بود رسید پسر زیاد به شریح توجه کرده گفت.

ارید حیاته و یرید قتلی‌عذیرک من خلیلك من مراد من می‌خواهم او زنده بماند و با کمال راحتی بیاساید و او آرزومند است که مرا بکشد و نابود سازد هر گاه این نظریه من مورد پسند نیست بگو کسی را بیاورد که عذر خطای خود را بخواهد «۱» وقتی که این شعر را هانی از او شنید در اندیشه فرورفته و دانست که نظر سوئی در باره او دارد زیرا روز اولی که پسر زیاد وارد کوفه شد هانی را کاملا- محترم شمرده و گرامی داشت و این بار که بر او وارد شد احترام که نکرده اراده قتل او را هم داشت بهمین مناسبت هانی گفت چگونه شده این دفعه رأی تو از من برگشته و با این لحن با من سخن می‌گوئی! (۱) پسر زیاد گفت آرام باش چگونه از من توقع احترام داری با آنکه در خانه خود مقدماتی را

---

(۱) هر گاه توجه داشته باشید همین شعر را نیز حضرت امیر ع برای پسر ملجم خواند و فرمود من اراده حیاتش را داشتم آری علی ع راست فرمود حیات دنیا و آخرت پسر ملجم بسته بولایت علی ع بود لیکن پسر زیاد که همواره کار از روی تقلید و تقلب می‌کرد یقین نداشت یا داشت که همراهی با او باعث مرگ دنیا و آخرتست نه حیات آن.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۹۲

فراهم آورده که برای یزید و همه مؤمنان زیان‌آور است. مسلم بن عقیل را بخانه خود جای داده و مبارزان و اسباب رزم در منزل خود گرد کرده و خیال می‌کنی این گونه کارهائی که انجام داده بر من پوشیده می- ماند و خبری از آنها ندارم.

هانی گفت این گونه کارهائی که می‌گوئی من انجام نداده‌ام و مسلم هم در خانه من نمیباشد. پسر زیاد گفت. آری آنچه را می‌گویم انجام داده و مسلم هم بخانه تست.

این سخن چندین بار میان آنها رد و بدل شد و هانی شدیدا انکار می‌کرد. ابن زیاد که دید هانی دست از انکارش برنمیدارد و می‌خواهد پرده بر روی کرده خود بپوشاند جاسوس خود معقل را خواند.

معقل در برابر پسر زیاد ایستاد پرسید آیا این مرد را می‌شناسی جواب داد آری.

هانی پس از ورود وی فهمید که معقل جاسوس پسر زیاد بوده و این مدتی که بخانه او رفت و آمد می‌کرده و اظهار دوستی مینموده برای آن بوده که بتواند اطلاعات لازم را کسب کرده و به پسر زیاد خبر دهد آنگاه یک ساعتی با کمال تحیر ایستاده پس از آن به پسر زیاد گفت سخن مرا بشنو و گفته مرا تصدیق نما که دروغ نمی‌گویم سوگند بخدا من او را بمنزل خود دعوت نکرده و از کار او بهیچ وجه اطلاعی نداشتم تا آنکه بخانه من آمد و درخواست کرد او را بمنزل خود به پذیرم من هم چاره ندیدم جز اینکه از او در خانه خود پذیرائی کنم و در نتیجه بایستی متعهد میهمان‌نوازی او بوده باشم و خواسته‌های او را عملی سازم این بود خلاصه آنچه جاسوس بیوفایت برای تو بیان کرده و اگر هم بخواهی اکنون میتوانم بتمام معنی با تو تعهد نمایم که در صدد آزار تو برنیایم و اسباب ناراحتی ترا فراهم نسازم و آماده بیعت با تو باشم و اگر هم بخواهی ممکن است گروی بتو بدهم که رفته و نامبرده را از خانه خود خارج بسازم و بدین وسیله تعهد میهمان‌نوازی او را از گردن خود بردارم.

پسر زیاد گفت سوگند بخدا هیچ گاه از تو دست برنمیدارم تا اینکه او را تسلیم دست من نمائی

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۹۳

(۱) هانی گفت سوگند بخدا هیچ گاه چنین کاری نخواهم کرد و چگونه ممکن است میهمان عزیزم را بدست بریده تو تسلیم نمایم تا خون پاک او را بریزی. پسر زیاد گفت چاره جز انجام خواسته من نیست. هانی گفت قسم بخدا او را هیچ گاه تسلیم تو نخواهم کرد. چون این سخن چندین مرتبه میان ایشان رد و بدل شد مسلم بن عمرو باهلی که در کوفه، شامی و بصری غیر از او نبود از جای برخاسته گفت اجازه بده تا من چند کلمه با او سخن بگویم شاید بتوانم او را قانع سازم. مسلم از جا برخاسته او را به گوشه از قصر دار الامارهٔ که ابن زیاد آنها را میدیده و صداشان را که اگر بلند می‌کردند می‌شنید برده شروع کرد به اندرز دادن و او را سوگند داد که خود را به کشتن ندهد و در بلا را بروی کسان خود نگشاید و وانمود کرد که من از کشته شدن سخت متأثرم و اضافه کرد مسلم بن عقیل پسر عموی یزید و کسان اوست و اینان هیچ گاه پسر عموی خود را نمیکشند و زیانی باو وارد نمی‌آورند بنا بر این او را بایشان تسلیم کن و مطمئن باش که از این رهگذر خواری و نقیصه متوجه تو نخواهد بود بلکه یکی از افراد را تسلیم دست سلطان وقت نموده.

هانی پاسخ داد که میگوئی عار و ننگی بر من نیست؟ کدام عار و ننگ از این بالاتر است که من میهمان و پناهنده‌ام را بدست ستمگری تسلیم نمایم با آنکه من زنده و توانا هستم می‌بینم و می‌شنوم و بازوانم قوی و یارانم بسیارند و سوگند بخدا هر گاه همه از یاری من دست بردارند و مرا بدون یاور گذارند دست از یاری او برندارم تا خود در راه او جان سپارم.

مسلم بن عمرو او را سوگند داد و غرضش آن بود شاید بدین وسیله بتواند ویرا راضی کند لیکن دم سرد او در آهن گرم وی تأثیری نکرد و هانی میگفت بخدا قسم هیچ گاه او را بدست پسر زیاد تسلیم نخواهم کرد. پسر زیاد سخن او را شنید دستور داد او را نزدیک من بیاورید چون نزدیک وی رسید گفت سوگند بخدا باید ویرا تسلیم دست من نمائی و در صورتی که خودداری نمائی گردنت را خواهم زد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۹۴

(۱) هانی گفت عجب اندیشه نابجائی کرده خیال کردی هر گاه گردن مرا زدی کسی از تو بازخواست نمیکند بلکه بمجردی که چنین کرده ناپسندی از تو بظهور رسد شمشیرهای بران از نیام کشیده و گرداگرد خانه ترا احاطه کنند ابن زیاد از شنیدن این سخن پنداشت که هم اکنون کسان هانی بیاری وی آمده و منتظرند تا به‌بینند کار وی بکجا کشیده خواهد شد گفت وای بر تو و بدا بحال تو مرا از شمشیرهای کشیده می- ترسانی آنگاه فرمان داد تا ویرا نزدیک تخت او آوردند بلا درنگ چوب دستی که در دستش بود بالا برده و آنقدر بسر و صورت هانی زد تا دماغش را شکست و رو و محاسنش را خون‌آلود کرد و پوست صورتش کنده شد و در نتیجه چوب‌دستی پسر زیاد شکست هانی که این عمل وحشیانه و ناجوانمردانه را از پسر زیاد دید دست دراز کرد و خواست شمشیر مأموری که در کنارش بود بگیرد و زاده زیاد را به پیشینیان خود ملحق سازد وی ممانعت کرد.

ابن زیاد برای رسوا کردن و ناسزا گفتن به هانی اظهار داشت این مرد از خوارج است و خون او بر ما حلال است او را کشان کشان و از حضور ما خارج کنید. غلامان بگفته آن ناپاک، هانی را چنان که گفته بود از پیش پسر زیاد برده و در خانه محبوس ساخته و در را بروی او بستند و بدستور وی پاسبانهائی بر آنجا موکل داشتند حسان بن اسماء که از عمل ناپسند پسر زیاد ناراحت بود بوی خطاب کرده گفت پسر زیاد عجب مکر نامناسبی آوردی یعنی او را خارجی خواندی و آزار کردی تو بما گفتی برای استحکام ارتباط و همکاری با تو ویرا بحضور آوردیم و تو بجای آنکه با وی به نیکی رفتار نمائی دماغش را شکستی و صورتش را خون آلود ساختی و محاسنش را خونین نمودی و اراده کردی او را از پای درآوری پسر زیاد که از اظهار نامبرده سخت ناراحت شد از روی تمسخر گفت تو اینجا هستی! آنگاه او را هم دستور داد با مشت زده بگوشه نشانیدند محمد اشعث که از سرانجام حسان بیمناك شد دهان چاپلوسی گشاده گفت ما از آنچه امیر به سود یا زیان ما کند خوشنودیم زیرا امیر میخواهد با انجام دادن مقاصد خود ما را تأدیب نماید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۹۵

(۱) پس از این پیش‌آمد خبر به عمرو بن حجاج رسید که هانی کشته شده وی بجانب مردم مذحج رهسپار شده و با عده بسیاری اطراف قصر پسر زیاد را احاطه کردند نامبرده صدا بلند کرده. هان من پسر حجاجم و اینان سوارگان و بزرگان مذحج‌اند دست از مقصود خود برندارند و پراکنده نشوند و تا آخرین قطره خون ایستاده‌اند زیرا اینان شنیده‌اند که بزرگشان کشته شده و اکنون برای خونخواهی آمده‌اند.

به پسر زیاد از آمدن نامبردگان اطلاع دادند.

پسر زیاد به شریح قاضی گفت اینک به حبس رفته و وضع هانی را از نزدیک مورد بررسی قرار داده و نتیجه مطالعاتت را به آنها اعلام کن و معلوم ساز که وی زنده است و کشته نشده.

شریح حسب الامر وارد بر هانی شد هانی که ویرا دید دانست که به طمع مال و مقام برای شهادت نابجا آمده او را از خدا بیم داده و بجناب الهی او پناهنده شده گفت نابود شدند مردم من، کجایند دینداران و کجایند اهل مصر و این سخنان را در هنگامی میگفت که خون بر رخسارش جاری میشد در این هنگام صدای همهمه و غوغای مردم خود را که کنار قصر آمده بودند استماع کرد گفت خیال میکنم این همهمه مردم مذحج و پیروان مسلمان منست و یقین دارم هر گاه ده نفر از آنها بتوانند بر من وارد شوند مرا از این بیچارگی رهائی خواهند داد.

شریح که صدای هانی را شنید بجانب مردم مذحج رفته اظهار داشت پسر زیاد از موقعیت شما و بستگی و علاقه شما نسبت به هانی اطلاع پیدا کرد و چون شما را ناراحت دید بمن دستور داد تا از نزدیک با هانی ملاقات کرده و خبر سلامتی او را بشما اطلاع دهم منهم حسب الامر با وی ملاقات کرده و اینک میگویم مشار الیه زنده و کسی که خبر قتل او را بشما داده دروغ گفته است.

عمرو بن حجاج و یاران او که خیال کردند قاضی شهر راست میگوید (وای بر این قاضیان بی‌حیا

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۹۶

) خدا را سپاسگزاری کرده مراجعت نمودند.

(۱) پسر زیاد که خود را از آسیب مذحجیها آسوده یافت از قصر دار الاماره خارج شده با عده از بزرگان و لشکریان خود بمسجد وارد شد و بمنبر رفت و گفت ای مردم از خدا و پیشوایان خود پیروی کنید و در میان خود تفرقه ایجاد ننمائید زیرا ممکن است بر اثر دوئیت بهلاکت برسید و خوار گردید و کشته شوید و آزار بینید و سرانجام بکارزار منجر شود و بدانید که برادر شما کسی است که بشما راست بگوید و کسی که شما را از راه ناشایست بترساند معذور است و جای اعتراضی برای او نیست.

سخن را بدینجا رسانید هنوز از منبر فرود نیامده بود دیده‌بانان و مفتشان از باب تمارین وارد شده با تأکید تمام میگفتند مسلم بن عقیل آمد. پسر زیاد برای آنکه غافل گیر نشود بسرعت از مسجد خارج شد و وارد قصر شده درب را محکم بستند.

عبد اللَّه حازم گوید بخدا سوگند من از طرف مسلم بن عقیل مأمور بودم تا به‌بینم سرانجام کار هانی بکجا خواهد رسید هنگامی که مشار الیه مضروب و محبوس گردید بر اسب سوار شده و نخستین کسی بودم که بر مسلم وارد شدم و خواستم نامبرده را از پیش‌آمد هانی باخبر سازم عده از زنان بنی مراد را دیدم که اظهار دریغ و افسوس میکردند مسلم که از این خبر شوم اطلاع پیدا کرد دستور داد تا اصحاب او که چهار هزار نفر بودند و همه در اطراف منزل او سکونت داشتند بخوانم و آنان را باین شعار دعوت نمایم (یا منصور امت) من هم آنها را با همین شعار خوانده اصحاب مسلم در اندک وقتی حاضر شده حضرت مسلم لوای جنگ را برای سرداران کنده و مذحج و تمیم و اسد و مضر و همدان ترتیب داد و مردم

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۹۷

را آماده کارزار فرمود (۱) فاصله نشد بازار و مسجد از جمعیت مردم پر شد و تا شب یکی بعد از دیگری به افراد مسلم میپیوست تا از همه طرف کار بر پسر زیاد سخت شد و او تا میتوانست از در دار الاماره مواظبت میکرد و در قصر بغیر از سی نفر نوکر و بیست نفر از اشراف و خواصش دیگری وجود نداشت و عده از اشراف مردم که حضور نداشتند وقتی از پیش‌آمد مسلم باخبر شدند به آهنگ او حرکت کرده و از دری که کنار دار رومیین بود بر او وارد میشدند و آنها که با پسر زیاد بودند از پشت بام بمشاهده یاران مسلم آمده بودند و آنان را اصحاب مسلم با سنگ میزدند و به آنها و عبید اللَّه و پدرش بد میگفتند.

ابن زیاد برای آنکه هر چه زودتر بمنظور خود نائل شود کثیر بن شهاب را خوانده و باو گفت به قبیله مذحج وارد شده و آنها را که ممکن است در اطاعت او درآیند از یاری مسلم منصرف بسازد و از کارزار بیم دهد و از مخالفت با سلطان بترساند و به محمد بن اشعث گفت به قبیله کنده و حضرموت وارد شده و آنها که از او پیروی نمایند در تحت لوای امان خود قرار دهد و همین دستور را به قعقاع ذهلی و شبث بن ربعی و حجار بن ابجر عجلی و شمر بن ذی الجوشن عامری داده و ما بقی را امر کرد تا در دار الاماره بمانند زیرا میترسید هر گاه آنها را بمأموریتی بفرستد جز معدودی با وی نخواهند ماند.

کثیر بن شهاب حسب الامر مردم را از یاری مسلم منصرف میساخت و محمد بن اشعث برای انجام مأموریت خود آمده تا کنار خانه‌های بنی عماره رسید، (۲) مسلم از کار او باخبر شده عبد الرحمن شبامی را فرستاده تا ویرا دستگیر نماید او هم که جمعیت همراهیان ویرا دیده جا خالی کرد و به اتفاق

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۹۸

کثیر و قعقاع و شبث مردم را از همراهی با مسلم بازمی‌داشتند و از مخالفت با سلطان بیم میدادند تا در نتیجه عده بسیاری از مردم خود و دیگران را گردآورده و به اتفاق آنان از جانب دار الرومیین وارد قصر شدند کثیر به پسر زیاد گفت خدا کار ترا اصلاح کند اینک عده بسیاری از اشراف مردم و لشکریان و دوستان ما در قصر حضور دارند بنا بر این مناسب است بکمک این عده خروج

کرده و بر دشمنان خود حمله نمائیم لیکن پسر زیاد بسخن او اعتنائی نکرد و لوائی برای شبث بن ربعی ترتیب داد و او را بیرون فرستاد و مردم همچنان تا شب هنگام همراه مسلم بودند و شدیدا اظهار پشتیبانی مینمودند پسر زیاد برای آنکه هر چه زودتر مردم را از اطراف مسلم پراکنده سازد اشراف را گردآورده و دستور داد از پشت بام دار الاماره با مردم گفتگو نمایند و به آنان که اطاعت کنند وعده صله زیادتری داده و ثابت کنند که میتوانند از این رهگذر موقعیت بیشتری نزد امیر بدست آورند و آنها که مخالفت کنند از همه گونه جائزه محروم و به عقوبت گرفتار شوند و ضمنا خاطر نشان سازند که بدین نزدیکی لشکر از شام وارد کوفه خواهد شد.

کثیر بن شهاب طبق دستور با مردم از همین قبیل سخنان گفت تا وقتی که نزدیک بود آفتاب غروب کند آنگاه اضافه کرد ای مردم شب دررسید بهتر آنست که بخانهای خود برگردید و دست از آشوب بردارید و خود را بکشتن ندهید زیرا بهمین زودی لشکر یزید وارد کوفه خواهد شد و امیر با خدای خود پیمان بسته هر گاه بهمین تصمیم که دارید برقرار باشید و بکارزار بپردازید و امشب را بخانهای خود برنگردید بازماندگان شما را از عطیه ملوکانه محروم بسازد و جنگجویان شما را در کوچهای شام سرگردان نماید و تندرست شما را بجرم ناتندرست و حاضر شما را بگناه غائبان مؤاخذه کند تا سرانجام به یک یک از

ترجمه الإرشاد ،ص:۳۹۹

نافرمانان همین شراب ناگوار را بیاشاماند و بجزای خود برساند.

(۱) و نیز اشراف کوفه هم با همین بیان مردم را بیمناک ساختند.

مردم که این سخنان را شنیدند تحت تأثیر قرار گرفته و اندک اندک متفرق شدند تا کار به جایی رسید که مادر پیش فرزند و برادرش می‌آمد و او را از مسلم منصرف میساخت و پدر نزد فرزند و برادرش می‌آمد و او را از اراده که کرده باز میداشت و میگفت فردا لشکر شام خواهد آمد تو چگونه می- توانی با آنان نبرد کنی و خود را از دام فتنه آنان برهانی اکنون تا وقت دیر نشده بخانه خود بازگرد و از تصمیم خود دست بردار و بهمین کیفیت مردم یکی پس از دیگری از اطراف مسلم پراکنده شدند تا وقتی که مسلم در میان مسجد بنماز مغرب پرداخت و آن هنگام جز سی نفر از چهار هزار نفر باقی نماندند مسلم که دید بغیر از همین عده کس دیگری با او باقی نمانده «۱» از مسجد بطرف ابواب کنده متوجه شد هنوز به ابواب نرسیده بیست نفر دیگر هم از آن عده جدا شدند از باب که خارج شد همان ده نفر هم دست از یاری او برداشتند و کسی نبود که ویرا بطرفی دلالت کند مسلم توجه کرد از یاران بی‌وفا کسی نمانده که او را در این وقت شب راهنمائی کند و یا بمنزلش میهمان نماید و با او همکاری و همگامی کند و اگر با دشمنی مصادف شود بوی یاری نماید.

مسلم در میان کوچه‌های کوفه متحیر و سرگردان از این طرف بآن طرف میرفت و نمیدانست به کجا میرود و همچنان براه خود ادامه میداد تا بخانهای بنی جبله از مردم کنده رسید و آمد تا بدر خانه

---

(۱)

فریضه ظهر و عصر و مغرب آنجاادا کرد و جماعت بود برپا

چو مسلم فرض خفتن را ادا کردپس از اتمام رو اندر قفا کرد

ندید از اهل بیعت یک مددکارنمانده کس بغیر از فرد دادار

بخود میگفت و مینالید مسلمچه شد مسلم چه باشد لا نسلم

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۰۰

زنی طوعه نام نزدیک شد.

(۱) طوعه کنیز اشعث بن قیس بود و از او فرزندی داشت اشعث ویرا آزاد کرد و اسید حضرمی او را بهمسری خود انتخاب نمود و از او فرزندی آورد بنام بلال نامبرده در آن روز که مردم بیاری مسلم حرکت کرده بودند او هم باتفاق آنان بمسجد رفته بود مادرش که از پیش‌آمد روز تا اندازه خبردار بود دم در خانه ایستاده و منتظر آمدن فرزندش بود.

مسلم که بر خلاف انتظار چشمش به آدمی افتاد بر او سلام کرد طوعه جواب سلام داده مسلم اظهار تشنگی کرده و از او درخواست آب کرد زن به اندرون خانه رفته جامی آب تقدیم حضور مبارک نمود مسلم آب آشامید و همان جا نشست طوعه جام آب را بخانه برد و بازگشت دید هنوز مسلم منتظر است گفت ای بنده خدا مگر آب نیاشامیدی جواب داد آری گفت پس چرا بخانه خود نمیروی. مسلم پاسخی نداد بار دیگر همین سخن را اعاده کرد جوابی نشنید بار سوم طوعه ناراحت شده گفت سبحان اللَّه ای بنده خدا از اینجا برخیز و بخانه خود برو زیرا مناسب نیست بر در خانه من بنشینی و من روا ندارم در این وقت شب کنار خانه من بیارامی.

مسلم که چند ساعت قبل بر روی دیدگان مردم بیوفا جا داشت و اصحابش برای میهمانی او بر یک دیگر پیشدستی میجستند و اکنون زنی با وی چنین معامله می‌کند- سخت متأثر شده گفت ای زن من در این شهر غریبم و خانه و یاری ندارم «۱» ممکن است امشب را بمن احسان نموده و در منزل خود جای داده و پس از این پاداش احسان ترا بنمایم پرسید ای بنده خدا تو کیستی که پس از این خدمت مرا

---

(۱)

غریب کوفه با چشم پراختربدان زن گفت کای فرخنده مادر

مرا سوز عطش بربوده از تاب‌رسان بر کام خشکم قطره آب

یکی چوبین قدح آب گوارابدادش طوعه از روی تمنا

پس آنکه گفت با صد مهربانی‌به آئین زنان چونان که دانی

شب است و کوفه پر آشوب و تشویش‌روان شو سوی آسایشگه خویش

برون انداخت راز خویش از دل‌بگفتش نیستم در کوفه منزل

مر این آشوب و گیراگیر و غوغابرای من نموده چرخ برپا

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۰۱

پاداش ارزانی فرمائی (۱) فرمود من مسلم بن عقیلم که این مردم بمن دروغ گفتند و از راه حیله‌گری درآمدند و سرانجام مرا تنها گذارده و از کس و کار دور نمودند. طوعه که انتظار چنین کسی را نداشت و ضمنا سخن تازه استماع نمود از روی تعجب پرسید براستی تو مسلم بن عقیلی؟ فرمود آری گفت.

گر خانه محقر است و تاریک‌بر دیده روشنت نشانم اینک خانه محقر من در اختیار شماست آنگاه مسلم را در اطاق دیگری که خود سکونت نداشت راهنمائی کرده و لوازم استراحت آن حضرت را فراهم ساخته غذا حاضر کرد لیکن مسلم از آنجا که از دست کوفیان بدسیرت سخت ناراحت شده بود غذا میل نفرمود فاصله نشد فرزندش بلال بخانه آمد دید مادرش بر خلاف معمول در اطاق دیگری زیاد رفت و آمد میکند از این عمل مادرش بشک افتاده گفت ای مادر بخدا قسم از رفت و آمد زیادی که بر خلاف معمول در این اطاق می‌نمائی مرا مشکوک ساخته و خیال می‌کنم در آنجا سر و سری پیدا کرده. پاسخ داد دست از این پرسش بردار گفت چنین نیست بلکه بخدا سوگند باید مرا از این سر باخبر کنی گفت بهتر آنست دست از این کار برداشته و بگذاری تا این امر پنهان بماند پسر اصرار زیاد کرد مادر که دید انکار او فائده ندارد و ممکن است سرانجام خوبی نداشته باشد چاره ندیده

گفت هر گاه از حقیقت این قضیه باخبر شوی قول خواهی داد که با کسی این راز را بمیان نیاوری و کسی را با خبر نسازی جواب داد آری. مادر، او را سوگند داد و نزول اجلال میهمان تازه وارد که موجب برکات الهی است بوی اطلاع داد پسر که از آمدن مشار الیه باخبر شد سخنی نگفت و گوشه سر گذارد و خوابید.

پس از آنکه مردم از اطراف مسلم پراکنده شدند فاصله زیادی شد که سر و صدای اطرافیان مسلم بگوش پسر زیاد نرسید با آنکه پیش از این پیوسته سخنان و فریاد نامبردگان گوش آن بیهوش را کر میکرد، وی به کسان خود دستور داد از پشت بام دار الاماره بخارج نگران باشند که آیا از همراهیان

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۰۲

مسلم کسی باقی مانده یا خیر؟ (۱) آنان پس از اخذ اطلاع بوی خبر دادند که کسی از آنان باقی نیست. پسر زیاد گفت خوب جستجو کنید ممکن است در مخفیگاه در کمین شما باشند آنها نیز تختهای مسجد را کشیده و مشعلها بدست گرفته و از اطراف مسجد و صفه‌های آن آویزان میکردند و چون بطوری که باید و شاید نمیتوانستند کاملا بررسی بعمل آورند قندیلها را افروخته و نیهائی که با پارچه سرهای آنها را بسته بودند روشن نمودند و بدین وسیله دور و نزدیک و همه تاریکیها و حتی اطراف منبر را نیز مورد بررسی قرار داده اثری از کسی نیافتند معلوم شد آنها که سنگ یاری حسین و نائب او را بسینه میزدند هم اکنون در خواب ناز و در بستر نازنینانشان آرمیده‌اند هنگامی که کاملا اطلاع پیدا کردند کسی از یاران مسلم باقی نمانده ابن زیاد را از فداکاری یاران مسلم و پشتیبانی از حضرت او را بآن ناستوده خبر دادند او هم با کمال راحتی دستور داد در پیشگاه دار الاماره را که بمسجد باز میشده بگشایند آنگاه خود و یارانش وارد مسجد شده بمنبر رفت و امر کرد همه کسان او گرداگرد منبر قرار بگیرند هنوز موقع نماز خفتن نرسیده بود فرمانداد عمرو بن نافع در میان کوفه مردم را ندا کرده بگوید هر کسی که از نوکران و سرشناسان و جنگجویان که نماز خفتن را در مسجد بجا نیاورد در امان امیر نخواهد بود. ساعتی نگذشت این ندا مانند شهاب ثاقب در دلهای آن بیچارگان تأثیر کرد و در اندک وقتی مسجد پر از جمعیت شد منادی مردم را برای نماز جماعت اعلام کرد پسر زیاد دستور داد پاسبانان و نگهبانان اطراف او را مواظبت کرده مبادا یکی از یاران مسلم بوی حمله نماید و او را از پای درآورد بیخبر از آنکه اگر آنان اهل غیرت و مردانگی بودند نباید با یک بادی از اطراف نائب خاص حسین ع پراکنده شوند مجملا با کمال آرامی نماز خفتن را بجا آورده بمنبر رفت پس از حمد و ستایش خدا گفت: (۲) همانا فرزند نادان و سفیه عقیل دست بمخالفتی زد و پرده نفاقی درید که همه شما از آن-

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۰۳

باخبرید و در امان خدا نخواهد بود کسی که فرزند عقیل را در خانه خود نگهداری و پذیرائی نماید و کسی که او را بیاورد و تسلیم دست ما کند دیه او را بوی خواهیم پرداخت هم اکنون ای بندگان خدا از خدا بهراسید و دست از بیعت و اطاعت خود برمدارید و وسیله برای نابودی خود فراهم مسازید.

آنگاه به حصین بن نمیر خطاب کرده گفت مادرت بعزایت بنشیند هر گاه یکی از کوچه‌های کوفه را خاطر کنی یا طوری بی‌احتیاطی بخرج بدهی که فرزند عقیل از دست تو فرار کند و نتوانی او را بحضور ما بیاوری، اینک ما اختیار تمام خانهای کوفه را بدست تو دادیم و بر تو لازمست که در تمام کوچه‌های کوفه نگهبانان و مفتشان قرار داده و بامداد خود شخصا همه خانه‌ها را وارسی خواهی کرد تا مسلم را تسلیم ما کنی حصین بن نمیر از مردم بنی تمیم و سرپاسبان پسر زیاد بود.

پس از این بیان و دستور پسر زیاد وارد قصر دار الاماره شد و همانوقت رایتی برای عمرو بن حریث ترتیب داد و او را امیر مردم ساخت و صبحگاه بر مسند امارت جلوس کرد و اذن عام داد مردم دسته دسته بسلام پسر زیاد آمدند از جمله واردین محمد بن اشعث بود پسر زیاد از او کاملا احترام گذارده و او را در کنار خود نشانید و گفت آفرین بکسی که با امیر خود حیله‌گری ننماید و

سر بفرمان باشد.

فردا صبح، بلال پهلوی عبد الرحمن بن محمد اشعث آمده او را از محل مسلم باخبر ساخت و خاطرنشان کرد دیشب را نامبرده در منزل مادر او بسر برده عبد الرحمن که از چنین مژده باخبر شد بلا درنگ نزد پدرش که پیش پسر زیاد بود آمد و او را با سر گوشی از محل مسلم باخبر ساخت ابن زیاد هم که احساس کرد ممکن است خبری از مسلم آورده باشد به محمد گفت هم اکنون از جای برخیز و او را دستگیر کرده پیش ما بیاور محمد آماده انجام وظیفه شد ابن زیاد میدانست هر گاه دیگران را بیاری محمد مأمور بدارد ممکن است آمادگی نشان ندهند لا جرم مردم او را بهمراهی محمد مأمور داشت (۱) و

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۰۴

عبید اللّه سلمی را با هفتاد نفر از مردم قیس همراه محمد کرد تا به آهنگ خانه طوعه حرکت کردند مسلم صدای پای اسبان و سر و صدای سوارگان را شنید دانست برای دستگیری او می‌آیند او هم پیشدستی کرده شمشیر از نیام کشیده بر آنان حمله کرد و آنها را از خانه بیرون نمود بار دیگر وارد خانه شدند باز آن شیر بیشه شجاعت بر آن روبهان حمله کرد این بار بکر بن حمران با وی درآویخت و شمشیری بر دهان مسلم فرود آورد لب بالائین آن حضرت را برید و بر لب پائین رسیده و دو دندان او را شکست و مسلم ع با همان حال ضربتی بر سر او وارد آورد و ضربت دیگری بر پشت گردن او زد که نزدیک بود از شکم او سر بیرون آورد وقتی که مردم دیدند باین سادگی ممکن نیست مسلم را از پای درآورند به پشت بام رفته او را او را هدف سنگها قرار داده و نیها را آتش میزدند و روی سر او میریختند مسلم ع که این گونه نامردی را از آنان مشاهده کرد با شمشیر کشیده از خانه طوعه خارج شد و بمقاتله پرداخت محمد اشعث باو عرض امان کرده و اظهار داشت خود را بکشتن مده و دست از جنگ بردار لیکن حضرت مسلم بگفته او اعتنا نکرده همچنان جنگ میکرد رجز میخواند و میفرمود من حاضر نیستم برده شما شوم و کشته شوم بلکه میخواهم جوانمردانه از دنیا بیرون روم با اینکه مرگ سخت و بر من ناگوار است و میدانم با این حال که شما نامردان اطراف مرا گرفته‌اید هر گاه اندکی بگذرد شعاع خورشید میتابد و آب سرد را گرم و تلخ میکند و کار را بر من دشوار میسازد و خبر دارم که هر کسی در زندگی روز سختی را در پیش دارد و من میترسم هر گاه به امان شما تن در دهم دیگران مرا دروغگو به پندارند و بگویند او ناتوان بود و دستگیر شد یا او را بحیله گرفتیم محمد اشعث گفت چنین نیست کسی منکر دلاوری تو نمیباشد و بحیله دستگیر نمیشوی بلکه بدون سبب بیتابی مکن زیرا پسر عموهای تو ترا نمیکشند و زیانی بتو وارد نمی‌آورند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۰۵

(۱) مسلم از زیادی کارزار و سنگهای بسیاری که بر بدنش وارد آمده بود از جنگ درمانده شده و از کار افتاده و پشت بدیوار خانه طوعه- که دیشب پیرزنی با کمال مردانگی از او پذیرائی کرد و امروز زنانی بشکل مردان او را بنامردی از پای درآوردند- داد پسر اشعث دوباره ویرا امان داد. مسلم که یقین داشت آنان دروغ میگویند از روی انکار پرسید آیا چنان که میگوئی در امانم! گفت آری در امانی از مردمی که حضور داشتند نیز همین سؤال را کرده آنان نیز ویرا امان دادند مگر عبید اللّه سلمی که ویرا امان نداده و گفت «لا- ناقهٔ لی فی هذا و لا- جمل» من در باره امان تو شتر نر و ماده ندارم و خلاصه از طرف من در امان نیستی این سخن را گفت و خود را دور ساخت مسلم فرمود اگر مرا امان نداده‌اید من حاضر نیستم دست در دست شما گذارم لیکن آنان که صلاح خود را در امان مسلم دیدند به امان او اعتراف کرده و استری آورده ویرا بر آن سوار کردند و اطراف او گرد آمدند و شمشیر از او برگرفتند اینجا بود که مسلم ع از خود ناامید شد و دیدگانش گریان شده قطرات مروارید چشم بر رخسار مبارکش که آفتاب آسمان جلال الهی بود جاری شد و همان جا فرمود این عمل نخستین حیله شما بود.

پسر اشعث گفت آرزومندم از این پیش‌آمد آزاری بتو نرسد فرمود آری باید بهمین آرزو بود لیکن امان شما کجاست آنگاه کلمه استرجاع إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ را بزبان جاری کرده گریست عبید اللّه سلمی از روی تمسخر گفت کسی که در صدد بدست

آوردن کاری است که تو بطلب آن برآمده دیگر گریه نمیکند.
مسلم فرمود سوگند بخدا من برای خود نمی‌گریم و از کشته شدن باکی ندارم و با آنکه به اندازه یک چشم بهمزدن حاضر برای مرگ نمی‌باشم در عین حال گریه من برای کسان منست که بفریب شما
ترجمه الإرشاد ،ص:۴۰۶
روبه صفتان به آنان نگاشتم تا بدین صوب عزیمت کنند گریه من برای حسین و یاران اوست.
(۱) آنگاه به پسر اشعث توجه کرده فرمود میدانم از این امانی که بمن داده نتیجه نخواهم برد لیکن اگر بتوانی قدم خیری برای من بردار و آن اینست که از جانب من کسی را بطرف امام حسین ع روانه کنی که هم اکنون در راه است و بزودی بطرف شما خواهد آمد بآن حضرت چنین عرضه بدارد «پسر عقیل که گرفتار جفای دشمنان است و بزودی کشته می‌شود مرا بطرف شما گسیل داشته و می‌گوید پدر و مادرم فدای تو و خاندانت باد با همراهیان خود بازگرد و بطرف کوفه میا مبادا بگفته و خواسته کوفیان اطمینان داشته باشی زیرا کوفیان همان مردمی هستند که پدر بزرگوارت همواره درخواست می‌کرد مرگ یا قتل او را از آنان جدا سازد. مردم با تو دروغی بیعت کردند و آدم دروغگو رأی صحیحی ندارد».
پسر اشعث گفت چنین نیست که از امان من نتیجه حاصل نشود بلکه بخدا سوگند فرموده ترا عملی می‌کنم و به پسر زیاد اطلاع میدهم که ترا امان داده‌ام.
بالاخره پسر اشعث حضرت مسلم ع را با چنان وضع ناگواری به در قصر آورده اجازه خواسته ویرا اذن دخول دادند چون بحضور آن بینور رسید پیش آمد مسلم و ضربه که بکر بر دهان مبارکش وارد آورده و امان نامه که بحضرت مشار الیه تقدیم کرده بوی اطلاع داد عبید اللّه از کار بر خلاف انتظار وی برآشفت و گفت بچه دلیل و از کجا بوی امان دادی تو پنداشتی ما ترا به تعقیب او فرستادیم که ویرا امان بدهی بلکه ما ترا مأموریت دادیم تا ویرا دستگیر نمائی پسر اشعث که تیرش را بخطا خورده یافت ساکت شد و حرفی نزد.
(۲) هنگامی که مسلم ع به در قصر رسید از گرمی هوا و گرفتاری و برابری با دشمن و بیوفائی
ترجمه الإرشاد ،ص:۴۰۷
آنان بسختی تشنه شد و در کنار قصر عده از مردم از جمله عمارة بن عقبه و عمرو بن حریث و مسلم بن عمرو و کثیر بن شهاب نشسته و منتظر اذن دخول بودند مسلم چشمش بکوزه آب خوشگواری افتاد که در کناری گذارده‌اند فرمود جرعه از این آب بمن بدهید تا اندکی راحتی پیدا کرده رفع عطشم بشود.
مسلم بن عمرو بجای آنکه از یادگار خاندان رسول خدا پذیرائی کرده جام آبی باو بدهد گفت ای مسلم می‌بینی چقدر آب خوشگوار و سردیست سوگند بخدا قطره از آن نخواهی آشامید مگر اینکه بجهنم وارد و از حمیم آن بیاشامی.
یادگار عقیل پرسید تو کیستی ای بیحیای روبه صفت که با شیر بیشه ولایت چنین سخن می‌گوئی پاسخ داد من همان کسی هستم که هنگامی که پرده از چهره حق یعنی پسر زیاد برداشته شد آن را شناختم و تو آن را زیر پا انداختی و با پیشوای خود بنحو شایسته رفتار کردم و تو با حیله وارد شدی و من از او پیروی کردم و تو سرپیچی نمودی من مسلم بن عمرو باهلیم. مسلم فرمود مادرت بعزایت به نشیند چقدر جفاکار و دل‌سختی ای پسر باهله تو از من سزاوارتری که از حمیم و آب ناگوار جهنم بنوشی و در آن وارد شوی.
آنگاه ضعف عجیبی بمسلم ع دست داد و چاره ندید جز اینکه به‌نشیند و تکیه بر دیوار دهد.
عمرو بن حریث که شاهد پیش‌آمد مسلم و پسر باهلی بود بغلامش دستور داد کوزه آبی با ظرف حضور مشار الیه ببرد غلام جامی از کوزه پر کرده تقدیم حضور داشت، مسلم جام را گرفت بمجردی که نزدیک دهان آورد از خون دهان مبارکش ممتلی شد و

یک بار یا دو بار دیگر همین عمل تکرار شد و هر دفعه آب را میریخت مرتبه سوم که جام را از آب پر کرد و نزدیک دهان آورد دندانهای آسیب دیده بیش دهانش در میان جام ریخت مسلم پس از این خدا را سپاسگزاری کرده فرمود اگر این آب، رزق مقسوم من بود ممکن بود از آن استفاده کنم لیکن معلوم می‌شود از آن بهره ندارم.

(۱) در این وقت فرستاده پسر زیاد آمد و او را اذن دخول داد مسلم هنگامی که بر زاده بربادداده پسر

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۰۸

زیاد وارد شد سلام نکرد شکمپرستانی که اطراف آن روباه مثل را گرفته بودند اعتراض کردند هان چرا بر او سلام نکردی پاسخ فرمود اگر او آهنگ کشتن مرا دارد هیچ گاه سلام بر او مباد و اگر بقصد کشتن من نیست بسیار بر او سلام خواهم کرد.

پسر زیاد گفت بجان خودم سوگند کشته خواهی شد فرمود چنین است و براستی عازم قتل منی! گفت آری. فرمود اینک که فرصت باقی است بمن اجازه بده تا با یکی از نزدیکان خود وصیتی کنم.

پسر زیاد گفت اجازه دادم.

مسلم ع توجهی باطرافیان پسر زیاد کرده از میان همه آنها چشمش به عمر سعد افتاد فرمود ای زاده سعد من با تو خویشاوندم اکنون در این خانه ستم، نیازی بتو دارم و بر تو لازم است نیاز مرا بر- آوری و آن را از دیگران پوشیده بداری.

پسر سعد ابتدا حاضر نشد بسخن حضرت مسلم توجهی کرده و حاجتش را برآورد پسر زیاد از اینکه نامبرده به آئین خویشاوندی اعتنائی نکرده بشگفت آمده پرسید چرا نیاز پسر عمت را برنمی‌آوری و به انجام حاجت او قیام نمی‌کنی؟! عمر سعد چاره ندید، هر دو بگوشه از قصر که پسر زیاد هم آنها را میدید رفتند.

حضرت مسلم فرمود ای پسر سعد از آغازی که بکوفه وارد شدم هفتصد درهم وام گرفتم پس از من شمشیر و زره مرا بفروش و قرض مرا ادا کن و چون به تیغ کین پسر زیاد کشته شدم و بریاض رضوان خرامیدم بدن پاک مرا از آن ناپاک سفاک بگیر و بخاک سپار و کسی را امر کن تا حسین ع را که در راه ملاقات می‌کند از آمدن بکوفه منصرف بسازد زیرا من بحسین ع نوشته بودم که بزودی بجانب کوفه کوچ فرماید و یقینا هم اکنون در راه است.

حضرت مسلم ع وصیتهایش را بزاده ناپاک سعد نمود او هم بمجردی که بطرف تخت پسر زیاد روان شد برای خوش‌آیند وی گفت امیرا متوجه شدی مسلم چه وصیتهائی بمن کرد آنگاه همه آنها را باو

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۰۹

خبر داد (۱) پسر زیاد گفت کسی که بمسند امانت داری قرار می‌گیرد خیانت نمی‌کند و تو باید اسرار او را نهفته میداشتی لیکن مسلم خائنی را امین خود ساخت.

پسر زیاد پس از این بزاده سعد خطاب کرده گفت آنچه را مسلم در اختیار تو گذارد تا بفروش رسانی و وام او را بدهی ما از تو ممانعت نخواهیم کرد و هر کاری که خود میخواهی بانجام خواهی آورد و اما بدن او را چون ما سر از بدنش جدا کردیم پروائی نداریم هرجا خواهد شد بخاک سپرده شود یا بر خاک بماند و اما در خصوص حسین ع اگر او به آهنگ ما برنخیزد ما آهنگ او نخواهیم کرد.

آنگاه وصیتهای مسلم پسر زیاد را تحریک کرده چون کوره شعله‌ور شد گفت آرام باش ای پسر عقیل آمدی و جمعیت مردم را متفرق ساختی و آنها را بدشمنی بر یک دیگر تحریک نمودی.

حضرت مسلم ع فرمود چنان نیست که می‌پنداری من برای اختلاف میان مردم نیامدم بلکه مردم این شهر معتقدانـد که پدر تو هنگامی که بر آنها حکومت میکرد نیکانشان را کشت و خونهاشان را ریخت و آئین کسری و قیصر را در میانشان رواج داد ما آمدیم که رسم دادگری را برقرار سازیم و مردم را به دستور کتاب آسمانی امر فرمائیم.

ابن زیاد که از پاسخ چنین جواب بسزائی درمانده شد گفت ترا چه با این حرفها چرا آن روز که در مدینه بودی چنین اراده نداشتی بلکه در آنجا بجای ترویج احکام دین و داد شراب میخوردی و مستی میکردی.

مسلم ع فرمود بخدا سوگند دروغ میگوئی من هیچ گاه شراب نخورده‌ام تو از روی عداوت و کمال بی‌اطلاعی چنین نسبتی را بمن میدهی و ثابت است که تو بباده‌گساری از من شایسته‌تری و باده‌گسار کسی است که مانند سگ دیوانه چنگال و پوز خود را بخون مسلمانان آلوده بسازد و آدم کشی نماید و خون ناحق بریزد و با مسلمانان دشمنی نماید و به افراد و اشخاص بدگمان باشد و روزگار به لهو و لعب

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۱۰

بگذراند و با اینکه همه این اعمال ناپسند را مرتکب می‌شود خیال می‌کند کار نامناسبی نکرده و خطائی از او سر نزده.

(۱) پسر زیاد گفت تو خود را پارسا و دلسوز مردم قلمداد میکنی با آنکه نفس تو ترا بسودای خلافت وادار کرد و خدا ترا شایسته برای این کار نمیداند و نمی‌گذارد به آرزوی خود برسی.

مسلم فرمود هر گاه ما شایسته مقام خلافت نباشیم چه کسی بغیر از ما سزاوار آن مقام خواهد بود.

پسر زیاد گفت امروز باز خلافت بر سر یزید سایه افکنده و او شایسته این منصب و مقام است.

مسلم ع فرمود خدا را در همه حال سپاسگزاریم و بدان چه او میان ما و شما حکومت فرماید خرسندیم.

پسر زیاد که بیش از این موقع را مقتضی برای گفتگو ندانست گفت خدا مرا بکشد هر گاه ترا بوضعی نکشم که هیچ کسی در اسلام مرتکب چنان قتلی نشده باشد.

مسلم فرمود آری چنان که می‌گوئی تو سزاواری که در اسلام بدعتی برپا بداری و تو از کشتنهای سخت و مثله کردن و بدباطنی نمودن و اعمال ناشایست رو گردان نمیباشی.

ابن زیاد بیتاب شده و باو و حسین و علی و عقیل علیهم السّلام حرفهای نامناسب و ناسزا گفت.

حضرت مسلم ع که بخود اجازه نمیداد با وی معامله بمثل نماید و دهانش را که همواره به ذکر خدا مترنم بوده بناسزا بگشاید بهیچ وجه پاسخ او را نداده و ساکت بماند.

ابن زیاد که خود را پیروز و مسلم را مغلوب یافته دستور داد ویرا به بالای قصر دار الاماره برده و گردنش را بزنند و جسدش را از روی پشت بام قصر بزیر بیفکنند.

(۲) مسلم فرمود سوگند بخدا اگر با من خویشاوندی میداشتی بقتل من فرمان نمیدادی پسر زیاد

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۱۱

گفت کجاست کسی که مسلم با شمشیر بسر او زد. بکر بن حمران که در منزل طوعه از شمشیر مسلم آسیب دیده بود حاضر شد ابن زیاد دستور داد تو باید بر بام دار الاماره رفته و سر مسلم را از بدنش جدا سازی.

بکر باتفاق مسلم بر بام دار الاماره بالا رفت مسلم همچنان تکبیر میگفت و از خدای متعال طلب آمرزش می‌نمود و صلوات میفرستاد و میگفت پروردگارا میان ما و این قوم حکومت فرما، اینان مردمی بودند ما را فریب داده و تکذیب کرده و خوار ساختند آنگاه او را بالای دار الاماره از آن سو که امروز بنام خفافان (چارق دوزان) خوانده می‌شود برده و گردن زد و جسدش را از بام قصر بزیر انداخت. «۱»

پس از شهادت حضرت مسلم ع محمد بن اشعث در باره هانی با پسر زیاد گفتگو کرد و نتیجه سخنانش باینجا منتهی شد که تو از موقعیت هانی در کوفه و مردم او باخبری و کسان او میدانند که من و اسماء خارجه او را بحضور تو آوردیم آرزومندم او را بمن ببخشی و از کشتنش درگذری زیرا هر گاه او بدست تو کشته شود مردم کوفه و کسان او با من دشمنی خواهند کرد پسر زیاد هم

باو وعده داد تا مطابق دلخواهش با هانی رفتار کند لیکن فاصله نشد از وعده‌ای که داده پشیمان شد دستور داد هانی را به بازار برده و گردنش را بزنند هانی را حسب الامر دست بسته ببازار برده و در محلی که گوسفندان را میفروختند درآمدند.

---

(۱)

ببام قصر شد عمزاده شاه‌دهان پرخون و دل پر ناله و آه

چو دید از زندگانی بی‌وفائی‌صبا را گفت ای پیک خدائی

برو از من بگو سلطان دین راخلیفه حق امام راستین را

سفیرت در کف دشمن اسیر است‌نفس زن مرغ روحش در صفیر است

بجرم عشقت ای سبط پیمبرسراپا چاکم از شمشیر و خنجر

برهنه تیغ خود آن بی‌حیا کردسرش را فارغ البال از نوا کرد

چو باز روح او جست از نشیمن‌بدست شاه مردان کرد مسکن

نگون افکند نیکو پیکرش رابه پیش دشمن آوردی سرش را

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۱۲

(۱) هانی که خود را با مرگ برابر میدید مردم مذحج را که همواره بوی افتخار می‌کردند بیاری خود طلبید و هر چه مذحج مذحج گفت کسی پاسخش را نداد و بفریادش نرسید در این وقت غیرت مردانگی ویرا تحریک کرد و دست از ریسمان بیرون آورد و گفت آیا عصا یا کارد یا سنگ و یا استخوانی بهم می- رسد که مردی از خود دفاع نماید مأموران بلا درنگ اطراف او را گرفته و دستهای او را استوار بستند و یکی از آنها گفت گردنت را آماده تیغ کین ساز پاسخ داد من این چنین سخاوتی نمی‌کنم و حاضر نیستم شما را علیه خود یاری نمایم رشید غلام ترکی پسر زیاد شمشیر کشید و برهانی فرود آورد لیکن کارگر نشد.

هانی توجهی بخدا کرده گفت بازگشت من بسوی خداست پروردگارا بجانب بخشش و رضوان تو میخرامم آنگاه شمشیر دیگری بر وی فرود آورده و او را از پای درآوردند.

عبد اللَّه زبیر اسدی در مرثیه مسلم و هانی سروده.

هر گاه از سرانجام مرگ بی‌خبری در بازار برو و پیش‌آمد هانی و پسر عقیل را مورد دقت قرار بده یعنی دلاوری را به‌بین که شمشیر استخوان صورتش را درهم شکسته و شجاعی را که از بالای قصر بزیر انداختند آری فرمان ناپاکی آنان را بدین روز افکند و پیش‌آمد آنها سخن محافل شد. اندام پاکی را می‌بینی که مرگ رنگ آن را تغییر داده و خون طیب او تمام راهها را فراگرفته. جوانی که از همه جوانان پاکدامنتر و از هر شمشیر بران تیزتر بود.

اسماء خارجه خیال میکند پس از این میتواند با کمال آسایش بر اسب سوار شود با آنکه

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۱۳

چنین نیست بزودی مردم مذحج بخونخواهی وی قیام خواهند کرد و اطراف او را فرامی‌گیرند و با شمشیرهای کشیده گردنها میزنند و دم شمشیرها را از خون گردنها سیراب میسازند. ای مذحجیها اگر شما بخونخواهی برادر خود برنخیزید باید شما بدکارانی باشید که باندکی خوشنود میشوید.

(۱) هنگامی که مسلم و هانی کشته شدند پسر زیاد سر مطهر آنان را بهمراهی هانی بن ابی حیه و زبیر تمیمی بشام فرستاد و به عمرو بن نافع که کاتبش بود دستور داد نامه در خصوص پیش‌آمد مسلم و هانی و قضایائی که اتفاق افتاده بنویسد او هم نامه طولانی در این باره نوشته ابن زیاد نامه طویل الذیل او را نه پسندیده و گفت این همه درازگوئی برای چه آنگاه خود دستور داد چنین بنویس.

اما بعد سپاس خدا را که حق امیر مؤمنان را گرفت و او را بر دشمنش پیروزی داد. یزید بداند مسلم هنگامی که بکوفه وارد شده بخانه هانی پناهنده بود و من برای اطلاع از حال او جاسوسهائی بخانه نامبرده فرستادم و همه گونه حیلها بکار بردم تا بر آنها دست پیدا کردم و خدا مرا بر آنان چیره ساخت و آنها را دستگیر کرده گردنشان را زدم و سرهاشان را همراه هانی بن ابی حیه و زبیر تمیمی که مردمی شنوا و فرمانبردار و اهل نصیحت‌اند فرستادم و یزید میتواند تمام پیش‌آمدها را از آنان بازجوئی کند که آنها دانا و راستگو و پرهیزگارند و السلام.

یزید در پاسخ نامه وی نوشت.

اما بعد در باره آنچه میخواستم بهیچ وجه فروگذاری ننمودی و با کمال احتیاط خواسته مرا

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۱۴

انجام دادی و مانند دلاور پردلی بر دشمن خود حمله بردی و مهم مرا کفایت نمودی و گمان مرا بخود راست و درست ساختی و عقیده‌ام را در باره خودت استوار کردی منهم رسولان ترا بحضور خواندم و سؤالاتی که باید از آنان نموده و اسراری که باید، از آنان شنیدم و رأی و فضلشان را بمرتبه که نوشته یافتم و توصیه می‌کنم از هیچ گونه کمکی در باره‌شان خودداری ننمائی و ذیلا باید خاطر نشان بسازم که حسین بطرف عراق متوجه شده در سر راهها جاسوسها برگمار و دهانه‌ها را سخت و استوار کن و هر کس که مورد اتهام بدانی بکش و بهر که گمان بد بری محبوس کن، پس از رسیدن نامه من و انجام مقدمات کار مرا از پیش‌آمد و اقدامات خود باخبر ساز.

فصل – ۳ آغاز حرکت حسین ع

(۱) حضرت مسلم ع در روز سه‌شنبه هشتم ذی حجه سال شصتم هجرت در شهر کوفه خروج کرد و در روز چهارشنبه نهم همان ماه که مصادف با روز عرفه بود شهادت یافت و حضرت امام حسین ع در روز خروج مسلم که مصادف با روز ترویه بود از مکه بطرف عراق رهسپار شد.

حضرت سید الشهداء بطوری که نوشتیم در بیست و نهم رجب بطرف مکه عزیمت فرمود و قسمتی از ماه شعبان را در راه و ما بقی آن و ماه رمضان و شوال و ذی قعده و هشت شبانه روز از ماه ذیحجه را در مکه مکرمه گذرانید و هشتم ماه ذیحجه سال شصتم هجرت از مکه بجانب عراق متوجه شد و در این مدت که در مکه بسر برد عده از حجازیها و جمعی از مردم بصره با حضرتش ملاقات و بیاران و اهل بیت او پیوستند.

هنگامی که امام حسین ع عزیمت عراق فرمود طواف کرده و سعی بین صفا و مروه نموده و از

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۱۵

احرام بیرون آمده و حج را بدل بعمره کرد زیرا بیم داشت هر گاه بماند تا حج را باتمام برساند ممکن است او را از جانب یزید دستگیر نمایند بهمین مناسبت حضرت امام حسین ع با خاندان و شیعیانی که به او پیوسته بودند عازم عراق شد و نظر باینکه عزیمت امام ع مصادف با خروج مسلم بود از پیش‌آمد مسلم اطلاعی نداشت.

از فرزدق روایت کرده‌اند سال شصتم هجرت باتفاق مادرم عازم مکه شدم در وقتی که مهار شتر مادرم را می‌کشیدم که وارد حرم شوم با قافله امام حسین ع ملاقات کردم که با شمشیرها و سپرها از مکه خارج می‌شود پرسیدم این کاروان از کیست؟ گفتند از حسین ع است چون نام مبارکش را شنیدم خوشحال شدم حضور اقدسش آمده عرض سلام کرده پرسیدم خدا شما را به آرزوهایتان نائل گرداند و مقضی المرام باشید پدر و مادرم فدای تو باد هنوز که آغاز مناسك حج است برای چه با این عجله از مکه خارج می- شوید فرمود هر گاه با این عجله از مکه بیرون نروم مرا دستگیر خواهند کرد.

آنگاه از من پرسید تو کیستی؟ گفتم مردی از عربم و سوگند بخدا بیش از این از احوال من پرسشی نکرد و پرسید مردم کوفه نسبت بمن چه عقیده ابراز می‌کردند پاسخ دادم دلهاشان با تو و شمشیرهاشان علیه تست و قضاء الهی چنانچه باید نازل خواهد شد و خدا هر چه بخواهد انجام میدهد.

فرمود آری راست می‌گوئی سررشته همه کارها بدست خدا و همه وقت در کار الهی خود مشغول است اگر قضاء الهی موافق با آنچه ما خواسته‌ایم نازل شود باید از خدا سپاسگزاری نمائیم و او را یار خود بدانیم و اگر قضاء الهی بر خلاف انتظار ما جاری شود هر که را نیتش حق است و باطنش با آب تقوی شستشو شده از خود دور نخواهد کرد عرضکردم آری چنانست که میفرمائی خدا ترا به آرزویت

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۱۶

نائل گرداند و از هر چه بیم داری نگهداری فرماید.

(۱) پس از این مسائلی در خصوص مناسک حج سؤال کردم پاسخ داد، کاروانش حرکت کرد بر من سلام کرد و از هم جدا شدیم. و هنگامی که حضرت امام حسین ع از مکه خارج شد یحیی بن سعید بن عاص با گروهی از ناحیه عمرو بن سعید سر راه بر آن حضرت گرفت و آن حضرت را امر به بازگشت نمود حضرت بسخن او توجهی نکرده و براه خود ادامه داد و بالاخره کسان یحیی مراجعت کردند حضرت از آنجا به تنعیم آمد و با کاروانی از یمن ملاقات نمود چند شتر برای بارهای خود و اصحابش از آنها کرایه کرد و بجمالان پیش نهاد فرمود هر یک از شما که بخواهید میتوانید با ما بعراق بیائید و ما ملتزم می‌شویم که کرایه شما را بپردازیم و به بهترین وجهی با شما همراهی نمائیم و هر کسی هم که خواست می‌تواند از وسط راه برگردد و به اندازه‌ای که با ما همراهی کرده کرایه او را خواهیم داد.

این پیش نهاد سبب شد که بعضی از شترداران همراه حضرت روانه شدند و برخی از همراهی با جناب او خودداری نمودند و از کسانی که به آن حضرت ملحق شدند عبد اللّه بن جعفر و دو فرزندش عون و محمد بودند و پیش از این نامه بآن حضرت نوشته و بوسیله فرزندانش تقدیم حضور مبارک نمود و در آن مینویسد.

اما بعد خدا را واسطه قرار میدهم بمجردی که نامه مرا قرائت فرمودی از تصمیمی که داری منصرف شوی و من این عرض را از راه مهربانی بحضور حضرتت می‌نمایم و معتقدم که این سفر موجب هلاک تو و خاندان تست و اگر امروز شما از دنیا کوچ کنی و شهادت یابی نور زمین خاموش می‌شود

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۱۷

برای اینکه شخص شما نشانه بزرگ هدایت یا بندگان و آرزوی مؤمنانی و خواهشمندم در این سفر تعجیل مفرمائی که منهم پس از وصول این نامه بحضور اقدست خواهم رسید و السلام.

(۱) پس از آنکه نامه را بوسیله فرزندان خود بحضور مبارک فرستاد خود پیش عمرو بن سعید رفته از او درخواست کرد تا امان نامه برای امام حسین ع نوشته و از او خواهش کند از این سفر منصرف شود او هم نامه نوشته و در آن وعده جائزه بحضرت ابا عبد اللّه داده و اضافه کرد که هر گاه مراجعه فرماید از هر جهت در امان باشد و این نامه را بوسیله برادرش یحیی بن سعید برای آن حضرت روانه کرد یحیی و عبد اللّه پس از آنکه فرزندانش را فرستاده بود بحضور حضرت شرفیاب شد و نامه عمرو را تقدیم کرده و اصرار زیادی کرد که از این سفر منصرف شود و مراجعت فرماید.

حضرت امام حسین ع فرمود من از این سفر مراجعت نخواهم کرد زیرا پیغمبر اکرم ص را در خواب زیارت کردم بمن امر کرد حتما باین سفر عزیمت کنم و منصرف نشوم. پرسیدند خوابی که دیده‌اید چیست؟ برای ما بگوئید فرمود خوابم را برای کسی نقل نخواهم کرد تا با خدای خود ملاقات نمایم کسی این خواب را از من نخواهد شنید عبد اللّه که مأیوس شد و تیرش بهدف نرسید

بفرزنـدانش توصیه کرد ملازم رکاب ظفر انتساب آن حضرت بوده و در برابر حضرت با دشـمنان جهاد نماینـد و خود او به اتفاق یحیی بمکه مراجعت کردند.

حضرت امام حسین ع با سرعت هر چه تمامتر بجانب عراق عزیمت می‌فرمود و بهیچ گونه مانعی توجه نمی‌کرد تا بذات العرق که میقات عراقیهاست نزول اجلال فرمود.

هنگامی که پسر زیاد از حرکت امام حسین ع بکوفه باخبر شد حصین بن نمیر سرلشکر خود را فرمان داد تا بقادسیه رفته و در آنجا آماده کارزار باشد او حسب الامر بدان جا نزول کرده و لشکریان خود را از قادسیه تا خفان و از آنجا به قطقطانه که زندان نعمان بن منذر در آن محل بوده آراسته کرد و به

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۱۸

کسان خود گفت اکنون خود را از هر نظر آماده کارزار کنید که حسین علیه السّلام بجانب عراق عزیمت می‌نماید.

(۱) و چون حسین ع به حاجز که از بطن الرمه بشمار می‌آید رسید بدون آنکه از پیش‌آمد ناگوار مسلم باخبر باشد قیس بن مسهر صیداوی یا عبد اللّٰه بن یقطر برادر رضاعی او را بکوفه فرستاد و نامه بوسیله او بکوفیان نوشت بنام خداوند بخشنده مهربان نامه است از حسین بن علی به برادران مسلمان و مؤمن خود سلام بر شما ستایش می‌کنم خدای یکتای بی‌انباز را اما بعد نامه مسلم شرف نزول بخشید از حسن رأی شما و اینکه همه آماده یاری ما هستید و حق ما را از دشمنان ما خواهید گرفت کمال اطلاع حاصل شد از خدا آرزومندم امور ما را نیکو گرداند و بشما در برابر چنین اقدام خداپسندانه پاداش بزرگ کرامت فرماید و من هم به تعقیب این نامه روز سه‌شنبه هشتم ذیحجه مصادف با روز ترویه از مکه بجانب عراق عزیمت نمودم و بمجردی که رسول من بر شما وارد شود با سرعت تمامی خود را برای انجام مقصود آماده ساخته و هر چه بیشتر جدّیّت نمائید و منهم بهمین زودی بر شما وارد خواهم شد سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

مسلم ع بیست و هفت شب پیش از شهادتش نامه برای حضرت نوشته و کوفیها نیز محض برای تأیید نامه عرض کردند که صد هزار شمشیر آماده نابود کردن دشمنانند و شما تا میتوانید در عزیمت خود تأخیر نفرمائید.

(۲) قیس بن مسهر حسب الامر نامه را گرفته بمجردی که وارد قادسیه شد حصین او را دستگیر کرده و

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۱۹

بلا درنگ نزد پسر زیاد فرستاد پسر زیاد از موقع استفاده کرده دستور داد بمنبر رفته و بحسین ع ناسزا بگوید او هم بر فراز منبر آمده پس از حمد و ثنای خدا گفت همانا حسین فرزند علی بهترین آفریده خدا و فرزند فاطمه دختر رسول خداست و منهم فرستاده آن حضرتم اکنون خواسته او را اجابت نمائید آنگاه پسر زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی آمرزش خواسته و درود فرستاد.

پسر زیاد که اسباب افتضاح خود را آماده دید دستور داد او را ببام قصر برده از آنجا بزیر بیندازند و بالاخره با این کیفیت از پای درآمد.

و گویند نامبرده را دست بسته هنگامی که بزیر افکندند استخوانهایش شکست و هنوز رمقی باقی بود مردی بنام عبد الملك لخمی نزد او رفته او را کشت. برخی از چنین عمل ناشایست او عیبجوئی کردند وی گفت خواستم او را از رنج درد آسوده بسازم.

پس از آنکه قیس از حضور امام ع مرخص شد خود آن حضرت از حاجز بجانب کوفه عزیمت فرمود و چون بیکی از منزلها رسید با عبد اللّٰه بن مطیع عدوی که در آنجا نزول کرده ملاقات فرمود نامبرده بمجردی که موکب همایونی آن حضرت را زیارت کرد از جا برخاست عرضکرد پدر و مادرم فدای شما باد برای چه امری باین صوب تشریف آورده و رنج سفر بر خود هموار نموده‌اید؟

فرمود پس از مرگ معویه عراقیها نامه‌های پی در پی بمن نوشته و مرا برای انجام امور دینی و سرپرستی خود دعوت نمودند.

عبد اللّٰه بعرض رسانید از جناب شما عاجزانه آرزومندم احترام اسلام را مراعات فرموده و کاری کنید مردم نااهل پرده اسلام را

ندرانند که در نتیجه احترام قریش و عرب از بین خواهد رفت (۱) و سوگند

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۲۰

بخدا هر گاه در صدد بدست آوردن مقام خود که مردم بنی امیه آن را به ستم از شما گرفته‌اند برآئی ترا خواهند کشت و اگر خون ترا بریزند پس از تو برای همیشه احترام اشخاص را نابود خواهند ساخت و چنانچه بعرض رسید حرمت اسلام و قریش و عرب از بین خواهد رفت و بالاخره از رفتن بکوفه منصرف شده و خود را بچنگال بنی امیه مبتلا مسازید. لیکن امام حسین ع که مأموریت باطنی داشت بسخن عبد اللَّه توجهی نکرده بطرف کوفه حرکت نمود.

پسر زیاد مأمورانی میان واقصه و راه شام و بصره برگمارده و دستور داده بود نگذارند کسی داخل و خارج شود. امام حسین ع بدون آنکه از این پیش‌آمد اطلاعی داشته باشد براه خود ادامه میداد و در طریق با عده از عربها ملاقات کرد از پیش‌آمدها پرسشها کرد پاسخ دادند ما هیچ گونه اطلاعی نداریم همین قدر میدانیم خروج و دخول بطور کلی ممنوعست حضرت باز هم بگفته آنها توجهی نکرده به راه خود ادامه داد.

عده از فزاره و بجیله نقل کرده‌اند ما همراه زهیر بن قین بجلی از مکه مراجعت می‌کردیم تصادفا با کاروان حسینی حرکت می‌کردیم و از اینکه باید در منزلی که او نزول اجلال می‌فرماید ما هم منزل کنیم کاملا ناراحت و بی‌میل بودیم زیرا چاره نداشتیم در هر منزلی که او نزول می‌کند ما هم فرود آئیم با این تفاوت که ما در جانبی و او در طرف دیگر خرگاه امامت را سراپا می‌کرد در یکی از منازل که مشغول غذا خوردن بودیم فرستاده حسین ع وارد شد سلام کرد و گفت ای زهیر ابو عبد اللَّه ترا بحضور می‌طلبد این پیغام چنان در ما تأثیر کرد که هر کس هر چه در دست داشت بی‌اختیار افکند و پیش‌آمد عجیبی کرد که گویا عقاب مرگ بر سر ما نشست.

(۱) زهیر خواست بسخن فرستاده توجهی ننماید همسرش گفت شگفت است که فرزند رسول خدا ص

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۲۱

ترا بحضور می‌طلبد و تو از رفتن امتناع میورزی شایسته است بمقام ولایت شرفیاب شده و اوامر او را بشنوی و بازگردی، زهیر از جا برخاسته بحضور همایونی شرفیاب شد. فاصله نشد با صورت درخشانی خرم و خندان وارد شده دستور داد خرگاه و زاد و توشه او را از محلی که سراپا کرده بودند بجانب خیمه‌گاه حسینی سراپا نمایند.

و بهمسرش گفت ترا از حباله زناشوئی خود خارج کرده و طلاق دادم اینک بجانب کسان خود رهسپار شو زیرا هدف اصلی من این بوده که از ناحیه من آسیبی بتو نرسد و با خیر و خوشی با من بسر بری سپس بهمراهیان خود توجه کرده گفت هر کدام از شما مایلید میتوانید از من پیروی کرده و ببارگاه حسینی شرفیاب شوید و الا هم اکنون از شما خداحافظی می‌کنم.

ضمنا مطلبی خاطرنشان شما می‌سازم سالی به کارزار دریائی پرداخته خدای متعال ما را بر دشمنانمان پیروزی داده و غنیمتهائی نصیب ما شد سلمان بما گفت آیا از این فتح و این همه غنائم که خدای متعال بشما ارزانی داشته خشنودید؟ پاسخ دادیم آری. گفت هر گاه سید جوانان آل محمد را دریابید و در راه او با دشمنان مبارزه نمائید سرور شما بیشتر از این غنائمی است که امروز نصیب شما شده و من امروز از شما وداع می‌کنم و سرور همیشگی و نام نیک ابدی را برای خود برمیگزینم. این سخن را با یاران خود گفته وداع کرده و ملازم رکاب ظفر انتساب حسینی شد و پیوسته گوش بفرمان بود تا در یاری آن حضرت، شربت شهادت نوشید.

عبد اللَّه و منذر اسدی گفته‌اند پس از انجام مناسک حج، هدف اصلی ما این بود هر چه زودتر در راه به امام حسین ع برسیم و شاهد پیش‌آمدهای او باشیم بهمین مناسبت ناقه‌های خود را بسرعت می- راندیم تا در منزل زرود به آن حضرت رسیده نزدیک که شدیم (۱) مردی از اهل کوفه را دیدیم بمجردی که

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۲۲

چشمش بحسین ع افتاد خود را از راه منحرف ساخت حسین ع که این حال را از او مشاهده کرد اندکی توقف فرمود و چنان وانمود کرد که می‌خواهد با وی ملاقات نماید لیکن درنگی ننموده و از دیدار وی منصرف شد و براه خود ادامه داد ما بیکدیگر گفتیم بهتر آنست که با وی ملاقات نمائیم ممکن است اطلاعات تازه از کوفه و پیش‌آمدهای آن از وی استفاده نمائیم ما هم فرصت را مغتنم شمرده نزد او رفته سلام کرده پرسیدیم از چه مردمی هستی؟ پاسخ داد از مردم بنی اسدم گفتیم ما هم از آن مردمیم پرسیدیم نام تو چیست؟ گفت بکر بن فلان ما هم خود را برای او معرفی کردیم آنگاه از مردم کوفه و پیش‌آمد تازه آنها کسب اطلاع نمودیم گفت از کوفه بیرون نیامدم جز اینکه شهادت مسلم و هانی را دریافته و دیدم که جسد آنها را روی زمین افکنده و پاهای آنان را گرفته در بازار می‌کشیدند.

ما از او درگذشته همراه امام حسین ع حرکت کرده شبانگاه به منزل ثعلبیه رسیدیم چون از مرکب پیاده شد ما هم بحضور شرفیاب شده سلام کردیم جواب فرمود عرضکردیم خدا شما را در کنف رحمت خود از ناگواریها رهائی بخشد خبری بتازگی اطلاع پیدا کرده اگر دستور فرمائی آشکارا به عرض رسانیم و اگر امر می‌فرمائی در پنهانی تقدیم حضور مبارك بداریم. آن حضرت نگاهی بما و توجهی به یاران خود نمود، فرمود من از یاران خود امری را نهفته نمیدارم.

عرضکردیم آیا از سواره که دیروز از طرف کوفه می‌آمد بیاد دارید فرمود آری او را دیدم می‌خواستم اطلاعاتی از او کسب کنم.

عرضکردیم ما با او ملاقات کردیم و خبرهای لازم را از او پرسیدیم و او از مردم بنی اسد و آدمی خردمند و راستگو بود او می‌گفت هنگامی از کوفه خارج شدم که مسلم و هانی شربت شهادت

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۲۳

نوشیدند و دیدم که پاهای آنان را گرفته و در بازار کوفه می‌کشیدند.

(۱) حضرت فرمود إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ خدا آنها را بیامرزد و پیوسته این جمله را تکرار می- فرمود.

ما بعرض رسانیدیم شما را بخدا سوگند میدهیم بخود و خاندانتان رحم کنید و از این تصمیمی که دارید منصرف شوید زیرا در کوفه یاور و شیعه ندارید و میترسیم ورود بکوفه علیه شما تمام شود.

حضرت پس از استماع اینخبر ناگوار با نظر مهر و عطوفت بفرزندان مسلم توجهی کرده فرمود مسلم را کشتند عقیده شما در خصوص توجه بکوفه چیست؟ عرضکردند سوگند بخدا از این سفر برنمی‌گردیم تا از پدر خود خونخواهی نه نمائیم و یا آنکه ما هم مانند او شربت شهادت بنوشیم.

حسین ع در این وقت ما را مخاطب قرار داده فرمود پس از ایشان زندگی دنیا صفائی ندارد.

ما دانستیم که او جدا برای رفتن بکوفه تصمیم گرفته عرضکردیم هر چه خیر است خدا برای شما مقدر فرماید حضرت برای ما ترحم کرد.

در این وقت یاران بعرض رسانیدند سوگند بخدا منزلت شما بدرجات از مسلم بیشتر است و مسلما هر گاه شما وارد کوفه شوید مردم هر چه بیشتر بحضور شما تسریع خواهند کرد.

امام حسین ع سکوت کرده پاسخی نداد و همچنان در آن منزل بماند تا هنگام سحر رسید سپس بجوانان و کارکنان خود فرمود آب زیادی با خود حمل نمائید آنها هم حسب الامر پس از آنکه خود و مرکبهاشان را سیراب کردند آب بسیاری هم برداشتند و از ثعلبیه حرکت کرده بمنزل زباله وارد شدند در این موقع پیش‌آمد عبد اللَّه یقطر بعرض آن حضرت رسید امام ع نامه باین مضمون برای یاران خود قرائت فرمود.

(۲) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اما بعد خبر دلخراش شهادت مسلم و هانی و عبد اللَّه بسمع ما رسید و

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۲۴

معلوم شد شیعیان ما از طریق مکاری وارد شدند و ما را ذلیل ساختند اینک هر یک از شما که می‌خواهد با کمال میل و رغبت برگردد، از طرف ما هیچ گونه نگرانی نداشته باشد.

مردم که از این خبر وحشت‌اثر با اطلاع شدند دسته دسته بطرف راست و چپ حرکت کرده و متفرق شدند و آنها که باقی ماندند اصحاب آن جناب بودند که از مدینه ملتزم رکاب شده و کمی از آنها که در راه شرف حضور دریافته بودند.

برای چه حسین ع یاران خود را از شهادت این رادمردان باخبر ساخت؟ برای آن بود که میدانست این جمعیت از آن نظر پا بپای او حرکت می‌کنند و آهنگ پیروی دارند که خیال می‌کنند چون بشهری درآیند همه مردم شهر سر اطاعت در برابر آن حضرت فرود می‌آورند و مطیع اوامرند و بالاخره شکمها از عزا بیرون خواهند آورد.

حسین ع مناسب نمیدید اصحابش را بدون اطلاع از چنین پیش‌آمدی بچنگال دشمن بیندازد بهمین جهت آنان را از بیوفائی کوفیان باخبر ساخت تا هر که خواهد بمقصد خود روانه شود.

سحرگاه به یاران خود دستور داد خود و مرکبهاشان آب آشامیده و مشکها را پر از آب کرده از زباله کوچ کرده به بطن العقبه وارد شدند آنجا منزل کردند پیرمردی از مردم قبیله عکرمه بنام عمرو بن لوذان با آن حضرت ملاقات کرد پرسید عزیمت کجا دارید؟ فرمود عازم کوفه‌ام. پیرمرد خواهش کرد و سوگند داد که از این سفر بازگرد و اضافه کرد سوگند بخدا بجانب نیزه‌ها و شمشیرها کوچ میفرمائی زیرا مردمی که نامه‌های پی در پی برای تو فرستاده‌اند اگر براستی پشتیبان تو باشند ممکن است بتوانی بر دشمنان چیره شوی لیکن بطوری که از بیوفائی آنان سخن می‌گوئی معلومست مردمی مکارند و بهیچ وجه حاضر نیستند در راه تو از خود گذشتگی نشان دهند بنا بر این صلاح در آنست که از این تصمیم منصرف شوید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۲۵

(۱) امام ع فرمود منهم از صلاح‌دید تو باخبرم و یقین دارم که امر بر این قرار گرفته که من هم اکنون بطرف آن رهسپارم و کسی نمیتواند بر تقدیر خدا چیره شود و بخدا سوگند هر گاه مرا از پای درآوردند و شمشیرهای کین را علیه من از نیام کشیدند خدای متعال کسی را بر آنها مسلط می‌فرماید که آنان را چنان بیچاره سازد که از هر امتی ذلیل‌تر شوند.

آنگاه از بطن العقبه کوچ کرده بمنزل شراف وارد شد سحرگاه بعادت قبلی دستور داد آب بسیاری برداشتند و همانوقت از منزل شراف عزیمت فرمود اول ظهری که کاروان اندوه حسین طی منازل می‌کرد یکی از یارانش بی‌اختیار تکبیر گفت حسین ع به بزرگی خدا اعتراف کرده پرسید علت تکبیر گفتنت چه بود؟ عرض کرد از دور نخلستانی بنظرم آمد بهمین مناسبت تکبیر گفتم عده از اصحاب بعرض رسانیدند ما هیچ وقت در این مکان نخلستانی ندیده بودیم. حسین ع پرسید پس آنچه از دور نمایان است چیست؟ عرضکردند بخدا سوگند گوشهای اسبانند که از دور بشکل نخلستان بنظر می‌آیند حسین ع فرمود منهم عقیده‌ام چنین است.

حسین ع از یاران خود پرسید آیا ممکن است در این بیابان به پناهگاهی توجه کرده و آنجا را پشتیبان خود ساخته و از جلو با دشمنان خود نبرد کنیم؟ عرضکردیم آری در این بیابان کوههای چندی در طرف چپ شما بنظر می‌آید که هر گاه زودتر بدانها دست پیدا کنیم ممکن است بمقصود خود نائل شده باشیم.

حسین ع بهمین مناسبت بجانب چپ خود توجه فرموده ما هم به پیروی از آن حضرت بطرف چپ برگشتیم فاصله نشد گردنهای اسبان نمودار گردید اینجا بود که وجود دشمنان برای ما مسلم گردید و ما هم بلافاصله به بیراهه درآمدیم چون نامبردگان فهمیدند که از راه منحرف شدیم آنان نیز متقابلا از راه انحراف یافتند و نیزه‌هائی که در دست داشتند مانند جریده‌های خرما راست و مستقیم و پرچمهاشان

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۲۶

مانند پرندگان در اهتزاز بود ما چنانچه قبلا پیش بینی شده بود زودتر از آنها بدامنه کوهها رسیدیم.

(۱) حسین ع دستور داد خیمه و خرگاه را سراپا کردند در این هنگام هزار نفر سواره به سرپرستی حر بن یزید ریاحی در برابر حضرت امام حسین ع صف‌آرایی کردند.

آن روز هوا بی‌اندازه گرم بود یاران ابا عبد اللّه همگی عمامه بر سر نهاده و شمشیر بر کمر بسته آماده فرمان بودند حضرت امام حسین ع بیاران خود فرمود لشکریان و اسبان حر را آب بدهید یاران وفادار حسب الامر کاسها و طاسها را از آب پر میکرده و در برابر اسبان می‌بردند و تمام آن را می- خوراندند و چون آن حیوان سیراب میشد همین عمل را با دیگری بانجام می‌آوردند تا بالاخره همه اسبان سیراب شدند.

علی بن طعان محاربی گوید آن روز من هم ملازم رکاب حر بودم پس از آنکه لشکریان همه سیراب شدند من از همه آخرتر بحضور اقدس حسینی شرفیاب شده و چون آن حضرت مرا و مرکبم را تشنه یافت فرمود شتر را بخوابان (أنخ الراویه) من خیال کردم منظور از راویه مشك آبست دوباره حضرت فرمود (أنخ الجمل) یعنی منظور از راویه شتر است منهم چنان کردم آنگاه دستور آب آشامیدن داد من نمی‌توانستم بخوبی دهانه مشک را در اختیار بگیرم و آب مشک میریخت حضرت فرمود دهانه مشك را به‌پیچ، من ندانستم چه میگوید؟؟؟، بالاخره حسین ع خود برخاسته و مرا کمك کرد و خود و اسبم را سیراب فرمود.

(۲) حر در آن روز که سر راه بر حسین ع گرفته بود از قادسیه آمده بود و پسر زیاد برای آنکه هر چه زودتر و بهتر بمقصود برسد به حصین بن نمیر دستور داد بقادسیه رفته و حر بن یزید را با هزار نفر

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۲۷

تحت سرپرستی نامبرده به استقبال حسین ع روانه کند او هم طبق مأموریت خود بجای حر باقی مانده و او را با هزار سوار فرستاد و حر با عده همراهان خود همچنان در برابر ابا عبد اللّه صف‌آرائی کرده و آماده بود تا هنگام نماز ظهر دررسید در آن وقت حضرت امام حسین ع دستور داد حجاج بن مسروق اذان گفته یاران امام حسین ع را بر ادای تکلیف دینی بخواند.

پس از آنکه پیروان آن حضرت آماده نماز شدند حضرت ازار و رداء و نعلین پوشیده در برابر مردم آمده پس از حمد و ثنا فرمود ای مردم، من بدون سبب بجانب کوفه نیامدم و علت اصلی توجه من نامه‌های پی در پی و رسولان شما بود که یکی بعد از دیگری مرا به آمدن باین صوب تحریص می- نمودند و اظهار میداشتند ما پیشوائی نداریم شما بجانب ما توجه فرمائید امید است خدا به برکت شما ما را براه حق و هدایت دلالت فرماید. اینك هر گاه شما بهمان رأی و پیمانی که در نامه‌های خود اظهار داشته‌اید باقی هستید عهد و میثاق استوار سازید تا موجبات اطمینان من فراهم شود و با کمال آسودگی بهدف خود متوجه شوم و اگر حاضر نیستید به عهد خود وفا کنید و از آمدن من کراهت دارید بمحل خود برمی‌گردم.

پس از این بیان هیچ یك از لشکریان حر، پاسخ نداده و کاملا ساکت بودند حضرت بمؤذن فرمود اقامه نماز بگوید آنگاه به حر فرمود تو هم اگر می‌خواهی با یاران خود نماز بخوان، عرض کرد خیر بلکه از محضر شما استفاده کرده و بنماز شما اقتدا می‌کنم آنگاه حضرت ابا عبد اللّه نماز را به اتفاق هر دو لشکر بجا آورد پس از ادای تکلیف الهی حضرت ابا عبد اللّه بخیمه خود رهسپار شد و یاران حسینی چون پروانه‌ها اطراف خورشید تابان امامت او گرد آمدند و حر نیز بمکان خود بازگشته و در خیمه مخصوص خود وارد شده و عده از یاران مخصوصش اطراف او گرد آمده و ما بقی به صف خود بر- گشتند و هر یک عنان اسب را بدست گرفته و در زیر سایه آن حیوان نشستند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۲۸

(۱) وقت عصر، حضرت ابا عبد اللّه به یاران خود فرمود آماده کوچ کردن شوند و بمنادی دستور داد مردم را برای ادای تکلیف

نماز عصر بخواند آنگاه خود پیش ایستاده و مردم هم با آن جناب نماز عصر را بپایان آورده پس از آن بمردم توجه کرده فرمود.
اما بعد ای مردم اگر از خدا میهراسید و حق را برای صاحب حق میدانید کاری کنید که هر چه بهتر و بیشتر خشنودی خدا را بدست آورید و ما آل محمد شایسته‌تریم که امر ولایت را بعهده بگیریم از این عده‌ای که ادعای امامت و ولایت بر شما می‌نمایند زیرا آنان جز ستم و دشمنی کار دیگری با شما نمی‌کنند و اگر امارت ما را بر خود کراهت دارید و حق ما را نشناخته و اکنون رأیتان بر خلاف اظهار نامه‌ها و رسولانتان می‌باشد من از تصمیم خود منصرف خواهم شد.
حر گفت سوگند بخدا من از نامه‌ها و رسولانی که میفرمائی اطلاعی ندارم.
حسین ع به عقبهٔ بن سمعان فرمود خرجینی که نامه‌های کوفیان در آنست بیاور او هم خرجینی مملو از نامه‌های مرسله حضور اقدس حسینی تقدیم داشت و در برابر حضرت روی زمین ریخت حر، معروض داشت ما آن عده نیستیم که نامه حضورتان ارسال داشته‌اند بلکه ما مأموریم بمجردی که با شما ملاقات کردیم از شما جدا نشویم تا شما را بکوفه وارد ساخته و پیش پسر زیاد ببریم.
حضرت فرمود مرگ نزدیکتر بتو است از آنکه بتوانی باین مقصود نائل شوی آنگاه به یاران خود دستور داد سوار شوید و آماده حرکت گردید یاران سوار شده و منتظر سوار شدن زنان بودند حضرت بیاران خود فرمود بازگردید در این وقت لشکر حر از بازگشت آنان ممانعت کردند.
(۲) حضرت ابا عبد اللّٰه به حر، فرمود «مادرت بعزایت بنشیند آهنگ چه کاری داری» حر از این جمله
ترجمه الإرشاد ،ص:۴۲۹
در خشم شده معروض داشت هر گاه دیگری که در چنین پیش‌آمدی قرار گرفته این جمله را بر زبان میراند منهم متقابلا با همین جمله پاسخ او را میدادم لیکن بخدا سوگند من چاره ندارم جز اینکه از مادر تو به نیکی نام ببرم.
حسین ع فرمود بالاخره آهنگ چه کاری داری؟ عرضکرد نظر من آنست که ترا پیش پسر زیاد ببرم فرمود بخدا سوگند از نظریه تو پیروی نمی‌کنم پاسخ داد منهم از شما جدا نمیشوم و این گفتگو سه مرتبه در میانشان رد و بدل شد پس از این بعرض رسانید من مأمور نیستم با شما کارزار کنم بلکه مأمورم از شما جدا نشوم تا وارد کوفه شوید و اگر از این معنی نگرانید براهی عزیمت فرمائید که نه بکوفه باشد و نه بمدینه تا راه انصاف بدست آورده باشیم نامه به پسر زیاد نوشتم آرزومندم پاسخ را طوری بدهد که من از پیش‌آمدهای ناگوار در امان باشم اینك بجانب چپ راه عذیب و قادسیه عزیمت فرما.
آنگاه امام حسین ع از طرفی و حر بن یزید هم از طرف دیگر حرکت می‌کردند او به امام حسین ع از راه نصیحت عرضه داشت ای حسین از این تصمیم برگرد و آهنگ کارزار مکن زیرا یقین می- دانم هر گاه با پسر زیاد بجنگی کشته خواهی شد. فرمود ای حر مرا از کشته شدن میترسانی و خیال می- کنید هر گاه مرا بکشید روزگار به آسایش بسر خواهید برد و من امروز همان سخنی را می‌گویم که آن مرد اوسی- که می‌خواست بیاری رسول خدا ص برود و پسر عمش او را میترسانید و اظهار میداشت هر گاه باین کار اقدام نمائی کشته خواهی شد- به پسر عمش گفت.
(۱) چنان نیست که از گفته تو تحت تأثیر قرار بگیرم و از تصمیم خود برگردم زیرا مرگ برای
ترجمه الإرشاد ،ص:۴۳۰
جوانی که می‌خواهد احقاق حق کند و از دین اسلام یاری نماید و در راه حق کشته شود و بر خلاف گنه‌کاران قدم بردارد ننگ نیست و در عین حال اگر زنده بمانم پشیمان نیستم و اگر بمیرم کسی مرا سرزنش نخواهد کرد لیکن تو که از یاری دین حق دست برمیداری ذلیل خواهی شد و همه ترا سرزنش می- کنند.
حر که از تصمیم حقیقی حضرت امام حسین ع باخبر شد و دانست که دم سرد او در آهن گرم آن جناب تأثیر نمی‌کند از آن حضرت دور شده و با اصحاب خود از جانب دیگر حرکت می‌کرد تا به عذیب الهجانات رسیدند و از آنجا درگذشتند تا هنگامی

که حضرت امام حسین ع به قصر بنی مقاتل رسید و در آنجا نزول اجلال فرمود، خیمه سراپا دید پرسید این خیمه از کیست؟ گفتند از عبید اللّٰه جعفی فرمود او را بحضور بخوانید رسول حضرت پیش وی رفته گفت اینک حسین ع در این منزل فرود آمده و ترا بحضور می‌طلبد گفت إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ سوگند بخدا از کوفه خارج نشدم مگر اینکه از ورود آن حضرت کراهیت داشتم و نمی‌خواستم در هنگام ورود او در کوفه باشم و سوگند بخدا نمی‌خواهم او را به‌بینم و نه او مرا به‌بیند. فرستاده برگشت و گفته‌های او را بعرض رسانید. حضرت خود بخیمه او وارد شده سلام کرد و نشست و او را بیاری خود خواند عبید اللّٰه همان سخنان را تکرار کرد و خواهش داشت او را واگذارد حضرت فرمود اینک که بیاری ما اقدام نمی‌کنی از خدا بترس و با ما کارزار مکن سوگند بخدا هر کس ندای ما را بشنود و از ما یاری نکند هلاک می‌شود عبید اللّٰه پاسخ داد هیچ گاه علیه شما قیام نخواهم کرد.

حسین ع پس از اتمام حجت از خیمه او بیرون آمده بخرگاه خود وارد شد.

در آخر شب به یاران خود فرمود آب برداشته و عزم رحیل کنند و از قصر بنی مقاتل خارج شوند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۳۱

(۱) عقبه بن سمعان می‌گوید پس از آنکه به اندازه یک ساعت راه رفتیم همچنان که بر پشت زین قرار داشت اندکی خوابیده از خواب بیدار شد و فرمود إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ و دو بار یا سه بار این جمله را مکرر فرمود فرزندش علی بن الحسین پیش آمده عرضه داشت برای چه موضوعی حمد خدا بجا آورده و کلمه استرجاع بزبان راندید فرمود ای فرزند هم اکنون بخواب رفته بودم سواره را دیدم می‌گفت این قوم حرکت می‌کنند و مرگ هم آهنگ آنها را دارد از خواب بیدار شدم دانستم که گفته او متوجه بما است و مرگ در تعقیب ما می‌باشد.

علی اکبر عرضه داشت همواره از گزند روزگار در امان باشی، مگر ما برحق نیستیم؟ فرمود آری سوگند بکسی که بازگشت همگان باوست ما برحقیم.

آن دست‌پرورده بوستان حسینی و آن یادگار نبوی و آن آئینه سراپا نمای علی عمرانی «۱» معروض داشت بعد از اینکه ما برحقیم چه بیمی از مرگ داریم حسین ع از اینسخن شایسته فرزند عزیزش بسیار خرسند شده فرمود خدا بتو پاداش دهد بهترین پاداشی که فرزند را از پدرش عنایت می‌فرماید.

بامداد برای انجام تکلیف الهی نزول اجلال کرد پس از آن بلا درنگ سوار شده و خواست از لشکر حر کناره‌گیری نموده بطرف چپ عزیمت نماید حر از تصمیم آن حضرت باخبر شد با یاران خود

---

(۱)

این کیست که نقاره دارائی حسنش کوبند سلاطین جهان در همه کشور

منسوخ کن نام شجاعان جهان استباشد مگر این ابن عم ساقی کوثر

ابروش قریب است بابروی محمدگیسوش شبیه است به گیسوی پیمبر

این یوسف ثانی که تف شعله حسنش‌بر سینه شرر میزند و بر جگر آذر

نور دل لیلا بود و نخبه زهرااز شعبه سلمی بود و دوده هاجر

آرام دل فاطمه و سبط رسول استفرزند حسین باشد و نامش علی اکبر (ملا باقر بینوا کازرونی)

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۳۲

سر راه بر آن حضرت گرفت و شدیدا ممانعت کرد و آن جناب را بطرف کوفه هدایت می‌نمود حضرت هم جدا امتناع می‌فرمود و همچنان بطرف یسار راه حرکت می‌کرد تا به نینوا رسیده نزول اجلال کرد.

(۱) در این هنگـام سواری که سـلاح جنگی پوشـیده و کمـانی به پشت انـداخته بود از جانب کوفه روان بود همگی متوقف شـده و منتظر رسـیدن او بودند چون نزدیک آمد بحر و یاران او سـلام کرده و به حسین و اصحاب او اعتنائی ننمود و نامه از پسر زیاد به حر بن یزید تسلیم کرد، در آن نگاشته بود.

بمجردی که رسول من بر تو وارد شـد و نـامه مرا تسـلیم کرد کار را بر حسـین ع دشوار ساز و او را در سـرزمینی فرودآور که آب و گیاهی در آن نباشد و متوجه باش بفرسـتاده خود دسـتور داده همواره با تو باشد و از تو دور نشود تا از نزدیک شاهد اعمال تو بوده و نحوه رفتار تو را در بازگشت بمن اطلاع دهد.

هنگامی که حر، نامه پسـر زیاد را ملاحظه کرد به حسـین ع و یاران او خطاب کرده گفت این نامه‌ایست که پسـر زیاد بمن نگاشته و دستور میدهد هر کجا نامه او بمن رسید کار را بر شما دشوار بسازم و باین شخص که فرستاده اوست دستور داده از من جدا نشود تا امر او را، چنانچه دستور دادم اجرا نمایم.

یزید بن مهاجر کندی که از ملتزمین رکاب امام حسـین ع بود رسول پسـر زیاد را شـناخت باو گفت مادرت بعزایت بنشـیند برای چه امری آمـدی و چرا بچنین کـاری اقـدام نمودی پاسخ داد از پیشوای خود پیروی کرده و به بیعت خود وفـا نمودم. پسر مهاجر گفت اشـتباه کردی بلکه بـا این عملت معصیت خـدا نمودی و چون خواسـته پیشوای خود را انجام دادی بهلاکت افتادی و ننگ دنیوی و عذاب اخروی را برای

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۳۳

خود خریـداری کردی و بد امامی برای خود برگزیدی (۱) خدا می‌فرماید وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ لا یُنْصَرُونَ ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را بسوی آتش می‌خوانند و فردای قیامت کسـی از آنها یاری نمی‌کند و مسلما پیشوای تو از همان عده‌ایست که آیه شریفه حاکی از احوال آنهاست.

حر بن یزیـد پس از ملاحظه نامه، برای آنکه مأموریتش را بی‌کم و کاست انجام داده باشـد حسـین (ع) را در بیابانی خالی از آب و گیـاه و دور از آبـادی فرود آورد، حسـین ع فرمود وای بر تو بگـذار تـا در این قریه‌ای که نزدیک باین محل است یا در نینوا و یا در غاضـریه و یا در شـفیه نزول نمائیم. پاسـخ داد بخـدا قسم نمیتوانم چنین اجازه بشـما بدهم زیرا چنانچه می‌بینید این مرد را پسـر زیاد، جاسوس برای کارهای من قرار داده و نمی‌توانم دست از پا خطا کنم.

زهیر بن قین معروض داشت پس از این، کار ما دشوارتر خواهد شد و هم اکنون که دشمنان ما اندک‌اند می‌توانیم با آنان نبرد کنیم زیرا بطوری که مسلم است پس از این عده لشکریان باندازه خواهند بود که ما نمی‌توانیم متعهد کارزار آنان بشویم.

حسـین ع در پاسخ نامبرده فرمود من نمی‌خواهم نخست به نبرد با آنان بپردازم و مایل نیستم آغاز این کار از ناحیه من باشد آنگاه از مرکب فرود آمده نزول اجلال فرمود.

مجملا این پیش‌آمد در روز پنجشنبه دوم محرم سال شصت و یکم هجرت اتفاق افتاده «۱»

---

(۱)

نوای وصل چون بشنید ناگاه‌بدشت کربلا افراشت خرگاه

ز اسب آمد فرود آن سرور دین‌بیاران گفت آخر منزل است این

مر این وادی شما را سد عشق است‌نه سد عشق خود سرحد عشق است

فزون باشد مقام قرب داورمقامی نیست از اینجا فزونتر

بباراناز عشق آن پاکبازان‌بیفکندند بار عشق آسان

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۳۴

(۱) روز سوم محرم عمر بن سعد به سرپرستی چهار هزار سواره از کوفه حرکت کرد و در نینوا وارد شد بمجرد ورود به عروة بن قیس دستور داد حضور حسین ع رفته سؤال کند برای چه مقصودی به این سرزمین وارد شدی و هدف شما چیست؟ عروه از همان عده بود که دعوت نامه برای حسین ع نوشته بود بهمین مناسبت از انجام امریه پسر سعد خودداری کرده و بالاخره بهر یک از رؤسائی که بآن حضرت نامه نوشته بودند همین امریه را نمود. لیکن تیرش بخطا خورده و غرضش عملی نشد و تنها کسی که برای این کار پیش قدم شد کثیر بن عبد اللّه شعبی است که سواری دلاور و از هیچ چیزی رو گردان نبود برای شرفیابی حضور اقدس پیشنهاد داده و گفت من بجانب حسین خواهم رفت و هر گاه دستور باشد می‌توانم او را ناگهان بقتل برسانم.

عمر گفت نمی‌خواهم او را بقتل آوری بلکه مأموریت تو آنست که پیش وی رفته و بپرسی برای چه هدفی بدین صوب آمده.

کثیر طبق مأموریت بجانب خیام طاهرات روان شد ابو ثمامه صائدی بمجردی که او را دید به حضرت ابا عبد اللّه عرضه داشت اینک بدترین و خونریزترین مردم روی زمین بجانب شما می‌آید آنگاه به طرف او توجه کرده چون نزدیک خیام طاهرات رسید گفت هر گاه می‌خواهی بحضور اقدس حسینی شرفیاب شوی شمشیرت را بمن بده گفت سوگند بخدا چنین کاری نخواهم کرد و مناسب هم نمیدانم و من فرستاده بیش نیستم اگر حاضر شدید سخن مرا به پذیرید مأموریتم را انجام میدهم و گر نه بازمی‌گردم ابو ثمامه گفت هر گاه حاضر نمی‌شوی شمشیرت را بمن بدهی اجازه بده تا وقتی مشغول ابراز مأموریتی من قائمه شمشیر ترا بدست بگیرم گفت هیچ گاه بدان دست پیدا نخواهی کرد.

(۲) ابو ثمامه گفت اکنون مأموریتت را بمن بگو تا بحضور مبارك معروض بدارم و من ترا برای

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۳۵

آنکه آدمی بدکار و خونریزی اجازه نمیدهم با این حال بحضور مبارك شرفیاب شوی، کثیر متغیر شده و بیکدیگر ناسزا گفتند و مراجعت کرد و پیش‌آمد را باطلاع پسر سعد رسانید نامبرده قرة بن قیس حنظلی را بحضور خوانده و گفت وای بر تو بدون چون و چرا بحضور مبارك حسینی شرفیاب شده سبب آمدن او را باین سرزمین جویا شو.

قره حسب الامر بجانب خیام طاهرات روان شد بمجردی که حسین ع او را دیدار کرد از یاران خود پرسید آیا این مرد را می‌شناسید؟

حبیب بن مظاهر بعرض رسانید آری این مرد پسر خواهر ما و از مردم حنظله تمیم است و من کاملا با او آشنائی دارم و او را آدمی راستگو میدانم و خیال نمی‌کردم جزء یاران پسر زیاد باشد مجملا نامبرده وارد شد و سلام کرد و خواسته پسر سعد را بعرض مبارك رسانید.

حضرت فرمود سبب نزول من آن بوده که همشهریهای شما دعوت نامه‌ها برای من نوشتند و مرا باین سرزمین دعوت کردند اینک هر گاه از آمدن من اکراه دارید مراجعت می‌نمایم.

حبیب در مراجعت نامبرده با وی ملاقات کرد و گفت وای بر تو چگونه از یاری این مرد که خدای متعال ترا ببرکت وجود پدرانش هدایت کرده و لباس بزرگواری بر اندام تو پوشانیده دست بر- میداری و بجانب مردم ستمگر بازمی‌گردی پاسخ داد من اینك مأمورم باید بروم نتیجه مأموریتم را معروض بدارم آنگاه در کار خود اندیشه خواهم کرد.

قره پیش پسر سعد آمده نتیجه را بازگفت پسر سعد اظهار داشت امید است خدای متعال مرا به نبرد با او دچار نفرماید آنگاه نامه ذیل را به پسر زیاد نوشت.

(۱) بنام خدا بمجردی که در برابر حسین فرود آمدم رسولی فرستادم تا از هدف او اطلاع حاصل

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۳۶

کرده و بدانم برای چه بصوب عراق آمده در نتیجه معلوم شد مردم عراق او را باین صوب دعوت کرده و او طبق درخواست نامبردگان بسرزمین عراق وارد شده و اضافه کرد: هر گاه از آمدن من ناراحتید و رأیتان برگشته بمحل خود عودت خواهم کرد.

این نامه را برای پسر زیاد فرستاد. حسان عبسی می‌گوید من در حضور پسر زیاد بودم نامه پسر سعد رسید وی پس از مطالعه نامه او گفت «الان که چنگالهای کینه ما بر گردن او فرورفته آرزومند است که رهائی پیدا کند خیال نابجائی است و راه فراری ندارد» آنگاه این نامه را به پسر سعد نوشت.

نامه تو بما رسید و مضمون آن را ملاحظه کردیم اینک پس از رسید این نامه بحسین پیشنهاد کن او و یارانش با یزید بیعت کنند و اگر برای انجام این خواسته اقدام کردند و به بیعت یزید درآمدند ما پس از این در باره آنها اندیشه خواهیم کرد.

هنگامی که نامه پسر زیاد را خواند گفت می‌ترسم پسر زیاد آخر الامر هم غرض شوم خود را عملی کند و بلافاصله نامه دیگری به پسر سعد رسید و دستور داده بود بمجردی که نامه مرا قرائت کردی میان آب و حسین و یاران او حائل شو و مگذار قطره از آب بیاشامند چنانچه آنان همین عمل را با عثمان انجام دادند:

پسر سعد همانوقت عمرو بن حجاج را با پانصد سوار مأمور ساخت اطراف شریعه فرات را احاطه نمایند و نگذارند قطره از آب بیاشامند این پیش‌آمد سه روز قبل از شهادت حسین ع اتفاق افتاد.

(۱) عبد اللّٰه ازدی که در ردیف مردم بجیله بود برای خوش آیند امیر خود با صدای بلند فریاد زد ای

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۳۷

حسین می‌بینی این آب در صفا و گوارائی مانند وسط آسمانست بخدا قسم قطره از آن نخواهی آشامید تا هنگامی که از تشنگی جان تسلیم کنی.

حسین ع که از گفته این نابکار سخت متأثر شده بود نفرین کرده فرمود پروردگارا او را تشنه بقتل بیاور و گناهان او را برای همیشه میامرز.

حمید بن مسلم گوید پس از واقعه کربلا- بیمار شده بود بعیادت او رفتم بخدائی که جز او خدای دیگری نیست او را در حالی مشاهده کردم که آنقدر آب می‌آشامید تا سیراب میشد پس از آن همه آنها را بیرون میداد و قی می‌کرد و پیوسته اظهار تشنگی می‌کرد باز که باو می‌آشاماندند مانند دفعه اول همه را بیرون میداد و از تشنگی و حرارت فریاد میزد و بالاخره بهمین بلا مبتلا بود تا هلاک شد لعنهٔ اللّٰه علیه.

حسین ع هنگامی که متوجه شد پی در پی کمک برای پسر سعد می‌آید و آماده کارزارند کسی را پیش پسر سعد فرستاد و اظهار داشت می‌خواهم با تو ملاقات کنم شب را برای ملاقات مقرر داشتند و بالاخره در میان دو لشکر مدتی طولانی با یک دیگر مذاکره کردند پس از آن پسر سعد بطرف لشکریان خود رفته و نامه باین مضمون به پسر زیاد نوشت.

اما بعد خدای متعال آتش جنگ را خاموش کرد و سخن را یکی کرد و کار امت را بسازش کشانید اینک حسین ع متعهد می‌شود بهمان جایی که بوده مراجعت نماید و یا بیکی از سرحدات پناهنده شود و مانند یکی از مسلمانان زیست نماید و موظف بانجام قوانین معموله باشد و یا پیش یزید رفته دست در دست او بگذارد تا او خود تصمیم بگیرد و من خیال می‌کنم تعهد حسین مورد خرسندی تو و بصلاح امت تمام می‌شود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۳۸

(۱) هنگامی که پسر زیاد این نامه را خواند تصدیق کرده گفت آری این نامه مشفقانه و اندرز برای ماست و شایسته است مطابق با مضمون آن رفتار کرد.

شمر ذی الجوشن که حضور داشت و احساس کرد پسر زیاد تحت تأثیر مضامین آن واقع شده گفت آیا سخنی که پسر سعد از گفته

حسین یادآوری کرده می‌پذیری با آنکه او اکنون بسرزمین تو فرود آمده و پهلوی تو واقع شده سوگند بخدا اگر از این صوب عزیمت کند و دست در دست تو نگذارد او به نیرو نزدیکتر و تو بناتوانی سزاوارتری اکنون باید بهیچ وجه او را بخود وانگذاری و سستی از خود نشان ندهی و باید او و یارانش را تحت رژیم خود درآوری و هر گاه او را عقوبت نمائی شایسته آنی و اگر درگذری منتی بر او نهاده باشی.

پسر زیاد گفت خوب اندیشه کردی و رأی بصواب دادی آنگاه گفت نامه مرا به پسر سعد تسلیم کن و بحسین ع پیشنهاد بده که خود و یارانش تحت فرمان درآیند اگر پذیرفتند آنان را بدون هیچ گونه آسیبی بجانب من روانه کن و اگر از فرمان من خودداری نمودند با آنان نبرد کن و همین معنی را با پسر سعد گفتگو بنما و بوی خاطر نشان ساخته که باید در صورت مخالفت با آنها بجنگد و اگر پسر سعد حاضر برای انجام فرمان من شد تو نیز از وی اطاعت کن و اگر مخالفت کرد به سپهداری لشکر بر- خاسته و گردنش را بزن و سر او را برای من بفرست. و نامه باین مضمون برای پسر سعد نوشت.

من ترا نفرستادم تا از حسین پشتیبانی کرده و باو وعده سلامت و راحتی داده و از او در نزد من شفاعت کنی، متوجه باش هر گاه حسین و یارانش تحت فرمان من درآمدند و تسلیم شدند آنان را بی‌گزند بجانب ما روانه کن و اگر از این معنی خودداری کردند به آنها حمله بیاور تا سرانجام ایشان را

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۳۹

بقتل آورده (۱) و گوش و دماغشان را جدا کن زیرا آنان سزاوار همین عقوبت‌اند و هر گاه حسین از پای درآمد اسبها را بر پشت و سینه او بتازان که او نفرین شده و ستمکار است و من معتقدم چنین عملی پس از مرگ بحال او زیانی ندارد زیرا خود من هر گاه او را می‌کشتم همین عمل را با وی انجام میدادم.

در پایان تذکر داد: هر گاه دستور ما را بطوری که خواسته‌ایم انجام دادی ما ترا مانند کسی که فرمان آقای خود را کاملا بجا آورده پاداش میدهیم و اگر حاضر نشدی زیر بار فرمان ما درآئی از سمتی که بتو تفویض کردم استعفا داده و از لشکریان ما کناره بگیر و امور لشکر را بشمر ذی الجوشن واگذار نما زیرا ما او را بدستوراتی مأمور داشته‌ایم.

شمر نامه پسر زیاد را به پسر سعد تسلیم کرد پس از قرائت نامه بوی گفت وای بر تو خدا ترا بی‌خانمان فرماید چقدر ناگوار است شربتی که برای من آوردی سوگند بخدا میدانم تو او را از عمل کردن مطابق با مضمون نامه من بازداشتی و کاری که آرزومند بودم بصلاح گراید بفساد نزدیک کردی سوگند بخدا حسین از افرادی نیست که باین سادگی تسلیم دست پسر زیاد شود او پدر بزرگوارش را (که هیچ گاه زیر بار دونان نمیرفت بالمشاهده می‌بیند).

شمر گفت بگو هدف فعلی چیست؟ آیا خواسته امیرت را انجام میدهی و با دشمن او نبرد می- کنی یا آنکه از فرمان او سرپیچی می‌نمائی؟ هر گاه حاضر نیستی دستور او را بکار بندی از منصب امارت لشکر دست بردار و آنان را تحت سرپرستی من بگذار.

پسر سعد که خود را در دنیا و آخرت بیچاره یافت گفت هیچ وقت سپهسالاری لشکر را بعهده تو وانمی‌گذارم و ترا لایق این مقام نمیدانم و من خود بموجبات مقام خود حرکت می‌کنم و تو همچنان ریاست پیادگان را بعهده داشته باش.

(۲) عصر روز پنجشنبه که مصادف با شب نهم محرم بود پسر سعد و شمر کنار خرگاه حسینی آمدند

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۴۰

شمر گفت پسران خواهر ما کجایند، عباس و جعفر و عبد اللّه و عثمان فرزندان علی ع از خیمه بیرون آمده گفتند غرض تو چیست و برای چه ما را می‌خوانی؟ پاسخ داد شما فرزندان خواهر من هستید و اینک در این صحرا در امانید.

آن بزرگواران فرمودند خدا تو و امانت را لعنت کند ای بدبخت تو ما را امان میدهی که فرزندان خواهر توایم لیکن فرزند رسول خدا در امان نمیباشد پس از این عمر سعد لشکر را متوجه کرده گفت ای لشکر خدا سوار شوید و بکوشید که اینک شما را مژده

بهشت میدهم اینسخن، یاران عمر را تحت تأثیر قرار داده و طرف عصری بود بجانب خرگاه حسینی ع حمله آوردند.

حسین ع در آن هنگام در پیش خیمه خود نشسته و تکیه بشمشیر داده و سر مبارک بر روی زانو قرار داده بخواب رفته بود زینب ع که صدای همهمه اسبان و لشکریان را شنید نزدیک برادرش آمده عرضه داشت ای برادر آیا صداهای مخالفان را نمیشنوی که اینک بطرف خیام طاهرات نزدیک می- شوند.

حسین ع سر برداشت فرمود هم اکنون رسول خدا ص را در خواب دیدم فرمود حسین جان بدین زودی بر ما وارد خواهی شد.

زینب بمجردی که این سخن دلخراش را شنید سیلی بصورت زد و اظهار دردمندی و بیچارگی نمود حضرت او را دلداری داده و امر بآرامش فرمود «۱» (۱) آنگاه حضرت ابو الفضل آمدن لشکر را بعرض

---

(۱)

یا اخیه خدک لا تلطمی‌مادری کن بر بنات فاطمی

خواهرا ناموس حی داوری‌بر یتیمانم تو جای مادری

زینبا غارت شود چون خیمهاجمع کن اطفال حیران مرا

بعد یغما موسم آتش زدن‌هین مبادا چاک سازی پیرهن

پیکرم بینی چو اندر خاک و خون‌پا منه از نقطه طاقت برون

خواهرا در ماتمم افغان مکن‌موی سر اندر غمم افشان مکن

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۴۱

رسانید حسین ع از جا برخاسته فرمود برادرا اینک بر مرکب سوار شو و با لشکر ملاقات کن و علت حمله آوردن بطرف خیام و هدف اصلی آنان را بازجوئی فرما حضرت ابو الفضل باتفاق بیست نفر سواره از قبیل زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر برای انجام مأموریت سر راه بر لشکر گرفته فرمود عزیمت کجا دارید و برای چه بطرف ما یورش آورده‌اید.

پاسخ داد امریه پسر زیاد رسیده و دستور داده بشما پیشنهاد کنیم یا تحت فرمان او درآئید و سر تسلیم فرود آورید و یا با شما نبرد کنیم.

ابو الفضل فرمود تعجیل مکنید و آرام باشید تا من خواسته شما را بحضور اقدس حسین عرضه داشته پاسخ بگیرم.

لشکر حسب الامر توقف کرد و گفتند با وی ملاقات کن و او را از یورش و هدف ما مطلع ساز و نتیجه را برای ما بیان فرما.

ابو الفضل بازگشته تا حسین ع را از علت آمدن لشکر باخبر سازد و یاران ابو الفضل در این هنگام به پند و اندرز لشکر پرداخته و آنان را از کارزار با حسین که یادگار رسول خدا ص است باز می- داشتند ابو الفضل حضور اقدس شرفیاب شده مراتب را بعرض رسانید.

حسین ع فرمود مراجعت کن و اگر بتوانی امشب را برای ما مهلت بگیری و نبرد را بفردا بیندازی باین منظور که ما بتوانیم امشب را بنماز و دعا و استغفار بسر بریم زیرا خدا میداند من دوست میدارم نماز بخوانم و قرآن مجید را تلاوت نمایم و همواره بدعا و استغفار بپردازم ابو الفضل حسب الامر مراجعت کرده و فرموده امام ع و خواسته آن حضرت را چنانچه شنیده بود برای لشکریان بیان کرد.

لشکر از خواسته حضرت اطلاع حاصل کرده پسر سعد رسولی همراه ابو الفضل روانه خدمت امام ع نموده و باو دستور داده بود هنگام شرفیابی بعرض برساند (۱) «ما تا فردا صبح بشما مهلت میدهیم در

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۴۲

نتیجه هر گاه تسلیم شدید شما را پیش پسر زیاد خواهیم برد و هر گاه زیر بار تسلیم ما درنیامدید ما از شما دست برنمیداریم» این پیشنهاد را بعرض رسانیده مراجعت کرد.

پس از بازگشت فرستاده پسر زیاد، نزدیک غروب آفتاب حسین ع یاران خود را گردآورد، حضرت سجاد ع میفرماید من در آن هنگام بیمار بودم خواستم بدانم پدرم چه بیاناتی با آنان اظهار می- دارد بهمین دلیل نزدیک خرگاه آن حضرت آمده پدر بزرگوارم با کمال شایستگی بحمد و ستایش خدا پرداخته و اظهار داشت ستایش خدائی را که ما را بنعمت نبوت گرامی داشت و کتاب خود را بما آموخت و آئین دین را بما یاد داد و ما را بینا و شنوا و از شکرگزاران قرار داد اما بعد من یارانی بهتر و باوفاتر از اصحاب خود سراغ ندارم و خویشاوندانی نیکوکارتر و بحقیقت نزدیکتر از خویشاوندان خود نمی‌شناسم خدا شما را از من پاداش نیک دهد.

یاران من متوجه باشید یک امشب بیش در این عالم بسر نمی‌بریم و ما فردا از دست این مردم بسلامت نخواهیم بود، من بشما اجازه میدهم که همه‌تان دسته‌جمعی از این سرزمین خارج شوید و من بیعت خود را از شما برداشتم و اینک شب و تاریک است می‌توانید با کمال آسودگی خود را از چنگال دشمنان برهانید. «۱»

(۱) پس از این بیان، برادران و فرزندان و برادرزادگان و فرزندان عبد اللّه جعفر اظهار داشتند

---

(۱)

شب است و تار حق ستار و ره دورروید این دم که تا باشید منصور

گزینید اشتر این شام سیه رابدینسان ناقه پیمائید ره را

مرا خواهند و دیگر کس نخواهندسر موئی ز جسم کس نکاهند

همی بینم که شاه شهر عشقم‌تن اندر ماریه سر در دمشقم

برون شد هر که همچون پوست بودی‌برفت آن کس که دنیا دوست بودی

بماندی محرمان سر وحدت‌خدا را بنده از روی حقیقت

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۴۳

ما چنین کاری نمی‌کنیم و نمی‌خواهیم پس از شما بجا بمانیم و هیچ گاه خدا ما را بچنین کیفیتی نبیند.

مقدم بر همه در این اظهاریه حضرت ابو الفضل ع بود و پس از او دیگران از وی پیروی کرده و نظیر این مقال را بعرض رسانیدند.

پس از این حضرت امام حسین فرزندان مسلم بن عقیل را مخاطب ساخته فرمود شهادت مسلم برای شما کافی است شما مأذونید و هر کجا بخواهید می‌توانید رهسپار شوید.

نامبردگان تعجب کرده بعرض رسانیدند هر گاه ما از حضور شما مفارقت کنیم مردم چه خواهند گفت؟ آری مردم خواهند گفت ما از بزرگ و آقا و بهترین عموزادگانمان دست برداشتیم و در رکاب او تیر و نیزه و شمشیر بکار نبردیم و بالاخره نمیدانیم چه پاسخی بآنها بدهیم بخدا سوگند هیچ گاه از شما جدا نمی‌شویم و خود و مالیه و کسانی که در اختیار ماست همه را فدای شما خواهیم کرد و پابپای شما می‌جنگیم تا ترا از خویش خرسند سازیم و در رکاب تو بفیض شهادت نائل گردیم و دوست نمیداریم پس از شما بمانیم، خدا زشت سازد زندگی پس از شما را.

مسلم بن عوسجه پس از این از جا برخاست معروض داشت هر گاه ما از شما دست برداریم فردای قیامت چگونه خدای متعال پوزش ما را که حق ترا ادا نکردیم خواهد پذیرفت بخدا سوگند از شما دست برنمیدارم تا نیزه‌ام را بسینه پر از کینه دشمنان فروبرم و تا وقتی قائمه شمشیر در دست من است با آنان نبرد کنم و هر گاه اسلحه حاضر نداشته باشم با سنگ آنها را نابود سازم و سوگند

بخدا دست از تو برنمیدارم تا خدا بداند و امضا فرماید که ما وصیت رسول او را در باره شما بکار برديم و سوگند بخدا اگر بدانم کشته می‌شوم سپس زنده می گردم باز سوخته می‌شوم باز زنده می گردم و بالاخره همین عمل هفتاد مرتبه با من مکرر می‌شود دست از تو برنمیدارم تا در برابر شما شربت مرگ را بیاشامم

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۴۴

و اینک چگونه دست از یاری تو بردارم با اینکه یک کشتن بیش نیست و معتقدم که برای همیشه زنده و از این کرامت برخوردارم.

(۱) پس از او زهیر بن قین عرضه داشت سوگند بخدا دوست میداشتم کشته شوم دوباره زنده گردم و بهمین کیفیت هزار مرتبه کشته شوم و زنده گردم و خدای متعال بدین وسیله تو و جوانان اهل بیتت را از آسیب دشمنان نگه‌داری فرماید.

و بالاخره هر یک از یاران آن حضرت سخنانی از همین قبیل بعرض رسانید، حضرت از همه تقدیر کرده و بخیمه خود بازگشت.

علی بن الحسین ع فرماید در شبی که پدر بزرگوارم فردای آن شهید شد در خیمه نشسته بودم و عمه‌ام زینب به پرستاری من مشغول بود پدرم به خیمه خود رفته جوین غلام ابو ذر، شمشیر آن حضرت را اصلاح می کرد و پدرم می‌فرمود.

وای بر تو و تفو بر تو ای روزگار در هر بامداد و شبانگاهی بسیاری از یاران و دوستان را نابود می‌سازی و به عوض هم اکتفا نمی کنی آری سر رشته همه در دست خداست و هر ذی حیاتی براهی خواهد رفت که من میروم.

و همین مضامین را دو یا سه بار مکرر فرمود من از شنیدن این مضامین به هدف آن حضرت توجه کرده گریه گلوی مرا فراگرفت لیکن خودداری کرده و آرام گرفتم و دانستم که بلا نازل شده (۲) و اما

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۴۵

عمه‌ام زینب بمجردی که مضامین اشعار را استماع فرمود بر اثر رقت قلبی که ویژه زنانست نتوانست خود- داری فرماید دامن کشان و متحیر از خیمه خارج شده بجانب آن حضرت روان گردید اظهار بیخودی کرده معروض داشت ای کاش مرگ گریبان مرا گرفته و بزندگی من پایان میداد امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن وفات یافتند ای یادگار گذشتگان و سرپرست بازماندگان.

حضرت امام حسین ع بخواهر بزرگوارش توجهی کرده با دیده اشکبار فرمود خواهرا کاری کن شیطان بتو دست پیدا نکند و پرده حلمت را پاره نکند و فرمود اگر مرغ قطا را بحال خود می گذاردند آسوده می‌خوابید.

زینب ع بعرض رسانید برادرا خود را برای مرگ آماده ساخته این آمادگی شما قلب مرا مجروح ساخت و طاقتم را طاق نمود و بلا درنگ سیلی بصورت خود زد و گریبان چاک نمود و غشوه بر او عارض شده بزمین افتاد.

حسین ع کنار خواهر آمده آب بصورتش ریخت و او را بحال آورده فرمود خواهرا آرام باش و از خدا بپرهیز و بخواست او خوشنود شو و بدان که اهل زمین می‌میرند و آسمانیها باقی نمی‌مانند و ما سوای خدا نابود می‌شوند و جز او که موجودات را آفریده و مردم را مبعوث می‌سازد و یکتای بیهمتاست دیگری برقرار نخواهد ماند. جد و پدر و مادر و برادرم از من بهتر بودند «۱» و من و هر مسلمانی باید قدم

---

(۱)

آه از دمی که با غم دل شهریار دین‌گفتا بخواهر از ره مهر و وفا چنین

ای خواهر از برت چو بفردا جدا شوم‌در خون خویش غرقه بدشت بلا شوم

چون گل مکن ز دوری من چاک پیراهن‌چون از برت روانه چو باد صبا شوم

مخراش روی خویش و مکن موی خود که من‌شرمنده پیش بارگه کبریا شوم

رفتند مادر و پدر و جد من ز پیش‌من هم پی زیارتشان از قفا شوم

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۴۶

جای قدم رسول خدا ص بگذاریم (۱) و بالاخره خواهرش را با امثال این سخنان دلداری داد و اضافه فرمود خواهرا ترا سوگند میدهم و آرزومندم سوگند مرا به پذیری و متوجه باشی چون من شهادت یافتم گریبانت را ندری و صورتت را نخراشی و بیتابی ننمائی آنگاه زینب را بخیمه من آورد و خود بجانب یاران رهسپار شد.

به اصحاب خود فرمود خیمه‌ها را نزدیک یک دیگر سراپا کرده و طنابها درهم نموده و در خیمه‌ها آماده بوده و در هنگام نبرد از یکطرف بدشمن حمله آورند و در آن حال خیمه‌ها را پشت سر و طرف راست و چپ خود قرار دهند و بالاخره جز از یکجانب که باید با دشمن بجنگند از جهات دیگر خیمه‌ها اطراف را احاطه کرده باشد.

آنگاه بخرگاه خود رفته و تمام شب را او و اصحابش بدعا و استغفار و زاری بپایان آوردند.

در آن شب شاه و لشکر جمله باهم‌عبادت را کمر بستند محکم ضحاک بن عبد اللَّه گوید در آن هنگام که حضرت امام حسین ع به تلاوت قرآن مشغول بود گروهی از لشکریان پسر سعد برای اطلاع از احوال امام حسین ع و یاوران او نزدیک خیام طاهرات آمدند حسین ع این آیه را تلاوت کرد «وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ ما کانَ اللَّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتَّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ» مردم کافر خیال نکنند ما بر اثر علاقه بآنها ایشان را مهلت داده‌ایم بلکه مهلت دادن ما بایشان از نقطه نظر این بوده تا گناهشان زیادتر شود و بعذاب دردناک مبتلا شوند خدای متعال بندگان مؤمن را به وضعی که شما هستید وانمی‌گذارد مگر برای اینکه بد از خوب نمودار شود.

یکی از آنها بنام عبد اللَّه بن سمیر که مردی مسخره و دلاور و سواره و خونریز و پردل بود به-

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۴۷

مجردی که آیه شریفه را شنید گفت بخدای کعبه سوگند ما همان خوبانیم که از شما امتیاز پیدا کرده‌ایم.

(۱) بریر گفت ای بدکار شگفت است که مانند تو از جمله خوبان و نمونه آنان باشی، عبد اللَّه پرسید تو کیستی؟ جواب داد من بریرم آنگاه بیکدیگر ناسزا گفتند.

بامداد: حسین ع یاران خود را برای نماز صبح آماده ساخت پس از انجام تکلیف الهی به آنها که سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند دستور صف‌آرایی داد، زهیر را در میمنه و حبیب را در میسره قرار داد و پرچم نصرت را بدست برادر بزرگوارش ابو الفضل مرحمت فرمود و چنانچه فرموده بود خیمه‌ها را پشت سر قرار دادند و فرمود هیزمها و نیهائی که پشت خیمه‌ها بود در خندقی که اطراف خیمه‌ها احداث شده بود ریخته و آنها را افروختند البته علت این کار پیش بینی برای جلوگیری از دشمن بود مبادا هنگام زد و خورد لشکر از پشت خیمه‌ها دستبردی بزنند.

و فردای آن شب که روز جمعه یا شنبه بود پسر سعد لشکریان خود را مهیا ساخته میمنه را به عمرو بن حجاج و میسره را به شمر ذی الجوشن داد و سرپرستی سواره را بعهده عروهٔ بن قیس و پیاده را به شبث بن ربعی واگذار نمود و پرچم بیدادگری را بمولای خود درید داد.

حضرت سجاد ع فرمود هنگامی که لشکر بجانب پدر بزرگوارم عزیمت کردند حضرتش دست نیاز بدرگاه چاره ساز برداشته عرضکرد پروردگارا در تمام پیش‌آمدهای ناگوار پشتیبان منی و در هر سختی بتو آرزومندم و تو در هر پیش‌آمدی که برای من اتفاق می‌افتد یار و یاور منی و اطمینان من به

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۴۸

تست (۱) بسیاری از اندوههایی که که بمن رو می‌آورد و قلب را ناتوان می‌کند و راه چاره را مسدود می‌سازد و دوست را خوار و دشمن شماتت می‌نماید همه را به توجه تو بر خود هموار ساختم و بجز تو با دیگری بمیان ننهادم و بجز وصول بحضرت تو بدیگری

اعتنائی ننمودم و تو درب گشایش را بروی من گشودی و یقین دارم که کلید همه نعمتها بدست تست و همه نیکوئیها بحضرت تو متوجه و تمام آرزوها نگران بجانب تو می‌باشد.

ابتدائی که لشکر آماده کارزار شد اندکی اطراف خیام طاهرات جولان کرده در پشت خیام خندقی احداث شده و آتش افروخته از هیزم و نی در آن جلب توجه آنان را نموده شمر با فریاد بلند پارس زده گفت حسینا پیش از رسیدن قیامت آتش برای خود افروختی، حسین ع که این پارس را شنیده فرمود خیال می‌کنم این پارس زننده شمر ذی الجوشن باشد؟ عرضکردند آری فرمود ای پسر زن بزچران تو سزاوارتر به آتش دوزخی.

مسلم بن عوسجه که از این توهین سخت ناراحت شده بود خواست او را هدف تیر قرار دهد حسین ع از او ممانعت کرده عرضکرد یا ابن رسول اللَّه اجازه فرمائید تا او را بضرب تیر از پای درآورم زیرا این بدکار یکی از دشمنان خدا و از بزرگان ستمکاران است و امروز خدا مرا در نابودی او کمک فرموده حسین ع پاسخ داد هرگز چنین کاری مکن زیرا من دوست نمیدارم آغاز جنگ از طرف ما باشد.

آنگاه فرمود مرکبش را آورده سوار شد و با صدای بلند که همه می‌شنیدند فرمود ای عراقیها اگر از در انصاف درآئید بسعادت نزدیکترید و اگر گوش حقیقت شنو ندارید و منصف نیستید اندیشه‌های خود را یکی کنید و کار را بر خود مشتبه نکنید بعد بمن متوجه شوید و بمن مهلت ندهید زیرا که دوست

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۴۹

و پشتیبان من همان کسی است که قرآن را فرود آورده و او پشتیبان نیکوکارانست (۱) پس از این مقدمه حمد و ثنای خدا به بهترین طرزی که ویژه مقام آن حضرت بود بجای آورده و بر رسول خدا و فرشتگان و پیمبران درود فرستاد و چنان سخن ایراد کرد که هیچ کسی پیش از او و پس از او در چنین مقامی بدان بلاغت قفل از دهان نگشوده «هر کو شنید گفتا للَّه در قائل».

فرمود اما بعد به حسب و نسب من توجه کنید و ببینید من کیستم آنگاه بخود بازگشته خواهید فهمید که سخت اشتباه نموده‌اید و شایسته است خود را ملامت نمائید متوجه باشید آیا کشتن و دریدن پرده احترام من مناسب با حال شماست آیا من پسر دختر پیغمبر شما نمی‌باشم آیا من فرزند وصی و پسر عم پیغمبر شما و نخستین مؤمنان بخدا و تصدیق‌کننده به آئینی که از طرف خدا آورده نمی‌باشم آیا حمزه سید الشهداء عموی من نیست آیا جعفر طیار که با دو بال در بهشت پرواز می‌کند عموی من نمی‌باشد مگر فرموده رسول خدا ص را در باره من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود حسن و حسین دو آقای جوانان بهشت‌اند.

اگر آنچه را اظهار میدارم تصدیق کردید بحق رسیده و درب حقیقت را بروی خود گشوده‌اید زیرا من از آغاز عمر که شنیدم خدا دروغگویان را سرزنش می‌فرماید دروغ نگفته‌ام و اگر سخن مرا نمی- پذیرید و تکذیب می‌کنید در میان شما افرادی هستند که اگر این حقیقت را از آنان جویا شوید براستی پاسخ شما را خواهند داد اینک از جابر انصاری و ابا سعید خدری و سهل ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالك که همین بیانیه را از رسول خدا ص شنیده‌اند باز پرسی نمائید آیا همین فرموده کافی نیست که دست از کشتن من بردارید؟!

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۵۰

(۱) شمر گفت من خدا را با شك و تردید عبادت کرده باشم اگر بدانم که تو چه می‌گوئی، حبیب ابن مظاهر بپاسخ او گفت بخدا من چنان می‌بینم که تو با هفتاد شك و تردید خدا را عبادت می‌کنی و من گواهم اینکه می‌گوئی نمیدانم چه می‌گوید حق همین است زیرا قلب تو سیاه و مهر شده است حسین ع پس از این باز قفل خموشی برداشته فرمود اگر در شکید و گمان ندارید که من بر حق باشم لیکن در اینکه فرزند دختر پیغمبرم که قابل برای شك و انکار نیست زیرا سوگند بخدا در شرق و غرب عالم فرزند دختر پیغمبری بغیر از من در میان شما و سایرین نمی‌باشد وای بر شما مگر کسی از شما را کشته یا مال شما را نابود کرده‌ام یا آهنگ

قصاص دارید که این گونه آماده قتل من شده‌اید هیچ کس پاسخ نداد.

آنگاه حسین ع شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و قیس بن اشعث و یزید بن حارث را مخاطب ساخته فرمود مگر شما نامه ننوشتید که باغهای ما سبز و خرم شده و میوه‌ها رسیده با یاران خود بصوب ما عزیمت کن قیس پاسخ داد ما از این حرفها اطلاعی نداریم و همین قدر میدانیم باید زیر بار حکم پسر عم خود درآئی و او حتما با تو بنحوی که دوست میداری رفتار می‌کند.

حسین ع فرمود بخدا سوگند من دست خواری بشما نمیدهم و مانند بندگان فرار نمی‌کنم آنگاه اضافه کرد ای بندگان خدا بخدای خود و شما پناهنده‌ام کاری نکنید از دربار فیض خدا رانده شوید من بخدای خود و شما پناه می‌برم از هر خودخواهی که بروز قیامت ایمان نمی‌آورد آنگاه مرکب خود را خوابانیده و به عقبهٔ بن سمعان دستور داد ناقه‌اش را پابند زد (این عمل حاکی از آنست که ما سر نزاع با شما نداریم).

بمجردی که سخن آقا بپایان رسید گفتار الهی او در دلها هیچ گونه اثری نگذارد و از اطراف

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۵۱

آماده نبرد با او شدند.

(۱) حر ریاحی که متوجه شد کوفیها عزیمت جدال با آن حضرت را دارند از عمر سعد پرسید آیا با این مرد نبرد خواهی کرد؟ گفت آری بخدا سوگند نبرد سختی کنم که کمترین درجه آن پریدن دست و سرها باشد پرسید آیا از آنچه که بیان فرمود عبرت نگرفتید و پی بمقام او نبردید پاسخ داد اگر کار بدست من بود چنانست که تو در نظر گرفته‌ای لیکن پسر زیاد نمی‌گذارد خواسته من عملی شود.

حر از پیش پسر سعد رفته و در محل ویژه خود آرام گرفت مردی از نزدیکانش بنام قرهٔ بن قیس با او بود حر ریاحی از او پرسید آیا امروز اسبت را آب داده؟ گفت نه پرسید نمی‌خواهی او را سیراب کنی.

قره می‌گوید بخدا سوگند خیال می‌کردم هدف او اینست که می‌خواهد در معرکه قتال شرکت نکند و نمی‌خواست او را باین حال به‌بینم من گفتم چنانچه می‌گوئی اسبم را آب نداده‌ام بعزیمت آب دادن آن شتافتم و حر نیز از جای خود منحرف شد و سوگند بخدا اگر مرا از آهنگ خود باخبر ساخته بود منهم از او پیروی می‌کردم.

پسر ریاحی، کم کم بحسین ع نزدیک میشد.

مهاجر بن اوس او را با وضع غیر عادی دیده پرسید اراده کجا داری آیا می‌خواهی بر حسینیان حمله کنی؟ حر، پاسخی نداده و همانوقت لرزه سختی اندامش را فراگرفته بود. مهاجر که وضع غیر عادی او را مشاهده می‌کرد اظهار داشت عمل امروز تو مرا بشک می‌اندازد سوگند بخدا در هیچ کارزاری ترا مانند امروز بیمناك ندیده بودم و هر گاه از دلاورترین اهل کوفه از من بپرسند از تو تجاوز نمی- کنم و امروز چه پیش آمده که ترا بر خلاف انتظار می‌بینم؟

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۵۲

(۱) حر، پاسخ داد امروز بخدا قسم خود را مخیر میان بهشت و دوزخ می‌یابم و بخدا سوگند اگر تیکه تیکه و سوخته شوم هیچ مقام و موقعیتی را بر بهشت برنمی‌گزینم این سخن را گفت و اسب را رانده به امام حسین ع ملحق شد «۱».

عرضه داشت خدا مرا فدای تو گرداند من همان درمانده هستم که ترا از بازگشت بوطنت جلوگیری کردم و در راه همه جا قدم بقدم با تو آمدم و نگذاردم از راه منحرف شوی و ترا در این مکان وحشتناك و خونخوار فرود آوردم و خیال نمی‌کردم این مردم حق جد ترا رعایت نکنند و ترا باینحال گرفتار سازند و بخدا سوگند اگر از هدف آنها باخبر بودم هیچ گاه چنان رفتاری با تو انجام نمیدادم اینك از در توبه و انابه درآمده و از خدا می‌خواهم از کرده من درگذرد شما که سیدی کریمید در باره من چه اندیشه دارید آیا توبه مرا می‌پذیرید؟

حسین ع فرمود آری خدا توبه ترا می‌پذیرد اینک فرود آی.

عرض کرد هر گاه سواره باشم بهتر از آنم که پیاده شوم آرزومنـدم بمن اجازه فرمائی هم اکنون به پیکار با این مردم بی‌وفا بپردازم، آخر الامر که پیاده خواهم شد.

---

(۱)

ربودش ناگهان از آن میانه‌بزد بر رخش همت تازیانه

روان‌شد سوی جیش رحمت حق‌بحق پیوست و با حق گشت ملحق

بگفت ای شه منم آن عبد گمراه‌که بگرفتم سر راهت به اکراه

دل دلدادگان عشق یزدان‌شکستم من بنادانی و طغیان

ندانستم که این قوم ستمکاربود مقصودشان پیکار دادار

خطایم بخش ای شاه عدوبندگنه از بنده و عفو از خداوند

یم عفو ازل شد در تلاطم‌گنه گردید از آن نامور گم

ز خشنودی نمی‌گنجید در پوست‌که گشتم قابل قربانی دوست

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۵۳

(۱) حسین ع فرمود هر کاری که در نظر گرفته‌ای انجام بده خدا ترا در کنف رحمت خودش پایدار بدارد.

حر ریاحی با اخذ دستور از مقام حسینی ع برابر کوفیان آمده اظهار داشت ای کوفیان مادرتان بعزایتان بنشـیند و اشک حسـرت در مرگ شـما بریزد این بنده نیکوکار خدا را دعوت کردید و تعهد کردید بمجردی که بر شـما وارد شود بوی تسلیم شوید و در راه او جانفشانی نمائید اینک بر خلاف وعده خود علیه او شوریده‌اید و می‌خواهید او را بکشـید و از یاری با او کوتاهی میورزید و کینه او را در دل گرفته‌ایـد و از همه طرف بـاو حمله می‌کنیـد و نمی‌گذاریـد در یکی از شـهرهای خـدا زیست نمایـد و ماننـد اسیری او را گرفتار خود ساخته‌ایـد چنانچه اختیار نفع و ضـرر خود را ندارد و او و زنان و فرزندانش را از وطن آواره نموده‌اید و آبی که یهود و نصاری و مجوس و سگ و خوک از آن می‌آشامند از وی دریغ میدارید چنانچه نزدیک است کسان او از تشنگی بهلاکت رسند بد معامله کردید با یادگارهای محمد ص خدا در روز تشنگی شما را سیراب نسازد.

سخنان پسر ریاحی که بپایان رسید لشکر از هر طرف او را هدف تیر ساختند وی بجانب امام حسین ع بازگردید.

پسر سـعد بغلامش درید دستور داد پرچم را نزدیک بیاورد و خود در سایه پرچم قرار گرفت تیری بکمان گذارده رها کرد و لشکر را مخاطب ساخته گفت گواهی دهیـد نخستین کسـی که خیام طاهرات حسـینی را هدف تیر سـتم قرار داد من بودم پس از او لشـکر ناسعد پسر سعد خیام حسینی را هدف تیرها ساخته و مبارز طلبیدند.

از لشـکر پسر سعد یسار غلام زیاد بن ابی سفیان پیش قدم شد و از خرگاه حسینی عبد اللَّه بن عمیر بمبارزه آمد یسار از او پرسید تو کیستی؟ وی خود را معرفی کرد. (۲) یسار گفت من ترا نمی‌شناسم و شأن

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۵۴

من نیست بـا تو پیکار کنم بازگرد تا زهیر بن قین یا حبیب بن مظاهر بکارزار من آینـد، عبـد اللَّه گفت ای فاحشه‌زاده ترا باین حرفها چکار، بجائی رسیده که خود را قابل مبارزه با مردان میدانی آنگاه با ضربه او را از پای درآورد هنوز باو مشغول بود که سالم مولای پسـر زیاد بمیدان آمده شمشـیر کشید یاران حسین عبد اللَّه را از آمدن او باخبر کردند لیکن وی توجهی نکرد تا آنکه سالم، شمشیر بجانب او دراز کرد وی در اینجا توجه کرده دست خود را پیش آورده شمشـیر انگشـتانش را جـدا کرد، عبد اللَّه پیش‌دستی کرده با

ضربه کار او را ساخت پس از کشتن این دو بجانب خرگاه حسینی روانه شده رجز می‌خواند.

اگر مرا نمی‌شناسید من عبد اللَّه پسر کلب و مردی خشمگین و خونریزم و از هیچ پیش‌آمد ناگواری اظهار ناتوانی نمی‌نمایم.

پس از این، عمرو بن حجاج با عده از کسان خود به میمنه امام حسین ع حمله آورد، چون نزدیک رسیدند اصحاب از جا جسته نیزه‌ها را بطرف آنان راست کردند اسبانشان از پیشروی مانده سر بعقب برداشتند اصحاب از فرصت استفاده کرده آنان را هدف تیرها قرار دادند جمعی را کشتند و عده‌ای را مجروح نمودند بعد از این مردی از بنی تمیم بنام عبد اللَّه بن حوزه بطرف خرگاه حسینی روان شد اصحاب پرسیدند کجا می‌آئی مادرت بعزایت بنشیند گفت می‌خواهم کاری کنم تا به پروردگار مهربان و شفیع مطاع نزدیک شوم حسین ع پرسید این مرد کیست؟ او را معرفی کردند (۱) حسین ع فرمود پروردگارا او را به آتش بیفکن

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۵۵

تیر دعا بهدف اجابت مقرون بلافاصله اسبش رم کرده او را در نهر کوچکی انداخته پای چپش برکاب گرفت و پای دیگرش بالا مانند مسلم بن عوسجه ضربتی بر آن زد و آن را برید اسب همچنان او را باین طرف و آن طرف می‌برد و سرش را بهر سنگ و کلوخی میزد تا بجهنم واصل شد.

آتش جنگ شعله‌ور شد و جمعی کشته شدند.

پسر ریاحی بلشکریان پسر سعد حمله آورد و شعر عنتره را می‌خواند همواره گلوگاه و سینه او را با تیر زدم تا پیراهنی از خون پوشید.

مردی از قبیله حارث بنام یزید بن سفیان برابر او آمد حر او را مهلت نداده از پای درآورد.

نافع بن هلال از لشکر امام حسین ع بیرون آمده رجز می‌خواند و می‌گفت من پسر هلال بجلی و بر دین علیّم و از جانب پسر سعد، مزاحم بن حریث بمبارزه آمد و می‌گفت من بدین عثمانم نافع گفت چنین نیست بلکه تو بر دین شیطانی و بر او حمله آورده او را کشت.

عمرو بن حجاج که دید ممکن است تمام لشکریانش بهمین وسیله از پای درآیند و شکست متوجه آنان شود یاران خود را مخاطب ساخته گفت ای مردم احمق میدانید با چه کسانی نبرد می‌کنید؟

با دلاوران مصر یعنی گردان شهیر شهر و آنها که خود را برای هر گونه پیش‌آمد مهیا کرده و از مرگ هراسی ندارند می‌جنگید هیچ یک از شما نباید بمبارزه با آنان برآئید زیرا عده آنها اندکست و بزودی از پای خواهند افتاد و سوگند بخدا اگر آنها را هدف سنگها قرار ندهید بدست شما بقتل خواهند رسید و بالاخره نظرش به آن بود که همه با هم بیاران حسین ع حمله بیاورید.

(۱) پسر سعد رأی او را پسندید بمأموری دستور داد تا بلشکریان اخطار کند یک یک بمیدان مبارزه

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۵۶

نروند در تعقیب این دستور و توجه بعقیده عمرو بن حجاج او و یارانش از کنار فرات باصحاب حسین ع حمله آورده و یک ساعت جنگ تن بتن ادامه داشت در نتیجه مسلم بن عوسجه یار فداکار امام حسین ع از پای درآمد و یاران عمرو بمحل خود بازگشتند پس از آنکه گرد و غبار فرونشست معلوم شد مسلم، آسیب دیده و بزمین افتاده.

حسین ع در حالی که هنوز رمقی داشت ببالین او آمده برای وی آمرزش خواست و این آیه را خواند: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» از مردان راستگو و وفادار برخیشان درگذشتند و بعضی هنوز در انتظار مرگند و تغییر و تبدیلی در کار ندادند.

پس از این، حبیب بن مظاهر ببالین او آمده گفت مسلما مرگ تو بسیار برای من گران تمام شد اینک ترا مژده بهشت باد، مسلم گفت خدا ترا مژده خیر دهاد، حبیب اظهار داشت میدانم فاصله نخواهد شد که منهم بتو ملحق می‌شوم و الا حاضر بودم هر گونه

وصیتی که داشته باشی آن را کاملا انجام دهم.

در همین وقت لشکر زاده نـاآزاده سـعد بطرف امـام حسـین ع دوباره حمله آورده این دفعه شـمر ذی الجوشن که سـرپرستی میسـره لشـکر کوفه را دارا بود بر میسـره حسـین ع حمله آورد دلاوران حسـینی پای مردی استوار کرده و آماده نبرد با دشمن شدند و از هر طرف که آن بیحیـا مردم حمله می‌کردنـد آنـان بمبـارزه می‌پرداختنـد و بالاـخره با آنکه سـی و دو نفر سواره بیش نبودنـد سـخت با دشـمنان خدا جنگیدند و لشـکر کوفه را چون خیار می‌شـکافتند و نابود می‌ساختند عروهٔ بن قیس که از یاران پسر سعد بود کسی را پیش او فرسـتاد و اظهار داشت می‌بینی امروز از این گروه اندک چه بسـیار اندوه دیدم و چقدر مردان ما را نابود کرده‌اند اکنون اگر بخواهی بر ایشان چیره شویم باید پیادگان و تیراندازان را بکمک ما بفرستی.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۵۷

(۱) در این گیرودار اسب حر بن یزیـد، پی شـد وی از مرکب بزیر آمـده پیاده آماده کارزار شـده و رجز می‌خواند اگر اسب مرا پی کردید بدانید من حر و دلاورتر از شیر ژیانم آنگاه شمشیر از نیام کشیده با آن بی‌حیا مردم می‌جنگید و بالاخره لشکر گرداگرد او را گرفته و ایـوب بن مسـرح باتفـاق دلاـور دیگری از مردم کوفه او را از پـای درآوردنـد «۱» و یاران حسـین ع تا ظهر با دشـمنان خـدا شدیدا کارزار کردند.

حصـین بن نمیر که سـرپرست تیراندازان بود هنگامی که پافشاری یاران حسـین ع را دید دسـتور داد تا همه به یک بار اصحاب امام حسـین را تیرباران کنند آنان نیز مأموریت خود را انجام و یاران با وفای حسـین ع را هدف تیرها قرار دادند در اندک وقتی اسبانشان را پی کرده و خود آنها را زخم‌دار ساخته و پیاده‌شان نمودند و یک ساعت جنگ و جدال در میانشان برقرار بود.

در این وقت شـمر ذی الجوشن با یاران خود بخرگاه حسینی حمله آورده زهیر بن قین با ده نفر از یاران حسین ع بآنها روی آورده و آنـان را از خیمه‌هـای حسـین ع دور کردنـد شـمر بطرف ایشـان توجه کرده در نتیجه عـده بـدست زهیر کشـته و مـا بقی بمحل خود باز گشتند.

[زهیر این مضمون را بعرض رسانید.

امروز بر اثر جانفشـانی در راه تو جـد تو پیغمبر و برادرت حسن و پـدرت علی مرتضـی و عمویت جوان دلاـور که بـا دو بـال پرواز می‌کند یعنی جعفر طیار را بدیده خونین خود دیدم].

---

(۱)

ز پا افتاد مرد آهنین چنگ‌به تیغ دشمن اندر پهنه جنگ

ببالین شد شه آخر زمانش‌پذیرا گشت از نو میهمانش

غبار از چهره رفتش دست لولاک‌چه بود ار بودمی من جای آن خاک

همی فرمود سلطان لعمرک‌و انت الحر کما سمتک امک

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۵۸

(۱) چنانچه میـدانیم یاران حسـین ع معـدود بودنـد و این گونه پیش‌آمدهای ناگوار که میشد کار را بر حسـین سـختر و بالاخره آثار شکست ظاهری در یاران حسـین ع هویـدا می‌شد لیکن یاران پسـر سـعد که زیاد بودند اثری از شـکست در آنها ظاهر نمی‌گردید و بهمین ترتیب آتش جنگ از هر دو طرف شـعله‌ور و کشتار زیاد ویژه یاران حسین ع و تا هنگام ظهر از دست نامسلمانان کوفه و شام آسیبهای بسیاری دیدند.

هنگام ظهر، امام حسین ع با یاران خود نماز خوف که تکلیف روز پیکار است بجای آورد.

پس از این حنظله شبامی در برابر کوفیان آمده گفت ای مردم بیم دارم امروز هم کاری کنید که مانند روز احزاب به آسیب مبتلا گردید امروز از اراده شوم خود دست بردارید تا فردای قیامت بعذاب خدا معذب نشوید ای مردم خون حسین ع مریزید تا در نتیجه از شکنجه خدا آسوده باشید و بدانید دروغ نمی‌گویم زیرا ثابت است آدم دروغگو زیانکار است پس از این به آهنگ پیکار برآمده شهید شد.

بعد از او شوذب غلام شاکر حضور اقدس حسین ع شرفیاب شده عرض سلام کرده تودیع نموده بمیدان رفت و بمبارزه پرداخته و شربت شهادت نوشید.

پس از پیش‌آمد جانسپاری نامبردگان، عابس شاکری حضور اقدس آمده عرض سلام کرد و با حضرت او وداع کرده بمیدان رفت و جنگید تا کشته شد.

و همچنان یاران حسین ع یکی پس از دیگری بمیدان میرفت و جام شهادت می‌نوشید تا بغیر از خاندانش دیگری باقی نماند.

این هنگام فرزند بزرگوارش علی بن الحسین ع که مادرش لیلی دختر ابو قره ثقفی و جوانی خوش سیما که در آن وقت بی‌نظیر و نوزده سال از عمر شریفش گذشته پای مردی در میدان نهاده خود را

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۵۹

معرفی کرده (۱) فرمود من علی بن الحسین ع هستم و ما بخانه خدا سوگند از دیگران به پیغمبر خدا شایسته- تریم سوگند بخدا، پسر زن بدکار نمیتواند در میان ما حکومت نماید و من امروز با ضرب شمشیر هاشمی شما را می‌کشم و از پدرم یاری می‌کنم.

چند مرتبه کار را بر لشکر پسر سعد سخت گرفت و کوفیان تاب کشتن او را نداشتند.

مره قیس وقتی که دید لشکر از کشتن وی خودداری می‌کنند گفت گناهان عرب بگردن من باشد که اگر هر گاه این جوان گذارش بمن افتاد او را از پای درنیارم و پدرش را بعزایش ننشانم.

علی اکبر این بار هم مانند دفعه پیش بلشکر حمله می‌آورد مره سر راه بر او گرفت و نیزه به آن حضرت زد علی از زین به زمین افتاد لشکر اطراف او را محاصره کرده و بدن او را با شمشیرهای خود قطعه قطعه نمودند.

حسین ع که از شهادت علی ع باخبر شد از خیمه بیرون آمده ببالین جوان قرار گرفت و همچنان که می‌گریست و اشک اندوه می‌بارید فرمود جوان من خدا بکشد کشندگان ترا چقدر این بیحیا مردم بر خدا جری شدند و چگونه پرده احترام رسول خدا را دریدند پس از این اضافه کرد پس از شهادت تو خاک بر سر دنیا و زندگانی آن. «۱»

(۲) زینب علیها سلام که از شهادت یادگار برادرش باخبر شد بسرعت از خیمه بیرون آمده با

---

(۱)

چو رفت از دست شاه عشق، دلبندروان شد از پی گمگشته فرزند

عقابی دید ناگه پر شکسته‌علی افتاده زین از هم گسسته

سری بی‌افسر و فرقی دریده‌بجانان بسته جان وز خود بریده

توانائی شدش از تن ز سر هوش‌گرفت آن پیکر خونین در آغوش

شهش فرمود کای شبه محمدچکیده جان جان عشق سرمد

پس از تو خاک بر دنیا و عیشش‌نیرزد مهر و مه با کین و طیشش

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۶۰

ناله اندوهناکی برادر و برادرزاده را ندا میداد و بالاخره بیتاب شده خود را بر اندام پاک او افکند حسین ع که خواهر را سخت

ناراحت دید پیش آمده او را از روی نعش فرزند بزرگوارش برداشت و او را بخیمه‌ها روانه کرد و بجوانان دستور داد و فرمود اینک بیائید نعش برادرتان را بردارید آنها حسب الامر آمده نعش پاکیزه یادگار حیدر کرار را در پیش خیمه‌ای که برابر آن کارزار می‌کردند گذاردند.

پس از این واقعه جانگداز، عمرو بن صبیح که از لشکریان پسر سعد بود تیری بطرف عبد اللّٰه بن مسلم بن عقیل رها کرده و بالاخره دست و پیشانی او را که دست بر آن نهاده بود بیکدیگر دوخت چنانچه نتوانست آن را حرکت دهد در همین هنگام دیگری آمده نیزه بقلب او وارد آورد و آن بزرگوار را از پای درآورد.

و نیز عبد اللّٰه طائی بر عون بن عبد اللّٰه یادگار جعفر طیار حمله آورد و او را شهید کرد.

و عامر تمیمی بر برادرش محمد بن عبد اللّٰه حمله کرد و او را شهید نمود. و عثمان بن خالد، عبد الرحمن فرزند عقیل را شهید کرد.

حمید بن مسلم گوید در این گیرودار جوانی که صورتش قرص قمر بود و شمشیری حمایل داشت و پیراهنی پوشیده و نعلینی بپا کرده که بند یکی از آنها گسیخته بود وارد معرکه کارزار شد عمر بن سعد ازدی بمن گفت سوگند بخدا هم اکنون بر این جوان حمله می‌کنم و او را از پا درمی‌آورم گفتم سبحان اللّٰه تعجب می‌کنم از این اراده که کرده دست از این کار بردار و بگذار دیگران که بر کوچک و بزرگ حسین ع رحم نمی‌کنند او را به پدران نامدارش ملحق سازند پاسخ داد چنین نیست (۱) بخدا قسم سر راه بر او می‌گیرم و او

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۶۱

را نابود می‌کنم اینسخن را گفت و بقاسم ع حمله کرده شمشیری بر سر مبارکش زد سرش شکافت قاسم بروی زمین افتاد عمویش حسین ع را بداد خواهی دعوت کرد.

حسین ع که فریاد برادرزاده‌اش را شنید مانند باز شکاری خود را ببالین وی رسانیده و چون شیر ژیانی شمشیر کشیده بقاتل وی حمله کرد شمشیر بدست پسر ازدی فرود آمد و آن را بپوست آویخت آن نابکار چنان فریادی زد که همه لشکریان صدای آن مرد را شنیدند، لشکر یورش کرده بمنظوری که بتوانند او را از دست حسین ع برهانند در نتیجه بدن او پامال سم ستوران شد «۱».

حمید گوید پس از آنکه گرد و غبار میدان فرونشست دیدم حسین ع ببالین آن جوان نشسته و او پاشنه پا بزمین میمالد و آخر لحظات عمر را می‌پیماید حسین ع که از این پیش‌آمد سخت متأثر بود فرمود از رحمت خدا دور باد قومی که ترا کشتند و فردای قیامت جد تو دشمن آنان خواهد بود و فرمود گران است بر عموی تو که او را بیاری خود بخوانی و پاسخ ندهد و اگر جوابی فرماید سودی بحال تو نداشته باشد سوگند بخدا دشمنان او بسیار و یاوران او اندکند آنگاه بدن فشرده قاسم را که از سم اسبان کوبیده شده به سینه چسبانید و همچنان که پاهای او بزمین کشیده میشد بطرف خیام طاهرات برده و او را کنار فرزندش علی و سایر اهل بیتش که به تیغ بیداد از پای درآمده بودند بر زمین نهاد.

---

(۱)

در آن هنگامه و غوغای پیکارعمر نامی ز لشکر شد پدیدار

بخسف آورد ماه منجمع رابکشت آخر عمر سبط علی را

فتاد از زین امیر هاشمی‌زادبزد از پرده دل سخت فریاد

که ای فریادرس فریاد من رس‌فدایت گردم این دم داد من رس

صف دشمن درید آن شاه ذو المنبرید آن بدسیر را دست از تن

گروهی بی‌شمر از هر کناره‌باستخلاص او جستند چاره

در آن هنگامه شد با خاک یکسان‌تن قاسم بزیر سم اسبان

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۶۲

(۱) حمید بن مسلم گوید من آن جوان را که قلب حسین و همه خاندانش را جریحه‌دار کرد نمی‌شناختم از کسی احوال او را پرسیدم گفت او قاسم پسر حضرت امام حسن مجتبی ع است. ترجمه الإرشاد ۴۶۲ فصل - ۳ آغاز حرکت حسین ع ..... ص : ۴۱۴

از شهادت حضرت قاسم، حضرت امام حسین ع برابر خرگاه همایونی خود نشسته بود فرزند خوردسالش بنام عبد اللَّه را آورده و در دامن او که روزی فرزند بزرگوارش علی اکبر ع را در همان دامن نوازش می‌کرده گذاردند «۱» مردی از بنی اسد آن طفل بظاهر صغیر و در معنی کبیر را هدف تیر ستم قرار داد و او را به پدران نامدارش ملحق ساخت، حسین ع دست مبارکش را زیر گلوی آن طفل می- گرفت و چون از خون پاک آن نوباوه علی مرتضی پر میشد بطرف آسمان می‌پاشید.

شاه خون علی اصغر بسما می‌پاشیدیعنی عاشق من و معشوق تو این سنگ محک و می‌فرمود پروردگارا اگر درب نصرت و یاری آسمانی را بسوی ما بسته این قربانی را بجای بهترین تقدیمیها از ما بپذیر و داد ما را از این گروه ستمگر بگیر.

آنگاه اندام آزرده او را با گلوی تیر خورده آورده و کنار کشتگان دیگر گذارد.

و عبد اللَّه غنوی، ابو بکر بن حسن ع را هدف تیر قرار داده شهید کرد (۲) هنگامی که حضرت ابو الفضل

---

(۱)

بود طفلی شیرخوار اندر حرم‌کافرینش را پدر بد در کرم

خورده از پستان فضل آن پسرشیر رحمت طفل جان بو البشر

ممکنات از عالم و آدم همه‌از دم جان پرورش یکدم همه

گرچه خوانند اهل عالم اصغرش‌من ندانم جز ولی اکبرش

بر امید جان نثاری آن زمان‌خویش را افکند از مهد امان

بانگ برزد کای غریب نینوانیستی بیکس هنوز این سو بیا

مانده باقی بین ز اصحاب کرم‌شیرخوار خسته جانی در حرم

شیرخوارم گرچه من شیر حقم‌زهره شیران بدرد ابلقم

گر که نتوانم بمیدان تاختن‌سوی میدان جان توانم باختن

گر ندارم گردن شمشیر جوتیر عشقت را سپر سازم گلو

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۶۳

دید از اهل بیت حسین ع عده زیادی شهادت یافتند به برادران مادری خود عبد اللَّه و جعفر و عثمان پیشنهاد کرده اینک در میدان کارزار درآئید و مخلصانه در راه یاری دین خدا با دشمنان او نبرد کنید زیرا یقین میدانم از این عمل، زیانی نخواهید دید سخن حق ابو الفضل در دل برادران مؤثر واقع شده عبد اللَّه بمیدان رفته و نبرد سختی کرد و بالاخره با هانی بن شبیب بمبارزه پرداخت و با دو ضربت که در میانشان رد و بدل شد بدست هانی، شهادت یافت. پس از او جعفر قدم در میدان نهاد و او را نیز هانی شهید کرد.

و خولی اصبحی، عثمان را که بجای برادران برقرار بود هدف تیر قرار داد او را از مرکب بزیر انداخت و مردی از بنی دارم بجانب او آمده سرش را برید.

در این وقت لشکر پسر سعد بجانب خیام طاهرات حمله آوردند حسین ع با آنان نبرد کرد در نتیجه تشنگی عجیبی بجناب او روی‌آور شد حسین ع بر شتر آب کش خود سوار شده و پیشاپیش آن حضرت برادر بزرگوارش ابو الفضل حرکت می‌کرد و

بجانب فرات رهسپار شدند لشکر پسر سعد سر راه بر آنها گرفتند و در میان آنها مردی از بنی دارم بود لشکر را مخاطب ساخته گفت وای بر شما میان حسین و آب فرات، حائل شوید و نگذارید دسترسی بآب پیدا کند.

حسین ع از پارس کردن این سگ دارمی ناراحت شده فرمود پروردگارا او را تشنه بدار وی متأثر شده شخص حسینی ع را هدف تیر قرار داد و تیری بدهان مبارکش زد حسین ع تیر را بیرون کشیده و دستش را زیر دهانه زخم گرفته چون پر از خون میشد بطرف آسمان می‌پاشید و میگفت پروردگارا از کار ناپسندی که با فرزند دختر پیامبرت انجام میدهند بدرگاه تو مینالم آنگاه در حالی که تشنگی بشدت بر وی دست یافته بود بمحل خود بازگشت.

(۱) همانوقت لشکر اطراف ابو الفضل ع را احاطه کرده و میان او و برادر عالیمقامش حائل گردیدند

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۶۴

و او به تنهائی با آنان نبرد میکرد و بالاخره پس از جراحتهای بسیار و ضعف عجیبی که بجناب او عارض شده بود بدست زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل سنسنی شربت شهادت نوشید صلوات اللَّه علیه «۱» حسین ع با ناتوانی و تشنگی شدید بخیام طاهرات مراجعت کرد فاصله نشد شمر ذی الجوشن با عده از مردم خود اطراف امام حسین را احاطه کردند نامردی از آنها بنام مالک بن یسر بآن جناب ناسزا گفته و شمشیری بر سر آن حضرت فرود آورد چنانچه کلاه همایونش را که افسر پادشاهان جهان بود درید و بسر مبارکش اصابت کرد و شکافت و آن کلاه را خون آلود ساخت حضرت او را نفرین کرده فرمود هیچ گاه با دست راستت نخوری و نیاشامی و خدا ترا با مردم ستمکار محشور فرماید آنگاه کلاه دیگری خواسته و با پارچه سر مبارکش را استوار کرد و عمامه بر سر بست، شمر که خود را بگمان خویش پیروز یافت

---

(۱)

خروشان گفت شبل شیر داورغلام خویش دریاب ای برادر

سلیل رحمت معبود دادارشنید از دشت کین آواز سالار

صف دشمن دریدی همچو کرباس‌رسید آنگاه بر بالین عباس

بدامان برگرفت آنگه سرش راهمی بوئید خون پیکرش را

برآورد از دل تفتیده آهی‌که سوزانید از مه تا بماهی

بگفتش کای سپهدار قبیله‌ز مرگت مرمرا کم گشت حیله

شکستی پشتم ای شمشاد قامت‌نمی‌یابد درستی تا قیامت

دریغ از بازوی زورآزمایت‌دریغ از پنجه خیبرگشایت

دریغ از اهل بیت بی‌پناهم‌دریغ از یاور و میر سپاهم

دریغ از باغبان نخل امیددریغ از آبیار باغ توحید

نظر بگشود چون فرزند حیدربه تمثال خدای فرد داور

زبان بگشود و لختی گفتگو کردحدیث عشق با شه مو بمو کرد

زبان عاشق و معشوق با همچه دانم من که عشقم کرده درهم

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۶۵

خندان و شادان که دل همه انبیا و اولیا را هدف تیرخندهای خود قرار داده بود با لشکریان خود بازگشت و پس از اندکی دوباره بحضرت او حمله آورده و اطرافش را احاطه کردند.

(۱) در این هنگام عبد اللّٰه بن حسن ع که هنوز بحد بلوغ نرسیده با سرعت از میان خیمه‌ها بیرون آمده و می‌خواست خود را بکنار عموی بزرگوارش رساند زینب ع خواست او را از رفتن ممانعت کند و حسین ع هم بخواهرش دستور داد او را از آمدن کنار عمش جلوگیری نماید لیکن آن پاک گهر شدیدا از رفتن به خیمه‌ها امتناع میورزید و میگفت سوگند بخدا از عمویم جدا نخواهم شد.
این وقت ابجر بن کعب با شمشیری بجانب حسین ع حمله آورده عبد اللّٰه فرمود وای بر تو ای زنازاده می‌خواهی عمویم را شهید کنی و مرا داغدار سازی ابجر بسخن او اعتنائی نکرده تیغ فرود آورد و دست آن طفل را که فدائی حسین ع بود به پوست آویخت «۱» عبد اللّٰه مادر خود را بفریاد خواند حسین ع یادگار برادر را به سینه چسبانیده فرمود ای فرزند برادر آرام بگیر و شکیبا باش و این پیش‌آمد را به خیر خود بشمارآور زیرا بهمین زودی خدای متعال ترا به پدران نیکوکارت ملحق خواهد ساخت.
آنگاه حسین دست برداشته عرضه داشت پروردگارا هر گاه در اراده حتمیت گذشته کوفیان را تا مدت معینی از دنیا برخوردار سازی آنان را بفرقه‌های مختلف و دسته‌جات متعدد قرار بده و هیچ گاه والیان را از آنان خرسند مساز زیرا اینان ما را دعوت کردند تا یاری کنند و بر خلاف انتظار با ما دشمنی

---

(۱)

بناگه کافری زانقوم گمراه‌حوالت کرد تیغی بر سر شاه

ز بهر حفظ شه کودک حذر کردبر آن تیغ دست خود سپر کرد

جدا گردید دست کودک از تن‌بشه گفتا به‌بین چون کرد با من

بگفتش جان عمو اندر این دم‌شوی نزد پدر بی‌محنت و غم

چو دیدش حرمله آن کفر یک لخت‌بزد بر سینه‌اش تیری چنان سخت

که کودک جان بداد و بی‌محاباپرید از دست شه تا نزد بابا

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۶۶

کردند و ما را کشتند.

(۱) پس از این پیادگان بر حسین و عده از یاران او که باقی مانده بودند حمله آورده و همه را از پای درآوردند و در نتیجه بغیر از سه نفر یا چهار از مردان حسین ع بجای نماندند.
حسین ع که وضع خود و یارانش را بدین حال مشاهده کرد زیر جامه یمنی که چشم را خیره می‌کرد خواسته و چند جای آن را بمنظور اینکه پس از قتل از بدنش بیرون نیاورند پاره کرد لیکن ابجر بن کعب آن جامه را پس از شهادت از بدن حضرت بیرون آورد و نتیجه این کار زشتش آن بود که در تابستان دو دست او مانند چوب خشک از کار می‌افتاد و در زمستان بحال عادی بر می‌گشت و چرک و کثافت از آن می‌آمد و بهمین حال بود تا به یزید و یزیدیان پیوست.
گفتیم بر اثر حمله اخیر بغیر از سه نفر یا چهار نفر ما بقی از یاران حسین ع شربت شهادت نوشیدند در عین حال حسین ع با لشکر جرار کوفه نبرد می‌کرد و آن سه نفر از وی پشتیبانی می‌نمودند تا آنها نیز شهید شدند و آن جناب با بدن آزرده و پر از جراحت یکه و تنها ماند و با این حال دست از پیکار برنمیداشت و آنان را از طرف راست و چپ متفرق می‌ساخت.
حمید بن مسلم گفته سوگند بخدا هیچ مغلوبی را مانند حسین که فرزندان و یاران و اهل بیتش را شهید کرده باشند پابرجاتر و قویدل‌تر ندیده بودم زیرا آن حضرت با این همه گرفتاری که دیده بود باز هم هر گاه رجاله پسر سعد بوی حمله می‌آوردند شمشیر می‌کشید و آنها را مانند روباهان که شیر شرزه در میانشان افتاده باشد از راست و چپ متفرق می‌ساخت.
شمر که دید بسادگی نمی‌تواند بر حسین ع دست پیدا کند سواره‌ها را بکمک خوانده و آنها را

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۶۷

پشت سر پیاده‌ها قرار داده (۱) و به تیراندازان دستور داد تا بدن شریف او را هدف تیرها ساختند و بالاخره آنقدر تیر بر بدن آن حضرت وارد شد که گوئیا از تیر پر برآورده بود.

همای جان زهرا و پیمبرعقاب‌آسا ز پیکان گشت پرپر حسین ع از زیادی خستگی و نوک پیکانهای بیداد از کار ماند و دست از نبرد برداشت لشکر هم در برابر او ایستادند زینب که برادر را از هر جهت بی‌یار و یاور دید پیش خیمها آمده عمر سعد را مخاطب ساخته فرمود ای پسر سعد می‌بینی زاده زهرا را می‌کشند و تو همچنان ایستاده و تماشا می- کنی «۱» پسر سعد پاسخی نداد و رو از آن جناب برگردانید.

زینب ع بلشکر توجه کرده گفت آیا در میان شما مسلمانی نیست؟ بازهم پاسخی نشنید در این وقت شمر ذی الجوشن سواره و پیاده را مخاطب ساخته گفت وای بر شما در انتظار چه هستید مادرتان به عزایتان بنشیند چرا کار او را بپایان نمیرسانید لشکر که خود را جیره خوار پسر زیاد میدانستند دیدند از ادب دور است پاسخ او را هم ندهند بهمین مناسبت از هر طرف باو حمله آوردند:

زرعهٔ بن شریک شمشیری بشانه چپ آن حضرت زد و آن را جدا نمود و دیگری شمشیر بگردن حضرت زد و آن جناب را برو بزمین انداخت و سنان بن انس از فرصت استفاده کرده نیزه بآن جناب زد و قلب زهرا ع را شکافت پس از این خولی اصبحی پیش آمده تا سر از بدن مبارکش جدا سازد لیکن لرزه بر اندامش افتاده نتوانست باین کار خطیر اقدام نماید شمر که او را بیچاره یافته گفت خدا بازوی ترا از کار بیندازد چرا این قدر میلرزی آنگاه خود آن نابکار پیش آمده و سر مبارکش را از بدن جدا کرد.

---

(۱)

پس آن محزونه افکار دلریش‌نظر افکند بر سردار بد کیش

بفرمودش که ای بن سعد کافرمگر این نیست فرزند پیمبر

که پیش چشمت ای مردود رحمت‌کشندش با هزاران رنج و زحمت

ز رویش روی گرداند آن ستمگرچو ابلیس از بر خلاق داور

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۶۸ بشمشیر شقاوت شمر گمراه‌برید از مد بسم اللّه (۱) سر بریده حسین ع را به خولی داده و گفت آن را به پسر سعد تسلیم کن.

بعد از آنکه لشکر ناسعد پسر سعد خود را پیروز یافته بغارت کردن حسین ع که کار همیشگی آنان بود پرداختند پیراهنش را اسحق حضرمی غارت کرد و زیرجامه‌اش را ابجر بن کعب به یغما برد و عمامه‌اش را اخنس بن مرثد دزدید و شمشیرش را نامردی از بنی دارم ربود و بالاخره آنچه در اختیار داشت از مرکب سواری و لباس و اساس خود و زنانش را به یغما بردند «۱».

حمید بن مسلم گوید در غارت خیمه‌ها میدیدم زنان و دختران حسین ع در ندادن روپوشهای خود سخت پافشاری می‌کردند و نمی‌گذاردند لشکر بسادگی چادر و معجرشان را از سرشان بربایند لیکن ناتوانی و داغداری و اسیری بالاخره آنان را مغلوب دست ستم می‌کرد و چادر و معجرشان بغارت میرفت.

و ما باتفاق شمر و عده از رجاله بخیمه امام سجاد رسیدیم و دیدیم آن حضرت از شدت بیماری بر فراش خود افتاده و تاب حرکت ندارد عده‌ای که با شمر ملعون بودند پیشنهاد قتل آن آقا را نموده و گفتند خوبست این جوان بیمار را شهید کنیم من از این پیشنهاد بشگفت آمده گفتم عجیب است مگر امر چنین مقرر شده که فرزندان هم کشته شوند این بیماری و ناتوانی کافی بحال اوست و بالاخره از این گونه

---

(۱)

چو کار شاه و لشکر بر سر آمدسوی خرگه سپه غارت‌گر آمد

بدست آن گروه بیمروت‌به یغما رفت میراث نبوت

ز طوق و یاره و خلخال و معجرز ملبوسات و از اسباب دیگر

هر آن چیزی که بد در خرگه شاه‌فتاد اندر کف آن قوم گمراه

بسی پا و سر از معجر کشیدندبرهنه گشت و خونین از دویدن

بسی گوش از پی تاراج گوهردرید از دست قوم کینه پرور

بسی رخساره گلرنگ نیلی‌نمود این آسمان از ضرب سیلی

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۶۹

سخنان بسیار گفتم تا آنها را از کشتن او ممانعت کردم.

(۱) در این وقت پسر سعد رسید زنان و دختران حسین ع «۱» اطراف او را گرفته با آه و ناله از جفای شمر به بی‌مهری پسر سعد پناهنده شد، او دستور داد کسی وارد خیمه زنان نشود و متعرض حال بیمار نگردد و زنان که تا اندازه احساس راحتی کردند از وی درخواست کردند امر کند چادر و روپوشهائی که از آنان به غارت رفته به آنها مسترد بدارند تا بتوانند سر و صورت خود را از نامحرمان بپوشانند پسر سعد خواسته پردگیان رسول خدا ص را اجابت کرد و بیاران خود دستور داد هر کس هر چه از خیمه‌ها به یغما برده باز گرداند لیکن بخدا قسم چون از روی جد و ایمان واقعی چنین امریه صادر نکرد کوچکترین اعتنائی بفرمان او نگذاردند.

پس از این عده‌ای را مأمور خیمه‌های غارت شده و زنان و علی بن الحسین ع قرار داده و دستور داده کاملا از آنها مواظبت کرده تا زنان از خیمه‌ها خارج نشوند و صدمه بایشان وارد نیاورند «۲» (۲) آنگاه

---

(۱)

سپهدار سپاه کفر آثارعمر آن کافر غدار خونخوار

نمایان شد چو آتش اندر آن دودروان شد سوی خیمه شاه ذیجود

چو دیدندش حریم آل یس‌بگفتندش که ای خونخوار بیدین

زمین از خونمان گلرنگ کردی‌فراخای جهانمان تنگ کردی

نداری سیری از خون پیمبرنترسی از خدا در روز محشر

مکش این نوجوان ناتوان رامزن آتش دگر این خانمان را

بگفت آن کفر آئین ستمگربشمر آن ملحد بدتر ز کافر

که این رنجور را با رنج بسیاربرای این حرم آسوده بگذار

بد آن جور و ستم آن روز تا شام‌غلط گفتم کز آنجا بود تا شام

(۲)

بتول دومین ام المصائب‌چو خود را دید بی‌سالار و صاحب

بر ایتام برادر مادری کردبنات النعش را جمع‌آوری کرد

شفا بخش مریضان شاه بیمارغم قتل پدر بودش پرستار

شدندی داغداران پیمبردرون خیمه سوزیده ز اخگر

بپاشد از جفا و جور امت‌قیامت بر شفیعان قیامت

شبی بگذشت بر آل پیمبرکه زهرا بود در جنت مکدر

شبی بگذشت بر ختم رسولان‌که از تصویر آن عقل است حیران

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۷۰

بجایگاه خود رهسپار شده یاران خود را مخاطب ساخته گفت کدام‌یک از شما می‌توانید اسبها را بر بدن حسین ع بتازانید ده نفر از آن جمله اسحق بن حیوه و اخنس بن مرثد برای این کار شوم پیشنهاد داده و اسبها بر بدن آزرده و پر از جراحت حسین ع راندند چنانچه پشت مبارکش را درهم شکستند.

در همان روز که روز عاشورا بود پسر سعد برای آنکه هر چه زودتر مأموریت خود را انجام داده باشد و ثابت کند تا چه پایه زنازاده و بیدین بوده سر بریده حضرت ابا عبد اللّٰه ع را باتفاق حمید بن مسلم و خولی بن یزید برای پسر زیاد فرستاد و دستور داد سرهای سایر شهدا را که هفتاد و دو نفر بوده نیز از بدنها جدا نموده و آنها را همراه شمر و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج بکوفه فرستاد.

پسر سعد عصر روز عاشورا و روز یازدهم را تا اول ظهر در کربلا بود آنگاه دستور داد بیاران خود آماده کوچ کردن بطرف کوفه شوند و نیز فرمان صادر کرد تا دختران و خواهران و سایر زنان و کودکان و حضرت علی بن الحسین ع را که بیمار و مشرف بموت بود بر مرکب اسیری سوار کرده همراه خود به کوفه ببرند. «۱»

هنگامی که پسر سعد باتفاق اسیران بطرف کوفه کوچ کردند گروهی از بنی اسد که در غاضریه منزل کرده بودند بقتلگاه شهیدان آمده بر اجساد طاهرات آنان نماز گزارده و امام حسین ع را در محلی که اکنون مرقد شریف آن حضرت است دفن کردند و علی اکبر را در پائین پای مبارک مدفون ساختند (۱) و نیز در

---

(۱)

حدی زد ساربان کفر و طغیان‌بیاوردند اشترهای عریان

به بعضی محمل بشکسته شد باربه بعضی بار شد درهای شهوار

یکی پیر اشتری زاری ضعیفی‌ز ره افتاده‌ای خواری نحیفی

بیاوردند آن قوم ستمکارکه تا بر او نشیند شاه بیمار

بزیر ناقه پای آن مکرم‌چو عقد عشق بر بستند محکم

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۷۱

پائین پای مبارک قبری حفر کرده و اجساد پاک شهیدان را که در راه یاری حسین ع از تیغ بیداد سر از بدنشان جدا و آنان را آماج تیرها و نیزه‌ها ساخته بودند در آن دفن کردند و بدن پاک حضرت قمر بنی- هاشم پیشوای اهل وفا و سقای دشت بلا ابو الفضل عباس را در محلی که کمر حسین ع را شکسته و دل رسول خدا ص را داغدار ساخته و در سر راه غاضریه قرار گرفته و هم اکنون مطاف فرشتگان ملاء اعلاست مدفون ساختند.

هنگامی که سر بریده حسین ع و فردای آن که اسیران آل رسول وارد کوفه شدند پسر زیاد در قصر دار الاماره جلوس کرده و اذن عام داده تا مردم از هر طبقه در آنجا حضور پیدا کنند و دستور داد تا سر مبارک حسین ع را در میان طبقی پیش روی آن ناپاک حاضر نمایند پسر زیاد به سر بریده حسین ع مینگریست و لبخند میزد و با چوب دستی که در دست داشت بر دندانهای حسین ع می‌نواخت.

زید بن ارقم که از اصحاب رسول خدا ع و مرد پیری بود و آن روز در مجلس پسر زیاد حضور داشت و کنار پسر زیاد نشسته بود هنگامی که این بیحیائی را از پسر زیاد مشاهده کرده تاب نیاورد گفت ای پسر مرجانه با این چوب بلب و دندان حسین ع مزن سوگند بخدای یکتا مکرر در مکرر میدیدم رسول خدا ص همین لبها را میبوسید و لب بر لب او میگذارد «۱» سپس شروع کرد بگریستن، (۱) پسر زیاد برآشفت و گفت

---

(۱)

پور ارقم را از آن کردار زشت‌دل برآشفت و شکیب از دست هشت

لب گزان گفت ای لعین چوب جفابازگیر از بوسه‌گاه مصطفی

عین نادانی بود بر روبهان‌شیر نر را دست بردن بر دهان

این لبی کش میزنی چوب ای غبی‌سوده بر وی بارها لعل نبی

لؤلؤ بحرین گوهرزاست این‌کز نژاد حیدر و زهراست این

سالها این درّ لاهوتی صدف‌قدسیان پرورده در بحر شرف

آری آری نی شگفت از بد گهرکاین گهر را نزد او نبود خطر

چون گدائی را فتد دری بچنگ‌از جهالت بشکند او را بسنگ (حجة الاسلام)

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۷۲

خدا چشمان ترا بگریاند برای اینکه فتح و پیروزی نصیب ما شده میگریی و اگر نه این بود که پیرمرد و از خرد محروم گردیده گردنت را میزدم زید که سخت ناراحت شده از جا برخاست و بمنزل خود رهسپار شد.

همانوقت اسیران آل پیغمبر اکرم ص را بمجلس پسر زیاد وارد کردند در میان اسیران زینب کبری یا آئینه عفت و پاکدامنی و فصاحت علی ع که سخت اندوهناك بود و کهنه‌ترین جامه‌ها را پوشیده بود بطور ناشناس در یکطرف مجلس قرار گرفت و کنیزان اطرافش را احاطه کردند.

ابن زیاد پرسید این زن که از برابر ما گذشت و در یکطرف مجلس قرار گرفت و زنان اطراف او را گرفتند کیست؟ زینب ع پاسخ او را نداد پسر زیاد بار دیگر همان سؤال را مکرر کرد یکی از کنیزان او را معرفی کرده گفت این زن یادگار زهرا دختر رسول خداست ابن زیاد که او را شناخته مخاطب ساخته گفت ستایش خدا را که شما را رسوا کرد و از دم تیغ گذرانید و دروغ شما را آشکار نمود.

زینب ع در اینجا طاقت نیاورده فرمود ستایش خدا را که ما را به برکت پیمبر بزرگوارش گرامی داشته و از پلیدی پاك و پاکیزه نموده و همانا آدم بد کار رسوا می‌شود و دروغ میگوید و او هم غیر از ماست.

پسر زیاد پرسید چگونه یافتی کاری که خدا با خاندان تو بانجام آورد؟ فرمود خدای متعال کشتن در راه خودش را برای آنان مقدر فرموده بود و آنها بطوری که او تعالی اراده کرده بود کشته شدند و به آرامگاههای همیشگی خود رهسپار شدند و بزودی خدا میان تو و ایشان گرد خواهد آورد و در پیشگاه داد او حجت خواهند کرد و با شما دشمنی خواهند نمود.

از این سخنان که بر خلاف انتظار پسر زیاد بود و نمیخواست در چنان محفلی با این گونه سخنان روبرو شود آتش خشمش شعله‌ور شد و خواست او را سیاست کند عمرو بن حریث بشفاعت برخاسته اظهار داشت ای پسر زیاد، گوینده این سخنان زن است و زن را نمیتوان در برابر گفته‌هایش مؤاخذه کرد و از او خورده گیری نمود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۷۳ نمیشاید زنان را سخت گفتن‌بد گفتن جزای بدشنفتن (۱) پسر زیاد که پاسخ صحیحی نداشت دهان نحس

خود گشوده گفت خدای متعال دل مرا از کشتن سرکشان و عاصیان خاندان تو شفا داد زینب از شنیدن این گفته سخت ناراحت شد چنانچه سراپای او را آتش زد و شروع کرد بگریستن و فرمود ای بیحیا بجان خودم سوگند بزرگ مرا شهید کردی و پرده عزت و آبروی مرا دریدی و شاخه بارور مرا جدا نمودی و اصل مرا از بن برانداختی و هر گاه از چنین امر خطیری که اساس آسمان و زمین را بلرزه درآورد شفا پیدا کردی چنانست که میگوئی شفا یافته.

پسر زیاد که این بار هم با سخنان درشت و در عین حال اندوه‌آور روبرو شد گفت این زن سخن پرداز است و پدر او هم سراینده سخن‌پردازی بود.

زینب فرمود زن را با سخن‌پردازی چه مناسبت من علاوه بر این مأموریت و کار دیگری دارم که باید بانجام آن بپردازم:

زنان را با سخن‌سنجی چکار است‌مرا اینسان سخن گفتن شعار است لیکن بیحیائی و خونریزی تو کار مرا بجائی رسانید که باید آتش درونی خود را بدین وسیله خاموش بسازم.

در آن هنگام علی بن الحسین ع را در برابر آن سفاک آورده پرسید تو کیستی؟! فرمود من علی ابن الحسینم گفت علی بن الحسین که در پیکار با ما کشته شد و خدا او را از پای درآورد. فرمود آن شیر بیشه شجاعت که شربت شهادت نوشید برادر من علی ع بود که او را بر خلاف انتظار تو مردم شهید کردند نه خدا. پسر زیاد گفت چنان نیست که میگوئی بلکه خدا او را کشت حضرت سجاد ع این آیه را تلاوت فرمود که مردمان را در هنگام فرارسیدن مرگشان میمیراند.

پسر زیاد خشمگین شده گفت شگفتا هنوز آن جرأت و توانائی در تو باقی مانده که پاسخ مرا بدهی و گفته مرا زیر پا بیندازی اینک بیائید او را برده و گردن بزنید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۷۴

(۱) زینب ع بیتاب شده خود را بدامن سید سجاد انداخته پسر مرجانه را مخاطب قرار داده فرمود آن همه خونها که از ما ریختی هنوز کاسه انتقام ترا لبریز نکرده و آرام نگرفته که باز هم میخواهی گرگوار خون ما را بیاشامی آنگاه دست بگردن سید سجاد درآورده فرمود سوگند بخدا دست از یادگار برادر برنمیدارم و از او جدا نمیشوم و اگر میخواهی او را بقتل آوری مرا هم با او بکش.

مرا با او بکش تا هر دو باهم‌شویم آسوده از این محنت و غم پسر زیاد نگاه عجیبی بعمه و برادر زاده نموده گفت شگفت از خویشاوندی و مهر پیوندی سوگند بخدا خیال میکنم زینب دوست میدارد هر گاه قرار شود برادرزاده او را بکشم او را هم با وی بقتل برسانم آنگاه دستور داد دست از او بدارید و بیماری و ناتوانی برای بیچارگی او کافی است.

بعد از این پسر مرجانه از جا برخاسته و از قصر خارج شده به مسجد رفت و بر منبر صعود کرد و گفت ستایش خدا را که حق را آشکار فرمود و اهل حق را روسپید ساخت و یزید و لشکریانش را یاری کرد و دروغگوزاده و یاران او را نابود ساخت و از میان برد.

عبد اللَّه عفیف که از شیعیان امیر المؤمنین علی ع بود بمجردی که چنین ناروائی را از آن نابکار شنید بی‌طاقت شده گفت ای دشمن خدا دروغگو تو و پدرت و یزید و پدر اوست که ترا بولایت کوفه برگماشته. ای پسر مرجانه حیا نمیکنی فرزندان پیمبران را میکشی و بر منبر راستگویان صعود میکنی و چون عقرب کوری بجای ماه می‌نشینی.

پسر زیاد که انتظار چنین پیش‌آمدی را نداشت و خیال میکرد نفس در سینه‌های دوستان اهل بیت عصمت حبس شده دستور داد او را نزدیک من بیاورید مأمورین از اطراف ریخته او را دستگیر کردند عبد اللَّه بشعار مرسوم قبیله ازد، صدا بلند کرده بلافاصله هفتصد نفر مرد ازدی در مسجد ریخته و او را از دست مأموران پسر مرجانه رها کردند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۷۵

(۱) ابن زیاد آن روز را برای آنکه آتش فتنه را خاموش سازد سخنی نگفت لیکن شبانگاه دستور داد مأموری بخانه عبد اللّٰه رفته او را از خانه بیرون آورده گردن بزند و برای عبرت دیگران اندام او را در سبخه [زباله‌دانی کوفه] بدار بیاویزند.
بامداد که سر از بالش ستم برداشت دستور داد سر پرنور حضرت امام حسین ع را در میان تمام کوچه‌ها و قبیله‌های کوفه بگردانند زید ارقم گوید در آن روز من در میان غرفه نشسته بودم هنگامی که سر بریده حسین ع که بر فراز نیزه جا داشت از برابرم گذشت شنیدم آیه سوره کهف را قرائت میفرمود آیا خیال کرده که پیش‌آمد یاران کهف و رقیم از گزارشات ما شگفت‌آورتر است «۱» بخدا سوگند بمجردی که این آیه را از آن سر بریده نورانی شنیدم موی بر اندامم راست شد و عرض کردم بخدا سوگند سر بریده شما ای فرزند رسول خدا شگفت‌آورتر از پیش‌آمد اصحاب کهف است. و چون انجام مأموریت دادند و سر بریده را چنانچه دستور داشتند در کوچه‌ها و قبیله‌های کوفه گرداندند سر را به دار الاماره عودت دادند پسر زیاد سر مبارک حضرت امام حسین ع و سرهای یاران آن جناب را به زحر بن قیس تسلیم کرده و او را بهمراهی ابو برده ازدی و طارق بن ابی ظبیان و عده از کوفیها بشام عزیمت داد تا سر بریده یادگار زهرا ع را به یزید بن معویه تسلیم نمایند و ثابت کنند که از هیچ گونه فداکاری خودداری ننمودیم و

---

(۱)

ای خرگه عزای تو این طارم کبودلبریز خون ز داغ تو پیمانه وجود
وی پر ستاره قطره خونی که علویان‌در ماتم تو ریخته از دیدگان فرود
گریه است بر تو هر چه نوازنده را نواناله است بی‌تو هر چه سراینده را سرود
تنها نه خاکیان بعزای تو اشک ریزماتم سراست بهر تو از غیب تا شهود
از خون کشتگان تو صحرای ماریه‌باغی و سنبلش همه گیسوی مشکسود
کی بر سنان تلاوت قرآن کند سری‌بیدار کهف ملک توئی دیگران رقود
ترجمه الإرشاد ،ص:۴۷۶

دل پیغمبر و خاندان او را سخت بدرد آوردیم و کینه دیرین خود را چنانچه ملاحظه میکنی از آنها گرفتیم.
(۱) عبد اللّٰه حمیری گوید من در شام، پیش یزید بن معاویه بودم همان وقت زحر بن قیس وارد بارگاه یزید شده وی که از پیش‌آمد کربلا سابقه داشت بمجردی که نامبرده را دیده پرسید وای بر تو چه خبر آورده و پس از تو چه واقعه رخ خواهد داد.
پاسخ داد مژده فتح و پیروزی آورده‌ام که خدا ترا بر مخالفانت یاری کرد و خلاصه پیش‌آمد آنست که حسین ع باتفاق هیجده نفر از اهل بیت و شصت نفر از یارانش بر ما وارد شد و ما بمجردی که از ورود او اطلاع حاصل کرده بجانب او کوچ نمودیم و پیشنهاد کردیم یا تسلیم شوند و یا تحت فرمان پسر زیاد درآیند و یا نبرد کنند آنان کارزار را بر تسلیم دست ما برگزیدند ما هم بامداد که خورشید سر از نقاب حجاب برآورد بر آنها تاختیم و از هر طرف آنان را در محاصره خود درآوردیم و شمشیرهای خود را بر فراز سرهای آنان قرار دادیم آنها که خود را اسیر چنگال ما دیده راه گریز برای خود مهیا میکردند و بدون آنکه پناهگاهی در نظر داشته باشند از دست ما فرار میکردند و مانند کبوتران بینوا که از چنگال خونین باز باین سو و آن سو پرواز میکنند از ضرب تیغ و شمشیر ما بگودالها و نیزارها پناهنده میشدند و سوگند بخدا زیادتر از نحر شتر یا مقدار خواب قیلوله تاب مقاومت نیاورده در نتیجه ما کوچک و بزرگ آنها را از پای درآوردیم و سر از تنهاشان جدا کردیم و بدنهاشان را برهنه در روی خاک افکنده و جامه‌هاشان را بخونشان آغشته و صورتهاشان بخاک آلوده کردیم و سرانجامشان بآنجا رسید که خورشید بر آنها میتابید و باد بر بدنهاشان می‌وزید و زیارت‌کنندگانشان عقاب و کرکس بودند.
چنانچه ملاحظه میکنید همه این سخنان واهی و بی‌اصل را این مأمور بی‌خرد تنها برای خوش آیند دل یزید گفته و تاریخ مقام

حسینی و احقاق حق و پافشاری او و یارانش را کاملا ثابت کرده و معلوم میکند آنان مردمی نبودند از نبرد فرار کنند و بسوراخها پناهنده شوند و در خمیره آنها ترس از غیر خدا وجود نداشته و حسین ع قتیل عشق بوده نه کشته راه ریاست او بعهد خود وفا کرد و گر نه هیچ نیروئی نمیتوانست او را از پای درآورد و بزندگانیش خاتمه دهد.

قتل شهید عشق نه کار خدنگ بوددنیا برای شاه جهاندار تنگ بود

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۷۷ عصفور هر چه باد هماورد باز نیست‌شهباز را ز پنجه عصفور ننگ بود

عهد الست گر نگرفتی عنان اوشهد بقا بکام مخالف شرنگ بود

از عشق پرس حالت جانبازی حسین‌پای براق عقل در این عرصه لنگ بود (۱) یزید که ابن پیش‌آمد بر خلاف انتظار را شنید اندکی سرش را بزیر انداخته آنگاه سر برداشت و گفت هر گاه حسین را هم نمیکشتید من شما را مردمی مطیع و فرمانبردار میدانستم و هر گاه من بجای پسر زیاد بودم از کرده حسین ع درمیگذشتم.

پس از آنکه پسر زیاد سرهای شهدا را بشام فرستاد دستور داد زنان و فرزندان اسیر را نیز آماده عزیمت شام نمایند و فرمان داد غل جامعه آورده دست و گردن امام سجاد ع را مغلول نموده و اسرا را بهمراه محفر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن بشام گسیل داشت و آنان طی طریق کرده تا در راه به زحر بن قیس و همراهیانش که مأمور سر مبارک بودند ملحق شدند.

در تمام راه تا ورود بشام حضرت علی بن الحسین ع با یکی از آنها که حامل سر مبارک بود سخن نگفت و چون به درب بارگاه یزید رسیدند، محفر بن ثعلبه پارس‌کنان صدا کرده گفت اینست محفر که هم اکنون بدکاران و اسیران را بحضور یزید آورده است. علی بن الحسین ع در اینجا تاب نیاورده و سخن راست و درستی که شائبه هیچ گونه هوا و هوسی در آن نبود بیان کرده و فرمود مادر محفر، شریرتر و نابکارتر از وی نزائیده است.

هنگامی که سرهای شهدا را در برابر یزید قرار دادند و سر نورانی حسین ع دیدگان نابینای او را خیره کرد گفت:

سرهای مردم عزیزی در بارگاه ما درخشید که آنان نفرین شده و شایان ستم بودند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۷۸

(۱) یحیی بن حکم برادر مروان حکم که حضور داشت گفت آری اینها همان سرهائی هستند که در سرزمین طف بدست پسر زیاد که دارای حسب و نسب پستی است از پای درآمدند، آری نسل امیه باندازه ریگها دنیا را پر کرده و برای دختر رسول خدا ص نسلی باقی نماند.

یزید سخن او را بریده و به سینه‌اش زد و دستور داد ساکت شود.

آنگاه روی سخن بجانب سید سجاد معطوف داشته گفت ای پسر حسین، پدرت خویشاوندی مرا برید و حق مرا زیر پا گذارد و با من در باره سلطنت بنزاع پرداخت در نتیجه خدا با او چنین معامله کرد که اکنون مشاهده می‌نمائی.

حضرت سجاد ع در پاسخ آن بدبنیاد این آیه را تلاوت فرمود هیچ ناگواری و مصیبتی بوجود نمی‌آید و در شما ظهور پیدا نمیکند جز اینکه پیش از این ما آن را در کتاب مقدرات ثبت کرده‌ایم و همانا این کار برای خدا آسانست.

یزید که خیال میکرد فرزندش خالد میتواند پاپای فرزند داغدار حسین ع حرکت کند گفت پاسخ او را بده خالد نتوانست پاسخی بمقام همایونی حضرت علی بن الحسین ع عرضه بدارد خود یزید گفت مضمون این آیه را بعرض مبارک تقدیم بدار هر پیش‌آمد ناگواری که بشما میرسد بر اثر کارهای نامناسب خود شماست و خدا از بسیاری از آنها درمیگذرد.

پس از گفتگو دستور داد زنان و فرزندان حسین ع را وارد کرده آنان را در برابر وی نشانیدند و چون یزید فرزندان پیغمبر ص را بوضع بسیار نامناسبی دید ناراحت شده گفت خدا روی پسر مرجانه را زشت کناد اگر او با شما خویشاوندی میداشت چنین پیش‌آمدی را برای شما ایجاد نمیکرد و شما را با این وضع بشام نمیفرستاد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۷۹

(۱) فاطمه دختر حسین ع فرموده هنگامی که ما را با آن وضع رقت بار وارد مجلس یزید نمودند یزید از مشاهده حال ما متأثر شد همانوقت یکی از شامیها که آدمی سرخ‌گون بود چشمش بمن که دختری زیباچهره بودم افتاد به یزید گفت چقدر مناسب است این کنیزک را بمن به‌بخشائی موی بر اندام من راست شد و لرزه سراپای مرا فراگرفت و خیال کردم چنین واقعه هم باید اتفاق بیفتد بیتابانه جامه عمه‌ام را بدست گرفته و بدامن او پناهنده شدم.

ز حرف شامی آن کودک برآشفت‌در آن آشفتگی با عمه‌اش گفت

یتیمی بس نبود این ناتوان راکه خدمتکار باشم این خسان را عمه‌ام که میدانست هیچ گاه چنین اتفاق صورت مقصود بخود نمیگیرد به آن مرد شامی خطاب کرده گفت بخدا دروغ میگوئی و برای همیشه مورد سرزنش خویش و تبار خواهی بود چنان نیست که پنداشته‌ای نه تو میتوانی باین مقصود برسی و نه یزید میتواند به این آرزو نائل گردد.

یزید در خشم شده گفت دروغ میگوئی من میتوانم باو دست پیدا کنم و اگر بخواهم اراده خود را صورت عمل میپوشانم.

زینب فرمود هیچ گاه بمراد خود نمیرسی و خدا ترا توان چنین منظوری نخواهد داد و هر گاه بخواهی بیش از این در انجام این منظور پافشاری بنمائی باید از آئین ما دست برداری و بدین دیگران درآئی یزید از زیادی خشم پریشان شده گفت با مثل منی چنین سخن میگوئی و مرا به بیدینی نسبت میدهی همانا برادر و پدر تو از دین خارج شدند.

زینب فرمود ای یزید اگر هم اندك دینی تو و جد و پدرت داشته‌اید از برکت راهنمائیهای پدر و برادر من بوده.

یزید گفت دروغ میگوئی ای دشمن خدا! زینب فرمود آری تو امروز بر حمار مقصود سوار شده و بر اریکه سلطنت نشسته باید ستم کنی

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۸۰

و به نیروی جهانداری خاندان حضرت رسالت را هدف فحش و ناسزا قرار دهی.

(۱) یزید مانند آنکه از این سخن بخود آمده خجالت کشید و ساکت شد آن مرد شامی که خیال کرد بالاخره ممکن است بمقصود خود برسد و از این سفره ظلمی که گسترده شده او هم سهمی برده باشد دوباره خواهش خود را اعاده کرد یزید که سخت افسرده شده و به بی‌خردی و بی‌دینی نسبت داده شده بود گفت دور شو خدا ترا بکشد.

بعد از این دستور داد خانواده عصمت را باتفاق حضرت سجاد در خانه علیحده که متصل به خانه خود بود جا دادند، یادگارهای پیغمبر ص چند روز در آنجا زیستند.

پس از این نعمان بن بشیر را احضار داشته گفت باید خود را آماده کنی که تو باید زنهای اسیر را بمدینه برگردانی.

و پیش از آنکه اسباب سفر آنان را فراهم سازد با علی بن الحسین ع خلوت کرده و اظهار داشت خدا پسر مرجانه را لعنت کند هر گاه من با پدر تو روبرو میشدم هر چه از من طلب میکرد انجام میدادم و تا جایی که میتوانستم او را از کشتن میرهانیدم لیکن چنان که می‌بینی قضای الهی بهمین کیفیت جاری شد و اکنون که باید عزیمت مدینه نمائی پس از ورود با من مکاتبه کن و احتیاجات خود را از من بخواه آنگاه دستور داد جامه او و کسانش را بحضرت او تقدیم کردند.

کاروان غم باتفاق نعمان بجانب مدینه حرکت کرد یزید رسولی را نزد نعمان فرستاد و باو دستور داد، شبانه کاروان را حرکت ده و خود از عقب آنها برو و آنقدر از آنها دور باش که از چشم تو نیفتند و چون در محلی نزول کردند در جای دورتری از آنها فرود آی و خود و یارانت متوجه حراست آنها باش و بالاخره در وقت نزول قافله آنقدر از خاندان رسالت دور شو که اگر بخواهند قضاء حاجت کنند یا وضو بگیرند خجالت نکشند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۸۱

این دستورات را برای آن داد تا مردم بگویند یزید باوفاتر و دیندارتر از پسر زیاد بود بی‌خبر از آنکه (ترک واجب کرده و سنت بجا می‌آورد).

نعمان حسب الامر، قافله غم و انـدوه را بطرف مدینه حرکت میداد و همواره در راه کمال محبت را رعایت می‌کرد و از هیچ خدمتی فروگذاری نمی‌نمود تا وارد مدینه شدند «۱».

فصل - ۴ [اطلاع مردم مدینه از شهادت آن سرور]

(۱) پس از آنکه پسر زیاد سر مبارک حضرت امام حسین ع را بشام فرستاد عبد الملك سلمی را احضار کرده گفت بمدینه رفته و عمرو بن سعید عاص را از کشتن حسین ع باخبر کن.

عبـد الملك گفته حسب الامر براحله خود سوار شـده و جانب مدینه رهسـپار گردیدم چون نزدیك مدینه رسـیدم مردی از قریش با من ملاقات کرد و پرسید چه خبر تازه آورده گفتم هر خبری باشد از امیر خواهی شـنید گفت إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ بخدا سوگند حسین ع شهید شده.

چون بر عمرو وارد شدم پرسید چه خبر آورده گفتم خبری که امیر را شاد و خندان خواهد کرد!

---

(۱)

سوی ملك حجاز آن لشكر آەبه پیمودند ره را گاه و بی‌گاه

چو پیدا گشت راه یثرب از دورحرم را شد عیان بر سر دگر شور

ورود شهر و آن بنگاه و منزل‌بدی اهل حرم را سخت مشکل

پس آنگه گفت شاه دل پر از دردروان شو سوی یثرب ای جوانمرد

خبر ده ای دلیل راه‌پیماآز آن غوغا که آمد بر سر ما

بشیر از امر آن سلطان ذیجودبرانگیزید اسب خویشتن زود

شد اندر شهر و کرد این شعر انشادبزد از پرده دل سخت فریاد

بگفت ای پیروان دین احمدشهید تیغ کین شد شاه سرمد

شهی بگذشت از این دار فانی‌که تلخ آمد پس از او زندگانی

خدیوی شد نگون از باره بر خاك‌که جایش بود دوش شاه لولاك

ابا آن تشنه کامی آن شه دادبراه دین جد خویش سر داد

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۸۲

(۱) امیر بدانـد که حسین ع کشـته شـد عمرو دسـتور داد هم اکنون مردم را از شـهادت او بـاخبر کن بمجردی که مردم مـدینه را از شهـادت حضـرت مشـار الیه اطلاع دادم چنـان ناله و فریادی از خانهای بنی هاشم بگوش رسـید که تا آن روز چنان ناله سوزناك و فریاد دلخراش سابقه نـداشت پس از اعلام عمومی پیش عمرو رفتم چون مرا دیـد لبخندی زده و بنشاط این پیش‌آمد مضـمون شعـر عمرو معدیکرب را برای من خواند.

زنهای بنی زیاد امروز چنان ناله و فریاد میزنند که زنهای ما در فردای روز جنگ ارنب بفریاد آمدند.

و اضافه نمود این ناله و فریاد در برابر ناله و فریادی که پس از کشتن عثمان پیش‌آمد کرد.

آنگاه بمنبر رفته و مردم را از کشته شدن حسین باخبر ساخت و از کار ناپسند یزید اظهار قدردانی نموده از منبر فرود آمد.

یکی از کارگزاران عبد اللَّه بن جعفر بر او وارد شد و او را از کشتن فرزندانش تسلیت داده و کلمه استرجاع گفت ابو السلاسل که نیز از کارگزاران وی بود اظهار خودنمائی کرده گفت این هم ناراحتی که از ناحیه حسین ع بما رسید! عبد اللَّه متأثر شده با کفش بدهان او کوبیده گفت ای پسر مادر ختنه نکرده ترا چه حد چنین نسبت ناروائی بحسین ع بدهی سوگند بخدا اگر همراه او بودم دوست میداشتم از وی دست برندارم تا در رکاب او شهید شوم و سوگند بخدا عملی که مرا مسرور می‌کند و اندوه فرزندان مرا بر من هموار میسازد همانست که یادگارهای من در رکاب برادر و پسر عموی من شهید شده و پا بپای او حرکت کرده و به ستم ستمگران شکیبائی ورزیده‌اند آنگاه رو بحاضران کرده گفت سپاس خدا را که اندوه مرا بشهادت حسین ع بزرگ ساخت و هر گاه من نتوانستم با حضرت او مواسات نمایم فرزندان من در راه

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۸۳

وی جان سپاردند و مرا روسپید ساختند.

(۱) در آن روز ام لقمان دختر عقیل بن ابی طالب بمجردی که از شهادت حسین ع باخبر شد باتفاق خواهرانش ام هانی و اسماء و رمله و زینب با سر برهنه گریه کنان از منزل خود خارج شد و این مضمون را در سوگواری شهیدان کربلا می‌خواند.

چه جواب پیغمبر خدا را خواهی داد هر گاه از شما بپرسد شما که امت آخر الزمانید چرا با فرزندانم چنین معامله کردید که پس از درگذشت من برخیشان را اسیر و جمعی را بخون خود آغشته نمودید بجای آنکه شما را براه راست هدایت نمودم مناسب نبود با خویشان من چنین رفتار زشتی انجام دهید.

چون آن روز بپایان رسید و آسمان تیره و تار عالم را در لباس سیاه پوشانید، نیمه شب مردم شنیدند صدائی بگوش میرسد لیکن گوینده او را نمی‌بینند و می‌گوید.

ای مردمیکه از روی نادانی حسین ع را شهید کردید بدانید بهمین زودی بعذاب و گرفتاری الهی مبتلا خواهید شد تمام آسمانیها از پیغمبر و فرشته و کلیه قبیله‌ها بر شما نفرین می‌کنند نه تنها مردم آسمان بر شما لعنت می‌کنند، موسی و عیسی هم شما را لعنت می‌کنند.

فصل- ۵ [نام شهداء اهل بیت]

(۲) اسامی عده که در پیش‌آمد کربلا در رکاب حضرت امام حسین ع شهید شده‌اند باتفاق خود سید

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۸۴

الشهداء هیجده نفر بوده باین اسامی ۱ عباس ۲ عبد اللَّه ۳ جعفر ۴ عثمان این چهار نفر فرزندان امیر- المؤمنین ع و مادرشان ام البنین بوده «۱» ۵ عبد اللَّه ۶ ابو بکر فرزندان امیر المؤمنین که مادرشان لیلی دختر مسعود ثقفی است ۷ علی ۸ عبد اللَّه فرزندان خود امام حسین ع ۹ قاسم ۱۰ ابو بکر ۱۱ عبد اللَّه فرزندان امام حسن مجتبی ۱۲ محمد ۱۳ عون فرزندان عبد اللَّه بن جعفر بن ابی طالب ۱۴ عبد اللَّه ۱۵ جعفر ۱۶ عبد الرحمن فرزندان عقیل ۱۷ محمد بن ابو سعید نواده عقیل بن ابی طالب رحمة اللَّه علیهم اجمعین.

این هفده نفر که از خاندان هاشم بودند برادر و برادرزادگان و پسر عموهای حضرت امام حسین ع اند که همه در پائین پای آن حضرت مدفون شده و تنها از این عده حضرت ابو الفضل مستثنی است که آن جناب را در محلی که شهید شده مدفون ساختند که هم اکنون مرقد مطهر آن حضرت چشم خورشید عالمتاب را خیره

---

(۱) زبان حال ام البنین را آقای مروج چنین سروده.

مخوان جانا دگر ام البنینم که من با محنت دنیا قرینم

بدم ام البنین روزی که بودی‌بسر سایه امیر المؤمنینم

مرا ام البنین گفتند چون من‌پسرها داشتم زان شاه دینم

جوانان هر یکی چون ماه تابان‌بدندی از یسار و از یمینم

بنام عبد اللّه و عثمان و جعفردگر عباس آن در ثمینم

ولی امروز هستم بی‌پر و بال‌نه فرزندان نه سلطان مبینم

مرا ام البنین هر کس که خواندکنم یاد از بنین نازنینم

بخاطر آورم زان مه جبینان‌زنم سیلی برخسار و جبینم

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۸۵

ساخته (۱) و چنانچه میدانیم برادران و عده دیگری که نام بردیم قبرهای مشخصی ندارند و زائرین در هنگام زیارت اشاره بقسمت پائین پای حضرت که نامبردگان مدفونند می‌نمایند و حضرت علی بن الحسین (علی- اکبر) ع نیز با همان شهیدان مدفونست و چنانچه می گویند از سایرین نزدیکتر بحسین ع مدفون شده است.

و اما یاران حسین ع که در رکاب او شهید شده اطراف آن حضرت مدفون گردیده‌اند و ما مرقد معینی برای آنان سراغ نداریم آری آنچه که مسلم و به حقیقت نزدیکست همانست که حائر مبارك حسینی بر آنها احاطه دارد و نامبردگان خارج از حائر مدفون نیستند خدای متعال از همه آنها خشنود باشد و همه را خشنود گرداند و بهشت جاویدان را مسکن آنان قرار دهد.

باب چهارم در این باب به برخی از فضائل حسین و زیارت و ذکر مصیبت او اشاره می‌شود.

اشاره

(۲) رسول خدا ص فرموده حسین از منست و من از حسینم دوست بدارد خدا کسی که حسین ع را دوست بدارد. حسین ع نواده‌ایست از نواده گان.

و فرموده حسن و حسین دو گوشواره عرش خدایند، هنگامی بهشت بخدای متعال نالید پروردگارا مرا جایگاه بیچارگان و بینوایان قرار دادی، خدا فرمود باین اندازه اکتفا نکرده و خوشحال نیستی که ارکان هستی ترا بوجود حسن و حسین ع زینت داده‌ام.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۸۶

رسول خدا ص فرمود این هنگام بهشت مانند عروسی بخود بالید.

(۱) حضرت صادق ع فرموده روزی حسنین ع در برابر رسول خدا ص با یک دیگر کشتی می گرفتند رسول خدا ص امام حسن ع را تشجیع می کرد اینك حسین را بگیر و او را بر زمین بزن، فاطمه ع که حضور داشت بعرض رسانید مناسب نیست بزرگ را بر کوچك تشجیع فرمائی رسول خدا ص فرمود من تنها نیستم بلکه جبرئیل هم حاضر است و حسین ع را تشجیع می کند.

(۲) ابراهیم رافعی از جدش روایت کرده سالی که به حج خانه خدا مشرف میشدم آن سال شرف صحبت حسنین نصیب ما شد و آن هنگام آن دو بزرگ عالم وجود پیاده به حج میرفتند و هر سواره که می- رسید، برای احترامشان از مرکب بزیر می‌آمد و به پیروی از آنان پیاده حرکت می کرد تا بالاخره این گونه پیاده روی به برخی از مسافران گران آمد پیش سعد وقاص آمده از عمل خود اظهار ناراحتی کرده و اضافه نمودند در صورتی که این دو سید عالیمقام پیاده حرکت کنند ما از نظر احترامشان نمی‌توانیم سوار شویم خوب است چاره این کار را بنمائی سعد وقاص بحضرت امام حسن ع عرضه داشت پیاده روی بعده از همراهیان شما گران آمده و آنها در صورتی که می‌بینند حضرات شما پیاده حرکت می کنید بخود اجازه نمیدهند سوار شوند بنا بر این هر گاه شما

هم بمرکب سوار شوید مسافران خسته را از آزار خستگی میرهانید.

امام حسن ع فرمود ما سوار نمی‌شویم زیرا ما متعهدشـده‌ایم این سـفر را با پای پیاده به‌پیمائیم و اینک که معلوم می‌شود عده از پیاده روی بستوه آمده‌اند چاره نداریم مراعات حال آنها را کرده از بیراهه حرکت کنیم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۸۷

(۱) ام الفضل دختر حارث روزی حضور رسول خدا ص شـرفیاب شده عرضه داشت دیشب خواب وحشتناکی دیدم پیغمبر اکرم ص پرسـید خواب خود را بگو عرضه کرد خواب عجیبی است که از اظهـار آن خودداری می‌کنم فرمود در عین حـال بـاز هم خوابت را نقل کن عرض کرد در خواب دیدم مانند آنکه قطعه از بدن شـما جدا شد و در دامن من افتاد. رسول خدا فرمود خواب بسیار خوبی دیـدی بـدین زودی فاطمه ع فرزنـدی خواهـد آورد و آن فرزند در دامن تو خواهد بود و چون حسـین ع متولد شد آن حضـرت در دامن من قرار گرفت روزی همچنـان که حسـین ع در دامن من بـود بر رسول خـدا ص وارد شـدم حضـرت رسول اکرم ص نگـاهی بحسـین ع نموده دیـدگانش اشک آلود شد عرضه داشـتم پدر و مادرم فدای شـما باد چرا گریستید؟ فرمود هم اکنون جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد امت من بزودی همین فرزند مرا شهید می‌کنند و خاکی از خاک سرخ رنگ او برای من آورد.

(۲) ام سـلمه گوید روزی رسول خدا ص نشسته بود و حسین ع در دامن آن جناب بود توجه کردم آن حضرت می‌گرید عرضکردم پدرم فدای شـما باد چرا گریه می‌کنید فرمود هم اکنون جبرئیل بر من نازل شد و مرا بدرگذشت و شـهادت فرزندم حسین ع تسلیت داد و اظهار داشت عده از امتان من که خدا آنها را از شفاعت من محروم ساخته او را شهید خواهند کرد.

(۳) و همـو گفته شبی حضـرت رسـول اکرم ص از خـانه من بیرون رفت و مـدتی فاصـله شـد در مراجعت دیـدم گرد و غبـار سـر و صورت آن حضـرت را فراگرفته و مشت خود راماننـد اینکه چیزی در آن مخفی داشـته محکم بسـته این حـال بی‌سابقه را که از آن حضرت مشاهده کردم علتش را پرسیدم فرمود در این ساعت مرا

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۸۸

بمحلی از عراق بنام کربلا بردند و قتلگاه فرزندم حسـین و عده از فرزندان و اهل بیت خود را از نزدیک مشاهده نمودم و تا در آنجا بودم همواره خونهـای آنها را جمع می‌کردم و اینک نمونه از آنها را آورده‌ام و به تو می‌سپارم بایـد آنها را کاملا نگهـداری نمائی.

من امانت رسول خدا را که مانند خاک قرمز رنگی بود گرفته و در شیشه ریخته و سر آن را محکم بسته و نگهداری نمودم.

و هنگامی که حسـین ع از مکه بجانب عراق عزیمت کرد روز و شب آن شـیشه را بر میداشتم و می- بوئیدم و نگاه می‌کردم و برای مصـیبتهای آن حضـرت می‌گریسـتم و چون روز دهم محرم که روز شهادت آن حضرت بود رسید اول روز آن شیشه را بحال عادی همیشـگی خود دیـدم آخر روز چشـمم بآن شـیشه افتاده محتویات آن را خون تازه یافتم و دانسـتم حسـین ع شـهادت یافته و فرموده رسول خـدا ص مصداق خارجی پیدا کرده در خانه خود به ضـجه و ناله پرداخته و می‌گریسـتم و در عین حال پرده از روی این کار برنمیداشـتم و بیم داشـتم مبادا دشـمنان اهل بیت که در مدینه‌انـد مرا تمسـخر کرده و سـرزنش نماینـد و بالاخره تاریـخ تبدیل شدن خاک را بخون تازه در نظر داشـتم تا هنگامی که خبر شـهادت آن حضـرت در مـدینه انتشار پیدا کرد و مساوی با همان روز بود که من آن خاک را بصورت خون دیده بودم.

(۱) روایت شـده روزی پیغمبر اکرم ص نشسـته بـود و علی و فـاطمه و حسـنین نیز حضـور داشـتند پیغمـبر فرمود چه بر شـما خواهد گذشت هنگامی که از دنیا بروید و مرقدهای شما از یک دیگر دور باشد.

حسین ع پرسید آیا میمیریم یا ما را می‌کشند؟

فرمود تو و برادرت را به ستم می‌کشند و فرزندان شما در روی زمین پراکنده و آواره می-

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۸۹

شوند. حسین ع پرسید چه کسی ما را میکشد؟

فرمود بدترین مردم.

پرسید آیا پس از شهادت ما کسی ما را زیارت خواهد کرد؟

فرمود آری عده از پیروان من که می‌خواهند حق مرا ادا کنند و بمن احسان نمایند بزیارت شما می‌آیند در نتیجه فردای قیامت که شود منهم در موقف قیامت خواهم آمد و دستهای آنان را گرفته از سختیها و گرفتاریهای قیامت نجات میدهم.

(۱) عبد اللّٰه عامری گفته از اصحاب علی ع در هنگامی که عمر سعد وارد مسجد میشد می‌شنیدم می گفتند این شخص کشنده حسین ع است و البته این پیش‌آمد مدتها سال قبل از شهادت آن حضرت بود.

(۲) سالم بن ابی حفصه گفته عمر سعد به حسین ع عرضه میداشت از مردم نادانی مکرر شنیده‌ام که مرا کشنده تو میدانند.

حسین ع فرمود آنها که چنین می گویند مردمی نادان و سفیه نمی‌باشند و راست می گویند لیکن آنها مردمی باخردند و من خوشحالم پس از آنکه دست بخون من آلودی و دل خویشاوندان مرا داغدار ساختی اندکی بیش از گندم عراق بهره‌مند نشوی.

(۳) محمد بن سیرین می گفته تا پیش از شهادت حسین ع قرمزی آسمان سابقه نداشته.

(۴) حضرت باقر ع فرموده کشنده یحیی بن زکریا و حسین ع زنازاده بودند و قرمزی آسمان برای شهادت ایشان بوده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۹۰

(۱) از حضرت سجاد ع روایت شده فرمود در هر منزلی که حضور اقدس حسین ع فرود می‌آمدیم پدر والاگهرم از حضرت یحیی و کیفیت قتل او یاد میفرمود تا روزی فرمود از جمله نشانهای پستی و خواری دنیا آنکه سر پاک یحیی ع را برای زنازاده از زنازادگان بنی اسرائیل به تعارف بردند.

و از اخبار بیشماری استفاده می‌شود کشندگان حسین و یاران او یا کشته شدند و یا به بلیه مبتلا گردیده و پیش از مرگ رسوا شدند.

فصل – ۱ [ثواب زیارت آن سرور]

(۲) حسین ع در روز شنبه دهم محرم سال شصت و یکم هجرت پس از اداء فریضه ظهر شربت شهادت نوشید و چنانچه شرح دادیم آن جناب را به ستم و با لب خشکیده و صابر در انواع داغها و مصیبتها که همه را در پیشگاه خدا محسوب میداشت شهید کردند.

حسین ع در روز شهادت پنجاه و هشت ساله بود که هفت سال آن را در خدمت جدش رسول خدا ص و سی و هفت سال را با پدرش علی ع و چهل و هفت سال را با برادرش حسن ع بسر برد و پس از شهادت برادرش یازده سال خلافت کرد.

و عادت آن حضرت آن بود که محاسن شریفش را با رنگ و حنا، خضاب میکرد و در روز شهادت اثر خضاب در محاسنش هویدا بود.

روایات بسیاری در فضل زیارت آن حضرت بلکه وجوب آن رسیده.

(۳) حضرت صادق ع فرموده زیارت مرقد مقدس امام حسین ع بر هر کسی که او را از ناحیه خدا

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۹۱

امام میداند و بدان معترفست واجب میباشد.

(۱) و فرموده زیارت امام حسین ع معادل با صد حج و صد عمره مقبوله است.

(۲) رسول خدا ص فرموده کسی که حسین ع را پس از شهادت زیارت کند بهشت از برای اوست.

و چنانچه گفتیم اخبار در خصوص زیارت او بسیار است و ما قسمت زیادی از آنها را در کتاب (مناسك المزار) خود نقل کرده‌ایم.

باب پنجم این باب متعلق بنام فرزندان حسین ع است.

(۳) حسین ع شش فرزند داشت ۱ علی بن الحسین اکبر که کنیه‌اش ابو محمد و مادرش شاه زنان دختر یزدگرد شاه ایران است ۲ علی بن الحسین اصغر که در کربلا در رکاب پدر بزرگوارش شهید شد و ما شهادت او را پیش از این یاد کردیم و مادرش لیلی دختر ابو مره ثقفی است ۳ جعفر بن الحسین نسلی از وی باقی نماند و مادرش از قبیله بنی قضاعه بود و در زمان خود ابا عبد اللَّه وفات یافت ۴ عبد اللَّه در قضیه کربلا همچنان که در دامن پدرش بود به تیر بیداد جان تسلیم کرد و ما پیش از این شهادت او را یاد کردیم ۵ سکینه مادرش رباب دختر امرء القیس و این مجلله مادر عبد اللَّه نامبرده هم بوده ۶ فاطمه مادرش ام اسحق دختر طلحه تیمیه است.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۹۲

باب ششم این باب متعلق به امام پس از حسین ع است که تاریخ ولادت و دلائل امامت و مدت عمر و خلافت و زمان وفات و سبب شهادت و محل دفن و فرزندان و مجملی از اخبار او را ذکر

می کنیم.

(۱) امام پس از حضرت امام حسین ع فرزندش ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین است که کنیه او ابو الحسن نیز میباشد.

مادرش شاه زنان دختر یزدگرد شاهنشاه ایرانست که او را شهربانو هم می‌گفته‌اند.

گفته‌اند امیر المؤمنین علی ع حریث بن جابر حنفی را بحکومت یکی از نواحی مشرق بر- گمارد و او در زمان حکومت خود دو دختر یزدگرد را بحضور علی ع فرستاده آن حضرت هم شاهزنان را بفرزندش حسین ع بخشید از آن مخدره حضرت سجاد ع متولد شد و دیگری را بمحمد بن ابو بکر بخشید و قاسم بن محمد از او بوجود آمد بنا بر این حضرت سجاد و قاسم خاله‌زاده‌اند.

علی بن الحسین ع در مدینه سال سی و هشتم هجرت متولد شد و دو سال با جدش علی ع و دوازده سال با عمویش امام حسن ع و بیست و سه سال با پدرش حسین ع بسر برد و پس از شهادت پدر تاجدارش سی و چهار سال زندگی کرد و سال نود و پنجم هجرت در سن پنجاه و هفت سالگی شهادت یافت و سی و چهار سال مدت امامت آن حضرت بود و در بقیع جوار مرقد عموی بزرگوارش امام حسن مجتبی ع مدفون

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۹۳

گردید صلوات اللَّه علیه.

(۱) امامت آن حضرت ع را از وجوهی میتوان اثبات کرد.

یکی آنکه علی بن الحسین ع پس از پدر بزرگوارش از همه مردم برتر و بالاتر بود زیرا هم دارای مقام علم بود و هم آخرین پایه عمل را حائز گردیده و چنانچه ادله عقلی حاکی است امامت باید خاصه افضل باشد و مفضول بهره نخواهد داشت.

دیگر آنکه علی بن الحسین شایسته‌تر به پدرش و احق بمقام او بوده زیرا هم دارای فضیلت بوده و هم از حیث نسب نزدیکتر بآن جناب بوده و به دلالت آیه ذوی الارحام و قصه زکریا کسی که اولویت به امام ماضی داشته باشد شایسته‌تر بمقام اوست تا کسی که چنین نیست.

دلیل دیگر در هر زمانی بحکم عقل لازمست امامی باشد تا امور مردم را بطور کلی اداره نماید و چنانچه میدانیم در عصر حضرت علی بن الحسین ع هر کسی که ادعای امامت می‌کرد چون نمی- توانست از عهده بیرون بیاید باطل بود و بطوری که گفتیم هیچ زمانی خالی از امام نبوده امامت آن حضرت ثابت است.

وجه دیگر از راه خبر و نظر صحیح دقیق ثابت شده که امامت منحصر به خاندان رسول اکرم است و هر گاه کسی امامت را برای محمد بن حنفیه ادعا کند فاسد و باطل است زیرا نصی بر امامت نامبرده نرسیده بنا بر این ثابت می‌شود که امامت مخصوص علی بن الحسین ع باشد زیرا از عترت پیغمبر ص مدعی بغیر از محمد نبوده و او هم نظر به اینکه تصریحی بر امامتش نشده از موضوع امامت خارج است.

وجه دیگر به تصریح رسول خدا ص در حدیث لوح، امامت ویژه آن حضرتست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۹۴

حدیث مزبور را جابر از پیغمبر اکرم و امام باقر از پدرش از جدش از حضرت زهرا ع روایت کرده.

و نیز جدش علی ع در زمان حیات پدرش حسین ع به امامت او تصریح کرده و نیز پدرش حسین ع او را وصی خود قرار داد و به ام سلمه امانتی سپرده بود و فرموده بود هر کسی که در صدد گرفتن این امانت برآمد بدان که او امام پس از منست بعد از شهادت آن حضرت علی بن الحسین ع امانت مزبور را از ام سلمه درخواست کرد.

و اثبات امامت به امثال وجوه مذکوره بابیست که هر گاه کسی در صدد جستجوی آن برآید می- تواند بسادگی بحقیقت آن برسد و ما در این کتاب نخواستیم کاملا تمام وجوه مربوطه را استقصا نمائیم بهمین مناسبت بدین مقدار اکتفا نمودیم.

باب هفتم در بیان بخشی از اخبار و فضائل آن حضرت

(۱) ۱- عبد اللَّه موسی از جدش روایت کرده مادرم فاطمه بنت الحسین ع همواره مرا وصیت میکرد حضور دائی بزرگوارم شرفیاب شوم و من هر گاه در خدمت آن جناب مشرف میشدم چون از جا حرکت میکردم و اجازه مرخصی میگرفتم خیر کاملی نصیب من شده بود و دست خالی مراجعت نمیکردم زیرا یا آن حضرت را بیمناک از خدا مییافتم در نتیجه دل من هم از خدا خائف میشد و یا بیان علمی میفرمود بر معلوماتم اضافه میکردید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۹۵

(۱) ۲- ابن شهاب زهری گفته علی بن الحسین ع که برترین هاشمیهائی بود که ما محضر مبارکش را دریافته بودیم میفرمود ما را چنان دوست بدارید که دین مقدس اسلام دستور داده نه آنچنان که اظهار علاقه شما نسبت بما موجب عار و ننگ ما شود.

یعنی هر گاه ما را بحد غلو دوست بدارید و ادعای الوهیت در باره ما بنمائید البته دشمنان، ما را تمسخر کرده و موجبات ننگ ما را فراهم میسازید (۲) ۳- عبد العزیز بن ابو حازم گفته پدرم میگفت هیچ یك از هاشمیها را برتر و بالاتر از علی بن الحسین ع ندیدم.

(۳) ۴- سعید بن کلثوم گفته حضور حضرت صادق ع شرفیاب بودم آن جناب از ذات بیهمال مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السّلام یاد کرد و آن حضرت را بطوری که مناسب با مقام امامت خود و حضرت ولایتمآب او بود ستود پس از این اضافه کرد سوگند بخدا تا وقتی که علی ع حیات داشت از هیچ حرامی استفاده نکرد و هر گاه دو امری که خشنودی خدا در آنها بود بوی عرضه میشد جنابش هر یك را که دشوارتر و بیشتر و بهتر بدینش بستگی داشت همان را انتخاب میکرد و هر گاه پیش‌آمدی برای رسول خدا ص اتفاق می‌افتاد بر اثر اطمینانی که بعلی مرتضی داشت آن حضرت را برای انجام حاجت خود دعوت میکرد و هیچ کسی باندازه آن حضرت متحمل دشواریهای حضرت رسول اکرم نشد و هر گاه مشغول انجام کاری میشد مانند کسی بود که بهشت و دوزخ را در برابر چشم خود می‌بیند که به ثواب بهشت آرزومند و از عذاب دوزخ هراسان باشد و هزار بنده را از رنج بازوی خود و مزد عملی که برای دیگران انجام داده بود در راه خدا آزاد کرد و هدفش آن بود تا خشنودی خدا را بدست آورد و از شکنجه او در امان بماند، خوراك او

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۹۶

و خاندانش روغن زیت و سرکه و عجوه (نوعی از خرما) بود و جامه‌اش منحصر بکرباس بود و هر گاه آستین آن از دستش تجاوز میکرد ما زاد آن را با مقراض میچید.

و بالاخره در میان فرزندان و اهل بیت آن حضرت هیچ یک از نظر لباس و دانائی باندازه علی بن الحسین ع نبودند. چنانچه روزی فرزند بزرگوارش حضرت ابو جعفر باقر ع بر او وارد شد و آن حضرت را از عبادت و بندگی بپایه دید که هیچ پارسائی بدان مقام نرسیده ملاحظه کرد که رنگ صورت مبارکش از بیدارخوابی زرد شده و دیدگانش از زیادی گریه ورم نموده و دماغ و پیشانیش پینه بسته و پاهایش از قیام برای نماز متورم شده.

حضرت باقر ع فرمود هنگامی که این حال را در پدر بزرگوارم مشاهده کردم نتوانستم از گریه خودداری نمایم. پس از اندک اندیشه بجانب من توجه کرده فرمود بخشی از صحیفه‌هائی که عبادات علی ع در آن نوشته شده بیاور چون آنها را بحضور انور تقدیم کردم پس از آنکه پاره از آن را قرائت کرد و عبادات خود را در برابر آنها ناچیز دید دلتنگ شده صحیفه را بزمین گذارده فرمود چه کسی میتواند پا بپای علی ع عبادت کند.

(۱) ۵- عبد اللّٰه قرشی گفته عادت علی بن الحسین ع آن بود هر گاه وضو میگرفت رنگ صورتش زرد میشد، کسانش که این حال را در وی مشاهده میکردند میپرسیدند در این وقت چه امری برای شما اتفاق می‌افتد که این گونه رنگ شما زرد میگردد.

فرمود مگر نمیدانید هنگامی که وضو میگیرم خود را برای حضور در برابر چه شخصی آماده میسازم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۹۷

(۱) ۶- حضرت باقر ع فرموده حضرت علی بن الحسین ع در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می- خواند و از لاغری زیاد بمرتبه بود که هر گاه بادی میوزید او را مانند خوشه گندمی حرکت میداد.

(۲) ۷- روزی حضور عبید اللّٰه موهب از فضائل علی بن الحسین ع سخن بمیان آمد و پاسخ داد در باره حضرت مشار الیه همین بس که از نیکوکاران خویشاوندان ماست.

(۳) ۸- طاوس یمانی گفته شبانگاهی وارد حجر اسماعیل شده علی بن الحسین ع را دیدم مشغول نماز بود و باندازه که خدا میدانست نماز خواند بعد از آن سر به سجده گذارد با خود گفتم مرد نیکوکاری از خانواده برجسته است مناسب است بسخن او گوش بدهم تا چه میگوید و چه راز و نیازی با خدای خود می- کند این دعا را در سجده میخواند بنده حقیر تو در پیشگاه تست بیچاره بدرگاه تست ناتوانی در بارگاه تست گدائی بدر خانه تو آمده.

طاوس گوید در هر پیش‌آمد ناگواری اصل این دعا را میخواندم و درب فرجی برای من گشوده میشد.

(۴) ۹- ابراهیم از پدرش روایت کرده سالی همراه حضرت سجاد به حج خانه خدا مشرف میشدم در راه ناقه آن حضرت از راه رفتن کندی کرد حضرت با تازیانه‌ای که در دست داشت آهسته بر آن حیوان زد بلافاصله متأثر شده فرمود وای بر من اگر در برابر این عمل از من باز خواست نمایند.

(۵) ۱۰- و گفته‌اند علی بن الحسین ع سالی پیاده بمکه مشرف میشد و مدت سفر او از مدینه تا مکه

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۹۸

بیست روز طول کشید.

(۱) ۱۱- زراره اعین گفته نیمه شبی بود مردی شنید کسی میگوید کجایند آنها که از دنیا اعراض کرده و به آخرت روی آورده‌اند؟ همانوقت از گوشه بقیع آوازی که گوینده آن معلوم نبود بگوش رسید این شخص، علی بن الحسین ع است.

(۲) ۱۲- زهری گوید از اهل بیت پیغمبر ص کسی را برتر از علی بن الحسین ع نیافتم.

(۳) ۱۳- گویند جوانی از مردم قریش پهلوی سعید بن مسیب نشسته بود حضرت سجاد ع وارد شد آن جوان از سعید پرسید این مرد

کیست او را بمن معرفی کن؟ گفت او سید عبادت‌کنندگان علی بن الحسین نواده علی بن ابی طالب است.

(۴) ۱۴- گفته‌اند مردی از خویشاوندان آن حضرت بر او وارد شده ناسزا گفت حضرت پاسخی بوی نداد چون از حضور آن جناب خارج شد حضرت سجاد بحاضران توجه کرده فرمود گفته‌های این مرد را شنیدید؟

منهم می‌خواهم با من بیائید تا به‌بینید باو چه خواهم گفت عرضکردند البته همراه شما خواهیم آمد و دوست میداریم گفتگوی شما را با او بشنویم حضرت از جا برخاسته و این آیه را می‌خواند آنها که خشم

ترجمه الإرشاد ،ص:۴۹۹

خود را فرومی‌نشانند و از کرده مردم درمیگذرند و خدا مردم نیکوکار را دوست میدارد.

ما از تلاوت این آیه استفاده کردیم که حضرتش باو سخنی نخواهد گفت چون در خانه آن مرد رسیدیم ویرا آواز داده و فرمود بگوئید اینك علی بن الحسین ع درب خانه تو آمده نامبرده بمجردی که نام آن حضرت را شنید خود را برای هر گونه ناراحتی آماده کرد و یقین داشت حضرتش برای آن درب خانه وی آمده تا مکافات کرده او را بنماید هنگامی که برابر با آن حضرت شد حضرت باو فرمود ای برادر اندکی پیش از این بخانه من آمدی و چنین و چنان گفتی اگر نسبتهائی را که بمن داده‌ای راست و بجا بوده از خدا می‌خواهم از کرده‌های من درگذرد و اگر آنچه را بمن نسبت دادی در من وجود نداشته خدا از گناه تو درگذرد.

آن مرد متأثر شده و میان دو چشم آن حضرت را بوسید و با کمال شرمساری عرضکرد آری آنچه بشما نسبت دادم و در باره شما گفتم در شخص شما وجود ندارد و من خود سزاوارتر به آنم.

راوی این حدیث گفته شخص مزبور، حسن بن حسن بوده.

(۱) ۱۵- حسن بن محمد از جدش از پیرمرد یمنی نود و چند ساله از مردی بنام عبید اللَّه بن محمد روایت کرده از عبد الرزاق شنیدم میگفت یکی از کنیزان حضرت سجاد آب بدست امام ع میریخت تصادفا چرت زده ابریق از دستش افتاد و دست حضرت را خراشید حضرت سر برداشت کنیزك که از بی‌احتیاطی خود باخبر شد و بخطای خود رسید عرضکرد خدا می‌فرماید وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ فرمود آتش خشم خود را خاموش ساختم عرضکرد وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ فرمود خدا از تو درگذشت عرضکرد وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فرمود منهم بتو احسان کرده و ترا در راه خدا آزاد نمودم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۰۰

(۱) ۱۶- محمد بن عمر بن علی ع گفته هشام بن اسماعیل با ما کمال بد رفتاری را انجام میداد و نیز علی بن الحسین از او آزار بسیاری دیده بود چون از حکومت معزول شد و ولید بجای او برقرار شد دستور داد او را در کنار خانه مروان نگهدارند تا مردم ستمدیده از کنار او گذشته و شکایات و آزاری که از او دیده بعرض حاکم برسانند از جمله علی بن الحسین ع از کنار او گذشت و قبلا بکسان خود گفته بود از وی بهیچ نحو ابراز شکایتی ننمائید وی بر حضرت سلام کرد و گویا پوزش خواست حضرت متعرض او نشد و شکایتی نکرد.

(۲) ۱۷- گویند آن حضرت دو مرتبه یکی از غلامانش را صدا زد و او جواب نداد مرتبه سوم که صدا زد پاسخ عرضکرد حضرت فرمود مگر در دو مرتبه اول صدای مرا نشنیدی؟ عرضکرد آری فرمود پس چرا جواب مرا ندادی؟ عرضکرد برای اینکه ایمن از شر شما بودم فرمود سپاس خدا را که غلام مرا ایمن از من قرار داده.

(۳) ۱۸- حضرت علی بن الحسین فرموده از خانه خود بیرون آمدم تا به این دیوار رسیدم و بر آن تکیه دادم.

در این هنگام مردی که دو جامه سفید پوشیده بود در برابر من آمد و بصورت من مینگریست آنگاه گفت ای علی بن الحسین برای چه ترا محزون و اندوهناك می‌بینم؟ آیا برای دنیا اندوهناك‌شده و حال آنکه دنیا اندوه و غمی ندارد زیرا روزی را خدا برای بدکار و نیکوکار مقرر فرموده فرمود اندوه

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۰۱

من برای دنیا نیست زیرا دنیا چنانست که می‌گوئی گفت برای آخرت محزون و مغموم‌شده آنهم اندوهی ندارد زیرا عالم حقی است که پادشاه توانائی در آن حکومت می‌کند فرمود برای این هم محزون نیستم و آن عالم هم چنانست که میگوئی پرسید بنا بر این پس حزن شما از چیست؟ فرمود از فتنه‌جوئی پسر زبیر بیمناکم.

چون این سخن را از من شنید، خندید! گفت ای علی بن الحسین آیا تا بحال کسی را دیده که بخدا توکل کرده باشد و خدا امور او را کفایت ننماید گفتم نه. گفت آیا کسی را دیده که از خدا بیمناک باشد و خدا او را از گرفتاری نجات ندهد گفتم نه. گفت آیا کسی را دیده که از خدا درخواستی بنماید و خدا خواسته او را اجابت ننماید؟ گفتم نه. بمجردی که پاسخش را دادم در برابر خود شخصی را ندیدم.

(۱) ۱۹- ابن اسحق گفته در مدینه خانواده چندی بودند که امورشان در خور احتیاجشان اداره میشد و نمیدانستند از کجا و بوسیله چه شخصی بآنها کمک می‌شود و چون حضرت سجاد ع شهید شد دانستند شخصی که متکفل امور آنها میشده علی بن الحسین ع بوده.

(۲) ۲۰- عمرو بن دینار گفته در احتضار زید بن اسامه حضور داشتم و او در آن حال میگریست حضرت سجاد از وی پرسید برای چه گریه می‌کنی عرضکرد گریه من برای آنست که پانزده هزار دینار مقروضم و ما ترکی ندارم که بتواند قرض مرا بپردازد حضرت سجاد فرمود گریه نکن قرض تو بعهده منست و من آن را ادا می‌کنم و پس از او چنانچه فرموده بود قرضش را داد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۰۲

(۱) ۲۱- هنگامی که عبد الملک مروان بخلافت نشست امور صدقات رسول خدا و علی مرتضی علیهما السّلام که هر دو معین و باید بعهده یکنفر متولی باشد به علی بن الحسین ع واگذار نمود.

عمر بن علی در صدد حق‌کشی برآمده و بعنوان دادخواهی از حضرت سجاد پیش عبد الملک رفته شکایت کرد. عبد الملک هم در پاسخ وی اشعار ابن ابی الحقیق را باین مضمون جوابداد.

هر گاه خواهندگان هوا و هوس تمایل پیدا کنند و شنونده بسخن گوینده گوش بدهد و هر کسی با فکر خود دیگری را از پا درآورد ما در آن هنگام حکومت عادلانه خواهیم کرد و بطوری که باید و شاید فصل خصومت می‌نمائیم و باطل را بصورت حق و حق را بصورت باطل جلوه نمیدهیم، میترسیم مبادا ما را بسفاهت و دیوانگی نسبت دهند و نام نیک ما از صفحه روزگار نابود شود.

(۲) ۲۲- سالی حضرت علی بن الحسین به حج بیت اللّه مشرف شد مردم که حضرت او را زیارت کرده جمال با کمالش دیدگانشان را حیران کرده، چشمها باو دوخته و از یک دیگر میپرسیدند این مرد نورانی کیست و این شخصیت که دارای این جاه و جلالست از کدام خانواده است؟

فرزدق که همان سال و همان جا حضور داشت با زبان شعر آن حضرت را چنین معرفی کرد.

ملا عبد الرحمن جامی سروده‌های نامبرده را بطرز بسیار پسندیده در لباس نظم پارسی درآورده و ما آنها را تا اندازه‌ای که مناسب با این کتابست ذیلا یاد می‌کنیم.

آن کس است اینکه مکه و بطحازمزم و بو قبیس و خیف و منا

حرم و حل و بیت و رکن و حطیم‌ناودان و مقام ابراهیم

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۰۳ هر یک آمد بقدر او عارف‌بر علو مقام او واقف

قرة العین سید الشهداست‌زهره شاخ دوحه زهراست

میوه باغ احمد مختارلاله راغ حیدر کرار

بر نکوسیرتان و بدکاران‌دست او ابر موهبت باران

فیض آن ابر بر همه عالم‌گر بریزد نمی، نگردد کم

ز حیا نایدش پسندیده‌که گشاید بروی کس دیده

خلق از او نیز دیده خوابانندکز مهابت نگاه نتوانند

نیست بی‌سبقت تبسم اوخلق را طاقت تکلم او

همه بند ارادتش بر پابندگانش ز پیر و هم برنا

لایح از روی او فروغ هدی‌فایح از خوی او شمیم وفا

چون کند جای در میان قریش‌رود از فخر بر زبان قریش

که بدین سرور ستوده شیم‌بنهایت رسیده فضل و کرم (۱) ۲۳- حسین بن زید از آن حضرت روایت کرده هیچ کاری را در سرعت اجابت و وصول بهدف مانند دعا نیافتم زیرا چنان نیست که همیشه اوقات تیر درخواست بنده بمقصود برسد در عین حال باید دست از دعا برنداشت (۲) ۲۴- از جمله ادعیه آن حضرت دعائی بود که هنگام توجه مسرف بن عقبه (که نامش مسلم و از زیادی قتل و اسیری او را مسرف گفتند) بجانب مدینه بیادگار مانده.

پروردگارا نعمتهای بسیاری بمن ارزانی داشتی و من در برابر آنها کمتر به سپاسگزاری تو پرداختم و به پیش‌آمدهای بسیاری گرفتارم نمودی و در برابر آنها تاب نیاوردم پس ای خدائی که در برابر

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۰۴

نعمت او سپاسگزاری من اندك و مرا ناامید نمیسازد و در برابر بلاء او توانم ناچیز و مرا خوار نمی- فرماید و ای خدائیکه دارای همه گونه بخشش هستی و مرا از احسانت دور نمیداری و ای خدائیکه دارای نعمتهای بیشماری بر محمد و خاندان او درود بفرست و مرا از شر این دشمن برهان و من از آزار او بتو پناه می‌برم.

مسرف هنگامی که وارد شد مردم همه متفقا می‌گفتند تنها هدف نامبرده علی بن الحسین است و بدیگری آسیبی نخواهد رساند، بر خلاف انتظار حضرت مشار الیه از رنج او راحت ماند و مورد اکرام و احسان او واقع شد.

(۱) ۲۵- و بطریق دیگر روایت شده هنگامی که نامبرده وارد مدینه شد علی بن الحسین ع را احضار کرد چون حضرت بر او وارد شد عرضکرد امیر بمن دستور داده تا بتو احسان کنم و برای تو امتیاز خاصی قائل شوم و چنانچه مأمور بود آن حضرت را اکرام کرد. آنگاه باطرافیان خود دستور داد استر مخصوصش را زین کردند و درخواست کرد تا بر آن سوار شود و بمنزل خود بازگردد و اضافه نمود می‌بینم که خاندان ترا از احضار تو بیمناك ساختیم و ترا نیز از آمدنت بحضور ما برنج درآوردیم و هر گاه ما آنقدر صله و جایزه که سزاوار مقام تو باشد در اختیار میداشتیم بحضرت تو اعطا می‌کردیم.

حضرت از وی قدردانی کرده و پوزش طلبیده بمنزل خود بازگشت چون آن جناب از دربار مسرف خارج شد وی باطرافیان خود گفت این مرد با آن منزلت و مکانی که نسبت برسول خدا ص دارد خیری است که در او شری نمیباشد.

(۲) ۲۶- روایت کرده‌اند روزی حضرت سجاد ع در مسجد رسول خدا ص نشسته بود همانوقت هم عده گرد

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۰۵

یك دیگر نشسته و بالاخره سخنانشان باینجا منتهی شد که خدای متعال را تشبیه بخلق می‌کرده و او را مانند آفریده‌های حضرت وی میدانستند حضرت سجاد از شنیدن این تشبیه نابجا و کفر آمیز بیمناك شده از جا برخاست و کنار مرقد مطهر رسول اکرم ص آمده با صدای بلند مناجات می‌کرد و بمقام کبریائی معروض میداشت.

پروردگارا توانائی تو آشکارا شد لیکن هیئت جلال و عظمت تو ظهور ننمود مردم در باره تو به چاه نادانی فرورفتند و ترا بر خلاف

آنچه برآنی پنداشتند و به آفریده‌های خودت همانند کردند و من از آنها که دارای چنین پنداری هستند بیزارم زیرا میدانم مانندی برای تو نیست، روزیهای آشکاری که به آنان داده کافی برای شناسائی تست و مردم کوچکتر از آنند که بتوانند براستی بتو پی ببرند تا چه رسد که ترا همانند مردم تو دانند و چون داده‌های ترا چنانچه باید مورد توجه خویش قرار ندادند از شناخت تو درماندند و برخی از یادگارهای ترا خدای خود دانستند و ترا همپایه با آن شمردند و بدان ستودند پس تو برتری از آنچه اینان پنداشته و ستوده‌اند.

تا بدینجا احادیث متفرقی آورده شد که همه حاکی از فضیلت و موقعیت حضرت سجاد ع بودند.

فقهاء سنی علوم بیشماری از آن حضرت روایت کرده‌اند.

و پندها و اندرزها و دعاها و فضائل قرآن و حرام و حلال و پیش‌آمدها و اتفاقات روزهای عرب از آن جناب نقل شده و در میان علماء شهرت بسزائی دارد و ما هر گاه بخواهیم همه آنچه که نزد نامبردگان شهرت یافته در اینجا بیاوریم کتاب ما از حد اختصار خود تجاوز خواهد کرد و وقت مطالعه باقی نخواهد گذارد و علاوه بر این نویسندگان شیعه معجزات بسیاری از آن جناب روایت کرده‌اند که باز بهمان

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۰۶

جهت در این کتاب آورده نمیشوند و همانچه را که نامبردگان در کتابهای خود ایراد کرده‌اند چنان است که ما در این کتاب بیاوریم.

باب هشتم اسامی و عدد فرزندان حضرت سجاد ع.

(۱) حضرت علی بن الحسین ع پانزده فرزند داشت ۱ محمد که کنیه حضرتش ابو جعفر و لقبش باقر و مادرش ام عبد اللَّه دختر حضرت امام حسن مجتبی ع بود ۲ عبد اللَّه ۳ حسن ۴ حسین مادرشان ام ولد بود ۵ زید ۶ عمر مادرشان ام ولد بود ۷ حسین اصغر ۸ عبد الرحمن ۹ سلیمان مادرشان ام ولد بود ۱۰ علی و این شهزاده کوچکترین فرزندان آن جناب بود ۱۱ خدیجه مادرشان ام ولد بود ۱۲ محمد اصغر مادرش ام ولد بود ۱۳ فاطمه ۱۴ علیه ۱۵ ام کلثوم مادرشان ام ولد بود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۰۷

باب نهم بیان احوال امام پس از علی بن الحسین و تاریخ ولادت و دلائل امامت و مدت عمر و خلافت و هنگام وفات و سبب شهادت و محل قبر و عدد فرزندان و اندکی از فضائل و اخبار او.

(۱) حضرت امام باقر که نام شریفش چنانچه ذکر شد محمد است از میان همه برادران بمنصب خلافت الهی پس از پدر والاگهرش رسید و وصی او شد و امور امامت را پس از شهادت وی اداره می‌کرد و از همه‌شان فضیلت و علم و زهد و بزرگواریش بیشتر و برتر بود و همه کس او را بعظمت می‌ستود و عوام و خواص او را احترام می‌کردند و قدر و منزلتش از دیگران بیشتر بود و از هیچ یک از فرزندان حسن و حسین باندازه او در خصوص علم دین و نشر آثار و سنت نبوی و حقائق قرآنی و سیرت الهی و فنون اخلاق و آداب، یادگارهای گرانبها و آثار خالده باقی نمانده.

و از یاران پیغمبر همانها که مانده و درک محضر آن جناب را نموده امور دینی و آئین اسلامی را از وی روایت می‌کردند و همچنین بزرگان تابعین و زمامداران فقهاء مسلمین از حضرت او بهره‌های بسیاری می‌بردند.

و بالاخره پایه فضل و بزرگواری آن حضرت بجائی رسیده بود که در میان اهل علم و کمال ضرب المثل بود و سرایندگان، اشعار بسیاری در ستایش او میسروده و آثار خود را بنام او مزین میداشته از جمله قرظی در ستایش آن جناب میگوید.

ای بزرگی که شکافنده علم و مایه مباهات پرهیزگارانی و ای بهترین کسی که در قله کوههای عالم علم و توحید خدای خود را میخوانی و پاسخ میشنوی.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۰۸

(۱) و مالک جهنی در ستایش او میسراید.

هر گاه مردم بخواهند کاملا از حقایق قرآنی واقف شوند باید حلقه در خانه بزرگی را بدست بگیرند که قریش با آنکه اهل قرآن و مردمی باکمالند ریزه‌خوار خوان کمالات اویند و هر گاه در صدد استفاده از چنین بزرگی برآمدی و گفتی پسر دختر پیغمبر خدا کجاست به اصول و فروع کمالات قرآنی پی برده او مانند ستاره‌ی تابناکی است که چراغ تاریکی شبهای تار مسافرانند و مانند کوههای عظیمی است که مملو از علم و کمال است.

امام باقر ع سال پنجاه و هفتم هجرت در مدینه متولد شد و سال ۱۱۴ صد و چهارده در پنجاه و هفت سالگی در همان جا رحلت فرمود.

امام باقر ع نخستین هاشمی است که از پدر و مادر هاشمی بوجود آمده و عنصری علوی است که از دو علوی بدنیا آمده (نسب از دو سو دارد این نیک پی) و مرقد همایون او در بقیع یکی از محال متبرک مدینه منوره است.

حضرت صادق ع از پدر بزرگوارش روایت کرده فرمود بر جابر انصاری هنگامی که نابینا شده بود وارد شدم و بر او سلام کردم پاسخ داده پرسید شما کیستید؟ خود را معرفی کردم عرضکرد فرزند من نزدیک من بیا چون نزدیک او رفتم دست مرا بوسید و خواست پای مرا ببوسد از نظر احترام پیر- مردی او خودداری کردم.

جابر عرضه داشت رسول خدا ص بتوسط من بتو سلام رسانید گفتم سلام و رحمت و برکت خدا بر رسول او باد آنگاه پرسیدم چه پیش‌آمدی کرد که رسول خدا ص بر من سلام رسانید و علتش چه بود؟ گفت

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۰۹

(۱) روزی حضور اقدس همایونی او شرفیاب بودم فرمود ای جابر می‌بینم تو باقی میمانی تا یکی از فرزندان مرا بنام محمد بن علی که خدای متعال خورشید علم و حکمت را در آسمان پهناور قلب او درخشان فرموده ملاقات خواهی کرد سلام مرا باو ابلاغ کن.

و نیز در وصیتی که امیر المؤمنین علی ع بفرزندان خود نموده از حضرت او نام برده و او را وصی خود شمرده.

و چنانچه راویها نقل کرده‌اند رسول خدا ص از وی نام برده و او را بقلب باقر العلوم معرفی فرموده.

جابر گوید رسول خدا ص روزی بمن فرمود تو باقی می‌مانی و یکی از فرزندان مرا از پشت حسین ع بنام محمد ملاقات خواهی کرد او بزرگی است که سرزمین پهناور علم را می‌شکافد چون او را دریافتی سلام مرا باو ابلاغ کن.

شیعه روایت کرده‌اند جبرئیل در هبوط خود لوحی از بهشت برای پیغمبر اکرم ص آورد و آن لوح را پیغمبر خاتم به یگانه میوه بستان نبوتش سیده عالمیان و واسطه آفرینش کون و مکان ام الائمه و غوث الامه زهرۀ الزهراء و درۀ البیضاء «فاطمه» علیها و علی ابیها و بعلها و ذریاتها آلاف التحیۀ و الثناء عنایت فرمود در آن لوح اسامی ائمه طاهرین که پس از رحلت او بمنصب هدایت و مسند خلافت الهی می‌نشینند ذکر شده از جمله نام مقدس حضرت محمد بن علی که پس از رحلت پدر تاجدارش مقام خلافت و ولایت او را حائز می‌شود آورده شده.

(۲) و روایت شده خدای متعال کتابی که مشتمل بر دوازده مهر بود برای پیغمبر اکرم نازل فرمود و دستور داد تا آن را به امیر المؤمنین علی ع عنایت فرماید و باو بگوید پس از رحلت من مهری که مربوط به

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۱۰

تست از آن کتاب بردار و بدان چه دستور داده شده عمل کن و در هنگام وفات بفرزندت حسن ع مرحمت کن و باو نیز دستور بده

تا خاتم خود را گرفته و طبق دستور الهی رفتار نماید و در وقت وفات به برادرش حسین ع تسلیم نماید او نیز بهمین دستور رفتار کرده و در هنگام رحلت بفرزندش علی بن الحسین داده او نیز بنا به دستور قبلی عمل کرده و در وقت درگذشت بفرزندش محمد تسلیم نموده او نیز بهمین رویه عمل کند تا برسد به آخرین پیشوای از خاندان تو.

و علاوه بر آنچه گفته شد نصوص بسیاری در خصوص امامت آن حضرت از پیغمبر و امیر المؤمنین و حسنین و علی بن الحسین ع روایت کرده‌اند.

و مردم عامه نیز در باره فضائل و مناقب آن جناب بیانات بسیاری ایراد کرده‌اند که هر گاه ما بخواهیم همه آنها را یاد کنیم مناسب با وضع اختصار کتاب حاضر نبوده و همان قدری که نقل کردیم کافی به مقصود ما می‌باشد.

(۱) ۱- عبد اللَّه مکی گفته همواره علما و دانشمندان را در برابر ابو جعفر محمد، حقیر و کوچک میدیدم چنانچه حق نفس کشیدن بخود نمیدادند با آنکه آنها را در برابر دیگران این گونه بیچاره و ناتوان مشاهده نمی‌کردم.

و میدیدم حکم بن عتیبه با آن جلالت مقامی که در نزد خود داشت در برابر آن حضرت مانند کودک خردسالی در مقابل معلم بود.

عادت جابر جعفی آن بود هر گاه سخنی از آن حضرت نقل می‌کرد می‌گفت حدثنی وصی الاوصیاء

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۱۱

و وارث علوم الأنبیاء محمد بن علی.

(۱) ۲- قیس بن ربیع گفته در خصوص مسح کردن بکفش و حکم آن از ابو اسحق سبیعی، سؤال کردم پاسخ داد عده‌ای را میدیدم همواره بر کفش خود مسح می‌کردند تا هنگامی که مردی از بنی هاشم که مانند او را در علم و فضل و خصال حمیده ندیده بودم بنام محمد بن علی دریافتم و در این باره از وی پرسش کردم مرا از این کار نهی کرد و اضافه فرمود امیر المؤمنین علی ع بر کفش خود مسح نمی‌کرد و می‌فرمود هنوز که مسح بر کفش شیوع پیدا نکرده بود کتاب خدا مسح بر آن را تجویز ننمود و مسلما حکم خدا و کتاب او مقدم بر عقیده مردم است ابو اسحق گفته از آن وقت که باقر آل رسول مرا از مسح بر آن نهی فرمود تا بحال مرتکب نشده‌ام.

و قیس بن ربیع هم گفته از آغازی که چنین سخنی را از نامبرده استماع کردم منهم بر کفش خود مسح ننمودم.

(۲) ۳- حضرت صادق ع فرموده محمد بن منکدر میگفت خیال نمی‌کردم پس از رحلت علی بن الحسین ع کسی از خاندان او باشد که بتواند حائز مسند فضل و کمال او بوده باشد و چون فرزند او محمد بن علی ع را دریافتم خواستم او را پند دهم او مرا موعظه کرد یاران وی پرسیدند چه پندی بتو داد؟ پاسخ داد یکی از روزهای گرم در یکی از نواحی مدینه با محمد بن علی ع که مرد فربهی بود و بدو نفر غلام سیاه یا دو تن از موالی خود تکیه داده و بکار پرداخته بود برخورد کردم من از طرز رفتار او در چنین هوای گرم بشگفت آمده با خود گفتم چنانچه هویداست این مرد یکی از بزرگان عربست و با این حالی که دارد در چنین روز گرمی

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۱۲

برای گرد کردن مال دنیا آمده مناسبت است او را پند دهم شاید از این کار دست بردارد.

پیش رفته سلام کردم حضرت باقر با کمال خستگی که عرق چون دانه‌های مروارید از گونه‌های مبارکش میریخت پاسخ مرا داد و این حال را هم که دیدم بیشتر بخود امیدوار شده گفتم خدا کار ترا اصلاح کند تو بزرگی از بزرگان قریش هستی و شایسته نیست مانند تو بزرگی در چنین موقع بگرد کردن مال دنیا بپردازد اگر در همین حال مرگ تو در رسد چگونه بر تو خواهد گذشت؟! بمجردی که این سخن را از من شنید خود را از غلامان برکنار کرده و بطور عادی ایستاده فرمود سوگند بخدا اگر در همین حال

مرگ من فرارسد هیچ بیمی ندارم زیرا یقین دارم مشغول بطاعتی از طاعات خدایم برای اینکه خود را بمنت تو و سایر مردم نیازمند نسازم و نان از عمل خویش می‌خورم و منت از دونان نمی‌کشم «۱» آری آن هنگام بایـد از مرگ بهر اسم که مشغول ارتکاب معصیت خدا باشم من از شنیدن این پاسخ دندان شکن معروض داشتم خدا ترا رحمت کناد نظر من آن بود ترا نصیحت کنم و شما مرا پند دادید.

(۱) ۴- شریف ابو محمـد می‌گفت جـد من از پیرمرد مسنی از مردم ری حکایت کرد یحیی بن عبـد الحمید حمانی از معویه دهنی روایت می‌کرد حضرت باقر ع ذیل آیه شریفه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ هر چه را ندانستید از اهل ذکر بپرسید فرمود اهل ذکر ما خانواده‌ایم.

شیخ رازی گوید معنی همین آیه را از محمد بن مقاتل پرسیدم او مطابق با رأی خود پاسخ داده و گفت اهل ذکر افراد بخصوصی نبوده بلکه مصداق این آیه همه دانشمندانند.

---

(۱)

چهار چیز که اصل فراغتست و منال‌نیرزد آن بچهار دگر در آخر حال

گنه بشرم ملامت عمل بخجلت عزل‌بقا به تلخی مرگ و طمع به ذل سؤال

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۱۳

من همین معنی را هنگامی که از نامبرده برای ابو زرعه نقل کردم از تفسیر برأیی که پسر مقاتل کرده بود بشگفت آمد پس از آنکه روایت حمانی را برای او نقل کردم تصدیق کرده گفت محمد بن علی راست گفته آنان اهل ذکرند بجان خودم سوگند ابو جعفر از بزرگترین دانشمندانست.

حضرت باقر ع اخبار پیشینیان و انبیا را بسیار روایت فرموده و معاصرانش در باره نبردها و جنگها از وی سخنانی نوشته و همچنین سنتهای بسیاری از وی بیادگار باقی گذارده‌انـد و در خصوص مناسک حج آنچه را از رسول اکرم ص روایت فرموده مورد اعتماد قرار داده‌اند و از تقریرات او در تفسیر قرآن نوشتهائی گرد آورده‌اند «۱» و سنی و شیعه اخبار بسیاری از آن حضرت روایت کرده‌اند و خود آن جناب بـا اهل آراء که حضور اقدسش شرفیاب میشدنـد مناظره می‌کرد و حقائق الهی را چون خورشید تابان برای آنان آشکارا میساخت و مردم، مسائل بسیاری در خصوص علم کلام از حضرت او روایت کرده‌اند.

(۱) ۵- عبـد الرحمن زهری گفته سالی هشام بن عبـد الملك به حج بیت اللّٰه مشرف شـد و همچنان که متکی بر غلامش سالم بود وارد مسجد شد همان سال هم امام باقر ع مشرف و در مسجد نشسته بود.

سالم، امام ع را به هشام معرفی کرد، هشام گفت این همان کسی است که عراقیها واله علم و دانش اویند؟ گفت آری.

هشام گفت نزد او رفته بگو امیر میگوید فردای قیامت که مردم در صحنه پرسش قرار گرفته‌اند هنوز که از حسابشان فارغ نشده‌اند و بسزای اعمال خود نرسیده چه می‌خورند و چه می‌آشامند؟

---

(۱) ابن ندیم در الفهرست ذیل کتب مصنفه برای قرآن، کتابی از حضرت باقر ع نقل کرده و مینویسد آن کتاب را ابو الجارود از آن حضرت روایت نموده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۱۴

حضرت پاسخ داد مردم فردای قیامت در زمینی که مانند گرده نان پاکیزه‌ایست محشور میشوند و در روی آن نهرهائی جاری است تا از حساب خود فارغ نشده‌اند بقدر ما یحتاج از آن می‌خورند و می‌آشامند.

هشام که خیال کرد تیرش بهدف رسیده و بر امام ع چیره شده بشگفت آمده گفت اللّه اکبر عجب پاسخی است پیش او رفته بگو امیر میگوید آن روز با آن همه گرفتاری که از همه طرف آنها را احاطه کرده چگونه بیاد خوردن و آشامیدن می‌افتند!.

حضرت پاسخ داد بوی بگو جهنمیها با آنکه در میان شعله‌های آتش میسوزند از خوردن و آشامیدن فراموش نمیکنند و درخواست آب و رزقی که خدا ارزانی فرموده می‌نمایند و این آیه را از سوره اعراف دلیل آورده که خدا از گفته جهنمیها نقل می کند مردم جهنم از بهشتیها درخواست می‌نمایند أَفِيضُوا عَلَيْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ شربت آبی یا چیزی دیگر از آنچه خدا بشما ارزانی داشته بما کرم کنید.

اینجا هشام فهمید که مغلوب شده و ایراد دیگری ندارد.

(۱) ۶- گویند نافع بن ازرق حضور اقدس باقر العلوم ع شرفیاب شده مسائل چندی از حلال و حرام پرسید حضرت در طی پاسخهای خود فرمود از خوارج خونریز سؤال کن برای چه بکشتن علی ع حاضر شدید و مردم را از نعمت وجود او محروم ساختید با آنکه شما همان مردمی بودید که خونهای خود را در برابر او میریختید و خود را مطیع میدانستید و معتقد بودید هر گاه از او یاری نمودید بهتر میتوانید تقرب بخدا پیدا کنید.

آنها ناگزیر از این راه پیش می‌آیند و می گویند علت برگشت ما از علی ع این بود که او در دین خدا حکم قرار داده بود پاسخ بده علی ع عمل بی‌سابقه مرتکب نشده خدای متعال در شریعت اسلامی دستور داده برای رفع اختلاف، دو نفر شخص را مصلح و حکم قرار دهید چنانچه در سوره نساء میفرماید

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۱۵

هر گاه از اختلاف فیما بین زن و شوهر بیم داشتید و خواستید آنها را با یک دیگر سازش دهید مصلحی از طرف شوهر و مصلح دیگری از طرف زن انتخاب کنید تا خدا هم با شما همراهی نموده سازش میانشان برقرار سازد. و نیز رسول خدا ص سعد بن معاذ را در میان بنی قریظه، حکم قرار داده و باو فرموده بود طبق دستور الهی در میانشان حکومت نماید.

آیا فراموش کرده‌اید آن روزی که امیر المؤمنین ع حکمین را پذیرفت و رأیشان را امضا کرد بآنها دستور داد در صورتی حکومت شما پذیرفته است که از قانون قرآن تجاوز ننمایید و بدان چه قرآن بیان کرده رأی دهید و ضمنا شرط کرده بود هر گاه معلوم شود یکی از آنها بر خلاف قرآن رأی داده باشد حکومتش از درجه اعتبار ساقط است.

و هم در پاسخ آنها که گفتند کسی را به حکمیت واداشتی که علیه تو حکومت کرد و به له دیگری رأی داد، فرمود من مخلوقی را به حکومت برقرار نساختم بلکه کتاب خدا را بحکومت واداشتم.

اکنون باید معلوم شود خوارج چگونه گمراهی علی ع را ثابت می کنند و می گویند در این خصوص راه گمراهی را پیموده با اینکه علی ع تمام جوانب کار را کاملا مواظب بود چنانچه امر کرد باید طبق دستور قرآن رأی دهند و حکومت مخالف قرآن از درجه اعتبار ساقط است آری آنان راهی برای اثبات این معنی ندارند و با آنکه بدعت در دین خدا می گذارند بچنان شخصی هم بهتان میزنند.

نافع در پایان گفتار امام باقر ع گفت سوگند بخدا تا بحال چنین سخنی از کسی نشنیده و به قلبم هم خطور ننموده و حق همین است.

(۱) ۷- علما روایت کرده‌اند عمرو بن عبید، حضور اقدس حضرت ابو جعفر شرفیاب شده برای آزمایش آن جناب سؤالی طرح کرد و پرسید معنی رتق و فتق در این آیه که میفرماید أَ وَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما (آیا ندیده‌اند کافران که آسمانها و زمین بسته بودند ما آنها را

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۱۶

گشادیم) چیست؟ حضرت ابو جعفر فرمود مراد اینست که آسمان بسته بود یعنی باران از آن نمیبارید و زمین بسته بود یعنی گیاه از آن نمیروئید.

عمرو که از همه طرف درهای اعتراض را بروی خود بسته دید سخنی نگفت و از حضور حضرت خارج شد دوباره شرفیاب شده عرضکرد خدا مرا فدای تو گرداند منظور از غضب خدا در این آیه که میفرماید وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوی (و کسی که به شکنجه من مبتلا شود هلاک میگردد) چیست؟

فرمود مراد از غضب، عقاب پروردگار است نه آنکه حالتی مانند مردم برای خدا پیش می‌آید که در نتیجه او را از وضع عادی خارج میسازد زیرا اگر کسی چنین عقیده‌ای را در باره خدا داشته باشد مسلما کافر است.

باری با آن مقام فضیلت و دانش و بزرگواری و ریاست و امامتی که داشت بخودی و بیگانه بخاص و عام، اکرام میفرمود و همه را از سفره احسان خودش بهره‌ور میساخت و با آنکه حضرت او نان خور بسیاری داشت بفضل و احسان بدیگران شهرت داشت.

(۱) ۸- حسن بن کثیر گفته حضور ابو جعفر شرفیاب شده از گرفتاری و آزار برادران شکایت کردم فرمود «بد برادری است آن برادری که در هنگام دارائی همواره یار و انیس باشد و در وقت تنگدستی از برادر خود دوری نماید» آنگاه بغلام خود دستور داد کیسه که در آن هفتصد درهم داشت حاضر ساخت آن کیسه را بمن عنایت کرده فرمود این مقدار را در رفع حاجت خود بکار بند و باز هر گاه نیازمند شدی مرا با- خبر کن.

(۲) ۹- عمرو بن دینار و عبد اللّه بن عمیر میگفتند هر گاه بملاقات حضرت ابو جعفر توفیق میافتیم پول

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۱۷

و جائزه و لباس بما ارزانی میداشت و میفرمود اینها پیش از آنکه بملاقات ما نائل شوید برای شما آماده گردیده.

(۱) ۱۰- سلیمان قرم گوید همواره حضرت ابو جعفر ما را مشمول عطیات حضرت خود قرار میداد و از صد درهم تا ششصد درهم و تا هزار درهم عنایت میفرمود و هیچ وقت از مساعدت به برادران و آنها که آهنگ او میکرده و به امیدی حضور انورش شرفیاب میشدند ناراحت نمیشد.

(۲) ۱۱- آن حضرت از رسول اکرم ص روایت میکرد که فرموده برترین و محکمترین کارها سه امر است با برادران در مال و ثروت مواسات نمودن، و با مردم به انصاف رفتار کردن و در همه حال بیاد خدا بودن.

(۳) ۱۲- حسن بن صالح گوید آن حضرت میفرمود بردباری توأم با دانش از هر دو چیزی که با یک دیگر مخلوط شوند بهتر است.

(۴) ۱۳- گاهی از اوقات آن حضرت احادیث را بطور ارسال نقل میفرمود و سندش را ذکر نمیکرد سؤال کردند علت اینکه حدیث را مرسل نقل میفرمائید چیست؟ فرمود هر گاه حدیثی را مرسل نقل کردم سند من در آن اینست ابی عن جدی عن أبیه عن جده رسول اللّه ص عن جبرئیل عن اللّه عز و جل یعنی پدرم علی از جدم حسین از پدرش علی از جدش رسول خدا از جبرئیل از خدای متعال روایت کرده.

(۵) ۱۴- آن حضرت میفرمود گرفتاری مردم برای ما از هر چیزی بزرگتر و دشوارتر است زیرا اگر

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۱۸

آنان را براه حق و حقیقت بخوانیم دعوت ما را نمی‌پذیرند و اگر آنها را بحال خود بگذاریم دیگران نمیتوانند آنها را هدایت کرده براه راست رهنمائی نمایند.

(۱) ۱۵- و میفرمود چرا مردم در صدد آزار ما برمی‌آیند و دیدار ما را مکروه میدارند با آنکه ما اهل بیت رحمتیم و درخت بارور نبوت در خانه ماست و ما معدن حکمت و دانشیم و فرشتگان در خانهای ما رفت و آمد میکنند و وحی الهی در خانه ما نازل می‌شود.

حضرت ابو جعفر هنگامی که از دنیا رحلت فرمود و بسرای جاوید شتافت هفت نفر فرزند از وی بیادگار ماندند.

و برادران آن حضرت همه مردمی فاضل و بزرگوار بودند لیکن هیچ یک از آنها بمقام امامت و رتبه ولایت و خلافت حضرت خاتم انبیاء که از ناحیه خدا معلوم می‌شود نرسیده بودند.

و مدت امامت آن حضرت و سنینی که بجای پدر والاگهرش برقرار شده بود و بندگان خدا را بشاهراه سعادت هدایت میفرمود نوزده سال بوده.

باب دهم در این باب مجملی از احوال برادران آن حضرت و اخبار مربوط بایشان را ذکر میکنیم.

(۲) ۱- عبد اللَّه بن علی: مردی فاضل و فقیه و امور مربوط به صدقات رسول اکرم و امیر المؤمنین علی ع در دست او اداره میشد و تولیت آنها بعهده او بود.

و او از پدرانش از رسول خدا ص اخبار بسیاری روایت کرده و مردم نیز احادیثی از وی نقل کرده

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۱۹

و آثاری از او بیادگار گذارده‌اند.

از آن جمله عمارهٔ بن غزیه از مشار الیه روایت کرده رسول خدا ص فرمود بخیل بتمام معنی کسی است که هر گاه نام مرا در حضور او ببرند از من احترام نکرده و صلوات نفرستد.

عبد اللَّه بن سمعان گفته با عبد اللَّه بن علی بن الحسین ع ملاقات کردم حدیثی از پدرانش از امیر- المؤمنین روایت میکرد که آن حضرت فرموده دست دزد را در اول‌بار قطع میکنند و اگر بازهم دزدی کرد پای چپش را میبرند و اگر مرتبه سوم دزدی نمود، حبس ابدش میکنند.

(۱) ۲- عمر بن علی: مردی فاضل و بزرگوار بود و تولیت صدقات رسول خدا و امیر المؤمنین ع را در دست تصرف داشت و مردی سخاوتمند و پرهیزکار بود حسین بن زید میگوید عموی من عمر بن علی، عادتش آن بود هر گاه خریداری برای صدقات علی ع پیدا میشد با او شرط میکرد در دیوار باغی که خرمای آن را خریداری کرده سوراخهای چندی باز بگذارد تا اگر کسی بخواهد از میوه‌های آن استفاده کند بتواند و مانعی نباشد.

عبد اللَّه جریر قطان میگفت عمر بن علی میفرمود کسی که در دوستی ما افراط میکند مانند کسی است که در دشمنی ما تفریط می‌نماید زیرا برای ما دو حق معلوم شده یکی حق قرابت و خویشاوندی با رسول خدا ص و دیگر حقی که خدا برای ما مقرر فرموده و کسی که حق ما را زیر پا بگذارد امر بزرگی

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۲۰

را ضایع ساخته، اینک همان منزلتی را برای ما قائل باشید که خدای متعال بما عنایت فرموده و آنچه را که ما نداریم و در ما موجود نیست بما نسبت ندهید و در ما نبینید و بدانید هر گاه خدا ما را شکنجه فرماید بر اثر گناهانی بوده که مرتکب‌شده‌ایم و اگر ما را مشمول بخشش خود قرار دهد بر اثر رحمت و بزرگواری حضرت او بوده.

(۱) ۳- زید بن علی: حضرت معظم له پس از برادر بزرگوارش ابو جعفر از سایر برادران بزرگوارتر و دانشمندتر و مردی پارسا و پرهیزکار و فقیه و سخاوتمند و دلاور بود.

زید، شمشیر مردی بدست گرفته و با دلاوری مخصوص بخودش امر بمعروف و نهی از منکر می- فرمود و از کشندگان حسین ع خونخواهی فرمود.

ابو الجارود گوید هنگامی که وارد مدینه شدم از هر کسی که احوال زید را جویا میشدم میگفتند او هم‌سوگند قرآنست.

هشام بن هشام گوید از خالد بن صفوان که احوال زید را برای ما نقل میکرد پرسیدم زید را در کجا ملاقات کردی؟ گفت در رصافه کوفه، پرسیدم زید چگونه مردی بود؟ گفت همان طور که میدانی، بزرگواری بود که هر گاه از خوف خدا می‌گریست آب چشم و بینی او مخلوط میشد.

عده زیادی از شیعه مذهبان او را امام میدانند و علت اینکه نامبرده را امام میدانند اینست که حضرت مشار الیه خروج کرد و غرض از خروجش آن بود که بتواند رضایت آل محمد را جلب کرده و

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۲۱

دشمنانشان را سرنگون بسازد مردم خیال کردند او بنفع خود خروج کرده و افراد را بامامت خویش میخواند با آنکه مشار الیه هیچ گاه چنین نظری نداشت زیرا میدانست برادر تاجدارش پیش از او مستحق این مقام بوده و هنگام رحلت هم فرزند والاگهرش ابو عبد اللّٰه صادق ع را باین منصب نامزد فرموده بنا- بر این چگونه چنین ادعائی خواهد کرد.

(۱) و علت اینکه ابو الحسین زید بن علی ع خروج کرد علاوه بر آنچه یاد کردیم که خروج وی برای خونخواهی از حضرت سید الشهداء ع بوده آنست که حضرت مشار الیه روزی بر هشام وارد شد و آن روز مردم شام در بارگاه پسر عبد الملك گرد آمده بودند وی دستور داد مجلسیان طوری جا را تنگ کنند که دست زید بهشام نرسد و نتواند خود را نزدیک وی برساند.

زید که این عمل بر خلاف انتظار را مشاهده کرد فرمود مقام هیچ بنده بالاتر از آن نیست که دیگران او را به تقوی و بیم از خدا وصیت ننمایند و مقام هیچ بنده فروتر از آن نیست که دیگران را به تقوی وادار کند اینک من ترا بتقوای از خدا توصیه می‌کنم.

هشام که خیال نمی‌کرد با چنین سخنی روبرو شود خواست ویرا بیشتر شرمنده بسازد گفت ای زید تو خود را شایسته برای خلافت میدانی و آرزومندی روزی بر سریر خلافت آرام گیری چنین نیست و تو لایق این مقام نمیباشی زیرا تو کنیززاده.

زید فرمود ای هشام موقعیت هیچ فردی از افراد در پیشگاه خدا مساوی با منزلت و مقام آن پیغمبری نمیباشد که کنیز زاده بود و هر گاه کنیززادگی ایجاب می‌کرد که فرزندان کنیز موقعیت و مقامی نداشته باشند اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل که کنیززاده است نباید بمنصب نبوت بر- قرار شود اکنون ای هشام از تو میپرسم مقام نبوت در پیشگاه خدا عالیتر است یا خلافت و جهانداری علاوه بر اینها کنیززادگی برای کسی که پدرش رسول خدا و خود پسر علی بن ابی طالب است ننگی نیست و از

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۲۲

مقام او نمیکاهد.

(۱) هشام که از شنیدن این سخنان ناراحت شده و پاسخی نداشت چون روباهی از جا پرید و سپه‌دار خود را طلبیده گفت باید این مرد را از مرکز خارج کنی چنانچه شب را در اینجا بروز نرساند.

زید همان دم از شام خارج شده و شعارش آن بود هیچ قومی از تیزی شمشیر نهراسیدند جز اینکه خوار و زبون گردیدند.

زید بمجردی که وارد کوفه شد مردم را از نظریه خود واقف گردانید و آنها هم که ویرا دلاوری شایسته میدانستند یک دل و یک جهت با وی بیعت کردند لیکن چنان که خوی این نامردانست بیعتشان را شکستند و آن حضرت را بدست ستم تسلیم نمودند تا شهید شد و اندام پاك یادگار زهرا مدت چهار سال برای عبرت دیگران که مبادا سخن حق بگویند و مردم را از زیر بار ناحق بیرون آورند بر فراز دار نگه داشتند و هیچ یک از خوک‌صفتان کوفه که خود را فدائی او قلمداد کرده بودند این پیش‌آمد را ناروا ندیده و بدست و زبان خود از وی پشتیبانی ننمودند.

چون زید شهید شد خبر شهادت او بسمع حضرت صادق ع رسید و پیش‌آمد ناگوار او را چنانچه باید بآن جناب اطلاع دادند حضرتش سخت اندوهناك شد چنانچه آثار اندوه از وجنات همایونش هویدا بود همان وقت ذات ملکوتی صفات او هزار دینار از مالیه خود ببازماندگان آنهائی که در رکاب زید کشته شده بودند عنایت فرمود.

چنانچه ابو خالد واسطی گوید حضرت صادق ع هزار دینار پول در اختیار من گذارد و فرمود آنها را در میان بازماندگان کسانی که در رکاب زید کشته شده‌اند تقسیم نمایم منهم طبق دستور وجه مزبور را بخانواده‌های مقتولان داده از آن جمله بیازماندگان عبد اللَّه زبیر برادر فضیل رسان چهار دینار رسید.

مجملا حضرت زید ع روز دوشنبه دوم صفر سال صد و بیستم هجرت در سن چهل و دو سالگی شهادت یافت.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۲۳

(۱) ۴- حسین بن علی: مردی فاضل و پرهیزکار بود و احادیث بسیاری از پدر بزرگوارش حضرت سجاد ع و عمه‌اش فاطمه بنت الحسین ع و برادر بزرگوارش حضرت باقر ع روایت می‌کرد.

احمد بن عیسی روایت کرده پدرم می‌گفت حسین بن علی سجاد را در هنگام دعا بکیفیتی یافتم که معتقد بودم اگر در باره همه مردم دعا کند تیر دعای او بهدف اجابت میرسد و مردود نمی‌گردد.

سعید، مصاحب حسن بن صالح می‌گوید در میان پارسایان هیچ کس را بیمناک‌تر و خائف‌تر از خدا مانند حسن بن صالح ندیده بودم تا هنگامی که وارد مدینه شدم و با حسین بن علی سجاد ملاقات کردم دیدم او از همه بیشتر از خدا خائف است و چنان بیم داشت که گویا او را در آتش برده و بیرون آورده‌اند.

از آن جناب روایت کرده‌اند فرمود اوقاتی که ابراهیم مخزومی، حاکم مدینه بود هر روز جمعه ما را گرد می‌آورد و نزدیک منبر می‌نشانید و خود بر فراز منبر رفته علی ع را سب می‌کرد و ناسزا میگفت روزی من بعادت همیشه وارد مسجد شدم و آن روز مردم زیادی حضور یافته بودند من نزدیک منبر نشسته خوابیدم در خواب دیدم گوئیا قبر مقدس نبوی شکافته شد و مرد سفیدپوشی از آن بیرون آمد بمن گفت ای ابو عبد اللَّه آیا از ناسزاگوئیهای این بدبخت اندوهناک نیستی؟

گفتم آری بخدا قسم سخت اندوهناکم گفت اکنون چشمهای خود را بگشا و ببین خدای متعال با او چه معامله خواهد کرد چشم گشودم دیدم او مشغول ناسزا گفتن علی ع است همین هنگام از روی منبر بزیر افتاد و مرد لعنه اللَّه تعالی.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۲۴

باب یازدهم در این باب فرزندان حضرت باقر و اسامی و عدد آنها را ذکر می‌کنیم

(۱) پیش از این گفتیم فرزندان حضرت مشار الیه هفت نفر بوده ۱ ابو عبد اللَّه جعفر ۲ عبد اللَّه مادر این دو ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است ۳ ابراهیم ۴ عبید اللَّه مادرشان ام حکیم دختر اسید ثقفی است و این دو در خوردسالی درگذشتند ۵ علی ۶ زینب مادرش ام ولد بود ۷ ام سلمه مادر این مخدره نیز ام ولد بوده.

در میان فرزندان ابو جعفر هیچ یک باستثناء حضرت ابو عبد اللَّه جعفر شایسته مقام امامت نبودند و تنها آن حضرت مأمور به ارشاد و پیشوائی مسلمانان بود.

و برادرش عبد اللَّه مرد فاضل و نیکوکاری بود و همه او را بهمین عنوان می‌شناختند.

روایت کرده‌اند نامبرده ببارگاه یکی از بنی امیه وارد شد، او در صدد قتل مشار الیه برآمد.

عبد اللَّه درخواست کرد از کشتن من درگذر تا خدا را در ارشاد دین او یاری کنم و نیز در پیشگاه مقدس او با تو همراهی نمایم.

منظور آن بزرگوار آن بود که من در حضرت کردگار دارای مقام و موقعیت‌ام از کشتن من صرف نظر کن تا از تو بحضور او شفاعت نمایم.

آن دشمن بیخرد گفت تو آن پایه را در پیشگاه خدا نداری که از ما شفاعت نمائی آنگاه او را مسموم کرده بقتل آورد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۲۵

باب دوازدهم در احوال امام پس از حضرت ابو جعفر و تاریخ تولد و دلائل امامت و مدت عمر و خلافت و هنگام وفات و محل دفن و عدد فرزندان و بخشی از فضائل و اخبار او.

(۱) حضرت صادق ع که نام همایونش جعفر بوده از میان همه برادرانش بمنصب خلافت پدر بزرگوارش برقرار شده و وصی او بوده و چنان که باید و شاید به لوازم امامت قیام کرده و از نظر فضل و دانش بر دیگران برتری داشته و همه جا از وی بعظمت یاد میشده و منزلت و مقامش از همه عالیتر و در میان عامه و خاصه بجلالت قدر معروف بوده و اهل سنت، علوم و اطلاعات بسیاری از وی نقل کرده‌اند و طالبان علم و دانش از اطراف و اکناف برای فیض کمالات او بر در سرای او بار می‌افکندند و آوازه او در شهرها پیچیده بود و از هیچ یک از اهل بیت او باندازه‌ای که دانشمندان از خرمن فضائل او استفاده کرده‌اند بهره‌مند نشده‌اند و همچنین ناقلان آثار و مطلعان اخبار بقدری که از آثار و اخبار او نقل کرده‌اند از دیگری کسب اطلاع ننموده‌اند دلیل بر این موضوع آنست که اصحاب حدیث اسامی راویان او را که مورد وثوق و اطمینان بوده و هر یک صاحب رأی و گفتار خاصی هستند گردآورده چهار هزار نفر بوده‌اند.

و دلائل امامت او از نظر وضوح و ثبوت بپایه‌ایست که همه دلها بر صحت آن گواهی میدهند و زبان مخالفان را از ایراد شبهات و اعتراض بر آنها لال می‌سازد.

میلاد آن حضرت سال هشتاد و سوم هجرت در مدینه منوره بوده و در ماه شوال سال صد و چهل و هشت

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۲۶

در سن شصت و پنجسالگی رحلت فرمود و در بقیع کنار جد و پدر و عمویش حسن آرمید.

و مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد و مدت امامتش سی و چهار سال بود.

و پدر بزرگوارش او را بالصراحه وصی خود قرار داد و علنا مقام امامت او را امضا کرد.

(۱) ۱- هشام بن سالم از حضرت صادق ع روایت کرده هنگامی که رحلت پدر بزرگوارم دررسید فرمود ای جعفر بتو وصیت می‌کنم نسبت به یاران من به نیکی معامله نمائی، عرضکردم خدا مرا فدای شما گرداناد سوگند بحضرت کردگار بقدری علم و دانش در میان یاران و اصحاب پراکنده بسازم که به هیچ فاضل و دانشمندی نیازمند نشوند.

(۲) ۲- ابو صباح کنانی گوید حضور حضرت ابو جعفر شرفیاب بودم حضرت نظری بفرزند ارجمندش کرده بمن فرمود این فرزند مرا که می‌بینی مصداق این آیه شریفه است که خدا می‌فرماید: وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ ما اراده کرده‌ایم منت گذاریم بر آنها که ظاهرا در روی زمین، ضعیف و ناتوان بشمار آمده‌اند تا آنها را پیشوایان مردم و وارثان علم و کمال خود قرار دهیم.

(۳) ۳- از حضرت ابو جعفر سؤال کردند امام پس از شما کیست؟ حضرت دست بر پشت مبارک امام صادق ع زده فرمود سوگند بخدا این همان کسی است که باید آئین آل محمد علیهم السّلام را احیا کند.

(۴) ۴- طاهر، مصاحب امام ابو جعفر ع گفت حضور حضرتش شرفیاب بودم، جعفر ع وارد شد حضرت

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۲۷

باقر ع فرمود این آقا، بهترین آفریدگان خداست.

(۱) ۵- حضرت صادق ع فرمود پدر بزرگوارم در سینه من علوم و کمالات بسیاری بودیعه گذارده و چون هنگام رحلتش دررسید فرمود گواهانی حاضر کن، من حسب الامر چهار نفر گواه از مردم قریش که از آنها بود نافع مولای عبد اللّه بن عمر حاضر کردم فرمود وصیتی را بنویس که یعقوب ع به فرزندانش وصیت کرد «ای فرزندان من همانا خدای متعال برای شما آئین راست و درست

خود را بر گزیده و باید کاری کنید که مسلمان از دنیا بروید».

پس از این اضافه کرد محمد بن علی فرزندش جعفر بن محمد را وصـی خود قرار داده و باو وصـیت کرده تا ویرا در بردی که با آن نماز جمعه می‌گزارده کفن نماید و عمامه خود او را بسرش به‌پیچد و مرقد او را چهارگوشه ساخته و بیش از چهار انگشت فرانسازد و بندهای کفنش را در هنگام دفن بگشاید، چون وصیتش پایان یافت گواهان را مرخص فرمود و بآنها دعا کرد.

حضرت صادق ع فرموده پس از رفتن آنان معروض داشتم این گونه وصیت نیازمند بگواه نبود.

فرمود بیم داشـتم مخالفان بر تو چیره شونـد و بگوینـد پدرش باو وصـیتی نکرده و او را وصـی خود قرار نداده و من پیشدستی کرده خواستم حجت را بر آنها تمام کرده باشم.

و از این قبیل حدیث که مستلزم همین معنی باشد بسیار است.

و مـا در حـدیث لـوح که پیش از این بـدان اشـاره کردیم معلوم کردیم بحکم حـدیث مزبور حضـرت مشـار الیه از جـانب حضـرت پروردگار به امامت و پیشوائی خلق بر گزیده شده.

پیش از این گفتیم ادله عقلیه حاکی از آننـد که امام حتما بایـد افضل از دیگران باشـد و همان ادله در باره امامت حضـرت صادق ع نیز حکومت می‌کنند زیرا حضرت او از نظر پارسائی و برتری و

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۲۸

دانش و بکار بستن آئین الهی از همه برادران و عموزادگان و از همه مردم زمانش برتر و بالاتر بود.

دلیل دیگر آنکه امام بایـد ماننـد پیمبران، معصوم باشـد که مرتکب هیچ گونه خطائی نشود و در علم و دانش بسـرحد کمال رسـیده باشـد بنا بر این مدعیان امامت در عصـر آن حضـرت که خطاکار و ناقص بودند از درجه اعتبار ساقط بودند و از آنجا که باید در هر عصـری امام معصوم و کاملی وجود داشـته باشـد و آن جناب معصوم و کامل بود بایـد امام زمان باشد و مردم در کلیه امور خود باو مراجعه نمایند.

مردم، معجزات و کرامـات زیادی از آن حضـرت نقل کرده‌انـد و همه آنها دلیل بر امامت و حقانیت اوست و ثابت می‌کننـد دیگران بغیر از ادعا، فضیلت دیگری نداشتند.

(۱) ۱- از آن جمله روایت می‌کننـد منصور به ربیع دسـتور داد امام صادق ع را حاضـر کنـد چون حضور یافت و چشم منصور بدان جناب افتاد گفت خـدا مرا بکشـد اگر ترا نکشم امروز کار تو بجائی رسـیده که با سـلطنت من بازی می‌کنی و از همه طرف اسباب شورش فراهم می‌سازی!.

حضرت صادق ع فرمود سوگند بخدا آنچه را بمن نسبت دادی من انجام نداده و آهنگ آنها را هم نداشته‌ام و هر گاه خبری در این خصوص شـنیده دروغ بوده و بر فرضی که آنچه می‌گوئی راست و بجا بوده درگذر زیرا حضرت یوسف ستم دید و بخشید و ایوب به بلا مبتلا شـد صبر کرد و بسـلیمان نعمت بی‌سابقه اعطا گردید سپاسـگزاری نمود اینان همه پیمبران خدا و نسب تو هم که بدیشان می‌پیوندد!.

منصور شـرمنده شـده تصـدیق کرد و آن حضـرت را روی تخت خود که مقام الهی آن جناب بود و آن روز غاصب بی‌باکی بر فراز آن نشسته فراخواند و معروض داشت همانا فلان آنچه را که بحضورت عرضه

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۲۹

داشتم بمن اطلاع داد.

(۱) حضرت فرمود اکنون دستور بده تا او را احضار کنند و در برابر من اقرار کند و ثابت نماید که من چنین و چنان گفته‌ام.

منصور ویرا احضار کرده گفت آنچه را در باره جعفر برای من نقل کردی از خود او شنیدی؟

گفت آری، حضرت فرمود او را برای صحت شنیده‌هایش سوگند بده منصور از او پرسید آیا حاضری برای اثبات ادعای خود سوگند یاد کنی؟ گفت آری و شروع کرد به سوگند یاد کردن.

حضرت فرمود بمن اجازه بده تا دستور سوگند را باو داده و چنانچه من می گویم سوگند یاد کند، منصور اجازه داد حضرت صادق ع باو که در پیش منصور سعایت کرده بود فرمود چنین سوگند یاد کن از حول و قوت (توانائی و نیروی) خدا بیزار شده و بقدرت و توانائی خود پیوند کرده‌ام که جعفر چنین و چنان گفت و کرد.

وی نخست امتناع کرد و پس از اندکی تأمل همان طور که حضرت دستور داده بود سوگند یاد کرد فاصله نشد که همان جا جان بمالك دوزخ سپرد منصور دستور داد پای او را کشیده از سرای او خارج ساختند.

ربیع گفته دیدم هنگامی که حضرت صادق ع وارد بر منصور شد لبهای مبارکش را حرکت میداد و هر دفعه که لبهای جناب او بحرکت می‌آمد از غضب آن بداندیش کاسته میشد تا بالاخره حضرت را پیش خواند و از وی درگذشت.

چون حضرت از پیش منصور بیرون رفت من همراه آن جناب رفته عرضه داشتم منصور سخت نسبت بشما خشمناك بود و در آن وقت هیچ آفریده بقدر او نسبت بشما خشمگین نبود و من متوجه بودم هنگامی که وارد شدید لبهای خود را حرکت میدادید و هر بار که لبهای شما حرکت می کرد از خشم او کاسته

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۳۰

میشد آرزومندم آنچه را در آن وقت می‌فرمودی بمن بیاموزی (۱) فرمود در آن وقت دعاء جدم حسین ع را می- خواندم عرضکردم چه دعائی فرمود بخدا عرضه می کردم ای خدائیکه در سختیها بمن همراهی می کنی و ای خدائیکه در گرفتاریها یاور من هستی بدیدگان خودت که خواب بر آنها عارض نمی‌شود مرا نگه‌داری کن و در ظل عنایتت که هیچ گاه ناپدید نمی گردد پناهم ده.

ربیع گوید دعاء مزبور را آموختم و هر گاه گرفتاری از برای من پیش‌آمد می کرد همین دعا را می‌خواندم و درب گشایش بروی من باز میشد.

ربیع گوید از حضرت پرسیدم چرا اجازه ندادی آن مرد بخدا سوگند یاد کند فرمود برای آنکه نخواستم خدا را بوحدانیت و بزرگواری یاد کرده باشد و در نتیجه خدای متعال بردباری فرموده شکنجه او را به تأخیر بیندازد به همین جهت او را بدان کیفیت که شنیدی سوگند دادم و خدا هم بزودی او را به سزایش رسانید.

(۲) ۲- روایت شده هنگامی که داود بن علی، معلی بن الخنیس غلام آن حضرت را کشت و مالش را گرفت حضرت از شدت اندوه عبای مبارکش را بر زمین می کشید و همان طور بر داود وارد شده فرمود غلام مرا کشتی و مال مرا گرفتی مگر ندانسته که شخص مصیبت دیده ممکن است در خانه خود آرام بخوابد ولی اگر حق او را پامال کنند آرام نمیگیرد؟ سوگند بخدا ذات پروردگار را علیه تو می‌خوانم و بر تو نفرین می کنم.

داود با کمال تمسخر گفت ما را از نفرین خودت می‌ترسانی و تهدید می کنی! حضرت صادق ع سخنی نگفته بمنزل خود بازگشت و آن شب را همواره برکوع و سجود بسر آورد سحرگاه این دعا را در مناجات خود می‌خواند

یا ذا القوة القویة و یا ذا المحال الشدید و یا ذا العزة

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۳۱

التی کل خلقك لها ذلیل اکفنی هذه الطاغیة و انتقم لی منه

ای خدائیکه نیروی تو بالا-ترین نیروها و بسختی با مخالفان مکر می کنی و صاحب عزتی هستی که همه آفریدگانت در برابر آن خوارند شر این سرکش را کفایت کن و انتقام مرا از او بگیر هنوز ساعتی فاصله نشده بود که صدای ناله و فریاد از خانه داود بلند

شد و گفتند هم اکنون مرد.

(۱) ۳- ابو بصیر گوید وارد مدینه شدم و همانوقت کنیزکی همراه من بود کام دلی از او گرفتم خواستم به حمام بروم دیدم اصحاب ما که شیعیان حضرت صادق ع بودند بدیدن آن حضرت متوجه‌اند من ترسیدم هر- گاه بحمام بروم و بازگردم ممکن است از زیارت آن جناب و تشرف بخدمتش محروم بمانم بهمین مناسبت از رفتن بحمام منصرف شده و همراه آنان وارد منزل حضرت صادق ع شدم چون برابر آن جناب رسیدم بمن توجهی کرده فرمود ای ابو بصیر مگر نمیدانی آدم جنب حق ندارد به حال جنابت بخانه انبیاء و فرزندان آنان وارد شود! من از این فرموده شرمنده شده عرضکردم چنانست که می‌فرمائید لیکن هنگامی که می‌خواستم بحمام بروم یاران خود را در راه ملاقات کردم که آهنگ حضور حضرت شما را دارند ترسیدم هر گاه بحمام رفته و مراجعت کنم از زیارت شما محروم شوم و اکنون متعهد می‌شوم بار دیگر با این حال حضور حضرتت شرفیاب نشوم و مرخص شدم.

و از این قبیل معجزات و اخبار غیبی در احادیث بسیاری از آن جناب رسیده که هر گاه ما بخواهیم همه آنها را ذکر کنیم کلام ما طولانی خواهد شد.

(۲) حضرت صادق ع می‌فرمود علم ما غابر و مزبور و نکت در دلها و نقر در گوشهاست و جفر احمر

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۳۲

و ابیض و مصحف فاطمه و جامعه که مشتمل بر تمام نیازمندیهای مردم است نزد ما می‌باشد.

آنها که حضور داشتند پی بحقیقت این فرموده نبرده درخواست کردند تا حضرت او بیان خود را تفسیر فرماید حضرت فرمود غابر، علم به آینده است مزبور علم بگذشته نکت در دلها الهامی است که ویژه ما خانواده است نقر در اسماع، خبرهای فرشتگانست که برای ما بیان می‌کنند صدای آنها را می‌شنویم و خود آنها را نمی‌بینیم، جفر احمر، ظرفی است که اسلحه پیغمبر ص در آن محفوظ است و بیرون نمی‌آید مگر آن هنگام که قائم ما ظهور کند.

جفر ابیض، ظرفی است که تورية موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتب پیشینیان از انبیا در آن محفوظ است و مصحف فاطمه کتابی است که در آن تمام حوادث عالم بیان شده و تا فردای قیامت نامهای تمام پادشاهان روی زمین در آن آورده شده و جامعه، کتابی است که هفتاد ذراع طول آنست و این کتاب را رسول اکرم ص از دو لب مبارکش املاـ کرده و حضرت امیر المؤمنین ع بخط خود در آن نوشته و کلیه نیازمندیهای مردم را تا فردای قیامت در آن مکتوب ساخته حتی ارش خراش بدن را ذکر نموده.

حضرت صادق ع می‌فرمود حدیث من، حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و حدیث علی حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا فرموده خداست.

ابو حمزه ثمالی می‌گفت امام صادق ع می‌فرمود الواح موسی و عصای او نزد ماست و ما وارثان پیمبرانیم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۳۳

(۱) سعید سمان گفته حضور حضرت صادق ع شرفیاب بودم دو نفر مرد زیدی مذهب وارد شده پرسیدند آیا در میان شما امامی هست که پیروی از او واجب باشد؟ حضرت برای تقیه فرمود نه، گفتند مردمی مورد اطمینان بما اطلاع داده‌اند که تو خود را امام مفترض الطاعه میدانی و عده‌ای را نام برده گفتند اینان مردمی پرهیزگار و اهل اطلاعند و دروغ نمی‌گویند.

حضرت خشمناک شده فرمود هیچ گاه به آنها که نام بردید نه گفته بودم مرا امام مفترض الطاعه اعلام کنید و چون آنها حضرت را خشمناک یافتند از خانه بیرون رفتند.

پس از خارج شدن آنها حضرت از من پرسید آیا این دو را می‌شناسی؟ عرضکردم آری اینها از بازاریهای ما و از زیدیه‌اند آن دو خیال می‌کنند شمشیر رسول خدا ص پیش عبد اللّه بن حسن است فرمود دروغ می‌گویند خدا آنها را لعنت کند بخدا سوگند

شمشیر مزبور را عبد اللَّه بدو چشم خود بلکه بیک چشم هم ندیده بلکه پدر او هم شمشیر مزبور را ندیده مگر بگوئیم آن را نزد علی بن الحسین ع دیده باشد و هر گاه آنها راست می‌گویند، در لبه آن چه نشانی داشته؟ خیر چنان نیست که آنان پنداشته‌اند بلکه شمشیر و پرچم و زره و کلاه خود رسول خدا ص نزد منست و اگر راست می‌گویند نشان زره رسول خدا چیست؟

و نزد منست پرچم ظفر آیت رسول خدا که آثار پیروزی از آن هویداست و الواح موسی و عصای او و انگشتری سلیمان و طشتی که موسی در آن قربانی می‌کرده و اسمی که رسول خدا ص هر گاه آن را در میان مسلمانان و مشرکان می‌گذارد از مشرکان آسیبی بمسلمانان نمی‌رسید و مثل آنچه را ملائکه آورده‌اند نزد منست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۳۴

(۱) مثل سلاح در خانواده ما مثل تابوت بنی اسرائیل است که در هر خانه‌ای که آن تابوت یافت میشد آنجا خانه نبوت بود همچنین اسلحه پیغمبر ص در هر خانه‌ای که یافت شود همای امامت در آنجا سایه افکنده و خورشید ولایت از آنجا طلوع نموده پدرم زره پیغمبر ص را پوشید بر زمین کشیده میشد و از اندام آن جناب درازتر بود و من نیز پوشیدم باز هم از اندام من بزرگتر بود و قائم ما کسی است که اگر آن را بپوشد بر اندامش راست آید.

عبد الاعلی گفته از حضرت صادق ع شنیدم می‌فرمود اسلحه پیغمبر اکرم ص نزد منست و من آن را بالاستحقاق ارث برده و به نزاع از کسی نگرفته‌ام و شری در آن نیست اثرش آنست که اگر آن را پیش بدترین خلق خدا گذارند از بهترین آنها شود. آنگاه فرمود سرانجام، لباس خلافت بکسی منتقل خواهد شد که مردم از طاعت او رو برگردانیده و چون اراده خدا تعلق گیرد خروج خواهد کرد مردم که خروج او را بر خلاف انتظار می‌یابند تعجب می‌کنند و می‌گویند چه شده که چنین شخصی خروج کرده و بالاخره چون نوبت باو رسید خدای متعال دست فتوت او را بر سر رعیتش برقرار می‌سازد.

عمر بن ابان گفته روزی از حضرت صادق ع پرسیدم در میان مردم سخن از صحیفه مهرشده‌ایست به ام سلمه ودیعه سپرده شده حکایت آن چیست؟ فرمود رسول خدا ص هنگامی که رحلت فرمود علم و سلاح جنگی او و آنچه هم اکنون در دست اختیار ماست به ارث به علی ع رسید و از آن حضرت به امام حسن و از آن جناب به امام حسین ع انتقال یافت.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۳۵

من عرضکردم بنا بر این پس از او به علی بن الحسین و آنگاه بفرزندش و از آن حضرت بشخص شما انتقال یافت؟ فرمود آری.

و اخبار در این خصوص بسیار و همان اندازه‌ای که ما در این کتاب آوردیم منظور ما را عملی می‌کند.

باب سیزدهم در بیان بخشی از اخبار و گفتار حضرت صادق ع

اشاره

(۱) ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین مینویسد گروهی از بنی هاشم از قبیل ابراهیم بن محمد و ابو جعفر منصور و صالح بن علی و عبد اللَّه بن حسن و فرزندانش محمد و ابراهیم و محمد بن عبد اللَّه در ابواء «۱» اجتماع کرد بودند و در باره مسائل روز و وضع خلافت صحبت می‌کردند صالح بن علی برای اینکه از این اجتماع نتیجه گرفته شود اظهار داشت میدانید شما جمعیت، کسانی هستید که چشم و چراغ مسلمانانید و همه افراد بشما متوجه و از کارهای شما پیروی می‌کنند و امروز چنان که می‌بینید خدای متعال شما را در این موضع گرد آورده برای اینکه از این اجتماع بی‌سابقه نتیجه عاید مسلمانان شود مناسب است یکی از حاضران را که مورد توجه همه شما می‌باشد انتخاب کرده و با او بیعت نموده و در کلیه امور

(۱) نام محلی است ما بین مکه و مدینه که حضرت باقر ع و موسی بن جعفر ع در آنجا متولد شده‌اند و مادر حضرت رسول اکرم ص در آنجا مدفون است.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۳۶

او را محل اطمینان و وثوق خود قرار دهید تا خدای متعال که بهترین گشایندگانست فتح و گشایشی نصیب شما کند.

(۱) عبد اللَّه بن حسن از موقعیت استفاده کرده حمد و ستایش خدا را بجای آورده گفت میدانید این پسر من، مهدی است بنا بر این همه‌مان بیائیم و با او بیعت کنیم.

ابو جعفر گفت امروز که روز حیله‌گری نمی‌باشد و شما هم مناسب نیست با خود بحیله‌گری بپردازید و سوگند بخدا میدانید که همه مردم بیشتر و بهتر به محمد بن عبد اللَّه متوجه‌اند و زودتر اراده او را لباس عمل می‌پوشانند بنا بر این شایسته‌تر آنست با وی بیعت نمائید دیگران گفته منصور را تصدیق نموده اظهار داشتند سوگند بخدا این پیشنهاد بسیار بجا و ما هم بدان معتقدیم آنگاه همه از جا برخاسته و با وی بیعت نمودند.

عیسی بن عبد اللَّه می‌گوید عبد اللَّه بن الحسن کسی را پیش پدرم فرستاد که ما هم اکنون برای امر خلافت اجتماع کرده‌ایم مناسب است. شما هم در این انجمن با ما تشریک مساعی نمائید و ضمنا کسی را روانه کنید تا جعفر بن محمد را نیز برای حضور در این اجتماع دعوت کند.

راوی دیگری نقل کرده پیشنهاد حضور حضرت صادق ع را دیگری داد عبد اللَّه بحاضران گفت از حضور وی صرف نظر کنید زیرا میترسیم هر گاه مشار الیه حضور پیدا کند وضع ما را دگرگون ساخته و مفسده در میان ما ایجاد کند.

عیسی گفته هنگامی که رسول عبد اللَّه نزد پدرم آمد و مأموریتش را بیان کرد پدرم بمن دستور داده تا در انجمن نامبردگان حضور یافته و به‌بینم نتیجه گفتگوشان بکجا میرسد، (۲) من حسب الامر به انجمن

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۳۷

حضور یافته دیدم محمد بن عبد اللَّه یا خلیفه بعد از این، سجاده تا کرده گسترده و بنماز مشغول است من لدی الورود گفتم پدرم مرا مأمور کرده تا اجتماع شما را از نزدیک ملاحظه کرده و بدانم غرض شما از این اجتماع چیست؟ عبد اللَّه پاسخ داد غرض ما آنست که در این محل با محمد بن عبد اللَّه که مهدی امت است بیعت نمائیم.

عیسی گوید در این هنگام حضرت صادق ع نیز در اجتماع آنان وارد شد عبد اللَّه بن الحسن از حضرت او احترام گذارده و آن جناب را در پهلوی خود جایداد و علت اجتماعشان را بعز عرض رسانید.

حضرت فرمود هیچ گاه چنین اندیشه را که وقوع پیدا نمی‌کند لباس عمل مپوشانید زیرا اگر تو پسرت محمد را مهدی امت میدانی مسلما او مهدی امت نمی‌باشد و اکنون هم هنگام ظهور او نیست و اگر نظر تو باینست که ویرا امر بخروج کنی تا امر بمعروف و نهی از منکر نماید ما هیچ گاه ترا که پیرمرد ما هستی از دست نمیدهیم که با پسر جوانت بیعت کنیم.

عبد اللَّه خشمناک شده عرضکرد خلاف آنچه می‌گوئی برای من ثابت است و سوگند بخدا خیال نکنی این اظهاری که میداری از جمله اسراریست که خدای متعال ترا از آن مطلع گردانیده بلکه حسادت ترا بر آن داشته که با پسر من مخالفت نمائی.

حضرت فرمود سوگند بخدا از راه حسادت چنین اظهاری نکردم و همانوقت دست به پشت ابو- العباس سفاح زده فرمود این شخص و برادران و فرزندانشان نامزد برای خلافت‌اند و نیز دستی بر پشت عبد اللَّه بن الحسن زده فرمود آرام باش متأثر نشو که باز خلافت بر سر تو و فرزندانت نخواهد نشست و خلافت از همانهاست که گفتم و بدان که فرزندان تو کشته خواهند شد.

آنگاه از جا برخاسته و بدست عبد العزیز زهری تکیه زده فرمود می‌بینی آن مردی که عبای زرد

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۳۸

پوشیده یعنی ابو جعفر منصور را؟ گفتم آری فرمود سوگند بخدا می‌بینیم همین مرد فرزندان عبد اللّه را می‌کشد.

(۱) من از این سخن به شگفت آمده عرضکردم آیا ابو جعفر، محمد را خواهد کشت؟ فرمود آری، با خودم گفتم بحق صاحب کعبه همه این سخنان را از روی حسادت می‌گوید. لیکن خود عبد العزیز گفته سوگند بخدا از دنیا نرفتم تا حقیقت سخن امام صادق ع برای من معلوم شد و دیدم که ابو جعفر هر دو را کشت.

باری سخن حضرت صادق ع کاری کرد که اجتماع مزبور را از هم پاشاند و اهل انجمن از جا برخاسته متفرق شدند.

عبد الصمد و ابو جعفر با حضرت صادق ع همراه شده عرضکردند آیا این اظهاری که فرمودی صحت دارد و واقع خواهد شد یا آنکه برای تفرقه اجتماع بیان کردی فرمود سوگند بخدا راست گفتم (می گویم و می‌آیمش از عهده برون).

ابو الفرج از عنبسه عابد روایت کرده حضرت صادق ع هر گاه محمد بن عبد اللّه را میدید دیدگان مبارکش اشک آلود میشد و می‌فرمود فدای او این همان کسی است که مردم معتقدند بمقام خلافت نائل می‌آید با آنکه کشته می‌شود و از این مقام محروم می گردد زیرا در کتاب علی ع از او بعنوان خلفاء این امت یاد نشده.

فصل ۱ [بیان آن حضرت در توحید و مواعظ]

(۲) این حدیث هم مانند حدیث پیش از آن حضرت مشهور است و مطلعان اهل خبر و حدیث در باره صحتشان اختلافی ندارند و ضمنا آن دو دلالت بر امامت آن جناب دارند و ثابت می‌کنند که معجزات و خوارق عادات

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۳۹

نیز بدست آن جناب ظهور پیدا می‌کرده زیرا حضرت مشار الیه از آینده خبر میداده و کار پیمبران می- کرده که آنان نیز به امتان خود از آینده اطلاع میدادند و همین اخبار از آینده از نشانهای نبوت و راستی آنان بود.

یونس بن یعقوب گوید حضور حضرت صادق ع شرفیاب بودم مردی از اهل شام وارد شد عرض کرد من مردی هستم از آئین کلام و فقه و واجبات، مطلعم، آمده‌ام تا با یاران تو گفتگو نمایم.

حضرت فرمود کلامی که ادعا می‌کنی از کلام رسول خدا ص استفاده کرده یا از خودت گفت برخی از آن را از کلام رسول خدا ص استفاده کرده و بعضی از آن را از فکر خود استنتاج نموده‌ام، فرمود بنا بر این تو همتای رسول خدائی عرضکرد چنین نیست که من شریک آن حضرت باشم فرمود گمان تو آنست که از وحی استفاده می‌کنی، عرضکرد خیر، فرمود چنانچه معلوم است فرمانبرداری از تو مانند رسول خدا واجب است، جواب داد نه.

حضرت صادق ع در این هنگام به یونس توجه کرده فرمود این مرد پیش از آنکه بمناظره بپردازد با خود خصومت کرد و اضافه فرمود ای یونس اگر کاملا میتوانی از عهده این مرد برآئی با وی مناظره کن.

یونس آه سردی کشیده اظهار اندوه کرده و عرضکرد چنانچه از جناب شما شنیده بودم اصحاب خود را از کلام و آئین آن باز میداشتی و می‌فرمودی وای بر اهل کلام که می گویند این چیز منقاد است و آن دیگر نیست این موضوع بروش معلوم آورده شده و آن یک چنین نیست این موضوع را می‌فهمیم و آن را نمی‌فهمیم.

حضرت فرمود نظر من بکسانی بود که دست از سخن من برداشته و بلاطائلات خود توجه

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۴۰

کرده‌اند.

آنگاه امر کرد از حضور خارج شده و با هر یک از متکلمین که ملاقات کردی او را بحضور بیاور.

(۱) یونس می گوید حسب الامر از حضور مبارک خارج شده با حمران بن اعین و محمد بن نعمان احول و هشام بن سالم و قیس

ماصر که همه از متکلمان زبردست بودند ملاقات کرده همه را حضور حضرت صادق ع بردم.

آن روز چند صباحی به ایام حج مانده بود و حضرت صادق ع خیمه در کنار کوه نزدیک حرم سراپا کرده و ما هم حضور آن جناب در همان خیمه شرفیاب بودیم، حضرت ناگهان سر از خیمه بیرون کرده شتر سواری را که با سرعت می‌آمد مشاهده کرده فرمود بخدای کعبه این سواره، هشام است ما خیال کردیم منظور آن حضرت، هشام نامی است از فرزندان عقیل که بی‌اندازه نسبت بجناب او اظهار علاقه می‌کرد چون نزدیک آمد دیدیم هشام بن حکم است.

هشام در آن روز تازه بستان صورتش خط سبزتر آورده و در میان اصحاب حضرت صادق خردسالتر از او نبود.

چون حضرت صادق ع او را دید، محض احترام او محلی معین کرده و فرمود اینست مردی که ما را بزبان و قلب و دست یاری می‌کند آنگاه به همراهان امر کرد تا با مرد شامی گفتگو کند حمران بر او چیره شد پس از او به محمد بن نعمان دستور داد با وی مناظره کند او نیز بر مرد شامی غالب آمد و به هشام بن سالم فرمود با وی گفتگو نماید او نیز بر شامی پیروز شد بعد از او به قیس ماصر فرمود با وی حرف بزن او نیز بر وی غلبه کرد.

حضرت از سخنان قیس و شامی که بدست قیس منکوب شده بود تبسم کرد (۲) و باو فرمود با هشام

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۴۱

که جوان تازه سالی است صحبت کن، شامی پذیرفت گفت ای غلام در باره امامت این شخص یعنی امام صادق ع از من سؤال کن هشام خشمناک شده باندازه‌ای که بلرزه درآمد و از او پرسید ای مرد آیا پروردگار تو بیناتر به آفریدگان خود است یا آنها داناتر بمصالح خودانند، شامی پاسخ داد بلکه پروردگار تو داناتر بمصالح مردم است.

هشام پرسید بنا بر این خدای متعال چه معامله با آنان انجام داد؟ گفت تکالیفی برای آنان معین کرد و دلیل و برهان بر حقانیت تکالیف خود اقامه فرمود و بدین وسیله رنج تکلیف را از آنان برطرف ساخت هشام پرسید دلیلی که خدا برای مکلفان تعیین فرمود چیست؟ پاسخ داد، رسول خدا ص بهترین دلیل حضرت پروردگار است، هشام پرسید پس از رسول خدا ص چه کسی جانشین و دلیل است؟ گفت کتاب خدا و سنت پیغمبر ص دلیل تکالیف مردمند، هشام پرسید آیا امروز کتاب خدا و سنت رسول بپایه ارتقا یافته‌اند که بتوانند اختلافات را از بین ببرند و اتفاق را در میان ما برقرار سازند.

شامی گفت آری چنانست که می‌گوئی، هشام گفت هر گاه چنان باشد که تو معتقدی یعنی کتاب و سنت میتوانند رافع اختلاف باشند پس چرا ما و شما که بکتاب و سنت متوجهیم با یک دیگر اختلاف داریم و تو از شام بعنوان مخالفت، و خصومت با ما این همه راه را می‌پیمائی و خیال می‌کنی ممکن است راه دین را با رأی شخصی پیمود با آنکه معترفی که رأی شخصی هیچ گاه نمیتواند مردمی که دارای اقوال مختلفی هستند بیکرأی توجه‌شان دهد.

مرد شامی مانند آدمی که در حقیقت امری اندیشه می‌کند همچنان ساکت ماند و پاسخی نداد.

(۱) حضرت صادق ع پرسید چرا پاسخ او را نمیدهی؟

شامی گفت اندیشه من در آنست که اگر بگویم ما و شما اختلافی نداریم ادعای بر خلاف واقع

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۴۲

نموده‌ام و اگر بگویم کتاب و سنت میتوانند اختلافات فیما بین را برطرف بسازند باز هم سخن نابجائی گفته‌ام زیرا میدانم آیات کتاب و دستورات سنت هر یک دارای وجوه مختلفی میباشند بنا بر این صلاح در آنست منهم همان پرسشهائی که هشام از من نموده بدون کم و زیاد از او بنمایم حضرت فرمود درخواست بسیار ساده‌ایست هر چه می‌خواهی از او بپرس که او مملو از علم و کمال است.

خوشا حال آن کس که چون شخص صادق‌ورا مملو از علم و حکمت بداند شامی پرسید آیا آفریدگار بهتر از مصالح مردم باخبر

است یا آنان بهتر بمصالح خود آشنایند؟

هشام گفت مسلم است که خدا بهتر و بیشتر از مصالح آنان اطلاع دارد. شامی پرسید آیا خدای متعال کسی را از طرف خود بر گماشته که همه را بیک مبدء متوجه بسازد و اختلافات را از میانشان برطرف کند و حق را از باطل جدا نماید؟ هشام گفت آری، شامی پرسید آن برانگیخته که رفع اختلاف میکند و آثار حق را ظاهر و نشانهای باطل را نابود میسازد کیست؟ پاسخ داد در آغاز شریعت، چنان شخصی که ویرا معرفی کرده و مأموریتش را بیان نمودی رسول خدا ص بود و پس از رحلت او دیگری از رویه او تعقیب کرد و آثار خالده او را برای پژوهندگان حق و حقیقت تشریح فرمود شامی پرسید آن دیگر که جانشین پیغمبر و حجت بر حق پس از آن جناب بوده کیست؟

هشام گفت آن شخصی را که میخواهی برای تو معرفی کنم همان حجتی باشد که ما امروز ریزه‌خوار خوان احسان اوئیم و سایه بلند پایه‌اش بر سر پیر و برنای ما فراز است یا آن کس که پیش از او تشنگان حق و حقیقت را از دریای بیکران خود سیراب ساخته.

شامی گفت بلکه آن حجتی را معرفی کن که امروز دیدگان ما بجمال با کمالش منور و روشن بگردد.

(۱) هشام گفت:

آن نور خدا و شمس آفاق‌آن سید اوصیاء عالم

آنکو بصداقتست یکتااز آدم تا بعصر خاتم

یعنی شه دین امام صادق‌مسجود فرشته فخر آدم

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۴۳

همین بزرگی که اکنون بر سریر امامت تکیه زده و پژوهندگان حق و حقیقت و علم و کمال از همه طرف بر مطیه آرزو می‌نشینند و بشوق دیدار او بیابانها می‌پیمایند و شبها بروز می‌آورند تا خود را برای کسب معارف الهی او بر فنای او برسانند و فنا شوند امام صادق ع از جد و پدر خود بالاستحقاق ارث برده و چون گذشتگان نامورش از خبرهای آسمانی براستی بما اطلاع میدهد.

شامی گفت از کجا راستی گفتار تو برای من نمودار خواهد شد گفت (گواه شاهد صادق در آستین باشد) امریست بسیار ساده اینک حضرت او حاضر و هر گونه پرسشی که داری میتوانی با کمال راحتی از جنابش استفاده نمائی.

شامی گفت هیچ گونه راه فراری برای من باقی نگذاردی و من اکنون پرسشهای خود را بعرض مبارکش تقدیم میدارم.

حضرت صادق ع فرمود اکنون سخنی میگویم و، ترا از رنج سؤال آسوده میسازم ای شامی از هنگامی که از شام بدین صوب آمده و پیش‌آمدهائی که در راه برای تو شده یکی بعد از دیگری برای تو بیان میکنم و میگویم فلان روز از شام خارج شدی و از فلان راه حرکت میکردی و بر فلان چیز یا فلان کس گذر کردی و فلان کسی با تو ملاقات کرد و بالاخره هر یک از اتفاقات او را که میفرمود، شامی تصدیق میکرد در پایان عرض کرد اکنون اسلام آوردم، حضرت فرمود چنین نیست بلکه اکنون ایمان آوردی زیرا تو پیش از ایمان دارای اسلام بودی و ترا آدمی مسلمان میشناختند اسلام همان آئینی است که هر کسی دارای آن باشد از او ارث میبرند و او هم از مسلمان دیگر ارث میبرد و میتواند از مسلمانان زن بگیرد و ایمان موهبتی است که هر کس دارا باشد خدا او را ثواب میدهد و مأجور است.

مرد شامی تصدیق کرده و گفت من اکنون گواهی میدهم که خدائی جز خدای یکتا نمیباشد و محمد فرستاده او و تو وصی اوصیائی.

(۱) یونس گوید در این هنگام حضرت صادق ع برای اینکه تمجیدی از هشام و تقدیری از او کرده

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۴۴

باشد و ضمنا طریقه مناظره و راه صحیح علم کلام را بحاضران بیاموزد به حمران توجه کرده فرمود ای حمران تو در وقت مناظره

میکوشی تا تمام گفتارت مطابق با اثر صحیحی باشد که از مبدء نبوت و ولایت استفاده شده و سرانجام هم بمطلوب خود نائل میگردی و بهشام بن سالم فرمود تو هم میخواهی مانند حمران در اصول مناظره خود از اثر صحیح پیروی کرده و مناظرات را موافق با آن بپایان آوری لیکن از اثر صحیح اطلاع کاملی نداری سپس به محمد احول متوجه شده فرمود تو آدمی هستی که در هنگام مناظره بسیار حیله میکنی و سخنان خود را به آئین قیاس می‌پیوندی و بالاخره باطلی را به تیشه باطلی از بن می‌افکنی و چنانچه استفاده شده رویه باطل تو که قیاس باشد اظهر از حق است و بعد از او به قیس ماصر توجه کرده فرمود توهم در هنگام مناظره چنان گفتگو میکنی که می‌پنداری آنچه میگوئی نزدیکتر بحق و خبریست که از رسول خدا ص رسیده با آنکه گفتار تو دورتر از حق است و حق را با باطل ممزوج کرده و باید بدانی که حق اندك، برتر از باطل بسیار است و بالاخره تو و احول در علم کلام بسیار ماهر و چیره‌دستید.

یونس گفته خیال میکردم نظیر همین سخنانی که بنامبردگان فرمود به هشام هم بگوید لیکن بمشار الیه فرمود ای هشام تو در هنگام مناظره هر گاه بدانی که نزدیک است مغلوب شوی و بزمین بخوری پاهای خود را می‌پیچانی و سخت بر زمین مناظره میخکوب میسازی و با بال دلاوری که در این میدان داری و باز بر دستی بخصوصی که طرف مقابل تو هم متوجه نیست بشاخه دیگر میپری بنا بر این مانند تو هنرمندی باید بر سریر مناظره بنشیند و با مردم بگفتگو بپردازد اینک از خدا بترس مبادا طوری سخن بگوئی که لغزشی برای تو دست بدهد و هر گاه این چنین احتیاط را از دست ندادی شفاعت ما هم پشتیبان تست.

فصل ۲ [در بیان فضائل آن حضرت]

خبر مزبور علاوه بر آنکه از راه برهان، امامت و حجت حضرت صادق ع را اثبات میکند متضمن معجزه‌ای هم مانند دو خبر پیش از این میباشد زیرا در این خبر حضرت از غائب اطلاع داده است.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۴۵

(۱) عباس فقیمی گفته سالی در موسم حج، ابن ابی العوجاء و ابن طالوت و ابن اعمی و ابن مقفّع با گروهی از زندیقهای آن زمان گرد هم اجتماع کرده بودند و آن سال هم حضرت صادق ع مشرف بود مردم چون پروانه اطراف شمع وجود او را گرفته و پرسشهائی میکرده و حضرت هم پاسخهای آنها را در خصوص تفسیر قرآن و مسائل دینی و امثال آن با بینه و براهین استواری بیان میفرمود.

عده‌ای که اطراف ابن أبی العوجاء را گرفته بودند بوی پیشنهاد کردند میتوانی کاری کنی که این شخص جالس یعنی امام صادق ع را در نزد افرادی که اطراف او را گرفته و از او پرسشهائی میکنند رسوا نمائی زیرا این مرد دانای روزگار است و مردم هم از فرصت استفاده کرده گرد او اجتماع کرده‌اند.

ابن ابی العوجاء که مردی مغرور بود و خیال میکرد براستی میتواند با امام صادق ع برابری کند گفت آری.

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست‌عرض خود میبری و زحمت ما میداری ابن ابی العوجاء بهمان خیال بطرف امام صادق ع حرکت کرده مردم را متفرق ساخته بحضرت عرضه داشت میدانید که وضع مجالس به آئین امانت داری برقرار شده و ناگزیر هر کسی که پرسشی دارد باید سؤالش را مطرح کند بنا بر این بمن اجازه میدهی از شما پرسشی نمایم.

حضرت فرمود هر چه میخواهی بپرس؟

ابن ابی العوجاء پرسید تا کی چرخ خرمن‌کوبی را بدست گرفته و گندم خیالی این خرمنگاه را میکوبید و خود را باین سنگی که هیچ گاه اثری از آن هویدا نمیشود پناهنده ساخته و این خانه‌ای که از خشت و گل پرداخته شده و سر بر آسمان برآورده میپرستید و اطراف آن مانند شتری که از قطار شتران فرار کرده باین سو و آن سو میجهید آری آدم روشن فکری که اندکی در این گونه

کارهای شما اندیشه نماید

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۴۶

و بالا و پائین آن را با نظر دقیق خود بسنجد میفهمد که این دستور حکیمانه و فرمان صاحب نظر دانا نمیباشد.

(۱) اینک تو که سرپرست این گروه و پایه استوار این دینی و نیز پدرت اساس این آئین و ستون مستحکم این شالوده بود پاسخ مرا چنانچه سزا میدانی بیان فرما.

حضرت صادق ع فرمود همانا کسی را که خدای متعال گمراه کرده و چشم دل او را نابینا نموده حق را ناچیز می‌انگارد و از لغزشهای خود بحضرت او پناهنده نمیشود در نتیجه شیطان او را دوست میدارد و همه با وی همراهی و همکاری میکند و پروردگار بزرگ او را بخود واگذارده و به پرتگاههای نیستی که دیگر روی بازگشت ندارد می‌اندازد و نابود می کند.

و تو از آنجا که اطلاعاتت اندک و از نعمت بندگی محروم هستی توجهی باین خانه محترم نداری و بآن به نظر حقارت مینگری با اینکه خدای منان این خانه را وسیله عبادت و بندگی خود قرار داده تا بندگان خود را بدین وسیله آزمایش نماید بهمین مناسبت مردم را به احترام و زیارت آن واداشته و آن را قبله نمازگزاران قرار داده بنا بر این اگر کسی میخواهد خدا از او خرسند باشد و از گناهانش درگذرد باید از این خانه احترام نماید زیرا این خانه بر شالوده کمال بنیان شده و عظمت و بزرگی خدا را دربردارد، خدای متعال این خانه را دو هزار سال پیش از دحو الارض «۱» آفریده بنا بر این آن موجودی که از هر نظر سزاوار بندگی است که باید از اوامر او اطاعت کرد و از نواهی او اجتناب نمود، خدای متعال است که ارواح موجودات و صورتهای ما سوا را آفریده.

ابن ابی العوجاء گفت با این بیان که فرمودی پاسخی دادی و سرانجام حواله بغایب کردی.

حضرت صادق ع فرمود از کجا ثابت کردی که احاله بغایب نمودم و چگونه ممکن است خدا را غائب بدانیم با آنکه او همه جا با آفریدگان خود همراه و به اعمالشان متوجه و شاهد کارهای آنها و از ریسمان گردن بدانها نزدیکتر است چنانچه گفتارشان را میشنود و از رازهاشان با خبر است و هیچ مکانی

---

(۱) روز ۲۵ ذی قعده را دحو الارض گویند و اخبار حاکی است که در آن روز خدای متعال زمین را از تحت خانه کعبه ظاهر کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۴۷

از جناب او خالی نیست و محل معینی ندارد و مکانی نزدیکتر از مکان دیگر نمیباشد (۱) شاهد بر این بیان آثار حضرت اهلیت و افعال جناب کردگاری اوست و سوگند بآن کسی که نشانهای استوار او در همه جا ظاهر و براهین آشکار او در همه جا هویداست این گونه عبادت و امثال آن را که دیده و شنیده ما از پیش خود درست نکرده بلکه محمد که خاتم همه پیمبران و از جانب حضرت او مبعوث گردیده ما را بدان مأمور داشته اینک اگر باز همه حقیقت برای تو معلوم نشده و مشکوک مانده بیش از این پرسش کن تا بیانات را چنان برای تو توضیح دهم که جای هیچ گونه شک و شبهه برای تو باقی نماند.

ابن ابی العوجاء پس از این با کمال ناامیدی که نتوانسته تیر نادانیش را بهدف مقصود برساند ساکت مانده و ندانست چه پرسشی بنماید ناچار از حضور امام ع مراجعت کرد.

ابن ابی العوجاء در مراجعت که با یاران خود ملاقات کرد با کمال شرمساری به آنها گفت از شما خواستم تا مرا به یکی از افراد مسلمان معرفی کنید که بر او چیره شوم و در نتیجه از غلبه بر او مانند آدم مستی شاد و خندان و برافروخته گردم شما بر عکس مرا به پیکار دلاور دانا و دانشمند توانائی فرستادید که بر اثر چیرگی او و بیچارگی خود گوئیا در میان تنور آتشی افتاده و سراپای من سوخته.

یارانش با کمال بی‌اعتنائی بوی گفتند ساکت باش بخدا سوگند بر اثر تحیر و بیچارگی که امروز بتو دست داده ما را رسوا کردی و

تا امروز کسی را ندیده‌ایم که مانند تو در مجلس او بیچاره شود.

پاسخ داد آیا این سخنان را برای من میگوئید و مرا ناتوان و بیچاره دانسته و شکست خودتان را از ناحیه من می‌پندارید با اینکه این مرد فرزند کسی است که سرهای همه این مردم را که در این صحرای سوزان گرد آمده و از یار و دیار خود دور افتاده‌اند تراشیده است.

گویند ابو شاکر دیصانی روزی در مجلس حضرت صادق ع حضور یافته عرضه داشت تو یکی از ستارگان درخشان آسمان علم و دانشی و پدرانت نیز ماههای تمام درخشان آسمان معرفت و کمال بودند و مادرانت همه دانایان و اهل جمال و کمال بوده و پیوند تو از برترین پیوندهاست (۲) و چون در مجلسی نام

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۴۸

دانشمندان بمیان آید همه بالاتفاق بعظمت و کمال تو اشاره میکنند و همه انگشتها بجانب تو متوجه میشوند اینک ای دریای پهناور و مالامال از علم و دانش بفرما دلیل بر حدوث عالم چیست؟ و از کجا بدانیم عالم قدیم نیست.

حضرت صادق ع فرمود نزدیکترین دلیلی که میتوانم بوسیله آن حدوث عالم را برای تو اثبات کنم همانست که عملاـ بتو نشان میدهم.

آنگاه فرمود تخم مرغی حاضر کرده و آن را در میان کف دست خود گذارده فرمود این قلعه و دژیست که اطراف آن از همه جهت مسدود است و در میان آن پیوست نازکی تعبیه شده که حائل نقره روان و طلای آب شده است یعنی نمیگذارد سفیده و زرده با یک دیگر مخلوط شوند آیا در این دژ و آنچه در آن تعبیه شده شک و شبهه داری؟ ابو شاکر عرضکرد در آنچه فرمودید شک و شبهه نیست.

حضرت فرمود پس از اندک زمانی همان مایع داخل دژ بصورت طاوس زیبائی درمی‌آید، آیا کسی از بیرون دژ به اندرون آن علاوه بر آنچه گفتم چیزی وارد کرده که باین صورت درآمده؟! گفت نه حضرت فرمود همین تخم مرغ و سرانجام آن، دلیل بر حدوث عالم است.

ابو شاکر تصدیق کرده عرضکرد دلیل آوردی و قلب تاریک مرا روشن ساختی و با گفتار مختصری بزرگترین مطالب را بیان فرمودی زیرا شما سابقه ما را داشته و میدانستید عادت ما بر آنست تا وقتی چیزی را بچشممان نبینیم و سخنی را بگوشمان نشنویم و چیزی را با دهانمان نچشیم و با دماغمان بو نکنیم و با دستمان لمس ننمائیم نمی‌پذیریم.

حضرت صادق ع فرمود در ضمن اینکه فرموده مرا تصدیق کردی متذکر شدی عادت همواره بر اینست که باید اموری را بپذیریم که بوسیله حواس پنجگانه (چشم، گوش، بینی، ذوق، لمس) درک شود با آنکه حواس مزبور در صورتی ممکن است برای استنباط نافع باشد که دلیلی هم پشتیبان آنها باشد.

چنانچه ممکن است آدمی در تاریکی شب برای انجام کارهای خود عزیمت نماید و از پا و سایر اعضای دیگر

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۴۹

نیز استفاده نماید لیکن اگر بخواهد از گودالها و چالهای رنج و زحمت در امان باشد باید حتما چراغی با خود داشته باشد.

مقصود امام ع آن بود که حواس پنجگانه بدون آنکه عقل از آنها پشتیبانی کند نمیتوانند انسان را با آنچه باید بوسیله حواس مزبور درک شود آشنا نمایند و آن صورتی را که بتو نمایاندم امر معقولی بود که پایه علم بمحسوس بر آن بنیان شده.

فصل ۳ از سخنان آن حضرت در وجوب خداشناسی و آئین او

(۱) فرمودند: اطلاعات مردم را چنانچه باید مورد بررسی قرار داده و آنها را بیرون از این چهار قسم نیافتم.

۱- خدای خودت را بشناسی ۲- بدانی خدا با تو چه کرده ۳- بدانی از تو چه میخواهد ۴- بدانی چه کارهائی ترا از دینت بیرون میسازد.

و مسلما اقسام مزبوره، معارفی که ما باید دارای آنها باشیم بما یاد میدهد زیرا نخستین امری که بر بنده لازم است خداشناسی است و چون دانست خدائی دارد واجب است که بداند خدا با او چه کرده و چون از معامله خدا با خود اطلاع حاصل کرد به نعمت او پی برده و چون فهمید که چنین و چنان نعمتی خدا باو ارزانی داشته بر او لازمست که از خدا و نعمتهای الهیت او سپاسگزاری نماید و چون عزیمت سپاسگزاری نمود باید از مقصود او اطلاع حاصل کند تا مطابق با خواسته و دستور او فرمانبر داری کرده باشد و چون فرمان او را بر خود لازم دید باید بداند چه کارهائی او را از دین حضرت پروردگاری او خارج میسازد تا در نتیجه دوری نماید و با کمال اخلاص از وی فرمانبرداری کرده و از داده‌های او سپاسگزاری کند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۵۰

فصل ۴ از سخنان آن حضرت در یکتائی و بی‌انبازی خدا

(۱) به هشام بن حکم فرمود خدای متعال مانند چیزی نیست و چیزی هم مانند او نمیباشد و هر چه بوهم تو آید و آن را خدا خیال کنی بر خلاف واقع است.

فصل ۵ از سخنان آن حضرت در عدل خدا

. (۲) به زرارهٔ بن اعین میفرمود میخواهی سخن مختصری در باره قضا و قدر با تو بگویم؟ عرضکرد آری. فرمود چون روز قیامت شود خدای متعال مردم را در صحنه قیامت گرد می‌آورد و از عهدی که فیما بین خود و آنها داشته میپرسد لیکن از آنچه قضاء کردگاریش بر آن قرار گرفته سؤال نمیکند.

فصل ۶ از مواعظ و سخنان حکیمانه آن حضرت

. (۳) هر کسی آهنگ هر کاری داشته باشد نمیتواند بدان دسترسی پیدا کند و هر کس که توانائی بر کاری پیدا کرد برای انجام آن توفیق حاصل نمی‌نماید و هر کس هم که توفیق حاصل کرد بصواب نزدیك نمیباشد آری هر گاه نیت، توانائی، وصول بهدف برای شخصی دست داد بداند آن هنگام نیکبختی او بسر حد کمال رسیده و سعادتمند است.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۵۱

فصل ۷ از سخنان آن حضرت که مردم را به امور دین و شناخت اولیاء خدا وادار میفرماید:

(۱) تا میتوانید دقت کنید در خصوص امری که نباید از آن جاهل باشید و مواظب خود باشید و خود را برای بدست آوردن کاری که اگر در وصول به آن قدم جهل و نادانی بردارید معذور نبوده وادار سازید زیرا دین خدا ارکانی دارد که اگر کسی به ظاهر آن پرداخته و به ارکان آن توجهی نکرده و جاهلانه از ظاهر دین استفاده کند بحال او نتیجه نخواهد داشت چنانچه هر گاه کسی از آن حقایق و ارکان اطلاع پیدا کند زیانی بحال او نخواهد داشت بلکه نافع برای اوست اینک برای بدست آوردن آنها از حسن اقتصاد و میانه روی استفاده کرده و از خدا کمك بخواه که جز بکمك او وسیله دیگری برای وصول باین هدف میسر نخواهد بود.

فصل ۸ گفتار او در باره توبه و واداشتن بآن

. (۲) کسی که توبه از گناه را بتأخیر بیندازد آدم مغروری است و همواره کاری را بآینده محول کردن نشانه سرگردانی است و در

کـار خـدا تعلـل کردن موجب هلاـکت و بیچـارگی است و انجـام گناه و اصـرار بر آن باعث ایمنی از مکر خـداست و بجز از مردم زیانکار دیگران از مکر او خود را در امان نمیدانند.

اخباری که مشتمل بر کلمات حکمت آمیز آن حضرت است در خصوص علم و حکمت و بیان حقایق الهی و ادله استوار و پارسائی و پنـد و اندرز و فنون علمیه بیشتر از آنست که بتوان بزبان آورد یا در کتاب نگاشت و ما همان مقداری که در اینجا آوردیم بخوبی میتواند نظر ما را تأمین کند و خدا توفیق دهنده حق و صوابست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۵۲

فصل ۹ [در ستایش سید حمیری امام صادق ع را]

(۱) سید اسماعیل حمیری که از سرایندگان نامی عصر حضرت صادق ع بود نخست مرام کیسانیه را داشت و هنگامی که متوجه شد حضـرت صادق (ع) از مرام او بیزاری میجوید دست از مذهب خود برداشـته و به آئین جعفری گرائیده و اشـعاری بدین مضـمون در ستایش آن حضرت و بازگشت از مذهب قدیمی خود سرود.

ای مسافری که با ناقه قوی و تنـدرو بیابانها را می‌پیمائی و بجانب مدینه حرکت میکنی چون بهدایت خدا وارد مدینه شدی و بدیدار جعفر ع نائل آمدی بگو این دوست خدا و ای پسر کسـی که دارای اخلاق پسـندیده است بسوی خدا بازگشتم و از تو میخواهم در پیشـگاه خدا از من شفاعت کنی تا گناه چندین هنگام که همواره در باره آن میکوشیدم ببخشاید و چنان که میدانید گفتار من راجع به پسـر خوله از نظر دیانت باو و دشـمنی با شما نبوده لیکن از وصی محمد که هیچ گاه بدروغ نمیگفته شنیده‌ایم که ولی امر سالیان چندی مانند آدم بیمناك پنهان می‌شود و بجائی میرسد که باید متعلقات او را تقسـیم کنند که گویا در آسمانهای مرتفع مخفی شده اینـک اگر بفرمـائی چنـان گفتار تو حق و فرمان تو بـدون هیـچ گونه تعصبی قابل اجراست و پروردگار عالم گواه است فرمان تو بر تمام بنـدگان از گنهکار و ثواب کار حجت است که بفرمائی ولی امر و قائم آل محمـد که بدو متوجه و از لقاء او خرسـندیم کسـی است که غیبت او طولانی است و چون ظاهر ترجمه الإرشاد ۵۵۳ فصل ۹ در ستایش سید حمیری امام صادق ع را ..... ص : ۵۵۲

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۵۳

شود، شرق و غرب عالم را پر از عدل خواهد کرد.

از این سروده استفاده می‌شود سید، از مرام کیسانی دست برداشته و قائل به امامت حضرت صادق ع شده و ثابت کرده که دعوت به امامت در روزگار آن حضرت از طرف شیعه علنی بوده و او قائل به غیبت امام زمان ع و غیبت هم یکی از نشانهای اوست که امامیه بدان معترف‌اند.

باب چهاردهم در بیان فرزندان حضرت صادق ع و عدد آنها و اسامی و بخشی از اخبارشان

اشاره

(۱) آن حضرت ده فرزند داشته ۱- اسماعیل ۲- عبد اللَّه ۳- ام فروه که مادرشان فاطمه بنت الحسین بن علی السجاد بوده ۴- موسی ۵- اسحاق ۶- محمـد که مادرشان ام ولد بوده ۷- عباس ۸- علی ۹- اسماء ۱۰- فاطمه مادرانشان متفرق بوده‌اند اسـماعیل در میان تمام برادران از همه بزرگتر بود و حضـرت صادق ع او را از سایر فرزندان دوستر میداشت و بهتر از همه باو مهربانی میکرد و عده از شیعه خیال میکردنـد او پس از پـدرش بجای او می‌نشـیند و بمنصب خلافت نائل میگردد زیرا از همه برادران بزرگتر و پدرش هم او را بسیار دوست میـدارد و احترام میکنـد اسـماعیل در روزگار پدر بزرگوارش در عریض وفات یافت ارادتمندان حضـرت صادق ع

جنازه او را بدوش گذارده در مدینه حضور پدر والاگهرش آورده و در بقیع مدفون ساختند.

گویند حضرت صادق ع در وفات او سخت متأثر بود و بی‌تابی بسیاری میکرد و بدون کفش و

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۵۴

عبا زیر جنازه او آمد و تا پیش از دفن چند مرتبه دستور داد جنازه او را بزمین گذاردند و کفن از روی او برداشتند و حضرت بصورت او مینگریست و غرضش از این عمل آن بود تا آنها که گمان خلافت او را پس از حضرتش داشتند یقین کنند که درگذشته و از دنیا رفته.

و چون اسماعیل درگذشت برخی از آنها که میگفتند او امام پس از حضرت صادق ع است از امامت او بازگشتند. و بعضی دیگر که از خواص حضرت و راویان از آن جناب نبوده بلکه کمتر بمجلس آن حضرت بار مییافتند عقیده‌مند بحیات او شدند.

و چون امام صادق ع رحلت کرد عده از آن حضرت به امامت حضرت موسی بن جعفر ع معتقد شدند و دیگران بدو دسته تقسیم شدند دسته اسماعیل را مرده دانسته و فرزندش محمد را جانشین او خیال کرده و گفتند پسر از برادر شایسته‌تر بمقام پدر است.

دیگران خود اسماعیل را زنده میدانستند که امروز معدودی بیش از آنها باقی نمانده و این دو دسته را اسماعیلیه میگویند.

و عقیده معروف آنها اینست که نامبردگان امامت را پس از اسماعیل تا آخر الزمان منحصر به فرزندان او میدانند.

فصل ۱ [شرح حال فرزندان امام صادق ع]

(۱) عبد اللّٰه پس از اسماعیل از بزرگترین فرزندان حضرت صادق ع بود لیکن چنانچه باید پدرش از او احترام نمیکرد و با پدر بزرگوارش از نظر عقیده و مرام مخالفت داشت و باحشویه رفت و آمد

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۵۵

میکرد و بمذهب مرجئه تمایل میورزید و پس از پدرش ادعای امامت کرد و میگفت چون من اکبر اولادم امامت حق منست و بهمین مناسبت عده از یاران حضرت صادق ع باو گرویدند و خوشبختانه طولی نکشید عده زیادی از آنها از وی برگشته و به امامت حضرت موسی بن جعفر اعتقاد پیدا کردند زیرا دانستند که عبد اللّٰه بغیر از ادعا، مطلب دیگری ندارد و آدمی ناتوانست لیکن حضرت موسی بن جعفر سیدی بزرگوار و امامی عالیمقدار و حقانیت و براهین امامت او بر همگان لایح و آشکار است در عین حال عده کمی بعقیده خود باقیمانده و عبد اللّٰه را به پیشوائی برگزیده و آنان بعنوان فطحیه شهرت کردند زیرا عبد اللّٰه مردی فیل پا بود و آدمی که چنین باشد او را افطح می‌نامند.

و هم گفته‌اند علتی که نامبردگان را فطحی گفته‌اند برای اینست که مبلغ آنان و شخصی که عبد اللّٰه را بعنوان امامت معرفی میکرد مردی بود بنام عبد اللّٰه بن افطح.

(۱) ۳- اسحق بن جعفر: مردی دانشمند و نیکوکار و متقی و مجتهد بود و مردم احادیث و آثاری از او روایت کرده‌اند.

ابن کاسب هر گاه روایتی از او نقل میکرد میگفت حدثنی الثقة الرضی اسحاق بن جعفر.

اسحاق، برادر والاگهرش حضرت موسی بن جعفر را بامامت می‌شناخت و از پدر تاجدارش تصریح بر امامت حضرت مشار الیه را روایت میکرده.

(۲) ۴- محمد بن جعفر: مردی دلاور و با سخاوت بود روزی را روزه میگرفت و روزی را افطار میکرد و هم‌عقیده با زیدیه بود و معتقد بود باید برای نابودی دشمنان دین خروج کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۵۶

از همسرش خدیجه دختر عبد اللّٰه بن الحسین ع نقل شده میگفت هیچ گاه اتفاق نیفتاد محمد جامه بپوشد و از خانه بیرون رود و با

همان لباس باز گردد و عادتش آن بود هر روز یک گوسفند برای میهمانان خود ذبح میکرد.

محمد سال صد و نود و نه در مکه علیه مأمون قیام کرد و زیدیه جارودیه با وی همداستان شدند عیسی جلودی از جانب مأمون برای سرکوبی آنان مأموریت یافت و بالاخره جمعیت آنان را متفرق ساخت و محمد را اسیر کرده پیش مأمون فرستاد.

چون حضور مأمون باریافت مأمون، مقدمش را گرامی داشته و او را نزدیک خود نشانید و صله و جایزه مناسبی باو داد و با مأمون در خراسان بسر میبرد و با بنی عمش سوار میشد و مأمون کارهائی از او متحمل میشد که هیچ سلطانی از رعیت خود نظیر آنها را تحمل نمیکرد.

گویند مأمون حاضر نمیشد به بیند محمد با عده از طالبیها که سال دویست بر وی خروج کرده سوار شوند بهمین جهت توقیعی خطاب بنامبردگان صادر کرد «از این تاریخ به بعد همراه با محمد سوار نشده بلکه با عبد اللّه الحسین سوار شوید» نامبردگان امتناع کرده و بخانه نشستند، مأمون بار دیگر توقیعی صادر کرده گفت با هر که میخواهید سوار شوید آنها همه مانند پیش همراه محمد سوار میشدند و به دربار مأمون میرفتند و چون او بازمی‌گشت آنها نیز با وی باز میگردیدند.

موسی بن سلمه گفته به محمد خبر دادند غلامان ذو الریاستین هیزمهائی که غلامان تو خریده.

گرفتند و آنها را زدند، محمد متأثر شده دو تا برد پوشیده و چند چوب دست بزرگ با خود برداشته رجز میخواند که مرگ از زندگانی با ذلت بهتر است و گروهی با وی همراه بودند محمد هیزمها را از غلامان

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۵۷

ذو الریاستین گرفته و آنها را زد.

(۱) این خبر بمأمون رسیده به ذو الریاستین ابلاغ کرد با محمد ملاقات کن و پوزش بخواه و از کار بر خلاف قاعده غلامان خود اعتذار بجو موسی بن سلمه گوید من حضور محمد نشسته بودم باو اطلاع دادند ذو الریاستین بمنزل شما می‌آید محمد دستور داد ذو الریاستین باید روی زمین بنشیند آنگاه تمام فرشهای اطاق را بغیر از محلی که خود محمد نشسته بود جمع کردند چون ذو الریاستین وارد شد محمد از او احترامی نکرد بالاخره ذو الریاستین روی زمین نشست و از کار غلامان خود پوزش خواست و حق را بمحمد داد.

محمد در خراسان وفات یافت و هنگامی که مأمون از درگذشت او باخبر شد سوار شد تا بتشییع جنازه او حاضر شود دید اصحاب وی جنازه او را غسل داده میخواهند به آرامگاه ببرند مأمون بمجردی که تابوت او را دید از مرکب پیاده شد و آمد زیر دو چوب تابوت را گرفته خارج نشد تا جنازه نزدیک قبر رسید آنگاه خود پیش آمده و بر آن نماز گذارد چون جنازه را وارد قبر کردند خود نیز به اندرون قبر رفته و همان جا بود تا سرداب قبر را ساخته آنگاه بیرون آمده کنار قبر ایستاد تا قبر را از خاک انباشته کردند.

عبید اللّه بن الحسین بوی خطاب کرده گفت امیر امروز رنج فراوان دید هر گاه سوار شده مراجعت فرماید بحال او سازگارتر است.

مأمون گفت این شخص همان کسی است که از دویست سال پیش حق پیوند و قرابتش قطع شده بود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۵۸

(۱) اسماعیل بن محمد گفته در آن روز که جنازه پدرم را دفن میکردند من کنار برادرم ایستاده و مأمون کنار قبر بود به برادرم پیشنهاد کردم هر گاه امروز از مأمون بخواهیم تا در خصوص قروض پدرمان اندیشه کند بسیار بموقع است زیرا ممکن است فرصت دیگری مانند امروز بدست نیاوریم در این گفتگو بودیم مأمون پیشقدم شده پرسید پدر شما چه مقدار قرض داشت گفتیم بیست و پنج هزار دینار گفت خدا قرض او را ادا فرمود و پرسید وصی پدر شما کیست؟ گفتیم فرزندی در مدینه داشت بنام یحیی او را وصی خود قرار داده بود، مأمون گفت آن فرزند در مدینه نبوده بلکه در مصر است ما هم میدانستیم او در مصر سکونت دارد و نمیخواستیم او باخبر شود زیرا میدانستیم هر گاه بگوئیم او از مدینه بمصر هجرت کرده ممکن است اسباب زحمتش را فراهم سازد.

(۲) ۵- علی بن جعفر: احادیث بسیاری روایت کرده و همواره با احتیاط سر و کار داشت و بزرگی پرهیزکار و دانشمند بود و همیشه با برادر تاجدارش حضرت موسی بن جعفر ع ملازم بود و اخبار بسیاری از آن حضرت روایت کرده.

(۳) ۶- عباس بن جعفر: مرد فاضل و بزرگواری بود.

(۴) ۷- موسی بن جعفر: بزرگوارترین فرزندان حضرت صادق ع بود و قدر و عظمتش از همه بیشتر و شهرت عمومی داشت و در عصر آن حضرت کسی بسخاوت و کرامت او نبود و از همه مردم پارساتر و پرهیزگارتر و بزرگوارتر و داناتر بود.

عده بسیاری از ارادتمندان پدر بزرگوارش او را امام میدانند و در برابر اوامر او تسلیمند و از

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۵۹

پدر او نصوص بسیاری در امامت او روایت کرده‌اند و او را خلیفه پدرش میدانند و امور دینی خود را از او اخذ میکردند و معجزات بسیاری که همه حاکی از مرتبه ولایت اوست از وی نقل کرده‌اند.

باب پانزدهم احوال امام پس از حضرت صادق علیه السّلام و فرزندان و تاریخ تولد و ادله امامت و مدت عمر و خلافت و زمان وفات و سبب شهادت و مرقد و مختصری از اخبار و فضائل او

اشاره

(۱) چنانچه پیش از این گفتیم امام پس از حضرت صادق ع فرزندش ابو الحسن موسی مشهور به عبد صالح بوده زیرا همه صفات فضل و کمال را داشته و پدرش او را بعنوان امامت پس از خود برگزیده و بمقام ولایت و خلافت مشار الیه تصریح فرموده.

موسی بن جعفر سال صد و بیست و هشت در ابواء متولد شده و در بغداد، ششم رجب سال صد و هشتاد و سه در سن پنجاه و پنج سالگی در زندان سندی بن شاهك رحلت فرموده و مادرش ام ولدی بوده بنام حمیده بربریه.

بنا بر این سی و پنج سال پس از در گذشت پدر بزرگوارش امامت کرده کنیه آن حضرت ابو ابراهیم و ابو الحسن و ابو علی و شهرتش عبد صالح و معروف به کاظم بوده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۶۰

فصل ۱ [نصوص امامت آن سرور]

(۱) چنانچه گفتیم مکرر در مکرر پدر بزرگوارش به امامت او تصریح کرده اینك در این فصل، اخباری که دلیل بر امامت نامبرده است بیان میکنم.

مفضل بن عمرو معاذ بن کثیر و عبد الرحمن بن حجاج و فیض بن مختار و یعقوب سراج و سلیمان بن خالد و صفوان جمال و امثال ایشان که همه از پیر مردان اصحاب حضرت صادق ع و مخصوصان و موثقان از فقهاء و نیکوکاران دربار آن حضرت بوده‌اند از حضرت او روایت کرده‌اند که آن جناب بالصراحه موسی ابن جعفر ع را بعنوان امامت پس از خود معین کرده که از پیشوای شیعیانست.

و همین معنی نیز از دو برادرش اسحق و علی که مردمی فاضل و پرهیزکار بوده و آنان را همگان بلا خلاف بفضل و پرهیزکاری شناخته‌اند روایت شده.

(۲) مفضل گوید حضور حضرت صادق ع مشرف بودم ابو ابراهیم موسی که جوانی تازه سال بود وارد شد حضرت صادق ع بمن فرمود این جوان وصی من است و پس از رحلت من مسند خلافت الهی بوجود او مباهات میکند و هر گاه یکی از دوستانت که

مورد اطمینان بود میتوانی او را بهمین سمت معرفی کنی.

(۳) معاذ بن کثیر گوید بحضرت صادق ع عرضه داشتم آرزومندم همان طور که خدای متعال نعمت وجود ترا بپدر بزرگوارت روزی فرمود و این منزلت را بتو اعطا نمود بشما هم پیش از رحلتتان فرزندی بدان منزلت و مقام عنایت فرماید، فرمود خدای متعال ترا بآرزویت نائل کرد، پرسیدم آن بزرگ که باید

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۶۱

پس از شما حائز مقام ولایت شود کیست؟ اشاره به عبد صالح که آن روز فرزندی تازه سال و خوابیده بود نموده و فرمود این فرزند، امام پس از منست.

(۱) عبد الرحمن حجاج گوید بخانه حضرت صادق ع شرفیاب شده و آن حضرت در اطاق معینی که آنجا را مسجد برای خود قرار داده بود بدعا مشغول بود و حضرت موسی بن جعفر ع هم طرف راست آن جناب نشسته و آمین میگفت: من عرض کردم میدانید مدتها است حضور شما رفت و آمد میکنم و بخدمت میپردازم اینک میخواستم بدانم ولی امر پس از شما کیست؟ فرمود ای عبد الرحمن همانا فرزندم موسی، زره رسول خدا را پوشید و بر اندام او راست آمد و او امام پس از منست، من عرضکردم پس از این دیگر حجتی برای تعیین امام پس از شما نمیخواهم.

(۲) فیض مختار گوید بحضرت صادق ع عرضکردم دست مرا بگیرید و از آتش جهنم برهانید امام پس از شما کیست؟ همانوقت ابو ابراهیم که جوان تازه سالی بود وارد شد فرمود امام شما همین جوانست اگر میخواهی از آتش جهنم رهائی پیدا کنی باید دست از دامن این جوان برنداری.

(۳) منصور بن حازم گوید بحضرت صادق ع عرضه داشتم در اینکه مردم می‌میرند و از دنیا میروند شک و شبهه نیست و هر گاه همین امر ناگوار هم برای شما پیش‌آمد کرد چه کسی حجت پس از شماست؟

حضرت موسی بن جعفر ع که پنجساله بود در آن حال حضور داشت و عبد اللّه بن جعفر نیز نشسته بود حضرت صادق ع دست بشانه راست موسی ع زده فرمود امام پس از من و پیشوای شما این آقاست.

(۴) عیسی بن عبد اللّه که از نواده‌های حضرت امیر المؤمنین ع بود بحضرت صادق ع عرضکرد هر گاه

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۶۲

سانحه رحلت شما که آرزومندم آن روز را نبینم پیش‌آمد کرد بچه کسی اقتدا کنیم و مهمات دینی خود را از او اخذ نمائیم حضرت صادق ع بفرزندش موسی ع اشاره کرد عرضکردم اگر خدای نکرده همین پیش آمد برای موسی ع اتفاق افتاد فرمود بفرزندش عرضکردم اگر برای فرزندش نیز همین واقعه اتفاق افتاد فرمود بفرزند فرزندش عرضکردم اگر برای او هم همین واقعه رخ داد و برادر بزرگ و فرزندی داشت کدامیک را برای پیشوائی برگزینیم فرمود فرزندش و همین معنی را برای همیشه در نظر داشته باشید.

(۱) طاهر بن محمد میگفت روزی حضرت صادق ع فرزندش عبد اللّه را سرزنش میکرد و میفرمود چرا مانند برادرت نیستی و چه امری نمیگذارد رویه او را دارا شوی! سوگند بخدا نوری در او مشاهده می‌کنم که در تو اثری از آن نمی‌بینم، عبد اللّه از این سخن به شگفت آمده عرضکرد: مگر پدر من و او و اصل من و او یکی نیست؟! فرمود آری لیکن او از منست و تو پسر منی.

(۲) یعقوب سراج گفت حضور حضرت صادق ع شرفیاب شده دیدم آن حضرت کنار گهواره حضرت ابو الحسن موسی ع ایستاده و مدتی با کودک گهواره خود رازهائی میگفت من نشستم تا حضرت او از راز نهانی فارغ شده آنگاه باحترام حضرت از جا برخاستم بمن فرمود نزدیک مولای خودت بیا و بر او سلام کن من حسب الامر نزدیک رفته عرض سلام کردم کودک گهواره که بر پیران عالم استادی توانا بود سلام مرا بزبان فصیحی پاسخ داد و فرمود هم اکنون بخانه برو و نام دخترت را که دیروز نامگذاری

کرده تغییر بده زیرا آن نامی است که خدا دوست نمیدارد.

آری چنان بودی دختری داشتم و او را حمیراء نامیده بودم.

حضرت صادق ع فرمود فرمان فرزندم را بکار بند که نجات در آنست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۶۳

(۱) سلیمان خالد گفته روزی حضور حضرت صادق ع شرفیاب بودیم حضرت صادق ع فرزند بزرگوارش ابو الحسن را بحضور طلبیده بما فرمود امام پس از من این فرزند است و بر شما لازم است از فرمان او خودداری ننمائید.

(۲) صفوان جمال می‌گوید از حضرت صادق ع پرسیدم خلیفه و امام پس از شما کیست؟ فرمود پیشوا و امام مردم کسی است که بلهو و لعب نمی‌پردازد در آن هنگام حضرت ابو الحسن که خورد سال بود و بره همراه داشت وارد شد و بآن بره میفرمود برای پروردگارت سجده کن.

حضرت صادق ع فرزند بزرگوارش را بسینه چسبانیده فرمود پدر و مادرم فدای تو ای فرزند که بلهو و لعب اوقاتت را نمی‌گذرانی.

(۳) اسحق بن جعفر گفته روزی حضور پدر بزرگوارم بودم علی بن عمر معروض داشت هر گاه پیش- آمد ناگوار رحلت شما ما را اندوهناك بسازد در امور دینی خود بچه کسی باید رجوع کنیم و مردم چه باید انجام دهند؟ فرمود امام شما بزرگی است که دو جامه زرد پوشیده و دارای دو گیسوان است و هم اکنون خورشید جمال او از در طالع خواهد شد فاصله نشد دو دست مبارك ظاهر شد و درب اطاق را گشوده حضرت ابو ابراهیم که دو جامه زرد پوشیده وارد گردید.

(۴) علی بن جعفر میگفت پدر بزرگوارم بگروهی از خواص و نزدیکان خود توصیه میفرمود تا میتوانید دست از نیکی بفرزندم موسی ع بر مدارید زیرا او از همه فرزندان من برتر و بالاتر است و او

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۶۴

خلیفه پس از من و جانشین من و حجت خداست بر همه آفریدگان خدا.

و علی بن جعفر اعتماد عجیبی به برادرش موسی داشت و همواره ملازم آن جناب بود و کوشش بسیاری داشت که امور دینی خود را از او اخذ نماید و مسائل مشهوری دارد که از برادر بزرگوارش سؤال کرده و پاسخهائی از آن جناب شنیده.

و اخبار در باره ادله امامت آن حضرت بیشتر از آنست که ما در اینجا آورده و توصیف نمودیم.

باب شانزدهم معجزات و خوارق عادات.

(۱) هشام بن سالم گفته پس از رحلت حضرت صادق ع من و محمد بن نعمان معروف به صاحب الطاق در مدینه بودیم دیدیم مردم گرد عبد اللّٰه درآمده و او را پس از درگذشت پدرش امام میدانند و می- خواهند با او بعنوان ولایت بیعت کنند ما در حالی که مردم اطرافش را گرفته بودند بر او وارد شده پرسیدیم نصاب زکاة چقدر است؟ گفت در هر دویست درهمی، پنج درهم پرسیدیم در صد درهم چه مقدار؟

گفت دو درهم و نیم! از این پاسخ تعجب کرده گفتیم بخدا سوگند، مرجئه همچنین عقیده نخواهند داشت، عبد اللّٰه گفت بخدا قسم منهم نمیدانم مرجئه در این خصوص چه عقیده دارند! هشام گوید ما دست خالی و بلکه گمراه که نمیدانستیم چه باید کرد و بچه کسی پناهنده باید شد از خانه عبد اللّٰه بیرون آمده و باتفاق ابو جعفر احول وارد یکی از کوچه‌های مدینه شده و می‌گریستیم و

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۶۵

نمیدانستیم بکجا توجه کنیم: (۱) با خود می‌گفتیم اکنون که امام صادق ع رحلت کرده بطرف مرجئه متوجه شویم یا بجانب قدریه و معتزله و زیدیه آهنگ نمائیم همچنان با امثال این اندیشه‌ها و این سخنان در نبرد بودیم ناگهان پیرمرد ناشناسی پیدا شد با دست

بطرف من اشاره کرد، من از اینکه وی آدم ناشناسی است خیال کردم یکی از کارآگاهان ابو جعفر منصور است زیرا او در مدینه جاسوسانی مقرر کرده بود تا به‌بینند پس از رحلت حضرت صادق ع مردم شیعه به چه کسی متوجه می‌شوند تا او را گرفته گردن بزنند منهم با این سابقه که داشتم گمان کردم نامبرده یکی از جاسوسان اوست به احول گفتم دور شو که من بر خود و تو بیمناکم زیرا این مردی که بمن اشاره می‌کند مسلما شخص من مورد توجه او هستم و بتو کاری ندارد بنا بر این از من فاصله بگیر و بهلاکت خودت اعانت نکن او هم بطوری که من دستور داده بودم از من دور شد.

آنگاه من بهمراه آن پیرمرد ناشناس راه افتادم و یقین داشتم بهیچ وجهی از دست او رهائی پیدا نخواهم کرد و همواره با وی میرفتم و در مسیر راه بقدری بیچاره شده بودم که نزدیک بود جان تسلیم کنم تا هنگامی که بکنار خانه حضرت ابو الحسن موسی ع رسیدم، پیرمرد مرا در آنجا رها کرده و خود بازگشت من که تا اندازه راحت شدم و دانستم که همه افکارم نابجا بوده نفس آسوده کشیدم چشمم بغلامی افتاد که کنار منزل ایستاده مرا اذن دخول داد، چون وارد شدم ذات اقدس حضرت ابو الحسن موسی ع را زیارت نمودم حضرتش بلافاصله فرمود پیش من بیا پیش من بیا نه بجانب مرجئه (خوارج) برو و نه به سوی قدریه و معتزله و زیدیه توجه کن.

عرضکردم فدای شما پدر شما رحلت کرد فرمود آری عرضکردم وفات کرد فرمود آری عرض کردم پس از او به چه شخصی باید رجوع کنیم فرمود ان شاء اللّٰه خدای متعال ترا بزودی به خدمتگزاری او مشرف

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۶۶

میسازد (۱) عرضکردم برادر شما عبد اللّٰه خیال می‌کند او امام پس از پدر شماست فرمود عبد اللّٰه می‌خواهد بنده خدا نباشد، عرضکردم پس امام ما کیست؟

فرمود بزودی خدای متعال دست ترا بدامن او مشرف خواهد کرد عرضکردم آیا شما امام پس از پدرتان هستید؟ فرمود چنین نمی‌گویم من با خودم گفتم راه سؤال را اشتباهی پیمودم عرضکردم آیا شما امامی دارید که پیروی او بر شما لازم باشد؟ فرمود نه.

در این حال چنان هیبت و عظمتی از آن بزرگوار در دل من ایجاد شد که جز خدا دیگری اطلاع نداشت. عرضکردم اجازه میدهید همچنان که حضور پدر عالیمقامتان میرسیدم و پرسشهائی می‌کردم از شما هم سؤالی بنمایم فرمود آری هر چه می‌خواهی بپرس پاسخ می‌شنوی در عین حال مواظب باش آنچه شنیده برای کسی نگوئی که بهلاکت خواهی رسید.

من شروع کردم به پرسش نمودن، پاسخها را مطابق با سؤال جواب میداد و آن حضرت را دریای ژرفی یافتم که کم و کاست ندارد عرضکردم شیعیان پدر شما اکنون در ضلالت افتاده و نمیدانند در امور دینی خود بچه شخصی رجوع کنند آیا اجازه میدهید وجود محترم شما را به آنان معرفی کنم و مردم را به امامت شما دعوت نمایم اگر چه ساعتی قبل از من التزام گرفتید که مردم را از این نعمتی که برخوردار شده‌ام باخبر نسازم و ملاقات با شما را کتمان نمایم.

فرمود هر یک از آنان را که میدانی ممکن است مایل بصراط هدایت بوده و در صدد حق و حقیقت‌اند مقام امامت را بآنان معرفی کن و ضمنا از آنها پیمان گرفته زنهار مقام مشار الیه را همه جا و نزد همه کس شهرت ندهند که سرانجام بهلاکت منجر می‌شود و اشاره بگلوی نازنینش فرمود.

هشام می‌گوید چون از حضور اقدسش مرخص شدم با ابو جعفر احول ملاقات نمودم، گفت چه پیش‌آمدی کرد و کارت بکجا رسید گفتم خوشبختانه درب هدایت بروی من گشوده شد و خورشید امامت در آسمان قلب من پرتو افکند و قصه شرفیابی را باو گفتم (۲) و پس از این با زراره و ابو بصیر ملاقات نمودم

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۶۷

و قصه مزبوره را بآنها ابلاغ کردم آنان نیز حضور انور شرفیاب شده سؤال و جواب فیما بین برقرار شده در نتیجه آنها هم بار آرزو را

بدربار همایون او فرود آوردند و همچنان با شیعیان دیگر که ملاقات می- کردیم مقام امامت را معرفی مینمودیم و مردم دسته دسته شرفیاب میشده تسلیم می‌گردیدند مگر آنها که از عمار ساباطی پیروی می‌کردند از نعمت ولایت محروم ماندند.

باری پس از معرفی از مقام ولایت، مردم کم کم از اطراف عبد اللَّه پراکنده شده و جز عده قلیلی از بیچارگان دنیا و آخرت دیگری بمحضر او حضور پیدا نمی‌کرد.

رافعی گوید پسر عمی داشتم بنام حسن بن عبد اللَّه که مردی منزوی و از همه مردم معاصرش پارساتر بود و سلطان وقت بر اثر کوشش و پافشاری که نامبرده در دین داشت از وی چشم میزد و گاهی از اوقات طوری با سلطان روبرو میشد و او را امر بمعروف و نهی از منکر می‌کرد که پادشاه را بخشم می- آورد و شاه چون صلاح مقام سلطنتش در آن میدید با وی بدرفتاری نکند به آزارش نمی‌پرداخت و این پیش آمد مدتها برقرار بود تا روزی وارد مسجد شده در آنجا حضرت ابو الحسن موسی ع نیز تشریف داشت حضرت باو اشاره کردم چون نزدیک آمده فرمود ای ابو علی چقدر این رویه‌ای که برای خود انتخاب نموده مورد علاقه منست و مرا مسرور می‌کند لیکن باید بگویم معرفتت کم است بهتر آنست در صدد معرفت برآئی.

عرضکرد فدای تو، معرفت چیست؟ فرمود فقه بیاموز و حدیث فراگیر، عرضکرد از چه کسی فقه و حدیث، بیاموزم؟ فرمود از فقهاء مدینه آنگاه آنچه را که فراگرفته‌ای بمن عرضه بدار تا صحت و سقم آنها را برای تو بیان کنم.

پسر عموی من حسب الامر بفراگرفتن فقه و حدیث پرداخت و تقریراتی که یاد گرفته و شنیده بود آنها را نوشته بحضور انور عرضه داشت حضرت همه را از درجه اعتبار اسقاط کرد و خط بطلان بر

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۶۸

آنها کشید و فرمود بازهم در صدد معرفت برآی و از آن تعقیب کن.

(۱) نامبرده که مردی متدین و نمیخواست هیچ دقیقه از دقایق دین را نابود گذارد همواره همراه موسی بن جعفر ع بود و از آن حضرت دور نمیشد تا آنکه روزی حضرت بخارج شهر تشریف می‌برد در راه با آن جناب ملاقات کرد عرضکرد فدای شما اینک در پیشگاه خدا حجت بر شما تمام می‌کنم که باید مرا بدان چه معرفت آن واجب است دلالت فرمائید.

حضرت ع حقوق امیر المؤمنین ع و آنچه را باید بدان معرفت پیدا کرد و نیز حقوق حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و امامت آنها را بیان کرد و ساکت ماند، وی پرسید امروز چه کسی بمنصب امامت نامزد شده و پیشوای مردم است؟ فرمود اگر او را بتو معرفی نمایم از من می‌پذیری؟ عرضکرد آری. فرمود امام بر حق و پیشوای خلق، امروز منم. عرضکرد برای ادعای خود دلیلی هم دارید فرمود نزدیک بفلان درخت مغیلان رفته و به آن بگو موسی بن جعفر میگوید نزدیک ما بیا، وی پیغام حضرت را به آن درخت رسانید بلافاصله زمین را شکافته حضور حضرت رسید، حضرت باز اشاره کرده بمحل اول خود بازگشت.

پسر عموی من که این معجزه را دید ایمان آورد و از آن به بعد سکوت اختیار کرد و از آن به بعد کسی او را ندید که سخنی بگوید.

ابو بصیر گوید بحضرت ابو الحسن موسی ع عرضه داشتم فدای شما امام را بچه صفتی باید شناخت؟ فرمود صفات چندیست که باید امام دارای آنها باشد نخستین آنها آنست که پدرش او را بعنوان امامت تعیین کرده و او را به پیروان خود معرفی نماید و بدین وسیله حجیت او بمرحله ثبوت برسد دوم از

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۶۹

هر چه می‌پرسند پاسخ بدهد و چون از سؤال باز بمانند خود او به سخن گفتن آغاز نماید و از آینده خبر دهد و با هر کسی بزبان خودش سخن بگوید.

(۱) آنگـاه فرمود ای ابو محمـد هنوز که از اینجـا خـارج نشـده نشانه از حقانیت امام برای تو بیان خواهم نمود فاصـله نشـد مردی از خراسانیها وارد شد با آن جناب بزبان عربی گفتگو می‌کرد و حضـرت بزبان پارسـی پاسخ او را داد. آن مرد خراسانی بعرض رسانید مخصوصـا بزبـان تازی با شـما سـخن گفتم زیرا خیال می‌کردم شـما بخوبی از زبان پارسـی و آئین آن اطلاع ندارید، فرمود هر گاه منهم نتوانم بخوبی از عهده زبان پارسی برآیم و با تو سخن بگویم پس چه مزیتی بر تو دارم.

سپس فرمود ای ابو محمد امام از همه زبانها باخبر و آئین گفتگوی با هر کسی را بخوبی می- داند و از زبان مرغان و هر ذی روحی با اطلاع است.

ابن سـنان گفته یکی از روزها هرون الرشـید جامه‌هائی بعنوان صـله و جائزه برای علی بن یقطین فرسـتاد و در میان آنها جامه شاهانه طلابـافی نیز وجود داشت، علی همه آن جامه‌هـا و حتی همـان جـامه را نیز بـا مقـداری پول که مطابق معمول بعنوان خمس برای آن جناب میفرستاد به حضور انور تقدیم داشت.

چون آن هدایا تقدیم حضور مبارک شد حضرت همه جامها و پولها را پذیرفته جامه مزبور را برگردانیده و به علی بن یقطین نوشت این جامه را نیکو نگهداری کن و از دست مده زیرا روزی به آن جامه احتیاج پیدا خواهی کرد.

علی از اینکه حضـرت ابو الحسن آن جـامه را نپـذیرفته مشـکوک مانـد لیکن نمیـدانست جهت نه- پـذیرفتن آن چه بوده و بالاـخره همچنان که دستور داشت آن جامه را محافظت کرده و منتظر نتیجه بود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۷۰

(۱) چنـد روزی کـه از این پیش‌آمـد گـذشت هنگـامی علی بن یقطین بر یکی از غلامـان مخصـوص خـود خشـمگین شـده او را از خدمت خویش معزول کرد.

غلام از تمایل علی به ابو الحسن باخبر بود و میدانست در اوقات معینی پول و هدایا برای آن حضـرت میفرستد غلام که از رویه تازه علی سـخت متـأثر شـده بـود از فرصت اسـتفاده کرده بحضـور هرون سـعایت کرده و گفت علی بن یقطین، موسـی بن جعفر را امـام میدانـد و هر سـال خمس مـالیه‌اش را برای او میفرسـتد و در فلاـن روز جـامه زربفتی را که خلیفه بـاو اعطـا نموده بجهت آن جنـاب گسیل داشته.

هرون از شـنیدن این سـخن خشـمناك شـده و گفت بایـد تحقیقـات لازمه را در این خصوص بانجام بیاورم و اگر چنان باشـد که تو می‌گوئی او را خواهم کشت.

هرون بلافاصـله علی بن یقطین را احضـار کرد، چون حضور یـافت از وی پرسـید جامه زربفتی را که بتو ارزانی داشـتم بچه مصـرف رسانیدی؟

گفت آن را در ظرف مخصوصی گذارده و خوشبو نموده و کاملا نگهداری کرده هر روز از آن ظرف خارج می‌کنم و محض تیمن و تبرك بدان مینگرم و میبوسم و دوباره در محل خودش میگذارم و شبانگاه نیز همین عمل را با وی انجام میدهم.

هرون دستور داد الساعه آن را حاضر کن علی بن یقطین بیکی از کارمندان خود دستور داد به فلان اطاق منزل من میروی کلید را از خزینه‌دار من میگیری و صـندوق معینی را میگشائی ظرف سر به مهر کرده‌ای را بحضور خواهی آورد، فاصله نشد غلام، همان ظرف سر بمهر را در برابر رشید گذارد (۲) دستور

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۷۱

داد (مهر از سـر آن سفط گرفتند) درب صندوقچه باز شد هرون جامه زربفت را که به بوی خوش آلوده و کاملا نگهداری شده دید آتش خشمش خاموش شد و به علی بن یقطین گفت هم اکنون صندوقچه را بمحل اولیش برگردان و بزودی بحضور بیا که من پس از این، سـخن ساعیان را در باره تو نمی‌پذیرم و فرمان داد جایزه گرانبهاتری هم بمشار الیه دادند و گفت غلام ساعی و سـخن چنین

را هزار تازیانه بزنند و چون پانصد تازیانه بر اندام او وارد آمد درگذشت و پانصد تازیانه باقیمانده موکول به سوط جهنم شد.

محمد بن فضل گفته در خصوص مسح رجلین در هنگام وضو میان اصحاب ما اختلاف بود که آیا از سر انگشتان تا کعبین یا از کعبین تا سر انگشتانست.

علی بن یقطین نامه حضور حضرت موسی بن جعفر ع تقدیم کرده و عرضه داشت در خصوص مسح رجلین، اصحاب ما اختلاف کرده‌اند هر گاه صلاح باشد دستور العملی برای من مرقوم فرمائید تا مساوی با آن عمل کنم حضرت نامه بدین مضمون مرقوم فرمود اختلافی را که نوشته بودی اطلاع یافتم و اکنون دستور العمل تو بدین کیفیت است که سه مرتبه مضمضه و سه مرتبه استنشاق می‌نمائی و سه دفعه صورتت را میشوئی و آب میان موی ریش خود میرسانی و دست را از انگشتان تا مرفقین میشوئی و همه سرت را مسح میکنی و ظاهر دو گوش و باطن آنها را نیز دست میکشی و پاهایت را سه مرتبه تا کعبین میشوئی و از این دستور العمل تجاوز نمیکنی.

چون این نامه به علی بن یقطین رسید از آنچه حضرت ابو الحسن که بر خلاف اجماع مردم شیعه مذهب است مرقوم فرموده بود سخت بشگفت آمد آنگاه با خود گفت آقای من از آنچه مرقوم فرموده کاملا باخبر است و بر من لازمست از فرمان او سرپیچی ننمایم در نتیجه علی بن یقطین مطابق با

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۷۲

همان دستور العمل رفتار میکرد و برای امتثال فرمان واجب الاذن حضرت موسی بن جعفر بر خلاف همه مردم شیعه عمل می‌نمود.

(۱) هنگامی در حضور هرون از وی سعایت کرده و گفتند او رافضی و مخالف با مرام تست.

هرون بیکی از نزدیکان خود گفت بسیاری از اوقات در خصوص علی بن یقطین حرفهائی بمن زده‌اند و او را بر خلاف رویه ما و تمایل بمذهب رافضیها متهم ساخته‌اند و من هیچ گونه تقصیری از او ندیده و مکرر او را آزمایش کرده و کاری که موجبات اتهام او را فراهم سازد از نامبرده بظهور نرسیده میخواهم تو پنهانی او را بمعرض آزمایش قرار دهی بطوری که نفهمد از ناحیه منست که ممکن از من بیمناك شود و ما بمقصود خود نرسیم همان وقت باستحضار هرون رسانید که شیعیان در وضو و انجام آن با سنی مذهبان مخالفند و در این عمل عبادی سهل انگاری میکنند و پاهای خود را نمیشویند اینك اگر بخواهید اتهام او به ثبوت رسد باید او را در هنگام وضو آزمایش نمائید هرون هم همین رویه را پسندیده گفت آری ممکن است علی بن یقطین را باین کیفیت آزمایش کرد. مدتی از این پیش‌آمد گذشت تا اینکه او را بانجام کاری در منزل خود مأموریت داد و چون هنگام نماز میرسید علی بن یقطین بحجره معینی میرفت و همان جا وضو میگرفت و نماز میخواند روزی موقع نماز، هرون پشت دیوار ایستاده بطوری که علی او را نمیدید.

علی فرمان داد آب وضو حاضر کردند سه مرتبه مضمضه و سه مرتبه استنشاق کرد و سه مرتبه صورتش را شست و آب میان موی ریش خود رسانید و دو دستش را سه مرتبه تا مرفق شست و سر و دو گوشش را مسح کرد و سه مرتبه پاهایش را شست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۷۳

(۱) چون هرون این گونه وضو گرفتن را از وی دید تاب نیاورده خود را ظاهر کرد و گفت دروغ میگوید کسی که خیال میکند تو رافضی هستی و بهمین دستور العمل حال او پیش هرون بسرحد کمال رسید.

فاصله نشد نامه از حضرت موسی بن جعفر رسید از این به‌بعد همان طور که خدا فرموده وضو بگیر یعنی یك مرتبه صورتت را بعنوان وجوب و یك بار بعنوان استحباب بشوی و دو دستت از مرفق تا سر انگشتان وضو بده و پیش سرت و ظاهر دو پایت را از زیادی آب وضو مسح کن زیرا از این پس بیمی بر تو نیست و آسوده.

علی بن حمزه بطائنی گفت یکی از روزها حضرت ابو الحسن بطرف زمینی که خارج مدینه داشت تشریف میبرد منهم باتفاق آن

حضرت رفتم آن جناب بر استر و من بر الاغی سوار بودم در قسمتی از راه شیری سر راه بر ما گرفت من که از زیادی خوف از نفس افتادم لیکن حضرت ابو الحسن بدون آنکه خوف و ترسی در خود راه بدهد همچنان تشریف میبرد من دیدم آن حیوان با کمال کوچکی همهمه میکند و بطرف آن حضرت روان است حضرت توقف کرد و به همهمه او گوش میداد شیر پیش آمد و دو دستش را به کفل استر حضرت گذارده و حضرت بسخنان او توجه میکرد من از این پیش‌آمد که خیال کردم هم اکنون صدمه از آن حیوان بوجود نازنین امام میرسد سخت ناراحت شدم فاصله نشد، شیر بیک طرف از راه ایستاد و حضرت بجانب قبله متوجه شد سخنانی گفت که من نفهمیدم آنگاه بشیر اجازه مرخصی داد آن حیوان

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۷۴

همهمه طولانی کرده و حضرت آمین میگفت و آن حیوان رهسپار شد تا از چشم ما افتاد.

(۱) و حضرت ابو الحسن بطرف مقصد خود حرکت کرد منهم که گویا روح تازه بر اندامم دمیده شد براه افتادم پس از اندکی راه بجانب او رسیدم عرضکردم فدای شما این حیوان چه آهنگی داشت بخدا سوگند بمجردی که نزدیک شما رسید من ترسیدم که هم اکنون آسیبی بشما میرساند و از اینکه صدمه نرسانیده و با شما بطرز مخصوصی سخن میگفت بشگفت آمدم حضرت فرمود این حیوان ماده شیر آبستنی داشت که از سختی زایمان او بستوه آمده حضور من آمده تا از خدا بخواهم به آسانی وضع حملش بشود منهم چنان درخواستی از خدا کردم و علاوه بر این بقلب من القا شد که فرزند نرینه خدا باو خواهد داد آن حیوان خرسند شد و در حق من دعا کرد که خدا ترا حفظ فرماید و بر تو و خاندان و هیچ یک از شیعیان تو درنده‌ای را مسلط ننماید منهم آمین گفتم.

اخبار در این خصوص بسیار و همان اندازه‌ای را که مطابق معمول ذکر کردیم غرض ما را تأمین میکند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۷۵

باب هفدهم بخشی از فضائل و مناقب و حالاتی که دلیل بر برتری او بر دیگرانست.

(۱) حضرت ابو الحسن از همه مردم معاصرش پارساتر و داناتر و باسخاوت‌تر و گرامی‌تر بود.

روایت شده آن حضرت نماز شب را میخواند و آن را به نماز صبح، متصل میکرد و پس از آن به تعقیب نماز مشغول میشد تا خورشید طلوع میکرد و تا زوال شمس سر بسجده میگذارد و بدعا و حمد خدا مشغول بود و همواره میگفت

اللهم انی أسألک الراحهٔ عند الموت و العفو عند الحساب

پروردگارا از تو درخواست میکنم مرا هنگام مرگ آسایش داده و به آسانی روح مرا قبض کنی و از کرده‌های من در وقت حساب من درگذری.

و از جمله دعاهای آن جناب این بود گناه بنده تو بزرگ است و بخشش از جناب کبریائی تو نیکوست.

و از خوف چنان میگریست که محاسن شریفش تر میشد و از همه مردم بیشتر به صله رحم و دیدار نزدیکانش توجه داشت و شبانگاه از بینوایان مدینه دلجوئی میکرد و برای آنان پول و زنبیل آرد و خرما میفرستاد و آنان نمیدانستند از ناحیه کدام یک از بزرگان این عطیه ارسال شده.

محمد بکری گوید وارد مدینه شدم شاید بتوانم وجهی بدست آورده قرضم را ادا کنم لیکن به مقصود نائل نشده و ناامید گردیدم با خود گفتم بهتر آنست حضور حضرت ابو الحسن ع شرفیاب شده شاید بتوانم از برکات آن حضرت برخوردار گردم حضرت آن روز در زمینی که متعلق بجنابش بود و در خارج

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۷۶

مدینه واقع بود تشریف داشت (۱) بحضور همایونیش شرفیاب شدم آن حضرت بیرون آمده و غلامی همراه آن جناب بود و آن

غلام دستمالی که گوشت پخته تنها در آن بود در دست داشت من باتفاق آن جناب از آن گوشت استفاده کردم پس از آن علت آمدن مرا جویا شد، حکایتم را بعرض رسانیدم حضرت بدرون باغ رفته بلافاصله تشریف آورد غلام خود را مرخص کرد و سیصد دینار پول بمن اعطا فرمود و تشریف برد و منهم بر مرکب خود سوار شده شاد و خندان مراجعه کردم.

زان سبب باب الحوائج شد لقب او را که اوهر مراد و مطلبی حاصل کما ترضی کند عده از پیروان اصحاب روایت کرده‌اند مردی از فرزندان عمر خطاب که در مدینه بود حضرت ابو الحسن را بقانون.

پسر کو ندارد نشان از پدرتو بیگانه خوانش مخوانش پسر آزار میکرد و چون آن حضرت را میدید سب میکرد و بحضرت امیر ع ناسزا میگفت.

روزی یکی از درباریان حضرت ابو الحسن ع اجازه خواست تا ویرا بقتل آورد حضرت سخت متأثر شد و کسی که چنین پیشنهادی کرده بشدت زجر نمود و پرسید یادگار خطاب در کجاست گفتند نام برده در یکی از نواحی مدینه به برزگری مشغول است حضرت سوار شده بهمان محل تشریف برد او را در کشتزارش دید، حضرت با مرکب خود وارد مزرعه شده از روی زراعت حرکت میکرد هر چه او فریاد میکرد که زراعت ما را پامال مکن حضرت توجهی نکرد تا باو رسید از مرکب بزیر آمد پهلوی او نشست با روی گشاده و لبخند دوستانه فرمود چه مقدار بودجه صرف این کشتزار کرده؟ گفت صد دینار

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۷۷

(۱) فرمود چه مقدار آرزومندی از این زمین عائد تو شود؟ گفت من از غیب اطلاعی ندارم، فرمود چه اندازه خیال میکنی حاصل نصیب تو شود؟ عرضکرد خیال میکنم دویست دینار بهره عائد من شود حضرت همان جا کیسه که سیصد دینار در آن بود بیرون آورده باو مرحمت کرد و فرمود این کیسه نتیجه‌ایست که باید از این زرع استفاده کنی و خدا هم از زرع تو آنچه را امیدواری عنایت میفرماید:

عمری شرمنده شده از جا برخاست و سر مبارکش را بوسید و درخواست کرد از کرده زشت او درگذرند. حضرت لبخندی زده تشریف برد راوی گوید هنگامی که نامبرده حضرت ابو الحسن ع را در مسجد دید گفت «خدا میداند خورشید رسالتش را در چه آسمانی ظاهر فرماید» یاران حضرت که این سخن بر خلاف انتظار را از او شنیدند اطراف او را گرفته و گفتند چه پیش‌آمد کرده که از جناب او ستایش می- کنی با آنکه باو و خاندانش ناسزا میگفتی گفت آنچه را شنیدید گفتم همین بود و برای آن حضرت دعا کرد بالاخره یاران حضرت برای اطلاع از حقیقت با وی بجدال پرداختند.

حضرت از مسجد بمنزل تشریف برد و به آنها که آهنگ قتل نامبرده را داشتند فرمود آنچه را شما میخواستید انجام دهید بهتر بود یا عملی را که من نسبت باو انجام دادم زیرا من فیما بین خود و او را بهمان اندازه که فهمیدید اصلاح کردم و شر او را از سر خود دور ساختم.

عده از اهل علم گفته‌اند که جائزه‌های حضرت ابو الحسن از دویست تا سیصد دینار میرسید و کیسه‌های آن جناب ضرب المثل بود.

(۲) روایت کرده‌اند هنگامی که هرون الرشید به حج بیت اللّٰه عزیمت کرد و نزدیک مدینه رسید بزرگان

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۷۸

مدینه و پیشاپیش آنها حضرت ابو الحسن که بر استری سوار بود به استقبال هرون آمدند.

ربیع دربان هرون بحضرت عرضکرد مناسب نبود شخص شما بر چنین مرکبی سوار شوید و به استقبال خلیفه بیائید زیرا مرکبی است که اگر بخواهید برزم دشمنی بروید بوی دست پیدا نمیکنید و اگر بخواهید از دشمنی بگریزید امکان پیدا نمی‌کنید.

حضرت فرمود این مرکب از سرگرانی اسبهای لاغر میان بدور است و الاغ ذلیلی هم که با شئونات سواره‌اش سازگار نباشد نیز نمیباشد و بالاخره از جمله مراکبی است که حد وسط را داراست و بهترین کارها و چیزها حد وسط آنهاست گویند هنگامی که

رشید وارد مدینه شد باتفاق همراهیان بزیارت مرقد مطهر حضرت رسول ص رفت و مقدم بر سایرین وارد در حرم شده بعنوان فخریه عرضه داشت سلام بر تو ای رسول خدا سلام بر تو ای پسر عم حضرت ابو الحسن در همان وقت شرفیاب شده عرضه داشت سلام بر تو ای رسول خدا سلام بر تو ای پدر بزرگوار اینجا رنگ صورت رشید تغییر کرد و کینه آن جناب را در دل گرفت.

محمد بن حسن در مکه مکرمه در حضور رشید از حضرت ابو الحسن ع پرسید محرم میتواند از سایه محملش استفاده کند؟ فرمود در حال اختیار چنین عملی برای او تجویز نشده پرسید میتواند در حال اختیار از زیر سایه به آنها حرکت نماید؟ فرمود آری، محمد بن حسن که از سنت اسلامی اطلاعی نداشت خندید.

حضرت فرمود آیا از سنت رسول خدا تعجب می‌کنی و با نظر استهزاء و تمسخر بدان می‌نگری با آنکه رسول خدا روپوش کجاوه‌اش را در حال احرام بازکرد و خود با حال اختیار از زیر سایه به آنها

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۷۹

عبور فرمود (۱) و باید بدانی که دستورات الهی قابل قیاس نمیباشند و کسی که احکام خدا را از روی قیاس درست کند از راه راست گمراه شده.

محمد پاسخی نداشت و همچنان ساکت ماند.

سنیها روایات بسیاری از حضرت ابو الحسن نقل کرده‌اند و چنانچه ما هم پیش از این بیان کردیم حضرت مشار الیه را از همه معاصرانش داناتر و باخبرتر بکتاب الهی میدانستند و مینویسند آن جناب از همه بهتر کتاب خدا را با صوت دلکش تلاوت میکرد و در هنگام قرائت قرآن مجید میگریست و آنها که حضور داشتند نیز گریه می‌کردند و مردم مدینه آن جناب را زین المتهجدین (زینت عبادت‌کنندگان) مینامیدند و چون همواره آتش خشمش را فرومی‌نشانید و از کار ستمگران متأثر نمیشد چنانچه در بند و زندان آنان رحلت کرد او را کاظم می‌گفتند.

باب هجدهم سبب رحلت حضرت ابو الحسن ع و بخشی از اخبار مربوط به آن و علت دستگیری آن حضرت و محبوس کردن و کشتن هرون آن حضرت ع را.

(۲) پیرمردهای راویان گفته‌اند علت آنکه هرون الرشید، موسی بن جعفر ع را دستگیر و زندانی کرد آن بود که رشید، فرزندش را تحت تربیت و سرپرستی جعفر بن محمد بن اشعث قرار داد یحیی برمکی به وی حسد برد و با خود گفت هر گاه زاده هرون که تحت سرپرستی نامبرده رشد می‌کند بمقام خلافت

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۸۰

نائل آید دولت وزارت را از من و فرزندان من می‌گیرد و به جعفر و کسان او میسپارد بهمین مناسبت در صدد حیله برآمد تا جعفر را از این سمت، عزل نماید.

جعفر از کسانی بود که حضرت ابو الحسن را امام میدانست و به ولایت و خلافت آن حضرت ایمان داشت، یحیی که از رویه او باخبر بود فرصت مناسبی بدست آورد و طرح الفت و دوستی تازه با وی بر- قرار کرد و پیوسته بخانه او رفت و آمد میکرد تا کاملا از رویه و مرام او باخبر شد و بالاخره تمام اسرار و نهانیهای او را باضافه آنچه را خود درست کرده بود بعرض هرون میرسانید تا آخر الامر قلب هارون را علیه او تیره کرد.

روزی یحیی به یکی از معتمدان خود گفت آیا یکی از آل ابی طالب را که بی‌بضاعت و تهی دست باشد سراغ داری؟ او را بمن معرفی کن تا نیازمندیهای مرا برآورد، او علی بن اسماعیل برادرزاده حضرت موسی بن جعفر را باو معرفی کرد، یحیی از موقعیت استفاده کرد و پولی برای او فرستاد.

علی بن اسماعیل چنانچه نوشتیم برادرزاده حضرت ابو الحسن ع بود و حضرت با وی الفت داشت و باو همواره کمک می‌کرد.
یحیی برای پیش بردن غرض خود مالی برای او فرستاد و او را ترغیب کرد به بارگاه رشید بیاید و باو وعده احسان و مقام داده بود نامبرده هم که گول مقام و ریاست سر و کله‌اش را پر کرده بود اسباب سفر بغداد را آماده کرد.
حضرت موسی بن جعفر از آهنگ او باخبر شد ویرا طلبیده فرمود آهنگ کجا داری؟ عرضکرد میخواهم سفری به بغداد نمایم فرمود هدف تو از این مسافرت چیست؟ عرضکرد قرض‌دار و گرفتارم می- خواهم شاید بدین وسیله بتوانم دینم را ادا کنم و هزینه زندگی فراهم سازم، حضرت فرمود قرضت را من ادا می‌کنم و هزینه زندگیت را بعهده می‌گیرم لیکن نامبرده بسخن راست امام ع توجهی نکرده و بر مرکب سفر سوار شد حضرت فرمود براستی عزیمت بغداد داری؟! عرضکرد آری چاره جز این نیست
ترجمه الإرشاد ،ص:۵۸۱
(۱) حضرت فرمود ای برادر زاده بیا فکری کن و از این سفر منصرف شو و فرزندان مرا یتیم مکن آنگاه حضرت سیصد دینار زر و چهار هزار درهم سیم باو عنایت فرمود چون مرخص شد حضرت بحاضران فرمود سوگند بخدا این آشنای بیگانه صفت در حق من سعایت خواهد کرد و فرزندان مرا یتیم می‌نماید آنها گفتند فدای شما با آنکه از هدف او باخبرید باز هم باو احسان می‌کنید و مساعدت می‌نمائید؟! فرمود آری پدرم از پدرانش از رسول خدا ص روایت کرده رحم هر گاه قطع شود و دوباره وصل گردد و بار دیگر قطع گردد خدا هم آن را قطع خواهد کرد و من میخواهم پس از آنکه بسعایت نامبرده قطع شد وصل نمایم زیرا اگر من هم قطع رحم نماید خدا هم قطع خواهد فرمود.
باری علی بن اسماعیل وارد بغداد شد و بمحضر یحیی حضور یافت نامبرده چگونگی احوال موسی بن جعفر ع را از وی بازجوئی کرد و خود او با اضافاتی که در نظر داشت آنچه که شنیده بود به هرون اطلاع داد پس از این ویرا پیش هرون برد هرون پرسشهائی راجع بحضرت موسی بن جعفر از وی نمود او تا توانست سعایت کرد و افزود که پولها از مشرق و مغرب عالم برای او آورده می‌شود و او بوستانی بنام (یسیر) به سی هزار دینار خریده و هنگامی که وجه را حاضر کرد تا به صاحب اولیش بپردازد اظهار داشت این پول‌ها را که دارای چنین نشانه‌اند نمیخواهم بلکه باید نقدینه دیگری باشد ابو الحسن دستور داد آن نقدینه را برگردانیده و وجه باغ را از همان پولی که مورد توجه نامبرده بود پرداخت (این معنی حاکی از ثروت اوست).
رشید بسخنان این ساعی بیچاره کاملا- توجه کرد آنگاه مبلغ دویست هزار درهم از عوائد فلان نواحی بوی حواله کرد علی بن اسماعیل به یکی از قرای مشرق رفت و رسولان خلیفه برای اخذ وجه
ترجمه الإرشاد ،ص:۵۸۲
رفتند، (۱) علی بن اسماعیل روزی برای قضای حاجت رفته بود تصادفا شکمروی عجیبی باو دست داد که تمام روده‌های او بیرون ریخت و هر چه کردند شاید بتوانند آنها را بمحل اصلی خود برگردانند نتوانستند تا بر اثر این پیش‌آمد در بستر مرگ افتاد و هنگامی که وجه حواله رسید وی در حال جاندادن بود چون او را از وصول وجه مژده دادند گفت اینک که در حال نزعم با آن پول چه خواهم کرد.
آری «با آل علی هر که در افتاد ورافتاد».
همان سال هرون عزیمت حج کرد نخست بمدینه رفت و موسی بن جعفر ع را دستگیر نمود.
گویند چون هرون وارد مدینه شد بزرگان شهر و حضرت ابو الحسن باستقبال او آمدند پس از ورود وی همه متفرق شدند مگر حضرت ابو الحسن که مطابق با مرسوم بمسجد رسول خدا ص تشریف برد هرون شبانه بزیارت مرقد حضرت رسول اکرم ص مشرف شد و عرضه داشت یا رسول اللّٰه از عزیمتی که نموده‌ام پوزش میخواهم یعنی هدف من اینست که فرزند شما موسی ع را دستگیر کرده زندانی نمایم زیرا او میخواهد میان امت شما تفرقه بیندازد و خونهای بیچارگان را بریزد آنگاه فرمان داد موسی بن

جعفر را از مسجد دستگیر کرده پیش هرون بردند وی حضرت ابو الحسن ع را بزنجیر کرد و فرمان داد دو محمل تشکیل داده و آنها را بهمراه عده از سپاهیان خارج کرده یکی را بطرف بصره و دیگری را به طرف کوفه روانه کرد و موسی بن جعفر ع در محملی بود که بجانب بصره حرکت میکرد و مخصوصا چنین طرحی را در نظر گرفت تا مردم از سرانجام حضرت ابو الحسن بزودی اطلاع پیدا نکنند و بهمراهیان

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۸۳

حضرت موسی بن جعفر ع دستور داد تا معظم له را به عیسی بن جعفر که حاکم بصره بود تسلیم نمایند.

(۱) او هم حسب الامر حضرت ابو الحسن ع را مدت یک سال نزد خود زندانی کرد پس از چندی هرون، پیشنهاد قتل حضرت را باو نمود عیسی با برخی از نزدیکان و معتمدانش در باب امریه هرون مشورت کرد ویرا از این عمل ممانعت کردند و باو ابلاغ نمودند تا استعفاء خود را در باره قتل حضرت موسی بن جعفر ع از هرون بخواهد.

عیسی بن جعفر هم در نتیجه مشورت با نامبردگان بهارون چنین نوشت مدت زندانی موسی بن جعفر نزد من بطول انجامید و در ظرف این مدت حال او را کاملا- بررسی نمودم و جاسوسانی بر او برگماردم و او را هیچ گاه آزرده از عبادت نیافتم یعنی همواره بعبادت مشغول بود حتی برخی را مأمور داشتم تا به بینند در دعاها و مناجاتهای خود چه میگوید هیچ گاه از وی شنیده نشد علی تو یا من دعا کند و از ما به بدی یاد نماید و برای خودش هم از خدا طلب رحمت و مغفرت مینمود بنا بر این چاره منحصر باینست که یا مأموری را فرمان دهی تا مشار الیه را باو تسلیم نمایم و یا او را از زندان آزاد نمایم زیرا من از زیادی ماندن او در محبس به خوف افتاده‌ام.

گویند یکی از کارآگاهان عیسی بوی اعلام کرد بسیاری از اوقات از ابو الحسن شنیده میشد در دعا عرض میکرد «پروردگارا میدانی که همواره از تو درخواست میکردم مکان خلوتی برای عبادت به من عنایت فرمائی پروردگارا ترا سپاسگزارم که تیر دعای مرا بهدف اجابت رسانیدی».

هرون که از عیسی مأیوس شد مأموری فرستاد تا موسی بن جعفر را از زندان عیسی بیرون آورده به بغداد ببرد و بفضل بن ربیع تسلیم نماید حضرت مدتی طولانی نیز در زندان نامبرده بسر برد، رشید بوی نوشت تا حضرتش را بقتل آورد او نیز امتناع کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۸۴

(۱) هرون باو نوشت تا حضرت را به فضل بن یحیی تسلیم کند فضل، معظم له را تحت نظر گرفت و آن حضرت را در یکی از خانهای خود زندانی کرد و جاسوسی برای بررسی امور او بر وی مقرر کرد.

حضرت ابو الحسن ع در زندان او بعبادت میپرداخت و همه شب را به نماز و قرائت قرآن و دعا و تهجد بپایان میرسانید و بیشتر از روزها روزه داشت و کمتر اتفاق می‌افتاد صورت از محراب بگرداند.

فضل بر خلاف انتظار از حضرت او زیاد اکرام میکرد و محل وسیعی در اختیار آن حضرت قرار داده بود.

هرون روزی که در رقه کوفه بود بوی اطلاع دادند که فضل بجای آنکه مساوی با یک زندانی با ابو الحسن رفتار کند همه گونه اسباب آسایش او را فراهم آورده.

هرون نامه بفضل نوشته و از اینکه اسباب آسایش موسی بن جعفر را فراهم آورده اظهار ناراحتی کرد و ضمنا باو نوشت باید مشار الیه را بقتل آورد.

فضل از چنین امریه خودداری کرد و سخن رشید را زیر پا انداخته برای انجام خواسته او اقدامی ننمود.

رشید خشمناک شده مسرور خادم را احضار کرده گفت هم اکنون با سرعت تمام به بغداد رفته و بلافاصله بزندان موسی بن جعفر وارد شو اگر به‌بینی آن حضرت با کمال آسایش و رفاهیت بسر میبرد این نامه را به عباس بن محمد داده و بگو بلادرنگ بمضمون

آن عمل نمایـد و نیز نامه دیگری بوی داد تا آن را به سـندی بن شاهک تسـلیم کند و در آن نامه نوشـته بود باید از فرمان محمد بن عباس سرپیچی ننماید.

مسـرور بدون هیچ گونه سابقه وارد منزل یحیی شده و کسـی نمیدانست علت آمدن نامبرده چیست سـپس بلافاصله بخانه که موسی بن جعفر ع تحت نظر بود رفت از نزدیک ملاحظه کرد آنچه را بهارون

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۸۵

گفته بودند مطابق با واقع بوده بلا تأمل پیش عباس بن محمد و سندی بن شاهک رفته و هر دو نامه را بنامبردگان تسلیم کرد.

(۱) فاصـله نشـد مأموری دوان دوان بطوری که همه مردم را بخود متوجه کرده بود بخانه فضل وارد شد و او را با کمال وحشتزدگی بیرون آورده بر مرکب خود سوار کرد و بمنزل عباس رفت.

عباس قبلا دسـتور داده بود چوب و فلک حاضـر کرده بودنـد بمجردی که نامبرده وارد شد ویرا برهنه کرده و سـندی بن شاهک در برابر عباس او را صد تازیانه زد.

یحیی با روی بر افروخته از خانه عباس بیرون آمد و همان کسی که بهمه بچشم حقارت مینگریست اکنون بمردم چپ و راست خود سلام میکند.

مسـرور، مـأموریت خود را که کاملاـ انجـام داده بود برای هرون نوشت و از طرف او مـأمور شـد تا موسـی بن جعفر را به سـندی بن شاهک تسلیم نماید.

هرون در روزی که گروه بسیاری در مجلس او حضور پیـدا کرده بودنـد خطاب به جمعیت گفت بدانید فضل بن یحیی از گفته من سرپیچی کرد و از اطـاعت مـن بیرون رفـت اینـک او را لعنت میکنم و شـما هم او را لعنت کنیـد جمعیت مردم و هر کس که در هر کجا بود برای خوش آینـد خلیفه و محض اینکه شاید مأجور باشـند چنان او را لعنت کردند که زلزله در ارکان در بار هرون الرشـید افتاد.

یحیی بن خالد پدر فضل که از این رویه هرون باخبر شد خود را به دربار هرون رسانیده از دری که مردم معمولا وارد میشدند داخل نشـده و از در دیگری که خواص حضور پیدا میکردند بدون اطلاع قبلی وارد شده و پشت سـر هرون قرار گرفته و بدون آنکه هرون از ورود وی باخبر شود ناگهان گفت امیر التفات کنـد هرون که از صـدای ناگهانی وی بیمناک شـد بسـخن یحیی گوش داد، یحیی اظهار داشت: فضل

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۸۶

جوانست (۱) و هر گاه نتوانست خواسـته امیر را اجابت کنـد من آنچه را که امیر خواسـته باشـد انجام میدهم اینجا امیر خرسـند شده صورت خود را بـا لبخنـد شاهانه بجانب وی معطوف داشت و بمردم توجه کرده گفت همانا فضل در انجام مقصودی کنـدی کرد و سر بنافرمـانی برداشت و من او را از این نقطه ملعون و مطرود قرار دادم و اینـک که توبه کرده و مطیع و منقاد گردیـده او را دوسـت بدارید.

مردم گفتند ما هر که را تو دوست بداری دوست میداریم و با هر که دشـمن باشـی دشمن خواهیم بود و هم اکنون که معلوم میشود فضل را دوست میداری ما هم با او دوستیم.

یحیی که کار خود را کرده و بمقصود رسـیده بود بسرعت تمامی بطرف بغداد رهسپار شد و چون وارد شهر گردید، مردم مضطرب شـده و هر کسـی برای آمـدن او سـخنی میگفت و او خود اظهار داشت من از برای آن در این هنگام بدین شـهر وارد شدم تا بوضـع شهر و کارهای کارگزاران از نزدیک رسیدگی نمایم و چنـد روزی خود را به امور مربوط بشـهر و عاملان آن سـرگرم کرد پس از آن سندی بن شاهک را طلبیده و مأموریتی که از طرف هرون داشت بوی اعلام کرد او هم فرمان نامبرده را امتثال نمود.

مأموریت سندی آن بود که حضرت ابو الحسن ع را بوسیله زهر، شهید نماید او هم حسب الامر زهری در طعام ریخته و یا خرما را به زهر آلوده کرده بحضرت ابو الحسن ع خورانید حضرت از آن تناول نمود و سه روز پس از آنکه از شدت زهر، تب کرده بود بیش زنده نماند و جهانی را برحلت خود سوگوار ساخت و دنیا را بشکمخوارگان گرگ سیرت خوک طبیعت سپرد و خود پس از سه روز شهید شد.

هنگامی که حضرت ابو الحسن ع دار فانی را وداع گفت سندی علما و بزرگان شهر را که از جمله هیثم بن عدی و دیگران بودند بخانه خود و در محلی که بدن پاک یادگار زهرا بزهر جفا شهید و آزرده گردیده دعوت کرد و به آنان دستور داد به‌بینند که ابو الحسن ع به اجل خود از دنیا رفته آنانهم که گواهان عادل از خدا برگشته بودند دیدند که اثر جراحت و خفگی در وجود نازنینش ظاهر نیست گواهی دادند

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۸۷

که به اجل خود رحلت کرده.

(۱) جنازه حضرت ابو الحسن علیه السّلام را پس از شهادت گواهان از خانه بیرون برده بر جسر بغداد گذارده جار زدند اینست موسی بن جعفر که به اجل خود رحلت کرده مردم میتوانند به‌بینند و گفته ما را تصدیق کنند.

مردم دسته دسته می‌آمدند و کاملا دقت میکردند و بسر و صورت آن حضرت می‌نگریستند و تصدیق میکردند که به اجل خود وفات یافته.

در روزگار آن حضرت عده از مردم خیال میکردند آن حضرت همان قائم موعود است و زندان او را غیبت برای امام قائم میدانستند و معتقد بودند امام قائم که در پرده غیب است همین آقاست که مدتها در پرده غیبت زندان از انظار ارادتمندان دور بوده این عقیده بی‌معنی ایجاب کرد یحیی بن خالد جار بزنند آنها که موسی بن جعفر علیه السّلام را امام قائمی میدانستند که نمی‌میرد اکنون بیایند از نزدیک مشاهده کنند که مرده و دار فانی را وداع گفته مردم برای اینکه تعیین راستی درگذشته، بدیدار جنازه او می‌آمدند.

پس از کشمکشها جنازه حضرت ابو الحسن ع را تشییع کرده و در مقابر قریش در باب تین که از زمانهای قدیم مقبره و آرامگاه قریش و نامداران روزگار بوده دفن کردند.

گویند چون رحلت حضرت ابو الحسن ع نزدیک شد از سندی بن شاهک درخواست کرد برای تغسیل و تکفین او فلان دوست مدنی او را که مجاور خانه عباس بن محمد در شارع قصب، منزل دارد حاضر نماید او هم خواسته امام ع را پذیرفته نامبرده را حاضر کرد.

سندی گوید من پیشنهاد کردم بمن اذن دهید تا شما را خود کفن نمایم امتناع کرده فرمود کابین زنان و خرج سفر حج و کفنهای مردگان ما از پاکترین پولهای ما انجام می‌شود و من خود کفن دارم و میخواهم تغسیل و تکفین من بعهده فلان دوست من باشد و چنان هم شد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۸۸

باب نوزدهم فرزندان و بخشی از اخبار مربوط به آنان

(۱) حضرت ابو الحسن موسی ع سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت:

۱- علی بن موسی الرضا ع ۲- ابراهیم ۳- عباس ۴- قاسم مادرشان ام ولد بود ۵- اسماعیل ۶- جعفر ۷- هرون ۸- حسن مادرشان ام ولد بود ۹- احمد ۱۰- محمد ۱۱- حمزه مادرشان ام ولد بود ۱۲- عبد اللّه ۱۳- اسحق ۱۴- عبید اللّه ۱۵- زید ۱۶- حسن ۱۷- فضل ۱۸- حسین ۱۹- سلیمان مادرشان ام ولد بود ۲۰- فاطمه کبری ۲۱- فاطمه صغری ۲۲- رقیه ۲۳- حکیمه ۲۴- ام ابیها ۲۵- رقیه

صغری ۲۶- ام جعفر ۲۷- لبابه ۲۸- زینب ۲۹- خدیجه ۳۰- علیه ۳۱- آمنه ۳۲- حسنه ۳۳- بریهه ۳۴- عایشه ۳۵- ام سلمه ۳۶- میمونه ۳۷- ام کلثوم مادرشان ام ولد بوده.

در میان تمام فرزندان حضرت ابو الحسن ع فرزند بزرگوارش حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع از همه بزرگوارتر و عالیقدرتر و داناتر و فاضلتر بوده.

احمد بن موسی: مردی کریم و بزرگوار و پرهیزکار بود و حضرت موسی بن جعفر این فرزند بزرگوار را دوست میداشت و بر سایر فرزندان مقدم میداشت و بستان یسیر خود را باو بخشیده بود.

گفته‌اند، احمد، هزار بنده در راه خدا آزاد کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۸۹

(۱) اسماعیل بن موسی میگفته پدر بزرگوارم روزی با عده از فرزندانش بیکی از متعلقاتش که خارج مدینه بود و نام آن را یحیی که راوی این خبر بوده فراموش کرده تشریف برد احمد نیز با ما بود و آن روز بیست نفر از خادمان حضرت موسی بن جعفر اطراف احمد را داشتند و پیوسته مواظب او بودند چنانچه اگر می‌ایستاد می‌ایستادند و اگر می‌نشست می‌نشستند و با آن همه که غلامان پدرم مواظب بودند باز هم پدر بزرگوارم دقیقه از وی غفلت نمیکرد در عین حال از آن محل خارج نشدیم مگر اینکه از میان همه ما تصادفا سر او شکست.

محمد بن موسی، مردی فاضل و نیکوکار بود.

هاشمیه که کارگذار رقیه بنت موسی بن جعفر بود حکایت میکرد محمد اهل طهارت و نماز بود و تمام شب را بوضو و نماز میگذرانید و صدای ریزش آب وضوء بگوش میرسید و بنماز مشغول میشد پس از آن ساعتی میخوابید پس از آن صدای ریزش آب وضویش بگوش میرسید باز به نماز برمیخاست و بهمین طریق تا بامداد بسر میبرد.

و هر گاه محمد را میدیدم بیاد فرموده خدا می‌افتادم که میفرماید کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ، بندگان با حقیقت خدا همانها هستند که شب را کمتر میخوابند.

ابراهیم بن موسی؛ مردی دلاور و کریم بود.

در روزگار مأمون به امارت یمن مشغول بود و این منصب را از ناحیه محمد بن زید نواده حضرت

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۹۰

علی ع که ابو السرایا با وی در کوفه بیعت کرده و آنجا را فتح نمود و مدتی در آنجا زیست توفیق یافته.

(۱) ابو السرایا پس از چندی در کوفه بود بکارهای خود می‌پرداخت و اخیرا وضع او بر خلاف انتظار رو بناسازگاری گذارد، ابراهیم برای او از مأمون امان نامه گرفت.

هر یک از فرزندان ابو الحسن دارای فضیلت و منقبت مشهوری هستند و فرزند بزرگوارش رضا علیه السّلام بطوری که نوشتیم از نظر فضل و برتری بر سایرین مقدم است.

باب بیستم در بیان امام پس از ابو الحسن و تاریخ میلاد و دلائل امامت و مدت عمر و خلافت و زمان وفات و مرقد و عدد فرزندان و مختصری از اخبار آنان.

اشاره

(۲) پیشوای پس از موسی بن جعفر ع فرزند بزرگوارش حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام بوده زیرا آن جناب از همه برادران و خاندانش برتر و دانش و بردباری و پرهیزکاریش در همه جا و برای همه کس مانند خورشید درخشانی جلوه گری

میکرد و خاصه و عامه بدین معنی اقرار داشته و متفقا جناب او را بهمین اوصاف عالیه می‌شناختند و پدر بزرگوارش هم به پیشوائی او تصریح و او را از میان همه برادرانش بسمت امامت معرفی فرمود. حضرت رضا ع سال صد و چهل و هشت هجری در مدینه

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۹۱

متولد شده و در ماه صفر سال دویست و سه در سن پنجاه و پنجسالگی در طوس از سرزمین خراسان رحلت فرموده.

و مادر آن حضرت‌ام ولدی بوده بنام ام البنین و مدت امامت و پیشوائی آن حضرت پس از شهادت پدر بزرگوارش بیست سال بوده.

فصل ۱ [نصوص امامت]

(۱) عده از مخصوصان و معتمدان و پرهیزکاران و دانشمندان شیعه از قبیل داود رقی و محمد بن اسحاق ابن عمار و علی بن یقطین و نعیم قابوسی و حسین مختار و زیاد مروان و مخزومی و داود بن سلیمان و نصر بن قابوس و داود زربی و یزید بن سلیط و محمد بن سنان اعتراف کرده‌اند که پدر نامدارش به امامت حضرت معظم له پس از خودش تصریح کرده.

(۲) داود رقی گفت بحضرت ابو ابراهیم عرضه داشتم پیر شده‌ام اینک دست مرا بگیر و از آتش جهنم برهان و بفرما امام ما پس از رحلت شما کیست؟ حضرت بفرزند بزرگوارش اشاره کرده و فرمود امام شما پس از من این عالیمقدار است.

(۳) اسحاق بن عمار بحضرت ابو الحسن اول عرض کرد آیا مرا به بزرگی که باید پس از رحلت

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۹۲

شما بدو مراجعه کنم و احکام دینم را از وی اخذ نمایم رهنمائی نمیفرمائید؟

فرمود پسر من علی ع امام شماست و همانا پدرم دست مرا گرفت و وارد حرم مطهر جد بزرگوارم نمود و فرمود فرزند من خدای متعال میفرماید (من ترا خلیفه در روی زمین قرار دادم) و ثابت است هر گاه خدا امریه‌ای را صادر کند بدان وفا میکند.

یعنی این فرزند بامر خدا خلیفه بر خلق است و چنانچه تعیین فرموده وفا میفرماید.

(۱) حسین بن نعیم صحاف گفته من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم علی گفت حضور حضرت عبد صالح مشرف بودم فرمود فرزندم علی ع سید و بزرگ فرزندان منست و من کنیه خود را باو اعطا کردم.

در روایتی بمجردی که هشام این سخن را شنید دست به پیشانی زده و گفت چه میگوئی؟ علی بن یقطین پاسخ داد بخدا قسم چنانچه گفتم از حضرت او استماع نمودم.

هشام اظهار داشت بنا بر این امر امامت پس از حضرت ابو الحسن به جناب او متوجه خواهد شد (۲) نعیم قابوسی از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده فرزندم علی از بزرگترین و با موقعیت ترین فرزندان من است و من او را از سایرین دوستر میدارم و او با من در امور جفری و توجه بدان که جز پیغمبر و یا وصی او دیگری حق توجه بدان را ندارد انبازی میکند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۹۳

(۱) حسین مختار گوید هنگامی که حضرت ابو الحسن ع در زندان بسر میبرد نامه‌هائی بما مرقوم فرمود که با بزرگترین فرزندانم پیمان بستم که او چنین و چنان کند و فلان کس از نعمت ولایت و خلافت بهره ندارد و دستور چنانست که مرقوم نموده‌ام تا ترا ملاقات نمایم یا قضاء الهی بدرگذشت من جاری شود.

(۲) زیاد عبدی گوید حضور حضرت ابو ابراهیم شرفیاب شدم فرزند بزرگوارش حضرت ابو الحسن نیز حضور داشت موسی بن جعفر فرمود این فرزندم علی است نوشته او نوشته من و فرموده او فرموده من و رسول او فرستاده و رسول من است و هر چه بفرماید حق با اوست.

(۳) مخزومی که مادرش از فرزندان جعفر طیار بوده میگفته روزی حضرت ابو الحسن ع ما را بحضور طلبیده و فرمود میدانید برای

چه امری شما را به حضور طلبیدم؟ عرضکردیم خیر. فرمود برای اینکه گواه باشید که همین فرزندم وصی من است و باید امور مرا اداره کند و جانشین من باشد و هر کسی که از من طلبی دارد باو مراجعه نماید و کسی که باو وعده دادم و هنوز موعدش نرسیده این یادگار من بوعده او وفا خواهد کرد و کسی که چاره از ملاقات من ندارد ملاقات من منحصر بنوشته اوست.

(۴) داود سلیمان گفت بحضرت ابو ابراهیم ع عرضکردم میترسم خدای نکرده اتفاقی برای شما رخ بدهد و من از ملاقات شما محروم گردم اینک خواهشمندم امام پس از خودتان را برای من معرفی

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۹۴

فرمائید، فرمود پسرم ابو الحسن امام پس از منست.

(۱) نصر بن قابوس میگوید بحضرت ابو الحسن موسی عرضکردم از پدر بزرگوارتان پرسیدم امام پس از شما کیست؟ جناب شما را معرفی فرمود و چون وجود مقدس پدرتان رحلت فرمود و مردم بطرف راست و چپ متوجه شدند من حسب الامر بحضرت شما توجه کردم اینک همان سؤال را از حضرت شما می‌نمایم، حضرت ابو ابراهیم فرزندش ابو الحسن را معرفی فرمود.

(۲) داود بن زربی گفته حضور حضرت ابو ابراهیم شرفیاب شده و پولی تقدیم کردم حضرت مقداری از آن را گرفت و ما بقی را بمن رد کرد عرضه داشتم خدا امور شما را اصلاح فرماید برای چه ما بقی آن را بمن برگردانیدی فرمود امام پس از من، ما بقی آن را از تو باز خواست خواهد کرد.

چون خبر وفات آن حضرت را شنیدم حضرت ابو الحسن ع کسی را فرستاد و همان مقدار معلوم را باز خواست کرد تقدیم نمودم.

(۳) یزید بن سلیط در ذیل حدیثی طولانی از حضرت ابو ابراهیم ع روایت کرده سالی که حضرت مشار الیه رحلت کرد بمن فرمود امسال دار فانی را وداع میگویم و امر خلافت متوجه بفرزندم علی است که همنام با علی و علی میباشد که منظور از علی اول علی بن ابی طالب و دوم علی بن الحسین است از علی اول فهم و بردباری و یاری دین خدا و دوستی اولیاء او و تقوی و دین او را بارث برده و از علی دوم محنت

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۹۵

روزگار و صبر بر ناروائیهای دنیای غدار را بیادگار برده است.

(۱) ابن سنان گفته یک سال پیش از آنکه حضرت ابو الحسن بسفر عراق عزیمت نماید حضورش شرفیاب شدم و فرزندش علی در برابرش نشسته بود چون حضرت مرا دید فرمود ای محمد امسال پیش آمد و سفری رخ خواهد داد باید بیتابی ننمائی عرضکردم چه خواهد شد که هم اکنون اضطرابی بمن دست داد فرمود امسال بسوی این طاغیه خواهم رفت و از او و کسان پس از او بمن آسیبی نمیرسد پرسیدم چه خواهد شد فرمود خدا ستمگران را گمراه میکند و آنچه اراده فرماید انجام میدهد پرسیدم چه واقعه رخ میدهد فرمود کسی که حق فرزندم علی را ادا نکند و امامت او را پس از من انکار نماید مانند کسی است که بعلی بن ابی طالب ظلم کرده و حق او را پس از رسول خدا ص زیر پا انداخته باشد، من عرضکردم سوگند بخدا هر گاه خدا بمن نعمت عمر ارزانی فرماید حق او را بوی تسلیم خواهم کرد و اقرار بامامت او خواهم نمود فرمود راست میگوئی خدا بتو عمر خواهد داد که حق او را بوی تسلیم نمائی و به امامت او و فرزندش اقرار کنی.

پرسیدم امام پس از او کیست؟ فرمود فرزندش محمد عرضکردم در برابر فرمان او هم راضی و تسلیمم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۹۶

باب بیست و یکم بخشی از خصوصیات و فضائل حضرت رضا ع

اشاره

(۱) هشام بن احمد گفت حضرت موسی بن جعفر ع بمن فرمود آیا فهمیده که یکی از مغربیها بتازگی آمده باشد؟ عرضکردم نشنیده و نمیدانم فرمود آری یکی از مغربیها بتازگی وارد مدینه شده بیا باتفاق پیش او برویم حضور حضرتش سوار شده بطرف مرد مغربی رهسپار شدیم چشمم به‌برده فروشی افتاد گفتم کنیزهائی که برای فروش آورده حاضر کن نامبرده هفت تن از کنیزان خود را بر ما عرضه داشت لیکن هیچ یک از آنها مورد توجه حضرت ابو الحسن ع واقع نشد فرمود غیر از اینها اگر کنیز دیگری داری بما عرضه کن گفت بجز از یک کنیز بیمار برده دیگری حاضر ندارم و بالاخره آن را حاضر نشد بحضور مبارک عرضه بدارد حضرت منصرف شده برگشت.

فردا مرا مأمور داشت که نزد برده فروش رفته از وی بپرسم بالاخره بچه مبلغی حاضر خواهی شد آن را از تو ابتیاع نمائیم مقداری معین میکند تو آن را بهمان مبلغ که میگوید خریداری کن.

هشام میگوید حسب الامر نزد برده فروش رفته و بمبلغی که گفت کنیز نامبرده را خریداری کردم برده فروش پس از آنکه کنیز را بمن تسلیم کرد پرسید آن مردی که دیروز با تو بود که بود آن را بمن معرفی بنما؟ پاسخ دادم بزرگی از مردم بنی هاشم بود پرسید از کدام تیره بنی هاشم است گفتم بیش از این اطلاعی ندارم.

گفت جهت پرسش من آن بود هنگامی که این کنیز را از دورترین شهرهای مغرب خریداری

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۹۷

کردم زنی از اهل کتاب چون او را دید پرسید این زن کیست و از کجا بدست تو آمده؟ گفتم این کنیز را برای خود خریده‌ام گفت تو ارزش و لیاقت این کنیز را نداری این کنیزک باید در تحت اختیار بهترین مردم روی زمین باشد تا در اندک وقتی فرزند بزرگواری بوجود آورد که در شرق و غرب عالم مانندی نداشته باشد.

هشام گفت چون آن کنیز را حضور انور حضرت ابو ابراهیم ع آوردم فاصله نشد فرزند بزرگوارش از این مجلله بوجود آمد.

(۱) صفوان بن یحیی گوید هنگامی که حضرت ابو ابراهیم ع رحلت فرمود و فرزندش ابو الحسن بر سریر امامت قرار گرفت و اظهار دعوت کرد ما از این معنی بیمناک شدیم یکی از آنها که حضور داشت بعرض رسانید امر بزرگی اظهار داشتی و ما بیم داریم مبادا از این طاغیه هرون الرشید آسیبی بشما برسد فرمود هر چه بکوشد دست بر من پیدا نخواهد کرد و بمقصود نمیرسد.

(۲) غفاری گفته مردی به نام و نشان معین از خانواده ابو رافع مولای رسول خدا طلبی از من داشت و اصرار زیادی میکرد بزودی بدهی او را بپردازم و از آنجا که خود را در دست او ناتوان دیدم نماز صبح را در مسجد رسول خدا بجا آورده بلا درنگ حضور حضرت رضا ع که در عریض بود شرفیاب شدم چون نزدیک خانه آن حضرت رسیدم آن جناب را با پیراهن و عبائی بر الاغی سوار دیدم حیا مرا مانع شد چون نزدیک من رسید توقف کرد و بمن می‌نگریست عرض سلام کردم و تصادفا آن روز هم ماه رمضان بود

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۹۸

عرضکردم فدای شما فلان مولای شما طلبی از من دارد و بخدا سوگند مرا رسوا کرده و آرزومند بودم حضرت شما مرا از آسیب او حفاظت فرمائید و حاضر نشوید بیش از این آبروی من در میان مردم بریزد بیش از این سخنی نگفتم و اظهار نداشتم طلب او از من چقدر است و چه حقی بر من دارد حضرت دستور داد در عریض بمانم تا هنگامی که حضرت او مراجعت فرماید من حسب الامر همان جا بودم و روز را همچنان که روزه‌دار بودم بپایان رسانیده و نماز مغرب را بجا آوردم و بالاخره از زیادی ماندن و ضعف روزه بیتاب شده خواستم مراجعت کنم حضرت را با عده از مردم که اطراف او را گرفته و مخصوصا فقرا دست سؤال بطرف او دراز کرده و حضرت در خور هر کسی عطیه میداد از کنار من عبور کرده بخانه خود تشریف برد پس از اندک زمانی بیرون آمده مرا بحضور خواند همراه آن جناب بمنزلش شرفیاب شده در جایی که دستور داد نشستم و همواره از احوال ابن مسیب برای آن حضرت نقل میکردم و چون از عرایض خود فارغ شدم فرمود خیال میکنم هنوز افطار نکرده‌ای عرضکردم آری حضرت دستور داد غذا

حاضـر کرده و به غلام خود فرمود با من در افطار کردن شـرکت نمایـد پس از افطار فرمود فرش را بالا بزن و هر مقدار پولی که در زیر آن می‌بینی بردار چون آن محـل را بالا زدم دینارهای چنـدی دیـدم برداشـته و در آستینم نهادم و چون هوا تاریک بود و ممکن بود دستبردی بمن زده شود بچهار نفر از غلامانش دستور داد مرا بمنزل برسانند.

عرضـکردم فدای شـما نظر باینکه شـبگردان پسـر مسیب در شـهر مشـغول گشت و حفاظت‌اند نمی‌خواهم آنها از بودن غلامان شما همراه من بفهمند که من شـرفیاب حضور مبارک بوده‌ام حضـرت تصدیق فرموده و در حق من دعا کرد و دستور داد تا هر کجا مایل است با وی همراهی کنید و از هر کجا که دستور داد باز گردید.

غلامان حضـرت حسب الامر همراه من آمده تا نزدیک منزلم رسیدم و چون دیگر خوف و ترسی نداشته آنان را مرخص کردم وارد منزل که شدم چراغ طلبیده دینارها را شمردم چهل و هشت دینار بود با آنکه

ترجمه الإرشاد ،ص:۵۹۹

مولای مزبور بیش از بیست و هشت دینار از من طلبکار نبود.

در میان دینارها دینار درخشـنده بچشم من آمد که از صافی و روشـنی آن بشـگفت آمدم آن را برداشته نزدیک چراغ آوردم نوشته بسـیار واضـحی بر آن ظـاهر بود که فلاـنی از تو بیست و هشت دینـار طلب کار بود اینک طلب او را بپرداز و ما بقی که بیست دینار دیگر است متعلق بتو است هر گونه تصرفی که خواستی میکنی.

سو گند بخدا من مقدار بده کاری خود را بآن حضرت بطور قطع نگفته و معلوم نکرده بودم.

(۱) گویند سالی هرون الرشـید به حج بیت اللّٰه مشرف شد و همان سال هم حضـرت رضا ع از مدینه به خانه خدا عزیمت فرمود در راه بکوهی که طرف چپ قرار گرفته رسـید خطاب کرده فرمود «ای فارع که بانی و خراب‌کننـده آن را قطعه قطعه خواهنـد کرد» ما معنی این جمله را نفهمیـدیم چـون هرون و همراهیـانش بـآن محـل رسـیدند هرون منزل کرد و جعفر بن یحیی بر آن کـوه بالاـ رفته دستور داد مجلسی ویژه او بر روی همان کوه بنا کردند در مراجعت از مکه باز بهمان محل که رسید دستور داد آن مجلس را ویران نمودند و چون بعراق بازگشت او را قطعه قطعه کردند اینجا مصداق فرموده امام ع ظاهر شد.

(۲) ابراهیم بن موسـی گفت خواسته از حضرت ابو الحسن آرزومند بودم و بسیار اصرار میکردم حضرت وعده میفرمود تا روزی که قرار بود حاکم مدینه وارد شود حضـرت باسـتقبال او تشـریف میبرد منهم در رکاب آن حضـرت بودم تا نزدیک قصـر فلان شخصی رسیدم منزل کرده جز من و آن حضرت دیگری حضور

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۰۰

نداشت از فرصت اسـتفاده نموده عرضه داشـتم فدای شـما، عید نزدیک است و درهمی ندارم حضرت با تازیانه خود زمین را بشدت شکافت و دست بر آن زده شمش طلائی بیرون آورد فرمود این طلا را بمصرف خود برسان و آنچه را دیدی با کسی ابراز مدار.

(۱) مسافر گوید در منی حضور حضـرت ثامن الحجج بودم یحیی بن خالد از کنار ما عبور کرد بخاطر گرد و غبار سر و صورتش را پوشانیـده بود حضرت فرمود این بینوایان نمیداننـد چه پیش‌آمدهائی امسال برای آنان رخ خواهد داد و شـگفت‌انگیزتر از این من و هارونیم که مانند این دو انگشتیم و انگشـتان خود را بیکدیگر متصل فرمود مسافر گوید بخدا سوگند منظور آن حضرت را نفهمیدم تا هنگامی که حضرت را با هرون دفن کردیم (یعنی در قبه هارونیه).

فصل ۱ [فضائل و مناقب آن حضرت]

(۲) مأمون عده از آل ابی طالب از آن جمله حضـرت رضا ع را بوسیله جلودی نامی از راه بصره به حضور خود خوانده پس از ورود نامبردگـان را در خـانه و حضـرت رضـا ع را در منزل دیگری وارد کرد و مقـدمش را گرامی داشـته و در تعظیم آن جنـاب کوتاهی

ننموده پس از این به آن حضرت ابلاغ کرد میخواهم خود را از خلافت خلع کرده و حضرت شما را بدان مقام سرافراز دارم اکنون مناسب است شما هم رأی خودتان را ابراز فرمائید حضرت نه پذیرفته و اظهار داشت بخدا سوگند از چنین هدفی که در نظر داری بخدا پناهنده میشوم و شایسته است کسی هم از فکر تو خبردار نشود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۰۱

(۱) فرستاده هنگامی که رأی آن حضرت را بمقام خلافت معروض داشت مأمون فرستاده را مأمور ساخت خاطرنشان نموده عرضه بدارد هر گاه حاضر نمیشوید بجای من بمنصب خلافت برقرار شوید ناگزیر باید ولایت عهدی مرا بپذیرید تا پس از درگذشت من رأسا به سریر خلافت پایدار گردید.

حضرت رضا ع این پیشنهاد را نیز به شدت هر چه تمامتر نپذیرفت مأمون که دید ممکن است بمقصود خود نرسد مجلس خلوتی که جز او و حضرت رضا ع و فضل ذا الریاستین دیگری حضور نداشت منعقد ساخته معروض داشت میخواهم سررشته کار مسلمانان را بدست شما درآورم.

حضرت رضا ع فرمود امیر از خدا بترس و از او فراموش مکن و این چنین زنجیری بگردن من میفکن زیرا من تاب آن را ندارم و نمیتوانم چنین بار سنگینی را بدوش بکشم.

مأمون گفت بنا بر این شما را بسمت ولایتعهدی پس از خودم برگماردم حضرت فرمود بهتر آنست مرا هم از این سمت، معاف بداری.

مأمون ناراحت شده و آن حضرت را در صورتی که ولایتعهدی را نپذیرد تهدید کرد و معروض داشت عمر خطاب، شورا را در میان شش نفر که یکی از آنها جد تو امیر المؤمنین علی ع بود قرار داد و شرط کرد هر کدامشان مخالفت کردند کشته شوند بنا بر این شما هم ناگزیر باید با هدف من مخالفت ننموده و خواسته مرا به‌پذیرید زیرا من صلاح مقام خلافتم را در ولایتعهدی شما می‌بینم و چاره جز این ندارم.

حضرت رضا ع که چاره را منحصر به پذیرش خواسته او دیده اظهار داشت در صورتی ولایتعهدی ترا می‌پذیرم که امر و نهی نکنم و فتوا ندهم و قضاوت ننمایم و عزل و نصب نکنم و آئینی که هم اکنون در خصر خلافت تو رائج است تغییر ندهم.

مأمون همه خواسته‌های حضرت را پذیرفت.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۰۲

(۱) موسی بن سلمه گفته در خراسان همراه محمد بن جعفر بودم روزی از ذو الریاستین شنیدم میگفت امر شگفت‌آوری دیده‌ام، نمی‌پرسید چه بوده؟! پرسیدیم چه دیده؟.

گفت امر عجیب آن بود که مأمون به علی بن موسی پیشنهاد میکرد و میگفت میخواهم سررشته کارهای مسلمانان را بدست تو بسپارم و بار گران خلافت را که بدوش دارم در دست اختیار شما درآورم مشار الیه میفرمود من تاب تحمل این بار را ندارم و نمیتوانم از عهده آن برآیم و من تا آن روز خلافتی بآن درجه بی‌ارزش ندیدم که مأمون خود را از خلافت، خلع میکند و علی بن موسی آن را نمی‌پذیرد.

راویان اخبار خلفا نقل کرده‌اند هنگامی که مأمون میخواست علی بن موسی ع را بخلافت برگمارد و با خود در این باره اندیشه میکرد فضل بن سهل را احضار کرده و از عزیمت خود بوی اعلام نمود و دستور داد برای آنکه تصمیم قطعی در این خصوص گرفته شود با برادرش حسن حضور پیدا کند فضل هم حسب الامر با برادر حاضر شد حسن هنگامی که از عزیمت مأمون با خبر شد بر وی گران آمده و اندیشه نامبرده را بر خلافت عادت تلقی کرده و خاطرنشان ساخت هر گاه اندیشه خلیفه لباس عمل بخود بپوشد خلافت از خاندان او بیرون خواهد رفت.

مأمون اظهار داشت با خـدای متعال تعهد کرده‌ام هر گاه بر برادرم امین پیروز شدم خلافت را به برترین یادگارهای ابو طالب واگذار نمایم و امروز در روی زمین، داناتر از او را سراغ ندارم.

حسن و فضل که از عزیمت قطعی او اطلاع یافتنـد سـخنی نگفته و بخود بمناسـبت اینکه مبادا بر آنها خشـمگین شود اجازه معارضـه نداده و خواه ناخواه با رأی وی موافقت نمودند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۰۳

(۱) مأمون هم که نامبردگان را با هـدف خود موافق دید آنان را حضور حضـرت رضا ع فرسـتاد، برادران حسب الامر حضور اقدس شرفیاب شـده مقام امامت را از اراده مأمون باخبر ساختند و عرض خلافت را بخاکپای همایونش تقدیم داشـتند، حضـرت از پذیرش خواسـته مأمون امتناع فرمود آنها اصرار زیاد و بالاخره فهماندند که چاره از پذیرش آن ندارید حضرت ناچار با اراده مأمون موافقت فرمود.

فرسـتادگان که بمقصود رسـیده بودند حضور مأمون آمده و ویرا از موافقت حضـرت رضا ع اعلام کردند مأمون شاد شده و در روز پنجشـنبه جلوس کرده و خواص دربار و لشـکریانش را بار داده پس از تشـکیل جلسه و حضور مدعوین، فضل بن سـهل علت انعقاد جلسه خودمـانی را بحاضـران اطلاع داده و اعلام کرد رأی مأمون بر این قرار گرفت که علی بن موسـی ع را ولیعهـد خود قرار داد و آن جناب را بنام «رضا» نامید.

و از جانب مأمون بحاضران دستور داد از این به بعد لباس سبز «۱» بپوشید و پنجشنبه دیگر برای بیعت با آن جناب حضور بهمرسانید و بافتخار این ولایتعهدی حقوق یک سال شما قبلا پرداخت خواهد شد.

روز پنجشنبه فرا رسید طبقات مختلف مردم از سپهسالاران و دربانان و قاضیان و سایر افراد لباس سبز پوشیده بدربار مأمون میرفتند.

مأمون آن روز جلوس کرده و دو تشک بزرگ بر روی هم تا همتای نشیمنگاه مأمون باشد برای حضرت رضا انداخته بودند جنابش با لباس سبز و عمامه و شمشیر حمایل کرده بر روی آن تشک جلوس فرمود، مأمون نخست دسـتور داد تا فرزنـدش عباس، مقـدم بر سایرین با حضرت رضا ع بیعت نماید.

حضرت رضا ع برای بیعت، دست خود را باین کیفیت نگه داشته بود که پشت دستش مقابل صورت مبارکش و کف دستش برابر با مردم بود، مأمون گفت دست خود را دراز کنید تا مردم بدرستی با شما

---

(۱) پیش از این دستور، شعار بنی عباس لباس سیاه بود و نیز پرچمهای ملی‌شان را از پارچه‌های سیاه درست میکردند و از روزی که حضرت رضا بولایتعهدی برقرار گردید لباسها و پرچمها مبدل به سبز شد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۰۴

بیعت نماینـد، (۱) فرمـود رسـول خـدا ص بهمیـن آئیـن بـا مردم بیعت میکرد بالاـخره مردم یکی بعـد از دیگری برای بیعت حضـور می‌یافتند و حضرت ع دست مبارکش را که (یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ بود) بالای همه دستها قرار میداد.

در آن روز بـدره‌های زر در میـان حضـار پخش شـد و خطبا و شـعرا در سـتایش و نیایش آن حضـرت و قـدم بی‌سابقه‌ای که مأمون برداشـته خطبه‌ها خواندنـد و سـرودها سـرودند. پس از آن ابو عباد، عباس فرزنـد مأمون را طلبیدند او به تندی آمده دست پدرش را بوسـیده و کنار او نشست بعد از او محمد بن جعفر را خوانده، فضل بن سهل او را روانه کرد وی نزدیک مأمون آمده لیکن دست او را نبوسـید باو گفتند برو و جایزه‌ات را بگیر مأمون که گویا از بی‌اعتنائی وی متأثر شده بود او را طلبیده و دستور داد برو بمحل خود بنشین بعد از این ابو عباد یک یک از حضار علوی و عباسی را پیش میخواند و جوائز خود را میگرفتند تا همه جائزه‌ها بپایان رسید.

آنگاه مأمون از حضرت رضا ع درخواست کرد بمبارکی این روز فرخنده خطبه انشا فرماید حضرت رضا ع ستایش خدا را بجا آورد

فرمود همانا ما بر اثر ارتباط و بستگی که با رسول خدا ص داریم بر شما حقی داریم و شما نیز بر ما حقی دارید و هر گاه شما حق ما را بما دادید و رعایت حال ما بآن طور که باید و شاید نمودید بر ما واجب است که حق شما را رعایت نمائیم و بموجب آن کار کنیم و بغیر از این جملات بیانات دیگری نفرمود.

مأمون پس از انقضاء بیعت، دستور داد سکه بنام آن حضرت ع زدند و بمبارکی آن روز پیروز دختر عموی اسحق بن موسی را به همسری وی درآورد و باو فرمان داد تا بعنوان امیر الحاجی با عده از مردم به خانه خدا مشرف شده و در هر شهری که وارد می‌شود مردم را از ولایتعهدی حضرت رضا ع

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۰۵

اعلام نماید و خطبه بنام آن حضرت بخواند.

(۱) همان سال عبد الحمید بن سعید در مدینه منوره بمنبر رسول خدا ص صعود کرد پس از آنکه مقدمات را بنحو احسن بانجام آورد حضرت رضا ع را معرفی کرد و اضافه نمود امروز اساس کار مسلمانان و ولایت عهدی آنان بکف با کفایت حضرت (علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی ع) است.

اجداد او شش نفرند که برتر از تمام کسانی هستند که از آب رحمت الهی سیراب میشوند.

مدائنی نقل کرده هنگامی که حضرت رضا ع بر سریر ولایتعهدی قرار گرفته بود و خطبا و سرایندگان در برابر آن حضرت به خطبه و شعر مشغول بودند و پرچمهای شادمانی بر فراز سر همایونش به اهتزاز درآمده بودند یکی از مخصوصان آن حضرت که حضور داشت چنین نقل میکند من آن روز از این موقعیت بی‌اندازه شادمان بودم و خرسندی داشتم حضرت که مرا این گونه خوش و خرم دید نزدیک خوانده و بدون آنکه کسی متوجه شود فرمود دلت باین پیش‌آمد مشغول نگردد و خوشحال مباش که سرانجامی ندارد. از سرایندگانی که آن روز بحضور اقدس شرفیاب بودند دعبل خزاعی بود او در هنگام شرفیابی عرضه داشت قصیده سروده و بر خود لازم میدانستم پیش از آنکه بحضور انورت عرضه بدارم کسی را از انشاد آن اطلاع ندهم حضرت ع او را اذن جلوس داده چون مجلس خلوت شد فرمود قصیده‌ای که سروده انشاد کن او هم قصیده‌ای را که مطلع آن به این شعر آغاز می‌شود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۰۶

(۱)

مدارس آیات خلت من تلاوؤ منزل وحی مقفر العرصات معروض داشت چون از سرودن آن فارغ شد، حضرت رضا ع به حجره خود رفته و جبه خزی همراه با ششصد دینار زر برای او عنایت فرمود و بخادم خود فرمود باو بگوید این مقدار وجه را بمصرف سفر خود برسان و ما را معذور بدار.

دعبل گفت بخدا سوگند برای صله شعر نسروده و برای اخذ جائزه از منزل خود حرکت ننموده‌ام لیکن هر گاه اراده همایون تعلق گرفته باشد ممکن است یکی از جامهای خود را که میپوشند اعطا فرمایند و آن جوائز را برگردانید، حضرت رضا ع تقدیمیهای خود را نه پذیرفت و علاوه بر آن یکی از جامه‌های خود را ضمیمه کرد و پس فرستاد.

دعبل از حضور امام ع خارج شده وارد قم گردید چون آن جبه را دیدند بهزار دینار بهاء آن را از نامبرده خریداری کردند دعبل حاضر نشده گفت سوگند بخدا یک رشته آن را بهزار دینار نمی- فروشم آنگاه از قم خارج شد قمیها رندی کرده به تعقیب او درآمدند و سر راه بر او گرفته و جبه را به یغما بردند دعبل به قم برگشته و در باره آن با نامبردگان گفتگو کرد قمیها گفتند بهیچ عنوانی نمی- توانی بآن دست پیدا کنی و اگر میخواهی هزار دینار بگیر و برگرد دعبل گفت در صورتی مراد شما را برمی‌آورم که قطعه از آن جامه را با هزار دینار پول بمن بدهید آنها هم برای جلب رضایت وی قطعه از آن جامه را به ضمیمه وجه مزبور بوی دادند.

یاسر خادم و ریان بن صلت گوینـد پس از آنکه حضـرت رضا ع بولایتعهـدی مأمون مسـتقر شـد روز عیـدی پیش آمد کرد مأمون کسـی را مأمور داشت تا حضرت برای نماز عید بخارج شهر تشریف ببرد حضرت بفرستاده اظهار داشت تا بمأمون بگوید در آغازی که ولایتعهدی ترا پذیرفتم قرار بر این بود بهیچ یک از

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۰۷

امور خلافت نپردازم (۱) اینـک مرا از نمـاز خوانـدن با مردم معاف بـدار، مأمون پاسـخ فرسـتاد غرض من آن است که مردم مطمئن گردند و بفضل و مقام تو اعتراف نمایند و چندین مرتبه مأمور برای انجام امر نماز رفت و آمد کرد و چون مأمون اظهار داشت حتما این عمـل صورت بگیرد حضـرت فرسـتاد هر گاه مرا از نماز جماعت معارف بـداری برای من بهتر است و اگر چاره منحصـر بانعقاد جماعت است بر من لازمست همچنان که رسول خدا ص و امير المؤمنين علي ع برای نماز خارج ميشدند عزيمت نمايم.

مأمون اظهار داشت همان طور که میخواهیـد و اراده‌اتان تعلق گرفته نماز جماعت را منعقد فرمائید آنگاه به سـپهسالاران و دربانان و سایر مردم دستور داد بامداد همه درب خانه آن حضرت گرد آیند، حسب الامر زن و بچه در راهها و کوچه‌ها منتظر تشریف فرمائی حضـرت رضا ع بودنـد و تمام سـرگردان و دربانان و لشـکریان بطرف خانه آن جناب متوجه شـده و سوار بر اسبان منتظر قـدوم آن حضـرت بودند، هنگامی که خورشـید طلوع کرد حضـرت غسل کرده جامه‌های خود را پوشیده و عمامه سفیدی از پنبه که یکطرف آن بر روی سـینه مبـارکش افتـاده و طرف دیگرش بر شـانه‌اش قرار گرفتـه بسـر گـذارده و بـوی خـوش اسـتعمال کرده و عصـای مخصوصـی بدست گرفته و بغلامان خود فرمود بهمین هیئت خود را درآورند و بآنها دستور داد پیشاپیش حضرتش حرکت نمایند و خود آن جناب با پای برهنه و شـروال را تا نصف ساق بالا زده و دامن را بر کمر اسـتوار نموده عزیمت خروج از منزل فرمود و چون انـدکی راه رفت سـر بطرف آسـمان بالاـ کرد و تکبیر گفت غلامـانش تبعیت کرده تکبیر گفتنـد و همچنـان بهیئت مـذکور حرکت فرمود تـا کنـار درب منزل رسـید بمجردی که سـرگردان و لشـکریان حضـرتش را باین هیئت دیدنـد از اسـبها فرود آمدنـد و هر که کاردی همراه خود داشت بلادرنگ بندهای کفشش را بریده با پای برهنه در رکاب همایونش حرکت میکرد حضرت کنار

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۰۸

در ایستاد و تکبیر گفت (۱) و همه مردم شروع کردند به تکبیر گفتن و چنان صدای تکبیر بلند میشد که گویا آسمان و زمین و در و دیوار تکبیر می‌گویند و شهر مرو از دیدن حضرت رضا و هیئت بیسابقه آن جناب یک پارچه ناله و غوغا شد.

خبر بمأمون رسید، فضل ذو الرياستين باو گفت هر گاه علي بن موسی با این هیئت به مصلی برسد مردم چنان مفتون او شوند که سر از پا نشناسند و ما بر خود بیمناکیم و تأمین جانی نخواهیم داشت مناسب آنست آن حضرت را منصرف سازی.

مأمون رأی او را پسـندید و از سـرانجام خود ترسید مأموری را فرستاد و اظهار داشت ما شما را به رنج افکندیم و تکلیف شاقی بشما نمودیم و حاضر نیستیم بیش از این بزحمت بیفتید مناسب است برگردید و مطابق با مرسوم هر کسی باشد نماز خواهد خواند.

حضـرت ابو الحسن ع فهمیـد مأمون بیچاره شـده و حضـرت او هم ماننـد سایر دنیاداران و حقه بازان اهل ریا و خودنمائی نبود و نظر پاکش خدا و رضای او بود کفش خود را طلبیده پوشید و سوار شد مراجعت کرد. آن روز بر اثر این پیش‌آمد ناگوار نظم بیسابقه‌ای که کمتر دیده مسلمانان مشاهده کرده بود گسیخته شد و مردم چنان که باید موفق بنماز عید نشدند.

یاسـر گویـد هنگـامی که مـأمون از خراسان عزیمت بغـداد نمود و فضل ذو الرياستين با وی همراه بود ما همه در رکاب حضـرت ابو الحسن ع بودیم در یکی از منازل نامه از برادرش حسن رسـید که من در طالع سال چنان دیـدم در فلان ماه روز چهار شـنبه بضـرب شمشیر و گرمی آتش از پا درخواهی آمد و مناسب چنان

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۰۹

می‌بینم در آن روز تو و مأمون و حضرت رضا بحمام بروید و در آنجا حجامت کنی و برای رفع نحوست خون بر بدن خود بریزی.

(۱) ذو الریاستین پس از مطالعه نامه برادر کاغذی به مأمون نوشت و از وی درخواست کرد تا از حضرت رضا ع تمنا کند آن روز را باتفاق بحمام بروند.

مأمون هم برای آنکه خاطر همه کاره‌اش را برآورده باشد خواسته فضل را بوسیله نامه بعرض همایون تقدیم کرد. حضرت رضا ع پاسخ داد من فردا بحمام نخواهم رفت. دوباره مأمون نامه مشتمل برخاسته نامبرده تقدیم نمود حضرت فرمود چنانچه گفتم فردا بحمام نمیروم زیرا من دیشب گذشته رسول خدا ص را در خواب دیدم فرمود فردا بحمام مرو و من هم صلاح تو و فضل را نمی‌بینم که فردا بحمام بروید.

مأمون عریضه تقدیم داشته که شما و رسول خدا ص راست میگوئید من فردا چنانچه رأی مبارک تعلق گرفته بحمام نمیروم و فضل بهتر بحال خودش واقف است میخواهد بحمام برود میخواهد نرود.

یاسر گوید هنگام غروب آفتاب حضرت رضا ع بما دستور داد بگوئید

«نعوذ باللّٰه من شر ما ینزل فی هذه اللیلة»

بخدا از پیش آمد امشب پناهنده میشویم و ما پیوسته همین جمله را تکرار میکردیم.

حضرت نماز صبح را خوانده بمن فرمود بالای پشت بام برو گوش بده سر و صدا و غوغائی استماع میکنی یا خیر و ما هم که از جریان اطلاعی نداریم حسب الامر روی پشت بام رفتیم صیحه و غوغا و فریاد زیادی بگوش من رسید در این وقت مأمون از دری که متصل بخانه حضرت رضا ع بود وارد شده میگفت ای آقای من خدا بشما در پیش‌آمد ناگوار فضل، پاداش مرحمت فرماید زیرا فضل وارد حمام شد بلافاصله عده با شمشیرها

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۱۰

ریخته او را از پای درآوردند و از آنها که مرتکب چنین امر ناگواری بودند سه نفرشان که یکی پسر خاله فضل ذی القلمین بوده دستگیر شدند.

(۱) پس از واقعه قتل وی سرلشکریان و کارگذاران و نظامیان و کارکنان فضل، درب خانه مأمون هجوم آورده و معتقد بودند، مأمون اسباب قتل نامبرده را فراهم کرده و او را بدین حیله از پای درآورده و بالاخره بمأمون ناسزا میگفته و از وی خون خواهی میکردند و آتش آورده تا خانه او را بسوزانند.

مأمون که خود را مانند همیشه بیچاره دیده و بهیچ وسیله نمیتوانست آتش آشوب آنها را خاموش سازد بحضرت رضا ع عرضه داشته ممکن است تشریف برده و با ملایمت، آشوبگران را از کنار خانه من دور فرمائید، فرمود آری آنگاه بر مرکب سوار شده و به یاسر هم امر کرد تا در رکاب حضرتش حضور داشته باشد.

چون از خانه خارج شدیم و حضرت برابر جمعیت رسیده در میان ازدحام و غوغای آشوبگران قرار گرفته با اشاره نامبردگان را امر به تفرقه کرد، بخدا سوگند از این اشاره چنان مردم سر به عقب گذاردند که بر روی یک دیگر می‌افتادند و حضرت مراجعت فرمود.

مسافر گوید سالی که هرون بن مسیب میخواست با محمد بن جعفر پیکار نماید حضرت رضا ع بمن فرمود با هرون ملاقات کن و باو بگو فردا عزیمت پیکار منما زیرا هر گاه فردا آماده کارزار شوی هزیمت کرده و سربازان تو کشته می‌شوند اگر از تو بپرسد از کجا پیش بینی نموده بگو در خواب دیدم هر گاه فردا بکارزار روی شکست خواهی خورد.

مسافر گوید حسب الامر با نامبرده ملاقات کرده و فرمایش حضرت را باطلاع او رسانیده و گفتم هر گاه فردا بجنگ بروی هزیمت خواهی کرد و یاران تو کشته میشوند پرسید از کجا فهمیده گفتم

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۱۱

خواب دیدم، بیچاره ناراحت شده به پیشنهاد من توجهی نکرده گفت بنده خوابیده و ما تحتش را نشسته چنین خوابی دیده است باری فردا به پیکار محمد رفت و شکست خورد و لشکریانش کشته شدند.

باب بیست و دوم علت رحلت حضرت رضا ع و أخبار وارده در آن

(۱) آئین حضرت رضا ع آن بود هر گاه با مأمون خلوت میکرد او را پند میداد و از خدا میترسانید و کارهای بر خلافی را که مرتکب می‌شد تقبیح میکرد و سرانجام آنها را به نامبرده گوشزد میفرمود.
مأمون ظاهرا از سخنان حضرت احترام میگذارد و تصدیق میکرد لیکن در باطن بسیار ناراحت بود و گفتار حضرت او بر وی گران می‌آمد.
روزی حضرت رضا ع بر مأمون وارد شد دید مشغول وضو گرفتن است و غلام آب بر دست او میریزد حضرت رضا ع از عمل بر خلاف شرع او متأثر شده فرمود «در عبارت خدا انبازی اختیار مکن» مأمون ناچار ظرف آب را از غلام گرفته و خود وضو را تمام کرد و این سخن امام «که حق تلخ است» بر کینه و عداوت درونی او افزود و ناراحت‌تر شد.
حضرت رضا ع بدیده امامت، از باطن حسن و فضل فرزندان سهل بخوبی باخبر بود و میدانست سرشت آنها با نطفه شیطنت عجین شده بدین مناسبت هر گاه مأمون از آنها نام میبرد حضرت رضا ع از نام بردگان نکوهش میکرد و کارهای زشت آنها را برای مأمون بیان میکرد و اضافه میفرمود بسخنشان گوش ندهد.
برادران سهل از رویه حضرت باخبر شدند آنها هم متقابلا از حضرت رضا ع نزد مأمون سعایت
ترجمه الإرشاد ،ص:۶۱۲
می‌کردند (۱) و سخنانی می‌گفتند که جناب او را از نظر مأمون طرد کنند و اسباب ناراحتی او را فراهم سازند و بالاخره متعرض میشدند که هر گاه او را بیش از این بر خود چیره سازی ممکن است بهمین زودی مردم را علیه تو بشوراند و ترا هلاک سازند و بالاخره آنقدر از این گونه سعایتها و سخن‌چینیها نمودند تا توانستند مأمون را نسبت به آن حضرت بدبین بسازند و او را بکشتن امام هشتم ع وادار نمایند.
باری سخنان تلخ و مسموم‌کننده نامبردگان کار خود را کرد تا روزی حضرت رضا و مأمون سر سفره نشسته بغذا خوردن مشغول بودند حضرت از غذای مسمومی که تناول فرمود رنجور شد و مأمون هم برای سیاست وقت خود را به بیماری زد «۱».
عبد اللّٰه بن بشیر گفته مأمون بمن دستور داد بر خلاف عادت ناخنهای خود را بلند کنم و کسی را هم از چنین عملی باخبر نسازم منهم چنان که گفته بود ناخنهایم را بلند کردم روزی مرا خوانده و چیزی مانند تمر هندی بمن داده گفت این را بدست خود خمیر کن منهم طبق دستور آن را کاملا خمیر کردم پس از این مأمون از پیش من حرکت کرد حضور حضرت رضا ع رفته احوال پرسید و سؤال کرد حال شما چگونه است؟ فرمود آرزومندم حالم خوب و نقاهتی صورت نگرفته باشد مأمون گفت منهم بحمد اللّٰه امروز حالم خوبست. پرسید آیا امروز خدمتگاران حضور اقدس رسیده‌اند؟ فرمود خیر، مأمون خشمناک شده غلامان را بحضور طلبیده گفت اکنون باید آب انار حاضر کنید زیرا ما چاره از آشامیدن آن نداریم. آن گاه عبد اللّٰه گفت مأمون بمن دستور داد اناری حاضر نمایم چون آورده گفت آن را بدو دست خود بفشارم

---

(۱) از این بیان استفاده می‌شود سبب رحلت حضرت رضا ع فضل و حسن بوده‌اند و حال آنکه در روایت پیش از این معلوم شد که فضل در سفر خراسان در حمام کشته شد و حضرت رضا ع از قتل او اخبار کرد بنا بر این باید گفت این گونه سعایت بوسیله حسن شده و یا پیوسته حسن و فضل سعایت می‌کردند چنانچه در نماز عید معلوم شد و سرانجام سعایتشان پس از مرگ فضل بشهادت

حضرت رضا ع منجر شد و اللَّه اعلم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۱۳

چون آب انار را گرفتم (۱) مأمون آن را بحضرت رضا ع داده آشامید و همان فشرده انار اسباب رحلت آن جناب را فراهم ساخت و دو روز پس از آن رحلت فرمود.

ابو الصلت هروی گفته پس از آنکه مأمون از حضور حضرت رضا ع خارج شد، شرفیاب گردیدم فرمود کار خود را کردند و حمد و سپاس خدا را بجا آورد.

محمد بن جهم گفته حضرت رضا ع انگور را بسیار دوست میداشت آنها که آهنگ قتل آن جناب را داشتند مقداری انگور را برای آن حضرت تهیه کرده و چند روز سوزنهای زهر آلود را که با لطیفترین زهرها آلوده شده بود در آنها فروبرده آنگاه آنها را حضور اقدس رضوی آورده حضرت رضا ع پس از تناول انگور زهر آلود رنجور شده و بدین وسیله رحلت فرمود.

چون حضرت رضا ع رحلت کرد مأمون یک شبانه روز درگذشت آن حضرت را پنهان داشت پس از آن محمد بن جعفر الصادق ع و عده از سادات را که در دربار او کارگذار بودند طلبیده و آنها را از رحلت حضرت رضا ع باخبر ساخته و خود هم ابراز تأثر و اندوهناکی نموده و بدن آن حضرت را به آنها نمایانده که به‌بینند آزاری به آن جناب نرسیده و بمرگ خود رحلت نموده آنگاه باز هم برای سیاست وقت و پوشاندن عمل نامردانه خود اظهار داشت ای برادر بر من گران تمام می‌شود که ترا باینحال مشاهده کنم من آرزومند بودم پیش از تو از دنیا رحلت کنم لیکن خدا آنچه را اراده کرده بود بانجام آورد آنگاه دستور داد آن حضرت را غسل داده و کفن کرده و حنوط نمودند و خود جنازه آن جناب را تا محلی که هم اکنون مرقد مطهر آن حضرت است بدوش گرفته و همان جا مدفون ساخت.

مرقد آن حضرت قبلا خانه حمید بن قحطبه بوده که در دیه موسوم به سنا باد نزدیک دیه نوقان در

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۱۴

سرزمین طوس «۱» واقع شده بود و همان جا پیش از این هرون الرشید را دفن کرده بودند (۱) و چون حضرت رضا ع به ستم مأمون رحلت کرد مرقد آن حضرت را در برابر گور هرون قرار داده و آن جهنم ظلم و عداوت پشت سر آن حضرت واقع شد.

حضرت رضا ع هنگامی که دار فانی را وداع گفت بجز از فرزند بزرگوارش حضرت ابو جعفر محمد بن علی که مقام امامت بوجود اقدسش مباهات می‌کرد فرزند دیگری نداشت و تاریخ هم بغیر از او فرزند دیگری برای آن جناب نشان نداده و آن حضرت در زمان رحیل پدر ارجمندش هفت سال و اندی عمر داشت صلوات اللَّه علیهم اجمعین.

باب بیست و سوم ذکر امام پس از حضرت ابو الحسن ع و تاریخ تولد و دلائل امامت و مدت خلافت و عمر و سبب وفات و مرقد مطهر و عدد فرزندان و بخشی از فضائل و اخبار او.

(۲) امام پس از حضرت ابو الحسن ع فرزندش محمد بن علی ع است که پدر بزرگوارش به امامت او

---

(۱)

ای خاک طوس چشم مرا توتیا توئی‌مائیم دردمند و سراسر دوا توئی

داری دم مسیح تو ای خاک مشک بویا نکهت بهشت که دار الشفا توئی

ای خاک طوس چون تو مقام رضا شدی‌برتر هزار مرتبه ز عرش علا توئی

ای خاک طوس درد و الم را توئی علاج‌بر دردها شفا و به غمها دوا توئی

ای ارض طوس خاک تو گوگرد احمر استقلب وجود ما همه را کیمیا توئی

ای خاک طوس رتبه‌ات این بس که از شرف‌مهد امان و مدفن شاه رضا توئی

شاهنشهی که خیل ملایک بدرگهش‌دائم برند سجده که مسجود ما توئی

شاها زبان خامه بمدح تو قاصر است‌لیک این قدر بس است که دست خدا توئی

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۱۵

تصریح کرده و او را از این نظر مشار بنان قرار داده و از جنبه فضل و بزرگواری در میان افراد نظیری نداشته حضرت جواد در ماه رمضان سال صد و نود و پنج در مدینه متولد شده و در ماه ذی قعده سال دویست و بیست در سن بیست و پنجسالگی در بغداد وفات یافت و هفده سال پس از رحلت پدر بزرگوارش امامت کرد و مادر او ام ولدی بود بنام سبیکه از مردم نوبه افریقا.

باب بیست و چهارم بخشی از اخباری که دلیل بر امامت اوست مخصوصا آنها که مشتمل بر تصریح و اشاره پدر بزرگوارش بوده.

(۱) از کسانی که تصریح به امامت آن حضرت را از پدر بزرگوارش روایت کرده‌اند علی بن جعفر، صفوان بن یحیی، معمر بن خلاد، حسین بن بشار، ابن ابی نصر بزنطی، ابن قیاما واسطی، حسن بن جهم ابو یحیی صنعانی، خیرانی، یحیی بن حبیب زیات و عده بسیاری دیگر که نامشان بطول می‌انجامد.

(۲) یحیی بن نعمان بصری گفته علی بن جعفر برای حسن بن حسین صحبت می‌کرد و در ضمن سخنانش اظهار داشت هنگامی که برادران و عموها علیه حضرت ابو الحسن قیام کردند خدای متعال آن حضرت را یاری

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۱۶

کرد و بالاخره سخنان بسیاری گفت تا گفتارش بدینجا منتهی شد که من از جا برخاستم و دست حضرت ابو جعفر محمد بن علی ع را گرفته و گفتم شهادت میدهم که تو پیشوای منی سپس حضرت رضا ع گریست و فرمود ای عمو مگر از پدرم نشنیدی که میفرمود رسول خدا ص فرموده پدرم فدای بهترین و پاکیزه‌ترین کنیزان نوبیه باد که از پشت او فرزندی بوجود می‌آید که از ستم مردم زمان رانده شده و از منزل و مأوای خود دور مانده و در پشت پرده غیبت بسر برده و آنقدر بدین حال باشد تا مردم بگویند او مرده یا هلاک شده یا در کدام بیابان بسر میبرد عرضکردم آری فدای شما

(اللهم ارنی الطلعهٔ الرشیده و الغرهٔ الحمید و اجعلنا من انصاره و اعوانه)

. (۱) صفوان بن یحیی گفت بحضرت رضا ع عرضکردم پیش از آنکه خدای متعال نعمت وجود حضرت ابو جعفر را بشما ارزانی فرماید ما در خصوص فرزند با شما سخن می‌گفتیم و شما میفرمودید خدای منان به همین زودی پسری بمن عطا خواهد فرمود تا اکنون که خدا این وجود مبارک را بشما عنایت فرمود و دیدگان ما را بنور جمالش منور فرمود اینک که امیدواریم آن روز را نبینیم هر گاه پیش‌آمدی برای شما رخ داد و دل ما را داغدار نمود پیشوای پس از شما کیست و بچه کسی ما باید توجه کنیم؟ حضرت ابو الحسن بفرزند ارجمندش ابو جعفر که در برابر ذات همایون او ایستاده بود اشاره کرد عرضکردم فدای شما این بزرگوار که فرزندی سه ساله بیش نیست فرمود خورد سالی زیان بامامت او ندارد زیرا عیسی هنگامی که بر مسند پیشوائی نامزد شد کمتر از سه سال داشت.

(۲) معمر بن خلاد گفت از حضرت رضا ع مطالبی شنیدم و فرمود چه احتیاجی بآنچه گفتم دارید اینک فرزندم ابو جعفر را بجانشینی خود برقرار ساختم و ما خانواده هستیم که کوچکانمان از بزرگانمان ارث

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۱۷

میبریم و ما چون تیر همه در ردیف یک دیگریم.

(۱) ابن قیامای واسطی نامه بحضرت رضا ع نوشت و معروض داشت شما چگونه امامی هستی با آنکه تو فرزندی نداری؟
حضرت ابو الحسن ع پاسخ داد از کجا میدانی فرزندی نخواهم داشت سوگند بخدا فاصله نخواهد شد خدای متعال فرزند پسری بمن عطا خواهد کرد که حق را از باطل جدا فرماید.
(۲) ابن ابی نصر بزنطی گفته ابن نجاشی بمن گفت امام پس از آقای تو کیست؟ و من دوست میدارم همین پرسش را از او بنمائی تا من هم مطلع شوم من برای اطلاع از این معنی حضور اقدسش شرفیاب شده خواسته ابن نجاشی را معروض داشتم فرمود پسرم. با آنکه هنوز فرزند بزرگوارش ابو جعفر متولد نشده بود آنگاه خود حضرت اضافه کرد آیا بغیر از من دیگری میتواند چنین ادعائی بکند! باری سالی بیش فاصله نشد که حضرت ابو جعفر متولد گردید.
(۳) محمد بن علی از ابن قیامای واسطی که واقفی مسلک بود روایت کرده گفت حضور حضرت رضا ع شرفیاب شده پرسیدم آیا ممکن است در یک عصر دو امام وجود داشته باشد؟ فرمود نه، مگر در صورتی که یکی از آن دو صامت باشد و اظهار ننماید گفتم آری تو همان امامی هستی که امام صامتی نداری فرمود آری
ترجمه الإرشاد ،ص:۶۱۸
بخدا سوگند بهمین زودی خدای منان نعمت فرزندی بمن عطا میفرماید که حق و اهل حق را روسپید می- سازد و باطل و یاران او را سرکوب میفرماید، آن زمان که این گفتگو را میفرمود فرزندی نداشت پس از یک سال خدای متعال نعمت وجود ابو جعفر را باو کرامت فرمود.
(۱) حسن بن جهم گفت حضور حضرت رضا ع شرفیاب بودم فرزند خوردسالش را طلبیده در میان دامانم نشانید بمن فرمود پیراهنش را از بدنش بیرون بیاور چون پیراهن از بدن پاکش بیرون کردم فرمود میان دو شانه را نگاه کن چون نظر کردم در یکی از دو شانه‌اش چشمم به خاتم مانندی افتاد که در گوشت قرار گرفته بود فرمود آیا این خاتم را می‌بینی مانند همین خاتم هم در روی شانه پدرم قرار داشت.
(۲) ابو یحیی صنعانی گفته حضور حضرت ابو الحسن ع شرفیاب بودم فرزند خوردسالش ابو جعفر ع را آوردند فرمود این فرزندیست که بزرگتر و با برکت‌تر از او برای شیعیان ما بدنیا نیامده.
(۳) خیرانی از پدرش روایت کرده در خراسان حضور حضرت رضا ع شرفیاب بودم کسی پرسید بزرگوارا هر گاه پیش‌آمد ناگواری برای شما رخ داد بچه شخصی توجه کرده و امور خود را از او بخواهیم؟
فرمود بفرزندم ابو جعفر مراجعه کرده خواسته‌های خود را از او بطلبید.
گوینده از پاسخ حضرت رضا ع بشگفت آمده و با نظر خوردسالی بحضرت ابو جعفر توجه کرد حضرت رضا ع برای رفع تعجب او فرمود خدای متعال حضرت عیسی ع را بمقام رسالت و نبوت و شریعت برقرار داشت در حالی که از ابو جعفر خردسال‌تر بود.
ترجمه الإرشاد ،ص:۶۱۹
(۱) یحیی زیات از شخصی که حضور حضرت رضا ع شرفیاب بوده نقل میکند چون مردم خواستند از حضور انور حضرت رضوی ع مرخص شوند حضرت به آنها فرمود با فرزندم ابو جعفر ملاقات کرده و عهدی با او تازه کنید پس از رفتن آنها بمن فرمود خدا مفضل را بیامرزد که به کمتر از این اشاره‌ها به امامت او اقرار میکرد.
از این حدیث موقعیت مفضل بن عمر که از صحابه حضرت صادق ع بوده و توحید مفضل منسوب باوست آشکار می‌شود.

باب بیست و پنجم مناقب و دلائل و معجزات حضرت جواد علیه السّلام

(۲) مأمون هنگامی که فهمید حضرت ابو جعفر با خورد سالی صاحب مقام علم و کمال و حکمت و ادب و خرد است چنانچه هیچ

یک از مشایخ معاصر و دانشمندان با وی نمیتوانند برابری نمایند بحضرت او بی‌اندازه اظهار تمایل میکرد و بهمین مناسبت دخترش ام الفضل را بهمسری آن حضرت درآورد و او را به همراهی حضرت جواد بمدینه فرستاد و از آن حضرت تا آنجا که ممکن بود احترام میکرد و موقعیتش را حفظ می‌نمود.

(۳) ریان شبیب گفته هنگامی که مأمون خواست دخترش ام الفضل را بهمسری حضرت ابو جعفر در- آورد عباسیها از آهنگ او باخبر گردیده بر آنها گران آمده و حاضر نبودند چنین اراده صورت عمل به خود بگیرد زیرا بیم داشتند هر گاه مأمون، حضرت جواد ع را بهمسری دختر خود انتخاب کند کار

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۲۰

خلافت چنانچه پیش از این به اختیار حضرت رضا ع واگذار شده بود، بدست فرزندش درآید، (۱) بهمین مناسبت بدست و پا افتادند و نزدیکان مأمون بحضور وی رفته اظهار داشتند ترا بخدا سوگند از اراده که کرده و میخواهی ابن الرضا را بهمسری دخترت درآوری صرف نظر کن زیرا ما بیمناکیم هر گاه اراده تو لباس عمل بخود بپوشد امر خلافتی را که خدا در اختیار ما گذارده از دست ما خارج شود و لباس عزت و ارجمندی که مدتی بر اندام ما راست آمده در اندک وقتی از ما سلب گردد و تو میدانی که ما از زمان گذشته و آینده با خاندان علی ع رابطه خوبی نداشتیم و حتی خلفاء راشدین هم که پیش از تو مقام خلافت را (غاصبانه) تصرف کرده بودند آنان را تبعید میکرده و در انظار مسلمانان کوچک و حقیر جلوه میدادند و ما از رویه‌ای که با حضرت رضا ع نمودی و اختیارات ملک و ملت را باو سپردی سخت ناراحت بودیم تا خدای متعال مهم او را کفایت فرمود اینک از خدا بترس و ما را به اندوه و بلاء مبتلاء مکن و از اراده خود صرف نظر نما و دخترت را بیکی از خانواده خود که صلاح بدانی و مورد علاقه و محبت باشد تزویج کنی.

مأمون که کاملا بسخنان آنان گوش میداد پاسخ داد، اما اینکه شما با فرزندان ابو طالب رابطه خوبی نداشتید خودتان تیرگی در میان خانواده عباس و ابو طالب ایجاد کردید و این شکاف دؤیت بدست خود شما پیدا شده و هر گاه منصفانه قضاوت نمائید خواهید فهمید که آنان از شما سزاوارتر بمقام خلافت‌اند.

و اما پیشینیان ما که اسباب تبعید و حقارت آنان را فراهم می‌ساختند نه از جهت حقانیت و برتری آنان بر آل ابی طالب بوده بلکه با این عمل زشتشان قطع رحم نمودند و من بخدا پناهنده‌ام از آنکه قطع رحم نمایم و از پیوند خود احترام نگذارم و من بخدا قسم از استخلاف و جانشینی حضرت رضا ع بهیچ عنوانی پشیمان نیستم و من خودم پیشنهاد کردم تا مقام خلافت را حائز شود و رسما بر سریر سلطنت قرار

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۲۱

بگیرد و او از پذیرش خواسته من امتناع و بالاخره تقدیر خدا چنانچه باید جاری شد.

(۱) و اما اینکه ابو جعفر را بهمسری دختر خودم برگزیده و افتخار دامادی او را دارم برای آنست که معظم له در عین خورد سالی بزرگی فاضل و دانا و اعجوبه زمانست و آرزومندم بزودی مردم پی بمقام فضل و کمال او برده و بدانند رأی درست همانست که من پسندیده‌ام عباسیها گفتند دامادی را که برای خود انتخاب کرده هر چند سیرت و صورتش مایه تعجب تو شده در عین حال، خوردسالست و هنوز بسرحد معرفت نرسیده و آئین فقه را بکمال نرسانیده بنا بر این او را مهلت ده تا از حضور ادیب دانشمندی استفاده ادب و کمال نموده و بمکتب فقیهی درآمده و مسائل فقه را بیاموزد پس از این هر گونه رأیی که در باره نامبرده داری بانجام برسان.

مأمون که از بی‌اطلاعی آنان سخت آزرده شده بود گفت وای بر شما من بهتر او را می‌شناسم و میدانم او از خانواده‌ایست که علمشان از سرچشمه بی‌پایان خدا استفاده می‌شود و از حضرت کردگار او الهام می‌گیرند و همواره نیاکان او از علم دین و امور

ادب که افراد عادی بزحمات بسیار بدست می‌آوردند بی‌نیاز بودند و استادی نبود که بتواند در برابرشان عرض اندام کند و همه صفات را فوق آنچه دیگران به اندکی از هزارشان رسیده بودند آنان کامل و تمام آن را داشتند و اکنون هر گاه بخواهید صدق ادعای من برای شما هویدا گردد او را بیازمائید و در بوته امتحان گذارید.

گفتند آری این پیشنهاد را می‌پذیریم و او را چنانچه باید در معرض آزمایش قرار میدهیم اکنون خوبست بما اجازه بدهی تا دانشمندی را برگزینیم و در حضور تو از مشار الیه پرسشهائی در خصوص امور شریعت بنماید و هر گاه او از عهده پرسشها برآمد و پاسخ درست داد اعتراضی نداریم (۲) و آشنا و بیگانه از

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۲۲

رأی صائب و ثابت امیر خرسند شده و آفرین گفته و اندیشه پاك او را تبریك می‌گوئیم و اگر چنانچه ما معتقدیم از پاسخ پرسشها درمانده شد حقیقت آنچه را بعرض رسانیده‌ایم ظاهر خواهد شد.

مأمون گفت هیچ گونه نگرانی در کار نیست هر وقتی که می‌خواهید می‌توانید برای انجام خواسته خود مقرر نمائید.

نامبردگان از حضور مأمون خارج شده و بالاخره رأیشان بر این قرار گرفت یحیی بن اکثم را که در آن روزگار قاضی نامداری بود و پرچم دانائی و اطلاعاتش همه جا در اهتزاز درآمده برای انجام ایده خود نامزد کنند و باو پیشنهاد نمایند که یکی از مسائل مشکله لاـ جواب را که معظم له را بزانو در- آورد از وی پرسش نماید و باو وعده دادند هر گاه بتواند بر وی دست پیدا کند و این بیچارگان را روسپید سازد اموال نفیسه و گرانبهائی بوی تقدیم نمایند.

پس از آنکه رأیشان بنامزدی نامبرده یک جهت شد بحضور مأمون بار یافته و از او درخواستند تا روزی را برای آزمایش و پاسخ پرسش یحیی معین کند.

مأمون روزی را معلوم کرده و عباسیها در آن روز با کمال خوشی که یقین داشتند پیروزی با آن‌هاست همراه یحیی بحضور مأمون رسیدند.

مأمون برای احترام از حضرت ابو جعفر ع دستور داد تشکی بجهت آن حضرت گسترده و دو بالش بر روی آن قرار دادند و ابو جعفر آن روز که پسر نه ساله و اندی بود حضور یافته و بر روی آن مسند قرار گرفت یحیی بن اکثم در برابر آن جناب نشست و دیگران در جاهای خود نشستند و مأمون نیز در سریری که کنار مسند ابو جعفر انداخته شده بود نشست.

یحیی بمأمون گفت اجازه میفرمائید از ابو جعفر پرسشی بنمایم؟ مأمون گفت از خود آن جناب اخذ اجازه کن.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۲۳

(۱) یحیی بجانب آن حضرت متوجه شده عرضه داشت فدای شما اجازه میفرمائید پرسشی از وجود همایون شما بنمایم؟ فرمود هر گاه مایلی بپرس.

یحیی پرسید فدای شما چه می‌گوئید در باره محرمی که در حال احرام صیدی کرده و آن را کشته باشد؟.

حضرت پرسید، صیاد در حل بوده یا حرم، عالم بوده یا جاهل قتل مزبور عمدی بوده یا سهوی آزاد بوده یا بنده کوچک بوده یا بزرگ ابتداء چنین عملی مرتکب شده یا مکررا، پرنده بوده یا چرنده کوچك بوده یا بزرگ، اصرار بر این کار داشته یا از عمل خود پشیمان بوده در شب اتفاق افتاده یا در روز محرم بعمره بوده یا به حج.

یحیی از شقوق مذکوره متحیر گردیده و عرق سراسر صورتش را فراگرفته و آثار بیچارگی در بشره‌اش هویدا شد و به لکنت افتاده چنانچه حاضران متوجه شدند.

مأمون از بیچارگی یحیی خرسند شده از خدا سپاسگزاری کرد که رأی ثابت و صائب او بر همگان آشکار شد آنگاه به نزدیکان خود توجه کرده گفت دانستید آنچه را می گفتم راست و درست بود و انکار شما بی‌اساس بود.

آنگاه مأمون بحضرت ابو جعفر توجه کرده عرضه داشت حاضری دخترم ام الفضل را بهمسری خود انتخاب نمائی؟

فرمود آری! معروض داشت هم اکنون دخترم را برای خود تزویج کن که من ترا برای او و او را برای تو برگزیدم و بمخالفت مردم هیچ گونه اعتنائی ندارم حضرت ابو جعفر ع خطبه عقد را باین مضمون قرائت فرمود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۲۴

(۱) خدا را می‌ستایم و به روزی او اقرار دارم و او را خدای یکتای بی‌همتا میدانم و در برابر وحدانیت او خاکسارم و درود خدا بر محمد آقای آفریدگان و بر خاندان برگزیده او باد اما بعد از فضل خدا بر بندگان خود آنست که آنها را به اعطای حلال از حرام خدا بینیاز ساخته و فرموده مردان و زنان بی‌زن و شوهر و بندگان نیکوکار و کنیزان خود را همسر دهید که اگر بی‌نوا باشند خدا آنها را از بخشش جود توانگر سازد و او دارا و داناست.

اینك محمد بن علی بن موسی ام الفضل دختر عبد اللّه مأمون را در برابر کابین جده‌اش فاطمه دختر محمد که پانصد درهم رایج و صحیح است بهمسری میطلبد تو ای مأمون دختر خود را بهمین کابین بهمسری وی می‌پذیری؟ مأمون پاسخ داد آری منهم دختر خود ام الفضل را بهمان کابین بهمسری تو در- آوردم شما هم این همسری را می‌پذیری؟ حضرت ابو جعفر فرمود آری منهم پذیرفتم و خرسندم.

پس از این مأمون دستور داد هر کس از خاصه و عامه در هر کجا که نشسته حرکت ننماید.

ریان گوید فاصله نشد صداهائی مانند صداهای ناخدایان که با یك دیگر بطرز خاص گفتگو می- کنند بگوش ما رسید در این هنگام دربانان وارد شده و کشتی که از نقره ساخته شده بود و با ریسمانهائی از ابریشم بر روی گاری بسته و آن را مملو از عطر کرده بودند وارد ساختند مأمون دستور داد نخست محاسن خواص را از آن خوش بو کرده آنگاه به اطاقی که سایرین نشسته بودند برده و محاسن آنها را نیز معطر ساختند پس از این فرمان داد سفره‌ها گسترده و بغذا خوردن پرداخته و جایزه‌های بسیار باندازه موقعیت و مقام هر فردی اعطا شد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۲۵

(۱) چون مردم مرخص شدند و مخصوصان و نزدیکان باقی ماندند مأمون از حضرت ابو جعفر ع در- خواست کرد هر گاه صلاح بدانید شقوق مزبوره در قتل صید را توضیح فرمائید تا ما هم اطلاع یافته بهره‌مند شویم.

حضرت ابو جعفر پذیرفته فرمود محرم هر گاه در حل بوده و صیدی را بکشد و آن صید پرنده و بزرگ باشد باید گوسفندی کفاره بدهد و اگر در حرم مرتکب قتل او شود باید دو برابر جزا دهد و اگر جوجه‌ای را در حل بکشد باید بره از شیر گرفته کفاره بدهد و اگر همان را در حرم کشته باشد باید یك بره و بهاء جوجه را بپردازد و اگر صید وحشی مثلا گورخر وحشی باشد باید یك گاو بدهد و اگر شتر مرغی صید کند باید شتری قربان کند و اگر آهو باشد گوسفندی کفاره بدهد پس اگر یکی از صیدهای مزبور را در حرم بقتل بیاورد جزا دو برابر خواهد شد و هر گاه محرم صیدی کرده و آن را در حال احرام حج مرتکب شده باید در منی قربانی کند و اگر در حال احرام عمره باشد باید در مکه قربانی نماید و کفاره صید نسبت بعالم و جاهل علی السویه است و در حال عمد گناهکار است و در خطا و سهو گناهی نکرده و کفاره آزاد بر خودش است و بنده بر آقای او و فرزند خورد سال کفاره ندارد و باید سرپرست او کفاره او را بپردازد پشیمان عذاب آخرتی ندارد و اصرارکننده بر صید علاوه بر کفاره در آخرت هم معذبست.

مأمون از حضرت ابو جعفر تمجید کرده و در حق او دعا نمود.

پس از این عرضکرد هر گاه بخواهید ممکن است همان طور که یحیی از شما پرسش کرد از او سؤالی بفرمائید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۲۶

(۱) حضرت ابو جعفر ع از یحیی پرسید حاضری پرسشی از تو بنمائیم پاسخ داد این امر موکول بخواست شماست در نتیجه اگر

توانستم پاسخ شما را میدهم و الا از حضرتتان استفاده میکنم.

حضرت ابو جعفر پرسید چه میگوئی در باره مردیکه بامداد بزنی نگاه کرد و نگاه کردن او بر آن زن حرام بود چون روز بلند شد نظر کردن مرد بر او حلال بود در زوال خورشید (اول ظهر) بر آن مرد حرام شد هنگام عصر بر او حلال گردید وقت غروب آفتاب بر او حرام شد و هنگام عشا بر او حلال شد در نیمه شب بر او حرام گردید و در طلوع صبح بر او حلال شد اکنون زنی که دارای چنین حالات مختلفی است کیست و حلال و حرام شدن او روی چه میزانی است.

یحیی معروض داشت سوگند بخدا پاسخ این مسأله و وجه حلیت و حرمت او را نمیدانم از حضرت شما آرزومندم هر گاه مناسب بدانید ما را از پاسخ آن بهره‌مند سازید.

حضرت فرمود نامبرده کنیزی متعلق بمردی بوده که مرد نامحرمی اول روز باو نگاه کرده و ثابت است که نظر کردن مرد اجنبی بآن کنیز حرام بوده چون روز بلند شده همان کنیز را از آقایش خریده بر او حلال شده هنگام ظهر او را آزاد کرده بر وی حرام شده هنگام عصر تزویج کرده بر او حلال شده وقت غروب ظهار کرده (یعنی گفته پشت تو مانند پشت مادر منست) بر او حرام شده هنگام عشاء کفاره داده بر او حلال شده نصف شب طلاق داده حرام شده وقت طلوع صبح، رجوع کرده حلال شده.

مأمون پس از آنکه پاسخ حضرت را استماع کرد خطاب بحاضران نموده گفت آیا در میان شما

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۲۷

کسی هست از این مسأله پاسخ دهد یا بتواند نظیر آن را طرح کند.

(۱) حاضران معروض داشتند سوگند بخدا در میان ما کسی باین اطلاع و کمال یافت نمیشود و خلیفه داناتر به رأی خود است.

مأمون گفت وای بر شما خاندان پیمبر به فضائلی اختصاص پیدا کرده‌اند که دیگران از آنها محروم و دارای آن مقام و موقعیت نمیباشند و بزرگ و کوچک ندارند چنانچه خوردسالشان کار بزرگسالشان را انجام میدهد و میدانید حضرت رسول اکرم ص امیر المؤمنین علی ع را در سن ده سالگی بدین اسلام دعوت کرد و اسلام او را پذیرفت و امضا کرد با آنکه دیگران که در این سن بوده‌اند اسلامشان را امضاء نمیکرد و به آئین اسلام دعوت نمی‌نمود و با حسنین که کمتر از شش سال داشتند بیعت کرد با آنکه با کودکان دیگر که دارای این سن بودند بیعت ننمود.

با توجه بمطالب مزبوره آیا باز هم پی بخصائص این خانواده نه می‌برید و اعتقاد ندارید اینان خاندانی هستند که فضائل و کمالات را از یک دیگر ارث میبرند و اول و آخرشان از همه جهت برابرند.

حاضران گفته مأمون را تصدیق کرده مرخص شدند.

فردا صبح، حضرت ابو جعفر ع حضور یافته و طبقات مختلف مردم از سپهسالاران و دربانان و مخصوصان و سایر افراد برای عرض تبریک بحضور حضرت جواد و مأمون شرفیاب میشدند در آن روز به مبارکی عقد فرخنده و جشن شادمانی و همسری حضرت جواد ع سه طبق از نقره حاضر کردند در میان آنها بسته‌بندیهای بسیاری مشتمل بر مشک و زعفران دیده میشد و در هر یک از آنها سندهائی مکتوب از زر و سیم فراوان و عطیه‌های بسیار و بالاخره قباله قسمتی از زمینهای مزروعی و مسکونی بود (۲) مأمون دستور داد آنها

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۲۸

را در میان خواص درباریان خود بخش کردند و هر یک از آن بسته‌بندیها که بدست یکی از آنان می‌افتاده مکتوب جوف را بیرون آورده و آنچه بنام او نوشته شده از محل خاص سلطنتی مطالبه میکرد بلافاصله در اختیار او گذارده میشد. پس از این، کیسه‌های زر و سیم در میان سایرین تقسیم میشد و خلاصه آنها که بار یافته بودند در وقت مرخصی از جائزه‌ها و عطیه‌های بسیاری که استفاده کرده بودند مردمی غنی و مالدار بودند.

و مأمون هم بشادکامی از این عقد مبارک به همه بینوایان کمکهای شاهانه میکرد.

مأمون تا وقتی که زنده بود دقیقه از احترام حضرت جواد ع فروگذاشت نمی‌نمود و در تعظیم آن حضرت میکوشید و او را بر همه فرزندان و خاندان سلطنتی مقدم میداشت و عطوفت میکرد.

گویند ام الفضل از مدینه نامه به پدرش نوشته و در آن نامه از حضرت ابو جعفر شکایت کرده معظم له احترام مرا محفوظ نداشته و علیه من زن گرفته و همسر آورده. مأمون پاسخ داد ما ترا بهمسری ابو جعفر در نیاوردیم که حلال خدا را بر او حرام نمائیم از این پس چنین نامه بما منویس.

(۱) هنگامی که ابو جعفر همراه با ام الفضل از بغداد بجانب مدینه عزیمت میکرد باتفاق همراهیان و مشایعان به باب الکوفه رسیده و هنگام غروب آفتاب به دار المسیب نزول کرده وارد مسجد شد در صحن مسجد درخت بی‌باری بود حضرت ابو جعفر ظرف آبی طلبیده در زیر آن درخت وضو گرفت و نماز مغرب را باین کیفیت با مردم بجا آورد که در رکعت اول سوره حمد و إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ خواند و در رکعت دوم سوره حمد و قل هو اللَّه و پیش از رکوع، دعاء دست خواند و رکعت سوم را بجا آورده تشهد خوانده سلام داد سپس اندکی نشسته بذکر خدا پرداخت و بدون آنکه تعقیب بخواند چهار رکعت نافله بجا

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۲۹

آورد و تعقیب خوانده و دو سجده شکر گزارده از مسجد خارج شد و چون به آن درخت رسید مردم دیدند درخت بار نیکوئی آورده متعجب شده از میوه آن استفاده کردند میوه بسیار شیرین و بی‌دانه بود.

باری بدرقه‌کنندگان با حضرتش وداع کرده و جواد اهل بیت همانوقت بطرف مدینه رهسپار شد و پیوسته در سرزمین آبا و اجداد خود بدون آنکه اندک آزاری بکسی داشته باشد بلکه وجودش مایه همه گونه آسایش و برکت برای اهل عالم بود (اللهم ارزقنا من جوده و عطیته) بسر میبرد تا نوبت تخت‌نشینی و شکمخوارگی به معتصم رسید وی آغاز سال دویست و بیست و پنج، حضرت جواد ع را به بغداد خوانده و جنابش را در آن شهر نامیمون تحت نظر قرار داده تا در پایان ذی قعده همان سال رحلت فرمود و در کنار جد بزرگوارش حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام مدفون شد.

(۱) علی بن خالد گفته من در عسکر «۱» بودم شنیدم مردی از اهل شام را که ادعای نبوت کرده در آنجا بکنده و زنجیر آویخته و محبوس نموده‌اند من برای آنکه از پیغمبر تازه دیدن کرده باشم بزندان رفته و بهر وسیله بود از زندانبانان تقاضای ملاقات نامبرده را کرده بالاخره موفق شدم وارد زندان شده مردی خردمند و مطلع به نظرم آمد پرسیدم ای مرد قصه تو چیست و چه کردی که باین بلا مبتلا شدی؟

پاسخ داد من از مردم شامم و در محلی که میگویند سر مطهر حضرت امام حسین ع را در آنجا آویخته به عبادت مشغول بودم.

شبی بعادت همیشه در محراب عبادت بیاد خدا پرداخته مردی را در برابر خود دیدم بوی متوجه

---

(۱) در قاموس مینویسد: عسکر نام محله در نیشابور و محله در مصر بوده و از اینجاست محمد بن علی و حسن بن رشیق و نام محله‌ایست در رمله و بصره و نام شهریست در خوزستان و حسین بن عبد اللَّه و حسن بن عبد اللَّه که از ادباء عصر بوده از آنجا هستند و محلی است در نابلس و قلعه‌ایست در قریتین و شهرکی است در مصر و نام سامراست که آنجا را معتصم بنا کرده و عسکرش را در آنجا برده و ابو الحسن علی الهادی و فرزندش حسن بدان جا منسوبند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۳۰

شدم (۱) بمن امر کرد از جا حرکت کنم حسب الامر برخاسته اندک راهی رفته خود را در مسجد کوفه دیدم از من پرسید این مسجد را می‌شناسی؟ گفتم آری این مسجد کوفه است گفت نماز بخوان من با او بنماز خواندن مشغول شدم سپس برگشت منهم

همراه او مراجعه کردم انـدکی راه رفت دیـدم در مسـجد رسول اکرمیم سـلام برسول خدا ص داده نماز گزارده، منهم همراه او نماز خوانـدم بیرون آمده پس از مقداری راه بمکه مکرمه وارد شدیم طواف کردم بیرون آمده فاصـله نشد خود را در محلی یافتم که در آنجا بعبادت مشغول بودم و آن شخص از چشم من ناپدید شد.

یک سال از این پیش‌آمـد بیسابقه گـذشت متحیر و سـرگردان بودم سال بعد همان شـخص را زیارت کرده از دیدارش شادمان شده بـاز مرا ماننـد سال گذشـته دعوت کرد امریه‌اش را اجابت نموده مقامات عالیه را بمن نموده و بزیارت مرقـد مطهر حضـرت رسول و خانه خدا مشرف شدم در بازگشت که بشام وارد شده خواست از من مفارقت فرماید.

زبان خامه ندارد سر بیان فراقو گر نه شرح دهم با تو داستان فراق

ز سوز شوق دلم شد کباب دور از یارمدام خون جگر میخورم ز خوان فراق

فراق و هجر که آورد در جهـان یا رب‌که روی هجر سـیه با دو خانمان فراق عرضـکردم سوگنـد بکسـی که ترا نیروی با آن عظمت داده که خود مشاهـده کردم حضـرتت را بمن معرفی فرمـا فرمود من «محمـد بن علی بن موسـی بن جعفر» علیهم السّـلامم من از آن پس که از دیدار جنابش محروم گردیده با برخی از افراد که ملاقات میکردم مشاهده خود را حکایت می‌نمودم.

این پیش‌آمد بیسابقه بعرض محمد بن عبد الملک زیات رسید مرا طلبیده چون حضور یافته مقید

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۳۱

ساخته و بعراق فرستاد و چنانچه می‌بینی هم اکنون در زندانم و بمن نسبت میدهند که تو ادعای نبوت کرده.

(۱) من پیشـنهاد کردم اجـازه میـدهی قضیه ترا به محمـد زیات اطلاع دهم؟ گفت آری. من قصه او را که مـدعی نبوت نیست بلکه مشاهـده برای او پیش آمـده و دامنش از لوث این نسبت پـاکست به محمـد نوشـته محمـد در پشت نامه من نوشـته بود بنامبرده بگو کسـی که ترا در یک شب از شام بکوفه و از کوفه بمـدینه و از مدینه بمکه برده و از مکه بشام آورده همان کس هم بیاید و او را از زندان رها کند.

این نامه که بمن رسـید بسـیار انـدوهناک شـده و دلم بحال او رقت کرد و راه چاره نداشـتم فردا بامـداد بزندان رفتم تا از وی احوال پرسـیده و دلجـوئی کرده و او را بصبر و شـکیبائی توصیه نمـایم دیـدم لشـکریان و پاسـبانان و رئیس زنـدان و عـده دیگر از مردم مضـطرب و پریشان خاطرنـد سبب اضـطرابشان را پرسـیده گفتنـد مرد زندانی که ادعای نبوت میکرده دیشب گذشـته از زندان فرار کرده ما نمیدانیم بزمین فرو رفته یا مرغ آسمان او را در ربوده.

علی بن خالـد تا پیش از مشاهـده این امر، زیـدی مسـلک بود و پس از این که دانست، شـخص محبوس بعنایت حضـرت جواد ع از ناراحتی زندان نجات یافت اعتقاد بامامت آن جناب پیدا کرد و در این عقیده راسخ قدم گردید.

(۲) محمد هاشـمی گوید در بامداد روز عروسی ابو جعفر با دختر مأمون حضور اقدسش شرفیاب شدم و شب آن روز را دوا خورده و بامداد نخستین کسـی که وارد شد من بودم و همانوقت بی‌اندازه تشـنه بودم و نمیخواستم در چنان مجلسی آب طلب کنم حضرت ابو جعفرع بمن توجه کرده فرمود مانند اینکه تشنه؟

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۳۲

عرضـکردم آری. حضـرت غلام را طلبیـده دستور داد آب حاضـر کنـد، من از اینکه عرضـکردم تشـنه‌ام ناراحت شدم که ای کاش اطلاع نمیـدادم زیرا ممکن است آب مسـمومی بیاورند و من بدست خود بهلاکت برسم بدین مناسـبت اندوهناک شدم فاصـله نشـد غلام وارد شـد ظرف آبی تقـدیم حضور مبارک نمود حضـرت بمن متوجه شـده لبخنـدی زد ظرف آب را از غلام گرفته آشامیـد و بمن هم داده آشامیدم و مدتی طولانی حضور اقدسـش شـرفیاب بودم بار دیگر تشـنه شده، حضـرتش مانند نخست آب طلبیده خود آشامید و بمن هم عنایت فرموده آشامیدم و ایندفعه نیز در هنگامی که عطف توجه فرمود لبخند زد.

محمـد بن حمزه گفته محمـد هاشـمی هنگامی که این خبر را برای من نقل کرد سوگنـد بخدا یاد نمود آنجا فهمیدم چنانچه رافضـه معتقدند ابو جعفر از دلهای مردم باخبر است.

(۱) مطرفی گویـد هنگـامی که حضـرت رضا ع رحلت فرمود چهار هزار درهم از حضـرتش طلبکار بودم و دیگری بغیر از من و آن جنـاب بـاخبر نبود پس از رحلت حضـرت مشار الیه، حضـرت ابو جعفر کسـی را فرسـتاد فردا بامـداد بحضور ما بیا، فردا حسب الامر شرفیاب شدم فرمود پدرم ابو الحسن که رحلت کرد چهار هزار درهم از او طلبکار بودی عرضـکردم آری مصـلای خود را برداشـت در زیر آن دینارهای چندی بود آنها را که آن وقت چهار هزار درهم ارزش داشت بمن عنایت فرمود.

معلی بن محمـد گویـد در آغـازی که حضرت ابو الحسن رحلت کرده بود فرزنـدش ابو جعفر را دیـده خواسـتم قامت آن جناب را کاملا بررسی نمایم تا برای یاران خود توصیف نمایم حضرت ابو جعفر همان جا

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۳۳

جلوس فرموده و گفت ای معلی خـدای متعـال همـان دلیلی که برای اثبـات نبوت آورده به همـان دلیـل نیز امـامت را ثابت کرده که میفرماید وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا یعنی ما در کودکی او را بشرف حکم خود برگزیدیم.

(۱) داود جعفری گویـد حضـور حضـرت ابـو جعفر ع شـرفیاب شـدم سه نـامه غیر معلـوم بـا من بود و نمی- دانسـتم هر یـک را بچه شخصـی برسانم و از این نظر مغموم بودم حضـرت یکی از آنها را گرفته فرمود این نامه ریان بن شبیب است دیگری را گرفته فرمود این نـامه فلان شـخص است من در حالی که متحیر بوده تصـدیق میکردم و حضـرت تبسم می‌نمود و نامه سومی را گرفته فرمود این هم متعلق بفلان شـخص است آنگاه سـیصد دینار بمن عنایت کرده فرمود این مقدار را بفلان پسـر عموی من بده و از تو میخواهد تا ویرا بیکی از پیشه‌وران معرفی نمائی تو هم او را به پیشه‌وری معرفی کن.

داود گوید هنگامی که با پسـر عموی حضـرت ابو جعفر ملاقات کردم و مبلغ مزبور را تقدیم نمودم وی چنانچه حضرت اطلاع داده بود از من درخواست کرد تا ویرا برای خرید متاع بیکی از پیشه‌وران معرفی نمایم.

(۲) و همـو گویـد در راه ساربـانی بمن اظهـار داشت هنگـامی که حضـور حضـرت ابـو جعفر شـرفیاب میشـوم از وی معرفی کرده و درخواست کنم چنانچه او گفته تا حضـرت ویرا با یکی کارگـذارانش در کارهای شخصـی خود شـرکت دهد من هنگامی که برای انجام خواسـته او شـرفیاب شدم دیدم جماعتی حضور دارند و حضـرت مشـغول غذا خوردنست آن وقت فرصت پیدا نکردم تا اظهار ساربان را بعرض مبارک ابلاغ نمایم حضـرت از همانچه میل میفرمود بمن عنایت کرده و امر کرد تا از آن اسـتفاده نمایم پس از آن بدون آنکه از ناحیه من اظهاری بشود بغلام خود فرمود ساربانی که با ابو هاشم آمده مورد توجه قرار داده و او را در انجام

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۳۴

امور و کارها با خود شریک کن.

(۱) همو گوید روزی حضور اقدسـش به یکی از باغها رفتیم عرضه داشـتم من خیلی گل را دوست میدارم و حریص بخوردن آنم و میدانم خوردن آن بوضع مزاجی زیان‌آور است شایسته است حضرت بندگان شما دعا فرمایند و محبت آن را از دل من بیرون سازند حضرت پاسخی نفرموده پس از سه روز بدون آنکه سابقه داده باشم فرمود خدای متعال محبت گل را از دل تو زائل کرد.

نامبرده گوید پس از این بیان، از هیچ چیزی باندازه گل بدم نمی‌آمد اخبار در باره معجزات و خوارق عادات آن جناب فراوانست و همین اندازه‌ای را که متعرض شدیم غرض ما را تأمین می‌نماید.

باب بیست و ششم سبب وفات حضرت ابو جعفر و مرقد مطهر او و فرزندانش

(۲) پیش از این میلاد حضرت ابو جعفر را تذکر داده و یاد کردیم که در مدینه متولد شده و در بغداد رحلت کرده.

و نوشتیم سبب عزیمت او به بغداد آن بود که معتصم حضرتش را از مدینه به بغداد احضار کرد آن حضرت هم شب بیست و هشتم محرم سال دویست و بیست به بغداد وارد شد و در ماه ذی قعده همان سال رحلت یافت.

برخی گفته‌اند آن جناب را مسموم کردند لیکن صحت این گفته برای من به ثبوت نرسیده و نمی- توانم صحت آن را امضا کنم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۳۵

حضرت ابو جعفر در جوار جدش حضرت موسی بن جعفر در مقابر قریش مدفون شد و در روز رحلت بیست و پنج سال و چند ماه داشت.

و آن حضرت را منتجب و مرتضی هم میگفتند.

و فرزندان او عبارتند از علی که پس از وی بمسند امامت برقرار شده و موسی و فاطمه و امامه و بغیر از علی و موسی فرزند پسر دیگر نداشته.

باب بیست و هفتم در بیان احوال امام پس از ابو جعفر و تاریخ تولد و دلائل امامت و بخشی از اخبار و فضائل و مدت خلافت و عمر و علت وفات و محل قبر و عدد فرزندان و بخشی از اخبار مربوط به آن جناب.

(۱) امام پس از ابو جعفر فرزندش ابو الحسن علی ع بوده زیرا همه خصال امامت در او جمع بوده و در فضیلت و کمال نظیر نداشته و بغیر از او دیگری حائز مقام ولایت نبوده و نص خلافت بنام او توقیع یافته و پدرش او را بمقام خلافت برگزیده.

حضرت هادی در نیمه ذیحجه سال دویست و دوازده در مدینه منوره متولد شده و در ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار در سن چهل و یک سال و اندی در سامرا رحلت یافته.

متوکل او را بهمراه یحیی بن هرثمهٔ بن اعین از مدینه بسامرا احضار کرد و آن حضرت همچنان در آنجا بسر برد تا رحلت یافت.

و مدت امامت او سی و سه سال و مادرش ام ولدی بود بنام سمانه.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۳۶

باب بیست و هشتم تصریح به امامت و اشاره بخلافت آن حضرت

(۱) اسماعیل مهران گفته دفعه اولی که ابو جعفر از مدینه عازم بغداد شد حضور انورش شرفیاب شده عرضه داشتم فدای شما من از این سفر شما خوش بین نیستم تقاضا دارم هم اکنون امام پس از خود را تعیین فرمائید حضرت با صورت خندانی بمن توجه کرده فرمود امسال آن سالی نیست که تو پنداشته و از این سفر آسیبی بمن نمیرسد و آن سال که معتصم حضرتش را احضار کرد حضور یافته عرضه داشتم اینک که عزیمت سفر داری امام پس از شما کیست؟ حضرت آنقدر گریست که محاسنش تر شد فرمود آری این همان سفری است که به آسیب دشمنان گرفتار خواهم شد، امر امامت، متوجه بفرزندم علی است.

(۲) خیرانی از پدرش روایت کرده من ملازم منزل حضرت ابو جعفر ع بودم و کارهای مربوط بخود را انجام میدادم و هر شب سحر گاه احمد اشعری می‌آمد و احوال آن حضرت را میپرسید و از نقاهتی که عارضش شده بود بازجوئی میکرد و قرار بر این بود هر گاه رسول میان ابو جعفر و خیرانی وارد میشد احمد حرکت میکرد و خیرانی با رسول خلوت می‌نمود.

شبی بقانون همیشه رسول وارد شد احمد از جا حرکت کرد لیکن آن شب را در کناری که گفتگوی ما را می‌شنید ایستاد رسول پیش من آمد و اظهار داشت مولای تو سلام میرساند و میفرماید من بهمین زودی رحلت میکنم و امر امامت متوجه بفرزندم علی است و بر شما لازم است همچنان که با من معامله میکردید

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۳۷

از اوامر او اطاعت نمائید (۱) پس از این رسول مراجعه کرد و احمد بمحل خود برگشت پرسید رسول با تو چه گفت گفتم سخن بر

خلافی بیان نکرد احمد پاسخ داد آنچه را او گفت من همه را شنیدم و بالاخره گفته‌های رسول را بدون کم و زیاد بمن اطلاع داد.
من ناراحت شده و اظهار داشتم با این عملت مرتکب حرام‌شده زیرا خدا میفرماید «لا تجسسوا» بسخنهای دیگران گوش ندهید و از امور نهانی افراد تجسس ننمائید و اینکه که آنچه را نباید بشنوی شنیدی آنها را بعنوان گواهی نگه دار شاید روزی ما به شهادت تو نیازمند باشیم و زنهار تا موقع مقتضی اظهار ننمائی بامداد رسالت نامبرده را در ده نسخه نگاشته و آنها را مهر کرده و در میان ده نفر از بزرگان یاران خود تقسیم نمودم و گفتم هر گاه پیش از آنکه آنها را از شما مطالبه نمایم عارضه مرگ گریبان مرا گرفت نامه‌ها را گشوده و بمضمون آنها عمل نمائید.
پس از رحلت حضرت ابو جعفر خانه‌نشین شده و بیرون نیامدم تا وقتی که اطلاع پیدا کردم بزرگان صحابه نزد محمد بن فرج گرد آمده و در خصوص امر امامت با وی سخن میگویند محمد مرا از اجتماع آنان اعلام کرده گفت هر گاه خوف شهرت در کار نبود با همین جمعیت پیش تو می‌آمدم لیکن صلاح در اینست خود سوار شده برای ابراز امر حق پیش ما بیائی.
من هم طبق درخواست نامبرده سوار شده بآن مجمع وارد شده چنانچه تذکر داده عده بسیاری گرد آمده لکن با اندک آزمایشی معلوم شد بعارضه شک مبتلا شده‌اند من برای رفع شک و شبهه به آنها که نامه‌های ممهور من نزدشان بود و حضور داشتند پیشنهاد کردم تا رقعه‌های امانتی را بر اهل مجمع ارائه
ترجمه الإرشاد ،ص:۶۳۸
دهند پس از ارائه رقعه‌ها اظهار داشتم مضمون همین نامه‌ها دستوری است که از امام ابو جعفر ع داشتم.
(۱) برخی از حاضران گفتند بهتر آنست برای آنکه سخن تو بهتر و بیشتر بر اریکه حقانیت استوار شود دیگری را هم بعنوان گواه حاضر نمائی گفتم خدای متعال آنچه مورد علاقه شماست آماده فرمود اینک ابو جعفر اشعری حاضر است و همین رسالت را بجوریکه شنیده‌ام گواهی می‌نماید از او سؤال کنید.
حاضران از ابو جعفر گواهی خواسته وی توقف کرد و برای شهادت حاضر نشد من که دیدم او میخواهد امر حقی را بدون جهت زیر پا بگذارد ناراحت شده گفتم هر گاه حاضر برای شهادت نیستی باید با یک دیگر مباهله نمائیم.
ابو جعفر حاضر برای مباهله نشده و گفت آری چنانچه او میگوید منهم رسالت مزبوره را شنیدم و شهادت بر امامت مکرمتی است که من میخواستم برای مردی از عرب باشد و اکنون که پای مباهله در کار است نمیتوانم شهادت را کتمان نمایم.
باری شهادت ابو جعفر، مطلب حق خیرانی را پابرجاتر کرد و مردم از آن مجمع بیرون نیامده جز اینکه همه تسلیم امامت ابو الحسن هادی ع شدند.
و اخبار در خصوص نص بر امامت حضرت هادی ع براستی بسیار است و هر گاه ما بخواهیم همه آنها را یاد کنیم کتاب ما طولانی خواهد شد و از اینکه دیدیم بزرگان شیعه تسلیم فرمان واجب الاذعان حضرت هادی شدند و در آن زمان مدعی دیگری وجود نداشت که بتواند امر امامت را بر شیعیان مشتبه سازد ما را از تفصیل اخبار حاکی از نصوص بر امامت آن حضرت بی‌نیاز میسازد.
ترجمه الإرشاد ،ص:۶۳۹

باب بیست و نهم در بیان اخبار طریفه و براهین و بینات حضرت هادی علیه السّلام

(۱) خیران اسباطی گوید در مدینه منوره حضور حضرت ابو الحسن هادی رسیده فرمود از واثق چه اطلاعی داری؟ عرضکردم فدای شما هنگامی که عازم مدینه شدم نقاهتی نداشت و من از دیگران باو نزدیکتر و بهتر از احوال او اطلاع داشتم و مدت ده روز بیش نیست که از او جدا شده‌ام.
حضرت فرمود مردم مدینه میگویند او مرده عرضکردم من از همه بیشتر از او باخبرم و می- دانم نمرده حضرت فرمود چنانچه گفتم

مردم میگویند او مرده من از این جمله یقین پیدا کردم که منظور ذات اقدس خود اوست.

سپس پرسید از جعفر چه اطلاعی داری؟ عرض کردم او با بدترین احوال در زندان بسر میبرد فرمود او اکنون بر سریر امارت جایگزین شده. پرسید ابن زیات در چه حالست؟ گفتم مردم با او هستند و امر امر اوست، فرمود اینک کار بر او سخت شده و روزگار او تیره گردیده. آنگاه ساکت شده و فرمود مقدرات و احکام خدا باید جاری شود. ای خیران، واثق مرد و جعفر متوکل به جای‌نشینی او برقرار گردید و پسر زیات کشته شد پرسیدم این پیش‌آمدها چه وقت اتفاق افتاد فرمود شش روز پس از عزیمت تو از سامرا.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۴۰

(۱) ابن نعیم طاهری گفته در بدن متوکل، دملی ظاهر شد که نزدیک بود از آزار آن جان بمالك دوزخ تسلیم کند و هیچ جراحی نمیتوانست آن را نیشتر زده و ماده آلوده آن را بیرون آورد مادر متوکل نذر کرد هر گاه نامبرده شفا پیدا کند از مال خود زر و سیم فراوانی برای حضرت هادی علیه السّلام تقدیم بدارد.

فتح بن خاقان وزیر نامبرده هم باو پیشنهاد کرد ممکن است کسی را حضور حضرت ابو الحسن بفرستی شاید او داروئی داشته باشد که بتواند درد ترا درمان نماید متوکل حاضر شده کسی را حضور حضرت مشار الیه فرستاد. رسول متوکل حضور اقدس امام ع شرفیاب شده درد و گرفتاری متوکل را به خاکپای امام ع معروض داشت حضرت دستور داد روغن کنجاره (و ممکن است خود کنجاره منظور باشد) را با گلاب مخلوط کرده بر آن بمالند باذن خدا سر بازکرده ماده آلوده خارج می‌شود رسول، دستور امام ع را بمتوکل گفته حاضران از این گونه طبابت خندیده و فرموده امام ع را با استهزاء تلقی کردند.

فتح بن خاقان اظهار داشت اکنون گفته او را تجربه میکنیم و من آرزومندم فرموده آن جناب مؤثر بحال متوکل باشد بلافاصله دستور داد کنجاره حاضر کرده با گلاب مخلوط کرده بر روی آن نهادند، دمل سرباز کرده و ماده کثیف خارج شد و آن بینوا از مرگ نجات پیدا کرد.

بمادر نامبرده از بهبودی فرزندش مژده دادند وی خرسند شده ده هزار دینار از مال خود را در کیسه قرار داده و آن را بمهر خود ممهور ساخته حضور امام ع تقدیم داشت.

متوکل از بیچارگی رهائی یافت و آدمی شده مانند پیش بر متکای خلافت پشت داد چند روز از بهبودی او نگذشته بود بطحائی از حضرت ابو الحسن ع حضور آن بی‌نور، سعایت کرده و اظهار داشت

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۴۱

مال و اسلحه زیادی در پیش معظم له گرد آمده.

(۱) متوکل به سعید حاجب دستور داد شبانه بخانه ابو الحسن وارد شده و هر مقدار مال و اسلحه که پیدا کند برای متوکل بفرستد.

ابراهیم بن محمد گفت: سعید بمن اطلاع داد حسب الامر متوکل شبانه بخانه حضرت ابو الحسن رفته نردبانی گذارده روی پشت بام منزل قرار گرفته و در تاریکی شب خواستم از پله‌ها پائین بروم لیکن پیش پای خود را نمیدیده و نمیدانستم از کجا وارد اطاق شوم و مأموریتم را انجام دهم در این هنگام حضرت ابو الحسن از میان اطاق مرا خوانده و فرمود همان جا بایست تا چراغ بیاورم فاصله نشد حضرت ابو الحسن شمعی روشن کرده از اطاق بیرون آورد من از پله‌ها فرود آمده وارد اطاق شده دیدم آن جناب جامه پشمین پوشیده و کلاهی از پشم بسر گذارده و بر سجاده از حصیر رو بقبله قرار گرفته و بکار عبادت خود پرداخته و بمن فرمود اطاقها در اختیار تست من وارد شده هر چه بیشتر گشتم کمتر چیزی بدست آوردم در گوشه اطاقی چشمم به بدره زری افتاد که مهر مادر متوکل بر آن خورده و کنار آن نیز کیسه سر بمهر دیگری بود آنها را برداشته و حضرت ابو الحسن فرمود گوشه مصلایش را بالا بزنم در آنجا شمشیری غلاف شده بود آن را نیز برداشتم و حسب الامر آنها را حضور متوکل آوردم.

چون متوکل مهر مادرش را دید تعجب کرده مادر را طلبیده از کیسه و مهر بر آن پرسید یکی از مخصوصان باطلاع رسانید در هنگامی که ببلای دمل گرفتار بودی مادرت نذر کرد اگر بهبودی پیدا کردی ده هزار درهم از مال خود برای آن حضرت تقدیم بدارد اینک بنذر خود وفا کرد و مبلغ مزبور را که هنوز مهر از سر آن گرفته نشده فرستاد و کیسه دیگر را گشود در آن چهار صد دینار زر بود. متوکل دستور داد بدره دیگری همراه با بدره مادرش و شمشیر و کیسه زر را سعید بحضور حضرت برگرداند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۴۲

سعید گوید حسب الامر بدره‌ها و شمشیر را حضور امام ع آورده و با کمال شرمساری عرضه داشتم از اینکه بدون اذن بر شما وارد شدم و جسارت کردم مرا معاف بدارید زیرا مأمور و معذور بودم.

حضرت پاسخ داد وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.

(۱) محمد بن فرج رخجی گفته حضرت ابو الحسن نامه باین مضمون برای من مرقوم فرمود «کارهای خود را مرتب کن و احتیاط را از دست مده» من از ظاهر این مرقومه استفاده نکرده و ندانستم منظور آن حضرت چیست فاصله نشد مأموری آمد و مرا زنجیر کرده و آنچه در اختیار داشتم مهر زده و بزندان برد و مدت هشت سال در زندان بودم در اواخر نامه از آن حضرت بزندان رسید «در ناحیه جانب غربی نزول مکن» من از مضمون این نامه که در زندان بودم و نمیتوانستم بجائی حرکت کنم تا چه رسد بجانب غربی تعجب کردم چند روزی بیش فاصله نشد خدای متعال درب فرج را بروی من گشود زنجیر از پای من برداشته شد و مرا از زندان رها کردند.

پس از آنکه از زندان خارج شدم نامه حضور انورش تقدیم کرده درخواست کردم از خدا بخواهند تا آنچه را از من گرفته‌اند بمن برگردانند حضرت مرقوم فرمود: بزودی مال تو بتو برمیگردد و بر فرضی هم اگر بتو تسلیم نشود زیانی بحال تو نخواهد داشت.

علی نوفلی گوید هنگامی که محمد فرج را بسامرا روانه کردند نامه هم ابلاغ نمودند تا آنچه را از وی گرفته‌اند در اختیار او درآورند هنوز ابلاغیه نرسیده بود محمد وفات یافت (ناگهان بانگی بر- آمد خواجه مرد).

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۴۳

(۱) علی نوفلی گوید احمد بن خضیب به محمد بن فرج نوشت باید بزودی بسامرا بروی، محمد در این خصوص نامه بحضرت ابو الحسن تقدیم داشته و صلاحدید کرد حضرت فرمود مأموریت را انجام بده که گشایش تو در آنجاست محمد بسامرا رفته پس از اندکی درگذشت.

(۲) ابو یعقوب گوید غروب شبی در سامرا دیدم محمد بن فرج به استقبال حضرت ابو الحسن رفته و چون برابر آن حضرت رسید حضرت با حال افسردگی باو توجه کرد فردای آن شب محمد بیمار شد پس از چند روز بعیادت او رفتم گفت تازگی حضرت ابو الحسن ع جامه برای من مرحمت فرموده و آن جامه را همچنان که پیچیده و زیر سر گذارده بود بمن نشان داد و چون درگذشت بخدا سوگند نامبرده را در آن کفن کردند.

(۳) ابو یعقوب گوید حضرت ابو الحسن با احمد خضیب حرکت میکردند حضرت آهسته حرکت می- کرد احمد عرضه داشت فدای شما زودتر حرکت فرمائید فرمود تو بر من مقدمی. چهار روز بیش فاصله نشد کند و زنجیر بر پای او کردند و کشته شد.

(۴) نامبرده گوید حضرت ابو الحسن در خانه مربوط به احمد نشسته و سکونت داشت و او اصرار می- کرد حضرت از آن خانه حرکت کند و خانه را به احمد تسلیم نماید. حضرت کسی را فرستاد باو بگوید ترا در محلی مستقر خواهم ساخت که از آنجا حرکت ننمائی در همان اوقات خدای متعال او را بیچاره کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۴۴

(۱) یعقوب بن یاسر گوید روزی متوکل بدرباریان خود پرخاش کرده و گفت وای بر شما من از کار ابن الرضا به رنج افتاده‌ام زیرا

هر چه کوشش کردم ساعتی بیاید و با من بنشیند و جامی بزند و با من منادمت کرده غزلسرائی نماید و مرا بخوانندگی خود مشغول و مشعوف بدارد خودداری کرد و هر چه حیله بخرج دادم شاید بتوانم راهی برای این مقصود در نظر بگیرم موفق نشدم و چاره این کار را بدست نیاوردم.

یکی از حاضران گفت اگر نه توانستی بابن الرضا دست پیدا کنی و غرضت را اعمال نمائی اینک برادرش موسی آدمی هرزه و شراب خوار و عاشق پیشه و همه جاییست او را بمنادمت خود برگزین و او را به این عنوان شهرت بده و شرابخواری او را بنام ابن الرضا نقل محافل و مجالس قرار بده زیرا مردم میان او و برادرش تفاوتی نمیگذارند و کسی هم که او را بشناسد یقین میکند که هر دو برادر یکسانند.

متوکل دستور داد نامه نوشته و موسی را با احترام تمام بدربار بخوانید پس از ورود تمام بنی- هاشم و سپهسالاران و سایر افراد بملاقات او بروند و زمینی را در اختیار او گذارد و عمارتی برای او در آنجا بنیان کرد و شرابخواران و خوانندگان را در آنجا گرد آورد و جائزه‌های شایسته برای او معلوم کرد و منزل خاصی که خود هم گاهی بتواند بملاقات او برود آماده ساخت.

موسی هنگامی که وارد شد حضرت ابو الحسن ع با او در کنار پل وصیف که ملاقات‌گاه واردان و مسافران بود ملاقات کرد سلام نموده احترامات لازم را بجا آورده فرمود متوکل ترا از آن نظر احضار کرده تا پرده احترام ترا بدرد و در میان خاص و عام رسوا سازد زنهار در حضور او اقرار بشرابخواری ننمائی و از خدا بترس و مرتکب خلاف مشو. موسی عرضکرد میدانم فقط مرا برای منادمت خود خوانده

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۴۵

بنا بر این چه چاره باید بیندیشم. حضرت فرمود در عین حال احترام خودت را حفظ کن و از خدا نافرمانی مکن و عمل خلافی که بزیان تو تمام شود انجام مده زیرا غرض اصلی متوکل هتک حرمت تست.

موسی از پذیرفتن سخن حضرت ابو الحسن امتناع کرد و حضرت هر چه بیشتر بیان خود را مکرر برای او متذکر شد و موعظه و پند میداد نمی‌پذیرفت و همچنان در مخالفت خود میکوشید.

حضرت ابو الحسن ع که دید نامبرده دست از اراده ناپسند خود برنمیدارد و توجهی بالطاف همایونی و مواعظ شافیه او نمیکند فرمود اکنون که گفتار مرا نپذیرفتی بدان که هیچ گاه مجلسی که در نظر داری که با متوکل در سر یک سفره بنشینی و با او بشرابخوارگی مشغول شوی و نقل و نبیذ بخورید و غزل بسرائید برای تو اتفاق نمی‌افتد.

موسی سه سال در دار الخلافه متوکل ماندگار شد و هر روز بامداد به دار الاماره او می‌آمد یک روز میگفتند بکاری مشغول است روز دیگر میگفتند مست است روز سوم میگفتند دوا خورده و بیمار است و بالاخره چنانچه حضرت ابو الحسن اشاره فرموده بود مدت سه سال نتوانست با متوکل ملاقات کند و سر یکسفره شکمی از عزا درآورد تا متوکل کشته شد.

(۱) محمد بن علی گفته زید بن علی گفت هنگامی سخت بیمار شدم که شبانه طبیب بر بالین من آمد و داروئی دستور داد که سحر گرفته و روزی هم این مقدار مصرف نمایم من آن شب راهی برای تحصیل داروی مزبور نداشتم، طبیب که از منزل خارج شد کارگذار ابو الحسن همان دم وارد شده کیسه که داروی مزبور در آن بود بمن داده و گفت حضرت ابو الحسن ع سلام میرساند و میفرماید این همان داروئی است که طبیب تجویز کرده من آن دوا را گرفته استعمال کرده بهبودی یافتم.

محمد بن علی گفت پس از آنکه زید این پیش آمد را برای من نقل کرد اضافه نمود کجایند آنها که در باره این مردم غلو میکنند بشنوند و بخود ببالند و اعتقادشان بیشتر گردد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۴۶

باب سی‌ام در بیان ورود حضرت ابو الحسن ع از مدینه بسامرا و رحلت آن حضرت و سبب وفات و عدد فرزندان و بخشی از اخبار

مربوط بدان.

(۱) سبب احضار حضرت ابو الحسن به سامرا آن بود که عبد اللَّه بن محمد در مدینه منوره امور جنگی و امامت جماعت را اداره میکرد وی از حضرت ابو الحسن به متوکل شکایت و سعایت کرد و منظورش آن بود بدین وسیله آزاری به آن جناب برسد.
حضرت ابو الحسن از سعایت او باخبر شده نامه بمتوکل مرقوم فرمود که نفس سرکش عبد اللَّه او را بر این داشته که از من سعایت نماید و آنچه نوشته دروغ بوده.
متوکل پس از قرائت نامه حضرت ابو الحسن ع عریضه تقدیم داشته و آن حضرت را با بهترین طرزی که قول و فعل حاکی از آن بوده بسامرا دعوت نموده و نامه متوکل بدین مضمون ترجمه می‌شود.
بنام خداوند بخشنده مهربان اما بعد امیر المؤمنین از قدر و منزلت تو باخبر است و قرابت ترا مراعات می‌نماید و از حقوق تو احترام میگذارد و آنچه لازمه شخص تو و خاندان تست در نظر دارد و آرزومند است خدا امور تو و کسانت را بآنچه خیر و صلاحست آماده فرماید و اساس آبروی تو و آنان را استوار سازد و راحتی و آسایش را برای تو و آنها مهیا نماید و ما از ایراد این جملات غرضی نداریم جز اینکه خواستیم تحصیل خوشنودی خدا کرده و آنچه بر ما لازمست در باره تو و ایشان رعایت کرده باشیم.
ترجمه الإرشاد ،ص:۶۴۷
(۱) امیر، چنان اندیشید که عبد اللَّه را از امور رزمی و امامت جماعت مدینه که تا بحال انجام می- داده و اداره میکرده برکنار بسازد زیرا چنانچه از نامه شما استفاده کرده حق شما را نشناخته و بمقام شما توهین وارد آورده و تهمت ناروا زده و نسبت نابجائی داده که امیر یقینا خلاف آن را در باره شما اعتقاد دارد و میداند شما شخصی هستید که در گفتار و کردار خود راست و درستید و موقعیت و شخصیت شما عالیتر از آنست که نامبرده بشما نسبت داده. و بالاخره پس از برکناری وی، محمد بن فضل را بجای او برقرار ساخته و باو دستور دادم تا از شما اکرام نماید و احترام کند و اوامر شما را انجام دهد و بدین وسیله بخدا و امیر تقرب پیدا کند.
و امیر اشتیاق دیدار شما را پیدا کرده و آرزومند است عهدی تازه کند و گلی از بوستان جمال شما بچیند اکنون اگر مایلید که چندی بمضیف خانه ما بوده و ما را از دیدار خود محفوظ فرمائید ممکن است خود و خانواده و کسانی که مورد علاقه شما هستند با اطمینان خاطر هر وقت بخواهید حرکت فرمائید و در هر کجا مایل باشید منزل اختیار نمائید و هر وقت اراده نمائید بسفر ادامه دهید و اگر هم مایل باشید می- توانید یحیی بن هرثمهٔ و آنها که تحت اختیار و فرمان او هستند باتفاق خود آورده و آنها را در رکاب خویش مفتخر فرمائید و بالاخره اختیار با خود شماست و ما پیش از این باو دستور دادیم تا از نظریه شما احترام گذارده مخالفت ننماید.
اینك با خدا هم در این خصوص مشورت نمائید زیرا از برادران و فرزندان و نزدیکان هیچ کس باندازه شما در نزد امیر موقعیت ندارد و آن مقدار که نامبرده بشما مهربان و عطوفت دارد بکسان خود اظهار علاقه
ترجمه الإرشاد ،ص:۶۴۸
نمی‌کند و آرامش ندارد سلام و رحمت خدا بر شما باد.
ابراهیم بن عباس ماه جمادی الآخرهٔ سال دویست و چهل و سه.
(۱) این نامه که بحضرت ابو الحسن ع رسید اسباب سفر مهیا کرده باتفاق یحیی بن هرثمه بجانب سامرا عزیمت فرمود چون وارد شهر سامرا گردید متوکل که چنان نامه بلند بالائی نوشته و آن حضرت را دعوت کرده بجای آنکه باستقبال بیاید و سر راه آن جناب قربانی نماید بیاد کوفیان و سگان آن سامان افتاده روز ورود آن حضرت خود را مخفی ساخته حضرت ناچار در کاروانسرائی که محل بی‌کسان بود و خان الصعالیك نامیده می‌شد نزول فرمود و یك روز آنجا بسر برد متوکل روز بعد، شرمنده شده دستور

داد منزلی برای آن حضرت مقرر کرده و حضرت آنجا تشریف برد.

صالح بن سعید گفته روزی که حضرت ابو الحسن ع وارد سامرا شد بدیدار آن جناب شرفیاب شده اظهار داشتم فدای شما همواره این آشنایان بدتر از بیگانه در صددند نور الهی شما را خاموش بسازند و در بی‌حرمتی شما بکوشند و بالاخره آنقدر در آزار شما سعی کردند که شخص شما را در روز اول ورود در سرای گدایان منزل داده‌اند.

فرمود پسر سعید، غرض تو این مکانست؟ آنگاه بدست خود اشاره کرده بلافاصله باغهای سبز و خرم که نهرهای آب در میان آنها روان و همه گونه عطرها و حوریه و غلمان که گویا لؤلؤترند بنظر من آمد که دیدگان مرا متحیر ساخته و به تعجب من افزود پس از این فرمود پسر سعید، ما در هر کجا باشیم همین گونه باغ و بوستان مال ماست و ما اکنون در خان الصعالیك نمیباشیم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۴۹

(۱) مدتی که حضرت ابو الحسن ع در سامرا بسر میبرد ظاهرا نگرانی نداشت و محترما میزیست و متوکل در باطن، سعی میکرد شاید بتواند حیله بدست آورد و آن حضرت را از بین ببرد لیکن بمقصود خود نائل نمیشد. گفتگوهائی که دلیل بر مقام امامت و خلافت آن حضرت است میانشان در این مدت بوده که هر گاه بخواهیم آنها را یاد کنیم از حوصله کتاب ما خارج است.

حضرت ابو الحسن در ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار رحلت فرمود و در سامرا در خانه خود مدفون گردید.

و فرزندانی پس از آن حضرت باقی ماندند ۱ ابو محمد حسن که پس از رحلت والد بزرگوارش بمنصب امامت برقرار شد ۲ حسین ۳ محمد ۴ جعفر ۵ عایشه.

حضرت ابو الحسن مدت ده سال و اندی در سامرا میزیست و در روز رحلت بطوری که بیان کردیم چهل و یک ساله بود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۵۰

باب سی و یکم در بیان احوال امام پس از حضرت ابو الحسن و تاریخ تولد و دلائل امامت و تصریح پدر بزرگوارش بر پیشوائی او و مدت عمر و خلافت و سال وفات و محل قبر و بخشی از اخبار مربوط به او.

(۱) امام پس از ابو الحسن فرزندش ابو محمد حسن بن علی علیهما السّلام است زیرا همه فضائل و کمالات را دارا و از نظر موجبات امامت و شرائط و اضافاتی را که امام باید داشته باشد بر همه مردم عصرش مقدم بوده و براستی مقام خلافت بر وجود اقدسش میبالیده زیرا هم عالم بوده و هم زهد و بی‌اعتنائی بدنیا داشته و هم خردمند و از گناه بری و هم دلاور و مردم دار و هم در عبادت بمرحله رسیده که کسی باندازه او مقرب عند اللّه نبوده است و علاوه بر این اوصاف پدر والاگهرش به امامت او تصریح کرده و او را بمقام خلافت پس از خود معین نموده.

حضرت ابو محمد در ماه ربیع الآخر سال دویست و سی و دو در مدینه منوره متولد شده و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت در بیست و هشت سالگی رحلت کرده و در سامرا کنار مرقد مطهر پدر بزرگوارش مدفون شده.

و مادر او ام ولدی بوده بنام حدیثه. و مدت خلافتش شش سال بوده است.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۵۱

باب سی و دوم در بیان اخباری که مشتمل بر تصریح و اشاره پدر اوست بخلافت و امامت حضرت ابو محمد ع.

(۱) یحیی عنبری گوید حضرت ابو الحسن چهار ماه پیش از رحلتش فرزندش حسن ع را وصی خود قرار داد و تصریح کرد که او پس از من باید امور امامت را بعهده بگیرد و مرا وعده از نزدیکان خود را بر این معنی گواه گرفت.

(۲) علی نوفلی گوید در منزل حضرت ابو الحسن حضور آن حضرت شرفیاب بودم فرزندش محمد از کنار ما عبور کرد، عرضکردم

آیا امام پس از شما همین فرزند است فرمود نه بلکه صاحب ولایت شما و کسی که میتواند متعهد مقام امامت شود فرزندم حسن است.

(۳) عبد اللّه اصفهانی گفته حضرت ابو الحسن ع فرمود امام شما پس از من همان بزرگی است که بر جنازه من نماز گذارد و ما تا پیش از نماز بر آن حضرت، حضرت ابو محمد را نمیشناختیم چون حضرت ابو الحسن ع رحلت فرمود حضرت ابو محمد آمد و بر جنازه پدر نماز گذارد.

(۴) علی بن جعفر گوید در هنگام وفات محمد فرزند حضرت ابو الحسن ع حضور داشتم حضرت به

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۵۲

فرزندش ابو محمد فرمود اینک از خدا سپاسگزار باش که ذات اقدس او برای تو امر خیری احداث کرد. ترجمه الإرشاد ۶۵۲ باب سی و دوم در بیان اخباری که مشتمل بر تصریح و اشاره پدر اوست بخلافت و امامت حضرت ابو محمد ع. ..... ص : ۶۵۱

۱) احمد انباری گفته در هنگام وفات ابو جعفر محمد بن علی ع فرزند حضرت هادی حضور داشتم آن حضرت تشریف آورده کرسی برای آن جناب گذارده آن حضرت بر کرسی نشست و اهل بیتش هم در اطراف او گرد آمده و فرزند دیگرش ابو محمد در گوشه ایستاده پس از آنکه حضرت ابو الحسن از کار ابو جعفر فارغ شد به ابو محمد توجه کرده گفت فرزند من شکر خدا کن که ذات اقدس او امر تازه برای تو احداث فرمود.

(۲) علی بن مهزیار بحضرت ابو الحسن ع عرضکرد هر گاه خدای نکرده پیش‌آمد ناگوار شما دل‌های ما را خونین کرد باید از وجود چه کسی استفاده کرد و کدام بزرگی پیشوای ماست فرمود بزرگ فرزندان من، حسن علیه السّلام متعهد امور خلافت پس از منست.

(۳) علی بن عمرو عطار گفته در هنگامی که ابو جعفر محمد فرزند حضرت ابو الحسن ع حیات داشت حضور آن جناب شرفیاب شده و من می‌پنداشتم امام پس از ابو الحسن اوست معروض داشتم فدای شما نزدیکتر فرزندان بشما کدام یکند فرمود اینک هیچ کدام را نزدیکتر بمن از نظر مقام امامت ندانید تا اینکه خودم نزدیکترین فرزندانم را برای شما معرفی کنم.

علی عطار گوید من که بیش از این تاب تحمل نداشتم پس از چندی عریضه تقدیم کرده و نوشته بودم امر امامت پس از شما بدست کدام یک از فرزندان شما اداره می‌شود؟

حضرت ابو الحسن ع پاسخ داد: بزرگترین فرزندانم امور امامت را اداره میکند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۵۳

علی عطار گوید حضرت ابو محمد از ابو جعفر بزرگتر بود.

(۱) سعد بن عبد اللّه از عده از بنی هاشم از جمله حسن بن حسین افطس نقل میکند روزی که فرزند حضرت هادی ابو جعفر محمد رحلت کرد در وسط منزل برای حضرت هادی بساطی گسترده و حاضران علاوه بر مردم عادی متجاوز از صد و پنجاه نفر از آل ابی طالب و عباس و قریش حضور یافته بودند در آن هنگام چشمم به حسن بن علی که گریبان چاک زده و طرف راست پدر بزرگوارش ایستاده افتاد و ما تا آن روز حسن را ندیده بودیم پس از ساعتی حضرت ابو الحسن بفرزندش توجه کرده فرمود فرزند من، از خدا شکرگزاری کن که امر تازه برای تو احداث کرد. حسن گریسته استرجاع گفت و بشکر خدا پرداخت «سپاس خدا را و از او خواستار همه گونه نعمتی که بما ارزانی فرموده و ما بسوی او باز می- گردیم».

از کسی پرسیدیم این جوان کیست؟ گفت فرزندش حسن است و ما آن روز سن مبارکش را بیست سال دانستیم و آن روز او را شناخته و متوجه شدیم که امام و جانشین حضرت ابو الحسن ع اوست.

(۲) محمد بن یحیی گفته پس از درگذشت ابو جعفر حضور حضرت هادی شرفیاب شدم تا آن جناب را از وفات فرزندش تسلیت

بـدهم در آن هنگام فرزنـد بزرگوارش ابو محمـد نیز حضور داشت در نتیجه عرض تسلیت حضـرت ابو محمـد گریست پـدرش ابو الحسن باو توجه کرده فرمود فرزند اندوهناك مباش که خدا ترا

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۵۴

بهترین یادگار من قرار داده و از این نقطه نظر از خدا سپاسگزاری کن.

(۱) ابو هاشم جعفری گفته پس از درگـذشت ابو جعفر حضور حضـرت ابو الحسن شـرفیاب شده و با خود فکر میکرده و میخواسـتم بگویم پیش‌آمد تازه فرزندان شـما ابو جعفر و ابو محمد مانند اتفاق ابو الحسن موسـی و برادرش اسـماعیل فرزند حضـرت صادق ع است بمن توجه کرده فرمود آری ای ابو هاشم خـدای متعال در حق فرزندم ابو محمد پس از درگذشت برادرش ابو جعفر ایجاد بدا فرمود چنـان که سـابقه نـداشتماننـد آن که همین معنی برای ابو الحسن پس از درگـذشت برادرش اسـماعیل اتفاق افتاد و حقیقت امامت او ظهور یافت و این بیانیه پاسخ اندیشه تست و بر خلاف اراده باطل گویان خواست کردگار جاری شد.

آنگاه افزود فرزندم ابو محمد جانشین پس از منست و او از آنچه مردم نیازمندند باخبر است و رویه امامت را داراست.

(۲) ابـو بکر فهفکی گفته حضـرت ابـو الحسن ع بمن نـوشت طـبیعت و غریزه فرزنـدم ابو محمـد از همه آل محمـد درست‌تر و پـایه حجتش از همه محکمتر و او بزرگترین فرزندان و جانشـین منست و اساس امامت و احکام اهل بیت عصـمت باو پایان می‌پذیرد، در نتیجه هر مطلبی را که میخواهی از من بپرسی از او بپرس زیرا نیازمندیهای ترا او برمی‌آورد.

(۳) شـاهویه بن عبـد اللّٰه گفته حضـرت ابو الحسن ع نـامه بمن مرقوم فرمود میخواستی بپرسـی پس از درگـذشت ابو جعفر، منصب امامت بوجود کدام یک از فرزندان من مباهات خواهد کرد لیکن در این پرسش

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۵۵

اضطراب خاطر داشتی (۱) اکنون بتو اخطار میکنم، اضطراب مکن زیرا خدای متعال پس از آنکه مردمی را براه راست هدایت فرمود دیگر آنهـا را گمراه نمیسـازد و همه گونه اسـباب رهبری آنان را آماده میکنـد تا از فرمان خـدا مخالفت ننماینـد و بـدان فرزنـدم ابو محمـد جانشـین پس از منست و مردم هر چه بخواهند میتوانند از او بهره‌مند شوند خدای متعال هر چه اراده کرده باشد مقدم میدارد و هر چه را بخواهـد بتأخیر می‌انـدازد چنانچه اشاره فرموده آیتی را نسـخ نمیکنیم جز اینکه بهتر یا مثل آن را بوجود می‌آوریم همین مختصر برای خردمند بیدار کافی است.

(۱) داود جعفری گویـد از حضـرت ابو الحسن شـنیدم میفرمود جانشـین پس از من حسن است و چه- گونه خواهیـد بود با جانشـین پس از او عرضـکردم فـدای شـما مقصود از این فرمایش چیست؟ فرمود برای اینکه جانشـین پس از او را نمی‌بینید و برای شـما جایز نیست نام او را بزبان جاری کنید عرضکردم پس چگونه باید او را بخوانیم فرمود بگوئید (حجت آل محمد علیهم السّلام).

اخبار در این خصوص بسیار است که بطول می‌انجامد.

باب سی و سوم بخشی از اخبار و فضائل و معجزات حضرت عسکری (ع)

(۲) حسن اشـعری و محمـد بن یحیی و دیگران روایت کرده‌اند احمد بن عبید اللّٰه خاقان متولی موقوفات قم بود روزی در مجلس او از علویها و آئین آنان سخن بمیان آمد و او از اهل بیت عصمت بی‌اندازه بد-

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۵۶

گوئی میکرد و بـا آنهـا کمـال ضـدیت و دشـمنی داشت و او با چنین عصبیت گفت در شـهر سامرا کسـی را ماننـد حسن بن علی ع ندیـدم زیرا او مردی راست کردار و آرام و پاکـدامن و بزرگـوار و عالیمقـدار بود و همه بنی هـاشم و خانـدان او از نـامبرده احـترام میگذاردنـد و او را بر پیرمردان و محترمان مقدم میداشـتند و نه تنها خاندان او از وی احترام میگذاردند بلکه سرلشـکران و وزیران و

افراد دیگر از وی تعظیم می‌کردند.

یادم نمیرود روزی در کنار پدرم در هنگامی که مردم برای عرض حوائج می‌آمدند ایستاده بودم دربانان وارد شده باطلاع رسانیدند که ابو محمد دم درب منتظر ورود است پدرم بمجردی که نام او را شنید با صدای بلند فریاد زد او را اذن دهید.

من از اینکه دربانان چگونه جرأت کرده و جسارت نموده که توانسته‌اند از مردی به کنیه در حضور پدرم معرفی کنند متعجب شدم زیرا دربانان از غیر خلیفه و جای‌نشین او یا کسی که مجاز باشند او را به کنیه نام ببرند از دیگری باین عنوان حق معرفی نداشتند.

مجملا- مرد گندم گون نیکو اندام خوش چهره زیبا قامت جوانی که همه گونه آثار بزرگی از او هویدا بود وارد شد چون چشم پدرم باو افتاد از جا برخاست و چند قدم از وی استقبال کرد که من سابقه چنین رفتاری را از او نسبت بهیچ یک از بنی هاشم و سرلشکران نداشتم چون نزدیک رسید با وی معانقه کرد و صورت و سینه‌اش را بوسید و دست او را گرفته بر مسند خود نشانیده و خود پهلوی او قرار گرفته و روبروی او نشست و در هنگام صحبت خود را فدای او میکرد و من از تمام این امور بر خلاف انتظار متعجب میشدم در این هنگام دربانان وارد شده اطلاع داد موفق آمد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۵۷

(۱) آئین ورود برادر خلیفه موفق آن بود هنگامی که میخواست بر پدرم وارد شود نخست دربانان و سر- گردان مخصوص وارد میشده و در دو ردیف از مسند پدرم تا کنار درب بحالت احترام می‌ایستادند و از وقت ورود تا خروج او بهمین حال بودند.

پدرم پس از آنکه از آمدن موفق اطلاع یافت همچنان سرگرم صحبت با او بود و اعتنائی به آمدن موفق نکرد تا هنگامی که نوکران مخصوص موفق وارد شدند باو گفت فدای شما اینک اگر بخواهید میتوانید تشریف ببرید آنگاه به دربانان خود دستور داد او را از پشت صفها ببرید که موفق او را نبیند.

پس از این وی برخاست و پدرم هم باحترام او برخاست و با وی معانقه کرده بیرون رفت.

من از دربانان پدرم که او را به کنیه نام برده بودند پرسیدم وای بر شما این مرد که از او در حضور پدرم به کنیه نام بردید و پدرم این گونه احترامات بیسابقه از او نمود کیست؟ گفتند این مرد یکی از علویها و حسن بن علی و معروف به ابن رضا است.

تعجب من از گفتار اینان زیادتر شد و آن روز را همواره در اندیشه این مرد و پدرم و آنچه از او دیده بودم بسر بردم تا شب عالم را فرا گرفت.

خوی پدرم آن بود چون نماز عشا را بجا می‌آورد بکارهای مردم و نامه‌هائی که باید بخلیفه تقدیم بدارد می‌پرداخت منهم آن شب پس از آنکه پدرم فریضه الهی را بانجام آورد و بکارهای همیشگی پرداخت حضور آمده و آن شب بغیر از من و پدرم دیگری حضور نداشت. پرسید نیازی داری؟ گفتم آری هر گاه دستور فرمائی پرسشی دارم گفت بگو.

(۲) پرسیدم این مردی که امروز این همه از او تعظیم و احترام کردی و خود و پدر و مادرت را فدای او

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۵۸

نمودی که بود؟ پاسخ داد او پیشوای رافضیان حسن بن علی و معروف به ابن الرضاست آنگاه او و من ساعتی ساکت شدیم سپس افزود هر گاه خلافت از عباسیها سلب شود هیچ یک از بنی هاشم بغیر از او شایان مقام خلافت نمیباشد زیرا او مردی دانشمند، پاکدامن، نگهدار، زاهد، پارسا، خوش اخلاق و شایسته است و اگر پدر او را دیده بودی بفضل و بزرگی و عزت نفس میستائیدی.

من از توصیفی که پدرم نمود و عملی که امروز نسبت باو انجام شد اضطراب و اندیشه و کینه‌ام نسبت بپدرم زیادتر شد و از آن به بعد همت گماردم تا بخوبی از احوال او باخبر شوم بهمین مناسبت با هر یک از بنی هاشم و سرلشکران و کاتبان و قاضیان و فقیهان و سایر افراد که روبرو میشدم از احوال او جویا میگردیدم همه از او کاملا تجلیل و احترام میکرده و او را میستوده و بر تمام خاندان و پیرمردان مقدم میداشته در نتیجه عظمت و موقعیت او در نظر من بسرحد ثبوت رسید زیرا متوجه شدم که دوست و دشمن او را

ببزرگی یاد میکنند و میستایند.

یکی از اشعریها که حضور داشت و این سخنان را از او شنید گفت مناسب است از برادر او جعفر هم سخنی بگوئی و احوال او را برای ما شرح دهی.

احمد، خشمناك شده گفت جعفر کیست تا شایسته آن باشد که نامی از وی ببرم یا او را در ردیف حسن ذکر نمایم! جعفر، آدمی بود فاسق، بدکار، شرابخوار و از همه مردان بدتر و بی‌آبروتر و کم‌عقلتر بود.

در آن روز که حسن بن علی، محتضر بود پیش‌آمد عجیبی برای خلیفه و یاران او اتفاق افتاد که خیال نمیکردم نظیر آن هیچ گاه اتفاق افتاده باشد زیرا هنگامی که حسن ع بیمار بود به پدر من اطلاع دادند

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۵۹

که ابن الرضا ع بیمار گردیده (۱) همان ساعت پدرم با عجله به دار الخلافه رفته و بلافاصله باتفاق پنج نفر از مخصوصان خلیفه که یکی از آنها مرد دانشمند و زیرکی بود بازگشت، پدرم بآنها دستور داد همواره ملازم خانه حسن باشند و همه وقت شرح حال او را بعرض رسانند و از آن طرف دستور داد عده از طبیبان حضور یافته و برای بهبودی وی صبح و شام متوجه آن جناب باشند.

دو روز یا سه روز از این قضیه گذشت اطلاع دادند که معظم له ناتوان و سخت رنجور گردیده دستور رسید که اطباء از خانه آن حضرت خارج نشوند و قاضی القضاة را احضار کرده دستور داد ده نفر از موثقان و دینداران و پرهیزکاران و امانت نگه داران را حاضر نمایند و آنان را بخانه حسن فرستاده و فرمان داد شب و روز آنجا بسر برند و آنها حسب الامر ملازم منزل حسن بودند تا رحلت فرمود.

چون خبر وفات او در سامرا انتشار یافت سامرا یکپارچه ناله و فریاد شده و بازارها تعطیل گردید و بنی هاشم و سرگردان و کاتبان و قاضیان و اداریها و سایر مردم از اطراف و اکناف سوار شده و برای تشییع جنازه او حاضر میشدند و آن روز سامرا نمونه از قیامت بود چون از غسل او فارغ شدند خلیفه به ابو عیسی بن متوکل دستور داد تا بر جنازه او نماز بگذارد.

چون ابو عیسی نزدیك آمد، کفن از صورتش برداشته و او را بحاضران از بنی هاشم و بنی عباس و سرگردان و کاتبان و قاضیان و اداریها نمایاند و گفت اینست حسن بن علی که به اجل خود دار فانی را وداع گفته و در آن هنگام از خواص خلیفه فلان و فلان و از داوران فلان و فلان و از اطباء فلان و فلان حضور

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۶۰

داشتند سپس صورتش را پوشانیده و بر او نماز گزارده و دستور داد جنازه را برای دفن آماده سازند.

(۱) پس از دفن نامبرده جعفر بن علی برادر آن حضرت پیش پدرم آمده و گفت مرا بمنصب برادرم بر- قرار ساز و موقعیت مرا امضا کن و من هر سال متعهد میشوم بیست هزار دینار بپردازم.

پدرم از سخنان او بخشم آمده نخست او را زجر کرده و ناسزاهائی گفت که من از ذکر آنها خود- داری می‌نمایم و بالاخره باو گفت ای نادان، خلیفه بر آنها که گمان میکردند پدر و برادر تو امامند شمشیر کشید و خواست آنها را از عقیده که دارند منصرف سازد موفق نشد. اینك اگر تو در نزد پیروان پدر و برادرت ارزشی داشته باشی نیازمند بخلیفه نیستی تا او یا دیگری مقام نامبردگان را بتو تفویض نماید و اگر دارای این منزلت نبوده‌ای دسترسی بدان پیدا نخواهی کرد باری بهمین جملات، پدرم او را خوار ساخت و کم ظرفیتی او معلوم گردید و دستور داد او را بحضور راه ندهند و تا زنده بود پیش پدرم بار نیافت.

باری ما از سامرا بقم عزیمت کردیم و جعفر بحال خود باقی بود و خلیفه تا بامروز همچنان در صدد بدست آوردن فرزند حسن است و تاکنون وسیله برای پیدا کردن او تحصیل ننموده و پیروان حسن، معتقدند او رحلت کرده و فرزندی که بتواند حامل لوای امامت او باشد پس از خود بجای گذارده است.

(۲) محمـد بن اسـماعیل گفته حضـرت ابو محمـد به ابو القاسم زبیری پیش از بیست روز به قتل ابن معتز مانـده مرقوم فرمود از خانه بیرون میا تا پیش‌آمـدی که باید رخ بدهد اتفاق افتد چون بریحه کشـته شد زبیری نامه معروض داشـته و نوشـته بود اتفاقی که اشاره فرمودید پیدا شد اینک چه دستوری میفرمائید؟

پاسخ مرقوم فرمود این حادثه منظور من نبوده بلکه پیش‌آمد دیگریست که بهمین زودی اتفاق می‌افتد

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۶۱

فاصله نشد پیش‌آمد قتل ابن معتز رخ داد.

و بـدیگری ده روز پیش از قتـل محمـد بن داود مرقوم فرمود محمـد کشـته می‌شود و چنـانچه فرموده بود ده روز پس از این، محمد کشته شد.

(۱) محمـد بن علی میگویـد هنگـامی روزگـار بر مـا سـخت گرفته بود و امور زنـدگی بخوبی اداره نمیشـد پـدرم بمن پیشـنهاد کرد خوبست حضور ابو محمد که سـخاوت او عالم گیر شده شـرفیاب شده شاید او از ما دستگیری کرده و کمکی بامور ما بنماید من از پدرم پرسیدم آیا او را می‌شناسی؟ گفت خیر او را نمی‌شناسم و تا بحال هم او را ندیده‌ام.

محمـد میگویـد طبق پیشـنهاد پـدرم بجانب او عزیمت کرده در راه پـدرم گفت هر گاه او پانصـد درهم بما کمک کند که دویسـت درهمش را خرج لباس و دویست درهم آن را بمصرف خرید آرد و صد درهم آن را برای هزینه خود نگه داریم مناسب بوده و رفع نیازمندی ما می‌شود.

من با خودم گفتم ای کاش سـیصد درهم هم بمن عنایت فرمایـد تا با صـد درهمش الاغی بخرم و صد درهم برای نفقه و صد درهم آن را بمصرف لباس برسانم و بالاخره با این اعانه بسفر جبل عازم شوم.

در همین اندیشه بودم بکنار خانه آن حضـرت رسیدیم غلامش بیرون آمده گفت علی بن ابراهیم و فرزندش محمد وارد شوند چون بحضور شـرفیاب شـده سـلام کردیم بپـدرم فرمود چرا تـا بحـال بدیـدار مـا نیامـدی؟ عرضه داشت بـا این حـالیکه ملاحظه میفرمائید خجالت میکشیدم بحضور مبارك شرفیاب شوم.

پس از آنکه اندکی نشسته خواستیم از منزل آن حضرت خارج شویم غلام حضرت ابو محمد آمده

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۶۲

کیسه بپـدرم داده گفت در این کیسه پانصـد درهم پولست که دویست درهم آن برای خرید لباس و دویست درهم برای تهیه آرد و صـد درهم برای هزینه زنـدگی و کیسه هم بمن داده گفت در این کیسه سـیصد درهم پولست که صـد درهم آن برای خرید الاغ و صد درهم برای مصرف لباس و صد درهم برای سایر نیازمندیها لیکن به جبل حرکت نکن بلکه بطرف سوراء برو.

نامبرده چنانچه پیشنهاد فرموده بود به سوراء که یکی از دهات بغداد است مسافرت کرد و در آنجا همسری گرفت.

ابن کردی که راوی این حـدیث است میگویـد از برکت اعانه حضـرت ابو محمد و سـفری که طبق پیشـنهاد آن جناب نمود دو هزار دینار سرمایه بدست آورده در عین حال به امامت آن حضرت اعتقاد نداشت و از واقفیها بود، من که از بی‌وفائی او بستوه آمده بودم باو گفتم وای بر تو از این معجزه بالاتر چه می- خواهی بازهم او را بامامت نمیشناسـی و بمسـلك وقف برقراری؟ پاسـخ داد راسـت میگوئی لیکن ما برویه باقی مانده‌ایم که سالها آب علاقه به آن در نهرهای دل ما جاری است.

(۱) احمد بن حارث قزوینی گفته من با پدرم در سامرا بودیم و پدرم در سـرطویله حضرت ابو محمد به کار دام پزشکی می‌پرداخت و به بهبودی چارپایان او مشغول بود همانوقت در سرطویله مستعین، قاطر بسیار قشنگ و گرانبهائی بود که نمیگذارد زین بر پشت او گذارنـد و دهانه بدهان او نمایند و عده از رائضان و آنها که از رام کردن چارپایان با اطلاعند نمی‌توانسـتند حیله بدست آورده تا بر آن سوار شوند.

یکی از ندیمان، بخلیفه پیشنهاد کرده چرا حسن ابن الرضا را نمیخوانی تا بر آن سوار شود یا بضرب صدمه این حیوان نابود گردد. خلیفه این پیشنهاد را پسندیده حضرت ابو محمد را دعوت کرد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۶۳

(۱) پدرم باتفاق آن حضرت بخانه خلیفه رهسپار شد چون حضرت وارد منزل خلیفه شد و منهم همراه پدرم بودم حضرت چشمش به قاطر افتاد که در حیات خانه ایستاده حضرت بطرف آن توجه کرده دست مبارك بر كپل آن حيوان گذارد من مشاهده کردم بمجردی که حضرت دست بر آن گذارد چنان عرق کرد که قطرات آن از بدنش میریخت آنگاه بطرف مستعین رفته سلام کرد خلیفه از تشریف فرمائی آن حضرت خوش آیند گفته و آن حضرت را کنار خود نشانید و عرضه داشت ای ابو محمد این قاطر را دهانه بزن حضرت ابو محمد به پدرم فرمود استر را لجام کن مستعین که بسیار مایل بود نظریه ندیمش صورت پیدا کند معروض داشت بلکه خود شما این کار را بعهده بگیرید.

حضرت ابو محمد ردای مبارك را گذارده بطرف استر رفته آن را لجام کرده برگشت و نشست، مستعین درخواست کرد آن را زین فرمائید حضرت باز بپدرم فرمود آن را زین کند خلیفه که آرزومند بود این بار شاید به آن جناب آسیبی برسد گفت شما خود آن را زین فرمائید حضرت بار دیگر رفته آن را زین کرده برگشت، مستعین پیشنهاد کرد آیا میتوانید بر آن سوار شوید؟ حضرت فرمود آری بلافاصله بر- خاسته و بر آن سوار شد گاهی یورغه و هنگامی بطریق عادی و بالاخره به بهترین وجهی با آن حیوان در خانه خلیفه راه رفت آنگاه پیاده شد.

مستعین پرسید چگونه استری دیدی آن را؟ فرمود قاطر سواری بسیار خوبی است. مستعین گفت آن را خلیفه بتو بخشید، حضرت به پدرم فرمود آن را بگیر و به سرطویله ببر پدرم دهانه آن را گرفته از دربار خلیفه خارج کرد.

(۲) ابو هاشم جعفری گوید از تنگدستی و ناتوانی خود بحضرت ابو محمد ع شکایت کردم حضرت با تازیانه خود زمین را اندکی کاویده، کیسه بیرون آورده و در آن مقدار پانصد دینار پول بود به ابو هاشم

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۶۴

داده پوزش طلبید.

(۱) ابو علی مطهری از قادسیه نامه بحضرت ابو محمد نوشته معروض داشت امسال بر اثر خشکسالی مردم از رفتن بخانه خدا منصرف‌اند و منهم بیم دارم هر گاه بزیارت بیت اللّٰه مشرف شوم از تشنگی هلاك گردم حضرت پاسخ داد شما بسفر حج مشرف شوید زیانی نخواهید دید پس از رسیدن جواب نامه همانها که مانده بودیم بسفر بیت اللّٰه رفته و بدون آنکه صدمه بما برسد زیارت کرده برگشتیم.

(۲) حسن بن فضل یمانی گوید در جعفری که قصری بود از متوکل گروه بسیاری متجاوز از بیست هزار نفر از آل جعفر وارد شده و متوکل نمیتوانست با آنها برابری کند بهمین مناسبت نامه بحضرت ابو محمد نوشته و استمداد خواست حضرت ابو محمد مرقوم فرمود تو ان شاء اللّٰه بر ایشان چیره شده و مهمشان را کفایت خواهی کرد چنانچه حضرت فرموده بود متوکل با عده اندکی کمتر از هزار نفر بمبارزه آنها رفته و آنان را شکست داد.

(۳) محمد علوی گفته سالی حضرت ابو محمد را در زندان علی بن اوتامش که دشمن سرسخت آل محمد و بی‌اندازه از آل ابی طالب ناراحت بود محبوس نموده و باو دستور داده بودند هر کاری که بخواهد میتواند نسبت بآن جناب انجام دهد.

نامبرده گوید حضرت ابو محمد یك روز بیشتر در زندان وی نماند که دشمن سرسخت رام شده و کمال فروتنی را در باره آن جناب رعایت میکرد چنان که از نظر تعظیم و احترام آن حضرت سر بالا- نمیکرد و بصورت آن جناب نمی‌نگریست و بالا-خره کارش بجائی رسید که از همه بیشتر نسبت به آن جناب بیناتر و از همه بهتر آن جناب را میستائید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۶۵

(آری کسی که استر چموش را رام کند آدم پرجوش را هم آرام میسازد) (۱) سالی ابو هاشم جعفری را بزندان انداخته و بزنجیر کرده و بر او سخت گرفته بودند نامبرده از سختی زندان و کند و زنجیر بستوه آمده نامه شکایت آمیز بحضرت ابو محمد نوشت.

حضرت پاسخ داد تو امروز از زندان خارج خواهی شد و نماز ظهرت را در منزل خود می‌خوانی.

نامبرده گوید بطوری که اطلاع داده بود آن روز نزدیک ظهر از زندان خارج شده و نماز ظهر را در منزل خود خواندم و همان اوقات دچار تنگدستی عجیبی شده خیال کردم در نامه که از زندان بآن جناب معروض داشته از تنگدستی خود شکایتی کرده باشم لیکن حیا مرا مانع شد پس از آنکه از زندان خارج شده بخانه رفتم حضرت صد دینار پول برای من عنایت فرمود و نامه مرقوم داشته هر گاه نیازمند شدی بدون خجالت اظهار کن تا آنچه را بخواهی برای تو عنایت فرمائیم.

(۲) ابو حمزه نصیر خادم گوید مکرر در مکرر می‌شنیدم حضرت با غلامان خود که از مردم ترک و روم و صقالبه بودند بزبان آنها سخن میگفت و من از این معنی متعجب بودم و با خودم میگفتم این مرد که در مدینه متولد شده و تا پیش از درگذشت والد نامدارک حضرت ابو الحسن ع با کسی ملاقات نکرده و با غیر عرب ننشسته؟ این زبانهای مختلف را از چه کسی آموخته و همچنان با خود می‌اندیشیدم در این هنگام حضرت ابو محمد بمن توجهی کرده فرمود خدای متعال حجتش را از میان آفریدگانش برگزیده و باو آشنائی همه چیز آموخته و او از زبانهای مختلف اشخاص باخبر است و نیای مردم را میشناسد و از پیش- آمدها خبردار است و هر گاه دارای این خصائص نبود حجت از غیر آن، امتیاز داده نمیشد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۶۶

(۱) حسین بن ظریف گوید دو مسأله مشکل همواره مرا بخود مشغول کرده و میخواستم برای حل آنها از حضرت ابو محمد استمداد نمایم.

پرسش اول آنکه قائم آل محمد هر گاه ظهور نماید چگونه داوری میکند و مجلس داوری او که در میان مردم قضاوت میکند بچه کیفیت است؟

پرسش دوم آن بود دستوری برای تب نوبه میخواستم اتفاقا در هنگام نوشتن عریضه از این سؤال خاطر کردم.

حضرت ابو محمد ع پاسخ داد پرسیدی هنگامی که قائم ظهور میکند چگونه داوری می‌نماید پاسخ این پرسش اینست حضرت مشار الیه در هنگام ظهور مانند داود پیغمبر مطابق با علم خود حکومت می‌نماید یعنی بینه و برهانی از کسی نمیخواهد.

پرسش دوم در وقتی که مشغول نگارش سؤال بودی میخواستی در باره چاره تب نوبه درخواستی بنمائی فراموش کردی اکنون هر گاه کسی باین تب مبتلا شود آیه شریفه یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ را در ورقه مینویسی بر تب دار می‌آویزی.

من حسب اتفاق بر تب‌داری آیه مزبوره را آویختم افاقه حاصل کرد.

(۲) اسماعیل بن محمد که از نواده‌های عباس بوده میگوید هنگامی اندیشیدم سر راه حضرت ابو محمد نشسته هر گاه حضرتش عبور فرماید اظهار حاجت نمایم و بدین وسیله استفاده کرده باشم بهمین کیفیت سر راه آن حضرت نشستم چون عبور کرد برخاسته و اظهار نیازمندی نموده و معروض داشتم سوگند بخدا باندازه یکدرهم پول برای خرج صبح و شام خود ندارم! فرمود ای بینوا سوگند دروغ یاد میکنی با آنکه دویست دینار در فلان مکان پنهان کرده آنگاه

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۶۷

افزود خیال نکنی این سخن را برای آن میگویم تا ترا از عطیه خویش محروم سازم سپس بغلامش دستور داد آنچه حاضر داری باو بده غلام صد دینار که موجود داشت بمن اعطا کرد و اضافه فرمود تو هم اکنون که دینارها را پنهان کرده در وقتی از استفاده آنها که بی‌اندازه بدانها نیازمندی محروم خواهی ماند.

حضـرتش راست فرمود زیرا هنگامی بخریـد چیزی نیاز پیدا کرده و ضـرورت دامن گیرم شد درها را بسـته و زمینی که گنج توأم با رنجم را در آن پنهـان کرده بودم کاویـدم و هر چه بیشتر جسـتجو کردم کمتر یافتم معلوم شـد پسـرم از محل آن دینارها اطلاع پیـدا کرده و همه آنها را برداشته و فرار نموده و نتیجه از آنها دستگیر من نشد «۱».

(۱) علی بن زیـد گویـد اسب گرانبهـائی داشـتم و همـواره در مجـالس و محافـل عمـومی از آن توصـیف می- کردم روزی حضـور حضـرت ابو محمد شـرفیاب شدم فرمود اسبت که آن همه در محافل از وی سـخن میگوئی چه شده است عرضـکردم در اختیار من است و اینک که بر آن سواره بوده و بحضور شرفیاب شده درب منزل شما بسته است.

فرمود هر گـاه مشتری در نظر داری بزودی بفروش و تا شب نشـده این معامله را بپایان برسان و مواظب باش بتأخیر نینـدازی هنوز از سخن فارغ نشده کسی وارد شد و کلام امام ع را قطع کرد.

---

(۱)

شنیدم که مردی زر و سیم خویش‌که چندی برنجش بکف کرده بود

بزیر زمینی ز چشم کسان‌نهان کرده و خویش آسوده بود

پسر کز چنین گنج شد باخبرشبانگه ببرد آنچه را دیده بود

پدر چون خبردار شد زد بسرکفی کان بگنجش کمک داده بود

و لیکن چه سود آه و فریاد وی‌بحال پسر کز غم آزاده بود

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۶۸

من از فرموده آن حضـرت بفکر افتاده و سوار شده بمنزل خود رفتم و فرموده آن حضـرت را به برادرم گفتم و با او در این خصوص بمشورت پرداختم وی پاسـخ داد من نمیدانم در این باره چه اظهار نظری بنمایم من از آنجا که اسـبم را بسـیار دوست میداشـتم طمع در آن بسته و حاضر نشدم آن را بفروشم و کسی را سزاوار سوار شدن بر آن نمیدانستم.

چون شب شد و نماز عشا را خواندم سر طویله‌دار آمده اطلاع داد که هم اکنون اسب شـما سـقط شد من از شـنیدن این خبر ناگوار سخت ناراحت شده و دانسـتم منظور حضـرت ابو محمد از فروش اسب این پیش‌آمد بوده پس از چند روز حضور حضـرت شرفیاب شـده بـا خود میگفتم چقـدر منـاسب بود هر گـاه حضـرت عسـکری بجـای این اسـبی که از دست داده مرکوب سواری بمن عنـایت فرماید.

بمجردی که نشسـتم و هنوز از اتفـاق اسب سـخنی بعرض نرسانـده فرمود آری مـا بجـای آن اسب، مرکوبی بتو عنـایت خواهیم کرد آنگاه بغلامش فرمان داد کمیت «۱» مرا باو بده و فرمود این اسب از مرکوب تو بهتر و عمرش طولانی‌تر است.

(۱) احمد بن محمد گفته مهتدی سرگرم دستگیری موالی بود نامه حضور حضرت ابو محمد تقدیم داشتم «سپاس خدا را که مهتدی سرگرم دسـتگیری نامبردگان شد و از آزار ما دست برداشت زیرا اطلاع پیدا کرده‌ام که او حضرت شما را تهدید می‌نموده و میگفته سوگند بخدا آنان را از روی زمین بر میاندازم».

حضـرت توقیعی مرقوم فرمود: عمر او وفـا نخواهـد کرد که بتوانـد به آرزوی خود نائل گردد از امروز تا پنـج روز دیگر حساب کن روز ششم با خواری و بیچارگی کشته خواهد شد.

فاصله نشد چنانچه فرموده بود مقتول گردید.

---

(۱) نـام اسبی است که یال آن سـرخ و دمش سـیاه باشـد و چون انـدکی از هر دو رنگ را داراست بهمین جهت آن را باسم مصـغر

نامیده‌اند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۶۹

(۱) محمد بن اسماعیل گوید هنگامی که حضرت ابو محمد در زندان صالح بن وصیف بود عده از عباسیها بر او وارد شده و بوی پیشنهاد داده تا میتوانی بر او سخت بگیر و همه گونه اسباب راحتی را از او سلب نما.

صالح پاسخ داد من نمیدانم چگونه کار را بر او سخت بگیرم با آنکه دو نفر مرد شریر و زشتخو را بر او گماردم که نهایت آزار را نسبت باو انجام دهم اکنون می‌بینم بر خلاف انتظار مردمی پارسا و نماز خوان و روزه‌گیر شده‌اند و من از کار آنها بشک افتاده‌ام آنگاه آن دو را احضار کرده گفت وای بر شما چه میگوئید در باره این مرد زندانی؟ گفتند چه گوئیم در باره مردیکه تمام روز را بروزه و تمام شب را بعبادت بسر میبرد و با کسی سخن نمیگوید و بغیر از بندگی خدا کار دیگری ندارد و چون بما مینگرد همه اعضا و جوارح ما بلرزه می‌آید چنانچه نمیتوانیم خودداری کنیم.

عباسیها که این سخنان را شنیده بیمناک شده برگشتند.

(۲) عده گفته‌اند حضرت ابو محمد را به نحریر، تسلیم کرده و باو دستور داده زندان را باو تنگ بگیرد و او از هیچ گونه آزاری خودداری نمی‌نمود.

زنش بوی اظهار داشت از خدا بترس و این گونه بدرفتاری با وی مکن زیرا تو نمیدانی چه کسی در منزل تو بسر میبرد و بالاخره سخنانی در خصوص پارسائی و بندگی او برای شوهرش نقل کرد و افزود من از او نسبت بتو بیمناکم. مرد بسخنان او اعتنائی نکرده گفت بخدا قسم بجای آنکه با وی خوشرفتاری نمایم او را در برکه درندگان خواهم افکند.

آنگاه از مقامات بالا دستور خواسته تا حضرت را در پیش درندگان بیندازد چون مأذون شد حضرت را چون طعمه پیش درندگان انداخت و یقین داشت بزودی آنها حضرت عسکری را نابود خواهند کرد مأموران که خیال کردند از وجود او آسوده شده‌اند نزدیک آمدند تا به‌بینند چه بر سر او آمده دیدند

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۷۰

بر خلاف انتظار سالم و بدون اندک آسیبی بنماز مشغول و درندگان گرد او اجتماع کرده‌اند.

این پیش‌آمد بیسابقه برای اینکه تولید زحمت نکند باعث شد حضرت را از زندان نجات داده بخانه خود بفرستند.

روایات در خصوص معجزات و خوارق عادات حضرت عسکری ع بسیار است و همین اندازه که ما نقل کردیم غرض ما را تأمین میکند.

باب سی و چهارم رحلت حضرت عسکری و مرقد مطهر و فرزند بزرگوار او

(۱) حضرت ابو محمد در روز اول ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری بیمار شد و در روز جمعه هشتم همان ماه در بیست و هشت سالگی سنه مذکوره رحلت فرمود و در خانه خود در جوار پدر بزرگوارش در سامرا مدفون گردید.

و پس از خود فرزند خلفی باقی گذارد که هم اکنون زنده و در انتظار دولت حق الهی است (اللهم عجل فرجه و اجعلنا من انصاره).

حضرت عسکری میلاد فرزند سعادتمندش را پوشیده میداشت و نمیگذارد کسی از ظهور او باخبر شود زیرا روزگار سخت بود و خلیفه هم بشدت در جستجوی او برآمده و میکوشید تا بهر وسیله شده بوی دست پیدا کند و همان اوقات هم شیوع پیدا کرده بود شیعه امامی در انتظار امام غائبی است که فرزند ابو محمد است بهمین مناسبت حضرت ابو محمد فرزندش را در انظار مردم نمی‌آورد و پس از درگذشت او بغیر از نزدیکان دیگران از وجود او اطلاعی پیدا نکرده بودند.

حضرت عسکری در هنگام رحلت نظر باینکه وارث ظاهری نداشت جعفر بن علی (معروف به

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۷۱

کذاب) برادر آن حضرت، ترکه او را ضبط کرده و کنیزان آن حضرت را بزندان افکند و زنانش را بند کرد و بیاران آن حضرت که در انتظار ظهور فرزند حضـرت عسـکری بوده و معتقد بودند چنین فرزندی وجود دارد و او امام زمانست ناسزا میگفته و در گمراهی آنان سعی میکرد تا آنها را بیمناک ساخته و پراکنده نمود و به بازماندگان آن حضرت بر اثر زندانی شدن و بند گردیدن و تهدید و حقارت و ذلت، خسارت عظیمی متوجه شد.

با همه این خسارتها و گرفتاریها، خلیفه نتوانست بمقصود خود نائل شده و دسترسی بفرزند آن جناب پیدا کند.

و چنـان که گفتیم جعفر، ترکه آن حضـرت را تحت تصـرف درآورد و میکوشـید شایـد بتوانـد در پیش شـیعیان حضـرت عسـکری موقعیت آن حضرت را پیدا کند لیکن کسی به ادعای او توجهی نمیکرد و به امامت او اعتراف نمی‌نمود، آخر الامر نزد خلیفه رفته و از او درخواست کرد تـا او را بمنزلت برادرش برگمارد و برای وصول باین مقام مال هنگفتی داده و هر گونه راه و وسـیله که ممکن بود برای حصول این مقصود آماده کند مهیا نمود لیکن نتیجه نبرده و بهره حاصل نکرد.

و اخبـار بسـیاری در خصوص عملیـات جعفر در کتب و سیر آمـده که مـا بجهاتی که کتاب حاضـر از شـرح آنها خودداری می کند اعراض می‌نمائیم و شیعه و سنی که اهل اطلاعند از آنها باخبرند خدا یار ماست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۷۲

باب سـی و پنجم در احوال امام پس از حضـرت ابو محمد و تاریخ میلاد و دلائل امامت و بخشی از اخبار و غیبت و آئین او در هنگام ظهور و مدت دولت الهیه او.

(۱) امام پس از حضـرت ابو محمـد فرزنـدش حضـرت امام زمان ع است که نام و کنیه‌اش مساوی با نام و کنیه رسول خـدا ص بوده پدرش حضـرت ابو محمد بغیر از او در باطن و ظاهر فرزندی نداشته و بطوری که پیش از این بیان کردیم میلاد آن حضرت پنهان و کسی جز معدودی از میلاد او باخبر نبودند.

حضرت ولی عصر ع در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری متولد شده و مادر مکرمه‌اش ام ولدی بوده بنام نرجس و عمر آن جنـاب در هنگام رحلت پـدر نامـدارش پنـج سال بوده و در همان اوان خـدای متعال درهای حکمت و فصل الخطاب را بروی او گشـود و او را نشـانی برای بنـدگان خود قرار داده و ماننـد یحیی در کودکی خورشـید ولاـیت و حکمت را در آسـمان قلب او منور ساخته و او را در آن سن رهبر مردمان و مانند عیسی که در گهواره پیمبر برگزیده بوده پیشوای اهل ایمان قرار داده.

پیش از این بیـان کردیم که پیمبر اسـلام بر امامت او تصـریح کرده و پس از او حضـرت امیر نیز بخلافت او اشاره نموده و پس از او ائمه طاهرین یکی بعـد از دیگری بوصایت او پس از پـدر بزرگوارش تصـریح نموده‌انـد و پـدر ارجمنـدش نیز در نزد آنها که محل وثوق و اطمینانش بوده و از نزدیکان وی بشمار می‌آمده بمقام الهی او تصریح فرموده است.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۷۳

(۱) و پیش از آنکه بوجود بیایـد سـخن از غیبت او بوده و دولت دائمی او اعلام میشده و او در میان ائمه قیام بشمشـیر میکند و برای ابراز حق و حقیقت کمر همت می‌بندد و مردم چشم براه دولت ایمانی او میباشند.

امام زمان پیش از آنکه ظهور کند دو غیبت دارد و بطوری که از اخبار استفاده می‌شود یکی از آنها طولانی‌تر از دیگریست.

غیبت صـغرای آن جناب از هنگام تولد تا هنگامی که سـفیران او بر اثر رحلت خود قطع ارتباط میان آن جناب و شیعیانش نمودند و غیبت کبرایش از آخرین روز غیبت صـغرای است تـا وقتی که خـدا بخواهـد و چون ظـاهر شود شمشـیر انتقام از نیام بیرون کشـید و حقایق الهی را ابراز فرمایـد خـدا میفرمایـد میخواهیم منت گـذاریم بر آنها که در روی زمین ناتوان گردیده آنان را پیشوایان و ارث

برندگان زمین قرار داده و همه گونه وسایل را برای آنها آماده سازیم و بنمایانیم بفرعون و هامان و لشکریانشان از آنچه میهراسیدند و فرموده: ما در زبور پس از ذکر نوشتیم که بندگان نیکوکار ما وارثان زمینند.

رسول خدا ص فرمود شب و روز بپایان نمیرسند جز اینکه خدای متعال مردی از خاندان مرا که هم نام من است برمی‌انگیزاند و زمین را پر از عدل و داد میکند پس از آنکه مملو از ظلم و جور شده باشد.

باز فرموده هر گاه از دنیا بغیر از یک روز باقی نمانده باشد خدای متعال آن روز را طولانی می- فرماید تا مردی از خاندان من که هم نام من است ظهور کند و دنیا را چنانچه پر از ظلم و جور شده مملو از عدل و داد نماید.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۷۴

باب سی و ششم بخشی از دلائل امامت فرزند حسن عسکری ع.

(۱) از جمله ادله آنکه عقل باستدلال صحیح حکومت میکند که حتما باید پیشوای معصومی که در ابراز احکام و علوم به رعیتهای خود نیازمند نباشد در هر وقت وجود داشته باشد زیرا محالست مردم مکلف در روزگاری زیست کنند که امام و پیشوائی وجود نداشته باشد تا آنان را بصلاح نزدیکتر و از فساد دورتر بسازد و ثابت است هر ناقصی نیازمند بفردی است که او را تأدیب نماید تا مرتکب جنایات نشود و عاصیان را بجای خود بنشاند و سرکشان را براه خیر بخواند و بنادانان حقایق الهی را بیاموزد و غافلان را بیدار کند و گمراهان را تحذیر نماید و حدود الهی را اجرا کند و احکام خدا را نفوذ دهد و اختلافات را رفع کند و امیران عادل در میان مردم برقرار سازد و سرحدات را محافظت نماید و اموال مردم را از چپاول بیگانگان نگه داری کند و از اصول اسلامی حمایت نماید و در عیدها و جمعه‌ها اقامت جماعت کند.

و ادله ثابت کرده‌اند که چنین پیشوائی باید از تمام لغزشها در امان باشد زیرا باتفاق همه مسلم شده که امام نیازمند بامام دیگر نمیباشد و همین معنی ثابت میکند بدون شک و شبهه امام باید معصوم باشد و کسی که دارای این مقام است باید تصریح بر امامت او شده یا معجزه از او بظهور پیوندد تا غیر از او امتیاز داده شود.

و معلوم است که همه این صفات خاصه کسی است که اصحاب حضرت عسکری امامت او را اثبات

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۷۵

کرده و او بطوری که اشاره کردیم فرزندش حضرت مهدی است و این اصل مهمی که بیان کردیم بپایه‌ایست که برای اثبات امامت کسی که مصداق آن باشد کافی و نیازمند به روایت نصوص و اخبار مختلف نبوده زیرا خود آن به تنهائی مطابق با مقتضای عقول بوده و صحت آن حسب استدلال محکمی امضا شده.

علاوه بر این روایات بسیاری از طرق صحیحه که هیچ عذری در صحت آنها باقی نمیماند در باره نص به امامت حضرت ولی عصر رسیده که ما بخواست خدا بخشی از آنها را بعادت اختصاری که آئین کتاب حاضر است ایراد می‌نمائیم.

باب سی و هفتم اخباری که در خصوص امامت امام دوازدهم بطور اجمال و تفصیل رسیده.

(۱) ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر ع روایت کرده خدای متعال محمد را بر جن و انس مبعوث فرموده و پس از او دوازده تن را بمنصب پیشوائی برگمارده که برخیشان حیات عاریتی را بدرود گفته و بعضیشان هنوز باقی هستند و هر وصیی سنتی در باره او جاریست چنانچه اوصیاء پس از پیغمبر اسلام به سنت و آئین عیسی دوازده نفر بودند و خود امیر المؤمنین به سنت مسیح ع بوده.

(۲) ابو جعفر ثانی ع از پدرانش از امیر المؤمنین روایت کرده رسول خدا ص بیارانش فرمود به شب

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۷۶

قدر ایمان بیاورید زیرا امر سنت در آن شب نازل می‌شود و دستهای توانائی از آن امر حفاظت میکنند و در اجرای آن میکوشند و آنها علی و یازده فرزند او هستند.

(۱) حضرت امیر المؤمنین ع به ابن عباس فرمود شب قدر در هر سال منحصر بفرد است و فرمان سنت و مقدرات بشر در آن شب جاری میگردد و دستهای توانائی پس از رسول خدا ص بر جریان آن ولایت دارند.

ابن عباس پرسید آنها که گره بسته آن امر بدست بابرکتشان گشوده میگردد چه کسانند؟ فرمود من و یازده فرزند من که پیشوایان محدث‌اند (یعنی حجت خدایند).

(۲) حضرت ابو جعفر ع از جابر نقل فرموده وارد شدم حضور حضرت زهرا ع و در برابر آن معظمه لوحی دیدم که اسماء اولیاء و اوصیاء حضرت رسول اکرم در آن ثبت شده اسامی مزبور را شماره کردم دوازده نفر بودند یازده نفرشان از فرزندان فاطمه بوده که آخریشان قائم آنهاست و سه نفرشان علی و سه نفرشان بنام محمد ضبط شده بودند.

(۳) زراره گفت از حضرت ابو جعفر ع شنیدم میفرمود ائمه دوازده‌گانه که آل محمدانـد همه‌شان محدث امت‌اند یعنی نیازمندیهاشان را برمی‌آورند و آنان علی بن ابی طالب و یازده فرزند او و رسول خدایند یعنی علی و رسول خدا پدران آنها هستند.

(۴) ابو بصیر از آن حضرت روایت کرده پس از حضرت امام حسین ع نه نفر از فرزندان او بمسند

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۷۷

امامت منصوب شده‌اند که نهمی آنان قائم آنهاست.

(۱) زراره گفته از آن حضرت شنیدم میفرمود ائمه طاهرین دوازده نفرند از ایشانست حسن و حسین و پیشوایانی که فرزند حسین‌اند.

(۲) محمد بن علی بلال گوید دو سال پیش از رحلت حضرت عسکری ع توقیعی از آن جناب بنام من صادر شد که مرا از فرزند خلف پس از خود اخبار فرمود و نیز سه روز مانده برحلتش مرا از وجود او آگاه ساخت.

(۳) ابو هاشم جعفری گفته بحضرت عسکری ع معروض داشتم بزرگواری شما مانع است از آنکه پرسشی از ذات مقدس شما بنمایم اینک اجازه میفرمائی عرض سؤالی بنمایم؟ فرمود آری مأذونی.

پرسیدم آیا فرزندی دارید؟ فرمود آری. عرضه داشتم هر گاه پیش‌آمدی برای شما رخ داد کجا او را زیارت کنم تا مسائلم را از مقام همایونش پرسش نمایم؟ فرمود در شهر مدینه.

(۴) عمرو اهوازی گوید حضرت ابو محمد، فرزند بزرگوارش را بمن نمایاند و فرمود آقای شما این بزرگوار است.

(۵) عمری گوید حضرت ابو محمد که رحلت فرمود خلف صالحی پس از خود بیادگار گذارد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۷۸

(۱) احمد بن محمد گفته هنگامی که زبیری کشته شد توقیعی از حضرت عسکری ع باین مضمون رسید «اینست سرانجام کسی که بر خدا چیرگی کند و در نابودی و ناتوانی دوستان او بکوشد او می‌پنداشت مرا میکشد در حالی که پس از من کسی نیست که بتواند متعهد مقام ولایت شود اینک توانائی خدا را در باره خود مشاهده نمود».

محمد بن عبد اللّٰه گفته فرزندی برای آن حضرت متولد شده بود.

(۲) داود جعفری گفته از حضرت ابو الحسن هادی شنیدم میفرمود حسن جانشین و خلف منست شما با جانشین او چه خواهید کرد؟ عرضکردم فدای شما مقصود شما چیست؟ فرمود برای اینکه شخص او را نمی‌بینید و حلال نیست نام او را بر زبان جاری کنید عرضکردم بنا بر این چگونه او را یاد کنیم؟ فرمود باید بگوئید (حجة آل محمد ص) «۱».

تا بدینجا معدودی از احادیث را که مشتمل بر نص بر ولایت حضرت حجة بن الحسن بوده آورده و چنان که میدانیم روایات در این خصوص بسیار است و دانشمندان شیعه آنها را در کتابهای خود نگارش داده و از جمله نامبردگان که احادیث مزبور را مشروحا و

مفصلا بیان کرده ابو عبد اللَّه محمد بن ابراهیم نعمانی است که در کتاب غیبت خود از آنها کاملا سخن میگوید و ما با توجه بدان کتاب به بیش از آنچه که یاد کردیم نیازمند نخواهیم بود.

---

(۱) این حدیث هم پیش از این ذکر شده و در اینجا بمناسبت مقام مکرر گردیده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۷۹

باب سی و هشتم آنها که امام دوازدهم عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف را دیده و بخشی از دلائل و بینات مربوط باین موضوع

. (۱) محمد بن اسماعیل که از پیرمردان سادات و متوطنین عراق بود روایت کرد من خود فرزند حسن عسکری را که خوردسال بود در میان دو مسجد دیدم.

(۲) موسی بن محمد که او هم از نواده‌گان حضرت موسی بن جعفر ع است روایت کرده حکیمه دختر حضرت جواد ع و عمه حضرت عسکری ع میگفت من خود قائم آل محمد را در شب میلاد و پس از آن زیارت کردم.

(۳) حمدان قلانسی گفته از ابو عمرو عمری پرسیدم حضرت ابو محمد رحلت کرد؟ گفت آری و لیکن یادگاری پس از خود باقی گذارد که گردن او این قدر است.

(۴) فتح مولای زراری گفته از ابو علی بن مطهر شنیدم که حضرت ولی عصر را دیده و اندام او را برای من توصیف میکرد.

(۵) کنیز ابراهیم بن عبده نیشابوری که زن نیکوکاری بود میگوید من در صفا همراه ابراهیم بودم حضرت صاحب را دیدم که پیش ابراهیم آمده کتاب مناسک را از او گرفت و سخنانی باو فرمود.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۸۰

(۱) ابو عبد اللَّه صالح گوید حضرت ولی عصر را در هنگامی که مردم خود را به حجر الاسود نزدیک می- کرده و به استلام آن بر یک دیگر سبقت میگرفتند زیارت کردم میفرمود این مردم باین گونه هجوم، مأمور نشده‌اند.

(۲) ابراهیم بن ادریس گفته پس از رحلت حضرت عسکری ع امام زمان را زیارت کرده و دست و سر آن جناب را بوسیدم.

(۳) احمد بن نصر از قنبری گفته سخن جعفر بن علی و رفتار او بمیان آمد از وی نکوهش کرده پرسیدم آیا غیر از او دیگری بود که بتواند امور امامت را متعهد شود؟ قنبری گفت آری. پرسیدم آیا تو خود او را دیده؟

پاسخ داد خیر بلکه دیگری دیده پرسیدم آن دیگر کیست؟ گفت جعفر بوده که ویرا دو مرتبه دیده است.

(۴) عمرو اهوازی گفته حضرت ابو محمد مرا بزیارت فرزند والاگهرش مشرف ساخت و فرمود این وجود مبارک امام شماست.

(۵) ابراهیم بن محمد از ابو نصر طریف خادم روایت کرده که نامبرده حضرت ولی عصر ع را دیده و زیارت کرده.

و امثال این اخبار بسیارند و همین مختصری را که در این کتاب آوردیم نظر ما را تأمین می‌نمایند زیرا مهمترین موضوعی که باید کاملا- مورد دقت قرار بگیرد اثبات وجود و امامت آن حضرتست و این معنی را ما پیش از این اثبات کردیم و آنچه پس از آن آورده شود غرض پیشین ما را تقویت می‌نماید و هر گاه این را هم ذکر نمیکردیم زیانی به نظر سابقی ما نمیداشت، شکر خدا را.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۸۱

باب سی و نهم معجزات و خوارق عادات حضرت ولی عصر عج

(۱) محمد مهزیار گفته پس از رحلت حضرت عسکری که از امام ظاهرا اطلاع نداشتم شک و تردیدی برای من پیدا شد همان وقت پول بسیاری نزد پدرم ابراهیم گرد آمده بود پدرم آنها را بکشتی بار کرد و منهم بعنوان بدرقه همراه پدرم بکشتی سوار شدم تصادفا

به تب شدیدی مبتلا ـ شد بمن گفت این تب مرگ است و مرا بخانه برگردان و افزود از خدا بترس و این مال را نابجا بمصرف مرسان و وصیتهای لازم را بمن نموده و پس از سه روز درگذشت.

من با خودم گفتم خوی پدرم تا بحال بر آن نبوده مرا بامر خلافی وصیت نماید بهتر آنست این ثروت هنگفت را بعراق ببرم و در کنار شط خانه کرایه کنم و کسی را از پیش‌آمد خود اطلاع ندهم هر گاه موضوع امامت باندازه وضوح عصر حضرت عسکری و موقعیت شخص امام مساوی با حضرت او بود مال حاضر را بوجود او تقدیم میکنم و گر نه خودم بمصارف شخصی میرسانم. بهمین اندیشه بعراق وارد شده و خانه کنار شط کرایه کرده چند روز از ورودم گذشت روزی نامه رسانی وارد شده نامه بمن تسلیم کرد در آن مرقوم فرموده بود ای محمد این مقدار وجه پیش تست و چنین پیش‌آمدی برای تو شده و ضمنا به موضوعی اشاره کرده بود که من از آن باخبر نبودم. در نتیجه امانت را برسول تسلیم کردم، چند روز پس از این واقعه نیز در عراق ماندگار شده کسی بسراغ من نیامد و احوال مرا نپرسید از این معنی اندوهناك شدم فاصله نشد توقیعی بنام من صادر که ترا بمقام پدرت برقرار ساختیم و برای این نعمت عظمی

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۸۲

از خدا سپاسگزاری کن.

(۱) محمد سیاری گفته زر و سیمی برای مرزبانی حارثی فرستادم و در میان آنها دست برنج طلائی بود همه آنها پذیرفته شد و دست برنج برگردید من که فهمیدم سری در آن باید باشد دستور دادم آن را شکستند در میان آن چند مثقال آهن و روی و مس وجود داشته و معلوم شد روکش طلا بر آن پوشانیده‌اند آنها را برداشته و اصل طلا را ایصال نمودم پذیرفته شد.

(۲) علی بن محمد گفته مردی از بادیه‌نشینان مالی حضور انور تقدیم داشته پذیرفته نگردیده و ابلاغ شد چهار صد درهم از این مال حق پسر عموهای تست نخست آن را بپرداز، آنگاه ما بقی را بحضور ما تقدیم بدار.

نامبرده بطوری که فرموده بود زمینی که پسر عموهایش شرکت با آن داشته در دست اختیار خود داشت و آنها را از منافع آن ممانعت میکرد وی پس از بررسی متوجه شد که همان مقدار مزبور حق نامبردگانست آنها را بصاحبانش داده ما بقی را تقدیم کرده پذیرفته شد.

(۳) قاسم بن علا گفته چند فرزند نصیب من شد عریضه بمقام مقدس معروض داشته و درخواست دعا کردم پاسخی نشنیدم در نتیجه آنها وفات یافتند و چون فرزندم حسین متولد شد نامه نوشته درخواست دعا نمودم، توقیعی شرف صدور یافت و درخواست من بهدف اجابت رسید فرزندم پایدار ماند الحمد للّٰه.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۸۳

(۱) ابو عبد اللّٰه صالح گفته سالی به بغداد وارد شده پس از چندی از مقام همایونی اجازه مرخصی گرفته، مأذون نشدم و قافله آن روز حرکت کرد و من مدت بیست و دو روز دیگر پس از حرکت قافله به طرف نهروان ماندگار شدم، روز چهارشنبه بود اذن مرخصی داده و فرمود امروز حرکت کن من از اینکه ممکن است بقافله نرسم ناامید بودم قدم در راه گذارده وارد نهروان شدم دیدم قافله در آنجا منزل کرده باندازه‌ای که شترم را علوفه دهم بیش فاصله نشد که با قافله حرکت کردم و از دعای مقام مقدس گزندی ندیدم الحمد للّٰه.

(۲) محمد چاچی گوید به ناسوری مبتلا شدم هر چند برای بهبودی پیش اطباء رفته و پولها صرف کردم نتیجه نگرفتم عریضه بمقام همایونی معروض داشته تقاضای دعا کردم، توقیع همایونی صادر شد:

خدای متعال لباس عافیت را بر تو پوشانید و ترا در دنیا و آخرت با ما قرار داد.

هفته فاصله نشد بیماری صعب العلاج من بهبودی یافت و محل ناسور مانند کف دستی صاف و پاك گردید به یکی از اطباء که

سابقه دوستی داشتم محل ناسور را نمایاندم اظهار داشت داروئی برای بهبودی این درد نداریم و میدانیم جز از ناحیه خدا بهیچ دارو بهبودی نیافته‌ای.

(۳) علی بن حسین یمنی گفته در بغداد بودم قافله عزیمت یمن میکرد منهم خواستم همراه آنان حرکت کنم نامه نوشته و تقاضای مرخصی کردم توقیعی صادر شد: با این قافله حرکت مکن بسود تو تمام نمیشود و در کوفه اقامت نما. من حسب الامر در کوفه اقامت کردم و قافله حرکت کرد در راه مردم بنی حنظله سر راه بر آنها گرفته و اسباب بیچارگی آنان را فراهم ساختند.

باز عریضه‌ای تقدیم پیشگاه مقدس نمودم درخواست نمودم اجازه فرمایند تا با کشتی عزیمت وطن خود نمایم این بار هم مرخص نفرمودند. من از کشتیهائی که آن سال از دریا عبور کرده سؤال نمودم

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۸۴

آنها بچپاول مردمی بنام بوارح گرفتار گردیده‌اند.

(۱) علی بن الحسین گوید غروب آفتابی وارد عسکر شده و با کسی هم‌صحبت نشده و خود را با حدی معرفی ننمودم بلافاصله بمسجد رفته شروع کردم بنماز خواندن چون از نماز فارغ شدم خادمی نزد من آمده (گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد) پرسیدم کجا بروم؟ پاسخ داد بمنزل. از این دعوت بیسابقه متعجب شده پرسیدم تو کیستی و ممکن است در طلب دیگری برآمده و مرا به اشتباه باو دعوت میکنی، گفت خیر، اشتباه نکرده و من برای بردن تو مأمورم و تو علی بن الحسینی و با او غلامی همراه بود با وی سر بگوشی سخن گفت که من از حقیقت آن آگاه نشدم بالاخره تمام احتیاجات مرا برآورد و سه شبانه- روز از من بخوبی پذیرائی کرده آنگاه از مقام همایونی درخواست کردم تا از نزدیک بزیارتش مشرف شوم مأذون فرموده شبانگاه بزیارت حضرتش مشرف شدم.

(۲) حسن بن فضل همانی گفته پدرم بخط خود عریضه حضور مبارک همایونی تقدیم داشته پاسخ عنایت شد بار دیگر بخط یکی از بزرگان فقها نامه حضور مبارک تقدیم داشته این بار توقیعی صادر نشد پس از بررسی لازم، بعدها معلوم شد نامبرده از قرامطه شده.

(۳) حسن بن فضل گوید وارد عراق شدم و متعهد گردیدیم از آنجا خارج نشوم مگر هنگامی که مقصود من حاصل شود و نیاز من برآید و چنان برای این تعهد تصمیم قطعی داشتم که میگفتم هر گاه به بینوائی هم بیفتم بازهم آهنگ خروج از عراق را نخواهم کرد لیکن در طی اوقات تعهد از ماندگاری زیاد بستوه آمده و بیم داشتم ممکن است ماندگار شدن من در عراق طولانی شود در نتیجه از زیارت خانه خدا، محروم گردم.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۸۵

روزی که همین گونه افکار مرا بخود مشغول ساخته بود بخانه محمد بن احمد که آن روزگار بمقام سفارت همایونی، مفتخر بوده رفتم شاید او بتواند رفع گرفتاری و نگرانی مرا بنماید.

نامبرده که مرا بسیار نگران دیده دستور داد بفلان مسجد بروم و در آنجا مردی با من ملاقات خواهد کرد. منهم حسب الامر بهمان مسجد رفته مردی وارد شد چون نظرش بمن افتاد خندیده گفت اندوهناک مباش که تو همین امسال به حج خانه خدا موفق خواهی شد و پس از آن به نزد زن و بچه خود مراجعت خواهی کرد من از استماع این مژده، خوشحال شده و قلبم آرامش پیدا کرد گفتم آری آرامش دل من، دلیل بر آنچه است که بمن مژده داد.

پس از این بعسکر رفته تصادفا در آنجا کیسه زر و جامه بمن اعطا گردید من از این پیش‌آمد ناراحت شده با خود گفتم اینست پاداش من که میخواستم بدرك زیارت همایونی او مشرف شوم من از روی نادانی عطیه را نپذیرفته برگرداندم و بلافاصله از این عمل بر خلاف قاعده‌ای که از من سرزد سخت پشیمان شده با خود گفتم اعطاء مولای خود را نه پذیرفته و رد کردم و بدین

مناسبت کافر باو شدم و از نعمت گرانبهای او سپاسگزاری ننمودم.

بر اثر این اندیشه عریضه‌ای نگاشته و از کار ناپسند خود پوزش خواسته و اعتراف بگناه نموده و از لغزش خود بخشش خواسته و نامه را به پیشگاه همایونی ارسال داشتم پس از آن تجدید وضو کرده به نماز پرداختم و با خود می‌اندیشیدم هر گاه کیسه زر بمن بازگردد مهر از سر آن برندارم و هیچ گونه تصرفی در آن ننمایم و آن را بدون تغییری پیش پدرم که داناتر از من است ببرم.

فاصله نشده همان رسول که کیسه زر را بمن داده بود آمد و گفت بمن گفتند خطا کردی که بآن مردی که زیارت نمودی خبر ندادی که ما گاهی از اوقات بدوستان خودمان بدون هیچ گونه تذکر و سابقه

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۸۶

اعطا میکنیم و هنگامی آنها درخواست کرده عطیه همایونی خود را برای آنان عنایت میفرمائیم و آنان تبرک جسته و نعمت ما را بدیده منت می‌پذیرند».

پس از آن، توقیعی شرف صدور یافت در باره اینکه احسان ما را رد کردی مرتکب خطا شدی و از آنجا که از خدا درخواست بخشش نمودی خدای متعال از گناه تو درگذشت و چون نظرت این بوده که اگر کیسه زر بتو برسد در آن تصرفی ننمائی ما از تو صرف نظر کردیم و لیکن از آن جامه برای احرام خود استفاده کن.

گفت دو پرسش از مقام همایونی داشته و آنها را در نامه معروض نوشته و از نوشتن پرسش سومین خودداری کرده بیم داشتم مبادا این سؤال مکروه خاطر مبارک باشد، عریضه را تقدیم داشته توقیعی صادر پاسخ هر دو پرسش و جواب سؤال سوم را که معروض نداشتم عنایت فرموده بود گفته است در نیشابور با جعفر بن ابراهیم نیشابوری قرار گذاردم امسال که به حج بیت اللّٰه مشرف میشوم با او در یک کجاوه باشم چون به بغداد رسیدم از رأی خود برگشته و خواستم برای خود هم کجاوه پیدا کنم ابن وجنا با من ملاقات کرد، من پیش از این از وی درخواست کرده بودم که کجاوه برای من کرایه نماید و او از انجام خواسته من اظهار ناسازگاری نمود این بار بمجردی که با من ملاقات کرد اظهار داشت من چندیست در صدد دیدار تو میباشم زیرا بمن اطلاع رسیده که تو در سفر حج، مصاحب من خواهی بود و مرا امر کرده‌اند تا با تو بخوبی معامله نمایم و کجاوه و همسفر مناسبی برای تو فراهم نمایم.

(۱) حسن بن عبد الحمید گوید در باره حاجز و سفارت او که آیا از ناحیه مقدسه بسمت سفارت برقرار شده یا خیر مشکوک بودم و سهمی متعلق بناحیه مقدسه گردآورده و با همان حال بعسکر رفتم، توقیعی

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۸۷

شرف صدور یافته که در باره حقانیت ما و کسی که بجانشینی ما برقرار شده و فرامین ما را ابلاغ میکند شکی نیست اینک آنچه حاضر داری به حاجز بن یزید تسلیم کن.

(۱) محمد بن صالح گفته چون پدرم درگذشت و مأموریت او بمن محول گردید سفته‌هائی از غریم یعنی حضرت ولی عصر ع نزد او بود که باید از افراد معلومی اخذ کند.

شیخ مفید فرموده مراد از غریم حضرت امام زمانست و از مدتها پیش همین کلمه را شیعه بعنوان رمز و محض برای تقیه بکار میبرده.

من نامه عرض کرده و مقام همایونی را از سفته‌های مزبور اطلاع دادم توقیعی مرحمت فرموده که از نامبردگان مطالبه کن و حقوق مزبور را اخذ نما من با آنها که باید سفته‌های خود را بپردازند ملاقات کرده و هر یک سهم معین خود را پرداخته مگر یک مرد که چهار صد دینار سفته بنام او بود من نیز برای اخذ سهم پیش او رفتم.

خلاصه از تسلیم وجه خودداری کرد پسری داشت بمن بی‌احترامی کرده و ناسزا گفت از وی نزد پدرش شکایت کردم پدرش بشکوه من توجهی نکرده با کمال بی‌حیائی گفت چه حقی بر من داری من از سخن او ناراحت شده ریش و پای او را گرفته از این طرف بآن طرف میکشیدم در این حال پسرش به کمک او آمده و بغدادیها را برای دادخواهی طلبیده گفت این مرد قمی و رافضی

است که پدرم را آزرده و مقتول ساخت عده زیادی گرد آمدند.
من بر مرکب خود سوار شده گفتم آفرین بر شما مردم بغداد که ستمگری را علیه ستمدیده یاری میکنید من مردی همدانی و اهل سنتم و این پسر مرا قمی خوانده و رافضی معرفی میکند تا بدین وسیله حق

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۸۸

مرا پامال کند و مال مرا به یغما ببرد. بغدادیها از سخن من متأثر شده باو حمله آورده و خواستند وارد دکان او بشوند من آنها را آرام کرده و از آزار باو باز داشتم. صاحب سهم که چاره را منحصر دیده مرا طلبیده و حاضر شد که سهم معهود را تسلیم نماید و برای اثبات این معنی سوگند بطلاق زنش یاد کرد و فاصله نشد سهم معهود را پرداخت.
(۱) از احمد بن حسن نقل شده من هنگامی وارد جبل شدم و در آن روزگار قائل به امامت نبوده و هیچ یک از مردم امامی مذهب را دوست نمیداشتم تا وقتی که یزید بن عبد اللّه مرد و در هنگام بیماری وصیت کرد اسب و شمشیر و کمربند او را برای مولایش بفرستم من ترسیدم هر گاه اسب او را به اذکوتکین ندهم ممکن است از نامبرده آسیبی به‌بینم بهمین مناسبت بدون آنکه با کسی سخن گفته باشم واحدی را از اندیشه خود باخبر کرده باشم اسب و شمشیر و کمربند را به هفتصد دینار قیمت کرده و اسب را به اذکوتکین تسلیم نمودم بلافاصله توقیعی از عراق رسید بزودی مقدار هفتصد دینار بابت قیمت اسب و شمشیر و کمربند را برای ما ارسال کن.
(۲) از یکی از امامیه نقل شده فرزندی برای من متولد شد نامه عرض کرده و استیذان خواستم تا او را در روز هفتم ختنه نمایم توقیعی رسید و مرا از آن اراده منصرف ساخت و روز هفتم یا هشتم فرزندم وفات یافت من نامه نوشته و مقام همایونی را از درگذشت فرزند اطلاع دادم توقیعی رسید بزودی فرزندان دیگر روزی تو خواهد شد یکی را احمد و دیگری را جعفر نام کن و چنان شد که فرموده بود.
گفته است اسباب سفر حج را فراهم کرده و با دوستان خداحافظی نموده نامه معروض داشته و

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۸۹

اجازه سفر خواسته بودم. توقیعی صادر این سفر تو خوش آیند ما نمیباشد و خود میدانی. از این پاسخ ناراحت و اندوهناك شده و معروض داشتم حسب الامر از رفتن به حج، منصرف شدم لیکن از اینکه از زیارت خانه خدا، محروم گردیده‌ام اندوهناکم توقیعی شرف صدور یافت که از این معنی نگرانی نداشته باش برای اینکه سال آینده‌اش مشرف خواهی شد.
میگوید سال آینده فرارسید نامه معروض داشته و استجازه نمودم توقیعی رسید و مرا مأذون فرمود، در نامه عرض کردم که من محمد بن عباس را که به دیانت و درستی او ایمان دارم برای همسفری خود انتخاب کرده‌ام توقیعی صادر شد «اسدی «۱» خوب همسفری است هر گاه او وارد شد ویرا بعنوان همسفری خود انتخاب کن و دیگری را بر او ترجیح مده» من حسب الامر پس از ورود نامبرده با وی همسفر حجاز شدم.
(۱) حسن بن عیسی عریضی گفته هنگامی که حضرت ابو محمد عسکری ع رحلت فرمود مردی از مصریها که پولی متعلق بحضرت ولی عصر ع همراه داشت وارد مکه شد و در آنجا از جانشین حضرت عسکری ع جویا شد برخی گفتند حضرت ابو محمد در هنگامی که رحلت کرد فرزند و جانشینی نداشت دیگری گفت جانشین پس از او جعفر است دیگران گفتند جانشین آن جناب فرزند بزرگوارش میباشد.
این اختلاف ایجاب کرد مردی را بنام ابو طالب به عسکر بفرستند تا معلوم کند جانشین آن حضرت کیست و آیا جعفر است و یا فرزندش، نامبرده را با نامه به عسکر فرستاده وی پس از ورود، نزد جعفر آمده و دلیل بر امامتش را از وی جویا شده نامبرده پاسخ داده هم اکنون برهان مسلمی حاضر نداره که بتوانم برای تو اثبات امامت خود را بنمایم.

آن مرد ناامید شده از جا برخاست دم درب خانه آمده و نامه را بیکی از سفرا تسلیم کرد توقیعی

---

(۱) محمد بن ابو عبد اللَّه از مردم بنی اسد و از مردم کوفه و یکی از سفراء حضرت ولی عصرع بوده

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۹۰

صادر شد خدا ترا در رحلت آقایت پاداش دهد او درگذشت و وصیت فرمود تا آنچه نزد تست به شخص امینی بپردازی تا او هر گونه تصرفی که مناسب بداند در آن انجام دهد و از نامه او همچنانچه حق بوده پاسخ داده‌ام و چنان بود که فرموده بود.

(۱) محمد بن شاذان نیشابوری گفته پانصد و بیست درهم کم، سهم امام ع نزد من گرد آمده بود و نمی- خواستم مقدار مزبور را پیش از آنکه تکمیل شود تقدیم بدارم ناچار بیست درهم از مال خودم بآن افزودم و آنها را بدون آنکه از قضیه مال خود اطلاعی بدهم پیش اسدی فرستادم توقیعی صادر پانصد درهم که بیست درهم آن متعلق بخودت بوده رسید.

(۲) حسن بن محمد اشعری گفته توقیعی از حضرت ابو محمد صادر و خرجی جنید و ابو الحسن و یک نفر دیگر را امضا فرموده بود و چون آن حضرت رحلت کرد توقیعی از مقام همایونی صادر و خرجی ابو الحسن و رفیقش را امضا فرموده و از جنید نامی نبرده از این نقطه نظر که ممکن است نامبرده مورد توجه واقع نشده باشد اندوهناک شدم فاصله نشد خبر مرگ جنید را شنیدم.

(۳) عیسی بن نصر گفته علی بن زیاد صیمری نامه معروض داشته و تقاضای کفنی کرده بود توقیعی صادر اینک تا سال هشتاد محتاج بدان نمیباشی وی چنانچه فرموده سال هشتادم وفات یافت و پیش از وفات کفنی برای او عنایت شد.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۹۱

(۱) محمد بن هرون همدانی گفته مقام همایونی پانصد دینار از من طلبکار بود و من بر اثر تهیدستی نتوانستم قرض خود را بپردازم و متأثر بودم با خود گفتم دکانهائی دارم که آنها را بمبلغ پانصد و سی دینار خریده‌ام همانها را بجای پانصد دیناری که بمقام همایونی قرض دارم تقدیم میکنم. البته کسی از اندیشه من باخبر نبود.

توقیعی از مقام مقدس بنام محمد بن جعفر صادر و امر فرموده بود دکانها را از محمد بن هرون در برابر قرضی که بما دارد تحویل بگیرد.

(۲) علی بن محمد گفته امریه از مقام همایونی صادر شد که بزیارت مقابر قریش و حائر حسینی علیهم السّلام نروند پس از چند ماه وزیر باقطانی را طلبیده و گفت با بنی فرات و برسیها ملاقات کرده و آنها را از زیارت مقابر قریش ممانعت کن زیرا خلیفه دستور داده مأمورینی موظف باشند زائرینی را که در آنجا به‌بینند دستگیر نمایند.

احادیث در خصوص معجزات مقام همایونی بسیار و کلیه آنها در کتابهائی که بمنظور اخبار قائم علیه السّلام تألیف شده و گرد آمده ذکر گردیده و هر گاه ما بخواهیم همه آنها را مذکور بداریم با وضع اختصار کتاب ما سازگار نمیباشد و همین اندازه‌ای را که در اینجا ایراد نموده نظر ما را تأمین میکند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۹۲

باب چهلم علائم و مدت ایام ظهور و بیانی از سیرت و طریقه فرمانروائی و برخی از اموری که در هنگام دولت او پیدا می‌شود.

اشاره

(۱) اخبار بسیاری در باره علائم ظهور و پیش‌آمدهائی که در روزگار دولت او رخ میدهد و دلائل موجوده آن در دست استفاده ما قرار گرفته از آن جمله خروج سفیانی و کشتن سید حسنی و اختلاف بنی عباس در باره سلطنت و جهانداری و گرفتن خورشید در

نیمه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن بر خلاف عادت خسوف و کسوف و فرورفتن بیدا و فرورفتگی در مشرق و مغرب رسیدن آفتاب بدائره نصف النهار و حرکت نکردن آن تا فاصله‌ای که هنگام عصر برسد.

آفتاب از مغرب طلوع میکند. نفس زکیه بهمراه هفتاد نفر از نیکوکاران در پشت کوفه کشته می- شوند. مردی هاشمی در میان رکن و مقام کشته می‌شود. خراب شدن دیوار مسجد کوفه. ظهور پرچمهای سیاه از طرف خراسان. خروج یمانی. ظهور مغربی در مصر و بدست گرفتن اختیارات شهرهای شام.

ورود ترک در جزیره ورود روم در رمله طلوع ستاره در مشرق و درخشیدن آن مانند ماه و پس از آن چنان بطرف زمین متمایل شود که گویا نزدیک است سقوط نماید. قرمزی در آسمان پیدا می‌شود و در آفاق منتشر میگردد و آتشی طولانی در

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۹۳

مشرق عالم پیدا می‌شود و سه روز یا هفت روز ادامه پیدا میکند. (۱) اعراب شهرها را متصرف شده و آنها را از دست پادشاه عجم میگیرند و مصریها رئیس خود را میکشند و شام خراب می‌شود. سه پرچم در آنجا با هم مقابل میشوند. پرچمهای قیس و عرب، بمصر وارد میشوند. پرچمهای کنده بخراسان وارد میشوند.

لشکری از جانب مغرب پیدا می‌شود و تا پشت حیره امتداد پیدا میکند و نیز پرچمهای سیاه به همان اندازه از جانب مشرق ظهور میکنند. آب فرات طغیان میکند چنانچه وارد کوچه‌های کوفه میگردد شصت دروغگو که همگی مدعی نبوت‌اند ظهور می‌نمایند.

دوازده نفر از آل ابی طالب که همه مدعی امامت‌اند پیدا میشوند. مرد بزرگواری از دوستان بنی عباس میان جلولا و خانقین، سوخته می‌شود. پلی از کرخ بشهر بغداد بسته می‌شود. در اول روز باد سیاهی میوزد. زلزله‌ای که بیشتر جاها ناپدید می‌شود. اهل عراق و بغداد بیمناک میگردند. مرگ سریعی در میان مردم می‌افتد. سرمایه‌ها و مردم و میوه‌ها کم میشوند.

ملخهائی در فصل و غیر فصلشان پیدا میشوند و کشته‌ها را نابود میسازند. مزرعها از طراوت می‌افتد و حاصل خوب نمیدهند. اختلافی میان دو دسته از عجم پیش می‌آید. خونهای زیادی از آنها ریخته می‌شود. بندگان از تحت فرمانبرداری آقایان خود بیرون رفته و آنها را میکشند.

عده از بدعتگذاران بصورت میمون و خوک درمی‌آیند. نوکران بر شهرهای موالی خود دست پیدا میکنند. صدائی از آسمان بگوش میرسد که مردم روی زمین هر کسی دارای هر لغت و زبانی که باشد آن را میشنود، در چشمه خورشید روئی و سینه از آسمان پیدا میگردد. مردگان سر از قبرها بیرون می-

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۹۴

آورند و بدنیا برمیگردند و یک دیگر را میشناسند و بزیارت هم میشتابند. پس از این، بیست و چهار باران پی در پی میبارد و بدین وسیله زمین مرده زنده می‌شود و برکاتش ظاهر میگردد و گرفتاریها و دردها از دوستان مهدی برطرف میشوند و آنها میدانند که ظهور مهدی رسیده بطرف مکه متوجه میگردند تا چنانچه اخبار اطلاع میدهند از وی یاری نمایند.

بطوری که میدانیم برخی از علائم مزبوره حتمی وعده مشروط است و خدا از همه آنها باخبر است و ما همه آنها را بمنظور آنکه در اصول ما به ثبت رسیده و آثار منقوله، حاوی آنها هستند ذکر نمودیم و از خدا کمک و توفیق می‌طلبیم.

(۱) سیف بن عمیره گفت در حضور ابو جعفر منصور بودم نامبرده بدون سابقه گفت ای سیف، ناگزیر باید منادی از آسمان بنام مردی از فرزندان ابو طالب ندا کند پرسیدم فدای تو آیا این سخن را روایت میکنی؟ گفت آری سوگند بکسی که جان من در دست تصرف اوست بدو گوش خود همین سخن را شنیده‌ام.

گفتم این حدیث را پیش از این نشنیده بودم گفت ای سیف این حدیث صحیح است و چون بنام او ندا دهد ما نخست دعوت او را اجابت خواهیم کرد زیرا بنام یکی از پسر عموهای ما ندا میکند پرسیدم این شخصی که می- گوئی از فرزندان فاطمه است؟ گفت

آری آنگاه افزود این حدیث را از ابو جعفر محمد بن علی شنیدم و چون او فرموده پذیرفتم و هر گاه تمام روی زمین از این حدیث اطلاع میدادند و از محمد بن علی نشنیده

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۹۵

بودم قبول نمیکردم.

(۱) عبد اللَّه بن عمر گفت رسول خدا ص میفرمود پیش از آنکه مهدی یکی از فرزندانم ظهور کند قیامت سراپا نمیشود و قبل از خروج او شصت نفر دروغگو که ادعای پیمبری میکنند پیدا میشوند.

(۲) ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر ع میپرسد خروج سفیانی از علائم حتمیه است میفرماید آری و نیز نداء آسمانی و طلوع خورشید از مغرب و اختلاف بنی عباس در جهانداری و قتل نفس زکیه و خروج قائم آل محمد از علائم حتمیه‌اند. پرسیدم: نداء آسمانی چگونه است؟ فرمود اول روز ندائی از آسمان بگوش میرسد «بدانید حق با علی ع و پیروان اوست» و در آخر روز شیطان پارس میدهد «بدانید حق با عثمان و پیروان اوست» در این وقت آنها که در تعقیب باطلند بشک می‌افتند.

(۳) حضرت صادق ع فرموده پیش از ظهور مهدی دوازده نفر بنی هاشم که مدعی امامتند خروج می‌نمایند.

(۴) امیر المؤمنین علی ع فرموده پیش از ظهور مهدی، مرگ قرمز و سفید (موت احمر و ابیض) اتفاق می‌افتد و ملخهائی در فصل و بی‌فصل که مانند خون قرمزند پیدا میشوند.

مراد از موت احمر، شمشیر است و مقصود از موت ابیض، طاعونست.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۹۶

(۱) جابر جعفی گوید حضرت باقر ع بمن فرمود از زمین حرکت مکن و جابجا مشو تا علامات ظهور را که آنها را درک نمیکنی و در آن زمان نمیباشی برای تو بیان نمایم، اختلاف بنی عباس، ندای آسمانی، ناپدید شدن دیهی از دیهات شام بنام جابیه، ورود ترک در جزیره، ورود روم در رمله. اختلافات بسیاری که در روی زمین ایجاد می‌شود شام خراب میگردد و سبب خرابی آن گرد آمدن سه پرچم است یکی سفید مایل بقرمزی (اصهب) و دیگری ابلق و سومی پرچم سفیانی است.

(۲) حضرت ابو الحسن موسی ع در ذیل آیه شریفه سَنُرِيهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ بزودی نشانهای خود را در ظاهر عالم و باطن افراد می‌نمایانیم تا حقیقت برای آنها هویدا گردد منظور از آن فتنه‌هائیست که در عالم ظهور پیدا میکنند و دشمنان حق. مسخ میشوند.

(۳) حضرت باقر ع ذیل آیه شریفه إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ اگر بخواهیم نشانی از آسمان بر ایشان فرو میفرستیم و مخالفان را خاضع و سرشکسته میسازیم. فرمود به زودی خدای متعال مصداق فرموده خود را ایجاد میفرماید پرسیدم آنها که مصداق این آیه‌اند چه کسانند؟

فرمود بنی امیه و پیروانشان پرسیدم نشانی که فرموده چیست؟ فرمود باقی ماندن خورشید در هنگام زوال تا وقت. عصر و در چشمه خورشید سینه و صورت مردی ظاهر می‌شود که او را بخوبی بعنوان حسب و نسب میشناسند این پیش آمد در هنگام خروج سفیانی بوقوع می‌پیوندد و در این وقت مدت شوم او و پیروانش سپری می‌شود.

(۴) سعید بن جبیر گفته سالی که مهدی باید در آن ظهور فرماید بیست و چهار باران پی در پی میبارد

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۹۷

که برکات و آثار آن نمایان می‌شود.

(۱) حضرت باقر ع فرمود دو نشانه پیش از ظهور قائم بوقوع می‌پیوندد یکی خورشید در نیمه رمضان میگیرد و دیگر ماه در آخر آن منخسف می‌شود من عرضکردم یا ابن رسول اللَّه ممکن است بفرمائید ماه در وسط رمضان و خورشید در آخر آن میگیرد! فرمود

آنچه را گفتم داناتر به آنم اینها دو پیش‌آمدی هستند که از هبوط آدم تا آن زمان سابقه نداشته.

(۲) حضرت باقر ع فرموده فاصله قتل نفس زکیه و ظهور قائم بیش از پانزده شبانه روز زیادتر نمیباشد.

(۳) جابر گوید از حضرت باقر ع پرسیدم ظهور قائم آل محمد چه زمان خواهد بود فرمود چگونه خیال میکنی ظهور قائم نزدیک باشد با آنکه هنوز خونریزی زیادی میان حیره و کوفه نشده.

(۴) حضرت صادق ع فرمود هنگامی که دیوار مسجد کوفه که برابر با خانه عبد اللّه مسعود است خراب شود سلطنت بنی عباس به پایان میرسد و قائم خروج میکند.

(۵) حضرت مشار الیه فرموده خروج سفیانی و خراسانی و یمانی در یک سال در یکماه در یک روز خواهد بود و هیچ رایتی باندازه رایت یمانی بهدایت نزدیک نمیباشد زیرا آن، مردم را بجانب حق دعوت میکند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۹۸

(۱) فضل بن شاذان از حضرت ابو الحسن رضا ع روایت کرده فرمود ظهور قائم اهل بیت که همه‌گان گردن به ادراک آن کشیده بوقوع نمی‌پیوندد مگر هنگامی که متفرق و پراکنده شوید و جز اندکی باقی نمانید آنگاه این آیه را تلاوت فرمود الم أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ مردم پنداشته‌اند بمجردی که بگویند ایمان آورده‌اند بخود واگذاشته میشوند و آزمایشی در کار نمیباشد.

آنگاه افزود از جمله نشانهای ظهور، پیش‌آمدیست که میان مسجد کوفه و سهله بوقوع می‌پیوندد و فلان کسی که از پشت فلان شخص است پانزده نفر از بزرگان عرب را میکشد.

(۲) معمر بن خلاد از حضرت ابو الحسن روایت کرده فرمود هم اکنون می‌بینم پرچمهای سبز رنگی که از مصر حرکت کرده بطرف شام عزیمت نموده و به ابن صاحب الوصیات اهدا میشوند.

(۳) حضرت صادق ع فرموده سلطنت گروه عباسی هنگامی پایان میپابد و به آخر میرسد که مردم را در روز جمعه در شهرستان کوفه از دم تیغ بیداد خود هلاک سازند و گوئیا هم اکنون می‌بینم سرهائی را که از بدن جدا کرده و در میان باب الفیل و اصحاب صابون انداخته‌اند.

(۴) مردی از حضرت ابو الحسن ع از ظهور حضرت ولی عصر ع سؤال کرد فرمود میخواهی مفصلا برای تو بیان کنم یا بطور اختصار شرح دهم؟ عرضه داشت بلکه مجملی از آن را بیان بفرمائید. فرمود ظهور امام زمان در وقتی است که پرچمهای قیس در مصر و پرچمهای کنده در خراسان باهتزاز درآیند.

(۵) حضرت صادق ع فرمود فرزند فلانی در برابر مسجد شما یعنی مسجد کوفه در روز جمعه شورشی

ترجمه الإرشاد ،ص:۶۹۹

بپا خواهد کرد و بدین وسیله چهار هزار نفر از باب الفیل تا اصحاب صابون کشته میشوند شما از طریقه او خودداری نمائید و در آن روزگار آن کسی نیکبخت و خرم است که حلقه درب انصار را بکوبد و در جرگه آنها باشد.

(۱) و فرموده است ظهور قائم مصادف با سالی خواهد بود که بارانهای بسیاری در آن می‌بارد و میوها و خرماها نابود میشوند در نتیجه باید در عقیده خود ثابت قدم باشید و شکی در خود راه ندهید.

(۲) و فرموده سال پیروزی و ظهور، سالی خواهد بود که فرات میشکند و آبهای آن در کوچه‌های کوفه روان می‌شود.

(۳) و فرموده پیش از ظهور قائم آزمایش و بلائی از جانب خدای متعال واقع می‌شود. پرسیدم آن چیست؟ این آیه را تلاوت فرمود وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ شما را مسلما به بخشی از ترس و گرسنگی و کاستن مالها و جانها و میوها آزمایش میکنیم و مژده دهید صابران را.

آنگاه افزود یعنی شما را از خوف پادشاهانی که از پشت فلانند (مراد عباس است) و گرسنگی از گرانی نرخها و کسادی بازارها و بازرگانی و مرگهای پی در پی و پژمردگی حبوبات و بی‌برکتی میوها امتحان میکنیم و فرمود مژده بده مردم صابر را که در این هنگام ظهور قائم ع نزدیک است.

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۰۰

(۱) و فرمود پیش از آنکه قائم ظهور کند خدای متعال مردم گناهکار را به آتشی که در آسمان ظاهر می‌شود و قرمزی که آن را فرامی‌گیرد و فرورفتگی که در بغداد و بصره پیدا می‌شود و خونریزیهائی که در آن واقع می- گردد و خانه‌های آن که ویران میشوند و مردم آن که نابود میگردند و عراقیها بخوفی که چاره از آن ندارند مبتلا میشوند آزمایش و تنبیه میفرماید.

فصل ۱ سالی که قائم در آن ظهور میکند و روزی که دنیا را بنور خود مشرف میسازد.

آثار در این خصوص از ائمه صادقین ع بسیار وارد شده.

(۲) حضرت صادق ع فرموده سالی که قائم ع در آن ظهور میکند طاقست از قبیل یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه.

(۳) و فرموده در شب بیست و سوم بنام مبارک قائم ندا میکنند و در روز عاشورا که در آن روز حسین بن علی ع به تیغ بیداد شهید شده قیام میکند گویا می‌بینم در روز شنبه که مصادف با عاشورا است قائم آل محمد ظهور کرده و در میان رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در طرف راست او قرار گرفته میگوید (البیعهٔ للّه) بیائید برای خدا با قائم آل محمد بیعت نمائید، شیعیان او از اطراف زمین بطی الارض خود را بحضور انور او مشرف ساخته و با وی بیعت می‌نمایند و خدای متعال ببرکت وجود اقدس او زمین را پر از عدل و داد کرده چنانچه مملو از ظلم و جور گردیده.

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۰۱

فصل ۲ از آثار و احادیث استفاده می‌شود قائم آل محمد در مکه ظهور میکند و از آنجا بطرف کوفه رهسپار میگردد و در نجف نزول اجلال میفرماید و از آنجا لشکریان خود را باطراف مأموریت میدهد.

(۱) حضرت باقر ع میفرماید گویا هم اکنون می‌بینم قائم آل محمد باتفاق پنج هزار فرشته که جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ و مؤمنون در پیشاپیش او قرار دارند از مکه به نجف وارد شده و از آنجا لشکریان خود را باطراف پراکنده میسازد.

(۲) در حضور آن حضرت سخن از حضرت مهدی ع بمیان آمد فرمود مهدی وارد کوفه می‌شود و در آنجا سه پرچم سرگردانست تا آنکه کوفه تسلیم آن جناب شده حضرتش وارد شده بمنبر تشریف میبرد و خطبه میخواند مردم که از شوق نمیتوانند از گریه خودداری کنند نمیدانند چه میفرماید چون روز جمعه دوم فرامی‌رسد مردم درخواست میکنند تا نماز جمعه بخواند حضرت دستور میدهد در نجف مسجدی برای او آماده سازند در آنجا باقامه جمعه میپردازد و امر میکند از پشت مشهد و تربت حضرت امام حسین ع نهری حفر نمایند و از آنجا به نجف امتداد دهند و آب را وارد نجف نمایند و بر روی آن نهر پلها قرار دهند و از آب آن آسیابها بگردش درآورند و چنان می‌بینم پیرزالی زنبیل گندمی بر سرش گذارده و پیش آسیابان می- آید و گندمش را بدون مزد آرد میکند.

(۳) در حضور حضرت صادق ع سخن از مسجد سهله بمیان آمد فرمود مسجد نامبرده خانه صاحب ما

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۰۲

است که چون ظهور کند با کسان خود در آن منزل فرماید.

(۱) حضرت صادق ع فرموده چون قائم آل عصمت ظهور فرماید در پشت کوفه مسجدی بنا میکند که دارای هزار در است و

خانهای کوفه تا نهر کربلا امتداد پیدا می‌نمایند.

فصل ۳ اخبار بسیاری در بیان مدت پادشاهی و روزگار جهانگشائی قائم مورد استناد قرار گرفته

و احوال شیعه او و آنچه در آن روزگار موجود است و مردمی که زیست می‌نمایند یاد میکنند.

(۲) عبد الکریم خثعمی از حضرت صادق ع میپرسد قائم آل محمد چند سال جهانداری میکند میفرماید هفت سال و هر سال او باندازه ده سال از سالهای شماست بنا بر این باندازه هفتاد سال از سالهای شما پادشاهی میکند و چون ظهور او فرارسد در تمام ماه جمادی الآخرهٔ و ده روز از رجب چنان بارانی میبارد که هیچ کس مانند آن را ندیده باشد خدای متعال ببرکت آن گوشتهای مؤمنان و بدنهای آنان را در قبرهاشان میرویاند گوئیا می‌بینم نامبردگان در حالتی که خاکها از سر خود میریزند از جانب جهینه بیاری قائم ما میخرامند (اللهم اجعلنا منهم).

(۳) و آن حضرت میفرماید هنگامی که قائم ما ظهور فرماید زمین از نور پروردگارش منور گردد چنانچه مردم از روشنی خورشید بی‌نیاز گردند و تاریکی نابود شود و در سلطنت آن حضرت مردی آنقدر عمر کند که هزار فرزند پسر پی در پی از او بوجود آید که در میان فرزندانش دختری متولد نشده باشد و گنجهای

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۰۳

نهانی زمین آشکار گردند و مردم آنها را بچشم خود به‌بینند و در آن روزگار بقدری مردم بی‌نیاز شوند که اگر کسی بگردد تا شخصی را بدست آورد که باو کمک نماید یا زکاهٔ بدهد بمقصود نمیرسد و مردم بر اثر نعمتی که خدا بآنها ارزانی داشته از همه چیز بی‌نیازند.

فصل ۴ شمائل و اوصاف ظاهری حضرت ولی عصر ع.

(۱) حضرت باقر ع فرمود عمر خطاب از حضرت امیر المؤمنین (ع) پرسید نام مهدی چیست؟ فرمود دوست من خاتم انبیا بمن دستور داده و تعهد گرفته که تا پیش از ظهور او نام ویرا بکسی ابراز ندارم سؤال کرد صفت ظاهری او چگونه است؟ فرمود جوانی است متوسط نیکو روی نیکو موی که موهای مبارکش بر دو شانه‌اش ریخته و نور صورتش سیاهی محاسن و موی سرش را ناپدید کرده پدرم فدای بهترین فرزند خاتونهای عالم (اللهم ارزقنا لقائه).

فصل ۵ رویه آن حضرت در هنگامی که ظهور میفرماید و طریقه احکام او و خوارق عاداتی که خدای متعال به دست توانای او جاری میسازد

و چنانچه پیش از این هم متذکر شدیم احادیث و آثاری در این خصوص رسیده است.

(۲) حضرت صادق ع میفرمود هر گاه خدای متعال بقائم آل محمد اجازه ظهور دهد بمنبر میرود و

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۰۴

مردم را به امامت خود دعوت میکند و آنان را در پذیرش مقام ولایتی خود بخدا سوگند میدهد و آنها را به احقاق حقش میخواند و متعهد می‌شود که سنت خدا را در میانشان جاری فرماید و رویه رسول خدا ص را اجرا نماید در آن هنگام خدای متعال به جبرئیل امر میکند تا بر او نازل شود او هم حسب الامر ما بین رکن و مقام با وی ملاقات میکند و میپرسد مردم را بچه آئینی دعوت میکنی؟ قائم آل حق، کیفیت و غرض دعوتش را باو اطلاع میدهد جبرئیل میگوید من نخستین کسی هستم که بتو ایمان می‌آورم اینک دست خود بگشا تا با تو بیعت کنم آنگاه دست حضرت او را مسح میکند پس از او سیصد و ده نفر و اندی مرد با او بیعت می‌نمایند و حضرت او در مکه اقامت میفرماید تا یاران او به ده هزار نفر میرسند و از آنجا به مدینه عزیمت میفرماید.

(۱) آن حضرت فرموده چون قائم آل محمد ظهور کند مردم را باسلام تازه دعوت میکند و آنها را به آثاری که بر اثر ظلم و بیدادگری از میان رفته و کهنه شده و مردم از آنها بی‌خبر مانده رهبری میفرماید و قائم را از آن نظر مهدی گفته‌اند که مردم را به آئینی که مسلمانان از دست داده‌اند هدایت میکند و او را بدان جهت قائم خوانده‌اند که برای ابراز حق و ظهور آن قیام میکند.

(۲) و فرمود چون قائم آل محمد ظهور کند پانصد نفر از مردم قریش را که در برابر آن جناب قیام نموده‌اند گردن میزند پس از آنها پانصد نفر دیگر قیام میکنند آنها را نیز نابود میکند و بالاخره شش مرتبه همین پیش‌آمد رخ میدهد و همه را از دم تیغ ولایتش میگذراند عبد اللّه مغیره میپرسد آیا عدد نامبردگان باین اندازه میرسد؟ فرمود آری آنها و بندگانشان باین مقدار هستند.

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۰۵

(۱) و فرموده چون قائم ظهور کند مسجد الحرام را خراب میکند و بصورت نخستین آن درمی‌آورد و مقام را بمحلی که پیش از این بوده قرار میدهد و دست بنی شیبه را که (از آغاز جاهلیت تا قیام حجت کلیددار کعبه بوده‌اند) جدا میسازد و قطع میکند و بر کعبه می‌آویزد و بر آنها مینویسد صاحبان این دستها، دزدان کعبه بوده‌اند.

(۲) حضرت باقر ع در ذیل حدیث طولانی فرموده چون قائم قیام کند بطرف کوفه عزیمت میکند از آن شهرستان ده هزار و اندی خارج میشوند و بعادت همیشه از آل محمد بیزاری جسته و میگویند از هر کجا آمده برگرد که ما نیازمند بفرزندان فاطمه نمیباشیم. مقام ولایت، شمشیر از نیام میکشد و همه آن لئیمان گرگ‌صفتان را میکشد و وارد کوفه میگردد و تمام منافقان و شکاکان را نابود میسازد و قصرهائی که بدستهای بیزاری از آل عصمت بنیان یافته خراب می- کند و آنها که علیه جنابش قیام کرده میکشد و بدین وسیله خوشنودی خدا را بدست می‌آورد.

(۳) حضرت صادق ع فرموده چون قائم آل محمد ظهور کند دستور تازه می‌آورد چنانچه پیغمبر اکرم در آغاز اسلام، دستور تازه آورد.

(۴) علی بن عقبه از پدرش روایت کرده چون قائم ع قیام کند بدادگوئی فرمان میدهد و در روزگار او اساس ستمگری بکلی نابود میگردد و راهها امن می‌شود و زمین برکات خود را ابراز میدارد و هر حقی بصاحبش برمیگردد و تمام متدینین عالم بدین اسلام میگروند و اعتراف بایمان بخدا میکنند چنانچه حق

ترجمه الإرشاد ،ص:۷۰۶

متعال فرموده وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ تمام موجودات آسمانی و زمینی خواه ناخواه مسلمان میشوند و شما هم باو بازگشت میکنید و در میان مردم حکومت داودی و محمدی را رواج میدهد و بظاهر و باطن، حکومت میکند.

در این وقت زمین، گنجهای خود را بیرون میکند و برکاتش را ابراز میدارد و ثروت چنان عالم- گیر می‌شود که هر گاه کسی بخواهد صدقه بدهد یا کمکی بنماید مستحقی پیدا نمیکند.

آنگاه فرمود سلطنت ما آخرین سلطنت است و تمام خانوادهائی که مقدر بوده در عالم جهانداری کنند پیش از ما بمقام سلطنت نائل آمده‌اند تا در زمان پادشاهی ما نگویند هر گاه ما هم بسلطنت برقرار بودیم مانند این گروه پادشاهی میکردیم دیگر چه فضیلتی اینان بر ما دارند خدا فرماید وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ سرانجام با پرهیزگارانست.

(۱) حضرت باقر ع در ذیل حدیث طویل فرموده چون قائم ظهور کند بطرف کوفه عزیمت میفرماید و چهار مسجد را در آنجا ویران میسازد و تمام مسجدهای کنگره‌دار روی زمین را خراب میکند و هموار میسازد و راه اعظم را وسعت میدهد و بالکونهائی که بالای منازل ساخته شده و فاضل آبشان بخارج میریزد دو ناودانهائی که در معابر جاری میشوند منهدم میسازد و تمام بدعتها را از بین میبرد و سنتهای الهی را برقرار میدارد و قسطنطنیه و چین و جبال دیلم را فتح می‌نماید و مدت هفت سال که هر سال آن باندازه ده

سال از سالهای شماست بر سریر ولایت برقرار است و آئین خود را اجرا میسازد پس از آن هر کاری که خدا بخواهد انجام میدهد.
ابو بصیر گوید از حضرتش پرسیدم چگونه سالها طولانی می‌شود؟.
ترجمه الإرشاد ،ص:۷۰۷
فرمود خدای متعال به فلک، دستور میدهد تا از حرکت خود بکاهد در نتیجه روزها و سالها طولانی خواهد شد.
گفتم فلکیها معتقداند هر گاه فلک از حرکت باز بماند فساد در عالم ایجاد خواهد شد ..
فرمود آری این سخن مردم زندیق و بی‌ایمان بمبدأ فیاض است لیکن مسلمانان که قائل بخدای توانایند هیچ گاه این گونه حرفهای بی‌اصل و پوچ را نمیزننـد مگر ندانسته خـدای بیچون مـاه را برای اثبـات پیمبری رسول بزرگوارش بـدو نیم کرد و پیش از او برای یوشع پیغمبر رد شمس نمود و اطلاع داد از طولانی بودن روز قیامت که مساوی با هزار سال از سالهای معمولی است.
(۱) و فرموده است چون قائم آل محمـد ص ظهور فرمایـد خیمه‌هائی سـراپا میکنـد و قرآن را بهمان شـکل که نازل شـده بود بمردم می‌آموزد و آن روز فراگرفتن قرآن از امروز دشوارتر است زیرا آن قرآن با قرآن فعلی از نظر جمع و تألیف، مخالف است.
(۲) حضرت صادق ع فرمود همراه قائم که از پشت کوفه حرکت میکند بیست و هفت مرد حرکت می- کنند پانزده نفرشان از مردم موسایند که معاصـران خود را براه حق و عدالت دعوت میکردند و هفت نفرشان اصحاب کهف و ما بقی‌شان یوشع بن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشترند که از حضرت او یاری میکنند و فرامین او را اجرا میدارند.
(۳) و فرمود چون قائم آل محمد قیام کند در میان مردم مانند داود پیغمبر حکومت میفرماید و بدلیلی
ترجمه الإرشاد ،ص:۷۰۸
نیازمنـد نمیباشـد چه خـدا باو الهام فرمایـد تا در نتیجه مطابق با علم خود کار میکنـد و از باطن همگان اطلاع میدهد و از روی قیافه، دوست از دشـمنش را امتیاز میدهـد خـدا فرمود؟ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ وَ إِنَّها لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ همانا در این کار نشانهائی اسـت برای قیافه‌شناسان و همانا آن راه راست و دقیقی است.
(۱) روایت شده مدت سلطنت قائم آل محمد نوزده سالست و چنانچه پیش از این بیان شد شبانه‌روز و ماههای آن طولانی است.
و حقیقت اینخبر و صـحت خبر گذشته که مدت سلطنت ذات ملکوتی او را هفت سال معلوم کرده برای ما روشن نمیباشد و آنچه را ما اطلاع داریم معلوماتیست که حضرت پروردگاری او مطابق با مصالح بما آموخته بنا بر این نمیدانیم صحت کدامیک از دو روایت را باید تصدیق کرد هر چند روایت هفت سال بصحت نزدیکتر و از آن بیشتر است.
و پس از جهانـداری قائم آل محمـد دیگری بسـریر سـلطنت برقرار نمیشود مگر آنچه از اخبار اسـتفاده می‌شود هر گاه خـدا بخواهد فرزندان آن حضـرت بمقام جهانداری می‌نشـینند. لیکن این روایت هم قطعی و صحیح نبوده زیرا از بسیاری از روایات ظاهر می‌شود که چون قائم آل محمد درگذرد چهل روز پس از آن قیامت سراپا گردد و مردگان از گورها بدرآیند و برای حساب و جزاء محشر آماده گردنـد و خـدا از آنچه واقع می‌شود داناتر و ولی توفیق و صواب است و از او میخواهیم که ما را از گمراهی نگه بـدارد و براه هدایت ارشاد فرماید و درود برسید ما محمد و خاندان پاک و پاکیزه او باد.
ترجمه الإرشاد ،ص:۷۰۹
(۱) شیخ سـعید محمد بن محمد بن نعمان مفید قدس اللّه سره گفته ما در ابواب این کتاب بخش مهمی از اخبار مربوطه را آورده و همه اخبار را اسـتقصا ننمودیم و بیم داشـتم هر گاه بخواهیم همه آنها را متـذکر شویم ممکن است خوانندگان را ناراحت بسازد و از اسـتفاده‌ای که منظور بوده بـاز بماننـد و نیز در اخبـار قـائم آل محمـد خبرهـائی را گوشـزد کرده که از نظر اختصـار بـا بابهای دیگر شبـاهت کلی داشـته و کمال اختصار را مراعات نموده و از بسیاری از آنها صـرف نظر نمودیم. با توجه بآنچه گفتیم شایسـته نیسـت خوانندگان ما را به اهمال و کوتاهی نسـبت دهند و ما را بی‌اطلاع دانسته یا رویه اختصار ما را حمل بر سهو و غفلت کنند و در پایان

میگوئیم مطالب و موضوعاتی که در باره اثبات امامت ائمه طاهرین و بخشی از اخبار مربوط بشرح زندگانی آنان آورده‌ایم کافی بمقصود بوده و غرض ما را تأمین میکند و اللَّه ولی التوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل.

بحمد اللَّه و المنه موفق شدم کتاب ارشاد مفید را با عدم بضاعت علمی در روز دوشنبه بیستم ماه ذی قعدهٔ الحرام سال هزار و سیصد و هشتاد و دو در جوار روضه رضیه رضویهٔ بپارسی برگردانم و از خدا آرزومند است این اثر ناچیز را منظور نظر حضرات معصومین ویژه حضرت ولی عصر ع قرار دهد بمنه و کرمه و انا الحقیر محمد باقر ساعدی ابن العلم الحجهٔ الشیخ حسین المقدس المشهدی حفظه اللَّه و ابقاه.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان



WWW